هو الذي خلق الانسان و علمه البیان

نسخهٔ عزیز الوجود حجت قاطع مسمی به



العجائب در ان نقا لب طبع در آمد

شادباش ای دل که از عقده ات وا میشود ٭ قطرهٔ مای رسک جا که دریا میشود

بسم الله الرحمن الرحیم

سر سخن چه نویسم ورای نام خدا | مراکه رای سخن شد برای نام خدا

حمد علیمی که جاهش عظیم است و ملکش قدیم است زهی جاه و زهی شان و زهی فر تعالی شانه الله اکبر کلیمی که تیغ زبان را بجوهر سخن آراسته و آدم خاکی نهاد را بعطای تشریف گویائی شرف مخلوقات ساخته چندانکه اقوام گوناگون آفریده بسوی السنه متنوعه دلیل شان گردیده و هدیه درود نامعدود و نیاز بارگاه رسول کریمی که جهت اظهار عظمت شانش اشجار سر بسجود نهاده و در دست زیر دست او سنگریزه بی زبان بتسبیح و تهلیل لب کشاده هنگامیکه شور ولادت جهانگیرش دافع ظلمت عالم و رافع غفلت بنی آدم شد ایوان عالی شان کسری درهم برهم شد و وقتی که بفیض برکات ظهور آن محیط اعظم عرفان در انفس و آفاق روان شد چشمه ساوه از تردامنی آب گشته چون آب بالا یک از چشم جهانیان نهان شد هلال ازین ملال که نعل سم براق برق سیر او نشده چون تن عاشقان زار است و خورشید عالم افروز ازین اندوه که ماه کردار سعادت دست بوس او حاصل نکرده نعل در آتش می باشد صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید بنده هیچمدان محمد مهدی واصف بن محمد عارف الدین خان رونق ابن محمد معروف برهان پوری غفر الله ذنوبهم که چون مطالعه کتب مصنفه اهل اردو اعم از نظم و نثر بعمل آمد و حل معانی لغات مستعمله آن دشوار شد و با وصف تفتیش هیچ نسخه درین فن بنظر نرسید این اضعف العباد کمر همت بربسته خواستم که برای نفع سایر ناس از عوام و خواص کتابی ترتیب دهم و خود در زبان فرنگی جهارتی داشتم از لغت انگریزی نسخه بود مشتمل بر الفاظ عربی و فارسی و سنسکرت و هندی و اکثری از ابنای روزگار را که از فرنگی زبان ماهر نباشند بکار نمی آمد استخراج لغات کردم و حسب فهم خود ترجمه معانی در فارسی نوشتم و نام این کتاب که در دیده انصاف نشان سعی جزیل است دلیل ساطع نهادم امید از اهل سخن اینکه اگر در مقامی چه در تحقیق لفظ و چه در محاوره فارسی یا لغزشی و زلتی بینند شیوه کرم بکار بند شده قلم اصلاح بر آن جاری دارند و این عاصی را بدعای خیر یاد آرند ع غرض نقشیست کز ما یاد ماند ؛ که هستی را نمی بینم بقائی ؛ مگر صاحبدلی روزی برحمت ؛ کند در حق این مسکین دعائی ؛ المنة لله که بحسن طالع این هیچمدان اتفاق تالیف این کتاب در عهد ریاست رئیس المسلمین و امیر المومنین مرجع فضلا و قدردان علما حامی شریعت غرا پیشوای اتقیا سخن سنج سخن پرور سلاله گردون قباب حضرت نواب عظیم جاه بهادر مدظله العالی که آوان تخت نشینی کوکب دری فلک مجد و علا خورشید

سپهر فیض و عطا صاحب طبع موزون و فیض رسان مردم ذو فنون سخنور سخندان شیرین گفتار روشن بیان نواب خورشید رکاب حضرت نواب غلام محمد غوث خان بهادر مدظله العالی بود دست داده و در سن یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری نبوی تسوید این اوراق که نظیرش در آفاق کمتر باشد حسن اختتام پذیرفت و فی الواقع آن زمان تمام شود که آن دو دبیر میدان فضل و بلاغت و نیرین فلک ابهت و عظمت بچشم مبارک و نظر انور خویش ملاحظه فرموده جواهر زواهر کلمات تحسین و آفرین در دامن این شاهد رعنا بریزند چه اگر بادشاهی حالکی چیزی را پیرایهٔ قبول بخشد کافهٔ انام و جمله رعایا را از قبولیت آن چاره نباشد الهی تا نیلی رواق آسمان بقنادیل نجوم اختران روشن منور است آفتاب عمر و دولت این حضرات عالیات از افق سعادت و شوکت طالع و لامع باد ناسخان این کتاب را باید که هنگام انتساخ الفاظ رعایت رسم الخط از دو واز واجبات شمرند چه عدم مراعات آن موجب غلطی کتاب خواهد شد حرف سین اشارت است بر سنسکرت و حرف هه بر هندی کما لا یخفی علی الفطن اللبیب

بسم الله الرحمن الرحیم

اَبچ | ابس

س | اَب بکسر اول همچنین همچنان
س | ابارنا بضم اول آزاد کردن
س | اباکنا بالضم تی کردن ابالنا بالضم جوشانیدن
س | اباك بفتح اول گنگ و خاموش
هه | ابانا بضم اول کاشتن و بوئیدن —
س | ابیبك بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی و سکون کاف تازی مذکر بے لحاظی بے ادبی
س | ابیبکنا مونث بے لحاظی
س | ابیبکی بفتح اول و کسر دوم بے ادب
س | ابتوہی و ابتوڑی تا این دم
س | ابتئین تا این زمان
س | ابت ـ ابتن هردو بالضم مذکر مرادف اُپتن
س | ابتنا بضم اول اپتن بر بدن مالیدن
س | ابچ بفتحتین مذکر ماه یعنی قمر و نا قوس و نوعی از درخت و نام طبیب معالج دیوان
هه | اَبچ بفتحتین و سوم فارسی انکه مخلصی یافته باشد

س | اَبچار بفتح اول و کسر دوم مذکر بے انصافی
س | ابچارن مونث ابچاری مذکر بے انصاف
س | اَبچل بفتح اول و کسر دوم ساکن و بی حرکت
س | ابدَه بفتحتین بعد س و دور از گشته شدن و بفتح اول و ضم دوم نادان و بے خرد
س | ابدهوت بفتح اول و ضم سیوم مرد صوفی و آنکه پرستش سیوا می کند و ابدهوتنی مونث آن باشد
س | ابَدیا بفتح اول و کسر دوم مونث نادانی
س | اَبر بفتحتین اکنون و در فارسی بمعنی بر ترجمه علے و بسکون دوم سحاب را گویند
س | اَبروده بفتح اول و کسر دوم مذکر سکوت و قرار
س | اَبرودهی بفتح اول و کسر دوم خاموش و ساکت ابرودهنی زن ساکت و خاموش را گویند
س | اَبس بفتحتین ناتوان و بے مقدور
س | اَبسن بفتح اول و کسر دوم و فتح سین مهله و سکون نون (؟) بپروا و بفتح دوم برهنه و عریان

س ابسنا بضم اول وفتح دوم پوسیدن
س ابسواس بفتح اول وکسر دوم مذکر شک وریب
س ابسواسن ابسواسی مونث
ابسواسی مذکر بدگمان وبی اعتقاد راگویند
س ابسے دور از ما دور باد واین کلام کسانیست که از
بلای نجات یافته باشند وبخدای عزوجل پناه برند
س ابشیك بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول مذکر غسل دادن فتانا
آب گنگ باخواندن ادعیه بر زمین تیجا پاک کردد جلوس دادن بر تخت
س ابکامی بضم اول مونث قی
س ابکا بالفتح اول اکنون
س ابکت بفتح اول وکسر دوم وسکون کاف تازی وتای فوقانی
پوشیده وپنهان
س ابکت گنت حساب مقدار نامعلوم
س ابکنا بضم اول وفتح دوم قی کردن
س ابکھیك بفتح اول وکسر دوم مذکر مرادف ابشیك
س آبکے اکنون
س ابکیشی بفتح اول وسکون یای مجهول درخت بے ثمر
س ابل بفتحتین بے زور وناتوان وبکسر اول در عربی شتر راگویند
س ابلا بفتح اول ودوم زن ناتوان ومطلق زن راهم گفته اند
س ابلاپا بفتح اول مذکر ناتوانی
س ابلانا بالضم جوشانیدن
س ابلاسی بفتح اول ودوم مونث ضعف وناتوانی
س ابلمب بفتح اول وکسر دوم وفتح لام وسکون میم وبای ابجد مذکر
چالاکی وسرعت وچستی راگویند
س ابلنا بضم اول جوشیدن
س ابلی بفتح اول ودوم ناتوان وبی طاقت
س ابناس بفتح اول وکسر دوم مذکر سلامت وامن
س ابناسی بفتح اول وکسر دوم سالم ومامون
س ابند و بفتح اول وکسر دوم وضم دال مهمله بے نقطه وبی نشان
س ابنی بفتح اول وکسر دوم وفتح نون شوخی۔

س ابنیت شوخ وگستاخ
س ابوجھد بفتح اول وضم دوم نادان وسفیه
س ابوجھا نامعلوم ومجهول الکیفیت
ھ ابول بفتح اول وسکون واو مجهول خاموش
ھ ابولا کسیکه خاموشی عادت او بوده باشد
س ابِد بفتح اول وکسر دوم قبل وماقبل
س ابھا بالف ممدوده مونث رونق وحسن راگویند
س ابھاد بفتح اول وسکون بضم اول مذکر آماس وفربهی
س ابھارنا بضم اول برداشتن وترغیب دادن وبرخیزانیدن
س ابھارنا بضم اول بردن ودزدیدن
س ابھاگ بفتح اول ودوم وسکون کاف فارسی مذکر شقاوت
س ابھاگا بالفتح شقی وبدنصیب
س ابھانا بضم اول ترسانیدن وپریشان کردن
س ابھاو بفتح اول مذکر نیستی وعدم
س ابھباد بفتح اول وکسر دوم مذکر تسلیم وکورنش وکلام کنایه
آمیز ابھبادن بفتح دال ابجد کذلک
س ابھپرائے بفتح اول وکسر دوم وتشدید بای فارسی مذکر اراده ومعنی
س ابھدھان بفتح اول وکسر دوم وفتح دال مهمله مذکر لغت
س ابھر بضم اول اسباب بار نکرده مثل بهل وسفینه
س ابھرانا بضم اول پر کردن ولبریز نمودن
س ابھرك بفتح اول ودوم مذکر ابرق بعربی طلق گویند
س ابھرم بفتح اول ودوم ذلیل وبی قدر
س آبھرن بالف ممدوده وفتح دوم ورای قرشت مذکر جواهر وزیور
س ابھرنا بضم اول وفتح دوم اماسیدن وبرداشتن خالی کردن
س ابھسارکا بفتح اول وکسر دوم وکسر رای مهمله زنیکه با شوهر
وحریف خویش بموعد وصال رود
س ابھکت بفتح اول ودوم وسکون ف بکر حروف مونث بی توجهی
وبی اعتقادی راگویند
س ابھلاک بفتح اول وکسر دوم مذکر شوق وآرزو
س ابھلاکھا مونث کذلک

س	ابھمان بفتح اول وکسر دوم مذکر غرور وتکبر
س	ابھمانی - ابھمنی بمعنی متکبر ومغرور وسرکش باشد
س	ابھنو بفتح اول وکسر دوم وفتح نون جدید وتازه
س	ابھوت بفتح اول وضم دوم معدوم ونا موجود
س	ابھوج بفتح اول وسکون واو مجهول آنچه لایق خوردن نباشد
س	آبھوکھن بالف ممدوده وضم موحده وفتح کاف تازی مذکر جواهر وزیورات
س	ابھوگ بفتح اول وسکون واو مجهول وسکون کاف فارسی آنچه شایان استعمال نباشد
س	ابھون بفتح اول وضم های هوز همین دم
س	ابھی بفتح اول وکسر سیوم همین دم
س	ابھی بفتح اول ودوم بی خوف وبی هراس
س	ابھیاس بفتح اول مذکر مشق وکثرت
س	ابھید بفتح اول ویای مجهول غیر متفرق مستحیل النفوذ
هه	آبے ای مردک
س	ابی بفتح اول همین دوم واستعمال آن شاذ است
س	ابیں بفتح اول ویای مجهول مونث تعویق
س	آپ خود وذات شریف آپ سوارتھی بضم سین مهمله خود غرض را گویند
س	اپ بفتح اول زیر وتحت وغیبت وبضم اول نزدیک وهمراه
س	آپا بالف ممدوده همشیره کلان
س	اپاپ بفتح اول بے گناه
س	آپ آپ کنایه از طمع وآز وحرص وشره باشد
س	اپاتر بفتح اول وسکون چهارم نااهل وقاصر
س	اپاده بالضم مونث جفا وستم
س	اپادھی بضم اول جافی وستمگر وجفاکار
س	اپار بالفتح بے حد وبی نهایت وناممکن العبور
س	اپارجت بضم اول وفتح جیم مذکر حاصل
س	اپارجن بضم اول تحصیل وپیدایش
س	اپارنا بضم اول برکندن

س	اپاس بالضم مذکر روزه وامساک
س	اپاسا بالضم روزه دار وصایم
س	اپاسنا بالضم پرستیدن وعبادت کردن
س	اپانا بالضم تدبیر کردن ومهیا نمودن
س	اپاو بالضم مذکر علاج وتدبیر
هه	اپاهج بفتح اول وهای هوز کاهل وآنکه بملاقات کسی نرود
س	اپاے بالضم مذکر علاج وتدبیر
س	اپائی بالضم چاره ساز ومدبر
س	اپباد بالفتح مذکر شکایت وافترا
س	اپبس بفتح اول وسیوم خودمختار
س	اپبن بضم اول وفتح دوم وسیوم مذکر باغ ودرخت زار
س	اپپت بالضم اول وفتح دوم وسیوم یار وحریف زن
س	آپت مونث بروزن معنی آفت باشد
س	اپت بفتحتین ذلت وبی آبروی
س	اپتورتا بفتح اول ودوم وکسر فوقانی وفتح واو روسپی وفاحشه
س	اپتھیه بفتح اول ودوم ویای مجهول ناموافق غیر منهضم
س	اپتیا - اپتیارا دغاباز وخائن وبی وفا
س	اپتک بفتح اول ودوم وسیوم شل وبی دست وپا
س	اپتن - اپتنا بالضم مذکر مرکبے از عطریات وآرد وغیره که بربدن می مالند
س	اپتھنا بضم اول وفتح دوم درماندن ومتعوب شدن
س	اپج بضم اول وفتح دوم وسکون جیم تازی مونث مضاعفات نقش که درهندی آنرا انترا گویند
س	اپجانا بالضم بالائیدن وظاهر کردن
س	اپجاو بالضم زرخیز وبرومند
س	اپجت بضم اول وفتح دوم وکسر سیوم موجود وبرآورده
س	اپجتن بضم اول وفتح دوم وکسر سیوم تیاری وتهیه
س	اپجس بفتح اول ودوم وسیوم مذکر بدنامی وذلت
س	اپجسی بالفتح بدنام ونگون طالع
س	اپجنا بفتح اول ودوم روئیدن وبالیدن

س اپچهرا بفتح اول و سیوم رقاص بارگاه اندر

س آپد بالف ممدوده و فتح بای فارسی مونث آفت آپدا کذلک

س اپدرو بضم اول و دوم و چهارم مذکر ستم و جفا

س اپدیس بالضم مذکر تدبیر مشورت

س اپدیسی بالضم مدبر و مشاور

س اپر مرادف اوپر

س اپراجت بفتح اول و دوم و کسر چهارم غیر مغلوب بی خطا

س اپراجتا بفتح اول مونث بنائی ست که توام و دو شاخ می بالد و آنرا کویل با واو مجهول و کوا تهنیتهی نیز گویند و دیگر نباتات نیز این نام خوانده اند

س اپراجی بفتح اول و دوم مذکر نصرت و ظفر

س اپراده بفتح اول و دوم مذکر جرم و تقصیر را گویند

س اپرادهن بفتح اول و کسر دال مهمله مونث اپرادهی مذکر مجرم و صاحب تقصیر و گنهگار باشد

س اپرالاکرنا بضم اول حمایت و طرفداری کردن

س اپرانت بالضم و سکون بای فارسی و نون پس و من بعد

س اپراوری بضم اول و فتح واو و کسر رای قرشت ستیزه گر و منازع و جنگجو

س اپربها بفتح اول و دوم مونث بی رونقی و تاریکی

س اپرپاتی بفتح اول و دوم و کسر سیوم مونث تخلف قانون مقرری

س اپرتاپ بفتح اول و سیوم تای فوقانی با الف کشیده و سکون بای فارسی مذکر ناتوانی و بدنصیبی و بلادت ذهن

س اپرتشتها بفتح اول و دوم و کسر سیوم مونث بی ادبی

س اپرتکش بفتح اول و دوم و چهارم و سکون کاف تازی و شین معجمه مخفی و غایب

س اپرتهها بفتح اول و سیوم مونث خلاف آئین پوشیدگی و خفا

س اپرتیت بفتح اول و سیوم و کسر فوقانی مردم بی اعتبار

س اپرتیتی بفتح اول و کسر دو تای فوقانی مونث بی اعتباری

س اپرچند بفتح اول و جیم فارسی و سکون نون و دال هندی سلیم و حلیم و بی وقار

س اپرچها بفتح اول مونث نا ازمودگی

س اپردهان بفتح اول و سیوم و سکون دوم فرومایه و ناتوان

س اپرس بفتح اول و دوم و سیوم مذکر حالت طهارت بعد غسل و قبل از پرستش و طعام خوردن که در آنوقت در مذهب هندوان مس کسی روا نیست و بمعنی پیسی و برص هم گفته اند

س اپرسادی بفتح اول و سکون دوم و فتح رای قرشت چیزی را گویند که منذور معبود نشده باشد

س اپرسن بفتح اول و سیوم و چهارم ناخوش و نامهربان را گویند

س اپرش بفتح اول و ضم دوم و سیوم سکون شین حیز و نامرد

س اپرلا بضم اول و فتح دوم بسیط و غیر عمیق و ظاهر را گویند

س اپرمان بفتح اول و سیوم و سکون دوم دروغ و غیر مدلل و ناراست را گویند

س اپرمپار بالفتح بی حد و نامتناهی

س اپرنا بضم اول و فتح دوم مذکر ردا و چادر را گویند

س اپرنپار بالفتح نامتناهی

س اپروالی تروائی بضم اول و فتح دوم و فتح فوقانی مونث هیضه و تخمه و وبا

س اپرونجا بالضم اول و سکون دوم و فتح رای قرشت صاف و دستمال و روپاک و بمعنی بسیط و غیر عمیق هم آمده ست

س آپروپ بالف ممدوده و ضم رای قرشت آنکه از خود شکل گرفته باشد و هندوان خدای عزوجل را گویند

س اپریت بفتح اول و کسر سیوم مونث عداوت و کینه

س اپریم بفتح اول و سکون دوم و کسر و سکون یای مجهول مذکر دشمنی و بغض

س اپرنا بالضم اول و فتح بای فارسی و سکون را بندی پراگنده شدن

س آپس بالف ممدوده و فتح بای فارسی در میان و بمعنی قرابت و خویشی هم گفته اند ـ مونث

س اپس بضم اول و فتح دوم مونث تعفن و پوشیدگی

س اپستهت بضم اول و فتح دوم و کسر فوقانی حاضر و تیار و آماده و مهیا باشد

س آپسرا بفتح اول بروزن برملا لولی فردوس و رقاص جنت

س اپسکن بفتح اول وسیوم وضم کاف فارسی مذکر تسکون بد
س اپسمار بفتح اول ودوم مذکر صرع راگویند وآن بیماریست معروف
س اپسنا بضم اول وفتح دوم پوسیدن وتعفن شدن
س اپسویه بفتح اول ودوم وسیوم وچهارم مذکر یمین که قصد بیسار باشد
س اپشاستر بضم اول مذکر علومی را گویند که از شاستر استخراج کرده باشند
س اپشبد بفتح اول ودوم وسیوم وسکون بای موحده ودال ابجد مذکر آواز گریه وگوزکه بعربی فسو گویند وزبانی که از قانون نحوی معرا باشد
س اپشپت بفتح اول وضم دوم وکسر بای فارسی درخت بی گل وآنکه بار ندهد
س اپشت بفتح اول ودوم وسکون شین معجمه وتای منقوط بچهار نقطه پوشیده ومخفی را گویند
س اپک بفتحتین خام نقیض پخته
س اپکاجی - آپکاج آنکه در کار خویش سرگرم باشد
س اپکاری بضم اول دستگیر ومحسن
س اپکش بفتح اول ودوم وسکون سیوم بی بال وپر وبی یار ومددگار
ھ اپلا بضم اول مذکر گرده سرگین خشک
س اپلج - اپلجی بفتح اول ولام بی شرم وبی حیا
س اپلجا بالفتح مونث بی شرمی ووقاحت
س اپلچھن بفتح اول ودوم وسیوم وتشدید چهارم مذکر تسکون بد را گویند
س اپلچھنا بفتح اول بد تسکون ومنحوس
ھ اپلی بضم اول مونث گرده سرگین خشک که از آن آتش هیمه بکار
ھ اپما - اپمان بضم اول وفتح دوم مونث مشابهت ومماثلت را گویند
س اپمانی بالفتح ذلیل وبی اعتبار
س اپن بالف ممدوده وفتح بای فارسی خود وخویش
س اپنا بالفتح از آن خود
اپنی گاونا خودستائی کردن غرض خویشتن بپایه ساختن

س اپناآنا بالفتح چیزی در استعمال خود آوردن
س اپنایت بفتح اول ویای تحتانی مونث قرابت خویشی
س اپنپا بفتح اول ودوم بروزن بهرحا خود واستعمال آن فقط در حالت مفعولی آمده
س اپنپا بچانا محافظت خویش کردن
س اپنتھ بفتح اول ودوم وسکون نون وتای فوقانی وهای هوز مذکر گمراهی وضلالت
س اپنتھی بالفتح راه گم کرده وگمراه را گویند
س اپننیه بفتح اول وضم دوم وسکون نون تحتانی مذکر دون همتی وتنگدلی باشد
س اپواد بفتح اول مذکر نالش وشکایت
س اپوادن بکسر دال مونث اپوادی مذکر ناشکر
س اپواس بضم اول وفتح دوم مذکر روزه وفاقه
س اپوت مرد لاولد وپسر نافرمان بردار
س اپوتر بفتح اول ودوم وکسر سیوم وسکون فوقانی ورای قرشت ناپاک وغیر خالص
س اپوترتا با فوقانی بالف کشیده در آخر مونث ناصافی وتیرگی
س اپوج بفتح اول وضم دوم آنچه پرستش آن نکرده باشند ولایق پرستش نبود
س اپورب بفتح اول وضم دوم وسکون دیگر حروف جدید ونوپیدا ونادر وعجیب را گویند
س اپونرگ بفتح اول ودوم وسیوم وسکون رای قرشت وکاف فارسی مذکر مخلصی ونجات آخرت باشد
س اپوییت بضم اول وفتح دوم وکسر سیوم مذکر رشته زنار را گویند
س اپوید بضم اول وفتح دوم وسکون یای مجهول مذکر بمعنی پران باشد وآن بضم اول کتب تواریخ جن را گویند
س اپھاس بضم اول وفتح دوم مذکر خنده وتضحیک وتمسخر
س اپھرانا بفتح اول طعام خورانیدن کسی را اینقدر که شکم سیر باشد وکنایه است از دادن زر کسی را چندانکه نخواهد
س اپھرائی بالفتح وسکون دوم مونث بیضه وتخمه

س اپهرنا بفتح اول و دوم آماسیدن شکم و بسیار خوردن و فتنی شدن

س اپهل بفتحتین بی بر و بی ثمر

س اپهلت بفتح اول و دوم و سکون سیوم و کسر لام درختیکه ثمرش شکسته باشند

س اپهنا بفتح اول و دوم جوشانیدن

هه اپهو - اپهیم مونث افیون

س اپهین بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول آبیکه کف نداشته باشد

س اپهیندا بفتح اول و کسر دوم خودپسند و متمرد

س اپیر بروزن سریر بی درد

س اپیکت بضم اول و فتح دوم و ضم سیوم تحتانی و سکون کاف تازی و تای فوقانی لایق و سزاوار

س اپیکهه بفتح اول بروزن سیرش غایب و مخفی

س اپین بالفتح بروزن نگین سبک و باریک

س اپیی بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی دوم آنچه لایق نوشیدن نباشد

س آت بفتح اول حد و نهایت و بمعنی بسیار نیز آمده و بالضم بر و بالا بعربی فوق گویند

س آت بالف ممدوده مذکر شریفه و آن نام میوه ایست معروف سیتا پهل

هه ات بالکسر درینجا و بالضم درانجا

هه اِتا بالکسر بروزن ندا مرادف اِتنا

ت اتا بالفتح پدر بعربی اب گویند

س آتا بروزن باتا مذکر شریفه یعنی ستاپهل

ت اتابك اتالیق و معلم و القاب سلاطین و وزرا

س اتار بالضم مذکر نزول اتار دینا کنایه از ذلیل کردن باشد

س اتارا بالضم نزول بریان و جواب و پاسخ و نثار و تصدق قربان

س اتارن بضم اول و فتح رای مهمله مونث پاره و قطعه جامه

س اتارنا بالضم فرو نهادن و گرفتن و دردیدن و بریدن و مکافات کردن اتارے هوے در اصطلاح سپاهیان کسی را گویند که در معرکه از اسپ فرود آید و مبارز طلبد کند خواه مظفر شود یا بمیرد

ت اتالیق ادب آموز و معلم

س اُتان بضم اول و تخفیف و تشدید دوم برپشت خوابیده وغیره

هه اتاول بضم اول و فتح چهارم مونث عجلت و شتاب زدگی

هه اتاولا شتاب کار و بی صبر اتاولی زن شتاب کار و شتاب کاری و عجلت

هه اتائی بروزن خطائی کسیکه بلا اجرت خود ازدی سراید و رقصد

س اتبیل بفتح اول و کسر دوم و کسر بای موحده و سکون یای مجهول بسیار و فراوان

س آتپ بالف ممدوده و فتح دوم و سکون بای فارسی مذکر آفتاب یعنی تاب خورشید

س اتپات بضم اول مذکر ستم و بی انصافی

س اتپت بضم اول و فتح سیوم مونث تولد و پیدایش

س اتپن پیدا کرده شده و بمعنی نتیجه و حاصل هم هست

س اتشته بفتح اول و کسر دوم و سکون دیگر حروف نابر و فتح و بسیار و فر

هه اتنها بفتح اول و دوم بی مقدور و عاجز

س اتجوگ بفتح اول و کسر دوم و سکون واو مجهول و کاف فارسی بسیار پسندیده

س اتر بضم اول و تشدید فوقانی مذکر جواب و پاسخ و شمال و بلند و اعلی و شمالی که منسوب بشمال باشد

هه اِتر بکسر اول و فتح دوم متبختر و شوخ صاحب نخوت

س آتر بالف ممدوده و ضم فوقانی و سکون رای ترشت پریشان و مضطرب را گویند

س اترا بالضم و تشدید دوم شمالی و باد شمالی

س اترانا بالضم فرود آوردن و جوشانیدن و بالکسر نازیدن و فخر کردن و باین معنی هندی است

س اتراون بضم اول و تشدید دوم و فتح واو و سکون نون مذکر جاییکه دران ماهیان گرد آیند

هه اترایا بکسر اول مذکر اترائی مونث نازنده و شوخ

س اترایَن بضم اول و تشدید دوم و فتح تحتانی مذکر شمالی

س أُتَّبهادرپد بضم اول وتشدید دوم وفتح بای فارسی وسکون دال ابجد مذکر منزل ست وبعضی ماه

س اَتِرپت بفتح اول وکسر را مهمله وسکون بای فارسی وتای فوقانی بی قرار وبی آرام

س اُتَرن بضم اول وفتح رای مهمله مونث قطعه پاره جامه پارچه که از بدن برآورده باشند دَن سے اترن هونا ازادای قرض ودام فارغ شدن

س اتونا بضم اول وفتح دوم فرود آمدن وذلیل وبیقدر شدن

س اُتروانا فرود آورانیدن

س اَتَسِی بفتح اول ودوم وکسر سیوم مونث کتان

س اتسار بفتح اول وکسر دوم مذکر اسهال وسوی جریان شکم راگویند

س اُتّسو بضم اول وفتح سیوم مذکر عید وجشن وسرور وبمعنی خشم وغضب هم بنظر آمده

س اتکا بالفتح بسیار وفراوان

س اتکل بضم اول وفتح سیوم نام مملکت اوریسه

س اتگت بفتح اول وفتح کاف فارسی بسیار وفراوان

س اَتُل بفتح اول وضم دوم ناسنجیده وانکه سنجیده نشود

س اُتَّم بضم اول وتشدید دوم اعلی ونفیس وبهتر

س آتم بالف ممدوده وسکون تا ومیم مذکر جان وخود آتم بالک خودغرض آتم گهات خودکشی اتم نامی از خود ظاهر

س آتما بالف ممدوده وسکون فوقانی مونث روح وقالب ودل ودانش

س آتمان مونث روح آنا آتمان انقلاب روح

س آتمج بالف ممدوده وسکون فوقانی وفتح میم پسر ودختر وفراست ودانش راگویند

س اَتَن بفتحتین نام کام دیوست که اورا هندوان رب عشق میدانند

هم اتنا بالکسر اینقدر وبالضم آنقدر

س اتنت بفتح اول ودوم وسکون نون وفوقانی بسیار وبی نهایت

س آتنگ بالف ممدوده وفتح دوم وسکون نون وکاف فارسی مذکر خوف والم وشکوه وحشمت وبضم همزه وتشدید تای فوقانی بلند وعالی باشد

س اتو بکسر اول وفتح دوم اینقدر وبالضم وتشدید دوم مذکر نه وشکن جامه اتوکونا ته کردن مارکر اتو بنانا یا کشتن بکشت او را لتومیای ساخت

ف آتو بالف ممدوده وضم فوقانی معلمه

س اتوار بالکسر مذکر یکشنبه

س اتول بفتح اول وسکون واو مجهول ناسنجیده ووزن نکرده شده

س اتهه بالفتح بمعنی پس وچنان باشد

س اتها بالفتح عمیق وژرف

س اتهان بالضم سعی وکوشش بشری وحرب وسرور

س اتهاه بالفتح بروزن بناه بمعنی بحد پایاب ومغاک وژرف رانیز گویند

س اتهاین بفتح اول وکسر پنجم تحتانی مونث جائیکه در آن برای مشورت وکنکاش وگفت وشنید فراهم آیند

س اَتهِث بفتح اول وکسر دوم ناپایدار وناقایم

س اتهربن بفتح اول ودوم وپنجم مذکر نام وید چهارم وآن باعتقاد هنود کتاب آسمانی هست

س اتهك بفتحتین آنکه درمانده باشد وغیرمتعوب

س اتهل بفتحتین ناپایدار وناقایم

س اتهلا بالضم ناعمیق

س اتهلانا بالضم بربالاجنبانیدن

س اُتهلنا بضم اول بربالاجنبیدن اتهلنا پتهلنا بضم بای فارسی کذلك

س اتهوا بالفتح حرف تردید است که یا باشد

س اتی بکسرتین حرفی هست که درمقام زیاده چه وتم صیغه ماضی استعمال کنند

س اتیبار بفتح اول وکسر دوم وفتح تای موحده بارها واکثر

س اتیبکتا بفتح اول وکسر دوم وفتح بای موحده بسیارگو وپرگو ومکثار راگویند

س اتیت بفتح اول وکسر دوم بروزن غطیطه درویش سیاح وزاهد

س اتیرکت بفتح اول وکسر دوم وچهارم وسکون کاف تازی وفوقانی بسیار ووافر وفراوان

س اتیرن بضم اول وکسرهٔ دوم وفتح رای مهمله پارچه جو آخر مستعمل گویند
س اتیس بروزن رئیس مذکر بوتی ست دوائی
ھ اتیک بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول چندین و اینقدر
س اِتیهاس بکسر اول و دوم و فتح چهارم مذکر تاریخ و داستان را گویند
ھ آتا بالف ممدوده مذکر آرد در عربی دقیق گویند
س اتا بالفتح مذکر حجره و بالاخانه را گویند
س اتاری بفتح اول مونث حجره و بالاخانه که از خشت و چوب بسازند
س اتال بالفتح مونث انبار غله و کاه و توده
س اتالا بالفتح مذکر توده و انبار
س اتپنی بات بفتح اول و سیوم و کسر تای هندی دوم مونث سخن پریشان
ھ اَتَت بفتحتین پارچه کهنه و مضبوط
س اتک بفتحتین مونث استادگی و باز داشت و نام دریائی هست معروف
س اتکا بالفتح مذکر سبوی که دران برد ربتکده جگنهاته برای خاص و عام طعام می برند و صیغه امر و ماضی باشد از مصدر اتکانا
س اتکانا بالفتح استاده کردن و باز داشتن
س اتکاو بالفتح مذکر سد و باز داشت اتکاونا کذلک
ھ اتکرلیس بضم اول و فتح سیوم و پنجم شتابکار و عجلت پسند را گویند
س اَتکل بفتح اول و سیوم بروزن احول مونث اندازه و قیاس
اتکل باز صاحب قیاس و مقوم یعنی تشخیص کننده قیمت
اتکل پچو کسیکه در خطری و مهمی قیاس بکار برد و بمعنی اتفاقاً هم آمده
س اتکلنا بفتح اول و سیوم پنداشتن و قیاس کردن
س اتکنا ایستادن
س اَتکهیل بفتح اول و سکون دوم و کسر کاف تازی شوخ و ظریف
س اَتکهیلی بالفتح مونث شوخی و ظرافت
س اتل بفتحتین ثابت قدم و قایم را گویند
ھ اتم بفتحتین مذکر انبار
س اتن بفتحتین حجره و بالاخانه
ھ اتنا بالفتح گنجیدن و پر شدن ات جانا کذلک

ھ اُتنگن بضم اول و فتح دوم و چهارم درباری ست که نزد گوالیار واقع است و نباتی هم هست که آنرا انجره گویند
س اَتنی بفتح اول مونث شاخ کمان را گویند
س اَتوات گهتوات بفتح اول و فتح کاف تازی مونث بر بستر غم افتادن و فراش شدن باشد
س اتوت بفتح اول و ضم دوم محکم و آنکه شکستگی نپذیرد
س اتول بفتح اول غیر متخلل غیر ممنوع و مطلق
ھ اتول بفتح اول و سکون واو مجهول غیر مصقل و مرد تند خو و بدخلق را هم گفته اند
س اَتوی بفتح اول و کسر واو مونث دشت و صحرا
س آتھہ هشت بعربی ثمانیه گویند آتھه اتھه آنسو رونا طوفان گریه سر دادن آتھه کهنبا ساباط بانی که از هشت ستون ساخته باشند
ھ اتھا بیتھی بضم اول نشست و برخاست و بیقراری و اضطراب را گویند
س اتھاره بفتح اول هشت ده اتھاره بھار گوناگون و بوقلمون را گویند
س اَتھاسی بالفتح هشتاد و هشت
س اتھان بالضم مذکر صحن و بمعنی ظهور و نمود هم هست و باین معنی مونث باشد
س اتھانا بالضم برداشتن
س اَتھانوے بالفتح و تخفیف دوم و فتح نون نود و هشت
س اتھاون بفتح اول و دوم پنجاه و هشت
س اتھائیس بالفتح و تخفیف دوم بیست و هشت
پ اتھائی گیرا بالضم عیار و دزد را گویند
ھ اُتھہ بیتھہ بالضم مونث بیقراری و نوعی از ورزش هم هست
س اتھالیس بالفتح چهل و هشت
س اتھتیس بفتح اول سی و هشت
س اتھستھہ بالفتح شصت و هشت
س اَتھکھیلی بفتح اول مونث شوخی و ظرافت
ھ اتھل بفتحتین مذکر غسل عروس و داماد در روز سیوم بعد از دولج

ھ اِتھلانا باناز خرامیدن

س اتھنا بالضم برخاستن و منسوخ شدن

س اتھنگن بالضم مذکر پشتی و ستون را گویند

س اتھواتی کھٹواتی بالفتح مونث بر بستر افتادن بعلت مرض یا اندوہی

س اتھوارہ بفتح اول و رای قرشت مذکر ہشت روز ہفتہ بعربی اسبوع گویند

س اتھوانا بالضم برخیزانیدن

س اتھوترسو بفتح اول و نجم و فتح شین مہملہ یکصد و ہشت

س اتھہتر بفتح اول ہفتاد و ہشت

ھ اتّی بالفتح و تشدید دوم مونث کلاوہ و پیچک رشتہ و عوام دستار را ہم گویند

ھ اتیں بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجہول مونث نام شہریست

ھ اتیرن بفتح اول و چہارم و کسر دوم و سکون یای مجہول مذکر کلاوہ رشتہ و ہرزہ گردی و آوارگی و سستی را نیز گویند

ھ اتیرنا بالفتح از رشتہ کلاوہ کردن و اسپ جولان ست نمودن

ھ اتیک بالفتح بی پشتی

س آج بالالف ممدودہ امروز بعربی الیوم گویند آج کل امروز فردا آج کل کرنا یا بتانا در کاری تعویق نمودن

س آجا بروزن راجا پدر پدر

س اجات بالفتح شخصی کہ او را از قوم خارج کردہ باشند

س اجاتی بالفتح ذات کم کردہ یعنی مردیکہ در قوم دیگر آمدہ باشد

س اجاڑ بضم اول ویران و خراب

س اجاڑنا بالضم ویران کردن

ھ اجاڑ بالفتح مذکر پاس و لائقی و قرمز

ھ اجاگر بضم اول و فتح کاف فارسی مذکر رونق و ضیا

س اجالا بالضم مذکر نور و روشنی

س اجالنا بالضم صیقل کردن

س اجالی بالضم مونث روشنی و نور

س اجامل بفتح اول و کسر میم نام شخصیست کہ بسیار گنہ کار و عاصی بودہ

س اجان بالفتح نادان بیخبر و بالضم طرفی و جائی کہ در مقابل راہ سیل باشد

س اجانی بفتح اول مونث بی خبری و نادانی

س آجدہ بالف ممدودہ و ضم دوم مذکر صلاح

س اجڈ بضم اول و فتح دوم و سکون دال ہندی نادان و بی تمیز

س اجن بفتحتین دور از کاسنگی و آنکہ دایما جوان ماند و بفتح اول و کسر دوم مذکر صحن و پیشگاہ

ھ س اجڑ اجڑا بالضم ویران و خراب

س اجڑنا بالضم خراب شدن

س اجڑوانا ویران کنانیدن

س اجس بفتحتین رسوا و بدنام

س اجکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف تازی اجگت بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف فارسی ناز بیجا و بمعنی ظلم و ستم ہم آمدہ بایں معنی مونث است

س اجگر بروزن اصغر مذکر اژدہا را گویند

س اجل بضم اول و فتح دوم بمعنی صاف و خالص و روشن باشد

س اجلانا بالضم صیقل کنانیدن

س اجلت بضم اول و فتح دوم و کسر سیوم خالص و صاف

س اجلنا بالضم صاف و روشن شدن

س اجمود بالفتح مذکر کرفس و اصل کرم است و در دوم خشک تحلیل نفخ کند و بوی دہن نیک گرداند و ضد او ندان صرع مضر باشد در فارسی ہم اجمودہ با ہای ہوز گویند

س اجنم بفتح اول و دوم و سکون نون نازادہ و نامولود را گویند

س اجوانا بالضم از طرفی بطرفی دیگر ریزانیدن

ھ اجواین بفتح اول و تحتانی مونث نانخواہ کرم و خشک است در دوم اگر ویرا بکوبند و با سپیدہ تخم مرغ ضم کنند و بر ناف صبیان کہ بر آمدہ باشد ضماد کنند بر آمدگی را رفع کند مجرب است و چون طبیخ وہ ہر گزیدگی عقرب بریزند در حال درد ساکن شود و ویرا نانخواہ از آن سبب گویند کہ ہاضم طعام است

س اجوت بالفتح تیرہ و بی نور

س اجوتھا بفتح اول وضم دوم لمس نکرده ناچشیده
س اجوڑ با واو مجهول بے مانند و نایاب
س اجون بفتح اول و واو مجهول هنوز والی الیوم
س اجهالنا بالضم از اوندی در آوندی دیگر ریختن
ھ اجھڑ بضم اول و تشدید دوم نادان و جاهل و سفیه را گویند
س اجھلنا بالضم ریختن و ریخته شدن
س اجھو بفتح اول وضم سیوم هنوز
س اجھول بفتح اول و دوم فیلیکه با تمکین کام نهد و جنبش بسیار نکند
س اجھون بفتح اول وضم سیوم هنوز
ھ اجی بروزن لجی حرفی ست که برای ندا استعمال کنند از روی تعظیم
س اجی بفتح اول و دوم مغلوب و مقهور را گویند
س اجیت بفتح اول و کسر دوم غیر مغلوب
س اجیت بن بالفتح مذکر نوعی ست از برص که نهایت زبون است
س اجیرن بفتح اول و کسر دوم و سکون تحتانی و فتح رای مهمله کرنجه فساد هضم
س اجین بالضم و تشدید جیم مفتوحه مذکر نام شهریست معروف
س اجیو بفتح اول و کسر دوم بی جان
س اجیوکا بالف ممدوده کسر دوم مونث معاش و وجه کفاف را گویند
س اچ بالضم بلند
س اچاٹ مذکر اچاٹی مونث هر دو بالضم اندوه و وحشت
س اچاٹنا بالضم جدا کردن تقسیم نمودن اچاٹ ہونا متنفر شدن مانده شدن
س اچار بالضم و تشدید دوم مذکر تلفظ را گویند که ادای مخارج لفظ باشد
س آچار بالف ممدوده مذکر قانون و دستور العمل و پیروی احکام شریعت و اچار هر گونه که با طعام خورند
س اچارج بفتح اول و رای مهمله مرشد و برهمن عالم را گویند
س اچارن بضم اول و فتح رای مهمله مذکر تلفظ را گویند
س اچارنا بالضم و تشدید دوم گفتن و تلفظ کردن
س آچاری بالف ممدوده زاهد و متقی
س آچاریہ بالف ممدوده مرشد و معلم امورات دینیه

س آچان بالضم و تشدید دوم مونث بلندی
س اچانا بالفتح نوشیدن و شستن رو بعد خوردن طعام و بالضم بمعنے بر داشتن باری بود
ھ اچانچک - اچانک بالفتح ناگاه و بغتةً
س اچپل - اچپلا مذکر اچپلی مونث شوخ و خوش طبع و بیقرار
س اچپلاهٹ - اچپلی بفتح اول مونث بیقراری و شوخی را گویند
س اچت بضم اول و کسر دوم زیبا و سزاوار و بفتح اول و تشدید دوم دایمی و ابدی و نامی ست از نامهای وشنو
ھ س اچتانا پچتانا پشیمانی خوردن
س اچٹن بفتح اول و دوم وضم فوقانی نادان و سفیه باشد
س اچٹنا بالضم اول و فتح دوم جدا شدن کلابه از دیوار لغزیدن و شکستن خواب باشد
س اچر بفتحتین غیر متحرک و ساکن و جامد
س اچرج - اچرج هر دو بالفتح مذکر تعجب و حیرت و بمعنے عجیب هم هست
س آچرن بالف ممدوده و فتح دوم و سیوم دستور و عادت
س اچرنا بالضم و تشدید دوم جدا شدن تلفظ در آمدن حرف زدن و گفتن هم هست اچرنگ بالضم مذکر پروانه چراغ
ھ اچکا بضم اول و فتح دوم و تشدید کاف تازی عیار که بر
ھ اچکانا بالضم بر داشتن
ھ اچکری بالفتح مونث گستاخی و دلیری
س اچکشن بفتح اول و دوم کور و نا بینا بمعنے عینک هم آمده و باین معنے مونث و هندی است
س اچکن بفتح اول و کسر دوم و تشدید کاف تازی با مهار و درشت
ھ اچکنا بضم اول و فتح دوم برخاستن
ھ اُچکی زن عیاره
س اچل بفتحتین ساکن بی حرکت و کوه مرد کهن سال باشد نیل اچل نام کوهیست نیلگون نزدیک بالیسر
س اچلا بفتح اول و دوم مونث زمین

س اچلانا بالضم جدا کردن چیزی از چیزی دیگر حکم کردن

س اچلنا بضم اول و فتح دوم جدا شدن

هد اچمبها بفتح اول و دوم مذکر شگفت و حیرت و هر چیز عجیب

س+ آچمن بالف ممدوده و سکون جیم فارسی و فتح میم مذکر گرفتن آب در دهان از کف دست و باز فکندن آن و آن رسم برهمنان است که پیش از ادای رسومات ملت و طعام خوردن وغیره بکار برد

س اچن بفتح اول و کسر دوم بی اثر و بی نشان

هد اچنبها بالفتح مذکر شگفت مرادف اچمبها

س اچنت بفتح اول و کسر دوم بی فکر

س اَچَنچل بالفتح پایدار و محکم

هد اچوک بفتح اول و ضم دوم بی خطا محکم انداز و فادار اند

س اچها بالفتح و التشدید خوب تندرست و بالکسر تشدید دوم مونث آرزو و خواهش اچها بهوجن طعام مرغوب و دلپسند

س+ اچهادن بالف ممدوده و تشدید دوم و فتح دال مهمله مذکر پارچه و جامه

س اچهالنا بالضم بر افشاندن چیزی

هد اچهان بالفتح ناپخته غیر خالص

هد اچهاه بالضم و تشدید دوم مذکر خوشی و فرحت

س اچهت بالفتح و تشدید دوم بی خطا مقرر و برنج ثابت که هندوان در رسومات دین بکار برند اچهت تالک بکسر فوقانی و سکون لام و کاف تازی رسمی است که دران چند دانهای برنج بر پیشانی بت یا برهمنی که او را استعدا شده باشد چسپانند

هد س اچهتانا پچهتانا بالفتح پشیمانی خوردن

س اچهر بالفتح و تشدید دوم مذکر حرف

س اچهرنا بالضم بر جستن

س اچهروتی بالفتح مونث املا و رسم الخط و نیز نوعی است از نواختن ستار وغیره که ازان صدای کلمات ترانه ظاهر شود

س اچهری بالفتح و تشدید دوم خوشنویس

س اچهشت بالضم اول و تشدید جیم فارسی مکسور مذکر پس خورده

س اچهلانا بالضم متعدی اچهلنا

س اچهلنا بضم اول و فتح دوم جهیدن و بر جستن

س اچهن بالضم و تشدید دوم و کمران تباه و ضایع

هد اچهوانی بالفتح مونث و آن مرکبی است معروف که از آرد گندم و توابل حاره می سازند و بزچکان می خورانند و محرور را ازان اجتناب واجب باشد

س اچهوتا بفتح اول و ضم دوم غیر ممسوس و بی زوال و حرام بعربی حجر گویند

س اچهودن بفتح اول و تشدید دوم و فتح دال مهمله مذکر فرشتگان

س اچهوهنی بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوح و کسر های هوز لشکری جرار که مشتمل بر یک لک و نه هزار و ششصد و پنجاه پیادگان و شصت و پنج هزار و ششصد و ده سوار و بست و یک هزار و هشتصد و هفتاد گردون و بست و یک هزار و هشتصد و هفتاد فیل باشد

س اچهی بفتح اول و دوم بی زوال و قایم

س اچیت بفتح اول و یای مجهول بیهوش و سرگشته

س اچیتا بفتح اول و کسر دوم ناخواسته و نقش نکرده

س اچیلنا بالضم و یای مجهول جدا کردن دو چیز

هد اچین بفتح اول و دوم بی آرام

س اد بالضم مرادف آت وان گذشت

س+ آد بالف ممدوده اولین نخستین و بمعنی آغاز و اصل هم آمده است

س اد بالفتح مخفف آدها

س+ آدا بالف ممدوده مذکر زنجبیل تر

س اداما بالفتح زفت و بخیل

س ادار بالضم جوانمرد و سخی

س ادارتا بالضم مونث جوانمردی و سخاوت

س اداس بالضم دلگیری و ناخوشی و دلگیر را هم گفته اند

س اداسی بالضم مونث تنهائی و ملال و ملول و دلگیر و پژمرده شدن خاطر و فرو نشستن از درد و پشیمان

س+ آدانت دایم همیشه ادانی بالفتح حریص و بخیل

هد اداهت بالضم مونث سمرت گندم گونی

س اداهون بضم اول و فتح های هوز مذکر مثال و تشبیه

س ادبهت بفتح اول و ضم سیوم و سکون های هوز عجیب و طرفه

س ادبهو بضم اول و فتح بای موحده مذکر بالیدگی و پیدایش بود

ه آدپرب بقسم اول کتاب مهابهارت

س آدت از آغاز و بمعنی آفتاب هم آمده آدت بار یکشنبه

س آدت بفتح اول و کسر دوم نام مادر دیوان و بضم اول و کسر دوم ممتاز و مشهور و بلند باشد و بفتحتین نابخشیده

س آدتندن بفتح اول و کسر دوم و تای فوقانی و فتح نون اول مذکر دیوی است

س آدتوار بالف ممدوده و کسر دال مهمله مذکر یکشنبه

س آدر بالف ممدوده و فتح دوم مذکر تعظیم و مدارات آدرمان سرو مین [illegible] تعظیم و تکریم

س ادر بضم اول و فتح دوم مذکر شکم که ترجمه بطن باشد

س آدرا بالف ممدوده و سکون دال مهمله مونث منزل ششم قمری و آغاز موسم برشکال

س آدرس بفتح اول و کسر سیوم مخفی و پوشیده و غائب

س آدرسا بفتح اول و دوم مذکر نوعی از شیله باریک و قسمی از شیرینی که آنرا اندرسا هم گویند

س آدرسن بفتح اول و دوم و چهارم مذکر پوشیدگی و بمعنی پوشیده هم هست

س ادرشن بفتح اول و دوم و سکون رای مهمله ادرشت بفتح اول و کسر رای مهمله نامعلوم و پوشیده و بخت و نصیب و حادثه که از ان کسی را آگاهی نبوده باشد

س آدرک بالفتح مونث م که زنجبیل تر باشد در فارسی نیز همین نام خوانده اند و خواص این در لفظ سونٹ آید

س آدرکی بالفتح مونث نوعی از شیرینی

س آدشت بفتح اول و کسر دوم مذکر تقدیر و بلا

ه ادچهه بالفتح مذکر پارچه را گویند که دران چیزها می بندند [illegible]

س آدک بضم اول و فتح دوم مذکر آب و بالف ممدوده و کسر دال مهمله اولین نخستین غیره ذلک

س آدکهلا بفتح اول و کسر سیوم نیم شگفته

س آدکهولا نیم گشاده

ه آدل بدل - ادلا بدلا مذکر تغیر و تبدیل

س ادم بضم اول و تشدید دال مکسوره مذکر سعی و کوشش و مشق و ورزش و پیشه

س ادمبن بضم اول و دوم و فتح بای موحده مذکر درخت انجیر که دار و فرقه از براهمه

س آدمرا بالفتح نیم مرده ادموا کذلک

س ادن بفتح اول و کسر دوم روز نحس

س ادند بفتح اول و ضم دوم و سکون نون آسوده و خاطر جمع

س آدو بالف ممدوده و فتح دال مهمله درابتدا

ه ادوان - ادواین بفتح اول در هر دو و فتح یای تحتانی در ثانی مونث بندهای که برای تنگ کردن نوار چارپای بکار برند

س ادویت بفتح اول و کسر سیوم بے نظیر بے همتا

س ادویک بضم اول و یای مجهول مذکر خوف و تشویش و پریشان حالی و جد و جهد

س اده بالفتح در ترکیب بمعنے نصف باشد بفتح اول و دوم و های هوز زیر و تحت و بفتح اول و کسر دوم سر و بالا

س آدها بالف ممدوده نیم که نصف باشد ادهار بالفتح آدهار بالف ممدوده مذکر خورش و قوت

س آدهار بالف ممدوده مذکر اندیشه و فهم و خندق و ابکیر و معین و مددگار

س ادهار بالضم مذکر سپادست و نسیه و تخفیف و کمی و نجات و رهائی را هم گفته اند

س ادهارنا بالضم ازاد کردن و رهای دادن

س آدهاری بالف ممدوده خورنده دوده ادهاری کسیکه نندگی او بر شیر باشد

س ادهاسیسی مونث درد نیم سر بعربی شقیقه گویند

س آدهان بالف ممدوده مذکر حمل و بارداری و رسنی است که بر باردار یاری دهد

س آده پت بفتح اول و های فارسی سلطان و فرمان ده او خداوند و آقا

س اده پکا نیم پخته

س ادهر بفتح اول و دوم کمینه و ناکس و لب را هم گفته اند که شیفته باشد
ومعلق وخلا

هـ ادهر بکسر اول و فتح دوم اینطرف و بالضم انطرف

س ادهرا بالضم کشاده و واکرده چون بخیه و دوخت جامه

س ادهراج بفتح اول و کسر دوم حاکم و فرمان روا و بادشاه

س ادهرما بفتح اول و دوم نیم تهان ادهرم بفتح اول
و دوم و سکون ها و را مهمله مذکر ستم و بی انصافی و بی دینی و
ناپارسائی و معصیت و گناه کاری بی انصاف را هم گفته اند

ادهرم پنا بمعنی بی انصافی و گناه

س ادهرمی بفتح اول و دوم بی انصاف و مجرم و عاصی

س ادهك بفتح اول و کسر دوم افزودن و بضم اول و تشدید دال
مفتوحه ضیق النفس و دوار و سوء هضم

س ادهکار بفتح اول و کسر دوم مذکر سلطنت و تصرف و حق
و قدرت و دستگاه

س ادهکاری بالفتح مستحق و حقدار

س ادهکانا بالفتح افزودن مونث افزایش و کثرت و جور و ستبرد

س ادهکپالی بفتح اول و کاف تازی مونث درد نیم سر
و فوفلی که مدور باشد و دو مغز دارد گویند که چنین فوفل
بالخاصیت شقیقه را نافع است

س ادهکچا بالفتح و تشدید جیم فارسی هر چیز نیم پخته را گویند

س ادهکچرا طعام نیم پخته را گویند

س ادهکن بفتح اول و کاف تازی مذکر نیم محصولی و خراجی که نیم
دیگر ادا کرده شده باشد

س اده کهانیم گفته شده

س ادهم بفتح اول و دوم کمینه و ادنی

س ادهمرا نیم مرده ادهموا کذلک

هـ ادهن بفتح اول و دوم مذکر آبیکه برای پختن طعام بجوش کرده باشند

س ادهن بفتح اول و دوم بی زر و محتاج و درویش

س ادهنگ بفتح اول و دوم مذکر فالجی که در نصف بدن افتد

س ادهنگی بالفتح فالج زده مفلوج

س ادهنی بفتح اول و دوم بی زر و مسکین

س ادهوار بالفتح نیم و اکثر بر نیم تهان پارچه اطلاق کنند

هـ ادهوتر بفتح اول و واو معدوله و فتح فوقانی مونث نوعی
از پارچه نفیس

س ادهورا بفتح اول و ضم دوم ناقص و ناتمام

س ادهوڑی بالفتح مونث ادیم نصف ادیم

س ادهومکهه بفتح اول و ضم میم سرنگون و سر زیر کرده و آن
ریاضتی است مر جوگیان را

س ادهون بفتح اول و واو نیم هر چیز

س ادهی بالفتح و تشدید دال مهمله مکسوره مونث نصف هر
و نصف تهان را گفته اند

س ادهیایه بالفتح بروزن سرمایه باب و فصل کتاب و سبق

س ادهیانا بالفتح بخش کردن و تقسیم نمودن و دو نیم کردن

س ادهیر بفتح اول و کسر دوم پریشان و مشوش و بیقرار و ناشکیبا

س ادهیرتا بالفتح مونث پریشانی و بیقراری و ناشکیبائی

س ادهیرج بفتح اول و کسر دال مذکر بی صبری و پریشانی
و بمعنی پریشان و ناشکیبا هم هست

س ادهیرجا مذکر ادهیرجی در بهرد و بسکون را مونث
پریشان و بی صبر گویند

س ادهیڑ بفتح اول و کسر دال و سکون یای مجهول میان سال
دو مویه و اکثر این لفظ بر زنان اطلاق کنند

س ادهیڑنا بالضم کشادن و واکردن دوخت جامه

س ادهیلا مذکر نیم فلوس

س ادهیلی نیم روپیه و اشرفی را گویند

س ادهین بفتح اول و کسر دوم تابع و فرمان بردار

س ادهینتا بفتح اول و نون مونث و فرمان برداری و اطاعت گردن نهادن

س ادهینی بفتح اول و کسر دوم مونث نیاز و خاکساری
و عجز و انکسار

س ادی بضم اول و فتح دوم مذکر کوهی بجانب خاور که
مطلع خورشید است و بمعنی طالع و بلند شونده هم آمده

س آدیس بالف ممدوده وکسر دال وسکون یای مجهول مذکر و مونث فرمان وحکم وسلام جوگیان

س آدیَم بضم اول وسکون دال وفتح تحتانی مذکر کوشش وسعی

س ادول بفتح اول وواو معدوله بی حرکت وقایم

ت ادبك بالضم مذکر قومیست از تاتاریان واین لغت ترکی ست واذ بگنی زن این قوم را گویند

هـ آر بالف ممدوده چوبکی نوکدار که ازان بهایم رانند

س ار بالضم مذکر بر وسینه ارلانا بغل گیری ومقابله کردن

س ار بالفتح مذکر دشمن وعدو

س آرا بالف ممدوده مذکر اره ونام مملکتی هم است

هـ ارانا بالفتح مذکر صدای عظمی که از سر کردن توپها یا سقوط عمارت بگوش رسد

س آرادهن بالف ممدوده وفتح دال مهمله مذکر عبادت وپرستش را گویند

س آرادهنا بالف ممدوده پرستیدن وکار کردن وخدمت کردن

هـ ارارا بالفتح مذکر اثر ناخن که بعد خارشیدن بماند

س آدام بالف ممدوده بروزن بادام مذکر باغ وبستان

س ارانا بفتح اول آواز کردن آسیا

س ارب بفتحتین کرور که صد لک باشد ادب کهرب عددی شمار وحساب

هـ اربرانا بالفتح جلدی کردن وپریشان شدن واین رادف هربرانا وبلبلانا باشد

س اربسی بضم اول وفتح بای موحده نام لولی ست که در بازوگام اندر است

س آربل بالف ممدوده وفتح موحده مونث عمر آدمی که سن وسال

س اربن بفتح اول وسیوم بروزن کردن مذکر نذر وقربانی

س اربنا بفتح اول ودوم نذر کردن وقربانی دادن

س آرتا بالف ممدوده مذکر رسمی است از رسومات شادی وآن چنان باشد که چون نوشاه بخانه عروس آید نوشان

عروس استقبال او کنند وتوابیکه منقش باشد وخانهای متعدده دارد ودر وسط آن چراغی از آرد ساخته پراز روغن کرده بگذارند وفتیلهای چند برافروزند پس آن قاب گرداگرد نوشا بگردانند

هـ ارتلا بالفتح مذکر پشتی وسایه وپناه

هـ ارتو بالضم مذکر تهه وشکن ارتوگر ته کننده پارچها

س ارتهه بالفتح مذکر اراده ومعنی قصد وسبب ومال ودولت وبمعنی درخواست والتماس هم آمده چنانچه سپیاری از بهر پرستاری

س ارتهی بالفتح خودغرض کسیکه او را بر فایدهٔ خویش نظر باشد

هـ ارتهی بالفتح مونث جنازه ونعش

س ارتهیا بالفتح منیب وموکل

س آرتی بالف ممدوده بروزن پارسی مونث رسمی است در پرستش اصنام وآن چنان بود قابلی که چراغ با فتیلهای متعدده دران روشن بود گرد بت بگردانند

س ارجن بفتح اول وسیوم مذکر تحصیل وکسب هر چیز وبضم سیوم نام پهلوانی است مشهور او پسر پاندا بوده است ونام درختی هم

س ارجنا بفتح اول ودوم یافتن وحاصل کردن

هـ ارجهنا بفتح اول ودوم پیچدار شدن وبسته شدن در زنجیر وبی سبب ستیزه کردن با کسی

س ارچ بفتح اول وضم دوم مونث غثیان وشوریدگی دل

س ارچا بالفتح مونث پرستش وبندگی

س ارچت بفتح اول وسکون را وکسر جیم فارسی پرستیده ومکرم ومعظم

س ارچك بالفتح بروزن مردک پرستاره وعابد را گویند

س ارچنا بفتح اول وسیوم پرستیدن وتعظیم کردن

هـ اردابیگنی بالضم خادمه باسلاح که در حرم می باشد

هـ ارداس بالفتح مونث عرض والتماس شاید که تصحیف عرضداشت باشد

هـ اردوا بالفتح مذکر آرد کننده که باریک نساییده باشد

ت اردو بالضم مذکر لشکر وفوج وبازار اردوی معلی لشکر شاهی اردوی معلی کی زبان لسان اهل دربار

س ارده بالفتح وسکون رای مهمله و دال بهم که نصف باشد

ھ ارده بضم اول وسکون دیگر حروف ماش و آن از حبوبات معروفه است سرد است در اول و در رطوبت و یبوست معتدل باشد تپ صفراوی و دموی را نفع دهد مضر باه است و سعال و نزلات و جرب را نافع و شکم نرم کند

س ارده انگ بفتح اول و دال مهمله مذکر نصف بدن آدمی و فالجی که در نصف بدن افتد سوارکان طویلا ادعرنیا

س اردهانگی بالفتح خداوند فالج و مفلوج و بمعنی زن و نصفه هم هست

س اردهک بضم اول و فتح دال مرضی است که از صعود ریح بسوی سینه عارض میشود

س ارس بفتحتین بی شیره و بی مزه و بفتح اول و ضم دوم مذکر نباتی است دوائی و بداول و فتح دوم مذکر سستی و کاهلی را گوینید

ارس پرس بفتح اول و سکون دوم و فتح بای فارسی مذکر و آن انداختن اندک آب باشد بر سر در عوض غسل و بمعنی لمس ایضا آمده

ھ ارستا بفتح اول و سیوم و تشدید تای فوقانی مذکر قیاس و تشخیص و اندازه و بمعنی دلال هم هست

س آرسی با اول ممدوده بروزن فارسی مردم سست و کاهل

س آرسی بالف ممدوده مونث هر آیینه را گویند عموما و آیینه پاره که در انگشتری عروس نصب کنند خصوصا

سھ ارسیلی نینا بفتح اول و کسر سین آنکه چشم مخمور دارد

س ارک بالفتح و سکون دوم مذکر خورشید و نام نباتی است که ابابیل آنرا می خورند

ھ ارکات شهریست معروف در کشور دکهن

ھ ارکاتی بالفتح آب شناس و معلم جهاز و کشتیبان و هر چیز منسوب بارکات

ارکاتی روپیه معروف

س ارکت با اول ممدود و فتح رای مهمله و سکون کاف تازی سرخ بعربی احمر گوینید

ھ ارکت بفتح اول و سیوم و سکون تای هندی مونث چستی و چالاکی

س ارگ بضم اول و فتح دوم مذکر مار یعنی افعی

ھ ارگائی بفتح اول و دوم خاموشی

ھ ارگجا بالفتح مذکر خوشبوئی است زرد رنگ که از صندل و عطر و غیر آن سازند

ھ ارگجی جامه که آنرا بارگجا رنگ کرده باشند

ھ ارگنی بفتح اول و سیوم مونث رسنی یا نی که در خانه می بندند و بالای وی پارچهامی گذارند و عوام بجای رای مهمله لام میگویند

س ارگهه بالفتح برگ مذکر قدر و بها و نوعی از پرستش و آن چنان باشد که آب را بجام دیو و مهر و ماه می افشانند

س ارگها بالفتح مذکر آوندی است مثل کشتی که هندوان در زمان پرستش بتان از ان آب ریزی کنند

س ارمبهه بالف ممدوده و فتح دوم مذکر آغاز و آغازیده

ف ارمان بروزن فرمان مذکر آرزو

س ارن بفتح اول و ضم رای مهمله مذکر آفتاب بامداد و سرخی که بوقت بامداد در افق ظاهر شود

س ارنا بالفتح مذکر جاموس دشتی و سرگین خشک که در بیابان یافته شود و آن در سوختن و تیار کردن ادویه بکار می آید

س ارنائی بفتح اول و ضم دوم مونث بامداد و سپیده صبح

س ارند بفتح اول و دوم مذکر درخت بید انجیر

س ارندی بفتح اول و دوم مونث بید انجیر در عربی خروع گویند در آخر دوم گرم و خشک است محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت فالج و لقوه و امراض بارده و قولنج نافع و در حقنه مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و پنجاه عدد او کشنده است و ضماد زهر آن ریباس و رب ریباس و ضماد او جهت تحلیل و کلف و اورام بلغمی و درد او و نقرس و مفاصل نافع و ملین صلابات ضماد برگ او با آرد جو جهت ورم حاره چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با حنا جهت درد مفاصل و بارد و غن زیتون جهت اوجاع بارده و روغن او گرم و تر و لطیف تر از روغن زیتون باشد و منقی است و دو مثقال او جهت تسکین وجع الفواد

بارده و بامار الاصول محلل بلغم لزج وطلای او جهت تلئین
صلابات و انضمام فم رحم و انقلاب آن وجرب متقرح
و قروح رطبه و ورم معده و بازبد البحر جهت داء الثعلب و با آب
گندنا جهت بواسیر شرب و ضماد نافع و جوشانیده او با
سلخ الحیه و خردل و تدهین آن جهت داء الحیه و اقسام قوبا
و کزاز و کلف بعدیل است و بدلش روغن ترب

س ارنو بفتح اول و سیوم مذکر دریا که بحر باشد

س ارنی بالفتح جاموس مادهٔ دشتی

س اروگ - اروگی بالفتح صحیح و سالم

س اروگیه بالف ممدوده و فتح کاف فارسی و بای تحتانی
مذکر صحت و تندرستی

س اروندهنا بالف ممدوده و ضم را مهمله خفه کردن گلو

هد اروی بالفتح مونث ترکاری است معروف و آنرا گهوپان
نیز گویند و اهل بنگاله کچو نامند و در عربی آنرا قلقاس گویند
مزاج آن مایل بسردی است مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح
و ثقیل و مصلح آن ترشی و شستن آن در آب بمبالغه کذا فی تریفی

س اروئی بفتح اول و ضم دوم و کسر همزه مونث غثیانی که زنان
باردار را عارض میشود

پ اره بالفتح و تشدید دوم مذکر آله معروف است

اره سر پر چلانا ستم کردن بر کسی اره
سر پر چل گئے تو بھی مدار مدار یعنی اگرچه
او بسیار ست و خواری رسید اما هنوز از کردار بد خویش باز نیامد
و تهذیب اخلاق نکرد

هد ارهت بفتح اول و سیوم مذکر آلتی است که از آن آب بر کشند

س ارهر بفتح اول و سیوم بروزن صرصر مونث مرادف توار
و آن از حبوبات معروفه است و خواهد آمد

س ارهنا بالضم و کسر دوم مذکر طعن و سرزنش

هد ارئی بفتح اول و دوم و کسر همزه مونث مرادف اروی که
ترکاری است معروف

س آری بالف ممدوده بروزن باری مونث اره کوچک

س ارے بالفتح حرفی است بدان ندا کنند کسی را و در محل تحقیر
مستعمل است

هد آریا بالف ممدوده و کسر دوم مذکر نباتی است از قسم بیاره و کدو

هد اریب بضم اول و کسر را و سکون یای مجهول مونث مکر و پیچ

س اریت بفتح اول و کسر دوم مونث بدخلقی و تندخوی

س آڑ بالف ممدوده مونث پناه و سایه

س اڑ بالفتح مونث استادگی و اصرار و توقف

س آڑا بالف ممدوده درمیان مقابل و حائل

هد اڑاڑا بالفتح مذکر کنارهٔ بلند جوی و کنارهٔ تالاب

س اڑان بالضم مونث پرواز پرندگان

س اڑانا بالضم پرانیدن و اسراف کردن اڑانا پرانا نیز
بمعنی اسراف کردن آمده

س اڑانا بالفتح قایم کردن و استاده کردن و بستن چیزی بچیزے
و نام نوای هم است از نواهای موسیقی

س اڑانی بالفتح مونث بادکش بزرگ یا چتر

س اڑاو بالضم اول مسرف و باد دست مبذر

هد اڑبڑ بالفتح مذکر کلمات هرزه و بی معنی و چیز ناهموار
اڑبڑ بکنا ژاژ خائی کردن

هد اڑبڑنگ بالفتح مذکر کارهای نادانی

هد اڑبڑنگی بالفتح شتاب کار و بی تامل

س اڑبند بالفتح مذکر پارچه مستعمل هنود و آن را از کمر زیر
رانها گذرانیده بر تهی گاه می بندند

س اڑبنگا بفتح اول و سیوم کج و ناهموار اڑپ بضم
اول و فتح دوم و سکون بای فارسی مذکر چوب که برهم بندند
و عمده سازند تا از آب عبور کنند بعربی آنرا رمث گویند کذا
فی الصراح

س اڑتلا بالفتح مذکر سایه و پناه

س اڑچلنا بالضم چمیدن و خرامان رفتن

هد اڑس بضم اول و فتح دوم مذکر سرخک و آن کرمی است
که آدمی را می گزد و خون میخورد

س	ارگن بضم اول و فتح کاف فارسی ستارگان و مقام ستاکی
س	اڑن بضم اول و فتح دوم پرواز نده
س	اڑنا بالضم پریدن و بالفتح استادگی کردن
س	آڑنا بالف ممدوده پناه و پشتی دادن
هـ	اڑنگ بفتح اول و دوم مونث بلده که محل تیاری اجناس هرگونه و قمشه باشد
س	اڑنگا بفتح اول و دوم مذکر نوعی از کشتی گیری که از پای می کنند و بمعنی حایل و مانع و مزاحم هم آمده
هـ	آڑو بالف ممدوده مذکر شفتالو
س	اڑوا بفتح اول و ضم رای منقوطه اصرار کننده کاروسر کشی
س	آڑوار بالف ممدوده مونث پشتی و مزاحم و حائل
س	اڑوس پڑوس مذکر همسائگی
س	اڑهانا بالضم پوشانیدن
س	اڑهائی بالفتح مونث چهار تنک و بمعنی دو و نیم هم آمده و آن معروفست
هـ	اڑهت بفتح اول و دوم مونث نیابت و گماشتگی و اجرا
س	اڑهک کونا بالضم جستجو کردن و ندا کردن کسی را که غائب بود و اطلاق این بر کودک بود فقط
هـ	اڑهکنا بضم اول و فتح سیوم سرنگون و واژگون کردن
س	اڑهنا بالضم پوشیدن پارچه بر بدن مرادف اوڑهنا
س	اڑهنگن بضم اول و فتح سیوم مذکر چیزیکه در آی و نند نهند تا از فرو افتادن و سرنگون شدن آنرا باز دارد
س	اڑهیا بضم اول و فتح دوم پوشنده و بفتح اول مذکر پیمانه که بمقدار دو نیم سیر باشد
هـ	آڑی بالف ممدوده نوای است موسیقی
س	آڑی بالف ممدوده حامی و نگهبان
س	اڑیل بفتح اول و سیوم اصرار کننده و مصر و گردنکش
س	اڑیچ بفتح اول و کسر دوم و سکون دیگر حروف مونث دشمنی و خصومت
س	اردهات بالفتح و سکون رای فارسی روی و آن که فلزی است معروف

هـ	اس بالکسر ضمیر مفعول است که این باشد
س	آس - آسا بالف ممدوده مونث امیدوار زو و اعتماد و چون این حروف با دیگر الفاظ ضم کنند فائده تمنا و صفت دهد چون پیاس و پیاسا که آرزوی شرب و حب تشنگی باشد
س	اساتهه بالفتح کسیکه در صحبت بدان نشیند
س	اساتهی بالفتح بیگانه و اجنبی
س	اساده بالفتح بدباطن و بی شوق و کاهل و سست
س	اسادهیه بفتح اول و دال بی قدرت و ضعیف و محال و مرضی که درستی آن دشوار بود
س	اسار بالفتح میان تهی و مجوف و نادان و کودن
س	اسارا بالضم مذکر سایبانی معروف که از سفال گاه [illegible]
س	اسارنا بالضم بر داشتن و از جای بجای بردن
س	اساره بالفتح بر وزن هزاره مذکر ماه سیوم است از شهور شمسیه هنود
س	اساڑهی بالفتح مونث روز بدر ست در ماه اساره
س	اساس بالضم مونث نفس کشیدن و امید و آرزو
س	اساسنا بالضم نفس زدن
س	اساعت بالفتح مونث ساعت نحس را گویند و این لفظ هندست
س	اساکهه بالفتح بر وزن اراک بی حرمت و بی اعتبار
س	اساکهی بالفتح مذکر گواهی دروغ و بی گواه
س	اسامتهه بالفتح بی مقدور و ناتوان
هـ	اسانا بالضم غلبه برافشاندن
س	اسانا بالضم جوشانیدن
س	اساوری بالفتح بر وزن برابری مونث نوای است از نواهای موسیقی و قسمی از کبوتر و نوعی از پارچه
ت	اساول بالکسر مذکر میانجی و منادی
س	آساونت بالف ممدوده امیدوار و تابع
س	اساونت بالفتح هراسان و خایف و بی آرام
هـ	اسپات بالکسر مذکر فولاد سخت
س	آسپاس بالف ممدوده پیرامون

س — اسپرسی بفتح اول وسیوم وکسر پنجم بروزن ورزجی قابل اللمسی یعنی آنکه بجس ولمس ممسوس شود

س — اسپرها بکسر اول وفتح سیوم وکسر را مهمله مونث اراده وخواهش راگویند

س — است بالفتح بروزن دست مذکر غروب آفتاب

است هونا غروب کردن آفتاب

هـ — استا بالضم موتراش وحجام

س — استاچل بفتح اول وپنجم مذکر نام کوهی است درباختر گویند که خورشید در پس آن غروب میکند

س — استبست بفتح اول وسیوم وسکون موحده وفتح تحتانی پریشان وسرگشته

س — استت بفتح اول وضم سیوم مونث مدح ومنقبت و نثار راگویند

س — استر بروزن دستر مذکر سلاح وحربه

س — استری بالکسر وسکون سین وتا زن وعورت ونیز آهنی که ازان چیزیرا هموار کنند

س — استمبهه بکسر اول وفتح سیوم مذکر ستون وسطوانه وتنه درخت راگویند

س — استهان بالفتح مذکر جای ومکان

س — استهر بکسر اول ودوم ثابت وقایم وبفتح اول بیقرار وناقایم وبی ثبات

س — استهرتا بفتح اول وکسر دوم وفتح پنجم مونث ناقایمی وناپایداری وبالکسر مونث سکون وپایداری

س — استهل بفتح اول ودوم مذکر جای ومکان

س — استهی بفتح اول وکسر دوم مذکر استخوان

س — استئی بفتح اول ودوم وکسر همزه دروغ گو

س — استی بفتح اول ودوم زنیکه صاحب عصمت نباشد

س — استیه بفتح اول ودوم وفتح تحتانی دروغ گو وکاذب

س — اسجن بفتح اول ودوم وتشدید سیوم مفتوحه نازیبا ونادرست

س — اسجنا بضم اول وکسر سین جوشیدن

س — اسده بفتح اول وکسر دوم نارسته ونارسیده وبضم سین غلط ونادرست باشد

س — اسر بفتح اول وضم دوم مذکر دیو وجن

س — آسرا بالف ممدوده مذکر پناه وامید واعتماد ومرجع وماوی

س — آسرباد بالف ممدوده وکسر سین بروزن خاطرشاد مذکر دعا ودعای خیر راگویند

س — آسرت بالف ممدوده وسکون سین وکسر را مهمله دست گرفته وآنکه درپناه کسی باشد

آسرتو بالف ممدوده وفتح سین وضم فوقانی زنهار خواه وپناه گیرنده

س — آسرم بالف ممدوده وسکون سین وفتح را مهمله مذکر مسکن ومقام وفرقه ایست از فرق آدمیان

س — آسرن بفتح اول ودوم وسیوم بیچاره ودرمانده

س — آسرنا بضم اول وفتح دوم پناه گرفتن وحذر کردن

س — آسری بالف ممدوده وضم سین شیطانی

س — آسریت بالف ممدوده وسکون سین وفتح را مهمله امیدوار ومتوقع

س — آسرهایا بالف ممدوده وضم سین مونث فریب شیطان راگویند

س — اسکانا بالضم افروختن وبرخیزانیدن

س — آسکت بالف ممدوده وسکون سین وفتح کاف مشتاق وعاشق وسستی وکاهلی راهم گفته اند مونث است واین معنی بغیر ممدوده هم آمده

س — آسکتانا بالف ممدوده وغیر ممدوده سست شدن وکاهل گشتن

س — اسکتی کاهل دست

س — اسکنده بکسر اول وفتح سیوم مذکر باب وفصل کتاب را گویند

س — اسکهه بفتح اول وضم دوم مذکر رنج وپریشانی وغم واندوه

س — اسکهی رنجیده ومحزون وغمگین

س — اسگن بفتح اول وضم دوم وفتح کاف فارسی مذکر

شگون بدفال بد
س اسگنده بفتح اول وکسر آن وفتح کاف فارسی مذکر نباتی است
دوای وآن را عروس در پرده گویند
ھ س اسل پسل جانا پریشان ودرهم وبرهم شدن
ف آسمان م که فلک باشد
آسمان پر قدم رکھنا دماغ برآسمان داشتن
آسمان پر کھینچنا ناز وتکبر کردن
+ آسمان سے گرنا رایگان ومفت بدست آمدن چیزے
که عزیز الوجود باشد
س اسمرت بکسر اول وسیوم تشریح نمود
س اسمرتھ بفتح اول ودوم وسیوم بی زور وناتوان
س اسمین بفتح اول ودوم وسیوم بی هنگام وبی وقت
س آسن بالف ممدوده وفتح سین مذکر کرسی ونشیمن وبستری
کوچک که بران جوگیان در وقت پرستش می نشینند ومطلق
بستر را هم گویند ونشستی است درمیان جوگیان صاحب ریاضت
وکردن فیل را هم گفته اند که جای نشستن فیلبان است آسن
تلے آنا در اطاعت آمدن آسن جوڑنا برابر نشستن
آسن ڈولنا درباره مرد خدای گویند که بر شکنندگی خود
بر کلفت حال او واقف گشته برای او در حضرت ایزد مناجات
کند آسن ڈولو التماس است یعنی برای ما دعا کنید آسن
سے اسن جوڑنا پہلو بہ پہلو نشستن آسن لگانا
نشستن باشد برنگ نشست وباصرار تاآنکه حاجت از کسے
برآید آسن مارنا نشستن وبرپشت اسپ استوار ماندن
س آسن بالف ممدوده وکسر سین مذکر نام ماه ششم هندوان
که دران چون ماه تا سرحل رسد بدر گردد وبفتح سین نباتی است
که خورش کرم پیله است
س آسن بفتحتین مذکر خورش وطعام ونباتی که خورش کرم
ابریشم است
س اسنا بالضم جوشیده شده
س اسنان بالکسر از اوف شنان که بمعنی غسل وبدن شستن

باشد وبی الف هم می آید
س اسنانا بالضم جوشانیدن
س اسنتشت بفتح اول ودوم وضم فوقانی و
شین معجمه وتای منقوطه ناخوش ورنجیده وناراضی
س اسنتوکھ بفتح اول ودوم وسکون واو مجهول مذکر ناخوشی
وناراضامندی
س اسنجوک بفتح اول ودوم مذکر عدم قابو وآنرا بیوگ هم گویند
س اسنشی بفتح اول ودوم وسکون نون وفتح شین معجمه
ویای تحتانی بی شبهه وبلاشک
س اسنگت بفتح اول ودوم وسکون نون وضم کاف فارسی
زبون وناسزا وناز یبا ومهمل
س اسنا بضم اول وفتح دوم جوشیدن
س آسنی بالف ممدوده وفتح سین وکسر نون مونث بستر
کوچک بر آن هندوان در وقت پرستش می نشینند
س اسو بفتح اول وسیوم مذکر اسپ که فرس باشد
اسوپت سوار وصاحب اسپ
س آسواس بالف ممدوده وفتح دوم مذکر تسکین وخاطر جمعی
س اسوبھا بفتح اول وسکون واو مجهول زشت وناز یبا
س اسوج بفتح اول وسکون واو مجهول ماه ششم شمسی
س اسوجھه بفتح اول وضم سین مخفی وپوشیده
س اسوچ بغیر قابل تدبیر وآنچه در فکر نیاید
س اسوچی بی فکر وبی پروا
س اسوک بالفتح مذکر نباتی است وآنرا جھوسوکا مانند
س اسوک بفتح اول وسکون واو مجهول وسکون کاف فارسی
مذکر آرام وراحت ودرختی است
س اسوگنده بفتح اول وسیوم وچهارم مذکر عروس در پرده
وآن نباتی است ومذکور شد
س اسوگی بالفتح آسوده وصاحب آرام
ھ اسون بفتح اول وسکون واو اوسال یعنی هذه السنة
س اسونی بفتح اول وکسر واو ونون مونث ستاره نخستین

از بست و چهار ستارگان که در راه سیاره واقع ست
س آسمج بفتح اول و دوم و سیوم آنچه بر داشت آن ممکن نبود
س آسهن بفتح اول و دوم و سیوم بصبر و بقرار
س اسی بالفتح و تشدید دوم هشتاد بعربی ثمانین گویند و بتخفیف دوم مذکر شمشیر
س آسی بالف ممدوده و فتح دوم مذکر اراده و معنی را گویند
س اسیجنا - اسیجهنا بضم اول و کسر دوم هر دو جوشانیدن
س اُسیر بالضم مونث خس و آن ریشه گیاهی خوشبو و در ملک هند از ان خانه می سازند
س آسیرباد بالفتح بروزن امیرزاد مذکر دعا را گویند که طلب چیزی از خدا تعالی باشد
س آسیس بالف ممدوده و کسر سین بروزن تاسیس مونث دعا و جواب سلام از اعلی با دنی
س آسیسا بضم اول و کسر دوم مذکر تکیه و بالش مسند
س اسینچا بفتح اول و سکون یای مجهول آب نداده شده چه سینچنا بمعنی آب دادن زراعت باشد
س آسیونا بضم اول و سکون یای مجهول افکندن آب از برنج پخته باشد
س اشبهر بفتح اول و ضم دوم و سکون موحده و های هوز ناموافق و ناشایسته و ناخوشی و محنت را هم گویند
س اشت بکسر اول بروزن بست منظور و مطلوب و معبود و محبوب و بالفتح هشت بعربی ثمانیه گویند
س اشتادش بفتح اول و سکون شین و فتح دال منقوطه هشده هم را گویند
س اشتاشیت هشتاد و هشت
س اشتانگ بالفتح پرستشی که از هشت اندام بجا آرند

س آشتاوِنشت بفتح اول و کسر واو بست و هشت
س آشتاونشتنم بست و هشتم
س آشت پنجاشت پنجاه و هشت
س آشت ترن شت سی ۳۰ و هشت
س اِشت چتوارن شت چهل و هشت
س اشتدهاتی بفتح اول و سیوم مجموعه فلزات هشتگانه
س آشت سپتت هفتاد و هشت
س آشت ششتته شصت و هشت
س آشتم بفتح اول و سیوم هشتم
س آشتمی بالفتح مونث روز هشتم از عروج ماه
س آشتنوت نود و هشت
س آشچرج بالف ممدوده و سکون شین و فتح جیم فارسی و سکون رای مهمله مذکر حیرت و تحیر و تعجب را گویند
س اشُده بفتح اول و ضم دوم و سکون دال مهمله ناراست و غیر خالص
س اشُدهیا بفتح اول و ضم دوم و کسر دال مهمله کسی را گویند که خواندن و حرف زدن او غلط باشد
س آشرت بالف ممدوده و سکون شین و کسر رای مهمله مرادف آسیت و آن مذکور شد
س اشردها بفتح اول و سیوم و تشدید دال مهمله مفتوحه مونث کراهت و استخفاف و حقارت
س آشرم بسکون شین و فتح رای مهمله مذکر مرادف آسرم و آن مذکور شد
س اشکت بفتح اول و دوم و سکون کاف و تای فوقانی ناتوان و عاجز و لاچار
س اشگون بفتح اول و دوم مذکر شگون بد
س اشگونی بدشگون و بدفال و نامبارک
س اشلوک بفتح اول و سکون دوم و ضم لام مذکر شعر و نظم را گویند
س اشلیکها بفتح اول و سکون یای مجهول مذکر منزل هم قمری
س اشن بالضم گرم و حار و گرمی و حرارت و باین معنی مذکر است و بفتحتین مذکر خوراک و غذا را گویند
س اشنان بالفتح مذکر غسل و بدن شستن

س آشو بفتح اول و سیوم مذکر اسپ
س آشوبها بفتح اول و واو معدوله مونث زشتی و بدصورتی
س آشوپت بفتح اول و سیوم و فتح بای فارسی مردی صاحب شوکت که سواران در جلوی او باشند
س آشوچ بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر ناپاکی و نجاست
س آشوک بفتح اول و دوم و سکون واو مجهول صاحب آرام و آرام و راحت و نام نباتی هم هست
س آشومیده بالفتح مذکر قربانی اسپ
س آشونی بفتح اول و کسر واو مونث منزل اولین قمر باشد
س آشی بالف ممدوده و فتح شین و یای تحتانی مذکر اراده و معنی را گویند
س آشیت بفتح اول و کسر دوم هشتاد
س آشیر بالضم مونث مرادف اُسیر که بمعنی خس باشد
س آشیرباد بروزن تا تیر داد مذکر دعای خیر
س آشیش مونث مرادف آتیس و آن مذکور شد
هـ افیم مونث افیون بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند بهترین او مایل بسفیدی و صاف که در آب زود حل شود سرد و خشک است در چهارم مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و سحج و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و ربو و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد آن جهت درد سر و تخفیف قروح و دردهای حاره و با زرده تخم پخته و زعفران جهت جمره و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و رمد و فتیله او با مر صاف و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و تقطیرش باروغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش و با موم روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از دانگ ممنوع و دو درم او کشنده

هـ افیم چی مذکر افیمن مونث افیمی مذکر افیونی و تریاکی را گویند که خورنده افیون باشد
س آک بالف ممدوده و سکون کاف تازی کوپل و روئیدگی شاخ نیشکر و نیز درختی است معروف که عوام آنرا اکاف گویند و آن سرخ و سپید میباشد هر دو مسهل و دافع فساد باد و بلغم و جذام و جرب و زهر باد و دمامیل و شور و علت سپرز و کوله و بواسیر و امراض جگر و استسقا و کرم اگرنی یک مثقال از بیخ آن با آب بهنگره بخورد یا که گردد و شورش شش مطیع او شود
س اک بالکسر یک را گویند که عدد واحد باشد
س اکا بکسر اول و تشدید دوم یکتا و بی نظیر آویزه گوش که از یک مروارید سازند و زیوریست که آنرا بر بازو بندند و آن اکثر تهی و مجوف میباشد و خوشبوها اندرون آن میکنند و پهلوانی را نیز گویند که تنها مبارزت نماید و مغلوب بخصم نشود
س اکاج بالفتح مذکر ناکارگی و نقصان و ضرر
س اکاجی بالفتح ناکاره و این لفظ را بر هر چیز و آدمی و حیوان نیز اطلاق میتوان کرد
س آکار بالف ممدوده مذکر نشان و اشاره و ظهور و شکل
س اکارتهه بالفتح بی فایده و عبث
س آکاس بالف ممدوده بروزن آماس مذکر آسمان که فلک باشد آکاس بانی مونث صدای غیبی آکاس برت بفتح بای موحده و کسر رای مهمله مونث گذران و توکل آکاس برتی مردم متوکل آکاس بون مذکر سبزی است که بر درختان دیگر می بالد آکاس دیا چراغی را گویند که هندوان در ماه کاتک بر نی بلندی افروزند آکاس نیم مذکر نباتی است که بر درخت نیم می روید
س اکاسی بکسر اول و تخفیف دوم هشتاد و یک
س اکال بالفتح مذکر بی هنگامی و قحط و قلت و ندرت

و بمعنی بے ہنگام ہم ہست

س اکانا بالضم جوش دادن آب را

س اکانوے بکسر اول و تخفیف دوم نود و یک

ھ اکاون بالکسر پنجاه و یک

پ اکیپچہ بالکسر مرکب از لفظ اک و پیچ مذکر زیور است که بر سر می بندند

س اکت بالضم و سکون کاف مونث کلام و بضم اول و فتح دوم مونث تدبیر و حکمت

س اکت لینا شناختن و دریافتن

ھ اکتارنا بالضم فراختن و سر بلند کردن

ھ اکتارو بالضم افرازنده و بلند کننده

ھ اکتالیس بالکسر چہل و یک

س اکتانا بالضم ورماندن و ملول شدن

س اکتھہ بفتح اول و دوم آنچه در بیان نیاید

س اکتیس بالکسر سی و یک

س اکتانا ۔ اکتنا ہر دو بالضم کاویدن چیزی باشد از زمین باہستگی و بیرون کردن رازی از خاطر کسی بہ حیلہ و تدبیر

س اکتک بکسر اول و فتح سیوم دوام نگاه و کشادن نظر باشد بر چیزی بی بر ہم زدن مژگان

س اکتھا بکسر اول و فتح دوم و تشدید سیوم و تخفیف آن جملہ و باہم و ہمگی

س اکتھان بالکسر باہم و ہمگی

س اکچت بکسر اول و سیوم یکدل

س اکر بفتحتین بیکار و بی شغل و بالف ممدوده و فتح کاف مونث کان و معدن را گویند

ھ اکر بروزن چاکر مونث غار و مسکن شیر و پلنگ

ھ اکرا بالفتح گران و قیمتی و نوعی از حبوبات

س اکرم بفتح اول و دوم و سکون رای مہملہ مذکر کردار بد و عیب و بدی و گناه و معصیت را گویند

س اکرمک بفتح اول و دوم و چہارم فعل لازمی که نقیض فعل متعدی باشد

س اکرمی بفتح اول و دوم گناہگار و بدکردار

س اکرنی بفتح اول و دوم ناموافق و ناشایستہ

ھ اکڑ بفتحتین مونث خم و کجی

ھ اکڑا بالفتح گردن کش اکڑباز کذلک

ھ اکڑبائی مونث تشنج

ھ اکڑنا بالفتح کشیده شدن و گردن کشی کردن

ھ اکڑو بضم اول و سیوم مذکر و آن نوعی است از نشستن بطوریکه ہر دو زانو بر داشتہ بود و کف پا بر زمین رسد

ھ اکڑبیت بفتح اول و سیوم رند و اوباش و گردن کش مراد ف اکڑباز

س اکسٹھہ بکسر اول و فتح سیوم شصت و یک

س اکسمات بفتح اول و دوم ناگاه و اتفاقا

س اکسنا بضم اول و فتح دوم جنبیدن و برخاستن

س آکلا بالف ممدوده و سکون کاف تازی چالاک و چست و زود رنج

س اکلا بالکسر تنہا و جریده و متنفس

س اکلانا بفتح اول و ضم دوم پریشان و مضطرب شدن

س اکلنا بضم اول و فتح دوم جوشیدن

س اکلنی بفتح اول و ضم دوم و کسر لام زن فرومایه و بدنژاد را گویند

س اکلوتا ۔ اکلونتا بالکسر یگانه و تنہا و بیشتر بر فرزند اطلاق کنند چون اکلوتا بیٹا ۔ و اکلوتی بیٹی

س آکلی بالف ممدوده مونث اضطراب و حرکت

ھ اکور بفتح اول و سکون واو مجہول مونث پاره و رشوت

ھ اکوری با واو مجہول پاره گیر یعنی مرتشی

س اکول بالفتح و سکون واو مجہول نباتی است روغن آن در سحر و افسون بکار آید

س اکوند بفتح اول و سیوم مذکر نباتی است

ھ آکھا بالف ممدوده مذکر غربال و خاک بیز و خریطه که غله در آن پر کنند و بر پشت ستور برند

ھ اکھاڑا بالفتح مذکر مجمع

س اکھاڑنا بالضم بر کندن

س اکهت بفتح اول و دوم مذکر برنج برشته که هندوان در رسومات دین بکار برند مرادف اچهت

س اکهتّی بکسر اول و فتح ثانی هفتاد و یک

س اکهتنا بضم اول و فتح دوم لغزیدن و افتادن

هد آکهو بالف ممدوده و فتح کاف تازی مذکر مغاره شیران مرادف اکر و آن مذکور شد

هد اکهڑ بفتح اول و تشدید کاف ستم گر و سپاهی که قاعده دان نبود

س اکهڑانا بالضم برکندانیدن

س اکهڑنا بالضم برکنده شدن اکهڑنا پکهڑنا کذلک

س اکهلی بضم اول و سکون کاف و کسر لام هاون که غله و دیگر چیزها دران بکوبند

س اکهج بضم اول و فتح چهارم کرمهای که از حرارت هوا پیدا بشود مثل پشه و مگس و امثال آن

س اکهنڈ بفتح اول و دوم کامل و سالم و ناشکسته و درست

س اکهی بفتح اول و دوم باقی و دایم اکهی بر نام درختی است

س آکهیٹ بالف ممدوده مذکر صید و شکار را گویند

هد اکیس بکسر اول و تشدید دوم بیست و یک

س اکیلا بالفتح تنها

س اکیلنا بالضم گردانیدن و بگردش آوردن چیزی

س آگ بالف ممدوده مذکر آتش بعربی نار گویند آگ اٹهانا آتش افروزی کردن آگ بجهانا آتش فرونشاندن و رفع نزاع کردن آگ برسنا تابیدن آفتاب باشد بشدت آگ بهکنا بیای تازی آگ پهانکنا بیای فارسی فخر کردن و لاف زدن آگ ہونا در غضب آمدن آگ برسنا آگ دینا مرده را و آتش سوختن آگ سلگانا آتش افروزی کردن آگ لگانا کذلک آگ لگاکے پانی لے دوڑنا بعد آتش افروزی خود را در ظاهر خواهان مصالحه وانمودن آگ لگے پر بلی کا موت ڈهونڈهنا یا مانگنا عذر لنگ بجا آوردن آگ مین پانی ڈالنا مرادف آگ بجهانا آگ مین کسیکے جلنا یا لوٹنا یا غیر کے آگ مین جلنا از بهر دیگری سوختن و رنج کشیدن آگ مین لوٹنا غمگین شدن آگ ہونا خشمگین شدن

س آگا بالف ممدوده مذکر در پیش بعربی قدام گویند آگا پیچها کرنا اندیشیدن و متردد بودن

س اگاده بالفتح بر وزن مباده ژرف عمیق را گویند

س اگاره بالکسر یازده

س اگاڑی بالفتح مونث پیش و قدام و ریسمانی که بدان پای پیشین اسپ می بندند اگاڑی مارنا هزیمت دادن فوج دشمن را در حربی که در یک مقام واقع شود

س اگاسی بالفتح مذکر و مونث دستار و عمامه و نشیمنی که بر بالای بام خانه ساخته باشند

س اگال بالضم مذکر فضله هر چیز خاییده را گویند عموما و فضله پان خصوصا اپکا اگال میرا آدهار یعنی خورده جناب شما قوت و غذای من ست

س اگالدان بالضم مونث تف دان

س اگانا بالضم رویانیدن متعدی اگنا

س اگاؤ بالفتح در پیش

س اگاهنا بالضم جمع کردن و فراهم آوردن

س اگاهی بالضم مونث سود خواری و قرض دادنی باشد بسود چهار یکی که ادای آن بر اقساط مشروط باشد

س اگت بضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذلیل و بی آبرو و آنکه بعد مردن او رسومات تجهیز و تکفین او ادا کرده نشود و بمعنی سختی و وقت هم بنظر آمده

س اگر بر وزن مگر چوب عود و در فارسی نیز اگر گو

س اگراس بفتح اول و تشدید دوم مذکر لقمه اولین

س اگراس - اگراسن بفتح اول در هر دو و فتح سین و سکون نون در هر دو مذکر طعامیکه هندوان برای نیاز

دیوان می پرند و قربانیها و نیازها

س اگرسوچ بفتح اول وسکون دوم وفتح سیوم

و واو معدوله مذکر پیش بینی عاقبت اندیشی

س اگوسوچی پیش بین و عاقبت اندیش

هـ اگرواله بالفتح قومی است از سوداگران باشندگان

اگروهه اند و آن شهریست در مغرب زمین دهلی

س اگروی بالفتح پارچه یا چیزیکه آنرا باگر رنگ کرده باشند

هـ اگوبگت بالفتح مذکر کار و گفتار هرزه و بیهوده

س اگست بفتح اول و دوم مذکر نام درختی است

و نام فیلسوفی یا فرشته هم هست

س اگلا بالفتح پیشین و باستان

س اگلنا بالضم قی کردن و مال کسی باز دادن

س اگم بالف ممدوده و فتح کاف فارسی بروزن ماتم

مذکر زمان مستقبل و علم شاستر اگم باندهنا اندیشه

مستقبل کردن اگم بد یا فن رمالی اگم بکتا بفتح

بای موحده رمال آگم جانی - اگم گیانی انکه از

احوال مستقبل آگاه باشد

س اگم بفتحتین بروزن عدم دشوارگذار و عمیق

و ناممکن العبور

س آگمن بالف ممدوده و سکون فارسی و فتح میم بروزن

دشمن مذکر صدور و آمد و رسیدن باشد

س آگما بالف ممدوده و سکون کاف فارسی و فتح میم

مذکر مقدمة الجیش و دلاور و جری را هم گفته اند

س اگمیه بفتح اول و دوم و چهارم دشوارگذار عمیق مراد اگم

س اگن بفتح اول وسکون دوم و کسر سیوم آتش و فرشته

آتش و گوشه ما بین جنوب و مشرق و بفتح اول و ضم

دوم بی لیاقت و بی تاثیر و بفتح اول و کسر دوم پرنده

ایست معروف که می تپراید و مردم آنرا می پرورند

س اگنا بالضم بالیدن و سوئیدن اگتے هی جل

جانا کنایه از تباه شدن آرزوی باشد بمجرد

ظهور و قوع آن

س اگنبان بفتح اول وسکون دوم و کسر نون مذکر تیر هوای که از باروت

سازند و افروخته در فوج دشمن میفکنند

س اگن باو بفتح اول و کسر کاف فارسی و سکون نون آتشک را گویند و این

شکایت هم اسپان را و هم آدمیان را عارض میشود

س اگنت بفتح اول و دوم و کسر سیوم بیشمار و بی حساب

س اگنی بالفتح مونث آتش بعربی نار گویند

س اگو بروزن قابو در پیش و قدام

س اگوا بالفتح نخست پیشوا و رهنما اگوا بالف ممدوده مذکر قبضه شمشیر

س اگوارا بالفتح مذکر پیشگاه و صحن

س اگوانی بالفتح رهبر و رهنما

س اگواهی - اگوائی بالفتح مونث گرفتن آتش چیزی را و آتش زدگی

و اشتعال نار

س اگوائی بالفتح مونث رهبری

س اگوچر بفتح اول و چهارم و سکون واو مجهول پوشیده و مخفی

هـ اگورنا بالفتح و سکون واو مجهول پاسبانی کردن

هـ اگوریا با واو مجهول پاسبان

س اگوتره با واو معروف بروزن غلوله آسان و سهل

س اگوری با واو مجهول بیشتر

هـ اگولنا بالفتح پاسبانی کردن

س اگونی بفتح اول و دوم مونث استقبال

س اگهارنا بالضم واکردن و کشادن و برکندن

س اگهارو بالضم کشاینده

هـ اگهانا بالفتح سیر کردن و بمعنی سیر و غنی هم آمده است

هـ اگهائی بالفتح مونث سیری

س اگهرنا بضم اول و فتح دوم کشاده شدن

س اگهن بفتح اول و دوم مذکر نام ماه هشتم هندوان است

س اگهوربنتهه بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر طریقی است

در مذهب هندوان که صاحب آن طریق را خوردن هر چیز مباح است

حتی که مردار و لاشه انسان و او را اگهوربنتهی و اگهوری خوانند

س آگے در پیش و پیش از بن
س اگیا بفتح اول و تشدید دوم مونث دستوری و رخصت و حکم و فرمان را گویند و بفتح اول و کسر دوم پرنده ایست
س اگیات جوبنا بالفتح دو شیزه را گویند که بحد بلوغ رسد واز دیدن علامتیکه از بلوغ ظاهر شود حیران فرو ماند
س اگیاری بالفتح بروزن زرداری مونث افروختن آتش بود در وقت پرستش و این مرادف هوم است و آن آید
س اگیاکاری بالفتح فرمان بردار
س اگیان بالفتح بروزن فرمان نادان و بی خرد
س اگیاما بالفتح سوختن ظروف فلزات باشد تا تصفیه آن حاصل شود
س اگیانپن بالفتح بروزن برخاستن مذکر بی خردی و نادانی
س اگیانی بالفتح نادان و ابله و سفیه
هد آل بالف ممدوده و سکون لام درختی است که از بیخ آن رنگ سرخ مانند روناس بر آرند و از آن چرم و پارچه و ابریشم را رنگ کنند و در دوا نیز بکار برند
س آل بفتح اول و کسر لام مذکر زنبور بزرگ سیاه رنگ را گویند
س آلا بالف ممدوده بروزن لاله مذکر محراب و طاق بمعنی تر و نمناک و قرقره و انگله هم آمده است
هد الا بالکسر و تشدید لام بروزن چله مذکر اژخ بعربی ثولول گویند
س آلاپ بالف ممدوده و بای فارسی بروزن تالاب آهنگ سرود و خطاب کردن با کسی در کلام
س آلاپ چاری مونث آهنگ سرود را گویند
س آلاپنا بالف ممدوده آهنگ سرود کردن
هد الاچی بالکسر مونث بفارسی هیل و بعربی هال و قاقله گویند و آن از ادویه قلبیه است اگر با مصطکی و آب انار دهند قی و غثیان را نافع باشد
هد الارنا بالضم خوابیدن و در خواب کردن
هد الاغ بالضم مذکر بوم و چغد را گویند
ت الاق بالضم مونث نوعی از سفینهای کوچک

س الالنا بالضم واژگون کردن
هد الانا بالفتح و تشدید دوم غریدن و نعره زدن
هد الاؤ بالفتح مذکر آتش بازی
هد الاهنا بالضم اول و فتح لام و سکون های هوز مذکر سرزنش و ملامت گویند
هد الایچا بکسر اول نوعی از پارچه ابریشمی باشد
هد الایچی بالکسر مونث قاقله مرادف الاچی
هد البیلا بالفتح و کسر بای موحده و سکون یای مجهول نادان و ساده لوح بمعنی رند و اوباش هم است
هد البیلپنا بالفتح مذکر رندی و اوباشی و ناز و نخره
س الپ بالفتح اندک و کوتاه و کم و قلیل
س التا بالفتح مذکر پنبه را گویند که از رنگ لاک آنرا رنگ کرده باشند و آن در رنگ دادن چیزها خصوصا پای زنان هندو بکار آید
ت التمغا بالف ممدوده مذکر مهر شاهی و بخشش سلطان که بطناً بعد بطن بکسی می رسیده باشد
هد التنی بالفتح بروزن گردنی مونث رسنی را گویند که آنرا در گردن فیل میکنند و فیلبانان پای خویش در آن میکنند
هد التها بالضم مذکر ترجمه را گویند که تعبیر زبانی بزبانی دیگر باشد
هد التهنا بضم اول و فتح دوم موج زنی کردن دریا
هد التا بالضم برگشته معکوس و واژگون و نوعی از طعام و آنچنان باشد که روده گوسپند از گوشت و برنج و مصالح پر کرده بپزند و آنرا در فارسی اکنج و در عربی عصیب خوانند
هد التاکپرا جامه واژگون که بعربی لباس مقلوب گویند
هد التاپلتا بالضم زیر و زبر و درهم برهم
هد التانا بالضم برگردانیدن التانا پلتانا بضم بای فارسی برگردانیدن و تغیر دادن
هد الت پلت بالضم درهم و برهم و بمعنی تغیر و تبدیل هم است
هد التنا بالضم برگشتن و معاودت کردن

ه الجهانا بالضم پیچ دادن و پریشان کردن

ه الجهاو بالضم مذکر پیچ و پریشانی

ه الجهه پلجهه جانا مرادف الجهنا

ه الجهن بضم اول و سکون دوم مونث پیچ و پریشان و شکن

ه الجهنا بضم اول و فتح دوم پیچیدن و در او یختن و ستیزیدن و بحث کردن

ه الجهین بالضم و سکون یای مجهول و کسر جیم مذکر پیچ و تاب

س الجنا بضم اول و فتح دوم آب از چیزی بر انداختن و پالودن

ه الرنا بضم اول و فتح دوم آرامیدن و دراز کشیدن

ه الربلر بفتح اول و دوم مونث گفتار و کردار بیهوده

س الس بفتحتین بروزن مگس مذکر سستی و کاهلی

س السانا بالفتح خوابناک شدن و سست گشتن

س آلسیه بالف ممدوده بروزن دارسیه و فتح دوم و سیوم مذکر کاهلی و سستی

س السی بروزن ناکسی سست و خوابناک

ه السی بالفتح مونث تخم کتان بعضی مایل بزردی و بعضی از ان سفید مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد در او گرم و خشک و بار طوبة فضلیه و مدر حیض و بول و عرق و شیر و محلل دمامیل و ملین طبع و جهت قروح مثانه و مداومت او در روزی نیم مثقال جهت درد امعا و با عسل جهت ورم سپرز و با فلفل جهت تحریک باه مایوسین مجرب دانسته اند و بو داده او قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید و سه درهم آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهت ورم صلبه و قروح سر و با بزر قطونا جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و جلوس در مطبوخ او جهت درد رحم موثر و سوخته او جهت جراحت و درد و لذع آن مفید و ضعف باضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کشنیز و مضر انثیان و مصلح آن عسل قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم و تر و حقنه او با روغن گل سرخ جهت تسکین درد جراحت امعا و طلای او جهت قوبا و جراحات و تسکین درد آن و وجع فواد نافع

ت الش بضم اول و فتح دوم مذکر پس خورده طعام

س الک بفتحتین بروزن فلک مونث زلف و گیسو

الکاولی بفتح اول و دوم سلسلهٔ گیسو را گویند

س الکهه بفتح اول و دوم پوشیده و مخفی و نوعی از سلام کردن

س الگ بفتحتین جدا و تنها الگ تهلگ جدا و علیحده و الگ الگ بتکرار هم گویند

س الگا بالفتح جدا و آزاد و بمعنی نعلین هم گفته اند

س الگانا بالفتح جدا کردن

س الگائی بالفتح مونث جدائی

ه الگنی بفتح اول و دوم مونث معروف و ان رسنی باشد که پارچها بالای آن گذارند و آنرا در فارسی اوشنگ و اونگ و بعربی معلاق گویند

س اللنا بضم اول و فتح دوم واژگون شدن و گیسو نهادن

ت الم غلم بفتح اول و تشدید دوم مذکر هرزه کاری و بیهوده گوئی و بدی

س النکار بفتح اول و دوم مذکر زیور و جواهر

س النکرت بفتح اول و دوم و سکون نون و کاف تازی و کسر رای مهمله آراسته و زیوردار

ه النگ بالفتح بروزن پلنگ مونث گوشه و زاویه و طرف و جانب

س النگ بضم اول و فتح دوم برهنه و عریان

س آلنگن بالف ممدوده و کسر دوم و فتح کاف فارسی مذکر معانقه و بغل گیری

س الو مذکر ترکاری و میوه ایست معروف

س الو بالضم و تشدید لام مذکر بوم چون آنرا ذبح کنند از هر دو چشم یکی گشاده ماند و دیگر فراز آید پس چشم مفتوحه او اگر در نگین کنند

بیداری آرد و چشم بسته خواب آور باشد و طبری گفته
چون در هر دو اشتباه افتد باید که هر دو را در آب اندازند
چشم خواب آور در ته فرو رود و دیگر بالا ایستد و اکتحال
از زهره آن تاریکی چشم را نافع است والوکنایه بر نادان و
سفیه اطلاق کنند

هد الو - الو بضم اول و دوم مذکر گیاهی است
س الوپ بالفتح و سکون واو مجهول پوشیده و مخفی و بمعنی هویدا و آشکارا هم گفته اند
هد س الوبن بضم اول و تشدید دوم مذکر ابلهی و حماقت و نادانی
س الوپنا بالفتح خود را پوشیدن و پنهان ماندن
ت الوش بالضم مذکر پس خوردهٔ طعام مرادف الش
س الوکهل بضم اول و دوم و فتح کاف تازی مونث هاون مرادف الکهل و آن گذشت
س الول بالفتح و سکون واو مجهول مونث شوخی و بازی و بای دارد و قایم الول کلول شوخی و بازی
س الونا بالفتح بی نمک چه لون نمک را گویند
هد الها بالف ممدوده و فتح لام نام سپاهی که شاعر بود و قسمی از شعر که بنامش رواج یافته
س الهانا بفتح اول و دوم شادمانی کردن
هد الهر بفتح اول و دوم و سکون هاى هوز جوان و خردسال و جانور نا آموخته و نا رام
هد الهنا بضم اول و فتح دوم مذکر شکایت و گله و بمعنی رو شدن و بالیدن هم گفته اند
هد الهیا بفتح اول و دوم و تشدید یای تحتانی مونث نام نوای است موسیقی
س آلی بالف ممدوده بروزن خالی دختر دوشیزه و معشوقه را گویند
س الی بروزن جلی مذکر زنبور سیاه که عاشق نیلوفر است و بمعنی معشوقه هم آمده
س الیا بالیا بالفتح مونث قربانی و فتیلهای کاه که هندوان آزاد رعید دوالی می افروزند و بدان شادمانی کنند

س الیچنا بضم اول و کسر دوم و سکون یای مجهول افشاندن آب
هد الیندنا بضم اول و کسر دوم ریختن آب و امثال آن
س آم بالف ممدوده و سکون میم مذکر انبه و معرب آن انبج است در دوم گرم و در سیوم خشک باشد و غیر رسیده سرد و خشک است در اول اخلاط لزج برآرد و مزه دهان خوش کند و ترشی آن موافق طحال است اشتها آرد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خاکستر چوب آن نفث الدم را برطرف کند و گویند مضعف جگر و مصلحش مویز
س اما بفتح اول و تشدید دوم مادر در عربی ام گویند
س امانا بالفتح گنجیدن و گنجایش داشتن
س امانتیه بفتح اول و چهارم که نون باشد و سکون نون دوم و فتح یای تحتانی انچه قابل اعتبار نبود
س امالی بالفتح بروزن روانی نامتوجه و فروتن و خلیق را هم گفته اند
س امانیه بالفتح و سکون نون و فتح یای تحتانی انچه قابل اعتبار نبود
س اماوت بالفتح بروزن زکاوت مذکر شیرهٔ انبه که منجمد شده باشد
س اماوس بفتح اول و واو یک شب آخر ماه که سلخ باشد
س آم بات بالف ممدوده مذکر اماس ریحی که از خود پیدا شود و بی دوا کردن زایل گردد
س امبت بفتح اول و سیوم بروزن قربت ترش را گویند که حامض باشد
س امبچ بفتح اول و سیوم مذکر درخت انجره و نیلوفر
س امبر بفتح اول و سیوم بروزن چنبر مذکر آسمان و فلک پوشاک و لباس
س امبکا بفتح اول و کسر سیوم نام زوجه سیو است واورا بهاونی هم گویند
س امت بفتح اول و کسر دوم انچه محو نشود از منتناکه بمعنی محو شدن باشد
س امچور بالفتح بروزن رنجور مذکر ترشه انبه خام

باشد که آنرا در آفتاب خشک نمایند و نخورش برند

هد امدادینا بالضم پر کردن و لبالب کردن

هد امدنا بضم اول و فتح دوم ریخته شدن و طغیان نمودن آب و زیاده شدن و روان شدن اشک از دیده

س امر بفتحتین بروزن ثمر لاموت و زنده دایمی و حی لایموت و نام شخصی که صاحب لغت زبان سنسکرت بوده است

س امرا بالفتح مذکر نوعی از آلوی بزرگ

س امراوتی بالفتح مونث شهریست مر اندر را گویند و آن در میان بهوالعنی ما بین زمین و آسمان آباد است

س امرالی بالفتح بروزن همراهی مونث باغ انبه

س امرپد بروزن طرزد مذکر حیات جاودانی و بقای دایمی

س امرت بفتح اول و کسر سیوم و سکون فوقانی مذکر غذای دیوان و هر چیز نوشش و شیرین و گوارا و هم که میوه معروف است

س امرتی بفتح اول و کسر سیوم مذکر نوعی از شیرینی و آوندی کوچک که از آن آب خورند و قسمی از نباتات هم هست

س امرجاد بالفتح بروزن خرداد مونث تحقیر و استخفاف و سخن نازیبا را گویند

س آمرس بالف ممدوده و فتح رای مهمله بروزن دادرس شیره انبه که آنرا منجمد کرده باشند

س امروت بالفتح مذکر جام و آن میوه ایست معروف

هد امسنا بضم اول و فتح دوم پوسیدن و تباه شدن

س املت بفتح اول و ضم دوم فلان و فلان کس

هد املادهمکا بالفتح مردم محقر و مردم کم قدر

هد امل بفتحتین بروزن اجل مذکر مستی و کیف

س امل بالفتح و سکون میم ترش که حامض باشند و بفتحتین خالص و صاف

امل پتی مونث نوعی از درخت حامه باشد

هد املتاس مذکر خیار چنبر و خیارشنبر معرب آن ست گرم و تر است در اول محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و طلی العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب شاهتره و آب برگ بید مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تب های حاره و در رفع سده امعاء و زحیر و مغص و مفید و غرغره او با آب کشنیز رداع خناق صعب و محلل آن با آب انجیر و شیر مفجر و محلل آن در انتها و طلای او جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او با امعا و مصلح آن روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند

س آملا بالف ممدوده و سکون میم آمله در عربی املج گویند در دوم سرد و سیوم خشک و شیر بر درده در اول سرد و در دوم خشک قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعاء حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اختلاط سودا بروح و تغلیه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آدرس خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و حشا و اعصاب و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعضی و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن سفوف او با قند بالسویه هر روز پنج درم با آب گرم جهت سیخ و چرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض عین آزموده است و شربت معمول از آمله و افسنتین در تقویت معده بی عدیل و آب طبیخ آنرا با مثل او

روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت موی و سیاه
کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج
مقعد و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون
حنا را با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر
شربتش از سه درم تا پنجدرم مضر سپرز و مبرد و مصلحش
عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و بدلش
در اکثر افعال بوزنش بلیله کابلی و آمله پرورده ملین طبع
و مقوی اعضای باطنی و هاضم و قاطع نزف الدم و جهت
بواسیر و نواصیر نافع و مداومت حافظ سیاهی موی است

س آمله سار بالف ممدوده گوگرد فارسی است

س املی بالکسر مونث تمر هندی در سیوم سرد و در دوم خشک
مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا
و اخلاط محرقه مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه
و جرب و قلاع و عطش و تپهای حاره و تپهای غشه و کرب
و تفریح محرورین بعدیل و اکثار او مورث سحج و سعال و
مضر سپرز و مولد سده مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه
و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا
سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و دانه او در سیوم خشک
و قابض و مغزا و جهت امساک منی مجرب و ضماد او جهت
خلع عضو و تقویت سستی عقل نافع و تضمید مطبوخ او
مسکن اورام و دردهای حاره است

س آمناسامنا مذکر در پیش و روبرو و مقابل

س امندنا بضم اول و فتح دوم ریختن و پر شدن مرادف لهدنا

هد امنگ بضم اول و فتح دوم مونث شادمانی و سرور و آرزو
و خواهش

هد امنگنا بالضم با شادمانی ترقی کردن

هد امنگی بالضم شادمان و مسرور

س آمنی سامنی روبرو و مقابل

س امول بالفتح بی بها و بیش قیمت

س امی بروزن کمی آب حیات و بالف ممدوده و فتح میم و
یای تحتانی مذکر بیماری و مرض

سل آن بالف ممدوده بروزن نان بمعنی دیگر و جداگانه باشد

س ان بالفتح مذکر غذا و خورش و نیز حرفی است که فایده
نفی دهد مثل اننت و آن دیکها که بی حد و نادیده
بود و بالکسر ضمیر جمع است همچو ان و لون یعنی درین
روزها و لفظ تابین بمعنی پند و سنانی است

هد ان بالضم انان و ان کسا نرا

سل آنا آمدن و حصه شانزدهم از روپیه

ان پرنا واقع شدن

س اناتهه بالفتح بی شوهر و بی خداوند

س اناج بالفتح مذکر غله و حبوبات

س اناچار بالفتح بروزن جفاکار مذکر کردار ناشایسته
و هر امر خلاف شرع را گویند

س انادر بروزن برابر مذکر تحقیر و استخفاف

هد س اناڑپن بروزن هزارزن مذکر نادانی و سفاهت

س اناڑی - اناڑی بروزن هزاری بیوقوف و نادان
و بی هنر و نشاگرد و تلمبند را هم گویند

س انسای بالضم بروزن خماسی هفتاد و نه

س آناکانی بالف ممدوده بروزن مارادانی مونث
اغماض نظر و چشم پوشیدن باشد

هد انباری بالفتح مونث عماری را گویند

س انبت بروزن ثروت ترش که حامض باشد

س انبتانا بالفتح ترش شدن

س انبر بالفتح مذکر آسمان و پوشاک مراد فا امبر و آن گذشت

س انبرای بالفتح مونث اشجار انبه

هد انبول بفتح اول و سکون واو مجهول خاموش

س انبیا بفتح اول و کسر سیوم مونث انبه کوچک نارسیده

س انبیاهٹا بفتح اول و کسر سیوم ناکتخدا

س ان بیدها بالفتح و سکون یای مجهول ناسفته و
سوراخ نکرده

س آن پانی معروف که اکل و شرب آب و نان باشد
س آن پان بفتح اول و ضم دوم مذکر چیزیرا گویند
که دران دوای پیا میزند تا با سانی خورده شود یا چیزیکه
بالای زخم بخورند و شاید که این بمعنی بدرقه باشد
س آن پراسن بفتح اول و سیوم که بای فارسی
است و ششم که مبین است آب چشمی را گویند
س آن پڑھا بالفتح ناخوانده و بی علم و جاهل
س آنت بالف ممدوده و سکون نون و تای فوقانی
مونث روده و امعا آنت آونا نزول المعا
باشد انت گرنا برآمدن خراطه امعا باشد
در اسهال
س انت بالفتح و سکون نون و تای فوقانی مذکر
انجام و واخر کار و هلاک و تباهی و دل و ضمیر
و سن بعد و درمیان و جای دیگر و آگهی و اطلاع و
بفتح اول و کسر دوم فانی و فنا پذیر
س انتالیس بالضم سی و نه
س انتر بروزن بندر درمیان و اندرون سوای باشد
و عرصه و زمان و کوشش و شکاف و وسط
و روح اعظم را هم گفته اند انترجامی سرآیت
کردساری انتردهیان غایب پوشیده از نظر
س انترا بالفتح درمیان
انتراپت بفتح اول و ششم که بای فارسی است
و سکون فوقانی زن باردار و حامله
س انتراتپ بالفتح مونث تپ نوبت و تپ غب
س انترال مرادف انترا
س انتربید بالفتح کشوری است درمیان دریای
گنگ و جمن و آنرا در فارسی دوابه خوانند
س انترنشت بضم اول و فتح سیوم و کسر رای مهمله و
سکون نون و فتح شین و سکون فوقانی بست و نه
س انترنشتم بست و نهم

س انتریا بفتح اول و سیوم و کسر رای مهمله تپ نوبت
س انتری بالفتح مونث روده که بعربی امعا گویند انتریان جلنا
کنایه از گرسنه شدن باشد انتریان قل هو الله پڑهنا
کذلک انتری کا بل کهولنا بعد فاقه کشی طعام بسیار
خوردن انتریون مین آگ لگنا گرسنه شدن
س انترچهه بالفتح مذکر آسمان و جو السما
س انتکال بالفتح مذکر وقت مرگ که اجل باشد
س انتکرن بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س انتهپر بروزن بسته در مذکر حجرهای درونی خانه
س انتیس بالضم بست و نه
س انتیه بفتح اول و کسر دوم و فتح یای تحتانی فانی و زوال پذیر
س آنتت بالف ممدوده مونث گره و عقده و حسد و بدخواهی
س انتا بالفتح مذکر مهره انتا گهر خانه که دران از مهرها می بازند
مثل بازی کلاه پوشان بر مینیه بزرگ که در اطراف خود کیسه ها
دارد و چون مهره عاج را از چوب بزنند اندرون کیسه بیفتد
هم انتاچت بفتح اول و کسر جیم فارسی بمعنی بدبخت باشد و آن
نوعی از دشنام است
هم انتاکوتری بفتح اول و ضم کاف و سکون واو مجهول مونث
ریسمانی که بدان دواب را به بندند
س آنت سانت بالف ممدوده و سکون تای هندی و فتح سین
و سکون دیگر حروف مونث شراکت انبازی
س انتنا بالفتح گنجیدن و پر شدن
س آنتنا بالف ممدوده پر کردن چاه و تالاب و غیر آن با آب و بمعنی
آمدن و داخل شدن و رسیدن هم بنظر آمده
س انتوانا بالفتح گنجانیدن و پر کردن
هم انتهلانا بالفتح پیچیدن و از ناز خرامیدن و فخر کردن
س آنتهی بالف ممدوده مونث خسته و تخم و استخوان میوه و بمعنی
فروکی و جمود هم آمده است
س انتهئی بفتح اول و سیوم و کسر همزه مونث کیک که برادر پسپس است
بعربی برغوث گویند

س آنشتی مونث کلاوه رشته و لبسته کاه و هیزم و امثال آن

س انجاما بالفتح بروزن مردانه زمین شورکه ازان هیچ نروید

س انجان بالفتح بروزن فرمان نادان و بی خبر و صاحب تجاهل

انجانا بی خبر و صاحب تجاهل انجانی بروزن فرمانی به تجاهل

س انجس بفتح اول و سیوم بروزن نرگس مذکر رسوای و بدنامی را گویند

س انجل بروزن خردل مذکر اکل و شرب را گویند چه ان بمعنی طعام و جل بمعنی آب باشد

س انجلا بفتح اول و سکون نون و جیم مذکر جوفی را گویند که از چسپانیدن هر دو کف دست حاصل شود و در آن آب گرفته شود و در آن آب گرفته بنوشند و انرا انجلی هم گویند و این مونث است

س آنجن - انجن اول بالف ممدوده و دوم بغیر ممدوده و فتح جیم مذکر سرمه و کحل و دوده آن را در چشم کشند و هر دوای که در چشم بیمار کشند

س انجنا بسکون جیم سرمه آلود شدن چشم و با الف ممدوده که آنجنا باشد سرمه در چشم کشیدن

س انجنا بفتح اول و سیوم نازائیده چه جنا بمعنی زائیدن است

س انجن سار بفتح اول بروزن افسردار مذکر سرمه که کحل باشد

س انجنهاری بروزن افسرداری مونث ابله کوچک که بر پلک چشم برآید

س آنجهو بالف ممدوده و ضم جیم بروزن دارو مذکر سرشک چشم بعربی دمع گویند

س انجیر بالفتح مذکر در فارسی نیز انجیر و در عربی تین گویند تر آن گرم است در اول و تر در ثانی و اما خشک در رطوبت و یبوست معتدل باشد بهترین آن سفید است پس سرخ پس سیاه سرفهٔ دیرینه را سود دهد و بول بسته بکشاید و شکم نرم کند و سده ها بکشاید خونی که ازان پیدا شود

نیک باشد و از دیگر فواکه زیاده و سزاوار این که مردم در جمیع میوجات خام انخورند خصوصا انجیر خام و انجیر خام اضافت ثالیل را برکند و ضماد آن بر بهق و خالها مفید باشد و چون انجیر را با زوفا بپزند و طبیخ آن بنوشند سینه را از فضول پاک کند و چون یک رطل ازان در سرکه شراب روز بخیسانند و بر طحال مطحول در خل سائیده ضماد کنند و هر روز ناشتا انجیر بخورند در تحلیل صلابت طحال و جساوه آن بس عجیب است و انجیر رطب را اگر با شراب مالیده بر طحال ضماد کنند صلابت را بگذارد و این مجرب است

ه آنچ بالف ممدوده و سکون نون و جیم فارسی مونث زبانهٔ آتش بعربی شعله و لهیب گویند

س اچاس بضم اول چهل ونه و بمعنی بلندی هم گفته اند و باین معنی مونث باشد

س اچانا بالضم افراختن و بلند کردن

س اچاهت بفتح اول و جیم فارسی و فتح های هوز و سکون تای مثناة فوقانی ناخواسته و نامرغوب و نامطلوب

س اچاو بالضم مذکر اچاهت مونث بلندی و ارتفاع

س اچت بفتح اول و کسر سیوم ناگاه و بغتة و بفتح اول و ضم دوم و کسر سیوم نازیبا و ناموافق

س آنچر - انچرا باول ممدوده در اول و فتح جیم فارسی و بغیر ممدوده در لفظ دوم مذکر کناره معجر و غیران

س انچل - آنچل بغیر ممدوده و ممدوده مذکر کناره معجر و غیره و پستان زن و پستان جانوران شیرده

س انچلا بالفتح کنارهٔ معجر و بمعنی چادری که جوگیان نزا بپوشند نیز آمده

هـ اچهیلا بفتح اول وکسر جیم فارسی ناتراشیده و نالایق و ناهموار چه چهیلنا بمعنی تراشیدن باشد

س اندارا بالکسر مذکر چاهی بزرگ که آنرا از سنگ بسته باشند

س اندر بکسر اول و فتح سیوم مذکر نزد هنود نام سمای واو در عقیده هندوان حاکم افلاک و سرکرده دیوان است

س اندرا بکسر اول و سیوم مونث لچهمی را گویند و معنی این لفظ بیاید

س اندر آسن بکسر اول و فتح دوم و فتح سین مهمله مذکر تخت اندر چه آسن تخت و نشیمن گاه را گویند

س اندرپری بکسر اول و فتح سیوم و بضم بای فارسی شهر اندر را گویند

س اندرانی بکسر اول زوجه اندر و نام دوای هم است

س اندراین بکسر اول و فتح سیوم و فتح یای تحتانی مونث بفارسی خربزه تلخ و بعربی حنظل گویند شحم آن گرم و خشک ست تا سیوم و مختار از آن رسیده و زرد پوست و سفید مغز بود و سبز و سیاه بد اند و ضماد آن در درد پشت کهنه را نفع دهد و آن از دور جذب مواد می نماید تنقیه و مانع کند و نزول مارا نافع باشد مضر معده است و کرب آورد و موجب سحج و مغص مصلحش کتیرا و صمغ عربی از طبیبان بسیاری گفته اند که در سائیدن مبالغه باید کرد و شیخ نجیب الدین و صاحب منهاج گفته که آنرا باریک نباید سائید تا باطراف امعا نه چسپد و چون برگ رسیده آن بگیرند و در سایه خشک کنند و بخورند اخراج مواد سوداء نماید و وسواس و صرع و داء الحیه و داء الثعلب و جذام را سود دهد مجرب است و چون حنظل را برگزندگی عقرب طلا کنند درد ساکن کند و چون عصاره آن در دست مالند و پس مار بگیرند مار نگزد و قدر شربت از آن دانق و نصف است و گویند که دوازده قیراط است و حنظل واحد که در یک شجر یافته شود مهلک است و صاحب شریفی نوشته که خوردن طبیخ بیخ حنظل زهر مار را بسیار نافع است اندراین کا پهل شخص نیکو صورت بد سیرت چه ثمر حنظل بظاهر خوشنما و در باطن تلخ مزه است

س اندربدهو بفتح بای موحده و ضم دال مونث زمی است که در رنگ و نرمی همچو مخمل باشد و آنرا بیربهتی نیز گویند و آن مع خواص آینده مذکور خواهد شد و نام زن اندر هم هست

س اندرپرستهه بفتح بای فارسی و رای قرشت و سکون سین و فتح فوقانی نام شهر دهلی است

س اندرجو مذکر لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند و در آخر دوم گرم و خشک درد کمر و درد پهلو و رحم و تهیگاه و مغص را نافع و مدر بول و منقی حصاة و بار طوبت فضلیه محرک باه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویت اعضای تناسل و فرزجه او با زعفران و عسل و بعد از طهر جهت اعانت حمل از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کتیرا و شربتش تا سه درم و بدلش جوز بوا بوزن او و ضماد پوست او با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید ست

س اندرسا بالفتح بروزن عنبرسا مذکر نوعی از شیرینی و قسمی از پارچه هم هست

س اندری بکسر اول و سکون نون و دال و کسر رای مهمله مونث حواس خمسه ظاهری و باطنی را گویند اندری جلاب دوای مسهل را گویند

س آندو بالف ممدوده و سکون نون و ضم دال مهمله بروزن دارو مذکر زنجیری و رسنی که بدان پای فیل را می بندند

س اندور بکسر اول و ضم دال و سکون واو معروف مذکر موش بعربی فار گویند

س اندولنا بفتح اول و سکون نون و ضم دال بر باد بیچ در هوا در آمدن و رفتن باشد یعنی جهولا جهولنا

س اندها بالفتح کور بعربی اعمی گویند و بمعنی تیره و تاریک هم هست

اند هادهند لتانا بفتح دال و دوم بسندری گرد و ز سوختن. اند هاکوا چاه خشک و بی آب که آنرا با خاشاک پر کرده باشند

س اند هکار بفتح اول و سکون نون و دال و های هوز مذکر تاریکی و ظلمت

س اند هلا بالفتح کور و نابینا اند هلاپن مذکر کوری و نابینائی و کوتاهی قوت مدرکه

س اندهن بکسر اول و فتح سیوم مذکر هیزم و هیمه بعربی دقود و بفتح اول و دوم مالداری از غله و زراعت

س اندهوا بفتح اول و ضم دال ناشسته و ناپاک چه دهونا بمعنی شستن باشد

هـ آندهی بالف ممدوده مونث طوفان و باد تند اندهی هونا سرگرم مشغول شدن باشد و در فعل بد با رغبت دل

س اندهیارا بالفتح بروزن پرواره مذکر تاریکی و ظلمت و تاریک و بی نور و کور راهم گویند

هـ اندهیر بالفتح مذکر آفت و بلا و جور و جفا گویند

س اندهیرا بالفتح مذکر تاریکی ظلمت اندهیری کوتهری کنایه است از شکم مادر و بچه دان که رحم است

س اندیکها بالفتح مخفی و پوشیده و نادیده چه دیکهنا بمعنی دیدن باشد

س انڈ بفتح اول و سکون دال منقوطه هندی مذکر بید انجیر و بیضه و خصیه را نیز گویند

س انڈکوس بفتح اول و سکون واو مجهول باد خایه و رم ریحی خصیه باشد

س+ آنڈ بالف ممدوده و سکون نون و دال هندی مذکر خایه بعربی خصیه گویند

س انڈا بالفتح مذکر تخم مرغ بعربی بیضه گویند

س انڈج بفتح اول و سیوم ماکیان تخم آور و بیضه را گویند

س+ آنڈو بالف ممدوده و ضم دال آنکه خصیه اش کلان باشد

انڈو بیل قسمی از گاو یعنی بقر باشد

هـ انڈوا بکسر اول و ضم سیوم مذکر چیزی باشد گرد که از پارچه سازند و آنرا بر سر نهاده هر بار گران بالای آن گذارند تا سر محفوظ باشد و اینڈهوا و چمل مرادف آن است

هـ انڈوئی بکسر اول و ضم دال منقوطه مونث زیوری است مدور که بر سر می بندند

س انڈیل بالفتح ماکیان بیضه نه و تخم آور

هـ انڈیلنا بالضم ریختن و پاشیدن آب باشد

س ان راگ بفتح اول و ضم نون مذکر محبت و عشق

س انراگنا دل باختن و عشق بازی کردن

س انراگی دمساز و عاشق

س انرتهه بفتح اول و دوم و سکون رای مهمله و تای فوقانی و های هوز بی معنی و مهمل را گویند چه ارتهه بمعنی معنی آمده است

خ س انریت بفتح اول و کسر سیوم و سکون دیگر حروف مونث بی ادبی و بدخلقی و بدخوی و گستاخی

س انرس بفتح اول و سیوم بروزن هوس مذکر نفرت و سرد مهری و ناموافقت باشد

هـ آنس بالف ممدوده و سکون نون و سین مونث رگ و ریشه هر چیز

س انس بفتح اول و سکون سین مذکر بهره و بخش و حصه و تصرف و درجه دائره

س انستهه بضم اول و فتح سین مهمله نجاه و نه

س انس دهاری بالفتح بروزن خبرداری بهره مند و کامیاب نیز و در عقیده هندوان خدای که حلول کرده باشد و بچشم ظاهر شده باشد

س انسرنا بفتح اول و ضم دوم و فتح سین مهمله نتیجه دادن و منتج شدن

س انسک بفتح اول و کسر سیوم انباز و شریک

س انسکهه بفتح اول و کسر سیوم ناآموخته و ناخوانده

س انسنا بفتح اول و ضم سیوم ناشنیده چه سننا بمعنی

شنیدن باشد

س ان سمجھا نادانسته

س آنسو بروزن راسو مذکر سرشک و آب چشم بعربی دمع گویند

س انسی بفتح اول بروزن عرضی شریک و انباز

س آنك بالف ممدوده و سکون نون و کاف مذکر نشان و شکل و عدد حروفی از حروف تهجی و جسم تن و معانقه را نیز گویند و نشانیکه بر قمشه کنند تا بهای آن معلوم شود و گوسپرن را هم گفته اند

س انکانا بالفتح بهای چیزی دریافت کردن

س انکاو بالفتح مذکر اندازه بها و تقویم که تعیین قیمت باشد

س انکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف تازی ناگفته و نافرموده و کنایه و مجاز را هم گفته اند و باین معنی مذکرست

س انکری بفتح اول مونث گرسنه و آن غله ایست مابین ماش و عدس و دانه تر و نبات نورسته را هم گفته اند و بالف ممدوده خار تیر و خار قلابه و حلقه باشد

س انکس باول ممدوده و غیر ممدوده و ضم کاف فارسی مذکر کجک و آن آهنی است سر کج که فیلبان بدان فیل رانند

س انکس مارنا کسی را مطیع کردن و بزیر حکم آوردن

س انکسی بالفتح و سکون نون و کاف مونث قلابه انکك بفتح اول و سیوم بروزن مردک محاسب و حسابدان

انکنا بالفتح مشخص شدن و باندازه در آمدن قیمت

تش آنکنا بالف ممدوده اندازه کردن و تقویم نمودن

س انکوت بفتح اول و سکون نون و ضم کاف

مذکر جشنی که هندوان بعد عید دیوالی می کنند و در آن طعام بسیار پخته نذر دیوان کنند

س انکورا بالفتح بروزن معموره مذکر رویندگی نباتات را گویند

س آنکهه مونث چشم در عربی عین گویند انکهه اجهنی مونث آبله که بر پلک چشم بر آید انکهه الی خداوند ردگشتن انکهه آنی خداوند ردگشتن انکهه بچانا اغماض نظر کردن انکهه بدلنا سردمهری و نامهربانی کردن انکهه برابر نکرسکنا خجل و شرمنده گشتن انکهه بند کولینی بی التفاتی کردن و مردن انکهه بهرکے دیکهنا سیر دیدن انکهه بهرلانا اشک در چشم آوردن و زاری کردن انکهه پسارنا چشم واکردن و تیز دیدن و هوشیاری بودن و امتیاز کردن انکهه پتهرانی خیره شدن چشم باشد از انتظار شدید انکهه پهرکنی جنبشی در چشم احساس کردن گویند که گونه حرکت در چشم راست مرد و چشم چپ زن شگون نیک باشد و دلالت بر ظهور امری مرغوب کند و ضد حرکتی را که مذکور شد منحوس شناسد انکهه پهوتنی نابینا شدن انکهه پهوتی پیر گئی چشم شکست و درد برفت و این کلام بر خصومتی اطلاق کنند که بهلاک شدن خصمین از فیما بین برخیزد انکهه پهوترا مذکر ملخی که در شب پرد و در چشم افتد انکهه پهوترنی نابینا کردن و بی فایده انتظار کسی کردن انکهه پهیرلنی بعد دوستی بی مهری نمودن انکهه پهیرلینا چشم پوشیدن انکهه پهیلانا مرادف انکهه پسارنا انکهه ٹهنڈی کرلنی از چار چشمی دوستان شاد شدن انکهه جوڑلنی تیز نگریستن انکهه جهپکنا مژگان جنبانیدن و ترسیدن از چیزی انکهه چرالنی چشم پوشی نمودن انکهه چڑهانی خشمگین شدن و مست گشتن انکهه چڑهنا کشیده شدن چشم از اثر مستی انکهه چمکانی تیز دیدن بچشم و ناز و ادا نگاه کردن انکهه چهپانی چشم پوشی کردن از شرمندگی انکهه چیرچیر دیکهنا انکهه چیرکے دیکهنا غور کردن و بغضب نگریستن

آنکھ دابنی منع کردن باشد کسی را از کاری باشارۂ
چشم آنکھ دکھانی ۔ آنکھ دکھلانی
چشم نمائی کردن وترسانیدن آنکھ دیکھ کے
کچھ کرنا کردن کاری باشد بعد مشورت از دیگری
آنکھ ڈبڈبانی چشمان از سرشک پر کردن آنکھ
ڈھکنی مردن پشیمان شدن آنکھ رکھنی چشم و امید
داشتن عشق ورزیدن و امتیاز کردن آنکھ سرخ
کرنی خشمناک شدن آنکھ سے دیکھ کے کچھ
کرنا کردن کاری باشد بغور و تامل آنکھ سے گرنا ذلیل
وخوار شدن و از چشم افتادن آنکھ سینکنی حسن کسی
نگاه کردن آنکھ کسی سے روشن کرنا روشن
دیدن چشم ترسیدن دوستی و عزیزی باشد آنکھ
کسیکی دیکھنی در صحبت یکی تربیت یافتن آنکھ
کھٹکنی در چشم داشتن آنکھ کھولنا مرادف
آنکھ بسانا آنکھ گرم کرنی مرادف آنکھ سینکنی آنکھ
گھورکنا از خشم نگاه کردن آنکھ لڑانی ظاہر کردن
راز باشد باشارۂ چشم و از چشمان اشاره کردن آنکھ
لڑنی و دوچار شدن با محبوب باشد آنکھ لگانی
عشق ورزیدن آنکھ مارنا بچشم اشارت کردن
باز داشتن کسی را از کاری باشارۂ چشم آنکھ مچول
مذکر آنکھ مچولی مونث بازی ہست معروف
مر اطفال اہل دکن آنرا آنکھ مچانی گویند و در فارسی
سرمامک باشد آنکھ موند ورا سرمامک
آنکھو نمین انی طلوع شدن کیف نشہ را گویند
آنکھو نمین چربی چھانا متکبر شدن و از غرور
دولت دوست قدیم را نشناختن آنکھو نکو ترکنا
محسود ہمسران گشتن آنکھو نمین پھرنا ہمیشہ
گردیدن صورت کسی باشد در چشم و در دل آنکھین
دیکھنا در طبیعت و سیرت یکی نگاه کردن و تعظیم
وتکریم کردن آنکھ نیلی پیلی کرنی بہم برآمدن

وخشمناک شدن
س انکھڑی بالفتح مونث چشم بعربی عین گویند
س انکھیان چشمہا جمع انکھ
س آنگ ۔ انگ مذکر بدن وجسم
س انگا بالفتح مذکر قبا و جامہ را گویند
ھ انگا بالفتح مونث دایہ نوجوانی را گویند کہ بر نگہبانی
طفل مامور بود
س انگارا بالفتح مذکر خدرک آتش و آنرا انگشت زند
واخگر ہم خوانند و در عربی جمره گویند انگارون پر
لوٹنا باندوه یا حسد مضطرب شدن باشد
س انگرکھا بالفتح مذکر قبا
س انگره بفتح اول وضم دوم وفتح کاف فارسی ورای
مہملہ مذکر مہربانی و شفقت
س انگری بفتح اول وسکون نون وضم کاف فارسی
مونث انگشت دست در عربی اصبع گویند مرادف انگلی
ھ انگڑانا بالفتح فاژیدن وخمیازه کشیدن
ھ انگڑائی بالفتح مونث فاژه
ھ انگڑه مذکر و مونث انگڑھا مذکر انگڑھی
مونث ناساختہ و ناترتیب یافتہ و ناتمام و نامرصع
کرده را ہم گویند انگڑھی بات کلام بی انتظام
س انگل بضم اول وفتح کاف فارسی مذکر انگلی مونث
انگشت انگلیان پھوڑنا انگشتان شکستن
وبانگ برآوردن از انگشتان انگل بیڑا ورمی
کہ در گوشہ ناخن پدید آید و در فارسی کرده مه و در
عربی داحس گویند
ھ انگلیت بالفتح انگیت ۔ انگوٹ ہر سہ
مونث بمعنی نمایش و صورت باشد
س آنگن بالف ممدوده وفتح کاف فارسی و انگنا
بالفتح مذکر صحن خانہ انگنائی مونث کذلک
س انگنت بفتح اول وسکون نون وکسر کاف فارسی وسکون

نون وتای فوقانی وانگنتی بی شمار وبی عدد

س انگهوتها بالفتح مذکر انگشت نر بعربی ابهام را گویند انگهوتها دکهانا نمودن انگشت نر باشد از راه ناز وآن بر ممانعت امری دلالت کند وحق کسی ندادن ونا قدردانی نمودن هم هست

س انگوتهی بالفتح مونث انگشتری بعربی خاتم گویند

س انگوچها بالفتح مذکر پارچه را گویند که هندوان در وقت بدن شستن بر کمر بندند وچون غسل تمام شود بدان پارچه آب بدن خشک کنند وآن مثل رومال باشد

س انگورا بفتح اول وسکون نون وضم کاف فارسی وسکون واو مجهول مذکر لشنیه بعربی بعوض گویند

س انگیا بالفتح مونث سینه بند

هـ انگیتهی بفتح اول وسکون نون وکسر کاف فارسی مونث آتش دان ومجمر

هـ انگیزنا بالفتح تحمل کردن وترغیب دادن و این لفظ هندیست از انکه که لفظ فارسیست

س انگیکار بالفتح بروزن زردی دار مذکر تمنا وعهد را گویند

س انل بفتح اول وکسر دوم مونث هوا وباد را گویند وبفتحتین آتش بعربی نار گویند

س ان مان بالفتح بروزن فرمان مذکر نتیجه و قیاس منطقی که به ترتیب مقدمات حاصل شود

س انمت بضم اول وسکون دوم وفتح سیوم دیوانه ومست

س انمل بفتح اول وسکون دوم وکسر سیوم مرادف انمیل وآن بمعنی مخالف ونا موافق باشد

س انمنا بفتح اول وسیوم مذکر انمنی مونث رنجیده

ونا راضی وسوگوار

س انمول بالفتح بی بها وبیش قیمت چه مول قیمت را گویند

سٓ آنن بالف ممدوده وفتح نون بروزن دادن مذکر دهان و روی بمعنی حکم وفرمان هم آمده باینمعنی مونث است

سٓ آننا بالف ممدوده وسکون نون اول آوردن

هـ اننا بفتح اول وسکون نون اول شوهر دایه چه دایه اننی گویند

هـ انناس بالفتح مذکر میوه ایست معروف در دوم سرد در اول خشک است بامتزاج قدری از شکر صفرا وحرارت دموی را فرو نشاند وقی وغثیان وتپ صفراوی ودموی ویرقان زرد را سود دهد ومعده وجگر را قوت بخشد وآن بدل آلو است گویند که گرده را ضرر دارد ومصلحش شکر

هـ انناسی چیزی را گویند که بشکل اناس ساخته باشند

س ان پورنا بفتح اول وضم بای فارسی مذکر سیر شدن کسی بطعام

س اننت بفتح اول ودوم وسکون نون وتای فوقانی بی انتها وبیحد ونام ماریست که در اعتقاد هنود حامل زمین است و وشنو را هم باین نام خوانده اند ونام چند نباتات هم هست وریسمی که چهارده گره دارد وهندوان آنرا بروز چهاردهم ماه بهادون بر بازوی خویش می بندند

س آنند بالف ممدوده وفتح نون بروزن مانند مونث شادمانی وسرور وفاهیت آنند گند بفتح کاف فارسی محل راحت وچشمه آرام

س اننگ بفتح اول ودوم بروزن فرنگ مذکر عشق ومحبت ودر اعتقاد هندوان خدای عشق باشد

هـ اننی بفتح اول وسکون نون وکسر نون دوم بروزن ظفنی دایه طفل

سٓ آنو بالف ممدوده وسکون نون وواو مذکر بلغمی که در زحیر وسبح می برآید وبغیر ممدوده وضم نون مذکر ذره تعداد اندک

س انواد بالفتح بروزن برباد مذکر جواب وپاسخ وعرض انوادی بروزن زیادی خصم ومدعی

هـ انواسا بالفتح بروزن ملواسه تکیه ودیر پاینده وبستی از دانه وکاه که

در وقت درد بدست گیرند

س انواسنا بالفتح در دست نمودن سوچه نو باشد بگذاشتن آب اندران تا زمان اندک

س انوپ بفتح اول وضم نون بهتر و بی نظیر

س انوپان بفتح اول وضم دوم مذکر چیزی که دران دوای بیامیزند و بخورند مرادف آن پان وآن مذکور شد

هـ انوٹ بفتح اول وسکون نون وفتح واو مذکر حلقهٔ سیمین زنگله دار باشد که زنان وانگشت نر پای خود کنند

س انوتھا بفتح اول وضم نون وسکون واو مجهول عجیب و نادر

س انوکھا بالفتح عجیب و نادر واین لفظ را بر انسان اطلاق کنند فقط

س انولا بالف بغیر ممدوده مرادف آنولا آمله وخواص آن مذکور شد

س انولاسار مذکر کوگرد فارسی

س آنول نال بالف ممدوده ناف کودک

س انومان بفتح اول وضم دوم مذکر قیاس منطقی مرادف آن مان وآن مذکور شد

س انونان بالفتح بی نمک چه نون نمک را گویند

س اُنَوِنشَت بضم اول وفتح دوم وکسر واو وفتح شین نوزده وانونشتم نوزدهم

س انھان بفتح اول وسکون دوم بروزن ارمان مذکر غسل وبدن شستن

س انھانا بالفتح غسل کردن

س انھت بفتح اول وکسر های هوز بروزن مثبت دشمن وبی مهر وبمعنی دشمنی هم هست مذکر

س انھتی بضم اول وفتح های هوز وتشدید فوقانی شست وته

س انھوانا بفتح اول وسکون وفتح های هوز غسل کنانیدن

هـ انھونا بالفتح دشوار وناممکن

س انی بروزن غنی مونث نوک تیر وغیر آن

س انیاے بالفتح بروزن هرجاے مذکر بی انصافی وستم وجور

س انیائی بروزن هرجائی بی انصاف وستمگر

س انیت بفتح اول وکسر دوم مونث گستاخی وبی ادبی

س انیس بضم اول وکسر نون مخففه نوزده وعوام بتشدید نون گویند

س انیك بالفتح وکسر نون وسکون یای مجهول بسیار وفراوان

هـ او بالفتح حرف عطف است

س او بروزن خو حرفی است که در مقام تحیر گویند چون

س اَو بفتح اول ودوم بمعنی از باشد

هـ آوا بالف ممدوده مذکر کوره آوندگران

س آوانی بالف ممدوده بروزن آزادی مونث آمدن دوستی ورسیدن لشکری وموسم ورود سوداگران

س آواجائی بالف ممدوده مونث آمد ورفت و آمد وشد

هـ اوار بالفتح بروزن دوار مونث دیر وتعویق ودرنگ

س آواگون بالف ممدوده وفتح کاف فارسی وواو وسکون نون مذکر نقل مکان وتبدیل وتغیر

س آواھن بالف ممدوده وفتح های هوز درخواست وطلب را گویند

هـ آوائی بالف ممدوده بروزن آزادی مونث آوازه وشهرت

س اوالی بفتح اول رسیدن وزین پوشی که بعلاقهای ابریشم آراسته باشند

س اوبٹ بضم اول وفتح سیوم دشوار گذار وجای

قلب مرادف اوبھت

هد اوبھہ بالضم مذکر حرارت سخت وگرمی بسیار

هد آوبھگت بالف ممدوده وفتح بای موحده وکاف فارسی مونث تعظیم وتکریم ومرحبا باشد

هد اوبھنا بالضم از حرارت بیقرار گشتن و ناخوش شدن

هد اوپ بروزن توپ مونث نور ورونق وصفا باشد

هد اوپچی مسلح وزره پوش

س اوپر بالضم حرف استعلا ترجمه بر وفوق

س اوپری بالضم بیگانه واجنبی

هد اوت بالضم وسکون واو معروف اگرچه اولاد بمیرد ومرد ناکتخدا کنایه از سفیه هم هست ویا او معدوله مونث افزون وزیاده وکمی وتخفیف وشفا یافتن از مرض

هد اوتا بواو معدوله آنقدر

س اوتار بفتح اول ودوم وعوام بسکون واو خوانند مذکر تنزل وتشخص وتجسم را گویند وآن بعقیده هنود ان جلوه گر شدن خدا بصورت وجسم باشد

س اوترنا بفتح اول وسکون واو معدوله وفتح آن در عقیده هنود نزول کردن خدا بر زمین

س اوت بواو معدوله مونث سایه وپناه وپوشش وچوبی که بر در اندازند

س اوتا چوب مرادف اوت

هد اوت پتانك بضم اول وفتح چهارم مذکر بیهودگی وهرزه کاری وتنگدست ولاچار و بمعنی پریشان هم هست

هد اوت پتانگی کسی را گویند که بی فکر واندیشه سخن گوید

هد اوتن بفتح اول وسیوم جوش ونیز قسمی از کارد که بدان تنباکو بتراشند

س اوتنا بواو معدوله پناه گرفتن ونگاه داشتن وتخم از پنبه جدا کردن وگوی در دست گرفتن وبالفتح جوشیدن را گویند

هد اوجهه با واو مجهول مذکر معده وامعا

هد اوجهر بفتح اول وسیوم مونث راندن وضرب زجر

هد اوجهل بضم اول و واو مجهول وفتح جیم مونث خلوت وگوشه گیری

هد اوچهه بالفتح مذکر بیخی ست که ازان رنگ نارنجی می سازند

هد اوچها بضم اول و واو مجهول سبک وناچیز

هد اوچهلنا بضم اول وفتح جیم فارسی برجستن وجهیدن باشد مرادف اچهلنا

س اود بالضم بروزن جود مذکر سگ آبی

س اودا بضم اول و واو مجهول تر ونمناک

هد اودا بالضم گندم گون ونیلگون

س اودان بالفتح مذکر رایگان ومفت

هد اوداهت - اودائی بالضم مونث نیلگونی

س اود بلاو مذکر سگ آبی مرادف اود

س اوده بفتح اول ودوم بروزن جبد مونث پیمان وعهد ونام مملکتی هم هست

س اودهر بفتح اول ودوم وکسر سیوم سر در را گویند وبمعنی چندانکه هم آمده ودر با را هم گفته اند

س اودها بفتح اول ودوم وسیوم خبردار ومتوجه واحتیاط والتفات را هم گفته اند

هد اودهر دران سوی وآن طرف مرادف ادهر

هد اودهم بالضم وفتح دال مهمله مذکر شور وغوغا وهنگامه وخلل وبغاوت

هد اودهمی هنگامه ساز وباغی وسرکش

هد اوهر بالفتح حرف عطف است بمعنی باز ونیز ودیگر وباد

مجہول مونث حد و جانب و راہ و اصل چیزی باشد

س اوردہ بالضم و سکون واو مجہول و دیگر حروف
بروزن مور و بلند و افراختہ اوردہ باھو جوگی
کہ بازوہا افراختہ دارد و آن ریاضتی است در میان جوگیان

ھ اورہا با واو مجہول بروزن قورما مذکر نوعی از خیاطت
و آن چنان باشد کہ دو کنارہ را باہم بدوزند

ھ اوری با واو مجہول بروزن عوری جانب دار و حامی و
بمعنی مخارجہ عمارت ہم ہست و آنرا در پارسی قابول
و قاپول گویند

ھ اوترا با واو مجہول بروزن کورہ مذکر سبد مرادف توکرا

س اوترھنا پوشیدن و چادر و بالاپوش را ہم گفتہ اند
بایں معنی مذکر باشد

س اوترھنی مونث معجر زنان

س اوس با واو مجہول بروزن بوس مونث شبنم را گویند
اوس پڑجانی بے قدر و بی قیمت شدن چیزی باشد

ھ اوسان بالفتح مذکر ہوش و حواس و جرات و ہمت

س اوسان بفتح اول و دوم مذکر انجام و اتمام و مہلت
و قرار و سکون

ھ اوس برک با واو مجہول و فتح ہای موحدہ و سکون
رای مہملہ و کاف فارسی مذکر دوای است

س اوستھا بفتح اول و دوم و سکون سین و فتح چہارم
مونث طور و حالت و حالتی کہ از ابتدا و ایام حاصل شود
مثل جوانی و پیری و غیر آن

س اوسیح بفتح اول و سکون دوم و ضم سیوم بے پروائی و نا اہل

س اوسر بفتح اول و سیوم بروزن کوتر مذکر ہنگام و وقت
و بضم اول و فتح سیوم زمین شور و شورہ بوم

ھ اوسر با واو مجہول و فتح سیوم مونث کوسالہ در
عرب عجلہ گویند

ھ اوسرا با واو مجہول و سکون سین مذکر نوبت و دور
و گردش روزگار

س اوسنا بالفتح پوسیدن مرادف سڑنا

ھ اوسیں بفتح اول و کسر سین و سکون یای مجہول
مونث یاد و حافظہ

س اوشاکال بالضم مذکر بامداد و سپیدۂ صبح

س اوشدہ بفتح اول و سکون واو و کسر سیوم و سکون دال
و ہای ہوز مونث دارو و دوا

س اوشدھی مونث ہر نبات دوائی را گویند

ھ اوغرا مذکر آش برنج و غیر آن

ھ آوک بالف ممدودہ و فتح واو بروزن ناوک
مذکر بی فکری و آزادی باشد از خطری

ھ اوک با واو مجہول مونث غثیان و شورش دل
و مقداری از آب کہ در کف دست بگنجد و بالضم بروزن
دوک مونث لغزش و خطا را گویند

س اوکاش بفتح اول و دوم مذکر فرصت و قابو

ھ اوکنا با واو مجہول قی کردن و بالضم خطا کردن و تقصیر نمودن

س اوکھ بالضم بروزن دوک مونث نیشکر کہ قصب السکر باشد

س اوکھاڑنا بالضم برکندن مرادف اکھاڑنا

س اوکھدہ بفتح اول و سکون واو و فتح کاف مونث
دارو و دوا

س اوکھلی با واو مجہول مونث ہاون را گویند

ھ اوگاہ بفتح اول و سکون و فتح کاف فارسی ژرف و عمیق

س اوگاہ - اوگاھن بفتح اول و دوم و کاف فارسی
غسل و طہارت را گویند

س اوگن بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر عیب و بدی

س اوگنی بی ہنر و جاہل

س اوگھٹ بفتح اول و سکون واو و فتح کاف فارسی
دشوار گذار و ممتنع الوصول

ھ اوگی بالفتح مونث تازیانہ درازہ کہ طولش بقدر ہفت
ذراع بود و بدان اسپان نو آموز را زنند

س اول با واو مجہول مذکر بنائی ہست کہ بیخ آن را مثل ترکاری

میخورند و بمعنی بر عمال هم آمده است و آن برهمن
دادن عزیزی بود خصم را برای تسلی خاطرش

س اولا با واو مجهول مذکر ژاله و تگرگ و نوعی باشد از شیرینی اولا هوجانا چون بیخ سر شدن چون سر مند وا یا نون اولے پڑے معنی الفاظ ظاهر و مراد این کلام این است که همین دم در بهی شروع کردم و آن در حق من نامبارک گردید

هد اولتی با واو مجهول و سکون لام مونث مخارجه عمارت و آنرا عوام ولتی گویند و آن خطا است

ت اولکه با واو مجهول مذکر کشور و دیار باشد و الگ بالضم نیز گویند

هد اولو بضم اول و سیوم بروزن لولو مونث خسی که از ان خانه در پوشند

س اولوکن بفتح اول و دوم و واو دوم مجهول و فتح کاف و نون تازی مذکر نگاه و نظر را گویند

س اولوکنا نگریستن و نظر کردن

س اولی بفتح اول و دوم بروزن جولی مونث صف و قطار

هد اومی بالضم بروزن رومی مونث خوشه دانه نیم رسیده

س اون بالضم بروزن خون مونث پشم و صوف را گویند گادر الی آون کون بیتهی چری کپاس ترجمه لفظی من آوردم گوسفند را از بهر پشم و آن گوسفند درخت پنبه میخورد و این ضرب المثل است و در جای گویند که شخصی در کاری خبر رسی بعمل آرد اما انکار در آخر موجب خرج زر بسیار یا مضرت او گردد آون بالف ممدوده

و فتح واو بروزن دادن مذکر آمد و ورود کسی آون آون مونث نوید آمدن کسی

هد انا بالضم مذکر و تخفیف نون نوعی از شمشیر باشد

س اونت بالضم اشتر در عربی جمل خوانند گوشت او در دویم گرم و در سیوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهت تپ ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظ و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و سکنجبین و زرشک کثیر است و بول شتر مسهل و مدرر داب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع سستی و بوئیدن او جهت سده مصفا و نطول جوشیده او باحرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و شیر او جهت استسقا آزموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشند طلای گوشت سوخته او جهت نه باد و ضماد تازه آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب مداومت اکل شحمش او مورث کری و حمول مغز ساق او بالشم بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و آشامیدن او با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه او جهت تحلیل خنازیر و بثور و بخور و طلای او جهت تالیل موثر و آشامیدن کف دهان او در حین مستی او مورث و چکانیدن آب پودینه در دماغ او باعث زوال مستی او و پنیر مایه شتر در تقویت باه بی عدیل سمن چن اونت کتارا مذکر نباتی است که شتران آنرا برغبت خورند در فارسی اشتر خوار و در عربی شوکة البعیر خوانند

هد اونٹنا بالفتح جوشیدن

س اونٹنی بالضم شتر ماده بعربی ناقه گویند

س اونتهد با واو مجهول مذکر لب بعربی شفه گویند مراد هونته

س اونچا بالضم بلند و مرتفع اونچا بول بولنا با غرور حرف زدن اونچا سننا کم شنیدن کسی باشد بعلت کری اونچا کانی بمعنی کری باشد اونچے بول کا منهه نیچا متکبر ذلیل و خوار است

س اونچائی مونث بلندی و ارتفاع

س اونچ نیچ نشیب و فراز
س اونده بواو مجهول مذکر رسنی را گو که ازان تیرها و
قوام عمارت که از کاه پوشند بهم بندند
و در جایگاه خویشتن بکشند تا آنکه سقف تمام شود
هـ اوندها بالفتح واژگونه اوندها بخت بخت
واژگون اوندهی پیشانی کوتاه نظر و بدبخت
هـ اوندهانا بالفتح واژگون کردن
هـ اوندهنا بالفتح تیره و ابرناک شدن آسمان را گویند
هـ اوندا بالفتح ژرف و عمیق
هـ اونگهه - اونگهاس - اونگهائی بر سه
مونث غنودگی و خواب و پینکی در عربی سنه گویند
هـ اونگهنا بالضم غنودن
هـ اونهین بالضم همچنان و همون طور
هـ اونے پونے کم و بیش
س اونی بالضم بروزن خونی پشمینه
ف اوه مذکر کوره و داش خشت پزی کذا فی البرهان
هـ اوهو بهر دو واو مجهول حرفی است که در محل حیرت
گویند اوی مثله اما این زبان زد زنان است فقط
در فارسی آه گویند
هـ اه بالکسر این یعنی هذا
هـ اهار بالضم مذکر غلاف و پرده سواری زنان
و بالفتح معروف که نشاسته رقیق باشند و در فارسی نیز
همین معنی دارد
س آهار بالف ممدوده مذکر طعام و غذا و در فارسی
نیز همین معنے دارد
هـ اهارنا آهار دادن
هـ اهان بالفتح حرفی است که برای نهی برآید
س اهاها بالفتح بروزن غرادا کلمه ایست که
در مقام حیرت و مصیبت گویند ترجمه وای و وه
س اهت بفتح اول و کسر دوم مذکر کینه و عداوت

و بالف ممدوده و ضم های هوز مونث قربانی سوخته
س آهت بالف ممدوده و فتح های هوز بروزن ساخت
آواز و شور را گویند
س آهرجاهر بالف ممدوده بروزن مادرچادر
مونث آمد و رفت
س اهرنا بضم اول و فتح دوم فرونشستن آماس و
کم شدن طغیان آب
س اهره بفتح اول و سیوم بروزن بهره مذکر آبگیری
را گویند که در آن آب باران گرد آید و ازان زراعت
را آب دهند و سوختنی که از سرگین گاو سازند و
بجای هیزم بکار برند
هـ اهلا بالفتح سیلاب و طوفان و طغیان آب
اهلو بفتح اول و واو مجهول کذلک
س اهلیا بفتح اول و دوم و سکون لام نام زوجه گوتم و او
دختر برهما است
هـ اهن بفتح اول و دوم بروزن دهن حرفی است
که برای نهی آید و بکسرتین همین جا و همین طور
س اهنکار بفتح اول و دوم مذکر غرور و تکبر
س اهنکاری بالفتح بروزن رسن بازی گردنکش و متکبر
س اهو بفتح اول و سکون واو مجهول حرف ندا باشد
در فارسی بلے گویند و در جا حیرت نیز گویند
س اهی بروزن رهی حرف نداست
س اهیر بالفتح بروزن اسیر پاسبان کاو نسبت ماست
فروش و بهای مجهول نخچیر و صید باشد
س اهیری بروزن اسیری زن اهیر
س اهیری - اهیریا بفتح و یای مجهول صیاد و شکاری
س اے بروزن پے حرف ندا باشد در عربی یا گویند
هـ ایال بالفتح مونث یال اسپ
س ایانا بالفتح نادان مرادف اگیان
هـ ایتا بیای مجهول چندین

هـ ایتھ بکسر اول و فتح سیوم بروزن دیگر ناز و کرشمه

هـ ایتنا چندین مرادف اتنا و اتنا

س ایتوار بکسر اول و سکون یای مجهول و تای فوقانی مذکر یکشنبه یوم الاحد مرادف اتوار

هـ ایدھر این سوی و این طرف

هـ ایواچھین بیای مجهول مذکر ایواچھیری مونث تبدیل و تغیر

س ایراوت بفتح اول و فتح واو فیل اندر را کویند

ش آیریل بالف ممدوده و فتح تحتانی و بای موحده مونث عمر و سن و سال

س ایرکھا بکسر اول و فتح کاف تازی مونث بدخواهی و حسد را کویند

هـ ایری بیای اول مجهول بروزن تیری حرفی است که زنان را بان ندا کنند

هـ ایڑ بیای مجهول مونث از پاشنه زدن و انگیز

ایڑ مارنا پاشنه زدن

هـ ایڑی مونث پاشنه بعربی عقب کویند

ایڑی دیکھو کلامی است که در ازالهٔ چشم زخم استعمال کنند

س ایسا بالفتح چنین

س ایسان بالکسر بروزن ایمان نام سیوا است و کوشه مابین مشرق و شمال و آنرا ایسان کون هم کویند چه کون و کونا بمعنی کوشه است

هـ آیسو بالف ممدوده و ضم سین مهمله بروزن رالجو مذکر فرمان و حکم

س ایسور بکسر اول و سکون یا و سین و فتح واو خداوند و حاکم و نام سیوا

س ایسورتا بالکسر مونث علم یزدانی

هـ ایسون بالفتح بروزن جیحون امسال

هـ ایسے - ایسین بالفتح چنین

هـ ایشور بروزن و بمعنی ایسور است و آن کذشت

س ایک بفارسی یک و بعربی واحد کویند

س ایکادس یازدهم ایکادسی مونث یازدهم ماه

س ایکانت بیای مجهول و سکون نون و تای فوقانی تنها و جدا و یکانه

س ایکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف تازی و تای فوقانی نازیبا و نالایق

س ایکتھا بیای مجهول و سکون کاف و فتح تای منقوطه مخففه جمع باهم مرادف ایکتّھا به تشدید تا و کشتی کوچک راهم کفته اند

س ایکونس بیای مجهول و فتح کاف و کسر واو و سکون نون بست و یک

س ایکونست بفتح سین بست و یکم

س ایکھ بالکسر مونث نیشکر بعربی قصب السکر

س ایکن بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر نادانی و حماقت مرادف اوکن

ت ایلچی رسول و قاصد و نامه بر

هـ ایلوا بیای مجهول مذکر عصاره نباتی است و آنرا در فارسی الوا نامند بروزن حلوا در عربی صبر کویند و آن سه نوع است سقوطری و عربی و سمخانی بهترین آن سقوطری بود در دوم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی موادی که مهیا و جمع بوده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی کالی و مفتح سده و سنوای سده جگر و محلل ریاح است و مجفف بلی لذع خصوصا شسته او با مصطکی منقی دماغ و جهت مفاصل منقی و با غاریقون جهت ربو و با آب سبز جهت نفث الدم سینه و باد ویه جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و کرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط ببلغم باشد مفید و بالخاصه نفص جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و ذرور ار و

مجفف زخمها والتیام دهنده آن و جهت قروح قضیب و فرج
واعضای عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده
بالسویه رافع نواصیر و اکله و آن مجرب است

ھ ایمن بکسر اول بیای مجهول و فتح میم مذکر نوای است در موسیقی

س اینٹ بالکسر و سکون نون و تای منقوطه مونث در فارسی
خشت و در عربی آجر گویند اینٹگاری خشت سازی

ھ اینتا بالفتح مذکر نوعی است از صدف که آنرا بسوزند و در
دواها بکار برند و در عربی حلزون گویند

ھ اینتایا مذکر نوعی باشد از قمری

ھ اینٹھنا بالفتح کشیده شدن و پیچیدن و خرامیدن بناز و نخوت

ھ اینچ بالفتح مونث کشش و جذبه

ھ اینچنا بالفتح کشیدن

س ایندر بکسر اول و سکون یا و نون و ضم دال مذکر موش
بعربی فار گویند

س ایندھن بکسر اول و فتح دال مذکر هیزم در عربی وقود گویند

س ایندنا بالفتح با ناز برفتن و خرامیدن

ھ ایندھوا بکسر اول و ضم دال منقوطه مذکر چیزی باشد
گرد که آنرا بر سر گذارند و بار بر بالای آن نهند

ھ اینگر بکسر اول و ضم کاف فارسی مذکر مرادف سیندور
بفارسی اسرنج گویند

س+ آیو بالف ممدوده و ضم یای تحتانی بروزن دارو عمر و سن و سال

س+ آیوبل - ایوردا هردو مونث کذلک

س ایودھیا بفتح اول و ضم یای تحتانی و سکون واو مجهول
و سکون دال مهمله و فتح تحتانی نام قلمروی است که راما
فرمان روای آن بوده است مرادف اوده

س ایله - ایها هردو بمعنی در اینجا باشد

گفتار دوم در حرف بای موحده

ھ بابر بروزن چادر نوعی از شیرینی باشد

ھ بابنی بسکون سیوم و کسر نون مونث سوراخ مار

ھ بابو بروزن قابو کودک و بمعنی شاه و آقا هم گفته اند

ھ باپ پدر در عربی اب گویند

ھ باپ کرنا پدر خواندن باپ رے ای پدر

س باپھ بسکون سیوم و های هوز مونث دخان و بخار

س بات مونث سخن و کلام و سوال و احوال و مقدمه و حرج للفاعل

بات باندھنا ازو بیر کردن بات بڑھنا
مناقشه نمودن

س باتولی بروزن قارونی حرف زن و بسیار گو باتونیا کذلک

س باتی بروزن ذاتی مونث چراغ و فتیله را گویند

س باٹ مونث راه و طریق و سنگ ترازو را هم گفته
اند و باین معنی مذکر است

س باٹکا بکسر تای منقوطه مذکر راغ و مرغزار

س باٹی مونث خانه و مسکن و خانه باغ

س باٹے گھاٹے بسوی یا طرف

س باجا مذکر نائی که می نوازند

ھ باجرا مذکر جاورس بفارسی گاورس نامند در اول
سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا البغیر
لذع شکم ببندند و بول برانند و خون بد از وی متولد
شود و دیر هضم شود و خوردن مهرانی او جهت التوائی
حجاب و نزلات نافع و حابس اسهال مراری و کما کرم
کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و آن مولد خون
سوداوی و مورث سده است مصلحش روغن ها و شکر است

س باجن مذکر آلات طرب را گویند

س باجنا نواختن

س باجن باجا آلات طرب

س باجی بروزن راجی مذکر اسپ بعربی فرس

س باچا مونث عهد و پیمان

س باچک بفتح جیم فارسی گوینده و حرفی است که برای
تفسیر و بیان آید

س باچھ مونث انتخاب و گوشه لب و بلی نایده را هم گفته اند

س باچھا مذکر گوساله و بچه هر جانوری

س | باچھنا انتخاب کردن
س | باچیلہ بفتح جیم فارسی و یای تحتانی مذکر جملہ نحوی فقابل گفتن را نیز گویند
س | باد بروزن شاد مذکر افترا و منافشہ و حجت و در مفاصل
بادکرنا حجت و تکرار نمودن
س | بادر بروزن چادر مذکر ابر یعنی سحاب مرادف
بادل و بضم دال مہملہ شپرہ و خفاش
س | بادل مذکر ابر در عربی سحاب گویند
ھ | بادلا - بادلہ بسکون دال سرد و مذکر زربفت را گویند
ھ | بادلی مونث پارچہ کہ از کلابتون سازند
س | بادھا مونث درد و محنت و ممانعت
س | بادی بروزن شادی گوینده و نحی الف و جیم
بادی چور دزد کہنہ و سارق قدیم
ھ | باڈہ بسکون دال ہندی و ہای ہوز مونث خس و کابین کہ بعد درو باقی ماند
ھ | باڈھنا بریدن و درو کردن
س | بار مونث دیر و تعویق و روز نقیض شب و دروازہ و آب طفل و موی بدن ہم آمده و دختر ہم گفتہ اند و نیز بمعنی خاربند باشد
بارلگانا درنگ کردن
س | باراہ مذکر خوک بعربی خنزیر مرادف براہ
س | بارد بکسر رای مہملہ بروزن شارد مذکر ابر و سحاب
س | بارن بروزن دادن مذکر ممانعت و مزاحمت و فیل را ہم گفتہ اند کہ جانوری است معروف
س | بارنا گذاشتن و جدا کردن و منع نمودن
ھ | بارنا افروختن و روشن کردن آتش
س | بارنی بضم رای فرشتہ مونث شراب را گویند
س | بارو بروزن دارو مونث ریگ مرادف

بالو و بمعنی طفل ہم بنظر آمده است
ھ | بارو بروزن دارو بارود
س | بارہ دوازده بعربی اثنا عشر بارہ بات ہونا تباہ شدن بارہ دری مکان ہوادار را گویند کہ در موسم گرما دران نشینند
س | بارہ سنگا مذکر گوزن
س | باری بروزن کاری مونث باغ و احاطہ اشجار و زن دوشیزہ و خانہ باغ
ھ | باری مونث دریچہ و زیوریست کہ آنرا در گوش و بینی کنند و نیز نام فرقہ است کہ اہل آن فرقہ مشعلہا و برگ ہای درخت کہ دران طعام خورند می فروشند
س | باڑ مونث خاربند و خاربست و صف و قطار و نام شہری است نزدیک انگر باڑ آرانا سلاح زدن باڑ جھاڑنا شلہ باڑ چروانا باڑ چیرنا باڑ دلوانا باڑ دینا نیز کردن و ترغیب دادن باڑ رکھنا تیز کردن
س | باڑا مذکر بروزن کوچہ و احاطہ و ناحیہ و خیرات و صدقہ ہم گفتہ اند
س | باڑہ بسکون رای ہندی و ہای ہوز مونث طغیان آب و ترقی و افزایش
س | باڑھنا افزودن مرادف بڑھنا
س | باڑھی مونث سود غلہ مثل سود زر
س | باڑی مونث احاطہ قطعہ زمین و خانہ باغ و باغ
س | باڑیا تیز کنندہ کارد و شمشیر
س | باس مونث بوی بعربی رایحہ و بمعنی خانہ ہم آمده اما باین معنی مذکر باشد
س | باسا مذکر مہمان سرا و منزل
س | باسٹھ شصت و دو
س | باسدیو بسکون سین و کسر دال و سکون یای مجہول نام کرشن است
س | باسر بفتح سیوم بروزن داور مذکر روز کہ نقیض شب باشد
س | باسری مونث مزمار مرادف بانسری

س باسك - باسكی بفتح سین در اول وضم آن در
دوم مذکر سردار ماران در اعتقاد هنود او حامل دنیا
است وچون مهادیو برای حاصل کردن امرت دریا را
از کوه مندر بهم زد آن مار بجای رسن بوده
هـ باسن مذکر آوند وظرف
س باسنا بفتح سین وسکون آن مونث آرزو وخواهش
وبوی دادن هم هست
س باسی بروزن عاصی کهنه وشب مانده وآنرا بفارسی ستنه
خوانند ومعطر وباشنده وساکن را هم گفته اند وباین
معنی بجای بای موحده واو هم آمده همچون نواسی که بمعنی
صحرانشین بود باسی کونا کنایه از قی کردن باشد
ف باغره بسکون سیوم وفتح رای قرشت گرهی که بسبب
دردی ورگ کشیدن وغیران بهم رسد آنرا باگره هم گویند
س باك مذکر سخن وکلام
س باکس بفتح کاف تازی مذکر خارنجی باشد که از زغال
آن باروت میسازند
هـ باکھر باکھل در هر دو بفتح کاف تازی مذکر چیزی
است دوائی آنرا بجای خمیرمایه بکار برند وخانهای متعدد
که در یک احاطه باشد وبمعنی صحن خانه هم آمده است
س باکیه بسکون کاف وفتح تحتانی مذکر جمله وفقره ولفظ
هـ باگ بسکون کاف فارسی مونث زمام وعنان
باگ موڑنا عنان گردانیدن وکنایه از خشک
شدن آبله جدری هم هست همچو سیتلانی باگ
موڑی ماتانی باگ موڑی جدری عطف
عنان کرد یعنی خشک شد
هـ باگا بروزن ماوا مذکر خلعت ولباس فاخره
هـ باگڈور ریسمان اسپ جنیبت یعنی اسپ کتل
س باگھ - باگھا مذکر پلنگ که جانوری است درنده
باگھن - باگھنی پلنگ ماده
س باگھنبر بروزن باهمشیر پوستینی که از چرم پلنگ
بدوزند
هـ باگھی مونث بوم وچغد
هـ باگی بروزن خاکی سوار اسپ را گویند
س بال دختر نابالغه وزن نقیض مرد
س بال مذکر موی بدن وکودک وطفل بال بانکا نه هی
کوڑی مارنا کنایه از قادر اندازی وحکم انداز
باشد بال بیکا بکسر بای موحده وسکون یا موی
پریشان وبهم خورده در مقام اندک محنت وضرر گویند
بال چرتر مکر کودکان
هـ بال مونث ریشه که بر خوشه دانها بر آید وموی چینی
وآنرا موی کاسه هم گویند ورشته را که بران شکر منجمد
سازند بالدار کاسه مودار
س بالا بروزن لالا فرزند یعنی دختر وپسر وخس آن ریشه
گیاهی است معروف در خواص قریب بصندل است
بالاپن مذکر طفلی وکودکی
هـ س بالا بھولا ساده دل وبی گناه
س بال بھوگ مذکر قربانی که در وقت صبح نذر کر کنند
س بال توڑ - بلتوڑ مذکر دنبل کوچک واین لفظ
مشتق است از بل وتوڑ که بمعنی موشکستن باشد و
این قسم دنبل از شکستن وبرکندن موی می
بر آید لان الوجع یجذب المادة کما
تقرر فی موضعه
هـ بال چھڑ مونث دوائی است
س بال رانڈ بیوه را گویند که در عالم طفلی شوهرش مرده باشد
س بالك بفتح لام بروزن تارک مذکر کودک بعربی طفل گویند
س بالکا شاگرد جوگی
س بالکپن - بالکپنا مذکر کودکی وخردسالی
س بالم بروزن عالم مذکر عاشق ومحبوب شوهر وقسمی از برنجه
بالم کھیرا مذکر نوعی از خیار باشد
هـ بالنا افروختن آتش باشد مرادف بارنا

س | بالو مونث ریگ و رمل

هـ | بالوچری بضم لام و فتح جیم فارسی پارچه ابریشمی که در بالوچر سازند و آن شهریست نزدیک مرشدآباد

س | بالی بروزن والی مونث حلقه گوش و بمعنی دخترک هم آمده

س | بام بروزن نام مونث نوعی از ماهی و مقدار معروف و آنرا در فارسی ارش گویند بفتح اول و دوم دشمن و مخالف را هم گفته اند و بمعنی زن هم بنظر آمده است

هـ | بامن هتی مونث نباتی است

هـ | بامهنی بسکون میم و های هوز مونث دملی کوچک که بر پلک چشم برآید و چلپاسه

س | بامهنی زن برهمن و نام نباتی که در دوا بکار برند

هـ | بان بروزن جان مونث سرشت و خاصیت و عیار زر و سیم و جزر و مد دریا و نوعی از رسن که آنرا همچو نوار در بافتن چارپای بکار برند و در دیگر کارها نیز مستعمل است

س | بان تیر هوای نام شیطانی هم هست

هـ | بانا مذکر پیشه و وضع و شعار و سلاح و آئین پوشاک که مخصوص با فراد باشد و برابری دیگرگی و پود جامه در عربی لحمه گویند و بمعنی نقاب هم آمده است بانا باندهنا تیار گشتن و مستعد شدن

هـ | باناکشادن و واکردن

هـ | بان بان کونا احمقانه حرف زدن

هـ | بانات مونث پارچه معروف که از صوف پشم سازند

س | بانان بروزن آنان بایان بروزن مایان دست چپ بعربی یسار گویند

بانب بسکون نون و بای موحده مونث نوعی از ماهی که آنرا بام هم گویند و آن گذشت بانب اندهوا کذلک

هـ | بانبهنی - بانبهی بسکون نون و کسر بای موحده مونث سوراخ مار

س | بان پرستهه بفتح چهارم که بای فارسی است و فتح رای قرشت و سکون سین و فتح تای فوقانی عابد صحرانشین

س | بانت مذکر بخشش و بهره و چیزی که از آن وزن کنند و خوراک گاو ماده تا زمان شیر دادن آن

س | بانتنا تقسیم نمودن و حصه کردن

س | بانجو بروزن مادر زمین افتاده و ویران بنجر کذلک

س | بانجهه زن نازاینده بعربی عقیم گویند

هـ | بانچنا خواندن و قرات کردن

س | بانچها مونث شوق و آرزو

س | بانچهت بسکون نون و کسر جیم فارسی و سکون های هوز و تای فوقانی مرغوب و مطلوب

هـ | باندا نام جای است

هـ | باندا مذکر نباتی است خودرو که بر بالای درختان دیگر روید

س | بانده مذکر کناره و قید و نگهداشت و باین معنی مونث هم

س | باندهنا بستن و اختراع کردن و حکمت کردن و باز داشتن و شست کردن و تعمیر کردن خانه و ترکیب دادن و مقرر کردن و انداختن

س | باندهنو بروزن ناجو مذکر صنعتی است در رنگ دادن و آن چنان باشد که پارچه را قریب یکدیگر از رشته گره دهند و پس آن رنگ کنند و آنرا اهل دکن چندری گویند و بهتان و افترا و بندش و قسمی است از پارچه ابریشمی و نوعی از طوطی

هـ | باندی داه که کنیزک باشد

س | باندا جانور بی دم را گویند عموما و ماربی دم را خصوصا

س | بانس مذکر نی بعربی قصب خوانند و گزی که طولش بقدر ده قدم می باشد و بدان تالاب ها و خندقها در اکثر

مغاکها را بپیمایند بانس پر چڑھنا کنایه از رسوا
شدن وانگشت نمای خلق گردیدن باشد

س بانسا مذکر قصبه بینی ومنخر بینی

س بانس پھوڑ قومی از اہل حرفه که در کاری مشغول میباشد

س بانسری مونث مزمار

س بانسلی مونث مزمار و بمعنی کیسه هم آمده مراد فهمیانی

س بانسی هر چیز از نی ساخته و بمعنی مزمار هم هست

س بانك مذکر نوعی از خنجر و پیچ وخمیدگی و مدو امتداد
جویبار و خطا و بدی و زیوری است که آنرا بر بازو ها
می بندند و نوعی از کرسی

س بانکا رند و اوباش و قسمی از کارد که بدان نی را
بتراشند و کج و بیهوده و هوا پرست و نام دریای هم هست

بانکاچور رند و کردنکش

س هد بانک بنا مذکر صنعتی است معروف در کشتی گیر اخرا

هد بانگا بکاف فارسی مذکر پنبه نارسیده

هد بانگی مونث نمونه را گویند

هد بانوا بضم نون مذکر نوعی از مرغابی است

هد بانوسا بر وزن چلغوزه مذکر بانوسی بر وزن
خاموشی مونث نوعی از پارچه باشد

هد بانوے بفتح نون وتخفیف وتشدید واو نود
و دو را گویند

س بانہہ بسکون نون وهای هوز مونث بازو و
حامی و پشتیبان را نیز گویند بانہه پکڑنا
دستگیری کردن بانہه ٹوٹنا بی یار و مددگار
شدن بانہه دینا مدد کردن بانہه گهنا
پناه دادن

س بانهیان بر وزن ماهیان مذکر دستگیر و مربی را گویند

هد بانی بر وزن مانی مونث اجوره و مزدوری وخاکستر
وتار و پود جامه

س پانی بر وزن جانی مونث کلام و سخن و رزبان سنسکرت ونام ...

وآن زنی است که هندوان پرستش او کنند

هد بانی بونی بواو مجهول مونث اجوره یافتن پارچه

س باو بر وزن گاو مونث باد و باو باندهنا کنایه
از غالب شدن باشد بر خصمی بچاپلوسی باو بندی
تلبیس و مبالغه کردن در ثنای کسیکه لایق ثنا نباشد
باو سرنا تیز دادن باو کا رخ کرنا فریب دادن
باو کهانی بفراغ حالی زیستن و بذلت اوقات
بسر بردن نیز هست

هد باو بر وزن داو مونث جدری بفارسی آبله گویند و
آن جوششی است معروف مرادف سنیلا

س باوبتاس مونث آسیب جن و پری و آفت و بلا

س هد باوبهك - باوجهك ژاژخواه و هرزه گو را گویند

هد باور بر وزن خاور مذکر نوعی از خمیر بینی

س باورا - باولا دیوانه بعربی مجنون گویند

هد باوری مونث چاه در عربی بیر گویند مرادف باولی

س باوسول مذکر قولنج وآن دردی است معروف

هد باوگ بفتح سیوم وسکون کاف فارسی مذکر هنگام
کشت کاری و زراعت

س باوگولا مذکر قولنج و بیماری است که از ریح پیدا میشود

هد باولی مونث چاه و مکر و حیله وطعمه جانوران
باولی دینا طعمه دادن مرغ را

س باولینا بیای مجهول مذکر عیبی است از عیوب اسپان

س باون بر وزن هاون کوچک و پست و در عقیده
هندوان بجسم ظاهر شدن وشنو در کره پنجم

هد باون پنجاه و دو

س باونا کوچک و خرد را گویند مرادف باون که اول مذکور شد

س باه بر وزن آه مونث بازو مرادف بانہه

س باهر بکسر های هوز و فتح آن بیرون

س باهره بر وزن ساحره مذکر جانب چپ در صنعت
شمشیر زنی وکشتی گیری وغیره

س باهری بروزن ظاهری بیرون و بیرونی و اجنبی و بیگانه

س باهمن برهمن باهمنی زن برهمن

س باهن بفتح های هوز بروزن آهن مذکر مرکب و سواری

س باهنا ازحربه زدن کسی را

هد بالی بروزن شاهی مونث خاتون و بی بی و بمعنی لولی هم آمده است

بائی جی دلاله پیر زال

س بائی مونث ریح بائی پچینی غمگین شدن و هلاک گشتن بائی سرنا تیز دادن بائی بائی

بهرکنا ژاژخای کردن و یاوه گفتن

س بایان بروزن مایان چپ در عربی بیسار نامند و هم که در مقابل زیر است بایان پانو پوچنا کنایه از اعتراف کردن باشد بر حکمت ماهری

هد بابیب بفتح تحتانی نادر و عجیب جداگانه بیگانه

بایب هی این چیز دیگرست یا سخن دیگرست

س بایب بفتح تحتانی گوشه مابین مغرب و شمال

س بائی برنك مذکر دانه ایست مدور و سیاه و مغزش سفید با اندک تلخی میباشد و آنرا برنگ کابلی گویند در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سوداو اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش کتیرا و مستعمل مقشر آن و قدر شربتش تا مثقال

س باے گولا مذکر مرادف باوگولا

هد بائیس بست و دو

هد بائیسی مونث فوج شاهی و بنیز سردار بست و دو هزار پیادگان بائیسی توتنا حمله آوردن باشد بزور تمام

س بایبن بروزن داون مذکر شیرینی که بعد برآمد مقصود بدوستان تقسیم کنند

هد بائنی بروزن شاهنی مونث چیزیست مثل سبد که در آن مارانرا نگهدارند و جهت تماشا و گدائی بهرجا برند

س بائیها بروزن وادیها مذکر وجع المفاصل مرادف بات

س بباد بالکسر بروزن زیاد نزاع و حجت را گویند

س ببادی بروزن زیادی مدعی و خصم

س بباه بالکسر مذکر شادی مرادف بیاه

هد ببر بروزن سفر کسیرا گویند که بال اسپان را می تراشد و بمعنی شیر لفظ فارسی است

هد ببراکهیری بفتح اول و سکون دوم و کسر کاف تازی و سکون یای مجهول مونث نزاع و اختلاف را گویند

س ببرن بکسر اول و فتح دوم و سیوم مذکر ترجمه و تعبیر را گویند و بسکون را و نون پژمرده و پریده رنگ

هد ببروتا بروزن محروسه بالفتح روستا و دهقان و جوان احمق و نادان

هد ببری بالفتح مونث موی تراشیده و تراش بال اسپان

س ببری بفتح بای اول و ضم بای دوم مونث نوعی از مغیلان باشد ببوتر ببول کذلک

س ببهنی بالفتح مونث سوراخ مار را گویند

س ببهو بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز مذکر بزرگی و تونگری و حشمت باشد

س ببي بفتح اول و دوم مذکر تخم نباتی است خوشبو و نام پرنده است

هد ببي بفتح اول و تشدید دوم بروزن ربی بوسه بعربی قبله گویند

هد ببیسی بفتح اول و کسر موحده و سکون یای مجهول مونث بواسیر که مرض معروف است

هد ببیسیا مردم بیهوده گو و لوطی که مرتکب لواطت باشد

س ببیك بفتح اول و کسر موحده و سکون یای مجهول مذکر امتیاز و هوشیاری

س ببیکی متمیز و هوشمند

ھ پ بپاهونا برپا شدن
س بپت بکسر اول و فتح دوم بروزن صفت و بپتا
بالکسر هر دو مونث مصیبت و آفت را گویند
س بپر بکسر اول و سکون دوم برهمن را گویند
ھ بپوا بفتح اول و ضم دوم مذکر بپری مونث
لاچار و بی چاره
س بپریت بکسر اول و فتح دوم و کسر ری قرشت و سکون
یای معروف و تای مثناة فوقانی برخلاف و برعکس
و ضرور و گزند و هلاک و باین معنی مونث است
س بپنس بفتح اول و دوم و سکون نون و سین مهمله
مذکر میراث وارث را گویند
ھ بپوتی بفتح اول و ضم دوم مونث میراث وارث
س بپهارا بالفتح مذکر بخار و دخان مرادف بهاپهه
س بپهرنا بکسر اول و فتح دوم خشمناک شدن
س بپهی بکسر اول و فتح دوم مذکر روز پنجشنبه
س بت بالکسر مذکر قدرت و دستگاه و مال و دولت و بالضم
تخته نرد و مشت زدن کسی را
ھ بت بالفتح مذکر رمی است در آب که کشتی ها را خورد
و تباه سازد
س بت بالفتح مخفف بات است که سخن باشد
بت بڑهاؤ مذکر طوالت کلام و مباحثه بت بنا
سخن پرداز بت سو نپهاکرنا بضم سین مروجه
جنبانیدن وبا و کشتی کردن
س بتا بالکسر و تشدید دوم بدست یعنی وجب در عربی
شبر گویند
ھ بتا بضم اول و تشدید دوم مذکر غدر و دغا بتا دینا
غدر کردن و بفتح اول و تخفیف دوم مذکر پارهٔ تنگ نی
و نیز سنگی مدور دراز که بدان چیزها بسایند
س بتاس بروزن حواس مونث باد و هوا
بتاس پهینی نوعی از شیرینی

س بتاسا ـ بتاشا مذکر کرده را گویند که از شکر
سازند و در شادیها و دیگر سومها بکار برند و بمعنی
حباب نیز آمده که سواران آب باشد
س بتانا بالکسر گذرانیدن متعدی بیتنا
ھ بتانا بالفتح نمودن و نشان دادن و دستارچه
و دست برنجی که از فلزات می سازند
ھ بتاونا بالضم کشتن چراغ باشد مرادف بجهانا
س بترانا بالفتح گفتن و حرف زدن
س بترن بکسر اول و فتح سیوم مذکر دادن خیرات و
صدقات باشد
س بترنا بکسر اول و فتح دوم بخشیدن
ھ بتسا بالفتح مذکر نوعی از برنج
س بتسل بروزن خردل شفیق و مهربان را گویند
س بتکها بفتح اول و سیوم زبان آور چه بت سخن و کها
بمعنی گفتن باشد
س بتکهاو مذکر بتکهی مونث گویائی و زبان آوری
ھ بتلانا بالفتح نمودن
س بتنا بالکسر گذشتن حالتی یا حادثه بر کسی مرادف بیتنا
س بتوری بفتح اول و دوم و سکون واو مونث ورم چی را گویند
ھ بتولی بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مسخرگی و ظرافت
س بتها بکسر اول و فتح دوم مونث درد و غم
س بتهارنا بالکسر افشاندن و ریزانیدن
س بتهاری بالکسر بروزن قراری مونث صفا و پاکیزگی تلجه
س بتهرانا بالکسر افشاندن و ریختن
س بتهرنا بالکسر افشانده شدن
س بتهوا بفتح اول و ضم دوم و سکون های هوز مذکر
نوعی از تره و سبزی
س بتی بفتح اول و کسر دوم بروزن غبی مونث سخن
مرادف بات و بتشدید دوم فتیله چراغ و نوعی از خیمه باشد
مرادف باتی بروزن ذاتی

س بتیا بکسر اول و دوم مرد خود اندام و آنکه
قامتش بقدر یک وجب بود
س بتیانا بالفتح حرف زدن و سخن گفتن
س بتیت بکسر اول و دوم و سکون یای معروف
و تای فوقانی گذشته و منقضی مشتق از بیتنا
س بتیس بفتح اول و تخفیف دوم و تشدید آن
نیز آمده سی و دو را گویند
ھ بتیسا مذکر دوای است مرکب از سی و دو جز که
مادیان را بعد از زائیدن میخورانند
ھ بتیسی مونث سلک دندان و هر دوای مرکب که
از سی و دو جز ترتیب داده باشند
بتیسی دکھانا دندان سفید کردن خنده
زدن و استهزا نمودن
س بت بالفتح و سکون تای منقوطه هندی مذکر
نام درختی و خرمهره مرادف کوری و حشا
و جگربند و شکم و تهیگاه و سنگ وزن مخفف
بات بود یعنی طریق و راه بت پار بیای فارسی
و رای منقوطه هندی راهزن و قاطع الطریق
بت پاری راه زنی
ھ بتا بالفتح و تشدید دوم مذکر گوی و چوگان
و عیب و ضرر و قصور و صندوقی که در آن جواهر
نگهدارند بتے باز شعبده باز بتے بازی
شعبده بازی بتا دھار بتا دھال
صاف و هموار
ھ بتانا بالکسر افشا نمودن متعدی بدو مفعول
بتنا
س بتاؤ بفتح اول بر وزن ترازو مرد سیاح
و جهان گرد
س بتائی بالفتح مونث اجوره تافتن ریسمان باشد
س بتپ بکسر اول و فتح دوم مذکر مطلق درخت
و شاخ درخت را گویند
ھ بتری بالفتح بر وزن مرضی مونث پیاله کوچک را گویند
ھ بتلوهی بالفتح بر وزن زردوزی مونث ظرف برنجی که
در آن هندوان طعام می پزند
س بتنا بالفتح تافتن و تافته شدن و آله که بدان ریسمان تابند
س بتوا بفتح اول و ضم دوم مذکر و آن کیسه باشد بزرگ و در آن با
چهار گوشه که در آن فوفل و پان و غیر آن می گذارند و ظرفی
نحاسی هم هست که هندوان در آن طعام می پزند
ھ بتوا بالکسر لسرک و آن اسم مصغر بیتا است
س بتوار بالفتح باج گیر و تحصیلدار
س بتوارا بالفتح مذکر نصیب و بخش و قسمت
س بتوانا بالفتح تقسیم کنانیدن
س بتور بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر گروه و انبوه خلق
ھ بتورا بکسر اول و فتح دوم مذکر انبار کردهای سرگین خشک
که آنرا بجای هیمه میسوزند
س بتورنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول جمع کردن
و انباشتن
ھ بتونا بالکسر و ضم دوم و سکون واو مجهول ریختن و بمعنی
لسرک هم آمده است مرادف بتوا
س بتوهی بالفتح و ضم دوم و سکون واو مجهول سیاح و راهرو
س بتھانا ـ بتھلانا بالکسر نشاندن
ھ بتھنا بالفتح در آمدن و داخل شدن
س بتی بفتح اول و دوم بر وزن صدقی مونث فن نقاشی گری
ھ بتیا بکسر اول و دوم دخترک و بالفتح رسنی ابریشمی با سه آویزه
که زنان بدان موی سر خویش می بندند
س بتیا بالفتح جاده و راه تنگ و سنگ وزن که بمقدار
کوچک باشد
س بتیر بالفتح و کسر دوم و سکون یای مجهول مونث تیهو در دوم
گرم و در اول خشک بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون
صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکتحال زهره و خون او

جهت بیاض و نزول آب نافع
هد بجاك بالفتح بروزن هلاک مذکر نوعی از مار که افعی باشد
س ف بجالانا بجا آوردن و ادا کردن
س بجانا بالفتح نواختن بج بجانا آواز جوش کردن
چیزی باشد از پوسید کی یا ترشی
س بجر بفتح اول بروزن فجر صاعقه و الماس و بمعنی سخت
و درشت هم هست بجر پڑے اسپر دعای بدست
یعنی صاعقه افتد بروی
س بجرا بالفتح بروزن شجره مذکر زورق و کشتی را گویند
هد بجربتو مذکر نام میوه ایست
س بجرنك بالفتح بروزن فرسنگ مذکر لقب هنومان است
س بجرنگی بالفتح بروزن همرنگی مونث قشقه که
هندوان بر پیشانی گذارند
س بجلی بالکسر مونث برق و صاعقه
س بجنا بالفتح نواخته شدن و روپیه که در میان دلالان
رواج دارد
هد بجنا بالضم مذکر لته و پارچه که آنرا زنان حایض بردارند
س بجنا بالکسر مذکر باد کش بعربی مروحه گویند
س بجنتری بروزن زمخشری نی نواز بجنتری
س بجال کوچه نی نوازان و خانه مخبکان و روپیان
و خراجی که از نوازان در خاصان بگیرند
س بجوك بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر
جدای و فراق و ادبار و شقاوت و بدبختی را هم گویند
س بجوکی بالکسر شقی و مدبر و بدبخت
هد بجهانا بالضم کشتن چراغ و آتش و بالفتح اسیر
کردن صید دام
س بجهانا بالضم فهمانیدن و ذهن نشین کردن
هد بجهرا بضم اول و سکون دوم و فتح سیوم مذکر آوندی
که در آن آب گرم نگهدارند
س بجهکانا بالکسر ترسانیدن
س بجهکنا بکسر اول و فتح دوم ترسیدن
هد بجهنا بالضم مردن چراغ و آتش و منطفی شدن
بالفتح اسیر و گرفتار شدن صید در دام
هد بچهیل بالضم و کسر دوم بارکرده و ستور باربردار
س بچی بکسر اول و فتح دوم مذکر فیروزی و شادکامی
بچی دسمی بفتح دال و سین روز دهم ماه آسن
سنگل بچهه که در آن روز رامابر راونا ظفر یافته بود
س بچیا بکسر اول و فتح دوم مذکر بنگ و آن حشیشیست معروف
که کیف می آرد
س بچئی بکسر دوم و فتح دوم فیروز و مظفر
س بچ بالفتح مونث وج بفارسی اگر ترکی نامند در اول
و سیوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است
قاطع بلغم و تریاق سم مقوی معده و جگر و هاضمه و قوت
حافظه و منقی دماغ و مبهی مجفف رطوبات مفاصل
و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و جهت
درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و معص و درد سپرز
و شکافتگی عضل و تقطیر بول و حصاة لکنت زبان
و نیکو کردن رخسار و تسخین کرده و ضماد او جهت مفاصل
و اورام بلغمی در نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج
بلغمی و خاییدن جهت ثقل زبان بی عدیل و جهت درد
دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم نافع
و مضر سر و مصلح او رازیانه محرق خون محرورین و
مصلحش سکنجبین و شربتش یک مثقال
س بچ بالکسر درمیان مرادف بیچ
س بچار بالکسر بروزن غرار مذکر تامل و اندیشه و خیال
و گمان باشد بچارت بروزن تجارت کذلک
س بچارك بالکسر صاحب تامل و منصف
س بچارنا بالکسر اندیشیدن و پند اشتن
هد بچالی بالکسر بروزن سفالی مونث کاه بعربی
تبن گویند

ھ بچانا بالفتح نگاہداشتن و پناہ دادن و بمعنی نواختن ساز ہم آمدہ است

ھ بچاو بالفتح مذکر پناہ و نگہداشت

ھ بچپن بالفتح مذکر کودکی و خردسالی

س بچتر بکسر اول و دوم و سکون سیوم عجیب و بوقلمون را گویند

بچیتی بالفتح بروزن ہستی مونث بقیہ و تتمہ را گویند

س بچکانا بالکسر نا امید کردن و پیمان شکستن و بالفتح کودکی کہ رقص کند ہر چیز منسوب بکودکان و باین معنی ہہند باشد چہ بچہ در فارسی طفل را گویند

ھ بچکانی دوشیزہ کہ قحبہ پیرزال او را بجای دختر گرفتہ باشد

ھ بچکنا بکسر اول و فتح دوم نا امید شدن و گریختن و رمیدن و برگشتن کسی از رضامندی خویش کہ پیش ازین دادہ باشد

س بچکنا بکسر اول و فتح سیوم و تشدید نون مذکر زیوری است معروف کہ در گوش میکنند

س بچلنا بکسر اول و فتح دوم خمیدن و پیمان شکستن و بازگشتن و لغزیدن

س بچن بفتحتین بروزن چمن مذکر سخن بچن بند کر لینا ـ بچن بندہ کرنا پیمان بستن بچن بند ہونا پیمان بستہ شدن بچن پالنا ایفای عہد کردن بچن توڑنا شکستن پیمان و قول باشد بچن چھوڑنا کذلک بچن دینا وعدہ کردن بچن ڈالنا سوال کردن و دریافت کردن بچن لینا پیمان گرفتن از کسی بچن مارنا ایفای عہد کردن بچن ماننا سخن شنیدن اطاعت کردن بچن نبھانا پرورش سخن کردن بچن ہارنا پیمان بستن و وعدہ دادن

ھ بچنا بالفتح پناہ یافتن از بلا و آفت و مرض و غیر آن

س بچوانی بالکسر مذکر وکیل و میانجی و واسطہ کار

س بچولیا بکسر اول و فتح دوم و کسر لام میانجی

س بچھہر بالفتح و سکون دیگر حروف مذکر گوسالہ مراد ف بچھڑا

س بچھاننا بالکسر مذکر نباتی است کہ آنرا در فارسی گشنز و در عربی الجزرہ خوانند و تخم آنرا بزر الانجرہ و آن استسقا را مفید است

س بچھانا بالکسر گستردن

س بچھڑا بالفتح و سکون جیم فارسی و ہای ہوز و فتح رای غیر منقوطہ مذکر گوسالہ را گویند بچھرو بروزن مہرو کذلک

س بچھڑاو بالکسر مذکر فراق و جدای

س بچھڑنا بالکسر جدا شدن

س بچھلنا بالکسر جدا شدن و لغزیدن

س بچھنا بالکسر گستردہ شدن

س بچھناک بالفتح مذکر نباتی است معروف و آن زہر قاتل است بفارسی بیش گویند

س بچھو بکسر اول و تشدید دوم مذکر در فارسی کژدم و در عربی عقرب گویند بعض حکما گویند کہ چشم ندارد اما محققین اہل فرنگ نوشتہ اند کہ چہار چشم دارد و بسیار باریک کہ بی شیشہ مکر سکوپ دیدن ان محال است و آن دو قسم میباشد شبالہ و جرارہ انچہ در حین حرکت دنبالہ را بلند دارد شبالہ نامند و انچہ دنبالہ را کشیدہ دارد جرارہ خوانند و آن از شبالہ کوچک تر میباشد و بہ تجربہ رسیدہ کہ چون خنفسا ہای آب ندیدہ را اندک آب پاشیدہ بر روی ہم بگذارند خصوصا در تابستان از ان کژدم بسیار تکون می شود و در آخر و سیوم سرد و خشک و اگر او را شکافتہ بر موضع گزیدہ عقرب بندند جذب سمیتہ کند سوختہ او با دویہ مناسبہ جہت رفع سنگ مثانہ و گردہ و عسر بول بعدیل است و اکتحال او با فلفل دادو بہ حارہ جہت بیاض ناخنہ چشم حیوان و انسان مجرب در روغن او کہ زندہ او را بعد از بست و شش ماہ در روغن زیتون کہ بازای ہر عددی دہ مثقال باشد انداختہ چہل روز در آفتاب گذارند جہت عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلا

برشته کرده او در روغن زیتون که بجد سوختن نرسد جهت رویانیدن موی داء الثعلب هدیل و لیسیدن یک هد دعقرب بران زنی که همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط می گردد و شاییدن او مضر به مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و تلخ تبش تا نیم درم است
س بچهوا بالکسر مذکر کژدم را گویند
هه بچهوا بالکسر مذکر قسمی از خنجر باشد و انگشتری که زنان در انگشت پای خود کنند
س بچهوانا بالکسر گسترانیدن
س بچهوترنا بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول جدا کردن
س بچهوه - بچهوها بکسر اول و هردو مذکر جلای فروق
س بچهونا بالکسر مذکر بستر و گستردنی بعربی فرش خوانند
س بچهیا بفتح اول و کسر دوم گوساله که ماده باشد
س بچهیرا بالفتح مذکر کره اسپ
س بچهیری کره که ماده بود
هه بحثنا بحث کردن و این لفظ هندیست
پ بخت مذکر بخت بلی بروزن تجلی نیک بخت
بخت جلنا کنایه از زوال اقبال باشد
هه بخشانا دهانیدن و شفاعت کردن و این لفظ هندیست
هه بخشنا دادن و عفو کردن این لفظ هندیست
هه بد بالفتح مونث بوم که چغد باشد
س بد بالکسر و بفتح شهرت دارد و آن غلط است مغلاج و آن مغاکی باشد کوچک که اطفال برای گردکان بازی میکنند و بالفتح مونث شب آخر ماه و آنرا در عربی محاق خوانند و خیارک که ورمی است معروف از امراض خبیثه
س بدا بالکسر مونث وداع و پدرود
هه بدا بالفتح سرنوشت و تقدیر
هه بدابدی بروزن و معنی برابری باشد

س بدامرنا بالکسر دریدن و چاک کردن و دور کردن
هه بداهنا بالکسر قلبه راندن دهقان باشد بعد تخم ریزی تا تخم از گل پوشیده شود
س بدت بکسر اول و دوم معلوم و مشهور
هه بدری بالکسر مونث فلزی است سیاه رنگ که از آن حقه ها و دیگر ظرف ساخته آنرا از ورق سیم و زر بینداینده و چون اشیای قسم مذکور علی الاکثر در شهر بدر تیار میشود باین نام علم گشته
س بدسلا بالفتح بروزن مرحله جای بستن چوگان شکار
س بدل بفتح اول و تشدید دوم بروزن جدول مذکر ابر که سحاب باشد
هه بدلانا بالفتح بدل گردانیدن هندیست
هه بدلنا بدل کردن هندیست
س بدلی بالفتح مونث پاره ابر را گویند
س بدن بفتحتین مذکر دهان و چهره را گویند
س بدنا بالفتح بروزن ادنی شرط بستن و تقرر نمودن
س بدوان بالکسر آنکه در علم بید یعنی شاستر کامل باشد
س بدورنا بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول خندیدن برکسی و تضحیک کردن باشد
هه بدوترنا بکسر اول و سکون واو مجهول و رای هندی خندیدن برکسی مرادف بدورنا
س بده بالکسر مونث نام برهما و قانون و ضابطه و حکم و فرمان و وضع و آئین باشد و بالضم مذکر نام تنزل نهم است مرادف او نارد مذکر عقل و حواس و فهم و باین معنی مونث باشد و عطارد و روز چهارشنبه و باین معنی مذکر باشد و بالفتح مذکر قتل و هلاک کردن و بکسر اول و ضم دوم ماهتاب
س بدهاتا بالکسر نویسندهٔ سرنوشت و او نزد هندوان برهماست مرادف بده بالکسر
س بدهان بالکسر بروزن عنان مذکر دستور و ضابطه را گویند

س بدهاوا بالفتح بروزن کجاوه مذکر ترانهٔ مبارک باد وتحایف جو بدایا که بعد تولد فرزند بروز ششم یا چهارم هم بخانه زن می برند

س بدهاوت بالکسر بروزن تجارت مونث سوراخ ورخنه

س بدهائی بالکسر بروزن رضاعی مونث تهنیت مرادف بدهاوا

س بدهبنس بفتح اول وسکون دال مهمله وهای هوز وفتح بای موحده مذکر قتل اهل وعیال

س بدهك بفتح اول وکسر دوم صیاد وجلاد را گویند

س بدهمان بالضم هوشمند ودانا وزیرک

س بدهنا بالفتح کشتن وقتل کردن وشکستن

ه بدهنا بالفتح مذکر ظرفی است هیچو آفتابه

س بدهنا بالکسر مذکر نویسنده تقدیر مرادف بدهاتا

س بدهو بفتح اول وضم دوم بروزن عدو زن وزوجه وزن پسر

س بدهوا بالکسر نویسنده سرنوشت مرادف بدهاتا وزن بیوه راهم گفته اند

س بدهوان بضم اول وکسر دوم عاقل وهوشمند

س بدهی بفتح اول وتشدید دوم مونث زیوری است معروف که از نقره وطلا ومروارید وگل سازند ودر گلو حمائل کنند

س بدهیا بالفتح گاو بعربی بقر خوانند

س بدی بفتح اول وکسر دوم مونث نصف اخیر ماه را گویند که بنسبت نصف اول تاریک میباشد

س بدیا بالکسر بروزن فدیه مونث دانش وعلم

س بدیادهر بروزن فدیه بر مذکر جماعتی است از خدمتگذاران اهل جنت

س بدیارتهی بکسر اول وسکون یای قرشت وکسر تای فوقانی طالب العلم

س بدیاوان دانشمند وعالم

س بدیس بکسر اول ودوم وسکون یای مجهول مذکر شهر غریب ودیار اجنبی

س بدیسی مسافر وغریب الدیار

س بدا بالفتح بزرگ وکلان مرادف بترا

س بدانا بالکسر راندن وهک کردن ومحو کردن

س بر بالفتح مذکر برکت ونیکی وتعیین وبمعنی نوشاه ودامادهم بنظر آمده است بردائی بالفتح بخشنده دستگاه ونعمت

ه بر بالفتح مونث زنبور را گویند وعوض وبنها

س برا بالفتح مذکر وآن چیزی است معروف که از حبوبات بیقشر می پزند وبمعنی بزرگ هم است

پ بر بالفتح آغوش بر مارنا - برهانکنا فخر کردن.

ه برا بالضم بد وزبون برا ماننا رنجیدن

ف برائی مردیکه همراه داماد بخانه عروس روند کذا فی البرهان

س برات بالکسر وتای منقوطه هندی مذکر جهان وبادشاه

س براچنا بالکسر آرام وراحت زندگانی کردن وروش شدن ومشهور شدن

س براره بالفتح بروزن شراره مونث دوال ریسمان یا وپیچ

س برام بالکسر بروزن خرام مضطرب وبیقرار

س برانا بالفتح وتشدید دوم مرادف برّ بَرانا

ه برانا بالکسر مذکر برائی مونث بیگانه واجنبی ومصدر هم هست بمعنی طعن وتشنیع کردن

س براو بالفتح انکار وسرکشی

ه براونا بالکسر غمگین کردن ورنجانیدن

س براه بالفتح مذکر خوک بعربی خنزیر ونام تنزل سیوم یعنی اوتار سیوم

ه براهت بفتح اول وتشدید دوم مونث ژاژخائی وهرزه گوئی

س براهمن بالفتح برهمن را گویند

س براهمنی زن برهمن

س — برائی بالضم مونث بدی و قباحت
هه — بربری بالفتح مونث بزبر جبر که کلان میباشد
هه — بربهسیا بضم اول و فتح سیوم و کسر سین بیرکه تقلید جهان کنند
هه — بربولا بالفتح بروزن هرگوله زبان دراز
س — برت بفتحتین مذکر عمل مستوجب الثواب و صوم و نذر و استعمال چیزی و دوال و ریسمان و بایمعنے مونث باشد و بکسر رای مهمله مونث وجه کفاف و معاش را گویند
س — برتا بالکسر مذکر چیز و دستگاه و لیاقت و بالفتح مستعمل و بکار برده شده
س — برتانا بالفتح مستعمل کنانیدن و تقسیم نمودن و پارچها کهنه را هم گفته اند
س — برتانت بفتح اول و کسر رای مهمله و تشدید تای فوقانی مذکر و خبر و مقدمه و حکایت و روایت و احوال
س — برتمان بالفتح بروزن مرتبان موجود و حاضر و صیغه حال
هه — برتن بروزن گردن مذکر آوند و ظرف
هه — برتیتا بفتح اول و دوم اندیشیدن و تامل کردن
س — برتنا استعمال کردن
س — برتها بالکسر رایگان و عبث
س — برتی بالفتح بروزن سردی روزه دار و صایم
هه — برتی بالکسر مذکر نباتی است
هه — برج بفتح اول و ضم دوم مذکر ریسمان لنگر جهاز و بفتحتین کشوری است معروف و عوام بالکسر خوانند مسافت پیرامون آن یک هزار و شش صد و هشت میل است
هه — برجتیا بفتح اول و سیوم و کسر چهارم مذکر قسمی است از مار و آن کسی را ایذا نرساند
س هه — برجوی بضم اول و فتح سیوم دشنامی است که بر زنان اطلاق کنند
هه — برجنا بفتح اول و دوم باز داشتن و منع کردن
هه — برچن بکسر اول و فتح جیم فارسی آب و ثمر کنار و آن میوه است معروف
س — برچهر بفتح اول و بکسر رای مهمله و سکون جیم فارسی مذکر مطلق نهال و نبات را گویند
هه — برچها مذکر برچهی مونث نیزه که حربه است معروف

س — برچهك بکسر اول و سیوم عقرب یا برج عقرب
هه — برچهیت بفتح اول و سیوم نیز جلاد
س — برد بفتحتین مذکر گاو و بعربی بقر گویند
هه — برد بکسر اول و فتح دویم مذکر آوازه و شهرت
س — بردان بالفتح بروزن مردان مذکر برو ثنای عروس و اجابت دعا را نیز گویند
س — برده بفتح اول و کسر دوم و سکون دال و های جیم کهنه و قدیم
س — بردهه بکسر اول و دوم و تشدید دال مکسوره مونث افزایش و بالیدگی و بکسر اول و ضم دوم ضد و مخالف
س — بردهنا بفتح اول و دوم گشتی کردن گاو و ماده گاو
س — بردی بالفتح بروزن سردی گله گاوان باربردار
هه — بردیت بفتح اول و سیوم مداح و ثنا خوان
س — برس بفتح اول و کسر رای مهمله مذکر گاو و برج ثور و بفتحتین سال و امر از برسنا که باریدن باشد برس گانته سالگره را گویند
هه — برس بفتحتین بروزن جرس مذکر معجونی مسکر که از افیون می سازند
س — برسا بالفتح بروزن ترسا مرادف برشا و برکها بود و آن می آید
س — برسات بالفتح مونث موسم بارش و باران
س — برساتی مونث بیماری است مر اسپان را
س — برسانا بالفتح بارانیدن
س — برساو بالفتح بارش و امر از برسانا
س — برستا مذکر باران و در عربی مطر گویند و صیغه حالی از برسنا
س — برسچك بکسر اول و دوم و سکون سین و فتح جیم فارسی مذکر عقرب و برج عقرب
هه — برسنا بکسر اول و فتح دوم ماندن و توقف کردن
س — برسنا باریدن باران
س — برسوان بفتح اول و دوم سالیانه
س — برسودی بفتح اول و سیوم مونث خراج سالیانه

س برسی بالفتح مونث فاتحه مرده که هندوان بعد
برسالی کنند

س برش بفتح اول وکسر دوم وسکون شین معجمه مذکر گاو و برج ثور
وبضم اول وتشدید دوم در فارسی قطع و برندگی باشد

س برشا بالفتح مونث موسم باران وفصل سیوم
از فصول سته وبمعنی بارش هم آمده

س برشارت بفتح اول وکسر نحم که رای مهمله باشد نام موسم

س برشاکال مذکر موسم باران

س برشانا بفتح اول بارانیدن مرادف برسانا

س برشبه بفتح اول وکسر دوم وفتح شین معجمه و
سکون بای موحده وهای هوز مذکر گاو وبعربی ثور گویند

س برشکال بفتح اول وکسر دوم مذکر موسم باران وباران

س برک بفتح اول وکسر رای مهمله وسکون کاف تازی
گرگ بعربی ذیب خوانند

س برکت بکسر اول وفتح سیوم درویشیکه ترک دنیا
فیها گفته باشد وبمعنی کاره ومتنفر هم بنظر آمده

س برکش بفتح اول وکسر دوم وسکون کاف وشین
مذکر درخت بعربی شجر خوانند

س برکه بروزن ترک مذکر بارش وسال یعنی دوازده
ماه وبکسر دوم وسکون کاف گاو وبرج ثور

س برکها بفتح اول مونث موسم باران مرادف برشا

س برکهاسن بفتح اول وفتح سین مهمله مذکر معاش باشنده

س برکهب بفتح اول وکسر دوم وفتح سیوم وسکون های
هوز وبای موحده گاو وبعربی ثور باشد

س برکهنا بفتح اول ودوم باریدن باران

س برگ بفتح اول ودوم وسیوم مذکر جماعت مردمی
گویند که در رتبه بایکدیگر مساوی بوند ومجموعه
اشیای متشابه وحروفی که مخرج واحد داشته باشند
وشکل مربع حساب

س برگا بفتح اول تبخانه یعنی چوبیکه بر سقف گذارند

س برگی بفتح اول بروزن زردی نام قوم مرتهگان است ودر فارسی
کلاه ومانند آن که بدان بر سر گذارند وآنرا بعربی برنس گویند وباین معنی
بکاف تازی هم آمده است

هـ برگیل بفتح اول وکسر کاف فارسی وسکون یای مجهول مذکر پرنده
است که کوچک میباشد

هـ برلا بالضم اول زنبور را گویند

س برلا بکسر اول نادر وعجیب وبهتر ونفیس

هـ برما بفتح اول افزاری است که بدان چیزیرا سوراخ کنند ودر فارسی
برماه وبرماهه وبرمه ودر عربی مثقب گویند

هـ برمانا بالفتح سوراخ کردن چیزیرا مثقب

س برمانا بکسر اول رام کردن وتسخیر قلب نمودن

س برمنا بکسر اول وفتح دوم ماندن وتوقف کردن

هـ برمها بفتح اول مردم آوه را گویند وآوه شهری است مشهور

س برن بفتح اول وضم دوم خدای آب یعنی رب الماء ونام
درختی است وبروزن چمن بمعنی سوای این وغیر ازین وانواع باشد
وگونه وقسم وفرقه از فرق اربعه هنود وحرفی از حروف تهجی و
ستایش وثنا وتوصیف وتعریف

س برنا بفتح اول ودوم رودخانه که نزدیک بنارس واقع است
وبسکون دوم نام درختی است میوه دار وبمعنی نکاح وشادی
کردن هم است ودر فارسی نوجه اول عمر را گویند که مرادف جوان باشد

هـ برنا بفتح اول سوختن ومحترق شدن

س برنج بکسر اول ودوم وسکون نون نام برهما است که آن نزد هنود
ترجمه یزدان باشد

هـ برند بفتح اول وکسر دوم وسکون نون خادم قصر بهشت وخازن جنت

س برن سنکر بروزن سمن در برشخصی را گویند که خود از فرقه بود
واز زن دیگری که هر دو فرق مختلفه داشته باشند زاده باشد

س برن مالا بفتح اول وسکون دوم حروف تهجی را گویند

س برنن بفتح اول وسیوم بروزن کردن مذکر تعبیر وتعریف وثنا و
بیان برنن کرنا بیان کردن وثنا گفتن وتعریف نمودن

س برننا بفتح اول ودوم شرح کردن وبیان نمودن

س بولی بفتح اول مونث مژگان چشم
هد بونی بکسر اول مونث زنبور را گویند و دانه خرد
هد بروا بکسر اول و سکون دوم مونث روئیدگی و نبات را گویند و بفتح اول نام نوای است از موسیقی گویند که از شنیدن آن آهوی صحرا و مار بیابان رام میشود
هد برواهی بکسر اول بروزن مرزائی مونث باغ و گلستان برواهی کرنا پیرامون باغ بخار بند احاطه کردن و تیاری باغبان نمودن
س بروپ بکسر اول و ضم رای مهمله زشت و بدشکل را گویند
هد بروت بفتح اول و سیوم بروزن ثروت مونث نوعی از مار که افعی باشد بضم اول و دوم در فارسی بمعنی سبلت باشد
هد بروٹ بفتح اول و سیوم و سکون تا منقوطه هندی مذکر ورم معده
هد بروتها بروزن سرو پا کار و بعربی قصار گویند و بمعنی دهلیز و آستان هم آمده
س بروده بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر ستیزه و نزاع و خصومت و مخالف را گویند
س برودهی بکسر اول ستیزه گر
س بروك بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول جدای و فراق باشد
س بروگن بکسر اول و فتح کاف فارسی زن مهجوره و آنکه از درد فرقت رنجور بود
هد بروه بفتح اول و سیوم مذکر پرنده است که خورش آن ماهیان است
س بره بکسر اول و فتح دوم جدائی و فراق را گویند و بفتح اول و دوم در فارسی بچه گوسفند و آنرا بعربی حمل خوانند
هد برها بفتح اول بروزن درما مذکر چراگاه گاوان و بضم اول زبون و بد مرادف برا
س برها بفتح اول مذکر ریسمان و دوال و بکسر اول جدائی و فراق و نوعی از سرود که گازران می سرایند

س برهسپت بکسر اول و دوم و سکون های هوز و سین مهمله و فتح بای فارسی مرشد و استاد روحانی و ستاره مشتری و روز پنجشنبه بعربی یوم الخمیس گویند
س برهسپتابر بکسر تای فوقانی روز پنجشنبه
س برهم بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز یزدان و روح الاعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و آزرده باشد
برهم بهوج ضیافت برهمنا برهم دیت بکسر دال و فتح یای تحتانی شیطان را گویند برهم راکهس عفریت برهم سیشٹ بکسر سین و سکون یای مجهول پس خورده برهمنان برهم هتیا بفتح های هوز و سکون فوقانی قتل برهمن
س برهما بکسر اول و فتح دوم یزدان را گویند برهمارات شب دراز و شب روشن
س برهماند مذکر تارک سر و بیضه دنیاوی که قرارداد هنود است یعنی عقیده هندوان اینست که همه دنیا بشکل بیضه است
س برهمچاری پرهیزکار و عابد و زاهد
س برهمچرج بفتح جیم فارسی زهد و تقوی و پرهیزگاری باشد
س برهملوك بضم لام و سکون واو معدوله سلطنت و دار الخلافت برهما
س برهمن مرد که بزنار دار شهرت دارد و مرادف براهمن
س برهن بکسر اول و فتح سیوم زن عاشقه و مهجوره که از فراق یار خود سوگوار باشد
س برهی بکسر اول مرد مهجور رنجور را گویند و بفتح اول بروزن حربی طاوس را گویند
س برهیلا بفتح اول و کسر های هوز و سکون یای مجهول خوک دشتی مرادف برهیلا
س برهیا بکسر اول بروزن مرثیه عاشق مهجور
هد بری بروزن پری مونث آهنگ خام و در عربی

بمعنی دور برابر باشد

س بری بفتح اول مونث گرده که از حبوبات مقشر در روغن می پزند مرادف بری و لباس و پوشاک عروسی و بمعنی توانا و زورآور هم آمده است و بتشدید دوم در عربی منسوب به بر که در مقابل بحر است

هـ برئی بفتح اول و دوم و کسر همزه پان فروش را گویند

س بریار بفتح اول بروزن زردار زورآور شدید

س بریارا بفتح اول زورآور و نباتی است که در دوا بکار برندش

هـ بریان بکسر اول و دوم مونث زمان و وقت و بسکون دوم در فارسی بریان کرده و برشته

س بریائی بفتح اول و کسر دوم مونث فخر و لاف

هـ بریتها بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول کاذر که قصار باشد

هـ بریتهن زن کاذر

هـ بریج بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر باغی که در آن بیاره تنبول کاشته باشند

س برلیس بروزن رئیس مذکر سال بعربی سنه

هـ برین بفتح اول و دوم و سکون یا و نون زن تنبول فروش بروزن زمین در فارسی بمعنی بالای این و بلند

س بڑ بفتح اول مذکر درختی است معروف که شیر آنرا در دواها بکار برند و در ترکیب مخفف بڑا است که بزرگ باشد چو بڑبولا زبان دراز و بسیار گوی بڑبھکوا احمق بڑپیٹا شکم بنده و بسیار خوار و حریص

س بڑا بفتح اول بزرگ و کلان که نقیض کوچک باشد بڑاکرنا سرفرازی و ترقی دادن و چراغ کشتن و خاموش نمودن آن

هـ بڑاپا مذکر بزرگی و سرداری

س بڑائی مونث بزرگی و فخر

هـ بڑانا بضم اول غرق کردن

س بڑانا بفتح اول در خواب سخن گفتن

س بڑبڑ بفتح بای موحده مونث هرزه گوئی

س بڑبڑانا هرزه گوئی کردن در خواب حرف زدن

سد بڑبڑیا ژاژخای و بیهوده گو

هـ بڑچود بمعنی حرامزاده باشد

هـ بڑنا در پیش رفتن و داخل شدن

س بڑونکھا بفتح اول و ضم دوم نوعی از نیشکر که بندهای دراز دارد

س بڑھاپا بضم اول مذکر پیری و کهن سالی

س بڑھالانا پیش آوردن و شاه نمودن فوج را

س بڑھانا بفتح اول افزودن و گل کردن چراغ و برچیدن دکان و دستارخوان

س بڑھاو مذکر ترقی و افزایش

س بڑھاوا مذکر آبادی و خوشامد و تملق

هـ بڑہ بھس بضم بای اول و فتح بای دوم و سکون ها و سین آنکه در پیری تقلید جوانان کند

س بڑھتا بالفتح مذکر بڑھتی مونث افزایش و زیادت و ترقی را گویند

هـ بڑھل بفتح اول و فتح های هوز بروزن خردل نام میوه است که گرد و کوچک میباشد

س بڑھن بفتح اول و های هوز بروزن مخزن زن درودگر

س بڑھنا بالیدن و افزودن

س بڑھنت بفتح اول و های هوز مونث افزایش

س بڑھنی بفتح اول مونث جاروب و پیشگی و تقاوی که برای تیاری زراعت یا تیاری اسباب دهند

س بڑھوتر مذکر بڑھوتری مونث سود و نفع

س بڑھئی بفتح اول و دوم درودگر و بعربی نجار گویند

س بڑھیا بفتح اول و سکون دوم و کسر های هوز گران بها و بضم اول پیرزال باشد و در عربی عجوز گویند

س بڑھیلا بفتح اول و سکون دوم خوک دشتی

س بڑی مونث چیزی معروف از حبوبات مقشر در روغن می پزند یا در آفتاب خشک کنند

س بڑا بروزن جزا نام پرنده ایست

س بس بروزن کس مذکر قدرت و دستگاه و قابو و فایده باشد و در فارسی بسنده و بسیار را گویند

بس کرنا غالب آمدن و مطیع ساختن بس لنا حاصل شدن و بدست آمدن و بِس بکسر اول بمعنی زهر است که عربان سم خوانند بس دهر بفتح دال مهمله و سکون های هوز مار افعی

ه بسات بکسر اول مونث سرمایه و حوصله

ه بساتی بروزن و معنی بساطی است که دست فروش باشد

س بسارنا بکسر اول فراموشانیدن

س بساکها بکسر اول منزل شانزدهم باشد از منازل قمری

س بسال بروزن مثال بزرگ نقیض کوچک

س بسان بکسر اول بروزن حسان مونث بوی گوشت و بوی ماهی آنرا بعربی زهمت گویند بروزن نعمت و بفتح اول در فارسی بمعنی مانند و مثل باشد

س بسانا بفتح آباد کردن شهر و احداث معموره باشد

ه بسانا بکسر اول خریدن بساهنا کذلک

ه بساه بکسر اول مونث خریدی

س بساهن بکسر اول و فتح های هوز مونث زهمت و تعفن را گویند بساهند بکسر های هوز کذلک

س بساهندا بکسر های هوز متعفن و آنچه زهمت دارد

س بسبسانا بکسر اول مرادف بج بجانا و آن مذکور شد

س بست بروزن جست اسباب و اشیا و برگ و نوا را گویند و بکسر اول در فارسی عددی است معروف بعربی عشرین گویند و بفتح اول ماضی بستن است و بمعنی صد و کوه و کره نیز آمده و بست آبی را نیز گویند که بر زبر کران در میان جوی

کرده باشند و بضم اول نام ولایتی و قلعه باشد و بمعنی ظرافت هم آمده است و جاییکه میوه های خوشبوی در آنجا هم رسد

ف بستا بروزن رسته در اصطلاح هندیان پارچه باشد که در آن چیزها به بندند و این تحریف بسته است از بستن

س بستار بکسر اول مذکر کثرت و بسیاری و گستردن و بسط و تفصیل و در فارسی بمعنی سست و ناهموار باشد

س بستاری بکسر اول بروزن بسیاری طویل و عریض و منتشر

س بستر بفتح اول و سیوم بروزن استر مذکر پارچه را گویند و بکسر اول در فارسی معروف است که فرش و بساط باشد

ه بسترا بفتح اول مذکر نباتی است و بکسر اول هندیان بستر را گویند عموما و بستر درویشان خصوصا

ف بستنی مونث معروف که قابل بستن باشد پارچه را نیز گویند که در آن کتب کاغذ و قلمدان و غیران بندند

س بستوی ـ بستویا بکسر اول ضم تای فوقانی مونث چلپاسه

س بستی بروزن هستی مونث آبادی و معموره را گویند و در فارسی خطاب باشد از بستن

س بسد بکسر اول و فتح دوم بروزن خرد درست و خالص و سپید بسد بانی شیرین زبانی و فصاحت و بضم اول و تشدید دوم در عربی مرجان باشد و مرجان را در فارسی بستام گویند بکسر اول

س بسدها بفتح اول و ضم دوم و فتح دال مهمله مونث جهان و زمین را گویند

س بسرام بکسر اول بروزن ابرام مذکر راحت و آرام و آسودگی و نشانیکه در نوشتن بکنند

س بسرام لینا در اصطلاح درویشان جهان گرد بمعنی شب گذاردن باشد در جای

س بسرانا بکسر اول فراموشانیدن

س بسرنا فراموشیدن

س بس کھپوا بکسر اول و فتح کاف تازی رستنی معروف
که بیخ آن در دواها بکار برند
س بس کھوپرا بکسر اول جانوریست از جنس
چلپاسه که در درازی بقدر یک ذراع میباشد
گویند که زهردار است
س بسکت بفتح اول و سکون سین و کسر کاف
فارسی مونث بود و باش و اقامت را گویند
هـ بسما مذکر بمعنی وسمه است و صنعتی را نیز گویند
که در آن اوراق طلا و نقره بر پارچها و فوفل
وغیره با صمغ بچسپانند
هـ بسمار بکسر اول بر وزن مسمار مذکر نام بوته
درختی است
س بسمی بکسر اول و فتح میم مذکر سرگشتگی و حیرت
س بسن بر وزن رسن مذکر پارچه و لباس و بکسر
اول و فتح دوم قباحت و تقصیر و بمعنی خواهش
و آرزو هم آمده است
س بسنا بفتح اول آباد شدن و ماندن
س بسن پت بکسر اول و فتح سین و فتح بای فارسی
مذکر بمعنی هوا و هوس باشد بسن پن کذا فی
س بسن پد بکسر اول و فتح دوم و بای فارسی
مرادف بشن پد باشد و آن می آید
س بسنت بفتح اول و سکون نون مونث
بهار بعربی ربیع باشد و نوایست در موسیقی
و نام فصل اول بود از فصول سنه و آن از ابتدا
پانزدهم پهاگن تا پانزدهم بیشهکه بود و در
اصطلاح بنگالیان آبله را گفته اند که جدری باشد
مرادف سیتلا بسنت پهولنا کنایه از شگفتن
گلهای خردل باشد انکهون مین بسنت
پهولنی خیره کردن چیزی باشد بینائی را بعلت
خطف گویند بسنت کی خبر خبر زمان مستقبل

و خبر زمان آینده
س بسنتی بفتح اول و دوم اصفر و زرد رنگ گویند که این رنگ را
کرشنا دوست میداشت
س بسنی بکسر اول و سکون سین و کسر نون رند و خراباتی و نفیس و
پاکیزه را نیز گویند
هـ بسنی بفتح اول و سکون سین و کسر نون مونث کیسه را گویند
س بسو بکسر اول و فتح سیوم مذکر گیتی و عالم
س بسوا بکسر اول مذکر چیزی است که از آن زمین را به پیمانند آن
حصه بستم است از بیگها
س بسواس بکسر اول مذکر صداقت و راستی و اعتماد و اعتقاد را
نیز گویند بسواسگهات دوستی پر دغا چه بسواس بمعنی
دوستی و گهات بمعنی دغا باشد بسواسگهاتی محیل
و دغاباز و جو فروش گندم نما را گویند
س بس و باس بفتح اول مذکر خانه و مسکن و اقامتگاه و وطن را گویند
هـ بسورنا بکسر اول و ضم سین و سکون واو معدوله باهستگی
نالیدن و آهسته فغان کردن
س بسوکرما بکسر اول و فتح سیوم و کاف تازی صانع ترین خدایان
هـ بسولا بفتح اول و ضم سین آله است مر درودگر را که از آن
روی تخته صاف و هموار کنند بفارسی تیشه گویند
هـ بسولی بر وزن رسولی مونث آله است که از آن خشت تراشند
س بسوه بکسر اول و سکون سین و فتح سیوم مذکر حصه بستم باشد از
بیگها مرادف کتها
س بسوی بکسر اول و سکون سین و کسر واو دنیاوی که متعلق بجهان باشد
س بسها بکسر اول و سکون سین و فتح های هوز زهر جانور زهر را گویند
هـ بسهرو بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز و ضم رای مهمله —
بسهروا بزیادتی الف در آخر مشتری و خریدار را گویند
هـ بسهری بکسر اول و فتح دوم و کسر رای مهمله مونث دبیلی که بر سینه بر آید
س بسیر بکسر اول و دوم و فتح یای تحتانی و سکون رای مهمله
زهری و زهرناک
س بسیرا بر وزن کسیرا مذکر وقتی را گویند پیش از شام که در آن

مرغان و پرندگان از اطراف بجانب آشیانها روی آرند و بمعنی بیتوته و شب کذاشتن باشد و کنام را هم گفته اند بر وزن مدام که آرام گاه حیوانات باشد
بسیرا کرنا در آشیانه آرام گرفتن

س بسیستا بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول و سین مهمله مونث کثرت و فراوانی را گویند

س بسیکهه بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول مذکر احوال و سرگذشت و نام ماری که در عقیده هندوان او حامل زمین است و بمعنی خاص و مخصوص و مستقل هم آمده است و بشیس مرادف این است

س بسیلا بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول زهردار چه لبن زهر را گویند

س بسیندها بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول متعفن و کریه الرائحه

س بشتها بکسر اول و سکون شین و فتح تای منقوطه مونث براز و غایط

س بشتی بکسر اول بر وزن کشتی مونث باران بعربی مطر گویند

س بشم بکسر اول و فتح دوم بر وزن درم زبون و آزار رسان

س بشمجر بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و فتح جیم تازی تپ عفن و تپ محرقه چه جر حمی را گویند

س بشن بکسر اول و فتح دوم نزد هنود خدای که خود را بصورت نگهبان جلوه گر کرده یا مراد است از حیات که صورت وجود گرفته

س بشن پد بکسر اول و فتح شین و سکون نون و فتح بای فارسی ترانه که بنام بشنو می سرایند

س بشنی بکسر اول و سکون سین و کسر نون رند و اوباش

س بشهی بکسر اول و فتح دوم مذکر مرادف بگهی باشد و آن آید

س بشیش - بشیکهه بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول مرادف بسیکهه که احوال و سرگذشت باشد و آن مذکور شد

ف بغل مونث م بغل بجانا کنایه از شادمانی کردن باشد بغل بلائی گرهی که در زیر بغل مردم بهم رسد و بدیر پخته شود و آنرا در فارسی بغلک گویند بغل پرورده طفلی که او را بناز و نعمت در آغوش پرورده باشند بغل جانا بغل هوجانا نیست و نابود شدن بغل زدن شماتت کننده بغل گرم کرنا معانقه کردن و در آغوش گرفتن معشوقه را بغل گنده کننده بغل بغل گیر معانقه کننده بغل گیری معانقه بغل مین لینا در بغل گرفتن چیزی و معانقه کردن بغل مین مارنا پوشیدن چیزی باشد در بغل بطور عیاری بغل مین دبانا کنایه از غصب کردن مال دیگری باشد بغلانا کشتن و قتل کردن

س بک بکسر اول مذکر کرک بعربی ذیب گویند و بفتح اول بوتیمار و یاوه و بیهوده گوی بک چال مرادف بک چال بود و آن آید بک دهیان لگانا مکر و تزویر کردن بک لکنی تراژخای و هرزه گوی

هـ بکا بضم اول و تشدید کاف مشت چون مشت برنج و مشت بر

س بکار بکسر اول بر وزن شکار مذکر تغیر چیزی باشد از حالت اصلی و بمعنی زحمت و بیماری هم گفته اند

هـ بکارا بفتح اول بر وزن نصارا پیش رو و پیش رونده و بمعنی سیاح و جهانگرد هم آمده است

س بکاس بکسر اول بر وزن هراس درخشانی و لمعان و ظهور چیزی

س بکال بکسر اول بر وزن عیال و فته شهر را گویند

س بکانا بکسر اول فروشانیدن

س بکاو بکسر اول مذکر فروخت و بیع را گویند و بضم واو هر چیز فروختنی را گویند

ف بکاول بفتح اول و فتح واو ساقی و حاکم مطبخ او را فارسیان چاشنی گیر و ترکان توشمال خوانند

هـ بکاین بفتح اول نام درختی است که آزاد فارسی
آزاد درخت گویند گلش در سیوم گرم و در آخر
اول خشک و مفتح سدد و داغی و برگ او کشنده
قمل و جهت دراز کردن موی سر موثر و ثمرش
از سموم و عصاره برگ او با عسل جهت باد
قولنج نافع و مفتح و مدر و جهت سموم بارده و
عرق النسا و احتباس بول و حیض و تحلیل خون
منجمد و مثانه مفید قدر شربتش تا سه درهم و
چون پوست او را تا پنج مثقال با شاتره
و هلیله سیاه ده مثقال بجوشانند و طبیخ
او را بنوشند جهت تپ های بلغمی آزموده
و بیکدرم از تخم او کشنده است

س بک بک بفتح هر دو بای موحده مونث
بیهوده گوی در عربی لق لق گویند

س بکبکانا یاوه گوی کردن

س بکتا بفتح اول یاوه گوینده

هـ بکت بضم اول و تشدید کاف تازی مذکر
چنگال یعنی پنجه جانوران شکاری

س بکچی بفتح اول و سکون کاف و کسر جیم فارسی
نباتی است که تخم آنرا برای حکه و جرب نافع
گفته اند

س بکرا بفتح اول گوسفند در عربی شاة گویند
چون پوست تازه او آنرا که از تازیانه زده
باشند بپوشانند درد را تسکین دهد و نفع کثیر
بخشد

س بکراره بکرال هر دو بکسر اول زشت
و قبیح

س بکری گوسفند ماده

هـ بکسا بفتح اول قابض که در مقابل ملین است

س بکسنا بکسر اول و فتح دوم شگفتن و کشاده
شدن

هـ بکسیلا بفتح اول و سکون کاف و فتح سین و سکون یای
تحتانی قابض که در مقابل ملین است

س بکل بفتح اول و ضم کاف تازی درختی است که آنرا مولسری
هم گویند و بکسر اول و فتح دوم بیقرار و مضطرب

هـ بکسوا بفتح اول و ضم سین مذکر روی چپراس و آن چیزی فولادی
که خارداری باشند و در دوال لگام و غیران و کمربند چرمین
بکار می برند

س بکل بفتح اول و تشدید دوم مذکر پوست و قشر میوه را گویند

بکلا بفتح اول کلنگ

هـ بکلانا بضم اول احمقانه کلام کردن

س بکنا بفتح اول یاوه گفتن و بکسر اول فروخته شدن

هـ بکنی بضم اول سفوف مونث و سائیده هر چیز را گویند مرادف چورن

س بکواد - بکواس هر دو بفتح اول مونث یاوه و بیهوده گوی

س بکوادی بفتح اول یاوه گو و ژاژخا

س بکواها مذکر بکواهی مونث یاوه گو و ژاژخا

هـ بکوتنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معدوله چیزی را
از ناخن دریدن و چاک کردن

هـ بکهم بفتح اول گیتی که جهان باشد

س بکهم بکسر اول مذکر زهر عربان سم گویند مرادف بس بالکسر

هـ بکهار بفتح اول مذکر بکهاری مونث انبار خانه
و ذخیره خانه

س بکهان بفتح اول و دوم و سکون های هوز مذکر بیان
و تعریف و مدح

س بکهاننا بفتح اول بیان کردن و ستائیدن و تعریف کردن

س بکهرنا بکسر اول و فتح دوم پریشان و منتشر شدن

هـ بکهری بفتح اول مونث کاشانه و کلبه و خانه

س بکهم بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز و میم طاق که در
مقابل جفت است و مشکل و دشوار

س بکهمان بکسر اول و سکون کاف و های هوز مذکر نام

هه بکهی یا ... غیر معلوم ...

هه بکهنی بفتح اول و کسر دوم ... لفظ ... فعل ... خرج

س بکهی بکسر اول و فتح دوم مذکر کار و مقدمه

هه بکهیانا بفتح اول و کسر دوم بخیه زدن و این لفظ را از بخیه گرفته اند پس هندی باشد

هه بکهیرنا بفتح اول و کسر دوم و سکون های هوز و یای مجهول افشاندن و پراگنده کردن

هه بکهیرا بفتح اول مذکر ستیزه و نزاع

هه بکهیریا بر وزن کلیسیا ستیزه کر و نزاع کننده

هه بکی بضم اول و تشدید کاف تازی مکسوره باچه که آنرا از بالای کتف ها تا زیر بغل بکذارند و در پس پشت به بندند و مغتنی از سر چیزی مرادف بگا

س بکی بفتح اول و تشدید دوم ... گو ... گو

هه بکی بکسر اول و تشدید دوم حریف و شریک در بازی

هه بکیا بفتح اول و کسر دوم مونث عمل ... اش ... گویند

هه بکیلو بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر بیخ گیاهی است که از آن ریسمان می بافند

س بک بفتح اول بوتیمار بکپانت قطار بوتیمار چه پانت صف و قطار را گویند و آن آید بک چال کنایه از آهسته روی

هه بک جهند الگنا حیران شدن و هراسان شدن کسی باشد از دیدن شیر و پلنگ

هه بکارنا بفتح اول انداختن و کشتن

س بگار بکسر اول مذکر نزاع و مخالفت

س بکارنا بکسر اول تباه نمودن و ضایع کردن و در میان احباب مخالفت انگیختن

س بگت بکسر اول و فتح دوم مونث بدی و بد بولی

هه بگت بفتح اول و تخفیف یک سیب که عنان لگام باشد بکهوت مونث عنان ریزی بکهوت دوڑا عنان اسپ سر دادن

هه بگدانا بفتح اول برگردانیدن ... کردن

هه بگدنا بفتح اول ... برگشتن و تباه شدن

هه بکهندی بفتح اول و سکون دوم و کسر ... حرف ثانی است غیر معلوم

هه بکهیری بفتح اول و دوم پیچ تاکو ... را گویند

هه بکرا بفتح اول مذکر محنت و فریب و غا بکرا کونا استنباع ادای دین و منع ایفای وعده کردن

س بکرنا بکسر اول و فتح دوم تباه شدن و ستیزیدن و مخالفت کردن

س بکری بکسر اول مونث تباهی و نقصان و شکر رنجی و مخالفت که در میان احباب واقع شود

هه بکریا بفتح اول مرد دغا باز و مکار

س بکسنا بکسر اول مرادف بکسنا باشد بکاف تازی

س بگلا بفتح اول بوتیمار و او را غم خورک نیز گویند زیراکه از خوف خشک شدن آب آب نخورد و بعربی یام گویند خوردن گوشت آن بی خوابی می آرد و حافظه و ذهن را تقویت دهد

بگلا بهگت صاحب زهد ریاکار را گو

س بگنده بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و دال و های هوز مونث تعفن و گندگی

هه بگولا مذکر گردباد و در عوام این لفظ بمعنی بوتیمار شهرت دارد و آن غلط است

هه بگهار بفتح اول و دوم مذکر و آن انداختن گوشت و برنج و دیگر چیزها و مایعات خوردنی باشد در روغنی که آنرا با ثوبل گرم کرده باشند

هه بگهارنا بفتح اول گوشت وغیره در روغن گرم کرده بنهادن

س بگهن بکسر اول و فتح دوم مذکر خلل و مزاحمت و مخالفت گویند

س بگهنا بفتح اول مذکر دندان و ناخن شیر که آنرا در سیم و زر نصب کرده در گلوی اطفال می اندازند گویند که این دفع چشم زخم میکند

س بگهنها بفتح اول و سکون کاف فارسی و های هوز و فتح نون نباتی است که بیخ آن خوشبو میباشد

س بگهنس بفتح اول وسکون دوم وفتح های هوز پرنده ایست نامعلوم

هـ بگهی بفتح اول وکسر دوم مونث مگسی که اسپان را بگزد وآنرا خرمگس گویند

س بگهیل بفتح اول وکسر دوم مذکر قومیست از راجپوتان

س بگهیلا یکی از قوم بگهیل وبمعنی بچه شیر هم آمده است

هـ بل بفتح اول مذکر پیچ وکجی ودر فارسی بمعنی ملکه باشد بلدار خمدار وپیچدار

س بل بفتح اول مذکر زور وقوت ونام بالراما که برادر کلان کرشنا بوده ونثار وقربانی را گوهم گویند بل بے ترجمه مرحبا وشاباش باشد

بل جانا ـ بل بل جانا فدا شدن وقربان گشتن

س بل بکسر اول هر سوراخ را گویند عموما وسوراخ مار وموش ودیگر حشرات الارض خصوصا بلا بروزن جلا کذلک

هـ بل بضم اول مرادف بر بضم اول ومعنی آن مقعد را گویند

هـ بلا بفتح اول وتشدید دوم مذکر چوب کشتی وقلاب کشتی را گویند

س بلا بروزن صلا نباتی است که در دوا بکار برند وبضم اول وتشدید دوم حباب یعنی سواران آب وبکسر اول وتشدید دوم گربهٔ نر وبفتح اول در عربی مخفف وا وفت

س بلار بکسر اول وتشدید دوم گربهٔ نر مرادف بلا

س بلاس بکسر اول بروزن پلاس که بهجت وشادمانی و اطمینان را گویند

س بلاسی بروزن قیاسی عیاش وشهوت پرست

هـ بلاق بضم اول مونث حلقه کوچک با آویزه جواهر که زنان آنرا در بینی کنند در هندی بودن این لفظ شک است

هـ بلانا بضم اول طلبیدن وبکسر اول وتشدید دوم نالیدن وزاری کردن

س بلانا بکسر اول غائب شدن وگم گشتن وبمعنی غائب کردن نیز گفته اند

هـ بلاند بکسر اول وفتح دوم وسکون الف ونون ودال مونث بدبوست وشیر باشد

س بلاو بکسر اول گربهٔ نر

هـ بلاول بکسر اول وفتح واو مونث نوائیست در موسیقی

هـ بلاهت بضم اول مونث طلب وطلبیدن است

س بلائی بروزن رطائی ماده گربه وآله است که بدان کدو وغیران از درخت تراشند ودر فارسی آنرا کدو کش گویند

س بلائی کند بکسر اول وفتح کاف تازی مذکر نام دوائیست

س بل بکرا گوسفند قربانی وکنایه است از شخصی که در جنگ بمیرد بی آنکه دیگری را بکشد یا کاری بکند

س بلبلا بضم هر دو بای موحده مذکر حباب وآنرا در فارسی قبه آب وسواران آب وسوارگان آب گویند وعوام بهر دو رای منقوطه هندی در عوض هر دو لام گویند وآن غلط است

هـ بلبلانا بفتح هر دو بای موحده جوشیدن وغلیان نمودن همچو ماست ترش وغیر آن وشور کردن شتر در حالت شهوت وبکسر هر دو بای موحده بی قرار شدن وناله وزاری کردن

س بلبهه بفتح اول وتشدید لام مفتوحه وسکون بای موحده ودیگر حروف عزیز ومحبوب ودوست ویار وبمعنی سردار وآقا هم بنظر آمده است

س بلبهانا بفتح اول وسکون لام وفتح بای موحده بروزن مرمانه در غلط انداختن وترغیب دادن مرادف بلمانا

س بلبهدر بفتح اول وسیوم وسکون های هوز ودال ورای مهمله یکی از نامهای بالراما برادر کرشنا است

س بل تار درخت تار که نر باشد یعنی ماده نبود

س بلتور بفتح اول مذکر دملی کوچک که از شکستن مو بر آید واین لفظ مشتق است از بل وتور که موی شکستن باشد ودر اکثر از برکندن موی که بر رو انجا مد دمل می بر آید لان الوجع یجذب المادة کما تقرر فی موضعه

س بلتنا بکسر اول وفتح دوم خراشیدن

س بلچنا بکسر اول وفتح دوم چیدن وانتخاب کردن

س بلدان بفتح اول و کسر دوم مذکر قریه و قریهائی و بضم اول و سکون لام در عربی جمع بلده است که شهر باشد

س بلداو نامی از نامهای بلرام و چرانیده و پاسبان گاوان راهم گفته اند

س بلدیو بفتح اول و سکون یای مجهول یکی از نامهای بلرام است

س بلدیا بفتح اول و کسر سوم چرانیده گاوان

س بلوا بکسر اول کره بز و نوعی است از پارچه

س بلوام بفتح اول و دوم نام برادر کرشنا است

س بلراند بفتح اول بیوه که در خردسالی شوهرش مرده باشد

س بلسنا بکسر اول و فتح دوم شاد شدن و سرور گشتن

س بلکنا بفتح اول و دوم کشادن و واکردن و از شادمانی یا سستی کلام ناصاف گفتن

هـ بلکنا بکسر اول و فتح دوم گریستن کودک و ناله کردن و تمنا و شوق امری کردن

س بلگ بکسر اول و فتح دوم و سکون کاف فارسی جدا و جدا جدا و تفاوت و اختلاف باشد

س بلگنا بکسر اول و فتح دوم جدا شدن و فسردن شیر و منجمد گشتن آن

س بلگانا بکسر اول جدا کردن

س بلگاو بکسر اول مذکر جدای و فراق

هـ بلّلا بکسر اول و فتح دوم و تشدید لام ثانی احمق و نادان و ساده لوح باشد بللی زن ساده لوح

هـ بلّلانا بکسر اول و فتح دوم و تشدید لام دوم نالیدن و زاری کردن مرادف بلبلانا

س بلم بکسر اول و فتح دوم مذکر درنگ و دیر

هـ بلّم بفتح اول و تشدید دوم مذکر نیزه و آن حربه ایست معروف

بلم بردار مرد نیزه دار

س بلم بفتحتین شوهر و عاشق را گویند بلما بروزن سلمی گویند

س بلمانا بکسر اول رغلانیدن و ترغیب دادن و فریفتن

س بلمب بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و بای موحده مذکر درنگ و تعویق مرادف بلمبه و آن آید

س بلمبنا بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و بای موحده مانند درنگ کردن

س بلمبه بکسر اول و فتح دوم مذکر تعویق و دیر

هـ بلنا بفتح اول سوختن

هـ بلنگنا بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف فارسی سوار شدن و بر چیزی بر آمدن

هـ بلنی بکسر اول و سکون لام و کسر نون مونث دملی کوچک که بر پلک چشم پدید آید

هـ بلوا بروزن حلوا مذکر شور و شر و هنگامه

س بلوا بفتح اول و ضم دوم زمین ریگناک

س بلوان بروزن مردان قوی و زورآور چنانچه پهلوان را گویند

هـ بلوانا بضم اول طلبانیدن

هـ بلورنا بفتح اول و ضم دوم خراشیدن و از ناخن چیدن

س بلوکنا بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول بمعنی دیدن و نگریستن باشد

س بلولا بفتح اول و ضم دوم مذکر سوار آن آب که حباب باشد

هـ بلونا بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول شوراندن و بهم زدن ماست را گویند

س بلونت بفتح اول و سکون لام و فتح واو توانا و زورآور

هـ بلهبند بکسر اول و فتح دوم و فتح بای موحده ثانی مذکر آئین و ضابطه و قانون باشد

س بلهار - بلهاری بفتح اول و کسر دوم در هر دو اول مذکر است و ثانی مونث فدا و نثار بلهاری جانا - بلجانا فدا شدن

هـ بلهرا بکسر اول و فتح دوم مذکر نوعی از سبد که تنگ و دراز می باشد و دران در اکثر برگ تنبول می گذارند

هـ بلهری بکسر اول و فتح دوم سبد کوچک که دران پان می گذارند و چمچه آهنی که ازان روغن از آوندی برآرند

هـ بلهی بفتح اول و سکون لام و کسر های هوز مونث بسته هیزم را گویند

س بلی بروزن جلی بمعنی زورآور و توانا و بفتح اول و تشدید دوم

مونث شاخ رز را گویند بعربی کرم خوانند و بکسر اول و تشدید دوم گربه که در عربی سنور باشد و بفتح اول و یای مجهول در فارسی بمعنی آری است که عربان نعم گویند

هـ بلی بفتح اول و تشدید دوم مونث چوبیکه کشتی رابدان رانند و بکسر اول و تشدید دوم چوبیکه در پس در نهند تا در باز نگردد

س بلیلوتن بکسر اول و تشدید لام مکسوره نبات است غیر معلوم

هـ بلینڈا بفتح اول و کسر لام و سکون یای مجهول مذکر گرد باد و کاسطوانه دعا و کلبه را هم گویند

هـ بم بروزن جم مونث چشمه آب که عربان ینبوع خوانند و بمعنی ارش هم آمده و گز را هم گفته اند و آن چیزی است معروف که بدان طول و عرض اشیا معلوم کنند و در پارسی آواز کننده سازها که نقیض زیر است

س بم بفتح اول کلمه است که از آن سیوه را خطاب کنند و این کثیر از زبان برد و مستعمل زایران بت کده بیج ناتهه و دید ناتهه است

س بمان بکسر اول تخت آسمانی

هـ بمکنا بفتح اول و دوم آماسیدن

س بمکهه بکسر اول و ضم میم و سکون کاف و های هوز روگردان و تنفر را گویند

س بمل بکسر اول و فتح دوم بروزن جمل صاف و پاکیزه

س بمن بروزن سمن مذکر تی و استفراغ را گویند بمن کرنا قی کردن

هـ بمیل بفتح اول بروزن رحیل نام گیاهی است

س بن بفتح اول مونث بیابان بن جاترا زیارتی که بعضی هشتاد و چهار بیابان برج راجا حاصل شود و برج نام جای است بن جهارنا بن مارنا بن چهارنا هر سه تاراج کردن بیابان را گویند

بن کندا بفتح کاف تازی بن گونتهها بفتح کاف فارسی گاو که در بیا بانها یافته شود و آنرا بجای سیمه بکار برند بن بکسر اول بمعنی سوای و بجز باشد و در عربی پسر را گو و بضم اول در فارسی بمعنی بنیاد و بیخ باشد

س بنا بکسر اول سوای و در عربی عمارت و پایه و بفتح اول و تشدید دوم در عربی معمار را گویند

هـ بنا بروزن ثنا نوشاه و داماد و صیغه امر و ماضی از مصدر ساختن بسانی دساخته باشد و بفتح اول و تشدید دوم ساخته شدن و داماد را هم گفته اند و بضم اول و تشدید دوم بافتن جامه بعربی نسج گویند و بکسر اول و تشدید دوم گره دادن و گره بستن و بافتن و چیده شدن چیزی از زمین

هـ بناپهن بفتح اول و تشدید دوم و کسر بای فارسی فرقه است از اچیوتان

هـ بنات بفتح اول بروزن نبات پارچه ابریشمینه معروف و در عربی جمع بنت است که بمعنی دختر باشد

س بناس بکسر اول بروزن قیاس مذکر نیستی و عدم

س بناسپتی بفتح اول و سکون سین و فتح بای فارسی مونث برگ و سبزی بیابان را گویند

هـ بنانا بفتح اول ساختن و درست کردن و تصنیف کردن و اصلاح دادن و تعمیر کردن و طعام پختن و ادا کردن و راضی کردن

س هـ بن آنا کنایه از یاری بخت و اقبال باشد

هـ بناو بفتح اول مذکر تیاری و آمادگی و اتفاق و دوستی را گویند

بناوت بفتح اول و واو و سکون تای منقوطه هندی مونث ساخت وجعل و تصنیع و تصلف را گویند و بکسر اول بافت در عربی نسج گویند

هـ بناونا بفتح اول ساختن مرادف بنانا

س بنایک بکسر اول و فتح یای تحتانی و سکون کاف فارسی نام گنیس است و گنیس دیوی است که هنود پرستش او می کنند

س بنب بکسر اول و سکون دوم و سیوم میوه است که سرخ رنگ می باشد

هـ بنبا بفتح اول و سکون دوم مذکر چاه و فواره و ناودان چشمه

س بن باس بفتح اول مذکر صحرانشینی چه بن بمعنی صحرا و باس بمعنی اقامت باشد

س بن باسی بروزن تن داری صحرانشین و بیابان نشین

س بنبك بكسر اول وسكون نون ملفوظ بهجه ميم وضم باى موحده وسكون كاف تازى سرخ واحمر

س بن بلاو بفتح اول وكسر باى موحده كرنجى كه بچربى گوشت وپلاو كرنا

س بن بهانتا بفتح اول بادنجان دشتى را گويند

هـ بن پرنا كامياب شدن ودرست آمدن چيزى

هـ بنت بفتح اول ودوم مونث طراز ونقش كه برپارچها كنند واكثر تار تور هم گويند وبكسر اول وسكون دوم درعربى دختر را گويند

س بنتا بفتح اول وكسر دوم زوجه وزن باشد

س بن تراى بفتح اول وفتح تاى فوقانى نباتى است غير معلوم

س بنتى بكسر اول بروزن رندى مونث اعتذار ومعذرت واطاعت وانقياد وبكسر بعربى بمعنى دختر من باشد

س بنتانا بفتح اول تقسيم كردن بنتوانا تقسيم كنانيدن

س بنتيت بفتح اول وسيوم تقسيم كننده

س بنج بفتح اول وكسر دوم وسكون جيم مذكر بازرگانى وتجارت وبسكون دوم بروزن كنج درعربى بنگ را گويند وآن حشيشى است معروف

س بنجارا بفتح اول بازرگان وتاجرى را گويند كه تجارت غله نمايد

س بنجارى نوعى از خيمه كه ازا نجارگان تنند وبرغله نيم پوشيده را هم گفته اند

س بنجر بروزن خنجر زمين افتاده وشيار نكرده را گويند

س بنجن بكسر اول وفتح سيوم مذكر لب حش وسبزى كه با گوشت وماهى پخته باشند وحرف صحيح را هم گفته اند كه درمقابل حرف علة باشد

س بنجهوتى بفتح اول وسكون نون وضم جيم مونث دوائى است كه براى منع حمل وبار دارى خورند

س بنچر بفتح اول وسيوم جمدرنه كه ميمون باشد

س بنچنا بفتح اول خوانده شدن

س بندا بفتح اول مذكر نباتى است كه برتنه ديگر درختان رويد وبضم اول نقطه را گويند

هـ بندال بكسر اول نباتى است كه ازآن دواها بكار برند

س بندر بفتح اول وسيوم بوزنينه درعربى قرد گويند وبروزن كندر درفارسى نام شهرى است درولايت غرجه بروزن لشكر محلى راكه قافله وتاجران دران بسيار آيند ورونده

س بندرا بفتح اول مرادف بندا

س بند دهكت بفتح كاف تازى مذكر اكله وقرحه كه اندمال نه پذيرد

س بندرى بوزينه ماده

هـ بندرى نوعى از جيست كه درشهرى محلى بندى سازند وشمشيركه آنرا دربلدۀ راجبندرى تيار سازند وقسمى از گياه هم هست
بندرجوا بوزينه ماده

ف بند كشاد بكسر اول مذكر سلسل البول

س بندبار - بندوار بفتح اول درهر دو بروزن مخزن دار مونث هاركل را گويند

هـ بندوا بفتح اول وضم دال ابندى وابير را گويند كه اين لفظ هندى است

س بندوتر كنيزك ودداه

ت بندوق حربه ايست معروف

ت بندوقچى صاحب بندوق وقادر انداز

س بندول بروزن بهلول پسر بنده وغلام زاده

هـ بندوها بفتح اول وضم سيوم بروزن منصوبه گرد باد

س بندهن بفتح اول مذكر بنده وثاق وقيد را گويند

س بندهان بفتح اول بروزن فرمان مذكر معاش ووظيفه ووجه كفاف را گويند

س بندهانا بستن واستوار كردن

س بندهانى بروزن ارزانى مرد درزى كه سنگ وهيزم وغيره بردوش خود مى برد ومعاش دار ووظيفه خوار وتوپ انداز را هم گفته اند

س بندهائى بفتح اول مونث بندش واستوارى

س بندهك بفتح اول وسيوم بروزن مردك مذكر گرو ورهن را گويند

س بندهن بروزن مخزن مذكر بندش وبند وباط وممانعت ومزاحمت را گويند

س بندهنا بفتح اول البسته شدن بندهى موتهى بضم ميم كنايه از اراده مخفى وپوشيده با بندهى موتهى سوالاكهيه يعنى دراخفاى امرى فايده ها است

س بندهنا بكسر اول نيش زدن وگزيدن مار وكژدم وشگفته شدن مرواريد وغير آن باشد

س بندهو - بندهوا بفتح اول درهر دو دست بسته اسير

س بندهيا بفتح اول زن زاينده وعقيم

س بندهيچ بفتح اول وسكون نون وكسر دال مهمله وسكون ياى تحتانى مذكر خبر يعنى وبمعنى پايدارى واستقرار هم آمده

س بندى - بنديوان اسير وگرفتار

هد بندی بفتح اول مونث زیوری ست که آنرا بر پیشانی می بندند و نوعی از چادر و آن کوتاه تر از جامه متعارف میباشد و باین معنی بدال منقوط هم گویند و فرقه جاٹ را هم ازین نام خوانده اند

س بندیا بضم اول و کسر سیوم مونث پنیری معروف که به بوندیان شهرت دارد

س بندیجن بفتح اول و کسر دال مهمله بروزن سنجیدن مذکر نوعی از زیور است

س بنڈا بفتح اول و سکون نون و فتح دال منقوط مذکر نباتی است که بر اشجار دیگری روید مرادف بندا و آن گذشت

هد بنڈا بضم اول زیوری است که آنرا در گوش می پوشند

هد بنڈی بفتح اول مونث نوعی از جامه کوتاه و در [illegible] اهل دکن و [illegible] عراده را گویند

هد بنڈیری مونث بالای خانه و سقف خانه

س بنڈیلا بفتح اول باشنده شهر بندیل کهنه

س بنرا بفتح اول داماد و نوشاه

س بنری زن نوکتخدا بعربی عروس گویند

س بنس بفتح اول و سکون دوم مذکر نی بعربی قصب گویند و اولاد و تبار و خاندان را هم گفته اند

س بنساولی بفتح اول و سکون نون و فتح واو و کسر لام مونث نسب سلسله

س بنسلوچن بفتح اول طباشیر قال صاحب المنهاج هو صمغ القنی المحرق وقال السدیدی هو یوجد فی جوف القنا الذی اذا احترق عند احتکاک بعضه ببعض بریح شدید و آن در دوم سرد و در سیوم خشک مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حاره و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و محاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه که از حرارت باشد و نیز با صمغ نافع و جهت بواسیر و تپ های تند و قلاع با سکنجبین جهت توحش و رفع کرب و التهاب [illegible] سعوط او با روغن بنفشه جهت تقویت باصره [illegible] نسبته اند شربتش تا دو درهم است

س بنسنا بکسر اول نابود شدن و تباه گشتن

س بنسی بفتح اول و سکون دوم و کسر سین مهمله مزمار و قلاب ماهی و نسبت به بنس که بمعنی آل و اولاد است

س بنسیبت بفتح اول و سکون نون و کسر سین و سکون یا و فتح بای موحده نام درختی است نامعلوم

س بنک بفتح اول و سکون دوم مذکر خم و پیچ و میل کردن آب و بجای بفتح اول و کسر دوم بازرگان و تاجر باشد

س بنکائی بفتح اول بروزن هرجائی مونث خم و پیچ را گویند

س بن کهنڈی مذکر نام صحرای و بیابانی است

س بنک بروزن جنگ مونث خاکستر از زیرکه در علاج امراض خبیثه بکار برند و نام بنگاله هم هست و در فارسی حشیشی ست معروف و کیچ معرب آن است

هد بنگا بفتح اول و سکون دوم مذکر گره و مفصل پنج نی و بکسر اول درونی کج و خمیده را گویند

س بنگالا شهریست معروف

هد بنگری چیزیست معروف که از شیشه میسازند و زنان هند از انجای دست برنجن در دست می پوشند

هد بنگلا بفتح اول مذکر قسمی از زبان و خانه تابستانی هوادار

هد بنگی بفتح اول بروزن جنگی مونث باد فرو آن نوعی از پارچه طفلان است و در فارسی آنکه به بنگ خوردن عادت کنند

س بنمال بروزن هرسال مونث هاری که از اقسام گلها سازند

س بن مانس بفتح اول دیو مردم و مردم وحشی و نسناس را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی آدمی باشد

س بنواری بروزن تن داری نام کرشنا است

س بنواس بفتح اول صحرانشین و پسر محروم الارث را هم گویند

هد بنوائی بفتح اول مونث اجرتی که برای ساختن چیزی دهند و بکسر اول مزد بافتن پارچه

س بنور بفتح اول و سیوم بروزن انور مونث بیاره هر درخت و شاخ [illegible]

هد بنولا بکسر اول و فتح دوم مذکر پنبه دانه و در عربی حب القطن گویند و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین و با دار چینی و زهره در مبرودین بغایت مبهی است و قدر شربتش تا پنج درهم است روغن آن مبهی است

وملطف مواد جالی و رافع سرفه ومعض تبهین با وجهت
امراض بارده بعیدبل است واگرنیمه دلنه وو آب را خورانند
رفع هزال کند وبغایت فربهی آرد بنولا چابنا کنایه
ازکلمات سخت وسست گفتن باشد

هـ بنولی بکسراول وفتح دوم مونث ژاله کوچک را گویند

هـ بنویا بفتح اول وسکون وفتح واو صانع وخالق

هـ بنهما بروزن تنها فال گو وکاهن

هـ بنهمائی بروزن تنهای زن فال گو وکاهنه

هـ بنی بروزن هنی زن نوکتخدا ودر فارسی وعذ گویند بروزن چغنا

س بنی بروزن غنی صحرای کوچک وبکسر اول وفتح دوم تواضع
وهدارا بفتح اول وکسر دوم درعربی جمع ابنست همچو بنی آدم و
بنی فاطمه رضی الله تعالی عنها

س بنیا بقال ودوکاندار

س بنیان بفتح اول بقال مرادف بنیا وبضم اول در فارسی بنیاد
را گویند که اساس باشد

س بنیاین بفتح اول وفتح یای تحتانی زوجهٔ بقال را گویند

هـ بینشی بفتح اول ودوم وکسر تای منقوطه مونث مشعلی
که هردو سر آن را افروزند وگردش دهند وازان دو دایره محسوس شود

س بنیلا بفتح اول وکسر نون ویای مجهول وحشی وصحرای چه
بین صحرا را گویند

س بنینی بفتح اول ودوم وکسر نون دوم زوجهٔ بقال را گویند

هـ بوا بضم اول خواهر ودر هندی خواهر پدر را گویند که عمه باشد

هـ بوارا بروزن گوارا مذکر هنگام کشتکاری وزراعت باشد

ش هـ بوانا حکم بکاشتن کردن وبدبو نمودن

هـ بواها بفتح اول آنکه آبله برآورده باشد بعربی مجدور گویند

هـ بوائی بکسر اول بروزن حنائی مونث تشقاق العقب یعنی
شگافتگی که در پاشنه افتد جسکی نه پهتی هو بوائی
وه کیا جانی پیر پرائی یعنی هرکه از بیابان کردی پاشنه
او شگافته نگردد اندرد دیگران را چه خبر

هـ بوائی بضم اول کشتکاری وهنگام زراعت را گویند

بوبا بروزن چوبه مذکر اسباب وکال وبمعنی بار وبقچه چیز هم آمده

هـ بوبک بروزن خوبک احمق ونادان ودر فارسی دختر
دوشیزه را گویند

هـ بوبو بروزن کوکو خواهر وبمعنی بی بی هم گفته اند وبمعنی
زوجه کسی ومحبوبه هم بنظر آمده است

هـ بوتا بضم اول مذکر زور وقوت ونیرو

هـ بوتو بواو مجهول اول وثانی معروف بزنر بعربی ماعز گویند

هـ بوت بضم اول مذکر نخود خام

هـ بوتا بضم اول مذکر هر گل وغنچه را گویند عموما وگل وغنچه که
بر پارچه وکاغذ نقش کنند خصوصا فارسیان نیز بوته خوانند
بوتے دار پارچه گلدار ومنقش

هـ بوٹی بضم اول مونث نباتی است دوائی که از زمین بر روید
وگل وغنچه که بر پارچه وغیره نقش کرده باشند وبواو مجهول پارهٔ
گوشت را گویند

هـ بوجهه باواو مجهول مذکر بار
بوجهه بکوفا تمکین ووقار ندیرفتن

س بوجهه بضم اول مونث فهم وفراست

هـ بوجهل باواو مجهول وفتح جیم بار کرده وپربار وبضم اول
درعربی مخفف ابوجهل است

س بوجهنا بضم اول بند اشتن وفهمیدن

هـ بوجهنا باواو مجهول بار کردن وبرنج را در آب گرم پختن
وبریان کردن

هـ بوجهیل باواو وسکون یای مجهول بار کرده وپربار

هـ بوچ باواو مجهول مذکر نهنگ بعربی تمساح گویند

هـ بوچا باواو مجهول مذکر نوعی از پالکی باشد وبضم اول گوش بریده

هـ بوچنا بضم اول تواضع کردن وفروتنی نمودن

هـ بوچهار - بوچهاڑ هردو بفتح اول وسکون واو
وفتح جیم فارسی مونث بارانی که از باد اندرون خانه آید

هـ بوچی بضم اول گوش بریده

هـ بودا بروزن توده ضعیف وبی جان وبضم اول وفتح دوم

در فارسی بمعنی باد را باشد
ه بودلعل بضم اول و سکون واو مجهول و سکون دال آنرا... ازاده آنکه با فقرای با نوا اوقات خویش بسر برد ولباس حیولن بپوشد
س بوده با واو مجهول بروزن خود مذکر فهم و فراست
بودها فهیم و خبیر را گویند
ه بوده با واو مجهول مذکر امان و ضمانت
س بودهنا با واو مجهول شیرین زبانی کردن
ه بوس با واو مجهول بروزن کوز ظرف و تکمه گریبان که از زر و سیم سازند و بضم اول سبوسه و نخاله را گویند بوسکالد و نوعی از حلوا که از سبوس غله میسازند و فروشندگان آن عذر و مکر خود دشکال آن می سازند و بره روند ایمکنند که اگر این را بخوری پشیمان شوی و اگر ذایقه نکنی تاسف بری ازینجا است که بر عهد کانی که خدام خود را امیدوار احسان کنند و آخر الامر هیچ ندهند باین نام خوانند و نیز برانکس اطلاق می یابد که در ظاهر نیکو منظر و در باطن قبیح و معیوب باشد و نیز برانکه وعده مهربانی و احسان نماید و پس از ان طریق بی مهری بپیماید
ه بورا بضم اول مذکر نوعی از شکر و براده و سابیده و سفوف هر چیز و بوا د معدوله حوال و خریطه که آنرا از برنج پر می سازند و باقلا و لوبیا را هم گفته اند
س بورا بفتح اول بروزن دوره دیوانه مجنون را گویند
س بوراپن مذکر دیوانگی و جنون باشد
س بورانا بفتح اول دیوانگی کردن و مجنون شدن
ف بورانی بضم اول بروزن نورانی مونث چیزی است معروف که از ماست و بادنجان سازند و با پلاو بخورند قاخانی گوید پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی که بورانی است بادنجان و بادنجان است بورانی
ه بوده بهر دو واو مجهول مذکر قوس و قزح و آنرا کمان

رستم و کمان شیطان هم گویند چه قزح بمعنی شیطان آمده است و قسمی از شالی که آنرا در ماه مارچ درو کنند
ه بوترا با واو مجهول بروزن کوره باقلا و در کنی کررا گویند و عربان اصم خوانند
ه بوترهرنا بضم اول در آب غرق شدن و مردن
ه بوترنا با واو مجهول غوطه دادن و بضم اول غوطه زدن و غرق شدن
س بوترها بضم اول کهنه و پیر و مرد کهن سال در عربی شیخ گویند بوترها دیرینه سال و کلان عمر
ه بوتری بضم اول بروزن دوری مونث نوک سنان و میخی که بر سر چوبی نصب کرده باشند
ه بوتریا بضم اول غواص و در آب غوطه زن
س بولث با واو مجهول بز نر و بضم اول و سکون دوم در فارسی کلمه تمنی است در عربی عسی و لعل گویند و بمعنی مگر هم آمده است که حرف استثنا باشد
ه بوکا بضم اول سفوف و سائیده هر چیز و مروارید باریک
س بوکرا با واو مجهول و سکون کاف تازی بز نر
ه بوکنا بضم اول سائیدن و صفوف کردن
س بوکری بز ماده
س بول با واو مجهول مذکر دوایی است معروف در عربی مر گویند و آن آب منجمد درختی است شبیه بدرخت مغیلان بهترین آن مایل بسرخی و تند بوی و سبک و زود شکن و صاف است در آخر سیوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بست سال باقی است مفتح و محلل ریاح و ادرار و با قوت قابضه و مجفف بی لذع مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم نیم برشت نیم در هم رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات و جهت سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعاء و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرت سموم بارده و طلای او جهت گزیدن هوام و صداع و سرسام و طلای آب تبریج جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت رکاسی بر ابهام پای راست گویند بجد الله محرک جماع است که تلذذ ایل کنند تسکین نماید فیطونی

او جہت حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمہا بغایت
موثر رایحہ آن منوم است و او مصدع و باعث سدر
و مضر مثانہ و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک با قلا تا
نیم درہم

ھ بول با واو مجہول بر وزن غول مذکر سخن و کلام و الفاظ
ترانہ بڑا بول کنایہ از تکبر و تفاخر باشد و بفتح اول در
عربی کمیز را گویند

ھ بولا بفتح اول بر وزن مولائی دندان

ھ بولا چالی با واو مجہول گفت و شنید و مکالمہ
قیل و قال

ھ ف بول بالا ھونا متاثر شدن سخن کسی کامیاب و
فیروز گشتن و این کلامی است کہ در اکثر درویشان
در محل دعا گویند

ھ بولتا با واو مجہول و سکون لام و فتح تاء فوقانی مذکر
نفس ناطقہ و روح

ھ بول چال مونث گفتگو و قیل و قال

ھ بولنا با واو مجہول گفتن و حرف زدن بولنا چالنا
از توابع مہمل است

ھ بولی مونث کلام و زبان و گفتگو را گویند بولی کرنا
استہزا و سخریہ کردن

ھ بولی ٹھولی مونث بذلہ و لطیفہ را گویند بولی ٹھولی
سنانا ـ یا مارنا طعن و ملامت کردن

س بونا با واو مجہول کاشتن و زراعت کردن و بفتح
اول کوچک و پست قد و او نا بہجم را ہم گفتہ اند

ھ بونٹ با واو مجہول ساق درخت را گویند عموماً و در
دکنی بمعنی انگشت باشد و بضم اول نخود نارسیدہ و درخت
نخود و کوچک مضبوط را ہم گفتہ اند و اکثر با بو طلاق
کنند بونٹ پلاو پلاوی کہ آنرا با نخود نارسیدہ می پزند

ھ بونٹا بضم اول مذکر بوتہ را گویند و غنچہ و گل باشد مراد فوتا

ھ بونٹی بضم اول مونث کوچک بوتہ کہ گل و غنچہ باشد

س بوند بضم اول مونث قطرہ آب بوند لی بوند واتستہ را
گویند از شراب و غیر آن و بوند بضم اول و فتح دوم در فارسی
بمعنی باشند و مرد صاحب نخوت و ہستی کہ ترجمہ وجود است

ھ بوند بضم اول خوب و نفیس و بمعنی بلند ہم آمدہ است

س بوندا بضم اول مذکر قطرۂ بزرگ بوندا باندی ترشح
باران را گویند

س بوندی بضم اول مونث قطرات باران و نام جائی است

ھ بونڈ بفتح اول مذکر بیارۂ درخت انگور

ھ بونڈر بر وزن سمندر مذکر گرد باد و شیطان را ہم گویند

ھ بونڈنا بفتح اول پیچیدن بیارہ را گویند

ھ بونڈی با واو مجہول روئیدن نبات و کونپل درخت

ھ بونڈیانا بفتح اول و کسر دال منقوطہ پیچیدن و بےنظام دویدن

س بونی بفتح اول زن کوتاہ قامت و بواو مجہولہ مونث ہنگام کشتکاری

ھ بوھا بفتح اول خداوند آبلہ مرادف بواہا

ھ بوھال نوعی از رستنی باشد کہ آنرا در فارسی خراہن گویند
بر وزن مداین

ھ بوھالی بر وزن غوغائی زنیکہ مبتلای امراض خبیثہ باشند

ھ بوھنی با واو مجہول و سکون ہای ہوز و کسر نون مونث سودای
اولی کہ استادان حرفہ و اصناف بنقد کنند و آنرا در فارسی دستلاف
خوانند

ھ بولی بضم اول بر وزن نوری مونث شیطان را گویند و این
لفظی است کہ بدان اطفال را ترسانند

ھ بوسیا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجہول بر وزن کلیسیا
ہرزہ گو و آنکہ علت مشایخ داشتہ باشند

ھ بویا بواو مجہول و کسر ہمزہ مذکر سبد کوچک

س بہ بفتح اول و ضم دوم بسیار و کثیر و بکسر اول و سکون ہای ہوز
در فارسی خوب و نیک و میوہ ایست مشہور

س بھابھی بر وزن آبی زوجہ برادر

س بھابی بر وزن ابی شدنی و مقدر و نوشت

س بھاپھ مونث بخار را گویند

هه بها پهرنا بفتح اول و های هوز و کسر رای فارسی گردیدن و پریشان شدن و دست گشتن بهما بهما پهرنا کذلک

س بهادینا روان کردن و منهدم و معدوم ساختن

هه بهاپهنا پنداشتن و قیاس کردن و مرادف تارنا

س بهات مذکر خشکه

هه بهاتا مذکر روزینه که بلشکریان وغیره هم دهند و بهتته مرادف این است

هه بهات مدح خوان و چاپلوس

هه بهاتن زن بهات

هه بهاتها مذکر جزر آب دریا که در مقابل مد است و جزر و مد را در فارسی کذر و خیز گویند

س بهاتهی مونث انبانی که زرگران بدان آتش افروزند و آنرا در فارسی دم و در عربی منفاخ گویند

هه بهاتهی مونث سیلان آب رودخانه

هه بهاتهیال سیلاب دار

هه بهاجت مونث بروزن و معنی بهاگر بود که هزیمت است

س بهاجن بفتح جیم مذکر رکابی و قاب را گویند

هه بهاجنا بسکون جیم بگجیتن و فرار کردن

س بهاجنا بسکون جیم تازی در روغن بختن

س بهاجی بروزن حاجی تره و آنرا در عربی بقل گویند و حصه طعام را هم گفته اند

س بهادون با واو مجهول مذکر نام ماه ششم است از شهور شمسیه

س بهار بکسر اول بروزن نثار سیر و تفرج و بازیچه باشد و بروزن هزار در فارسی هم که عربان ربیع گویند

س بهار بکسر اول کشوری است معروف

س بهار بروزن عار مذکر بار و گرانی چیزی و در دکنی بمعنی بیرون باشد

س بهارا مذکر بستنه چیزی را گویند عموما و بستنه هیزم را خصوصا

س بهارت مذکر مثنوی است که در آن قصه حرب جودهشتر مذکور است و اقلیم هندوستان را هم گفته اند

س بهارجا بسکون رای مهمله بروزن شاخچه زوجه شمرده و زوجه و آنرا هندوان خدای نغمه دانند

هه بهارن بضم اول و فتح رای مهمله مونث خاشاک

هه بهارنا بضم اول رفتن و صاف کردن خاشاک

هه بهارنی بضم اول و سکون را مونث جاروب را گویند مرادف بهاری

هه بهارو بضم اول جاروب کش

هه بهاری بضم اول جاروب

س بهاری گران و سنگین و ثقیل را گویند و کنایه از بزرگ و سنجیده و ثابت قدم و شکیبا هم است بهاری پتهر چوم کر چهورنا یعنی خود را از کاری که مشکل و مهم بود فراترک داشتن

س بهاری بکسر اول بروزن فراری بازیگر و یکی از نامهای کرشنا و نیز نام شاعر هندوی

س بهاریا بروزن ماریه زوجه و زنیکه او را هندوان خدای نغمه دانند

س بهاڑ مذکر تنوری که بران هر گونه حبوب را بریان کنند

هه بهاڑ مذکر اجرت زنا بهاڑ کهانا گذران کردن کسی از اجرت زنا

هه بهاڑا مذکر کرایه خانه وغیر آن باشد

س بهاسر بفتح سین مهمله بروزن مادر برادر کلان شوهر

س بهاسکر بسکون سین و فتح کاف مذکر آفتاب را گویند و نام یکی از اهل هیئت است در هنود که کتاب شرنامتا و شرمانی از تصانیف اوست

س بهاسنا معلوم شدن و ظاهر گشتن

س بهاشا بروزن ماشا مونث کلام و زبان را گویند

س بهاکسی بسکون کاف و کسر سین مهمله مونث تنور مرادف بهاڑ

س بهاکها مونث کلام و زبان مرادف بهاشا

س بهاکنا گفتن و طلبیدن کسی را

هه بهاک بکسر اول و فتح دوم مذکر نوایست در موسیقی

س بهاگ مذکر نصیب و سرنوشت و بخشش و بهره و حصه را گویند

هد بهاگا. بهاگ مذکر گریز و هزیمت و فرار را گویند
هد بهاگو مونث هزیمت و گریز
هد بهاگوا بکسر اول مذکر مرادف بهاگ است که نوای از نواهای موسیقی است
هد بهاگلپوری مذکر قسمی است از پارچه که آنرا در بهاگلپور سازند
س بهاگمان نیک اختر و خوش طالع باشد
س بهاگمانی مونث نیک بختی و اقبال را گویند
هد بهاگنا گریختن و هزیمت خوردن
س بهاگوان خوش طالع و نیک اختر
س بهاگی شریک و سهیم و نیک بخت را گویند
هد بهال مونث پیکان و سنان تیر
س بهال مونث پیشانی و طالع نیکو و بمعنی خرس هم آمده است و آن جانوریست معروف
س بهالا مذکر نیزه
س بهالک - بهالو بضم لام در هر دو مذکر خرس را گویند در عربی دب خوانند
س بهالیت بفتح اول و دوم مرد نیزه دار
س بهان بروزن نان مذکر آفتاب و پرتو نور را گویند
هد بهان بکسر اول بروزن نشان مذکر سپیده صبح و بامداد
هد بهانا زیبیدن و زیب دادن
س بهانا بفتح اول دوم بروزن دهانه وزانیدن و روان کردن
س بهانا بکسر اول گذشتن و سپری شدن وقت باشد
هد بهانت بفتح اول و سکون جمله حروف مونث گونه و وضع و نوع و جنس گویند بهانت بهانت گوناگون و بوقلمون
س بهانت مذکر بنابانی سیف و دوای غیر معلوم
س بهانتا مذکر بادنجان و آن ترکاری است معروف
س بهلمج مذکر هیچ و شکن
س بهلجا بروزن خواجه پسر خواهر بعربی ابن الاخت گویند

س بهانجنا پیچ دادن و گردانیدن شمشیر و غیر آن
س بهانجی دختر خواهر بعربی بنت الاخت گویند
هد بهانجی مونث مزاحمت و ممانعت و سعایت و نمیمه بهانجی خور مزاحم و سخن چین را گویند
بهانجی کهانا بدسگالی کردن و عیب کسی گفتن
بهانجی دینا یا مارنا مزاحمت و ممانعت کردن و نگذاشتن دیگری گفتن
س بهاند نقلیه و مقلد و بذله باز و سبوی کوچک گلین را گویند
س بهاندا مذکر سبوی بزرگ و مال و اسباب بهاندا بهوتنا طشت از بام افتادن و آن کنایه از رسوا شدن و فاش شدن عیب کسی باشد
س بهاندنا دشنام دادن
س بهانگ بروزن دانگ مونث بنگ را گویند و تخم آن شهدانه و شهدانج معرب آن باشد
س بهانمتی بفتح میم و کسر تاء فوقانی مخففه یعنی بلا تشدید زن شعبده باز که برای تماشای مردم نیرنگی نماید
هد بهاننا پیچ دادن و گردانیدن
س بهانور - بهانوری در هر دو نون زده بروزن خاور خاوری مونث انقلاب و گردش را گویند بهانوری بهرنا گرد گردیدن و قربان شدن
هد بهانی بکسر اول بروزن نهانی زود و بیرها
هد بهاو بروزن داو مذکر قیمت و نرخ بمعنی دوستی هم آمده است
س بهاو مذکر خیال و گمان و وهم و نرمی و شفقت و حقه بازی و تقلید و شعبدگی و اضطراب و وجود و هستی بهاو بتانا حقه بازی نمودن
س بهاو بفتح اول و دوم مذکر سیلاب و طغیان آب
س بهاوت بکسر واو متفکر و مضطرب و هراسان
هد بهاونا بفتح اول عزیز و پسند و محبوب باشد
س بهاوج بفتح واو زوجه برادر را گویند

س بهاوک بروزن ناوک متفکر و دوست و عاشق

س بهاونا مونث اندیشه و تامل و فکر و خیال و شبه و خوف را گویند

هـ بهاونا زیبیدن و زیب دادن مراد و بهانا

س بهاوه بروزن کاوه زوجه برادر خرد

س بهائی برادر در عربی اخ گویند بهائی بند اهل برادری و خویشان را گویند بهائی چارا مذکر برادری و مواخات و قرابت بهائی چاری برادری و قرابت

هـ بهائی بکسر اول بروزن رهای مونث صورت وهمی و شیطان را گویند که این حسب عقیده هنود در گوش اطفال کلمات زیبا و نازیبا می گوید و باعث خندیدن و گریستن ایشان در خواب و هم در بیداری میشود

س بهائین بروزن شاهین هولناک و مهیب

س بهبجن بفتح اول و ضم دوم و فتح با موحده دوم جمع را گویند که در مقابل واحد است

س بهبکا بفتح اول قرعنبیق و نیز ظرفی است دهان کشاده که بدان آب بنوشند

هـ بهبکانا بفتح اول افروختن آتش و در خشم افگندن کسی را و اسپ را مهمیز زدن

هـ بهبکنا خشمناک شدن و افروخته گشتن و دویدن اسپ بکمال زودی

هـ بهبکی بفتح اول مونث تخویف و تهدید

س بهبل بکسر اول و سکون های هوز و فتح سیوم بیچاره و ضعیف و ناتوان

س بهبها بفتح اول و سیوم بروزن فلسفه بهادری و روان جو بهادری تشجیع و آشکار و مشهور را گویند

س بهبهر بفتح هر دو بای موحده و سکون هر دو های هوز بروزن ببر مذکر بیم و هراس بهبهر پرنا هراسان شدن

س بهبهرانا بفتح اول ایرا ماسیدن را گویند عموما و اماسیدن روی را خصوصا

س بهبهونا ترسیدن و هراسان شدن

هـ بهبهک بروزن سمک مونث نمو و شعله و خروج آب از چشمه و جوش و فواره و ظهور نکهت چیزی بیک ناگاه

هـ بهبهکنا بفتح اول و دوم جوشیدن و سر کردن بخار

هـ بهبهل بفتح هر دو بای موحده بروزن طبل فربه و جسیم را گویند

س بهبوت بفتح اول و ضم بای دوم مونث خاکستر سرگین گاو که جوگیان آنرا بر تن خویش مالند و آنچه در بازار فروشند گویند که از همین خاکستر میسازند

هـ بهبهوکا بروزن عجوبه مذکر شعله و زبانه آتش و روی سرخ و حسین و جمیل

س بهبهارا مذکر بروزن شراره مذکر بعربی دخان گویند

س بهپی بکسر اول و فتح سیوم که بای فارسی است مذکر پنجشنبه بعربی یوم الخمیس گویند

س بهت بفتح اول و ضم دوم فراوان و بسیار و عوام بضم اول گویند و آن غلط است و بفتح اول و دوم در فارسی نوعی از طعام بعضی گویند تیر بریخ است و بعضی گویند فرنی است که برادر یا لوده باشد و بهط معرب آنست

س بهتا بروزن صحرا روان و جاری که ضد راکد باشد بهتی پانی مین هاته دهونا کنایه است از متوجه شدن بسوی احباب یا مشغول شدن در کار و خدمت خود چون فرصت و وقت موافق بود

هـ بهتا بضم اول و تشدید دوم مذکر خوشه مرادف بهتا بفتح اول و دوم آهنگران بعربی سنفاخ گویند

س بهتات بفتح اول و ضم دوم مونث فراوانی و بسیاری مرادف بهتایت

س بهتار بفتح اول بروزن نثار شوهر را گویند که زوج باشد

س بهتاهار بضم اول تند و تیز و بد خوی و شیطانی و دیو مانند

س بهتایت بفتح اول وضم دوم وفتح یاء تحتانی مونث کثرت وفراوانی
س بهتو بفتح اول ودوم وتشدید فوقانی بمعنا دوده
س بهتنا بضم اول دیو وشیطان راگویند
س بهتنی زوجه شیطان وخبیثه
هه بهت کلی بفتح اول ضیافت کردن اطفال یکدیگر را در فارسی توشی وتوزی ودر عربی توزیع خوانند
هه بهته بفتح اول وتشدید سوم مذکر روزینه
س بهتیانا بضم اول مانند شیطان شدن
س بهتیجا پسر برادر بعربی ابن الاخ
س بهتیجی دختر برادر بعربی بنت الاخ
س بهتیرا بسیار وفراوان
س بهت بفتح اول وسکون هاء هوز وتاء فوقانی منقوطه بچهار نقطه مونث تفو ولعنت ونفرین وبدبختی
هه س بهت برنا بدبخت وملعون شدن ودر آتش افتادن
س بهت بفتح اول غازی وپهلوان وعالم وفاضل ولقب برهمنان قوم مرتهه هم ست
هه بهتا بضم اول وتشدید سیوم مذکر خوشه غله ست
س بهتاچارج بفتح اول وتشدید تاء منقوطه وسکون راء مهمله وجیم تازی دانشمند عصر واعلم العلما باشد
هه بهتکا گمراه راگویند
هه بهتکانا بفتح اول گمراه کردن ودغا دادن
س بهت کتائی - بهت کتیا مونث نباتی ست که خاردار می باشد
هه بهتکنا راه گم کردن وآواره گردیدن
هه بهتنی بکسر اول مونث سر پستان در عربی حلمه خوانند فی بحر الجواهر الحلمة بالتحریک راس الثدی وهما حلمتان
هه بهتو بفتح اول وضم سوم حرفی ست که بدان خواهر را ندا کنند یعنی ای خواهر
س بهتها بفتح اول وتشدید سیوم مذکر تنور برای پختن

س بهتهیارا بفتح اول مذکر نان پز بعربی خباز گویند وآنکه در سرا برای تیار کردن طعام مسافران میباشد —
بهتیارین حرفه نان پزی
ف س بهتهیارخانه کاروانسرا ومسافرخانه
هه بهتهیال بفتح اول سرازیر ونوعی از مرثیه که در منقبت جناب حضرت امام حسن وامام حسین علی جدهما علیهما السلام می خوانند
هه بهتهیانا بفتح اول سرازیر شدن وجزر نمودن آب دریا.
هه بهتئی بروزن مرضی مونث مداح وثنا
س بهج بضم اول وسکون ها وجیم مذکر ومونث آمده بازو وخط مستقیم یا غیر مستقیم که شش زاویه دارد
س بهج بنده بازوبند
س بهجا بضم اول مونث بازو
هه بهجانا بکسر اول تر کردن چیزی در آب وخیسانیدن وبفتح اول گریزانیدن وهزیمت دادن
س بهجن بفتح اول وسیوم بروزن دهن مذکر پرستش وعبادت
بهجن کرنا سرائیدن ودعا خواندن وپرستیدن
هه بهجنا بفتح اول گریختن ورمیدن وهزیمت خوردن
س بهجنا بفتح اول پرستیدن وبندگی کردن وبضم اول علاج بریشته راگویند
س بهجنگ بضم اول وفتح سیوم مذکر بعربی افعی راگویند
س بهجنگا بضم اول وفتح سیوم مذکر شور وغوغا
بهجنگی ادانا محتاج ومفلس شدن وجز دروغ آشکار کردن
س بهجنیک بفتح اول وسکون ها وجیم وکسر نون وسکون یاء مجهول وکاف سراینده وپرستنده
س بهجوانا بکسر اول امر کردن کسی را بفرستادن چیزی
س بهجیا بضم اول وکسر دوم مونث تره وسبزی باشد مرادف بهاجی
هه بهج بضم اول یاد دادن وستمگر
س بهجک بفتح اول وسیوم وبکسر اول هم خوانده اند هراسان وحیران وسرگشته راگویند

س بهچکنا بفتح اول و سیوم حیران شدن

س بهچهن بفتح اول و سیوم مذکر خورش و طعام

س بهچهنیا بضم اول و فتح سیوم مذکر نام درختی که گل ان زرد رنگ می باشد و در هندوستان بسیار است و نوعی از آتش بازی و بگلهای ان درخت میماند

س بهچهنك بضم اول و فتح سیوم نام پرنده است

س بهچهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر خوردنی و طعام

س بهچهك بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه شکم بنده و اکال را گویند و بکسر اول و تشدید سیوم گدا و خواهنده

س بهچهنا بفتح اول و سکون هر سه حروف ما بعد آن خوردن و تناول کردن

س بهچهی بفتح اول و تشدید سیوم خورنده و نوش کننده

ھ بهد بفتح اول مونث آوازی که از سقوط چیزی بیاید و آنرا در عربی فد فد گویند بر وزن هدهد

ھ بهدا بفتح اول و تشدید دال مهمله احمق و ابله

ھ بهداك بفتح اول آواز سقوط چیزی

ھ بهداکا بفتح اول آواز و صوت مذکر حرم را گویند

ھ بهدبهد بفتح هر دو بای موحده صوتی که از افتادن چیزی بیاید

ھ بهدبهدانا از زدن دو چیز بالای یکدیگر آواز برآوردن و بمعنی لپ لپ زدن هم آمده

ھ بهدبهداهت بفتح هر دو بای موحده مونث آوازی که از افتادن ثمرهای درختان آید

س بهدرا بفتح اول مذکر نام پرنده است و ساعت نحس و وقت نامبارک را هم گفته اند و باین معنی مونث باشد

س بهدرك بفتح اول و چهارم بر وزن مردک مونث فائده و حاصل و طبیعت و سرشت و حسن و خوبی

س بهدرکالی بفتح اول و چهارم بر وزن بدخیالی نام زنی که هندوان پرستش او می کنند

س بهدرهونا پاک شدن کسی باشد از تراشیدن موی سر و ریش بعد غمی و ماتمی در بتکده و این از آئین هندوان است

س بهدری بفتح اول و کسر را مهمله منجم و ستاره شناس

س بهدها بفتح اول و ضم دوم و فتح سیوم اکثر و اغلب را گویند

ھ بهدیسل بفتح اول و سکون های هوز و کسر دال و سکون یای مجهول و فتح سین زشت و بدشکل

س بهر بفتح اول بر وزن سر حرفی است که فائده مقدار و انتها و وپری و هد بهچو بهر مقدور یعنی تا مقدور و بیبهر کوس بهر بمقدار ایک آثار و یک فرسنگ و امر از پر کردن هم هست یعنی پر کن

ھ بهرا بفتح اول و تشدید را مهمله مذکر هیبت و هول فوج مین بهرا پرا لشکر را هیبت گرفت

س بهرا بر وزن سرا پر و مملو بهرا پرا پر و آباد

ھ بهرا بفتح اول بر وزن صحرا کر در عربی اصم خوانند

س بهراتا بفتح اول برادر مرادف بهائی

س بهرامرو بفتح اول و سکون های هوز و ضم رای مهمله دوم اجنبی و بیگانه

س بهرانا بضم اول چاپلوسی کردن و تملق نمودن مرادف بودهنا

ھ بهرانا بفتح اول و ضم دوم واپس گردانیدن و باز آوردن

س بهرانا بفتح اول آموانیدن و ما دیان را گشنی دادن هم هست و گشنی بضم اول رفتن جانور نر باشد بر بالای ماده

س بهراوت بفتح اول و واو و سکون تای منقوطه هندی مونث پری و امتلا

ھ بهربهاند بفتح اول نوعی از کوکنار که پر خار میباشد و کوکنار را پوست خشخاش گویند

ھ بهربهرا بضم هر دو بای موحده چیزی خشک که لیاقت سفوف شدن داشته باشد

ھ بهربهرانا بضم هر دو بای موحده ریختن شکر مانند یا نمک بر چیز خوردنی

س بهربهرانا بفتح هر دو بای موحده آماسیدن را گویند و آماس روی با در بیخ خصوصا

س بهربهری بفتح هر دو بای موحده بر وزن سرسری مونث آماس و تبیح را گویند

س بهرپانا یافتن و در مقام یافتن مراد و دارز و هم گویند چنانکه مین نے بهرپایا یعنی ناکام شدم

س بهرپور بضم با و واو معروف و فتح رای قرشت لبریز و لبالب

س بهرت بفتح اول و سیوم و نام برادر راماست

بهرت کهند مذکر اقلیمی از اقالیم تسعه که قرار داد هنود است گویند که آن اقلیم هندوستان است

هد بهرت بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر فلزی که آمیخته سرب و مس باشد

س بهرت بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر نام پرنده ایست از قسم لگن

س بهرتا بفتح اول بروزن ورطه کنایه از شوهر باشد

هد بهرتا بفتح اول و ضم آن چیزی است معروف که از بادنجان و کدو وغیره باضافت دیگر اشیا می سازند و با طعام خورند با گجری بمخور ند

س بهرتی بفتح اول مونث تکمیل و پری

هد بهرتیا بفتح اول آنرا گویند که از فلز بهرت چیزها سازد

س بهرجانا بفتح اول پرشدن و کشتی گرفتن و مست و شاد شدن گشتن و درد ناک شدن سینه اسپ وغیر آن از محنت کردن و بار کشیدن

س بهردینا دادن و ادا کردن و رفو کردن و تاوان دادن

س بهرشت بفتح اول و سکون های هوز و رای مهمله و فتح شین معجمه و سکون تای منقوطه هندی افتاده و فاسد آلوده و ملوث و ناپاک و بد و آوره را نیز گویند بهرشت کرنا ناپاک کردن و ترغیب دادن بهرشت هونا ناپاک شدن

هد بهرکا بفتح اول اهک که آنرا منطفی کرده باشند

هد بهرکانا بفتح اول اهک را در آب سرد کردن

س بهرکتی بکسر اول و ضم کاف تازی و کسر تای منقوطه مونث ابرو بعربی حاجب گویند

هد بهرم بفتح اول و سکون دیگر حروف بروزن گرم مذکر سهو و خطا و تردد و شبهه را گویند

س بهرم بفتح اول و سیوم بروزن درم مذکر ناموس و آبرو و عزت را گویند

س بهرمانا بفتح اول فریبیدن و در غلانیدن و هراسانیدن و پریشان کردن

س بهرمر بروزن صرصر مذکر زنبوریکه کلان و سیاه رنگ میباشد و اکثر در زیر خانه و دیگر چوب ها خانه سازد و آنرا بهونرا هم گویند و آن معروف است

س بهرمی بفتح اول بروزن نرمی وهمی و بدگمان

س بهرمیلا بفتح اول و کسر میم پریشان و متردد و وهمی

س بهرن بروزن چمن حرفی است که افاده انتهای غایت کند

س بهرنا پر کردن و تسکین دادن و ادا کردن و شاد کردن و کشتن و التیام یافتن جراحت و پرشدن چشمه و تالاب وغیر آن

س بهرنا بکسر اول و فتح دوم شاد شدن و بمعنی شاد کردن هم آمده است

هد بهرنا بفتح اول و ضم دوم بازگشتن و برگردیدن

س بهرنگ بفتح اول و کسر رای مهمله مذکر زنبور بزرگ

س بهرنگراج بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون نون رستنی باشد که در دوا بکار برند

س بهرنگی بکسر اول نوعی از زنبور که آنرا کمهاری هم گویند

س بهرنی بفتح اول مونث پود جامه در عربی لحمه گویند

س بهرنی بفتح اول و سیوم منزل دوم قمر را گویند

س بهروپ بهای فارسی در آخر بروزن مرغوب مذکر تقلید و نقلبازی

س بهروپا بفتح اول مذکر حربا و آن بوقلمون و آفتاب پرست هم گویند

س بهروپیا بفتح اول نقلباز و مقلد

س بهروسا بفتح اول مذکر امید و توقع و چشم داشتن و اعتماد

هد بهرون بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معدوله بازو دیگر بار

س بهرون بفتح اول بروزن حرون مذکر حمل و بارداری زنان

س بهری بروزن زری مونث وزن یکروپیه را گویند

هد بهری بکسر اول و سیوم مونث خراج و مالگذاری و بضم

اول جو هر شته یا در روغن پخته و بفتح اول پرنده شکاری از قسم شاهین

س بهریا بفتح اول و کسر رای مهمله مرد اجنبی و بیگانه و بفتح اول و ضم دوم زوجه پسر مرادف بهو

هد بهڑ بفتح اول و سکون های هوز و رای هندی مذکر کشتی بزرگ و بضم اول مونث سوراخی که از آن آب می برآید

هد بهڑانا بکسر اول پیوستن چیزی بچیزی و متصل کردن و جنگانیدن و فوادی و کشاکشی کردن

هد بهڑ بهڑیا بفتح هر دو بای موحده مردم بدنفع دلی ریا و صاف دل

س بهڑ بهوجا بفتح اول و ضم بای موحده دوم و سکون ها و واو معروف کسی را گویند که از حبوبات را برشته بردم می فروشد

س بهڑ بهوجن زنیکه حبوبات برشته می فروشد

هد بهڑیا بفتح اول و سیوم و کسر چهارم رمال و فال گو

هد بهڑك بر وزن فلك نور و رونق و نمایش و صطرآهد مونث و بمیم ترس را هم گفته اند

هد بهڑکانا بفتح اول افروختن و ترسانیدن

هد بهڑکنا بفتح اول افروختن و ترسیدن

هد بهڑکیل بفتح اول جانور وحشی که رام نشده باشد

هد بهڑکیلا بفتح اول روشن و زیبا و رونق دار

هد بهڑنا بکسر اول فراز گشتن و مقابل شدن و جنگیدن

هد بهڑنك بر وزن فرنگ ساده لوح و نادان وانکه راز افشا کند

هد بهڑوا بفتح اول و ضم سیوم و واو بالف کشیده قلتبان و قرمساق و زن بر دو کس کشش و زن ایکاره را قواده خوانند

هد بهڑوائی بفتح اول مونث قلتبانی و اجرت زنا

س بهڑها بکسر اول مذکر گرگ بعربی ذیب گویند

هد بهڑیتی بفتح اول و سیوم کرایه دار و اجاره دار و مستاجر

س بهس بضم اول مذکر سبوس و نخاله بهس بعد بوان ضرب المثل است برات عاشقان بر شاخ آهو و بهسن بفتح اول بمعنی خاکستر بود در عربی رماد خوانند

س بهسانا بفتح اول جهاز بدریا راندن

هد بهسابهسا بفتح هر دو بای موحده مسترخی و سست

هد بهسکنا بفتح اول و سیوم افتادن

س بهسل - بهسیرا - بهسیلا هر سه بضم اول مذکر جای که دران غله یا سبوس را نگهدارند

س بهسم بفتح اول و سیوم مونث خاکستر

س بهسمنت بفتح اول و چهارم مذکر خاکستر

س بهسنا - بهنسنا هر دو بفتح اول شنا وریدن در آب

س بهسوندا بضم اول و فتح سین مهمله مذکر جای که دران سبوس را نگهدارند

هد بهشتل بکسر اول و سکون ها و شین معجمه و فتح تای منقوطه زنی را گویند که نادان و احمق باشد

هد بهکانا بفتح اول گمراه کردن و فریبیدن

هد بهکت بفتح اول و سکون های هوز و کاف و تای فوقانی پرستار و عابد و پرهیزکار و کسیکه مشرب درویشی گزیده باشد و شایق و خواهان و رقص کننده و بازیگر را هم گفته اند و بمعنی دین و اعتقاد هم آمده است بهکت راج خدا وند نور و نیاز آمده است و آن صفتی است از صفات خدا تعالی

س بهکتونت بفتح اول و سکون ها و کاف و کسر فوقانی و فتح واو دیندار و زاهد و پرهیزکار

هد بهکسی بفتح اول و سکون ها و کاف و کسر سین مونث زندان و قید خانه و حجره تاریک

س بهکشا بکسر اول مونث گدای و خیرات گویند

س بهکشك بکسر اول و سکون ها و کاف و فتح شین معجمه خواهنده و گدا مرادف بهکاری

هد بهکنا بفتح اول و دوم راه گم کردن و باکوشش شدن

بھک.

ھ بھکوا بفتح اول وضم کاف تازی احمق وسفیہ را گویند
ھ بھکوانا بفتح اول سفیہ گشتن واحمق شدن
ھ بھکوسنا بفتح اول وضم کاف وسکون واو مجہول خوردن و
بلع نمودن وفرو بردن چیزی را درحلق
س بھکاری بکسر اول خواہندہ وگدا
ھ بھکوری بکسر اول وسکون کاف وہر دو ہای ہوز مؤنث
دانہ را گویند کہ ہنوز نرسیدہ باشد
س بھکھنا بفتح اول خوردن وبلع نمودن
س بھگ بفتح اول بروزن رگ س بعربی قبل فرج گویند
ھ بھگا بضم اول وتشدید کاف فارسی سادہ لوح ونادان
را گویند
ھ بھگانا بفتح اول گذرانیدن وبکسر اول تر کردن
س بھگت بفتح اول وسیوم مذکر مرادف بھگتن باشد وآن
گذشت بھگت کرنا تبدیل صورت کردن بھگت
کھیلنا- مسخری نمودن بھگت ہونا در زہد شروع
کردن واین مختص بمردم فرومایہ است وآن چنان بود کہ تسبیحی
در گلو کردن بر پیشانی قشقہ نہند بعد ازین بر انکس واجب آید کہ
خوردن گوشت وشراب ودیگر مسکرات را ترک دہد
س بھگتائی بفتح اول مؤنث ورع وزہد وپرہیزگاری
س بھگتانا بضم اول تقسیم کردن وبہرہ یاب نمودن وسزا
دہانیدن وسیاست کنانیدن
س بھگتمان بضم اول وفتح سیوم لائق کامیابی وسزاوار
سیاست
س بھگتن بروزن بہمن زن بھگت وفاحشہ ورو سپی
س بھگتنا بضم اول وفتح سیوم کامیاب گشتن ورنج کشیدن
وسزای جرم یافتن
س بھگتیا بفتح اول وسکون ہای ہوز وکاف فارسی وکسر
تای فوقانی نوجوانی کہ رقاصی پیشہ او باشد
ھ بھگل بفتح اول وسیوم بروزن دغل مذکر مکر وتزویر
دریا بھگل نکالنا خود را مفلس وانمودن

بھل.

بھگل پھیلانا دام فریب گستردن
ھ بھگلیا بروزن تخلیہ مکر کرکر فریب را گویند بھگلی بفتح
اول مکار ودغاباز وناراست بھگلی گھنا جواہر
فرومایہ وناراست وزیور زرقلب
س بھگندر بروزن سمندر مذکر ناسوری است
کہ درمیان خصتین ومقعد پیدا شود
س بھگنی بفتح اول خواہر بعربی اخت گویند
ھ بھگو بفتح اول وتشدید کاف مضموم گریزندہ
س بھگوان بفتح اول ایزد تعالی را گویند جل جلالہ
ھ بھگوان بفتح اول پارچہ کہ آنرا از گیرو رنگ دادہ باشند
وآن جنای است سرخ رنگ بمجو طین مختوم
س بھگوت بروزن سرت ایزد تعالی بھگوت گیت
بکسر کاف فارسی دوم کتابی است کہ ہندوان آنرا کتب سماویہ
دانند
ھ بھگوڑا بفتح اول گریزندہ
ھ بھگونا بکسر اول وضم کاف فارسی وسکون واو مجہول
تر کردن وخیسانیدن
س بھگونت بفتح اول وفتح واو ایزد تعالی
ھ بھگونہاں بفتح اول وضم کاف فارسی وسکون واو
نون رنگی مایل بسرخی کہ از گیرو می دہند
ھ بھگیل بفتح اول وکسر کاف فارسی مؤنث فرار وہزیمت
وبمعنی گریزندہ ہم آمدہ است
ھ بہل بفتح اول ودوم کردن وبکسر اول ودوم در فارسی
امر است از بگذاشتن یعنی بگذارد وبفتح اول ودوم عربی بمعنی
نفرین کردن باشد
س بھل بفتح اول وسکون دوم خوب پسندیدہ مرادف
بھلا بھل گھوڑیا انکہ اسپ خوب دارد
ھ بھل بفتح اول مذکر طرف وجانب را گویند سر کے
بھل سر از زیر وسر نگون باشد
س بھلا نیک وپاکیزہ ودرست صحیح ونادر

بهلا آدمی مرد نجیب و شریف و کنایه از نیک و ساده لوح هم هست

س بهلاچنگا بفتح اول و فتح جیم فارسی صحیح و سالم

هـ بهلا بفتح اول و کسر دوم عقیم و نازاینده و فی الاکثر بر بهایم اطلاق می کنند

س بهلانا بضم اول فراموشانیدن و فریفتن

هـ بهلانا بفتح اول از دشواری و غم بیرون آوردن و آنرا در عربی تفریج گویند

س بهلاوا بضم اول مذکر مکر و فریب

س بهلاوان ـ بهلاون بکسر اول در هر دو مذکر بلادر گویند بلادر لغت هندی است و آنرا بعربی حسب الفهم و ثمرة الفهم نامند عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیوم و مغز او در سیوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مهی و عسل او مخلوط بروغن گاو استعمال باید نمود و آن محلل و مسمن و ملطف و مفرح جلد است و جهة امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و دفع رطوبات و ریاح و نسیان و فالج و رعشه و لقوه و جذام و اختلاج و قطع ثالیل و سایر آثار جلد نافع در روغن گردگان ضرر آنرا نفع بخشند و دو مثقال او کشنده است قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم بخور او زایل کننده بواسیر و مسقط و انه اوست

س بهلائی بفتح اول مونث خوبی و نیکی

هـ بهلسنا بضم اول و فتح سیوم بریان شدن

هـ بهلکا بفتح اول مذکر پاره زر که بر حلقه بینی یعنی نت نصب کنند و قسمی از نی یعنی قصب و بمعنی بامداد هم بنظر آمده است

س بهل منسات ـ بهل منسی هر دو بفتح اول مونث آدمیت و خلق و مدارا و احسان

هـ بهلنا از دشواری و غم بیرون شدن

س بهلوتجی بکسر اول و فتح سیوم مونث تخم بلادر را گویند

هـ بهلیا بفتح اول و دوم و کسر سیوم نوکری که تیر و کمان یا سلاح دیگر با خود میدارد مرادف بهیلیا

هـ بهمبهیری بفتح اول و سکون ها و میم و کسر بای موحده مونث پروانه چراغ و در عربی فراش خوانند بفتح اول

س بهمنا بفتح اول گردیدن و دور کردن

س بهمنیتا بفتح اول و فتح میم و کسر نون برهمن بچه

س بهمیان بضم اول مرزبان که حاکم و نگهدارنده زمین باشد

س بهن بفتح اول و کسر های هوز و فتح آن خواهر در عربی اخت گویند

س بهن بکسر اول بر وزن جن جدا و علیحده و متفاوت

هـ بهن بکسر اول و ثانی مذکر تخم و دانه

س بهنا بفتح اول وزیدن باد و روان شدن آب

هـ بهنانا بکسر اول تشکیلینین الاذن داشتن و پیچیدن آواز چیزی

هـ بهنبهنانا بکسر هر دو بای موحده آواز کردن مگس

هـ بهنبهوا بفتح بای اول و ضم بای دوم گدای که حالت فقر او را بر رهزنی آورده باشد

هـ بهنبهورنا بفتح اول و سکون ها و نون و ضم بای موحده و سکون واو مجهول خاییدن سگ چیزیرا

هـ بهنبهیری بفتح اول مونث پروانه چراغ

هـ بهنتواس بفتح اول و سکون ها و نون و تای منقوطه هندی مذکر قسمی است از غله و بکسر اول نوعی از حبوبات هم

س بهنجانا بفتح اول ابیض و احمر را با فلام و روپیه ها بدل کردن و آنرا در هندی تورانا هم گویند

س بهنجن بفتح اول بر وزن کندن مذکر شکست و نیست کردن و شکننده و نیست و جدا کننده

هـ بهند بفتح اول مذکر پریشانی و تباهی بهند هونا نیست و معدوم شدن

س بهندا بفتح اول مذکر سبوی بزرگ بهندا پهوتنا طشت از بام افتادن و آن کنایه از فاش شدن رازی باشد

س بهندار بفتح اول مذکر ذخیره خانه بهندار بهر یور

ذخیره گاه شما معمور باد

س بهنڈارا بفتح اول مذکر ضیافت فقرا و جوکیان

س بهنڈاری بفتح اول بکاول و کوشمال و سفرچی
وکسیکه ذخیره خانه در اختیار او باشد

س بهنڈسار - بهنڈسال هر دو بفتح اول مونث
ذخیره که برای ایام مستقبل و سالهای آینده نکهدارند

س بهنڈسالی شخص را گویند که برای ایام مستقبل ذخیره نکهدارد

س بهنڈلی بضم اول مونث کرمی است که بر اکثر موی دارد او را
صد پایه گویند

س بهنڈوا بفتح اول و چهارم مذکر نکوهش و بجو و مذمت را گویند

هـ بهنڈی بکسر اول مونث نوعی از ترکاری و آنرا در فارسی
بامیان گویند سرد و خشک است در اول و آن بطی الهضم و مولد
ریاح است بلغمی مزاج و آنکه شکایت ریاح داشته باشد
اکثر نخورد و در محرور یان ضرر آن چندان نیست

هـ بهنڈی خانه بکسر اول جای را گویند که برای نکهداشتن اسباب
و لوازم قلیان را آماده باشند و قلیان حقه را گویند

س بهنڈیلا بفتح اول و سکون ها و نون و کسر دال منقوطه
و سکون یاء مجهول نقلباز

س بهنڈیلن بفتح اول زن نقلباز

هـ بهنساد بکسر اول بر وزن منشار مذکر با مداد و طباشیر

س بهنسنا بفتح اول شنا در بید و شنا کردن

س بهنک بفتح اول و سیوم بر وزن جنک مونث آواز
نرم و باریک

هـ بهنکنا بکسر اول آواز کردن و هجوم آوردن مکسان

س بهنک بفتح اول مونث بنک را گویند مرادف بهانگ
و بمعنی شکست و هلاکت هم آمده است اما باین معنی مذکر باشد

هـ بهنگا بفتح اول نام پرنده است

س بهنگرا بفتح اول و رای هندی منقوطه نام نباتی است
معروف گویند که سرد و تر است و جهت تسری صفراوی
و حمره و حصبه نافع و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر

نموده اند و این لفظ برای مهمله شهرت دارد

هـ بهنگن بفتح اول بر وزن قدغن زن کناس که خاک روب باشد

س بهنگن بر وزن لنگن زنیکه بنگ نوشد

هـ بهنگنا بفتح اول و سکون ها و نون و کاف فارسی
نوعی از ماهی باشد

هـ بهنگی بر وزن جنگی فرقه است خاکروبان

س بهنگی بفتح اول و سکون ها و نون زده مونث چوبی
که بهر دو طرف آن ریسمانها بیاویزند و در آن اسباب
گذاشته بر دوش مردم برند و آن معروف است

س بهنگی بر وزن جنگی آنکه بنگ نوشد

س بهنگیرا بفتح اول بنگ فروش را گویند

س بهنگیرن زن بنگ فروش

س بهننا بضم اول برشتن و بریان کردن

هـ بهنور بکسر اول و سکون های هوز و فتح نون مونث نبات
خودروی

س بهنور بفتح اول مذکر گرداب دریا

س بهنور - بهنورا بفتح اول در هر دو مذکر زنبور
زنبور بزرگ و نباتی است بیاره دار

هـ بهنورکلی مونث ریسمانی یا چرمی که در گلوی سگان
می اندازند

س بهنوی بفتح اول و سکون و ضم نون و سکون واو مجهول
شوهر خواهر و او را نیز نه و برادر نسبتی هم گویند بهنیو بفتح
اول و کسر نون کذلک

هـ بهنی بضم اول مونث ستلاف و آن سود آاولین باشد
که از جنس کنند و آنرا مبارک دانند

س بهینلی بفتح اول زنیکه او را کسی خواهر خود خوانده باشد

س بهو بفتح اول و ضم دوم دلهن که زوجه پسر باشد و بمعنی
مطلق زوجه هم آمده است

س بهو بفتح اول و سکون های هوز و واو مذکر بیم و خوف
و بضم اول بر وزن رو مونث زمین بهوتل زیر زمین

و بفتح اول بروزن جو هستی و کیتی را گویند و نام مهادیو است
هم هست بهوساگر دریای عالم که محیط اعظم باشد
هد بهوا بضم اول خواهر پدر بعربی عمه خوانند و کرمی
نیز هست که او را صد پایه گویند
س بهوار بضم اول بروزن خار میوه ایست مرادف
لسورا
س بهوانی بروزن روانی نام زنی است که
هنود پرستاری او می کنند و او زوجه سیو است
و بعضی گویند که مهادیو شوهرش بوده
هد بهوبهل بضم اول و فتح چهارم مذکر خاکستر
سوزنده و آنرا بفارسی خبزره گویند بروزن زبیر
س بهوپ بضم اول پادشاه و سلطان
هد بهوپا بضم اول نوعی از درویش
هد بهوپال بضم اول مرزبان رئیس و پادشاه
س بهوپت بضم اول و فتح بای فارسی پادشاه
س بهوت بروزن حوت مذکر شیطان و فعل
ماضی را نیز گویند و بمعنی عنصر هم آمده است و
هنودان قائل پنج عناصر اند که خاک و باد
و آب و آتش و خلا باشد و این عنصر پنجم را اکاس
نیز گویند بهوت هونا از خشم شوریده و
آشفته گشتن
هد بهوتا با واو مجهول بروزن غوطه کند که نقیض
تیز است
س بهوتنی بضم اول زن شیطان و خبیثه
س بهوج با واو مجهول مذکر طعام و ضیافت و نام
راجه ایست که از مشاهیر بوده است
س بهوج پور با واو مجهول نام شهریست
س بهوج پتر با واو مجهول و فتح بای فارسی و تشدید
فوقانی مذکر پوست درختی است که آنرا اندرون
فیلبان پیدا میکنند و آن معروف است

س بهوجائی بفتح اول بروزن غوغائی زوجه برادر را گویند
س بهوجن بروزن سوسن مذکر خورش و طعام
س بهوجی بفتح اول بروزن اوجی زوجه برادر
س بهوچک بفتح اول و فتح جیم فارسی هراسان و ترسنده
هد بهور با واو مجهول بروزن کور مونث بامداد و سپیده صبح
بهور هونا بامداد شدن و بانجام رسیدن چیزی و بهوج
بضم اول مونث صدقه که بمساکین میدهند و آنچه خیر و چشم آبرا هم
گفته اند و عربان سبوع خوانند بهوج بانتنا صدقه دادن
بمساکین
س بهور بضم اول بروزن نور بسیار و فراوان
هد بهورا با واو مجهول بروزن شوره نادان ساده لوح و بضم
اول بروزن نوره سفید و گندم گون و این را بر موی بدن اطلاق
می یابد
س بهورنگی بفتح اول و ضم دوم گوناگون و بوقلمون چه بهو بمعنی
بسیار آمده است
هد بهوڑ بضم اول و سکون های هوز و واو و رای منقوطه هندی
زمین ریگناک
هد بهوڑل بضم اول و فتح رای منقوطه هندی مذکر ابرک بعربی
طلق خوانند
هد بهوسا. بهوسرا. بهوسری هر سه با واو مجهول
زبانه فرج زن
س بهوسی بضم اول مونث سبوسه بعربی نخاله گویند
س بهوشی بفتح اول و کسر واو و شین معجمه و فتح یا مذکر زمان
مستقبل را گویند
هد بهوکس با واو مجهول و فتح کاف تازی جادو گر و ساحر
س بهوکمپ بضم اول و فتح کاف تازی و سکون میم و بای فارسی
مذکر زمین لرزه و آنرا بوماهن بفتح ثالث و بومهین بروزن
خوشه چین نیز گویند و عربان زلزله خوانند
س بهوکهه بضم اول مونث گرسنگی و جوع باشد بهوکون
مرنا از گرسنگی مردن

س بھوکھا گرسنہ و جائع
س بھوکھن بضم اول و فتح چہارم بروزن سودن مذکر
جواہر و زیورات را گویند
س بھوکھنا با واو مجہول بانگ کردن سگ آنرا بعربی نباح
گویند و بفارسی نوف گویند بضم اول زیرا کہ سگ می نوفد یعنی
آواز میکند مرادف بھونکنا
س بھوگ با واو مجہول بروزن سوگ مذکر کامرانی و شادمانی
و تصرف در چیزی و بمعنی خورش و طعام ہم آمدہ است
بھوگ کرنا متصرف بودن و متمتع شدن
ھ بھوگ با واو مجہول مذکر دشنام و نفرین و گستاخی را گویند
ھ بھوگا با واو مجہول مذکر مکر و دغا و فریب و تبرارت
س بھوگنا با واو مجہول متصرف بودن و متمتع شدن از چیزی
س بھوگی با واو مجہول شاد و خرم من بھوگی کرم دری
دری آنکہ بالطبع آرزومند شادمانی باشد اما
افلاس و فقر سر نوشت او بود
س بھول بضم اول بروزن طول مونث نسیان و خطا
و فراموشی
س بھولا با واو مجہول سادہ لوح و نادان سفیہ بھولا بھنکا
بھولا بسرا بضم اول راہ گم کردہ
س بھولا ناتھ با واو مجہول یکی از نامہای مہادیو است
س بھولت بضم اول و فتح لام زمین بعربی الارض گویند
س بھولنا بضم اول فراموشیدن
ھ بھولی با واو مجہول زن سادہ لوح
س بھوم بضم اول بروزن بوم بمعنی بوم است کہ زمین باشد
و فتح اول مریخ را گویند و او را بہرام ہم گفتہ اند بھوم بار
بروزن شوم کار سہ شنبہ بعربی ثلثا خوانند
ھ بھومپو بوا اول مجہول و سکون میم و ضم بای فارسی
و واو ثانی معروف مذکر آلتی است از آلات سرود
س بھون بفتح اول مونث ابرو بعربی حاجب گویند بھون
تیوری کرنی چین بابرو افکندن باشد بھوین تاننی
کشیدن ابروان و گرہ زدن بران
س بھون بفتح اول و سیوم بروزن چمن مذکر خانہ را گویند
و بضم اول و فتح سیوم جہان و عالم باشد و بمعنی آب ہم
آمدہ است بعربی ما را گویند
س بھونا بفتح اول گرد گردیدن
س بھوناس بفتح اول استونیکہ زنجیرہای فیل بدان بندند
ھ بھونتھا - بھونتھرا ہر دو بضم اول و سکون نون
ہای ہوز و واو مجہول مرد کودن و کند فہم و غبی را گویند
س بھونچال بفتح اول و سکون ہا و واو و نون مذکر
بوجھن و زمین لرزہ
س بھونچنیا بضم اول و فتح جیم فارسی مذکر نام نباتی است
ھ بھوندو بضم اول و واو مجہول و ضم دال مہملہ نادان
و سادہ لوح
ھ بھوندا با واو مجہول زشت و نازیبا و قبیح باشد
ھ بھوندپیرا سبز قدم و نامبارک قدم
س بھونر بفتح اول و واو و نون زدہ بروزن سفر مذکر
گرداب و ورطہ باشد
س بھونرا بفتح اول زنبور بزرگ و طاق و تہ خانہ و
عوام گرداب را گویند و آن غلط است
ھ بھونرکلی مونث نوعی از ریسمان کہ در گلوی آسیابان
و سگان کنند
س بھونری بفتح اول زنبور مادہ و موی پیچیدہ را گویند
عموما و موی پیچیدہ کہ بر بدن اسپان باشد خصوصا
و آن انواع است بعضی نحس و بعضی سعد و آنرا بال بھونری
ہم گویند
س بھونریانا بفتح اول و کسر رای قرشت گردانیدن
و گردش دادن
س بھوسنا بضم اول و سکون ہا و واو و نون و سین نوفیدن
و بانگ کردن سگ
ھ بکوا با واو مجہول بسیار فربہ و جسیم را گویند

هـ بهونکس با واو مجهول و سکون نون و فتح کاف تازی جادوگری یا جنیتی که بر طفلان و زنان و مردمان آسیب رسانند و باعث مرگ و وفات آنها شود

س بهونکنا با واو مجهول نوفیدن سگ و تراژ خای کردن مردم

هـ بهونکنا با واو مجهول فرو بردن میخ را گویند در چیزی

س بهونگ بضم اول و فتح سیوم بر وزن کلنگ مذکر مار را گویند که افعی باشد مرادف بهجنگ

س بهونگهرا با واو مجهول خانه و گنبد باشد

س بهوننا بضم اول برشتن و بریان کردن

س بهونهه بفتح اول مذکر ابرو بعربی حاجب گویند

هـ بهوئی با واو مجهول معروف که کهار باشد و کرمه سفید رنگ را نیز گویند

س بهویا بفتح اول و سیوم و تشدید یای تحتانی مردیکه رقصنده باشد

س بهوئین بضم اول و کسر همزه مونث زمین و کرمی است که سرها مو دارد و درخت کنار را ضرر رساند

س بهوئین چنپا نوعی از آتش بازی و آن بانار آتش بازی می ماند

س بهوین ڈول با واو دوم مجهول مذکر زمین لرزه چه بهوئین زمین را و ڈول جنبش را گویند

س بهی بفتح اول بر وزن شی مذکر بیم و خوف باشد بهی لهانا ترسیدن و هراسان شدن

هـ بهی بکسر اول نیز و دیگر بعربی ایضا خوانند

هـ بهی بفتح اول و کسر دوم مونث بیاض و دفتر حساب و بکسر اول در فارسی میوه معروف و خوبی

و بهتری باشد

س بهیا بفتح اول و تشدید سیوم برادر و به تخفیف سیوم در هندی بمعنی بود و شد باشد

س بهیایا - بهیاپت بفتح اول و تخفیف تحتانی و فتح بای فارسی مذکر برادری و دوستی را گویند

س بهیاتر بفتح اول و ضم تای فوقانی هراسان و بیمناک

س بهیانک بفتح اول و فتح نون و سکون کاف مهیب و هولناک

س بهیاونا بفتح اول و واو هائل و مهیب را گویند

س بهیت بکسر اول مونث دیوار یا بهضاے دیوار و عربان جدار خوانند و چهے کی پر بیت جون بالو کی بهیت دوستی فرومایه مثل دیوار ریگ است یعنی ثباتی ندارد و بهیت بمعنے خائف و ترسان هم آمده

س بهیتر بکسر اول و فتح فوقانی بر وزن دیگر حرف اندرون و اندر

س بهیتری اندرونی ضد بیرونی

س بهیتریا شخصی که از مردم خانه باشد و بدکار نبود و آنکه مقیم بتکده باشد و نیز در میان اهل دعوت و برای آنکسی که با قربای عروس طعام خورد این لفظ ضد باهویا است

س بهیتو بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و ضم تای فوقانی آواره و گمراه را گویند

هـ بهیت بکسر اول و سکون یای مجهول مونث دیدار ملاقات را گویند و نذر و هدیه که بزرگان هند کانی چوت کنوندن بهیت یعنی هر دو یک چشم اگرچه در حفاظت چشم کوشند هر آینه بآن آفتی رسد و مرد شرمنده هر چند از یکی روپوش شود البته با او دوچار گردد

هـ بهیتا بکسر اول بر وزن کسیه مذکر خانه کهنه را گویند

هـ بهیتن با یای مجهول ملاقات کردن و دیدار مرادف بهیتک

هـ بهیتنا با یای مجهول رسیدن و دوچار شدن و ملاقات کردن و پیشین بزرگی هدیه و نذر بردن

هـ بهیتو مذکر بهیتی مونث هر دو یای مجهول ساق درخت را گویند

بھی

ھ بھیجا مذکر دماغ بفارسی مغز سر گویند و جمیع مغزها
و جمیع مغزها سرد و تر است و مغز سر خروس و مرغ جهت
گزندگی مار و عقرب نافع است و مغز سر شتر چون خشک
کنند و با سرکه بمصروع دهند شفا یابد و صاحب تحفة
المومنین گفته که مغز سر حیوان سرد و تر و دیر هضم است
و با قوت تریاقیت و مقوی دماغ و مولد منی و طلای
او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و تشقق
نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و آبکامه و ادویهٔ
حاره است

ھ بھیجنا با یای مجهول فرستادن بعربی ارسال گویند و
بکسر اول تر شدن بآب و متاثر شدن بغم و اندوه

س بھیچک بفتح اول و چهارم هراسان و ترسان

ھ بھیچنا بکسر اول افشردن و فشردن باشد

ھ بھید بروزن بید مذکر فرق و تفاوت و راز بعربی
سر خوانند بھید لینا سراغ گرفتن و راز کسی دریافتن

س بھید کیا بسکون یای مجهول و فتح دال و کسر کاف فارسی
هرکاره و جاسوس باشد

س بھیدو بروزن بید و محرم اسرار و رازدار

س بھیدی - بھیدیا آگاه و واقف و رازدار

س بھیر بیای مجهول بروزن تیر نوعی از مزمار باشد

ھ بھیر بروزن شهیر مونث رخت و سامان لشکر را گویند
بهیر و بنه کذلک و لفظ بنه فارسی است

س بھیرون بفتح اول و ضم رای قرشت و سکون واو مذکر
نوای است در موسیقی و آنرا در موسم خزان در بام
داد سرایند گویند که چون آب گنگ از بالای سر مهادیو
بگذشت این سرود از دهانش برآمد و یکی از نامهای
مهادیو هم است

س بھیروی بفتح اول بروزن پیروی مونث نوعی
است در موسیقی و آنرا زوجه بھیرون دانند

س بھیری بیای مجهول بروزن سیری نای نواز

ھ بھیتر بکسر اول مونث گروه و ازدحام مردم بھیتر
بھاڑ از توابع است

س بھیتر بیای مجهول گوسفند ماده

ھ بهیر بفتح اول و کسر دوم مونث رخت و سامان عسکر

س بهیرا بفتح اول بروزن ذخیره مذکر میوه است معلوم

س بھیرا بیای مجهول گوسفند نر را گویند

ھ بھیرنا بیای مجهول در بستن و فراز کردن

س بھیری مونث گوسفند ماده

س بھیریا بیای مجهول مذکر گرگ بعربی ذیب خوانند

بھیڑیا دھسان جماعتی که همچو گوسفندان در
یکجا فراهم آید کنایه از تقلید بیجا و همچو دیگری کاری کردن

س بھیس با یای مجهول مذکر لباس و پوشاک و شکل و صورت

س بھیسداری آنکه لباسی و شکلی برگزیند بھیک
بیای مجهول بروزن نیک مذکر جانوری شبیه بغوک
و آن زهردار است

س بھیکھ بیای مجهول مذکر تبدیل صورت و تغیر لباس
مرادف بھیس و بکسر اول مونث خیرات و صدقه

ھ بھیگنا بکسر اول تر شدن رات بھیگنا گذشتن
شب باشد در نشاط و سماع

س بھیل بکسر اول بروزن فیل قبیله است از کوهیان

س بھیلا بیای مجهول بلادر را گویند بعربی حب الفهم خوانند

ھ بھیلی بروزن سیلی مونث قرصی که از گرمی سازند

ھ بھیلیا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و کسر
لام صیاد و شکاری و نام فرقه است از هندوان

س بھیم بروزن بیم نام شخصی است و او برادر کوچک
جودهشتر بوده است او را بھیم سین هم خوانند

س بھیمان بفتح اول بروزن پیمان بیمناک و هراسان باشد

س بھیم سینی مونث نوعی از کافور باشد

ھ بھینا بیای مجهول خواهر بعربی اخت گویند و بکسر اول
بمعنی تر باشد که نقیض خشک است و نیز زوج و شوهر خواهر را

هم گفته اند

ه بھنیت بایای مجهول مونث دیدار و ملاقات و چار چشمی و نظر و بدیه مرادف بھیٹ و آن مذکور شد

ه بھنٹنا دوچار شدن و ملاقی گشتن

س بھینس گاومیش ماده

س بھینسا بفتح اول گاومیش و جاموس گوشت او کرم و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضت و بهزال کلیه نافع و مولد مواد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن مصلحش انگامه و دارچینی و ادویه ملطفه و آشامیدن سم سوخته او جهت صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر نافع و ذرور مجفف قروح و رافع حکه قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی او و شاخ او باعث گریختن افعی است

س بھینسا داد - بھینسیا داد هر دو بفتح اول مذکر قسمی از قوبا باشد و قوبا را در فارسی نیز داد و اگر یون گویند

س بھینکو بفتح اول و سیوم بروزن سمند مهیب و دهشت ناک

ه بھینگا بیای مجهول کاژ و لوچ بعربی احول خوانند

ه بھینگنا بکسر اول تر شدن مرادف بھیگنا

س بھیو بکسر اول بروزن دیو مذکر حالت و طینت و طبیعت باشد و بفتح اول وضم یای تحتانی بمعنی بود و شد و گردید باشد

س بھیهو بفتح اول وضم های هوز بروزن جیحو زوجه برادر کوچک

ه بی بکسر اول مخفف پی پی باشد و در زبان برج

بمعنی نیز و دیگر هم گفته اند

ه بے حرفی است که برای خطاب آید در محل تحقیر یعنی ای مردک و در فارسی حرفی است که افاده نفی دهد

س بیا بفتح اول بروزن حیا مذکر پرنده است کوچک که از تعلیم بر پریدن و آوردن چیزها قادر شود و کسی را نیز گفته اند که نرخ اشیا مقرر سازد و عوام به تشدید یا گویند و آن غلط است و در فارسی در خانه و در سرای را گویند

س بیا بکسر اول مذکر تخم و دانه و در فارسی امر است از آمدن

س بیاپنا بکسر اول بروزن آشنا در آمدن و داخل شدن و کار کردن را گویند

س بیاج بکسر اول بروزن تاج مذکر مکر و حیله و تزویر و دیر و سود که عربان ربا خوانند بیاج خور سود خوار

س بیاجو بکسر اول بروزن راسو سیاره که برای سود نگهداشته باشند

س بیاده بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر زحمت و بیماری

س بیادها بفتح اول صیاد و نخچیر زن

س بیادهی بفتح اول بیمار و علیل و بمعنی صیاد هم گفته اند

ه بیار بفتح اول بروزن بیمار مونث هوا و باد باشد و بکسر اول در فارسی امر است از آوردن

س بی آر بکسر اول و فتح همزه مذکر سوراخ مار و موش و دیگر حشرات الارض باشد

س بیارتهه بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف عبث و رایگان را گویند

ه بیاری بروزن بیماری مونث طعام شب که عربان عشا خوانند مرادف بیالو و بکسر اول در فارسی خطاب است از آوردن

ه بی ار بکسر اول و فتح سیوم بروزن دیگر مونث خیابان باغ

س بیاس بفتح اول نام ولی است در هندوان گویند که او وید را جمع کرده و ترتیب داده و کتاب مهابهارت از تصنیفات اوست

س بیاسی بفتح اول هشتاد و دو

س بیاکرن بفتح اول و چهارم و پنجم مذکر صرف و نحو

س بیاکرن بیاکرنی صرفی و نحوی را گویند

س بیاکل بفتح اول و ضم کاف تازی سراسیمه و بی قرار

س بیاکهیان بفتح اول و دوم و فتح کاف تازی مونث تبهین و تفسیر را گویند

س بیالا بروزن چهاله بادی و نفاخ جی بیالا هونا خواهش و آرزوی دل باشد بسوی چیزی

ھ بیالو بروزن ہلاکو طعام شب مرادف بیاری

ھ بیالیس بکسر اول چهل و دو

س بیان بکسر اول و یای زده مذکر تولد و زایندگی چارپایان کی گاسے گاو ماده که چهار بار گوساله آورده باشد بلیک بیان جامکی گاو ماده که دو گوساله زاده باشد و بیان بفتح اول در عربی سخن روشن گفتن و سخن واضح باشد

س بیانا بفتح اول زائیدن جانوران

س بیانت بفتح اول و سکون نون و تای فوقانی تولد و زایندگی مرادف بیان

س بیاه بفتح اول مذکر کتخدائی و ازدواج را گویند بیاه رچانا ادای رسم شادی کردن

س بیاها مذکر بیاهتا مونث کتخدا و عروس

س بیاهنا بفتح اول تزویج کردن و زائیدن حیوانات را هم گفته اند

س بیاهن بفتح اول و ضم های هوز مذکر کتخدائی کتخدای کردن بیاهن جوگ لایق کتخدای

س بیایام بهر دو یای تحتانی بروزن میاشام مذکر محنت و مشقت و مزاولت

ھ بیب بروزن سیب مونث نام گیاهی است

ھ بی بی خاتون

س بیپار بفتح اول بروزن میخوار مذکر تجارت و کار و کوشش

س بیپاری بروزن میخواری تاجر و سوداگر را گویند

س بیت بیای مجهول مونث بید و بفتح اول در عربی خانه گویند و عیال مرد و کعبه و گور و دو مصراع از شعر

س بیتال بیای مجهول بروزن سه سال نام شیطانی است و لاشه که شیطان متصرف آن شده باشد

س بیترا بفتح اول و سیوم بروزن جیدره مونث زنجبیل خشک

س بیترنی بفتح اول مونث رودخانه است که در اوریسه واقع است و آن در عقیده هنود وان جوییست که ارواح اموات شان از ان عبور کرده بعالم بالا می رسند و گویند که اگر ورثه میت گاو ماده بنام او صدقه کنند آن گاو ماده در آن راه یاوری او میکند

س بیتنا بکسر اول گذشتن و واقع شدن مرادف بتنا

س بیٹ بکسر اول و سکون یا و تای منقوطه هندی مونث پیخال و پس افکنده جانوران را گویند و نمکی است مصنوعی که کبریت دارد

ھ بیٹا بیای مجهول پسر بعربی ابن گویند

ھ بیٹنا بکسر اول بیختن و افشاندن چیزی

ھ بیٹھا بکسر اول مذکر چیزی است که از پارچه و غیر آن بسازند و آنرا بر سر نهاده سبوی آب و غیر آن بالایش گذارند و برند و بفتح اول مقداف و آن چیزی است که کشتی بانان کشتی بابدان رانند

ھ بیٹھارنا ـ بیٹھالنا ـ بیٹھانا ـ هرسه بفتح اول نشاندن و عوام بکسر اول گویند و آن غلط است

ھ بیٹھاٹ ـ بیٹھکا بفتح اول و سیوم و تای فوقانی مونث مذکر نشست گاه و نشیمن و جای که مردم در آن فراهم آمده از هر دری سخن رانند و بمعنی نشست هم آمده و نوعی از ورزش هم هست

س بیٹھن بیای مجهول مذکر پارچه که در آن قماش نو بندند و آن از ملک خرد ار باشد

س بیٹھنا بفتح اول نشستن

ه بیٹھوان بفتح اول وسکون یا وتای هندی وهای هوز هموار وستوی

ه بیٹی بایای مجهول دختر بعربی بنت خوانند

س بیج بکسر اول مذکر تخم بعربی بذر خوانند و نطفه وآب مرد راهم گفته اند وعوام بزیادتی نون بعد یا گویند وآن غلط است

س بیجا برکهند بکسر اول و فتح پنجم که بای موحده باشد و فتح کاف تازی مذکر درخت

س بیجار بکسر اول بروزن دیدار تخم دار

س بیجک بکسر اول بروزن دیوک مذکر رقعه که در آن تعداد زر یا قیمت چیزی نوشته بر کیسه ها یا قمشه بندند

س بیجنا بکسر اول وسکون یا و جیم مذکر باد بیزن وبادکش مرادف بجنا بکسر اول

س بیجنتی بفتح اول و سیوم بروزن فرزندی مونث لوا ورایت راگویند عموما ورایت وشنوخ خصوصا

ه بیجو بایای مجهول بروزن نیرو مذکر جانوری است که مردار می خورد

س بیجها بایای مجهول مذکر نشانه و آماج تیرانداز

ه بیجهنا بکسر اول وسکون جیم تازی وهای هوز شکافتن جانوران زمین را از شاخ خویش و بمعنی راندن هم آمده است

ه بیچی بکسر اول بروزن بی بی مونث رانتو بعربی ابن عرس خوانند

ه بیچ بکسر اول درمیان واندرون بمعنی فرق وتفاوت وستیزه ونزاع هم آمده است بیچ بچاو فتوه وفیصله بیچ پڑنا واقع شدن نزاع درمیان دوکس بیچ کی انگلی انگشت

میانه بعربی وسطی خوانند بیچون بیچ وسط حقیقی چیزی

ه بیچنا بیای مجهول فروختن و بیع کردن

س بیچها بکسر اول بروزن کیسه عقرب و برج عقرب

س بید بروزن صید پزشک وطبیب و بیای مجهول نام چهار کتاب است مشتمل بر احکام دین هندوان و باعتقاد ایشان آن کتابها آسمانی است و بید در فارسی درختی است مشهور و آنرا بعربی صفصاف خوانند و نام دیوی بوده در مازندران که رستم او را کشت و بمعنی باشید و بود هم هست و کرمکی که کاغذ و جامهای پشمی را ضایع کند

س بیدانت بایای مجهول و فتح دال وسکون الف ونون وتای فوقانی مذکر قانون حکمت هندوان

س بیدانتی کسی را گویند که از قوانین بیدانت آگاه بود یعنی فیلسوف

س بیدائی بفتح اول بروزن شیدائی مونث معالجه و علاج و مداوا

س بیدک بفتح اول و کسر سیوم استاد و مدرس کتاب بید و بفتح اول علم طب و معالجه را گویند

س بیدکا بیای مجهول و کسر دال مهمله سمتی که در وقت عبادت هندوان بآن روآرند

س بیدن ـ بیدنا هردو بیای مجهول و فتح دال مهمله مونث درد و زحمت و بیماری را گویند

س بیدوا بایای مجهول وسکون دال و فتح واو خواننده بید یعنی کتاب هندوان

س بیده بکسر اول وسکون یای مجهول دال وهای هوز مذکر سوراخ بعربی ثقبه خوانند

س بیدهنا بایای مجهول سوراخ کردن در چیزی و خلانیدن

س بیدهی بایای مجهول و کسر دال مذکر ابزار سوراخ کردن و آنرا بغلاه برماه و برماهه و برمه و بعربی مثقب خوانند

س بیدی بایای مجهول مونث سمتی که بحین عبادت بآن روآرند مرادف بیدکا

س بیر بروزن پیر پهلوان و بهادر و در فارسی جامه خواب را گویند مانند نهالی و توشک و صاعقه و طوفان یعنی حفظ و یاد کردن

هم آمده است و در عربی چاه را گویند

هـ بهن بکسر اول بر وزن میر خواهر و برادر و دندان پیش و آنرا
بعربی ناب گویند و گوهری که برای زینت در گوش کنند

س بهی بفتح اول بر وزن جهی مذکر کینه و بغض و انتقام و بهاو
و بیای مجهول دیره نا خیر و میوه است معروف آنرا بفارسی
کنار و بعربی سدر خوانند نشاره چوب او در آخر اول سرد و در
آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا است
و رافع اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقا
و سپرز و حقنه او بدستور جهت جراحت امعا و در ورش
جهت زخمها نافع و قدر شربتش تا هفت درم است و برگ
او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت بدن و موی
و منع سقوط آن و تقویت اعضا و طرد هوام و ضماد او
بشراب جهت نفع ورمهای حاره و تحلیل آن مفید و بدستور
طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد
و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانند و نارسیده ترش
و قابض و لزج و مسهل بعضی و رسیده او قلیل الغذا و دیر
هضم و صالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرای معده
و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود
بخارات بدماغ و دافع تشنگی و آب تیبیر او مفتح سده و تسکین
گرم معده و امعا و مفرح مبرودین و مصلحش کلقند و در مزاج
محرورین سکنجبین و ثمر خشک او قوی القبض و آرد آن جهت
اسهال مراری و قرحه امعا نافع و ضماد شکوفه او در حمام
جهت رفع شری مجرب و دانه او بغایت قابض و ضماد
کوبیده او جهت شکستگی اعضا و تقویت آن مجرب
و طلای مطبوخ او بحدی که غلیظ گردد جهت سستی
اعصاب و عضلات و سرعت حرکات اطفال موثر

س بیراگ بفتح اول مذکر زهد و ورع و ترک حظوظ نفسانی
و هوای دنیاوی

س بیراگا بفتح اول مذکر چوبی باشد خمیده که بیراگیان آنرا
در وقت نشستن زیر بغل خویش گذارند و بعضی آن تکیه کنند

س بیراگی بفتح اول نوعی از درویشان هنود و ان بمعنی
آن صاحب ریاضت و تارک الدنیا است

س بیراگن بفتح اول و فتح کاف فارسی بر وزن پیراهن
زن بیراگی و نیز چوبیکه بیراگیان آنرا در وقت نشستن
زیر بغل گذارند مرادف بیراگا

هـ بیر بهوتی بفتح بای دوم و ضم های هوز و کسر تای منقوطه
کرمی است معروف آنرا فارسیان کرم مخملی گویند و آن در موسم
برشکال بهم رسد گرم است در سیوم و تر در دوم اگر کسی
آنرا پای ها دور کرده با برگ پان خورد برای امراض بلغمی
مثل فالج و لقوه نافع باشد و ضماد برای قوت باه و امساک
و فربهی قضیب مفید روغن او برای محلوق و صلابت
اعصاب و رگها نافع و بدل او خراطین است کذا فی
الشریفی

س بیر بیر بهر بای مجهول اکثر و بار بار

س بیربج بکسر اول و سکون یا و را و جیم مذکر تخم و دانه
زور و قدرت را هم گفته اند

س بیرتا بکسر اول و سکون یا و رای مهمله مونث شجاعت
و دلیری باشد چه بیر دلیر را گویند

هـ بیرکهد بفتح اول مونث و آن مهند است از بیرق
که بمعنی نشان و لوا باشد

س بیرن بفتح اول و سیوم زنیکه با دیگری عداوت
داشته باشد

هـ بیرن بکسر اول و فتح ثالث برادر بعربی اخ گویند

س بیری بر وزن میری نیز درختی است خاردار و بکسر
اول بیره یعنی رنگی که از خوردن پان بر لب نشیند و بفتح
اول عدو و دشمن باشد

هـ بیری بکسر اول مونث مسوزنی است که از استعمال آن
رنگی مایل بسرخی که بر بیخهای دندان نشیند

هـ بیڑ بیای مجهول مذکر احاطه و خار بست بیڑ
بندی کونا باطراف مزرع احاطه کردن

س بیڑا بیای مجهول مذکر چیزی است از سبوها و تخته‌ها و نی و امثال آن که سازند و بر آن نشسته از دریاها عبور کنند و جهازی را هم گفته‌اند که از کاه سازند و بنام خضر علیه السلام در آب‌ها روان کنند چنانکه در ماه بهادون روز پنجشنبه مسلمانان ملک هند این قسم جهاز را تیار سازند و در آن چراغها بیفروخته بنام خضر علیه السلام در دریا روان کنند و آنرا سبب فوز و برکت دانند بیڑا باندهنا فراهم کردن مردم را بیڑا پار کرنا - بیڑا لگانا کنایه است از مدد و یاری و دستگیری نمودن و از بلاها نجات دادن باشد بیڑا پار هونا کنایه است از مخلصی یافتن از محنت و مصیبت و آفت بیڑا بکسر اول و دال و شرا کی که با قبضه شمشیر می‌بندند و بمعنی بیرهٔ پان نیز آمده است بیڑا اٹھانا در مهمی شروع کردن بیڑا دالنا ظاهر کردن انعامی و بخششی بود مر دیگری را برای سرانجام دادن کاری و حقیقت آن چنین باشد که چون جهت مهمی مردم فراهم آمده در مجلس خود بیڑهٔ پان بگذارند که هر که یارای انصرام آن مهم داشته باشد آنرا بردارد و آنکه بردارد اهتمام آن کار بروی واجب آید

ھ بیڑها بیای مجهول کج و خمیده و بمعنی طعن و تشنیع هم آمده است

ھ بیڑهنا بیای مجهول بالفارسیت احاطه کردن و مواشی را بچوب زدن و راندن بجایی

ھ بیڑی بیای مجهول مونث زنجیر و حلقهٔ سیمین که در پای اطفال کنند و سبدهایی که از آن مزرع آب دهند

ھ بیڑیا بیای مجهول نام قومی است از هندوان

س بیس بفتح اول فرقهٔ سیوم باشد از فرق اربعهٔ هنود و هم فرقه است از راجپوتان و بمعنی عمر و زندگانی هم آمده است و بکسر اول بیست را گویند و آن عددی است معروف و معرب آن عشرین خوانند

س بیسا بکسر اول بر وزن کیسه سگی است که بیست ناخن دارد

س بیساکهه بفتح اول نام ماه اولین است از شهور شمسیهٔ هنود

س بیساکها بفتح اول مذکر عصا و چوب دستی که بهر دو طرف آنرا از آهن استوار کرده باشند و چوبی که در ماه بیساکهه آنرا خدا و وقف سازند

س بیساکهی بفتح اول هر چیز از غله و نباتات که در ماه بیساکهه بروید و نوعی از ترنج که بسیار بزرگ میباشد و نیز روزی را گویند که در آن آفتاب تحویل ببرج حمل میشود

ھ بیساند و بفتح اول و سیوم و سکون نون و ضم دال هندی کاهل و بی حرکت

ھ بیسر بیای مجهول و فتح سیوم مونث حلقهٔ طلایی که آنرا زنان در بینی کنند

ھ بیسرا بیای مجهول و فتح سین نوعی از شاهین است و ضم سین آهنگ چهار آهنگ را گویند

ھ بیسن بیای مجهول و فتح سین مذکر آرد ماش و غیره که در وقت بدن شستن و دست شستن بکار برند

ھ بیسنولی بیای مجهول و فتح سین مونث نان آرد ماش را گویند

س بیسنی بفتح اول و فتح سین زنی که از قوم بیس باشد

س بیسوا بیای مجهول و سکون سین زن کسبی و قحبه را گویند

س بیسواراه بفتح اول مقامی که در آن مردم قوم بیس اقامت گزیده باشند

س بیسی بکسر اول مونث پیمانه که از آن غله را به پیمانند و عدد بیست هم گفته‌اند و بمعنی شراکت هم آمده است

س بیشنو بفتح اول و سکون یا و شین معجمه و فتح نون پرستار وشنو را گویند و وشنو نام دیوی است معروف

س بیکال بفتح اول مذکر سکه بهر و ظهر باشد

س بیکنتهه بفتح اول وضم سیوم مذکر فرد دست وبهشت

س بیکهه بیای مجهول مذکر شعار ولباس را گویند مرادف بهیس

س بیگ بایای مجهول مذکر عجلت وزود وی فرود را گویند ودر ترکی لقب مغلان باشد ومعنی آن خداوند وآقا وصاحب است

ھ بیگ بایای مجهول سرگین

ف بیگار الاغ یعنی کسیکه ازوی بروزگار گیرند

ف بیگاری سخره بیگاری لینا بسخره گرفتن کسی را

ت بیگم خاتون وملکه

ت بیگما خاتون جوان

ھ بیگن - بینگن هردو بفتح اول مذکر بادنجان گرم وخشک است در دوم وگویند خشکی او درسیوم مقوی معده ومفتح سددی که ازغیر او بهم رسد وخود نیز سده ولین صلابات وباسکه قابض ومدر بول وبالخاصیت مسکن صداع حار وخوشبوکننده عرق ورافع بدبوی بغل وکنج ران ومجفف رطوبات غریبه ومورث درد پهلو وخفقان وبواسیر ومولد سودا ومفسد رنگ رخسار ومصلح او طبیخ اوست باروغن وگوشت های فربه وضماد دنباله او که اقماع گویند وبابادام تلخ جهت بواسیر وامراض مقعد وزرور دنباله وتنکوه آن بعد ازچرب کردن مقعد بروغن بادام جهت ورم آن وبواسیر مجرب

ھ بیگنتی بفتح اول وسیوم قسمی است ازچوب

س بیگها بکسر اول مقداری باشد اززمین وآن بقدر بست کتّها یا بمقدار یکصد وبست قدم باشد

س بیگی رود وشتاب در ترکی خداوندی ومزاحی

س بیل بفتح اول گاو وبعربی ثور خرا گوکر نیز از احمق باشد و بثانی مجهول میاره درخت ونیز ثمر درختی است هندی که آنرا بیل پهل گویند در دوم سرد وسیوم خشک وقابض اسهال مزمن ونزف الدم وامعا ومقوی معده وقاطع نزوجات واکثار خوردن بیل مولد بواسیر وقاطع خون حیض ومصلحش شکر وبدلش سماق است وبیل برهنان فیل در فارسی آلتی است معروف که ازان زمین را بکاوند

س بیل پهلنی کامیاب شدن کسی باشد

س بیلا بیای مجهول مونث زمان ووقت ونباتی است وپیاله راهم گویند ونیز سازی باشد مجور باب وتصدق که برای خیرات وداون فقرا بود وبیلا بردار نوکری که بحکم امیر بفقرا دهد

ھ بیل بوتا بیار وبوته

س بیلن بیای مجهول وفتح لام مذکر چوبی باشد که خمیر نان بران تنک سازند بفارسی غلتک چوبه ونفروج بعربی مذکر گویند

س بیلنا بایای مجهول تنک کردن خمیر نان باشد

س بیلو بیل

ھ بیما - بیمان هردو بکسر اول مذکر وآن ضابطه است که مالکان خانها وجهاز برای حفاظت بهای آن پنجاه یا صد روپیه بجماعتی در شهر دهند وآن مبلغ جمع کرده میشود وچون بقضای ایزدی خانه بسوزد یا جهازی بشکند مالک جهاز وخانه هر قدر مبلغ که بهای آن بوده باشد ازان جماعت بگیرد

س بیمات بیای مجهول زن پدر بفارسی مادندر ومادر اندر گویند بیمات بهائی برادر علاتی

س بیماتر بفتح اول وسکون نجم که تای فوقانی باشد برادر علاتی را گویند

س بین بکسر اول بروزن دین نوعی از بربط ودر فارسی امر است از مصدر دیدن وبثانی مجهول نی ومزمار و بفتح اول کلام وسخن بود ودر عربی میان ودوری وجدائی

بین کرنا مرده را ستودن وازبهر او گریستن

س بینا بفتح اول مذکر طعامی که در مجلس شادی بجهة خواص کنانند وبثانی مجهول بادبیزن ونوعی از کلاه

س بینا بفتح اول مذکر زیوریست که آنرا بر پیشانی
بندند و بکسر اول در فارسی مرد بیننده نقیض کور
هـ بینت بسکون یای مجهول و نون و تای
منقوطه بهندی مذکر دسته و قبضه هر چیز
هـ بینجنی بسکون یای مجهول و نون و جیم ارغوانی
س بینچنا با یای مجهول فروختن
هـ بیندا بفتح اول مذکر قشقه که هندوان بر جبین
نهند مرادف تکلی و تلک و آن آید
س بیندهنا بکسر اول سفتن و سوراخ کردن
هـ بیندی بفتح اول و سکون یا و نون مونث
زیوری که زنان آنرا بر پیشانی بندند
هـ بینڈا بکسر اول طومار کاغذ و بیای مجهول
کج و خمیده را گویند
س بینڈهنا بکسر اول ته کردن و پیچیدن
س بینڈی بیای اول مجهول مونث موی که آنرا
در پس سر پیچ دهند مرادف بیتی بیای مجهول
س بینک با یای مجهول و سکون نون و کاف فارسی
مذکر غوک ضفدع مرادف بهیک
هـ بینگن بفتح اول بادنجان
س بینی بیای اول مجهول موی که آنرا در پس
سر پیچ دهند و بکسر اول در فارسی معروفست
که عربان انف گویند و خطاب باشد از مصدر
دیدن
س بیوان بیای مجهول بر وزن دیوان مذکر
تخت و بهل دیوان که از خود روان میشود
مرادف بان
س بیوپاری بر وزن دیوداری بازرگان
و تاجر باشد مرادف بیپاره
هـ بیورا بفتح اول و سکون یا و واو مذکر فرق
و تفاوت و تاریخ و بیان و تفصیل و حساب
تفصیلوار بیوره وار مفصل و شرحوار باشد
س بیوك بکسر اول و ضم یا و سکون واو مجهول مذکر فراق و
هجران باشد مرادف بجوك
س بیوگی بکسر اول و ضم دوم عاشق و مهجور
هـ بیونت بفتح اول و سکون واو مجهول و نون و تای فوقانی
مذکر قطع و برید جامه
هـ بیونتنا بفتح اول پارچها قطع کردن
هـ بیونگا بفتح اول مذکر افزاری باشد مر استادان کفشگر را
که از ان چرمها صاف کنند و به برند بیونگا پهرلینین
یعنی پوست هنوز دباغت نیافت و این بر کودک و دیگر مردم
آواره ناتراشیده اطلاق کنند
هـ بیونگی بفتح اول مونث آلتی باشد که از ان پوست را ببرند و
صاف کنند
س بیوهار بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر
حرفت و پیشه و کار
س بیوهر بفتح اول و سکون واو مجهول و فتح های هوز مذکر
قرض و وام و عاریت
س بیوهرا ـ بیوهریا بفتح اول و ضم دوم و فتح های هوز
وام دهنده
س بیهه بیای مجهول بر وزن دیه سوراخ و رخنه
هـ بیهر بیای مجهول و فتح های هوز ناهموار و درشت
هـ بیهلا با یای مجهول و فتح های هوز مذکر زری که دولتمندان
در حین مسافرت با خود برند یا بطور خیرات بمساکین داده
آید و لوکری که این زر با خود دارد او را بیهلا بردار گویند
هـ بیهنا بیای مجهول و کسر های هوز و تشدید نون پنبه زدن
و آنرا عربان نداف گویند
س بیی بفتح اول و دوم مذکر خرج و صرف
س بیهار بفتح اول و دوم مذکر صرف و خرج کردن

گفتار سیوم
در حرف بای فارسی

گفتار سیوم در حرف
بای فارسی

س پاپ مذکر بزه و جرم گناه را گویند
س پاپا مذکر کرمی را گویند که در برنج میباشد
س پاپر مذکر کرده تنک آرد ماش که آنرا در روغن بریان کرده باکهچری و بغرا میخورند پاپر بیلنا کنایه از محنت کشیدن باشد بغایت
س پاپرا مذکر نباتی است
س پاپرا اکهار بورق و بوره و آن نمکی است معروف که در پاپر می اندازند گویند که آنرا از درخت موز می‌سازند
س پاپن - پاپنی بکسر بای فارسی دوم زن گناهگار و عاصیه
س پاپی بروزن و معنی عاصی باشد
س پات مذکر برگ که عربان ورق خوانند و زیوری است که زنان آنرا در گوش کنند و تنخواهی که بر ساهوکار نویسند پات تون آلگنا برگ ریز اشجار باشد در خزان و نیز کنایست از کم شدن طاقت و توانائی شخصی در فراق دوست خود یا تباهی حال از نامساعدت روزگار
س پاتال بروزن پامال مذکر اسفل السافلین و نزد هنود اقلیم زیر زمین که در وی ماران زندگانی کنند
س پاتر بسکون سیوم آوند و ظرف بمعنی قادر و توانا و لایق هم آمده است
هـ پاتر بفتح سیوم و ضم آن روسپی و لولی و ضعیف و منحنی را نیز گویند
س پاتک بفتح سیوم مذکر جرم و گناه
س پاتکوا بفتح سیوم و سکون کاف قاصد و رسول را گویند
س پاتکی بفتح سیوم مجرم و گناهگار مرادف پاپی
س پاتهر بفتح سیوم مذکر سنگ که عربان حجر گویند مرادف پتهر
س پاتهنا از سرگین کرده ساختن تا بعد خشک شدن آنرا بسوزند
س پاتی بروزن ذاتی مونث نامه و خط و بمعنی برگ درختان هم آمده است
هـ پات بتای منقوطه هندی مذکر عرض پارچه و چوبی در ود و بمعنی کتان هم آمده
س پات مذکر ابریشم و کتبانسنگ و تخته و کرسی و تخته که گازران بران پارچه بازنند و بشویند
س پاتا مذکر تخته که گازران بران پارچه بازنند
س پاترانی بسکون تای منقوطه هندی ملکه و زوجه راجا
س پات کرم بکسر کاف تازی مذکر کرم ابریشم
س پاتل بفتح سیوم گل رنگ که رنگ زرد باشد
س پاتمبر بفتح سیوم و فتح بای موحده مذکر پارچه ابریشمی
هـ پاتن بروزن دادن مونث بام و سقف خانه و نام شهری هم هست
هـ پاتنا سفال پوشی کردن و آبیاری نمودن و پر کردن و انبار ساختن و فراهم آوردن
هـ پاتونی بضم سیوم ملاح و کشتی بان
س پاتهه مذکر خواندن کتاب و درس را گویند
هـ پاتها هر جانور جوان و بالیده را گویند عموما و بچه فیل و گوسفند بالیده خصوصا هر جوان و شست زن جوان را هم گفته اند
س پاتهک بفتح سیوم استاد و مدرس و لقب بعضی از برهمنان هم هست
س پاتهه سالا مونث مدرسه و مکتب را گویند
س پاتهی مدرس و معلم و گوسفند جوان
س پاتی مونث چوب پاره که بهر طرف چلهای بوند و نوعی از حصیر و لوحی که طفلان بران مشق کنند
س پاچک بفتح سیوم دوای هاضم و مشتهی را گویند و بمعنی باورچی هم آمده و در فارسی سرگین خشک کرده که آنرا بجای هیزم می سوزند
س پاچن بفتح سیوم دوای هاضم و اشتها آور و مرادف پاچک
هـ پاچهر بسکون جیم فارسی و های هوز مذکر اخراج کرده

وبرآوردن آبله راگویند

هـ پاچهنا آبله دار کردن کشتی وآن صنعتی است خصوصا اهل فرنگ را که از چسپانیدن آب آبله کودکی کودک دیگر را آبله‌دار سازند ودر اکثر بازآن کودک مجدور وخداوند آبله نشود

س پاچهے - پاچهی - پاچهین ترجمه پس بعربی بعد گویند

س پاد بروزن باد مذکر تیز بعربی ضراط خوانند پاد مارنا تیز دادن پاد گها بو اکسی را گویند که بی سبب تبرسد

هـ پادانون نمکی است سیاه رنگ وبدبو که آنرا در وجع طفلان بکار برند

س پادچار بسکون دال ابجد بروزن غادوار پیاده ضد سواره

س پادنا گوزیدن وتیز زدن

س پادها بفتح دال ابجد معلم ومدرس را گویند

س پار بروزن کار مذکر آنطرف رود ودریا پار کرنا عبور دادن واز آب بگذرانیدن کسی را وتمام کردن وپناه ونجات دادن وچیزے بدزدی بردن

س پارا مذکر سیماب وبعربی زیبق خوانند وآن دردوم سرد ودرسیوم تر وباحدت وقبض واستنشاق ودود محرق او مولد فالج طفلان سامعه وزردی خساره موجب فساد قوتهای دماغی وگریزانیدن هوام وطلای کشته او با تخم خربزه وبادام تلخ جهت جرب وحکه ودفع جمیع آثار واکله وسعفه رطبه وقروح سائله ودفع قمل مجرب وباکندر ورانتایج وموم وروغن زیتون جهت دانهای آتشک از مجربات است ودود او نیز همین اثر دارد بشرطیکه بحلق وبینی وگوش نرسد وضماد غیر مقتول او نیز جهت خشک کردن دانه آتشک وقروح مجرب است وآشامیدن غیر مقتول او بی سمیت وبسرعت از امعا رفع میشود باسغص ودرد قوی وچون ناکشته او را در هر سالی تا چند روز هر روز بقدر حبه تا یکدانگ بنوشند وبتدریج زیاده کنند وگوشت آب بعد ازان بخورند باعث مغص میشود جهت حفظ صحت وتقویت باه بی عدیل وتقویت قوت هاضمه میکند قدر شربت غیر مقتول او تا دو درهم است

س پاراوار بروزن خارزار بر هر دو کناره جوی وحد دریا را نیز گویند وبمعنی دریا هم آمده است وباین هر دو معنی مذکر است

س پاراین بفتح یا وسکون نون مذکر قرات کتب تواریخ را گویند بی بیان کردن معنی آن

س پارس بفتح سیوم مذکر اکسیر عجمی وفارسی اسم گفته وبسکون سیوم در فارسی ولایت فارس را گویند پارس پتهر پارس پتهل اکسیر را گویند پارس پیپل درختی است معروف

س پارکهی بروزن فارسی ممتحن وآزمایش کننده

س پارل بفتح سیوم نباتی است

س پارنا تمام کردن وکامل ساختن وبمعنی افطار وناشتا شکستن هم آمده است

س پاروار بروزن کارزار هر دو طرف رود از طرفی بطرفی دیگر

س پاروتی بروزن کارگری نام زوجه سیو است واورا درگا هم گویند

هـ پاڑ بسکون رای منقوطه هندی مونث دار را گویند وآن مقامی است که درآن کسی را بقصاص میکشند.

هـ پاڑا بروزن خارا مذکر محله وناحیه شهر

س پاڑنا افکندن وانداختن ودود چراغ فراهم آمدن

س پاڑها گوساله نر بعربی عجل گویند

س پاڑهی مونث عبور کردن از دریا وگوساله ماده را نیز گوینه

س پاس مذکر ریسمان وکمند ونرد ونزدیک عربان عند خوانند ودر فارسی بمعنی ساعت وحراست بود ویک از چهار حصه شب وروز

س پاسا مذکر نرد وانداختن نرد

س پانسی بروزن عاصی مونث دام و ریسمانی که از آن
هردو پای اسپ بندند و صیاد را هم گفته اند و کسی را
نیز گویند که آب درخت نارجیل و تاری می برآرد و آن آرا
سیندی گویند

س پاکر - پاکریا بفتح کاف هر دو درختی است بزرگ
آنرا با گوشت و بی گوشت پخته می خورند لیند میباشد
سرد و تر است

ه پاک سنرسی بفتح سین و سکون نون و رای منقوطه
و کسر سین مهمله مونث آله ایست مر اهل صناعت را چون خواهند
که فولاد و آهن را سوراخ کنند آنرا اندرون آن آله
محکم سازند تا از جای خویش نه جنبد

س پاکنا پخته شدن چیزی باشد در قوام شکر

س پاکها مذکر بار انگیز خانه را گویند

س پاکهان بروزن شادان مذکر سنگ بعربی حجر خوانند

س پاکهر بروزن چاکر مونث برگستوان و آن پوششی است
که در روز جنگ اسپ و فیل را بپوشانند

س پاکهند بادال منقوطه بروزن پابند مذکر بدی و مکر
و دغا و ریا باشد

س پاکهندی بروزن پابندی مکار و ریاکار را گویند

ف پاکی طهارت و استره سرتراشی پاکی لینا موی زهار
تراشیدن

س پاگ باکاف فارسی مونث دستار و عمامه و بمعنی
شیر و شربت هم گفته اند

س پاگا مذکر فوج اسپان و آنرا رساله گویند و گله و خیل اسپان

ه پاگر بضم سیوم بروزن گاذر مذکر کاغ و نشخوار را گویند
و آن جاویدن جانوران است دانه و علف نیم خائیده را
و باز فرو بردن آن

ه پاگرانا بضم کاف فارسی نشخوار کردن

ه پاگل بفتح سیوم احمق و نادان و دیوانه را گویند

ه پال مذکر و مونث بادبان کشتی و نوعی از خیمه و کناه خشک

و دیگر برگ های آن میوه انبه بگذارند تا پخته شود

س پالا بروزن بالا مذکر برف و یخ بستگی و امانت
و ودیعت و توده خاک که طفلان بوقت بازی
کیدی میسازند و برگ های چهر بیری و آن درختی
است پرخار در فارسی اسپ جنبیت را گویند و بمعنی صاف
کننده هم هست اما بی ترکیب گفته نمیشود بچو ترشی پالا
وی پالا و امر هست از پالودن یعنی صاف کن

س پالاگن بفتح کاف فارسی بروزن امادن مذکر تعظیم
و تکریم را گویند

س پالک بفتح سیوم مذکر چارپای و نگهبان و فرزند
متبنی و نوعی از سبزی باشد و آنرا بعربی قطف و
اسفاناخ گویند و در دوم سرد و تر و سریع الهضم و
رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح
و موافق جگر حار و صاحبان تپ حار و ملین طبع مفتح
سدد و رافع اورام ظاهر و باطن و باشکر جهت سپرز
و سنگ گرده نافع و طلای عصاره برگ او رادع
جرب و حکه و آثار و شستن جامه حریر و تخم او در گرمی
معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و محلل اورام
باطن و ظاهر و بانی طمث بهی و چون تا به سفته از آن
بنوشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت
تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب احشا و یرقان
و دفع سموم و تپ ها مفید و قدر شربتش دو درهم است

ه پالک جوهی بضم جیم که حرف جیم باشد نام درختی
است که آنرا در دواها بکار برند

ه پالکری بفتح لام مونث پارهای چوب که آن
زیر پایه های چارپای گذارند تا طرف بالین مرتفع شود

ه پالکی مونث سواری است معروف

س پالن بروزن وادن مذکر تربیت و پرورش

س پالنا پروریدن و نیز گهواره را گویند که عربی آن مهد خوانند

ه پالی بروزن قالی مونث جنگ کردن پرندگان و

جائیکه در آن پرندگان جنگ کنند و سرپوش سبو را نیز گویند

س پان مذکر دست بعربی ید گویند بمعنی پنج که ترجمه خمسه است و برگ تنبول و آن گرم و خشک است در دوم و مقطع و مفرح و مشتهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مهیج مدر فضلات و مضعف حصا و مقوی حافظه و فهم و نشاط آرنده و مضغ او جهت رطوبات دهان و سرخ کردن لب و تقویت بوی دندان و قطع نزف الدم لهاة و محلل ورم لهاة و ضماد او جهت التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین

س پانا یافتن و حاصل کردن و رسیدن و قبول کردن و نباتی را نیز گفته اند که در آب راکد یعنی استاده میروید

س پانت بسکون نون و تای فوقانی مونث سطر و صف و قطار سیاه

س پانتر بسکون نون و فتح تای فوقانی مذکر مزرع ویران

س پانتی بسکون نون مونث صف و قطار

س پانچو بسکون نون و فتح چهارم مذکر پهلو بعربی ضلع خوانند و بمعنی طرف و جانب هم گفته اند

س پانچ پنج بعربی خمس گویند

س پانچوان پنجم و پنجمین

س پاندان ظرفی که از بهر پان باشد

س پاند و بسکون نون و فتح دال هندی آنکه در سلسله خاندان راجه پاند باشد

س پانڈے ـ پانڑے بسکون نون در هر دو لقبی باشد از القاب برهمنان و استاد مدرسه و مدرس را هم گفته اند

هم پانس بسکون نون و سین مهمله مذکر سرگین بعربی زبل خوانند پانس هو جانا پوشیده شدن

وصاف و هموار شده زمین را نیز گویند

س پانسا بسکون نون مذکر نرد

هم پانسنا بسکون نون کشت زار را سرگین دادن

س پانک بسکون نون مذکر گل ولا

هم پانگا مذکر نمکی است از ریگ دریا حاصل میشود و آنرا در اطعمه بکار برند

س پانو بسکون نون مذکر پای بعربی رجل خوانند و بعد واو نون هم مینویسند پانو اترنا بیجا و منخلع شدن پا را گویند پانو اٹھانا یا چلانا بشتاب رفتن پانو اڑانا بیغایده در کار کسی دخل دادن پانو بڑھانا بر همسران فوقیت و بلندی یافتن و از آئین پیشین باز ماندن پانو بھرجانا خواب کردن پا را گویند پانو پانو پاتون پانون پیاده ضد سوار پانو پر پانو رکھنا قدم بر قدم کسی نهادن و پیروی کردن و بآرام و آسایش نشستن را نیز گویند پانو پڑنا بعجز و الحاح التماس کردن و کسی را از رفتن باز داشتن پانو پوجنا بجیم تازی تکریم و تعظیم کردن و نیز کسی را از کاری منع کردن پانو پھیلا کر سونا بفراغت و آرام دراز کشیدن پانو پھیلانا اصرار و سرکشی کردن در کاری پانو پٹینا به بی صبری پای بر زمین زدن پانو پھوک پھوک رکھنا کنایت است از کردن کاری بکمال احتیاط پانو تلے ملنا پامال کردن و کسی را رنج دادن و اذیت رسانیدن پانو توڑنا از ملاقات کسی باز ماندن و نیز بار بار رفتن بملاقات کسی و این از اضداد است و مانده شدن را هم گویند پانو ثابت رکھنا ثابت قدم بودن در کاری پانو جمانا ثابت قدم شدن پانو چل جانا تر از گردن و ناپایدار شدن پانو چلانا مرادف پانو اٹھانا پانو دھو دھو پینا کنایت است از کمال ناز برداری و اعتقاد در حق کسی پانو ڈالنا از بهر چیزی آماده و مستعد شدن پانو ڈرکنا بکسر دال هندی لغزیدن پای را گویند پانو رگڑنا هرزه دوی کردن و بی حرفه بهر سو رفتن و نیز در حالت جان کندن بودن پانو زمین پر نہ ٹھہرنا قدم بر زمین نرسیدن

پانو پڑنا بعجز و الحاح التماس کردن

واین کنایه ست از کمال شادمانی پانو سونا خوابیدن
پا پانو سے پانو باندھنا حراست و پاسبانی کسی
کردن به نزدیکی پانو سے پانو بھڑانا نزدیک شدن
پانو قایم کرنا حاصل کردن مقام پایدار که استوار
باشد و قصد دیگر و عزم نو اختیار کردن پانو کا
انگوٹھا انگشت نر پای پانو کا پنا یا تھر
تھرانا ترسیدن کسی باشد در کردن کاری پانو کسی کا
اکھاڑنا کسی پا از جای او برکندن یا از اراده و قصد او
بازداشتن پانو کسی کا گلے میں ڈالنا الزام دادن
باشد خصم را بقول او پانو کی انگلی انگشت پا پانو
گاڑنا پای فشردن و ثابت قدم شدن پانو لگنا تسلیم
و کورنش بجا آوردن پانو نکالنا قدم از حد بیرون گذاشتن
و نیز از کاری باز ماندن و سر حلقه شدن در اہل فساد
دبے پانو آنا بنرمی و آہستگی آمدن ہمچو جاسوس
تا کسی آواز پا نشنود پانو روٹی نان پا را گویند پانوترا
بارای ہندی فرش پا انداز را گویند
هہ پانہر بفتح چہارم مذکر نوعی ست از نی که قصب باشد
س پانی مذکر آب بعربی ماء خوانند و بمعنی نور و ضیا و آب
و نطفه مرد ہم آمده پانی بھرنا معروف و کنایت است
از اعتراف کردن کسی فرومایگی و ناچیزی خود را پانی پڑنا
باریدن باران پانی پی پی کوسنا نفرین کردن و
دعای بد گفتن در حق کسی پیاپی و این نوشیدن آب از بہر
آنست که خشکی دہان بر طرف شود و باز طاقت دعای
بد گفتن پیدا گردد پانی جانا روان شدن رطوبت
از فرج زن و نیز بے آبرو شدن و روان شدن اشک
از چشم پانی چلنا روان شدن رطوبت از فرج زن
پانی سے پتلا کرنا کسی را شرمنده و ذلیل کردن پانی کا
بلبلا حباب را گویند و اینجا کنایت است از ناپایداری
چیزی پانی کرنا شرمنده کردن و آسان کردن کاری
که مشکل بوده باشد پانی مرنا شرم و حجاب داشتن

این را در فارسی آب در چشم نداشتن گویند پانی میں
آگ لگانا از سر نو تازه کردن فتنه و جنگ را پانی
نہ مانگنا کنایت است از مردن کسی بیکدم بعد
خوردن زخم شمشیر
س پائینتی بروزن سادگی مونث پائین
س پاو بروزن واو معروف که ربع باشد بفارسی نیز پاو گویند
س پاوس بفتح سیوم مونث موسم باران
س پاوک بروزن ناوک مونث آتش بعربی نار گویند
س پاولا مذکر ربع روپیه را گویند
س پاؤن بروزن ماموں پای بعربی رجل گویند
س پاون بروزن دامن خالص و مقدس
س پاھان ۔ پاھن بفتح سیوم در دوم مذکر سنگ
بعربی حجر گویند و پاھن بضم سیوم بمعنی مہمان باشد
بعربی ضیف خوانند
س پاھنا بضم سیوم مہمان و ضیف و شوہر دختر که داماد
باشد بعربی ختن خوانند
س پاھنی بضم سیوم زنیکه مہمان کسی بوده باشد
هہ پاھو بروزن آہو شخصی و آدمی
هہ پاے بروزن واے دہقانی را گویند که در دیہ خود
مقیم باشد و در زمینیکه بقریه دیگر واقع است کشاورزی
نماید و در فارسی قدم که ترجمه رجل باشد
س پائی بروزن مائی مونث فلوسی ست و آن چہارم حصه
آنه باشد پائین بروزن آئین کذلک
هہ پائی بروزن مائی مونث خار آہنی که جولاہان وقت
بافتن پارچہ بکار برند پائین بروزن آئین کذلک
هہ پائیتھ بفتح سیوم مذکر دار را گویند و آن جائی است
که دران مردم را بقصاص میکشند
س پایك بکسر سیوم پیک و قاصد را گویند
س پایل بفتح سیوم قایم و پایدار زر دبالی که از نی ساخته
باشد و بکسر سیوم بروزن مائل مونث پای برنجن بعربی

خلخال گویند و عوام بفتح سیوم خوانند و آن غلط است

س پاینت - پاینتی بکسر سیوم در هر دو و سکون نون پائین را گویند که نقیض بالین است

س پیتر بفتح اول و کسر دوم و سکون سیوم خالص و نفیس و صاف را گویند

س پیترا بفتح اول و کسر دوم و سکون تای فوقانی ریسمان ابریشمی کره دار که در بعض سومات هندوان بکار برند و آنرا از کاه هم می سازند و آن کاه کشا نام دارد

س پیتری بفتح اول و کسر دوم و سکون تای فوقانی مونث انگشتری کاه و طلا و نقره و مس که هندوان تا ادای پرستش بتان در بنصر و انگشت شهادت کنند

س پیپرا بفتح اول و سکون دوم مذکر پوست و قشر

س پیپری بفتح اول مونث خشک ریشه و گردهای گلین از خشک شدن گل پیدا شود و پوست بالای نان را هم گویند

هد پپریاکت بفتح اول و سکون بای فارسی و کسر رای منقوطه و فتح کاف تازی مونث کات سفید و کات را کهته نامند و آن چیزیست معروف که با پان می خورند

س پپتریلا بفتح اول و کسر رای هندی آبله که خشک ریشه بر آورده باشد

هد پپنی بفتح اول و سکون دوم مونث قرکان را گویند

هد پپیها بفتح اول بر وزن عریضه باشه را گویند و آن جانوری است شکاری

هد پپیا بفتح اول و دوم و تشدید یای تحتانی مذکر صفیر و آن چیزی است که کودکان در دهان گرفته بدمند و از ان آواز بر آید و نام درختی است که میوه آن هم بدین نام خوانده اند و عوام انرا پپیا

گویند و آن سرد و تر است در دوم جهت نفث الدم و بواسیر حار و قرحه مجاری بول و سوزاک و التهاب قلب و معده و جگر نافع اما بطی الهضم است و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قراقر و مضر مبرودین و طلای لبن آن بر ثوبا باعث زوال آن باخراج زرد اب لزج و رطوبت باندکی خارج مجرب است

س پت بفتح اول مونث آبرو و عزت و شوهر و آقا را هم گفته اند و بمعنی برگ هم آمده است مرادف پات و بکسر اول تلخه که عربان صفرا خوانند

س پت پاپرا بکسر اول مذکر بعربی شاهتره گویند تلخ و سرد و سبک و قابض شکم و دافع فساد صفرا و بلغم و خون و سوزش اعضا و دوران سر و تشنگی و تپ و باد انگیز

س پتا بکسر اول پدر و بکسر اول و تشدید دوم زهره بعربی مراره خوانند و بمعنی کنایه از خشم باشد و بفتح اول و تشدید دوم برگ درختان که عربان ورق گویند و زیوری است که زنان آنرا در گوش کنند

هد پتا بفتح اول و تخفیف دوم مذکر سراغ و نشان

س پتاکا بفتح اول رایت و لوا

س پتال بفتح اول و تشدید دوم بر وزن بطال مذکر اسفل السافلین و درکات دوزخ را گویند

س پتامه بکسر اول و فتح میم و فتح های هوز پدر پدر بعربی جد خوانند بفارسی نیا گویند و نیا پدر و مادر را هم گفته اند

س پتانبر بکسر اول بر وزن نیام کرد مذکر پارچه ابریشمی را گویند

هد پتائی بر وزن خدائی مونث اندیشه و پیش گرد و مزدی که بانداز دهند

س پتبرت بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده و سکون رای قرشت و تای فوقانی مذکر عصمت و پاکدامنی را گویند

س پتبرتا بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده زن عاصمه

س پتت بفتح اول و کسر دوم افتاده و مجرم و گناه گار

هد س پت جهر بفتح اول و سیوم مونث برگ ریزان و درختی که بی برگ باشد

س پت دن بفتح اول و کسر دال مهمله هر روز و همواره را گویند

س پتر بضم اول و سکون تای فوقانی پسر بعربی ابن خوانند و بفتح اول و تشدید ثانی برگ و نامه و سند و دستاویز و ظرف مس و غیر آن و بکسر اول و سکون دوم پدر را گویند بعربی اب خوانند و بروزن نشتر در فارسی بمعنی تنکه طلا و نقره و مس و برنج و امثال آن که دران اسما و طلسمات و تعویذ نقش کنند

س پترگهاتک بکسر اول و فتح دوم و فتح کاف فارسی و تای فوقانی فرزندی که پدر را بکشد و آنرا پدرکش گویند

س پترا بفتح اول بروزن قطره مذکر تقویم که بدان حساب ماه و سال معلوم کنند

س پترائی بکسر اول کسی را گویند که از جانب پدر رشته نسبت قرابت داشته باشد و نیز زنگاری که بر نحاس و برنج نشیند

س پترپکهه بکسر اول و فتح دوم و چهارم پانزده روز اولین یا آخرین بود از ماه آسن

س پاترنگا بفتح اول و سکون دوم و کسر سیوم مذکر نام پرندیست

س پترو بکسر اول و فتح سیوم پدر و مادر بعربی والدین گویند

س پتری بضم اول دختر بعربی بنت گویند

هه پتریا بفتح اول و دوم و کسر سیوم سه سپی و قحبه پتریا بان مردم زانی و فاجر را گویند

هه پتکی بفتح اول و ضم دوم مونث سبوچه و آوند سفالین کوچک

س پتل بفتح اول و تشدید تای مفتوحه بروزن صندل مونث و آن چیزی باشد که مثل صحنک و پیاله از برگ درختان سازند و طعام و نانخورش و غیر آن دران کرده بخورند

هه پتلا بفتح اول باریک و تنگ و رقیق و لاغر و ناتوان باشد

س پتلا بضم اول بت بعربی صنم خوانند

س پتلانا بکسر اول آلوده شدن اطعمه باشد از زنگار مس و برنج و معروفست که چون هرگونه طعام و خوردنی ترش در ظرف مسی که قلعی ندارد بگذارند فاسد گردد

س پتلو بفتح اول بروزن کم بود مذکر اوراق خشک که از درختان بیفتد و برگ های نی که بدان سقف خانها بپوشند

س پتلی بضم اول مونث مردمک دیده بعربی انسان العین خوانند و بت و صنم و در رسم اسب جای را گویند که مثلث باشد و آن نزد حسن بود و در ہندی کا ما را کرنا کنایه از عزیز داشتن باشد کسی را ہمچو مردم چشم

س پتن بفتح اول و دوم بروزن بدن مذکر افتادگی و سقوط و بتشدید دوم شهر و معموره باشد اما باین معنی بی ترکیب مستعمل نمی شود

س پتن بفتح اول و دوم مشدد مفتوحه مذکر نظام و آراستگی اسباب و اقمشه را گویند

س پتنگ بفتح اول مذکر پروانه چراغ و آفتاب بعربی شمس خوانند و کاغذ باد و آن را باد بره و باد برگ نیز گویند

هه پتنگ مذکر بقم و این معرب بکم است و آن چوبی باشد معروف که چیزها را بدان رنگ کنند و اهنا فی الاکثر پتنگ کی لکڑی گویند در سیوم گرم و در چهارم خشک و بیخ درهم او کشنده و گویند علاج پذیر نیست و ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و غسل باب او نیکویی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع است

هه پتنگا بفتح اول و دوم مذکر اخگر بعربی شراره خوانند

س پتنگا بفتح اول و دوم مذکر پروانه چراغ و عوام بکسر دوم گویند غلط است

س پتنی بفتح اول و سکون دوم و کسر نون زن بعربی زوجه خوانند

هه پتنی بفتح اول و تشدید تای مفتوحه و کسر نون چیزی که بفرمایش کسی تیار سازند

س پتوا بفتح اول و دوم مذکر برگ درختان

هه پتوار = پتوال بفتح اول و سکون دوم مونث دنباله کشتی و آن را بعربی سکان گویند

ف پتوله خامه ابریشمی منقش کار ہندوستان

س پتوه بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و های هوز نوجه پسر و او را کیلن خوانند پتوهو بروزن کلم و پو گدنگ

س پتھر بفتح اول و تشدید دوم مذکر سنگ بعربی حجر خوانند پتھر
بازی سنگ نداختن و بازی کردن باسنگ پتھر پانی
ھوجانا کنایه از نرم شدن دل سخت و سنگین کسی
و آسان شدن کاری باشد پتھر چھاتی پر رکھنا
کنایه از صبر کردن در کاری بجبر و اکراه دیگری یا بسبب آنکه
گریزش نباشد پتھر سا پھینک مارنا کنایه است از جواب
دادن کسی را به تندی بی آنکه در معنی سوال تامل کرده آید
پتھر پسیجنا کنایه از نرم شدن دل سنگین کسی باشد
پتھر سے سر پھوڑنا یا مارنا کنایت از اموختن و تعلیم
کردن شاگردی که کودن بود پتھر ھوجانا گران و
ثقیل شدن و استادن کسی بلا حرکت و کنایه از بی رحم
شدن هم هست

س پتھرانا بفتح اول و سکون دوم متحجر شدن و سخت گشتن

س پتھر پھوڑ مذکر پرنده است که منقار آن بسیار تیز میباشد

س پتھر چٹا بفتح جیم فارسی مذکر نام پسریست و
مردم لئیم و بخیل و نام ماری و نام ماهی هم هست و شخصی را نیز
گفته اند که از و اگر چه انواع محنت و تصدیع بینند

س پتھر چور مذکر نام نباتی است و معنی ترکیب این لفظ
دزدی کننده سنگ است

س پتھر کلا بفتح کاف تازی بندوقی که بسنگ چقماق سر کنند

س پتھری بفتح اول مونث سنگ مثانه بعربی حصاة گویند
و سنگ چقماق و چینه دان مرغ و آنرا بعربی حوصله خوانند

س پتھریلا بفتح اول و سکون تای فوقانی و های هوز و کسر
رای مهمله سنگین و سنگ آسا و سخت را گویند

س پتھک بفتح اول و کسر دوم سیاح و مسافر

س پتی بفتح اول و تشدید دوم برگ نباتات و بنگ را نیز گویند
که برگی است نشه آور

س پتیا بفتح اول و کسر دوم کاغذ فتوی که علمای برهمنان
نوشته بدهند و بمعنی نامه و مکتوب هم آمده است و بکسر
اول و دوم برادر پدر که عربان عم خوانند

س پتیارا بفتح اول و کسر دوم مذکر اعتماد

س پتیانا بفتح اول و کسر دوم اعتماد کردن و باور نمودن

س پتیوری بروزن حریری مونث نوعی از حصیر باشد که
از او ربوریا است

هه پتیل بفتح اول بروزن سبیل باریک و نفیس را گویند

هه پتیلا بفتح اول بروزن فتیله مذکر آوندی که در ان روغن
گرم کرده چیزهای خوردنی بریان کنند

س پٹ بفتح اول و سکون تای منقوطه هندی مذکر یک جانب
در و بعربی مصراع خوانند و بمعنی آواز و صوت و سرنگون
و واژگون هم گفته اند و بمعنی پارچه و جامه هم هست و در
دکنی ضماد و طلا را گویند و بضم اول هرگونه تابع و چیز سالن را
گویند که در ان ادویه جوش دهند یا بجبانند

هه پٹا بفتح اول مذکر عصای باشد که کشتی گران بدان بازی
کنند و این بازیگر را پٹی باز خوانند و به تشدید دوم زلف
و گیسو و گردن بند سگ و غیر آن و نیز حلقه باشد که از
چرم می دوزند در گلوی اسپ بهل میکنند و اف اسپان

س پٹا بفتح اول و تشدید دوم مذکر دستاویز نوشته
که بکشاورزان دهند

س پٹاپٹ بروزن سلامت مذکر آواز زدن و آواز افتادن
قطرهای باران

هه پٹاپر بفتح اول بروزن سراسر مذکر نام میوه است

هه پٹلخا بفتح اول مذکر معروف

س پٹارا بکسر اول مذکر و آن صندوق مانند باشد که از
نی سازند و پٹاری کوچکترین آن باشد

س پٹاری بکسر اول مونث کرمی است که در برنج و غله
دیگر پیدا میشود

هه پٹاک بفتح اول مذکر آواز و صدای چیزی باشد

هه پٹانا بفتح اول آبیاری کردن زراعت و زر دادن
بکسی و غیر را بر سقف خانه گذاشتن و تیار کردن چوکا
و آن جای است که هندوان برای پختن طعام تیار سازند

وعدان برای طهارت آب سرگین کا ویفشانند

ھ پٹاؤ بفتح اول مذکر آبیاری زراعت و پوشیدن سقف خانہ سفال و امثال آن

ھ پٹپٹیا بکسر ہر دو بای فارسی پنبہ زن بعربی حلاج خوانند

س پٹپٹ بفتح ہر دو بای فارسی آواز کہ از خوردن چیزی بر آید

س پٹرا بفتح اول مذکر تختہ را گویند عموماً و تختہ کہ گازران بران پارچہ را زنند خصوصاً تختہ کہ مردم بالای آن نشینند و ہم بمعنی دانہ خام آمدہ کہ خوید باشد پٹرا کردینا کسی را بے زور و ناتوان کردن و نیز الزام دادن خصم و لاجواب کردن ہم باشد

س پٹرانی بفتح اول ملکہ و بادشاہ بیگم مرادف پاٹرانی

س پٹری بفتح اول مونث تختہ مشق و لوحی کہ برآن ہجی نویسند و قطعہ تختہ کہ دراز و تنگ باشد و نیز بمعنی نشست محکم برپشت اسپ آمدہ و بمعنی صفت و لقب ہم ہست

س پٹ سال بفتح اول مذکر مدرسہ و مکتب خانہ

س پٹکا بفتح اول مذکر کمربند بعربی منطقہ خوانند مزری پٹکا کمربند زرین پٹکا باندھنا مستعد شدن از برای کاری پٹکا پکڑنا باز داشتن شخصے را از کاری

س پٹکن بفتح اول و سیوم مونث صدمہ و سقطہ پٹکن کھانا بر زمین افتادن

س پٹکنا بفتح اول بر زمین زدن

س پٹکا جانا فرو افتادن کسی از اوج دولت و بلندی مرتبہ

س پٹکنی دینا ـ پٹکی دینا بر زمین زدن کسی را

س پٹمبر بفتح اول و دوم بر وزن سمندر مذکر پارچہ ابریشمی مرادف پاٹمبر

ھ پٹن بفتح اول و دوم مذکر سقف پوشی

ھ پٹنا بفتح اول ادا کردہ شدن زر و سیراب گشتن مزرع و پر کردن و پوشیدہ شدن سقف خانہ از سفال و غیر آن و نام شہرے ہم ہست

س پٹنا بکسر اول زدہ شدن

ھ پٹنی بفتح اول ملاح و کشتی بان را گویند مرادف پاٹونی

س پٹو بفتح اول و تشدید تای ہندی مضموم مذکر نوعی از جامہ پشمینہ باشد

س پٹوا بفتح اول و ضم دوم شخصی کہ از ابریشم و کلابتون چیزہا سازد و از رشتہ و غیر آن ہا بافد و اہل دکن پٹویگر گویند

ھ پٹوا بفتح اول و ضم دوم خر کتان

ھ پٹوار ـ پٹواری بفتح اول محرر دفتر زمین و نگہدار حساب زمین

ھ پٹوانا بفتح اول آمادہ کردن و آب دادن زراعت را مرادف پاٹنا

س پٹوت بفتح اول و ضم دوم و سکون واو و تای فوقانی مذکر قوت و چالاکی و ہنر را گویند

ھ پٹوتن بفتح اول و ضم دوم و فتح چہارم مذکر پوشش سقف خانہ بتختہا

س پٹوکا بفتح اول و ضم دوم مذکر کمربند را گویند مرادف پٹکا

ھ پٹولی بفتح اول و دوم ملاح و کشتیبان

ھ پٹوہیا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجہول و کسر ہای ہوز مذکر بوم و جغد

ھ پٹھر ـ پٹھا بفتح اول ہر جانور جوان فربہ و مرد جوان کشتی گیر و عضلہ را ہم گویند و آن جسمی ست مرکب از عصب و رباط و لحم احمر و غشا و آن محتمل ترین و بہترین گوشتہای جانوران است

ھ پٹھا بضم اول و تشدید دوم مذکر سرین و کفل جانوران را گویند

ھ پٹھانا ـ پٹھونا بفتح اول فرستادن و ارسال کردن

ھ پٹھیا بفتح اول و کسر دوم و سکون ہای ہوز جانور جوان فربہ و در اکثر بر بچہ گوسفند و مرغ خانگی اطلاق کنند

س پٹی بفتح اول و تشدید تای ہندی مکسورہ مونث مفاد و ناحیہ و محلہ و بارہای چوب کہ در اطراف چارپایی باشد

وصف و قطار و نوعی از حلوا و نیز موی که زنان بعد شانه کردن
بهر دو طرف سر قریب پیشانی ترتیب دهند پٹی پکڑ کے ہلنے
رهنا کنایه از کمال ضعف و سستی و کاہل باشد پٹی توڑنا
خسته حال و فریش شدن پٹی سے پٹی ملانا کنایت
از کمال قربت و نزدیکی و اختلاط باشد

س پٹیا بفتح اول و کسر دوم مونث تخته سنگ

هـ پٹیت بفتح اول و دوم آنکه از پٹیا بازی میکند

هـ پٹیر لے بفتح اول و کسر دوم مذکر گیاہی است که خورش فیلان است

هـ پٹیل بفتح اول و کسر دوم مذکر بزرگی و عظمت و سروری
و بازی کردن از پٹیا و ریش سفید و بزرگ کشاورزان
و لقبی است از القاب مرہٹگان

هـ پٹیلا بفتح اول مذکر نوعی از کشتی که زیر آن هموار میباشد
و چوبی که از آن زمین را هموار کنند پٹیل ڈالنا زدن
و خلل افکندن در کار کسی

هـ پٹیلی بفتح اول و کسر دوم مونث کشتی کوچک که پشت آن
هموار می باشد

هـ پٹینا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف زدن
و مغلوب کردن

س پٹیما بفتح اول و کسر دوم بر وزن قرینه مذکر تخته که پارچه را
هنگام نقش کردن بالای آن گذارند

هـ پٹینا بفتح اول و کسر دوم مذکر پرنده ایست

س پچایا بضم اول و فتح جیم تازی مذکر سامان و آلات که
هندوان هنگام پرستش بکار می برند

س پچانا بضم اول پرستانیدن و پر کردن

س پچنا بضم اول پر شدن و مملو شدن

س پچوانا بضم اول پرستانیدن و پر کردن

س پچوڑا بفتح اول و دوم ناکس و فرومایه

هـ پچاڑالن بضم کردن و کواریدن

هـ پچارا بضم اول مذکر اندایش دیوار و اسفنجه که بدان ...
صاف کنند

س پچاس بفتح اول پنجاه بعربی خمسین خوانند

س پچاسی بفتح اول و کسر سین مخففه هشتاد و پنج

س پچانا بفتح اول گوارانیدن

س پچانوے بفتح اول و فتح نون مخففه نود و پنج

هـ پچ پچ بر وزن کچ کچ مذکر آوازیکه از مشی کردن در
زمین نمناک بر آید

هـ پچپچا بکسر هر دو بای فارسی نرم و ژولیده

هـ پچپچانا بفتح هر دو بای فارسی تر شدن و عرق کردن
بدن را گویند

س پچپن بر وزن مخزن پنجاه و پنج

س پچتانا بفتح اول پشیمانی خوردن و تاسف نمودن

هـ پچتولیه بفتح اول و ضم سیوم نوعی از پارچه باشد

هـ پچر بفتح اول و تشدید دوم مونث فانه و آن بر وزن
شانه چوبک تنکی باشد که آنرا گاهی در زیر در نهند تا در
گشوده نگردد و درودگران در شگاف چوب فرو برند و
کفشگران در فاصله قالب و کفش گذارند پچر مارنا
کنایه از رنجانیدن و آزردن کسی باشد

هـ پچکا بکسر اول و ضم دوم و تشدید کاف تازی مذکر مرادف
پچکاری

هـ پچکارا بضم اول مذکر اندایش دیوار مرادف پچارا

هـ پچکاری بکسر اول مونث محقنه

هـ پچکانا بکسر اول افشاردن

هـ پچکنا بکسر اول و فتح دوم افشرده شدن

س پچکھنا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف تازی مکان پنج
منزله چه پچ بمعنی پنج و کهن بمعنی منزل باشد

س هـ پچلڑا بفتح اول و سکون دوم و فتح لام مذکر زیور مروارید
و امثال آن که پنج سلک داشته باشد پچلڑی مونث کذلک

س پچلونا بفتح اول دوائی است که از ترکیب پنج قسم نمک
می سازند چه لون بمعنی نمک است

س پچمیل بفتح اول و سکون دوم و کسر میم و سکون یای مجهول

پخته و ممزوج و مخلوط

س پچهنا بفتح اول منهضم شدن و گواریدن و پوشیدن و متعفن شدن و رنج و محنت کشیدن

س پچولی بفتح اول و دوم مونث معده و شکم

س پچهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر حمایت و طرفداری و محافظت و نیمی از ماه و یا مدت دو هفته و بمعنی پس مرغ هم آمده است

س پچهار بضم اول بر وزن خمار مذکر بیمار پرسی بعربی عیادت خوانند

هـ پچهاڑ بفتح مونث سقوط افتادن و امر باشد از مصدر آن بمعنی بفگن و بر زمین زن پچهاڑ کهانا بر زمین افتادن و درد کشیدن

هـ پچهاڑنا بفتح اول بر زمین زدن

س پچهاڑی بکسر اول مونث دنبال لشکر و رسنی که بدان هر دو پای اسپ بندند پچهاڑی مارنا حمله آورده بر دنبال لشکر باشد

س پچهان بفتح اول و دوم مذکر باختر بعربی مغرب گویند

س پچهاننا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مرادف پہچاننا و عوام بفتح گویند و آن غلط است

س پچهتانا بفتح اول پشیمانی خوردن

س پچهتاوا بفتح اول مذکر پشیمانی و ندامت را گویند

س پچهتر بفتح اول و دوم و تشدید تای فوقانی هفتاد و پنج

س پچهڑنا بفتح اول و دوم افتادن بر زمین پچهڑ جانا مغلوب شدن

س پچهلا بکسر اول پسترین و اخیر را گویند پچهلے پانون هٹنا کنایه از شکستن پیمان باشد

هـ پچهل پائی بکسر اول و فتح دوم خبیثه یعنی زنیکه شیطان شده باشد

س پچهلنا بکسر اول و فتح دوم لغزیدن باشد مرادف پهسلنا

س پچهم بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه مذکر باختر بعربی مغرب گویند

هـ پچهنا بفتح اول مذکر ذبح کردن جانور قربانی و آلهٔ که بدان قربانی کنند و آبله دار و مجدور کردن مردم صحیح را و آن صنعتی است معروف مر اطباء فرنگ را

هـ پچهنی بفتح اول مونث ذبح کردن و آلهٔ

س پچهوا بفتح اول و سکون جیم باد مغرب و هوای مغربی

س پچهواڑا بکسر اول و سکون دوم مذکر پس و جانب پشت

س پچهوت بکسر اول و ضم دوم پس و بعد و جانب [illegible] را گویند

س پچهوری بکسر اول و فتح دوم مونث پارچه که زنان آن را بر سر می بندند

س پچهوڑنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول بر افشاندن غله را گویند مرادف پهٹکنا

س پچهویا بضم اول و فتح واو مستفسر و دریافت کننده

س پچهی بفتح اول و تشدید دوم مذکر پرنده بعربی طیر خوانند و بمعنی دوست و رفیق و مددگار هم آمده است

س پچهیاو بفتح اول و سکون جیم فارسی و فتح یای تحتانی و سکون الف و واو مونث باد مغرب

س پچهیت بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول مذکر فضای که در عقب خانه باشد

هـ پچی بفتح اول و تشدید دوم ملتصق و پیوسته و محکم و در اصطلاح اهل موسیقی بمعنی همساز و هم آواز بود

س پچیس بفتح اول و تخفیف جیم فارسی بست و پنج و عوام بتشدید گویند

س پچیسی بفتح اول و کسر دوم مونث بازی معروف چون داو بهترین آن بست و پنج بود از ین نام خواندند

ف پختری بضم اول و فتح تای فوقانی بر وزن صفتری نانهای که آن را در رقاب گذاشته اند درون آن گوشت پخته گرم نهند ما مانند پختریان کهانا خوردن این قسم نانها که مادر کسی آن را از دست خویشتن تیار کرده باشد و اطلاق این بر آن کنند که پرورده ناز و نعمت بود و تحمل کوشش و محنت نیارد

س پد بر وزن قد مذکر پای و قدم و حال و شان و جاه و منزلت و جای و مقام و چیز را هم گفته اند و در اصطلاح نحوی کلمه را گویند که اسم و فعل و حرف باشد

هـ پد بکسر اول و تشدید دوم مذکر پرنده است معروف

س پدارتهه بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر هدیه و سوغات و نعمت و هم معنی لفظ را گویند و قیاس منطقی را هم گفته اند

س پداس هم وزن پلاس مونث ریح و باد شکم و تیز

س پدسا بادی و نفاخ و تیز دهنده یعنی گوز کننده

س پلانا بفتح اول گریزانیدن و کنایه از ترسانیدن و گریزانیدن هم هست

س پدلی بفتح اول بر وزن حربی مونث طریق و راه و مرتبه و درجه و لقب را گویند

ھ پدڑی بکسر اول و سوم مونث جانوری است بسیار کوچک و تیز پرواز

س پدم بر وزن عدم مذکر درخت الجره و عدد ده صد کرور مطابق شاستر هزار صد کرور و حسب دستور العمل اکبر بادشاه

س پدما بفتح اول بر وزن صدمه لچهمی را گویند واو در اعتقاد هنود ان خدای دولت است

س پدماوت بفتح اول و سکون دال و فتح واو نام ملکه ایست نام آور که احوال او در کتاب پدماوتی مذکور است

س پدمنی بفتح میم بر وزن کردنی قسم بهترین باشد از اقسام اربعهٔ نساء و سه قسم دیگر را چترنی و سنکهنی و هستنی گویند

س پدنا بر وزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم مشدده پدوڑا بفتح اول و ضم دوم تیز دهنده و بزدل و شتر دل هم گفته اند

س پدوی بفتح اول و دوم بر وزن بدوی مونث راه و طریق و جاه و لقب را گویند مرادف پدلی

س پدھارنا بفتح اول و دوم رفتن و نهضت کردن

س پدھت بفتح اول و دوم و سکون یا و تای فوقانی مونث طور و دستور و رساله که در علمی نوشته باشند و بمعنی لقب نیز هست و کتاب فقه را هم گفته اند

س پدی بفتح اول و تشدید دوم بر وزن جدی راه و طریق

س پر بفتح اول بمعنی بر و بالا باشد بعربی علی و فوق خوانند و در بعضی بمعنی دور و اجنبی و بیگانه آید و بمعنی مگر و اما و الا باشد و در فارسی معروف که پر مرغ باشد بعربی ریش خوانند و بضم اول مذکر شهر و معموره و در فارسی بمعنی مملو باشد

س پردیس مُلک اجنبی شهر بیگانه را گویند

س پُرباسی بضم اول مردم شهری را گویند که نقیض دهقانی باشد

س پُرا بضم اول مذکر معموره و قصبه و محله را گویند و بفتح اول جانب پسین و بمعنی شکست و هزیمت هم آمده

ھ پَرا بفتح اول مذکر گروه سواران

س پراپت بفتح اول و چهارم بر وزن صلابت مذکر دخل و آمد و نفع و فایده و بمعنی میسر و حاصل کرده شده هم آمده است

س پرات بر وزن برات مذکر بامداد و سفیده صبح

ھ پَرات ـ پراتی بر وزن برات و براتی هر دو مونث قاب بزرگ

س پراتم ـ پراتن هر دو بضم اول و فتح تای فوقانی کهن سال و عمر رسیده و سال خورده

ھ پراٹھا بفتح اول نانی معروف که آن را در روغن کاو می پزند

س پَراجی بفتح اول و فتح جیم مذکر شکست و هزیمت

س پراچت بفتح اول و کسر جیم فارسی مذکر جریمانه و تاوان کفاره را گویند

س پراچین بفتح اول بر وزن مضامین کهنه و دیرین

س پرادھین بفتح اول بر وزن براهین تابع و محکوم

س پراربده بفتح اول و فتح بای موحده و سکون دال و های هوز مونث مرادف پرالبده و بیان آن می آید

س پرارنبهه بفتح اول و چهارم مذکر آغاز و شروع را گویند

س پراس بفتح اول مذکر نام درختی است

س پراسچت بفتح اول و دوم و سکون سین مهمله و کسر جیم فارسی مذکر کفاره را گویند مرادف پراچت

س پراکرت بھاشا بفتح اول و سکون چهارم و کسر رای مهمله مونث محاورهٔ عالمانه که از زبان سنسکرت ساخته اند چه بهاشا محاوره و زبان قوم را گویند

س پراکرم بفتح اول و سکون چهارم و فتح رای مهمله مذکر قدرت و توانایی را گویند

س پراکرمی بفتح اول و سکون چهارم و فتح رای مهمله توانا و جری و بهادر را گویند

س پراگ بفتح اول و دوم و سکون کاف فارسی نام قدیم اله آباد و سفوف و ساییدهٔ برگ گل که باشد

س پرال بفتح اول مذکر گاه بعربی تبن گویند مرادف پوال

س پرالبده بفتح اول و فتح لام و سکون بای موحده مونث تقدیر و سرنوشت را گویند

س پرامرش بفتح اول و چهارم و سکون رای مهمله مذکر کنکاش و مشورت و تامل را گویند

س پرامردهنا بفتح اول و ضم میم و سکون واو و فتح دال مهمله مذکر ترغیب و تحریص باشد

س پران بضم اول مذکر کتب تواریخ هندوان باشد و بفتح اول نفس و روح را گویند و بمعنی محبوب و معشوق هم بنظر آمده

س پرانپت بفتح اول و دوم و سکون الف و نون و فتح بای فارسی مالک و خداوند روح

س پرانا بضم اول کهنه و قدیم و بمعنی آموختن و پر کردن هم گفته اند و بفتح اول و دیدن و بکسر اول امتثال شدن و درد داشتن باشد

هـ پرانتها بفتح اول نانی که آنرا در روغن گاوی پزند مرادف پراتها

س پرانی بفتح اول بر وزن روانی حیوان و جاندار و ذی روح

س پراه بفتح اول مونث گریز و هزیمت و جلا و ترک وطن را گویند

س پرایا بفتح اول بیگانه و ازان بیگانه

هـ پرب بفتح اول و دوم بر وزن عرب مذکر گوهر و سنگ بیش قیمت

س پرب بفتح اول و دوم مذکر روز عید و جشن

س پرباس بفتح اول و سیوم موحده مذکر سفر و سیاحت

س پرباسی بفتح اول بر وزن چپراسی سیاح و مسافر و بضم اول و فتح دوم مردم شهری را گویند که نقیض دهقانی باشد

س پرباه بفتح اول بر وزن درگاه مذکر سیلاب و مد دریا

س پربت بر وزن شربت مذکر کوه بعربی جبل خوانند

س پربتی بفتح اول بر وزن شربتی کوهی و جبلی و قسمی از کدو

س پربتیا بفتح اول و سیوم و کسر فوقانی مذکر قسمی از کدو باشد

س پربس بفتح اول و سیوم محکوم و زیردست

س پربل بفتح اول و سیوم قوی و صاحب قدرت و توانا را گویند

س پربنده بفتح اول بر وزن دربند نوعی از ترانه باشد و اصطلاح و محاوره را هم گفته اند

س پربوده بفتح اول و ضم سیوم و سکون واو مجهول و دیگر حروف مذکر دلیل و برهان و اثبات دعوی و الزام را گویند پربودهن کند

س پربها بفتح اول و دوم مونث نور و ضیا

س پربهات بفتح اول و دوم مذکر بامداد و طباشیر صبح

س پربهاتی بفتح اول و دوم مذکر نغمه سحری

س پربهاو بفتح اول و دوم مذکر اقبال و ترقی و برکت

س پربهت مذکر پربهتا - پربهتائی هر سه بفتح اول و دوم و ضم بای موحده مونث قدرت و طاقت و حکومت را گویند

س پربهو بفتح اول و دوم و ضم سیوم حاکم و خداوند و آقا را گویند

س پربیس بفتح اول و دوم و کسر بای موحده و سکون یای مجهول مذکر دخل و باریابی

س پربیسی بفتح اول و دوم و کسر بای موحده ذهین و تیزفهم و معنی رس

س پربیان بفتح اول بر وزن پردین دانا و خبیر و آگاه

س پربنیتا بفتح اول بر وزن پشمینه مونث گیاست و دانش

هـ پرپرانا بفتح اول و سیوم احساس درد کردن

هـ پرپراهت بفتح اول و سیوم مونث درشتی و تندی

س پرپنچ بفتح اول و سیوم و سکون نون و جیم فارسی کید و فریب و مکر

س پرپنچی مکار و غدار باشد

س پرپورن بفتح اول و سکون دوم و ضم سیوم لبریز و لبالب

س پرپهلت بفتح اول و ضم سیوم و تشدید لام مکسوره شگفته و شاد و خرم را گویند

هـ پرپیٹهه بفتح اول و سیوم مذکر نقل کاغذ زر که برای یادداشت [illegible]

هـ پرت بفتح اول و دوم مذکر ته و شکن

س پرت بفتح اول و دوم و کسر تای فوقانی هر یک و بار دو بار و دیگر را گویند

هـ پرتا بفتح اول بر وزن ورطه مذکر آلتیست که بدان رشته را پیچ دهند

س پرتاپ بفتح اول مذکر نور و ضیا و شرف و جلالت و اقبال و دولت و شجاعت و دلیری

س پرتاپوان بفتح اول و سکون دوم و فتح فوقانی و سکون الف و بای فارسی بزرگ و جلیل و صاحب قدرت را گویند پرتاپی [illegible]

س پرتبیمب بفتح اول و دوم و کسر فوقانی و سکون یای تحتانی و کسر بای موحده و سکون میم و بای موحده مذکر تصویر و عکس تصویر که در آینه بنماید

س پرتپال بفتح اول و دوم و کسر سیوم مذکر دستگیری و حمایت و پرورش باشد

س پرتپالک بفتح اول و دوم و کسر سیوم حامی و پرورش کننده

س پرتپالن بفتح اول و دوم و کسر سیوم و فتح لام و سکون نون دیگر حمایت و پرورش را گویند مرادف پرتپال

س پرتپالنا بفتح اول و دوم و کسر سیوم نگهداشتن و پرورش نمودن

س پرتچهه بفتح اول و سکون دوم و فتح تای فوقانی و سکون دیگر ظاهر و هویدا بمعنی ظاهر او عیانا هم آمده

س پرتدن بفتح اول و دوم و کسر سیوم بمعنی هر روز و همواره باشد

س پرتشتها بفتح اول و دوم و کسر تای فوقانی و سکون شین معجمه و فتح تای منقوطه هندی مونث شهرت و نام آوری باشد

س پرتنگیا بفتح اول و دوم و کسر سیوم و سکون کاف فارسی بمعنی پیمان و عهد

هـ پرتل بر وزن خردل مونث سامان و رخت فوج سواران که بر گاو و یابو بار کرده می برند پرتل کا ٹٹو یابوی بردار

هـ پرتلا بفتح اول و سیوم مذکر حمایل و دوال شمشیر را گویند

س پرتما بفتح اول و کسر سیوم مونث تصویر و بت را گویند

س پرتهه بفتح اول و کسر دوم و ضم تای فوقانی نام راجه ایست که در ایام پیشین بود و پدرش وینا نام داشت گویند که راجه مذکور لچهمی را بحباله نکاح در آورده بود و او مردم را کاشتکاری و زراعت آموخت

س پرتها بفتح اول و دوم مونث دستور قدیم و آئین کهن

س پرتهك بفتح اول و کسر رای مهمله و فتح تای فوقانی بمعنی جدا و علیحده باشد

س پرتهم بفتح اول و دوم و فتح تای فوقانی پیش و نخست را گویند

س پرتهمی بکسر اول و سکون را و تای فوقانی و های هوز و کسر میم مونث زمین را گویند بعربی ارض خوانند پرتهوی - پرتهی هرد بکسر اول کذلک

س پرتهیناتهه بکسر اول پادشاه و خداوند زمین چه پرتهی بمعنی زمین و ناتهه بمعنی خداوند باشد

س پرتی بفتح اول و دوم و سیوم مذکر اعتماد و اعتبار و اعتقاد

هـ پرتی بفتح اول بر وزن مرتی مونث زمین ویران

س پرتیت بفتح اول و سکون دوم و کسر تای فوقانی مونث اعتقاد و اعتماد پرتیت کرنا آزمودن و باور کردن و معتقد بودن

هـ پرتیج بفتح اول بر وزن ارج مونث نام نوای است در موسیقی و سپر را هم گفته اند پرتیج دار شمشیر قبضه دار

س پرجا بفتح اول بر وزن هرجا مونث رعیت و مالگزار و مستاجر

س پرجاپت بفتح اول و فتح بای فارسی خداوند رعیت و سلطان و نامی است از نامهای برهما

س پرجای بفتح اول بر وزن شهنای مونث حکم و دستور و بمعنی جای و مقام هم آمده است

س پرجانن بفتح اول و سیوم بر وزن گردن مذکر سفر و سیر

س پرجنك بفتح اول و سیوم بر وزن فرهنگ مذکر چارپایه

س پرجوت بفتح اول و سیوم و فتح واو مذکر باج و خراج را گویند

س پرچار بجیم فارسی بر وزن سرکار مذکر اشتهار و شهرت

س پرچا بفتح اول مذکر دلیل و حجت او از مایش بود

س پرچانا بفتح اول اشتهار دادن و مشهور کردن و کسی را در گفتگو مشغول ساختن

هـ پرچك بضم اول و فتح سیوم بر وزن مردك مونث مکر و غدر

س پرچنا بفتح اول و دوم آشنا شدن و مشهور گشتن

س پرچنڈ بفتح اول و سیوم و سکون نون و دال منقوطه هندی متکبر تند مزاج

س پرچونی بفتح اول و ضم سیوم مونث آرد فروشی

س پرچونیا بفتح اول و ضم سیوم آرد فروش

هـ پرچها بفتح اول و سیوم مذکر دوك که بدان رشته تابند و شاخ خردی که اندام مردم و کاشتکی ابر

س پرچها بفتح اول و کسر دوم و تشدید جیم فارسی مونث امتحان و آزمایش را گویند

س پرچهانوان - پرچهائین بفتح اول مذکر و مونث سایه و عکس باشد یعنی پرچهائین سے بهاگنا از سایه خود گریختن و این کنایت از کمال خوف در سیدن باشد

س پرچهت بفتح اول و کسر رای مهمله و تشدید جیم فارسی امتحان کرده شده و آزموده و نام پسر کلان ارجن هم است

س پرچهتی بفتح اول بر وزن سرپری مونث چیزیست معروف که برای حفاظت دیوار گلین از برگ و سفال و سلیه و اری لای آن سازند

س پرچهن بفتح اول و دوم و تشدید جیم فارسی پوشیده و مخفی و نظر آنچه ضد همه عام

ه پرچھنا بفتح اول و دوم گردانیدن چراغی یا قندیلی باشد گرد سر زن و مرد نوکتخدا و هندوان این را برای منع چشم بد و دفع بلیات مفید دانند و بمعنی افروختن هم گفته اند

ه پردادا بفتح اول و سکون رای مهمله جد و عوام برای مفتوحه خوانند

س پردچھن بفتح اول و سیوم و تشدید جیم فارسی مکسوره دور و طوف کردن و گردیدن گرد چیزی برای تکریم آن بطوریکه دست راست دایم بسوی آنچیز ماند و این رسمی که هندوان وقت پرستش بتان بعمل آرند

س پردمن بفتح اول و سیوم و ضم میم نام پسر کرشنا و او شوهر راتی بوده است و راتی نام زنی است

س پردهان بفتح اول بر وزن مروان سردار و رئیس و حاکم را گویند

س پردیس بفتح اول و کسر سیوم مذکر ملک بیگانه و دیار اجنبی

س پردیسی بفتح اول غریب الدیار و مرد تازه وارد

س پرس بضم اول و دوم مرد و شخص را گویند و بفتح اول و دوم بمعنی لمس کردن و بسودن باشد و بضم اول در فارسی پرسنده و امر از پرسیدن بود

س پرسا بضم اول قد آدم

ه پرسا بضم اول پرسش بیمار و تعزیت مرادف پرسه و این لفظ مهندست که از پرسیدن ساخته اند

س پرساد بفتح اول و دوم مذکر طعامی که نذر دیوان کنند و شفقت و بخشش و برکت و پس خورده مرد بزرگ یا مرشد باشد

س پرسادی بفتح اول و دوم طعام نذر کرده دیوان

س پرسپن بفتح اول و دوم و چهارم بر وزن بهمن پرمشارکت و انبازی

س پرستاب بفتح اول و دوم بر وزن فرح یاب مذکر ذکر و فرصت و قابو را گویند

س پرستابك بفتح اول و دوم و کسر بای موحده هر چیز بر وقت و موافق را گویند و مقدمه که پیش از وقوع ذهن نشین شده باشد

س پرستهان بفتح اول و دوم مذکر نهفت و کوچ را گویند

س پرسلده بفتح اول و دوم و کسر سین مهمله و سکون دال و های هوز بمعنی مشهور و نامور و آراسته باشد

س پرسرم بفتح اول و کسر دوم و سکون سین و فتح رای مهمله مذکر تعب و محنت را گویند

س پرسرمی بفتح اول و کسر دوم و فتح رای مهمله مردم چالاک و محنتی

س پرسن بفتح اول و سیوم بر وزن گردن مسرور و شاد و شفیق و مهربان را گویند پرسن هونا قبول کردن و راضی شدن پرسن کرنا پسندیدن

ه پرسنا بفتح اول و دوم پرستیدن و پرستش کردن

س پرسنا بفتح اول و دوم لمس کردن و بسودن

س پرسنتا بفتح اول و دوم و سیوم و تشدید نون مفتوحه مونث آرام و سرور و مهربانی و عاطفت باشد

س پرسنسا بفتح اول و دوم و سیوم و سکون نون و فتح سین مونث ستایش و ثنا را گویند

س پرسنك بفتح اول بر وزن فرسنگ مذکر همراهی و صحبت و رفاقت و ذکر و مکالمه پرسنك نه لگنا صحبت نکردن با کسی

س پرسو بفتح اول و دوم و سیوم مذکر زایندگی و تولد

س پرسولی بر وزن جبر و تی زن زاینده و او را بعربی لود خوانند عقیم

س پرسوت بر وزن فرتوت مذکر رطوبتی که از فرج زنان سایل باشد

س پرسورام بفتح اول و ضم سین نام اوتار ششم است و آن حسب اعتقاد هنوز نزول و شنو بود از آسمان بر روی زمین

س پرسون بفتح اول و ضم سین پیرو ز و پس فردا را گویند

س پرسیا بفتح اول و کسر سیوم مذکر و اسن بعربی محصد خوانند

س پرش بضم اول و دوم مرد بعربی رجل گویند

س پرشا بضم اول و دوم ابا و اجداد باشد

س پرشاد بفتح اول بر وزن فرهاد مذکر مرادف پرساد و ان گذشت

س پرشارتهه بضم اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر بهادری و دلیری را گویند

س پرشب بفتح اول و دوم و سیوم مذکر زایندگی پرشب هونا زاییدن

س پرشن بفتح اول و دوم و سکون شین معجمه مذکر و مونث سوال را گویند که نقیض جواب باشد

س پرکاج بفتح اول مذکر کار بیگانه

س پرکاجی بفتح اول بر وزن نه وداری آنرا گویند که در کار دیگران

مشغول باشد

س پرکان بفتح اول و دوم مذکر طور و وضع و نوع و جنس را گویند و بضم اول در فارسی درشت و غلیظ و خوب ساخته را گویند

س پرکاس بفتح اول مذکر نور و ضیا و روشنی روز و ظهور و پیدائی بمعنی ظاهر و روشن و صاف هم آمده

س پرکاسی بفتح اول و دوم مدرک و کشاف را گویند

س پرکاش بفتح اول و دوم مرادف پرکاس باشد که مذکور شد

هـ پرکان بر وزن ارکان مذکر کره و بلندی که درمیان توپ می‌باشد

هـ پرکانا بفتح اول عادت پذیر ساختن و خوگیر کردن

س پرکرت بفتح اول و دوم و سیوم و کسر رای مهمله مونث سرشت و طبیعت و خاصیت را گویند

س پرکرما بفتح اول و کسر دوم و فتح کاف تازی و فتح رای مهمله مونث طواف و گرد گردیدن

س پرکرن بفتح اول و دوم و فتح کاف و رای مهمله مذکر مضمون و فحوای جمله و فقره کتاب

هـ پرکنا بفتح اول و دوم خوبند پریشدن

س پرکهه بفتح اول و دوم مونث آزمایش و امتحان و بضم اول و دوم هر دو وادهی مرادف پرش

س پرکها بضم اول و سکون دوم مرد کهن سال

س پرکهانا بفتح اول آزمایش کنانیدن

س پرکهای بفتح اول مونث آزمایش واجرتی که کسی را برای آزمایش چیزی دهند

س پرکهنا بفتح اول و دوم آزمودن و امتحان کردن

س پرکهی بضم اول آبا و اجداد را گویند

س پرکهیا بفتح اول و سکون دوم و کسر کاف تازی آزمایش گر

هـ پرگاچهه بفتح اول و کاف فارسی و سکون الف و جیم فارسی بیاری درختی که بالای درختان دیگر روید

س پرگت بفتح اول بر وزن شربت آشکارا و ظاهر و مشهور

س پرگتا بفتح اول و دوم و سیوم و چهارم مونث ظهور و روشنی و شهرت را گویند

س پرگتنا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف فارسی ظاهر شدن و آشکار گشتن

س پرگهت بفتح اول و سیوم ظاهر و آشکارا مرادف پرگت

س پرگهتی بر وزن شربتی مونث ظهور و صفا و قالبی که در ان سیم و زر گداخته بیندازند

هـ پرلا بفتح اول آنچه بر طرف دیگر باشد

س پرلی بفتح اول و سیوم بر وزن هرشی مونث مرگ عام و کنایه از غم و الم هم هست

س پرم بفتح اول و دوم نخستین و عظیم و بزرگ و نفیس را گویند پرمارتهه بفتح اول و دوم فضیلت و خوبی و انجام نیک پرمارتهی بفتح اول و دوم زاهد و متقی و دین دار را گویند پرمانند بفتح اول و دوم سرور موفور و بهجت بی غایت باشد

س پرمان بفتح اول بر وزن فرمان مذکر مقدار و اندازه و سند و حجت و تفصیل و شرح و تصدیق و تصحیح را گویند و بمعنی راست و یقینی هم آمده است پرمان چرهنا بدرجه بلند رسیدن

س پرمانك بفتح اول و دوم و کسر نون راست و درست و معزز و مکرم و رئیس جماعتی در قوم اراذل

س پرمیرا بفتح اول و دوم و سکون میم و فتح بای فارسی مونث نقل روایت

س پرمل بفتح اول و کسر دوم و فتح میم خوشبو و معطر و جوار و گاورس برشته را هم گفته اند

هـ پرملو بفتح اول و سکون دوم و کسر سیوم و ضم لام نوعی از رقص باشد

س پرمیسور بفتح اول و کسر میم و سکون یای مجهول و ضم سین مهمله و واو زده ایزد تعالی را گویند جل جلاله

س پرمیو. پرمیه هر دو بفتح اول مذکر سوزاک

هـ پرن بفتح اول و دوم مونث وقتی از اوقات نغمه که بسیار کوتاه است

س پرن بفتح اول و سکون دوم مذکر عزم و وعده را گویند

س پرنالہ بفتح اول مذکر پرنالی مونث ناودان را گویند

س پرنام بفتح اول بر وزن فرجام مذکر ثمره و نتیجه را گویند و بندگی و عبادت را هم گفته اند

هـ پرنانا بفتح اول پدر جد مادری را گویند

س پرنت بفتح اول و دوم و سکون نون بمعنی اما و لیکن باشد

س پرنی بفتح اول و دوم مستقل و ثابت قدم

س پرنیا بضم اول و فتح دوم و کسر نون مرد کهن سال و حامی و پشتیبان را گویند

ھ پرینیا بضم اول و فتح دوم و کسر نون نام کشوری و شهری است

س پروا بضم اول مونث باد شرقی و بفتح اول و کسر دوم غره ماه و بفتح اول در فارسی پاره و لخت و صبر و آرام و طاقت و توجه و التفات و میل و ترس و بیم باشد

س پروار بفتح اول و کسر دوم مذکر دودمان و توابع را گویند و بروزن خوار در فارسی جانوری که آن را در جای ببندند و خوراک لایق دهند تا فربه شود و خانه تابستانی و خانه بادگیر دار را هم گفته اند و خانه که بر بالای خانه دیگر ساخته باشند و اطراف آن باز باشد و بمعنی بخیه هم آمده است و تختهای که سقف خانه را بدان بپوشند و پیشاب بیمار که پیش طبیب برند

ھ پروال بفتح اول مذکر بیماری که از ان موی پلک چشم بیفتد

ھ پروان بفتح اول بروزن دربان ستون بادبان کشتی و پروان چڑھنا بالیدن و فربه شدن زنان را گویند

س پروانا بضم اول آسوده انیدن و پر کنانیدن

س پروپکاری بفتح اول و ضم واو و فتح بای فارسی مرد محسن و کریم النفس و آنکه کار دیگری را بر کار خود مقدم داند

س پروجن بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و فتح جیم مذکر منفعت و سود و حاصل را گویند

س پرور بروزن زرگر مذکر نوعی از کدو باشد مرادف پلول و در فارسی بمعنی پرورش کننده اما بی ترکیب نیاید و امر است از پروریدن

س پروتر بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف توانا و قادر و مستعد را گویند

س پروس بفتح اول و ضم رای مهمله و سکون واو مجهول مذکر همسایگی بعربی جوار خوانند

س پروسا بفتح اول و ضم دوم مذکر طعامی که بدوستی فرستند

س پروسنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول تقسیم کردن و طعام خوردن

س پروسی بفتح اول همسایه بعربی جار خوانند

س پروسیا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و فتح سین مهمله آنکه بمهمانان طعام تقسیم کند

ھ پرونا بکسر اول کشیدن سوزن در مروارید و امثال آن برشته

س پروها بفتح اول و ضم دوم مذکر دولاب را گویند

س پروهت بضم اول و دوم و سکون واو مجهول و کسر های هوز برهمن بزرگ قوم و مرشد که در ادای رسومات دینی بر همه مقدم باشد و از وجه او را پروهتائی خوانند

س پروهن بفتح اول و ضم دوم و فتح های هوز مذکر بهل و سواری

س پرویا بضم اول و سکون دوم و فتح واو مونث باد مشرقی و هوای شرقی

س پرویس بفتح اول و دوم و کسر واو و سکون یای مجهول مذکر آستانه و دهلیز را گویند مرادف پربیس

س پروین بفتح اول و دوم و کسر واو عاقل و هوشیار و دانا و خبیر را گویند و بفتح اول در فارسی ستاره معروف که آنرا بعربی ثریا گویند

س پره بضم اول و فتح دوم مذکر معموره و قصبه

س پرهار بفتح اول و دوم مذکر ضرب و زدن را گویند

س پرهاری بفتح اول و دوم زننده

س پرهاس بفتح اول و کسر رای مهمله مذکر مسخرگی و سخریه و تمسخر و مزاح باشد

س پرهر بفتح اول و دوم و سوم مذکر پاسی از شب یا روز

س پرهرنا بفتح اول و کسر رای مهمله و فتح های هوز بردن و محروم ساختن

س پرے بفتح اول الظرف پرے رهنا دور ماندن

س پری بضم اول مونث شهر و معموره و در فارسی معروف که مثلا باشد و بفتح اول هم در فارسی جن را گویند

س پریا بفتح اول و کسر دوم معشوق و محبوب هی پریا ای عزیز من

س پریاگ بفتح اول و دوم شهر اله آباد را گویند

س پریت بکسر اول و دوم و سکون یای معروف مونث محبت و عشق و بسکون یای مجهول مذکر روح مرده و غول و شیطان را گویند

س پریتم بکسر اول و دوم و فتح تای فوقانی دوست و محبوب و معشوق را گویند مرادف پیتم

ھ پریتا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول آکتیدن بسیار را گویند

ھ پریتنا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول تپیدن

س پریتنی بفتح اول و کسر دوم زن غول و شیطان مرادف بهتنی

س پرینیون - پر پرنا بفتح اول و کسر دوم و فتح چهارم هر دو مذکر بمعنی ارسال چیزی باشد و حکم و فرمان را هم گفته اند

س پریکشت بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تحتانی و کاف تازی و کسر شین معجمه نام راجه است که در ایام باستان بوده است

هـ پریکھا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر پشیمانی و ندامت

س پریکھا بفتح اول و کسر دوم مونث امتحان را گویند

س پریم بفتح اول و کسر دوم مذکر محبت و دوستی و وداد را گویند پریم رنگ را تا انگه رنگ محبت داشته باشد

س پریمی بفتح اول و کسر دوم دوست و مهربان

هـ پریوا بفتح اول بر وزن کریوه مذکر کبوتر را گویند

س پریوجن بفتح اول و دوم و ضم یای تحتانی و فتح جیم و سکون نون احتیاج و ضرورت و کار و خواهش و اراده

هـ پریه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تحتانی مذکر شوربا

س پڑا بضم اول و فتح های هندی مذکر کاغذی که در ان ادویه و غیر آن بندند مرادف پڑیا

س پڑا پڑ بفتح اول با هر دو رای هندی بر وزن برابر ضرب متواتر

س پڑا پانا رایگان یافتن چیزی گفته اند

س پڑانا بفتح اول خوابانیدن و بمعنی جمع کردن و فراهم آوردن هم

س پڑاو بفتح اول مذکر مقام و لشکرگاه و لشکر و عسکر و گروه و جماعت باشد

هـ پڑبڑانا هرزه گوئی کردن و جنبیدن زبان از ذائقه چیزی که تیز و حریف باشد

س پڑجانا دراز کشیدن و آرام یافتن و کم شدن باد و مانند آن

س پڑنا بفتح اول افتادن و دراز کشیدن و واقع شدن و چکیدن و فرش شدن

س پڑوانا بکسر اول افشرانیدن

س پڑوس بفتح اول مذکر همسایگی و جوار باشد

س پڑوسن بفتح اول و کسر سین مهمله زن همسایه

س پڑوسی مرد همسایه بعربی جار خوانند

س پڑھا بفتح اول خوانده و عالم و صیغه ماضی از مصدر پڑھنا
پڑھا لکھا دانشمند و تجربه کار

س پڑھانا بفتح اول آموختن و خوانانیدن

س پڑھن بفتح اول و دوم مونث خواندگی و قرات را گویند

هـ پڑھن بفتح اول و سکون دوم و کسر های هوز مونث کفچلیز و آن جانوریست که در آب میباشد گویند بچه وزغ است و آنرا بعربی دعموص خوانند و بعضی گویند نوعی از ماهی باشد و آنرا سگ ماهی گویند

س پڑھنا بفتح اول و سکون دوم و سوم خواندن

س پڑھنت بفتح اول و سکون دوم و فتح های هوز و سکون نون و تای فوقانی مونث خواندگی و علم و سحر و افسون را نیز گویند

هـ پڑی بضم اول و کسر دوم مونث پوستی که بدان طبل و نقاره را بندند

س پڑیا بضم اول و کسر دوم مونث کاغذی که در ان چیزها بسته باشند

هـ پڑیا بفتح اول و کسر دوم بچه جاموس که ماده باشد

هـ پڑیل بفتح اول بر وزن هر جل خاشاک و خلاشه را گویند

س پسا بر وزن بسا مذکر مقداری که در کف هر دو دست گنجد مرادف انجلی

س پساب بکسر اول بر وزن حساب شاشه و کمیز بعربی بول خوانند

س پساچ بکسر اول و جیم فارسی بر وزن مزاج دیو و شیطان

س پساچنی زن شیطان

س پسارا بفتح اول بر وزن کناره مذکر کشادگی و بسط را گویند
پسارا کرنا تاخیر نمودن و کار امروز بر فردا گذاشتن و کار آسان را دشوار ساختن

س پسارنا بفتح اول گشودن دست و دهان و گستردن چیزی و مبسوط کردن

س پساری بفتح اول بر وزن هزاری عطار را گویند که فروشنده ادویه باشد

س پسان بکسر اول بر وزن حسان مذکر آرد بعربی دقیق خوانند

س پسانا بکسر اول سایانیدن و بفتح اول ریختن آبی که افزون باشد

هـ پسائی بفتح اول بر وزن رسائی مونث نوعی از برنج باشد

س پسائی بکسر اول مونث مزدی که برای سائیدن غله دهند

س پس پال بفتح اول و ضم دوم ماست فروش و اورا اهیر و گوالا هم گویند

س پس پوت بضم اول و سوم متبنی و پسر خوانده پس پوت کرنا بفرزندی گرفتن و پسر خواندن کسی را

س پستانا بفتح اول پشیمانی خوردن مرادف پچھتانا

س پستک بضم اول بر وزن اشتک مونث کتاب و صحیفه

س پلشا بکسر اول جدا آوردن و سائیده و افشرده شدن و بفتح اول پروده شدن
هـ پلندا بضم اول و کسر دوم بار و بسته چیزی
س پلنگ بفتح اول مذکر چارپایی و بضم اول و کسر دوم گزینه و مذکر که در
مقابل مونث است
س پلنگری بفتح اول و دوم مونث چارپای کوچک چند دی در هندی
افاده تصغیر دهد
س پلو بفتح اول و تشدید لام مفتوحه مذکر کوپل درخت را گویند و بکسر اول
و تشدید لام مضموم کرم که بعربی دود خوانند
هـ پلو بفتح اول و تشدید لام مضمومه و سکون واو معروفه مذکر حاشیه
جامه و کناره سر اندازه زنان
س پلوا بکسر اول و ضم ثانی مذکر کرم بعربی دود خوانند
هـ پلوار بفتح اول بر وزن شلوار مذکر نوعی از کشتی
هـ پلواری بر وزن هموار کشتیبانان را گویند یعنی گروه آنها
س پلوانا بفتح اول پرورانیدن
هـ پلوتها بفتح اول و دوم فرزندی نخست پیدا شده باشد
س پلول بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از رسنی باشد
س پلها نا بضم اول و دوم مایل کردن و ترغیب دادن
هـ پلهنڈا بفتح اول و کسر دوم و سکون های هوز و نون زده مذکر جای که
دران ظروف آب بگذارند و نیز جای که دران آهو ندآب بگذارند
پلهنڈی مونث کذلک
س پلئی بکسر اول و فتح دوم و کسر همزه مونث عظمة الطحال یعنی کلان شدن
سپرز و آن مرضی است و بفتح اول کوپل درخت
هـ پلی بر وزن جلی مونث چمچه آهنی معروف بلاو دوم التشدید بلام گویند
س پلیت بفتح اول شیطان و غول پلید و ناپاک
هـ پلیتهن بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر آرد خشک که
در وقت تنگ کردن خمیر نان بکار برند پلیتهن بگانا کنایت است
منصوبه کردن برای هلاک کسی پلیتهن نکالنا کنایت است از ایبیا
زدن کسی را
هـ پلیو بفتح اول بر وزن خدیو مذکر شوربا و آرد و برنج نیم کوفته که در
شوربا انداز ند تا غلیظ گردد

س پن بفتح اول بر وزن فن مذکر زند و عهد و مخفف پلن که عهد لیست معروف
و آن بعده لیست کنذا باشد و بضم اول از دبس و فضیلت خوبی را گویند
س پن بتا بفتح اول و سیوم مذکر صندوق پان را گویند
هـ پن بفتح اول حرفی است که در آخر اسما آید و فایده نسبت بخشد
بفتح چو لڑکپن که طفولیت باشد و بنا مرادف آنست چنین چه در فارسی
بمعنی آنا باشد و در دکنی نیز
هـ پنا بضم اول و تشدید دوم دشنام دادن و بفتح اول و تشدید دوم
مذکر شرب مهمل و سرتازیانه دجاجت آلی کفش
س پنا بفتح اول و تشدید دوم مذکر زمرد که جوهریست سبز رنگ و بمعنی
برگ درختان هم آمده است و بکسر اول و تشدید دوم مذکر تفل
کنجد که از آن روغن کشیده باشند و آنرا در فارسی برلیشه خوانند
س پناری بفتح اول بر وزن هزاری مونث نخودان که بهمکانه و آنرا
قابول و قاپول خوانند
س پناك بکسر اول بر وزن سماک مذکر کمان پهلوان نام دیو لیست
معروف و نیز نام آلتی است از آلات سرود
س پنالی بفتح اول مونث ناودان
س پنانا بفتح اول در آوردن شیر در پستان جانوری مرادف پنهنا
هـ پن بهتا بفتح اول و سیوم و تشدید تای فوقانی مذکر آمیزش برنج زرا گویند
هـ پنپانا بفتح اول تازه و سیراب کردن و در دولت و اقبال کسی
بیفزودن و استعمال لفظ باین معنی شاذ آمده
هـ پنپنا بفتح اول و دوم بالیدن و تازه شدن
هـ پنپنانا بکسر هر دو بای فارسی آواز کردن و طنطنه زدن بر
هـ پنپناهت بکسر هر دو بای فارسی مونث آواز یکه از کشادن تیر و غیر آن برآید
هـ پنتوا بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از شیرینی
س پنتهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر طریق و شعار و فرقه و حکم و دستور مذهب
س پنتهی بفتح اول سیاح و تابع و پیرو را گویند
ف پنج عدد معروف بعربی خمس گویند و پنج اسپ پنج ساله
مثلی پنج است پنج سالہ پنج عیب شرعی کنایه از سرقه و بت پرستی
و قماربازی و شرابخواری و دروغگویی باشد پنج تن پاك معروف
که کنایه از سرور انام و امیر المومنین علی و سیدة النساء فاطمه زهرا و

جناب امام حسن و امام حسین علیهم السلام بود پنج عیب [illegible] را گویند لیکن شرح

س پنجر بروزن سنجر مذکر سیلو بعربی بخلع خوانند

س پنجرا بکسر اول مذکر قفس پنجرا هونا کنایه از لاغر و نحیف شدن باشد

هـ پنجیار بکسر اول و سیوم پنبه زن بعربی حلاج گویند

هـ پنجیری بفتح اول و کسر سیوم مونث چیزیست پنجو مالیده که از آرد گندم و شکر و پنج لوزیات بعد ولادت زنان ترتیب دهند و خورند

س پنج بفتح اول بالجیم فارسی پنج که عدد معروف باشد و مجمع و مجلس و بالضم و ثالث بالجیم پنج پلو بفتح بای فارسی و تشدید لام مفتوحه شاخهای درخت پنج گونه که هندوان آنرا در رسومات دینی بکار برند پنج پیر بکسر بای فارسی و سکون راء مهمله قومی از کسان و مسلمان کسی را نیز گویند که متعقد پنج پیران باشد از اهل اسلام و غیر آن پنج پاتر ظرفیست که هنود هنگام پرستش آنرا بکار برند

س پنجادهیای بفتح اول و فتح دال مهمله پنج فصل و پنج باب را گویند

س پنچاگن بفتح اول و سیوم و سکون کاف فارسی و کسر نون پنج آتش را گویند و نیز حالتی است از حالات جوگیان

س پنچانن بفتح اول بر وزن پیراهن مذکر شیر بعربی اسد گویند و نامی است از نامهای سیوا

س پنچایت بفتح اول و فتح یای تحتانی مونث جماعتی را گویند که مقدمه دو کس را انفصال دهند

س پنچایتی بفتح اول و فتح یای تحتانی مونث قرابت و خویشی و جماعتی که در میان دو کس حکم کنند مرادف پنچایت

س پنچتو بفتح اول و سکون نون و جیم فارسی و فتح فوقانی و سکون فوقانی دوم و فتح واو عناصر و ارکان پنج گانه حسب قرارداد هنود

س پنچدس بفتح اول و فتح دال پانزدهم پنچهکنا بفتح اول و فتح کاف هم پنج منزله

س پنچکی بفتح اول مونث آسیای آب چه پن بمعنی آب و چکی بمعنی آسیا باشد

س پنچم بفتح اول و سیوم مذکر نام نوایست در موسیقی و بمعنی پنجم هم آمده است

س پنچمی - پنچمین بفتح اول و سیوم در هر دو پنجم ماه را گویند

س پنچو بفتح اول و سیوم و پنچون بفتح اول و ضم سیوم و سکون واو مجهول اصحاب و احباب را گویند

هـ پنچوبرا بفتح اول و ضم سیوم و سکون [illegible] مذکر ظرفی باشد سفالین که آن [illegible] سوراخی بود چون آب در آن پر کنند و بر دهانش دست یا چیزی بگذارند بکیفیتی که هوا از بالا داخل نیاید آب از آن سوراخ نه برآید و این صنعتیست ایجاد کرده ارسطاطالیس جهت اثبات برهان بر امتناع خلا و توضیح این مقال و تفصیل این اجمال در مقامش یافته شود

س پنچونشت بفتح اول و سیوم و کسر واو و فتح شین بست و پنج

س پنچونشتم بفتح اول و سیوم و کسر واو و فتح شین و کسر فوقانی اول و فتح فوقانی دوم و سکون میم بست و پنجم

س پنچهالا بفتح اول مذکر دم کاغذ باد

س پنچهی بفتح اول و کسر سیوم مذکر پرنده و مرغ را گویند

س پندره بفتح اول پانزده

س پنذ بکسر اول و سکون نون و دال منقوط هندی مذکر جسم و بدن را گویند و گرده که از آرد برنج ساخته در رسومات بکار برند و آنرا من بعد در آب روان اندازند یا بگاو ماده خورانند پنذ بهرنا پیروی کردن و بجد شدن پنذ چهڑانا بضم جیم فارسی گریختن و چشم پوشی کردن

س پنذا بکسر اول مذکر جسم و تن و کلوخ و گرده سمان و گرده آرد برنج که آنرا در رسومات بکار برند و بفتح اول رئیس و حاکم بتکده

س پنذارا بکسر اول غارت گر

س پنذالو بکسر اول میوه ایست معروف و آن سفید و سرخ میباشد شیرین و سرد و دیر هضم و مشتهی و دافع صفرا بود و تقطیر بول و حرارت و تشنگی دفع سازد و بجز خوردن تفریح آرد

س هـ پنذبی بفتح اول و ضم سیوم و کسر بای موحده مونث مرغابی را گویند

س پنذت بفتح اول و کسر دال منقوط دانشمند و عالم برهمنان

پنذت خانه زندان و قیدخانه

س پنذک بکسر اول و ضم ثالث مذکر فاخته و قمری را گویند

س پنذلی بکسر اول مونث ساق پا

هـ پنذوبرا بفتح اول و ضم دال منقوط مونث نام پرنده است

هـ پسر بفتح اول و دوم بمعنی آنچه هر دو دست بگیرد و بکسر اول
و فارسی معروف که عربان ابن خوانند

س پسرنا بفتح اول گشاده شدن و گستره شدن

س پسلی بفتح اول بروزن وصلی مونث پهلو بعربی ضلع خوانند و عوام بزبان دلی
گاویند و آن غلط است پسلی پهڑکنی پهلک و جنبیدن پهلو و
این بر بعضی احوال لزوم غایب و از نظر دور خبر میدهد

س پسنا بکسر اول سائیده شدن و کنایه از هلاک شدن و محنت کشیدن هم هست

پس جانا هلاک و تباه شدن و بیکاری

س پسو بفتح اول و ضم دوم مطلق جانور و حیوان باشد

هـ پسو بکسر اول و تشدید دوم مذکر کیک بعربی برغوث گویند

هـ پسوجنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معروف و بعضی دیگر بخشنا ن [illegible]

هـ پسهی بفتح اول و سکون دوم و کسر های هوز مونث نوعی از برنج صحرائی
باشد که در تالاب‌ها می روید

س پسیجنا بفتح اول و کسر دوم و سکون یا و جیم تازی عرق کردن بعضی خوبگرد بدن بخشیدن
غمخواری کردن و ترحم نمودن هم آمده است

س پسینا بروزن خزینه مذکر خوی بعربی عرق خوانند پسیو - پسیوها
هر دو بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول کذلک

هـ پشاب بکسر اول پیشاب را گویند و این مهند است

س پشاچ بکسر اول شیطان و دیو را گویند مرادف پساچ با سین مهمله

س پشپ بضم اول و سکون شین و بای فارسی مذکر گل هر قدر را گویند نخست

س پشپک بضم اول بروزن پشنک نام سبل کرکیست و او نزد
هنود ان خدای دولت است

س پشت بضم اول و سکون شین معجمه و تای منقوطه هندی فربه
و پرورش یافته و مقوی و شفا بخش را هم گفته اند

س پشٹتا بضم اول و سکون دوم و سیوم مونث فربهی و تقویت را گویند

س پشن بکسر اول و فتح دوم بد و بی رحم باشد

س پلک بکسر اول مونث نام پرنده است که آنرا کویل نیز گویند پلک
یعنی آنکه نوازش بچه کویل باشد

س پکا بفتح اول و تشدید دوم پخته و کار آزموده و دانا و مکار
پکا کرنا کنایت است از ثابت کردن دعوی که زدان خصم را نجات

سبز باشد

هـ پکار بضم اول مونث بانگ و غریو و شور را گویند پکار دینا
بانگ بر زدن و منادی کردن

هـ پکارنا بضم اول طلبیدن و شور کردن

س پکانا بفتح اول پختن طعام و غیر آن باشد

س پکاو بفتح اول مذکر نصیحت و رم را گویند

س پکائی بفتح اول بروزن گدائی مونث پختگی

هـ پکڑ بفتح اول و دوم و تخفیف آن مونث گرفت را گویند و عوام
به تشدید گویند و آن خطاست

هـ پکڑانا بفتح اول حکم گرفتن کسی کردن متعدی پکڑنا

هـ پکڑنا گرفتن و اسیر کردن

هـ پکلا بفتح اول مذکر ناصوری را گویند که در انگشت نزد انگشت
سبابه بعلت رطوبت و تری عارض شود

س پکنا بفتح اول پختن میوه و طعام و سپید شدن موی سر و نضج
یافتن مواد دمل و غیر ورم

س پکوان بفتح اول اطعمه که در روغن کاو پزند

س پکوانا بفتح اول پزانیدن

س پکوائی بروزن هرجائی مونث مزد پختن چیزی باشد

س پکوڑا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر نانخورشی
که از نخود سازند پکوڑی کذلک و این مونث است

س پکهه بفتح اول مذکر دو که عدد معروف باشد بعربی اشین خوانند
و مدت دو هفته و پهلو و جانب و مدد و اعانت را هم گویند

س پکهارنا بفتح اول شستن چیزی باب

س پکهال بفتح اول مونث انبانی بزرگ که سقایان بدان آب پر کنند

س پکهان - پکهانا بفتح اول مذکر سنگ بعربی حجر خوانند

هـ پکهاوج بفتح اول و واو مذکر نوعی از طبل باشد و شخصی که آنرا
نوازد او را پکهاوجی خوانند

هـ پکهراج بضم اول مذکر زبرجد و آن جوهری است سبز رنگ

هـ پکهرنا بفتح اول و فتح رای قرشت مذکر ورق نقره و طلا
که بر بیره پان بندند

ه پکهڑی بفتح اول مونث برگ گل

س پکهیرو بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و واو معروف مذکر پرنده بعربی طیر خوانند

ه پکهیس بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر لشان سگ

س پگ باکاف فارسی بروزن سگ مذکر پای بعربی رجل گویند پگ ڈنڈی جاده وراه تنگ پگ ڈنڈی لینا سراغ کسی گرفتن و برنشان قدم رفتن پگ دهارنا روان شدن و کوچ کردن وسفر کردن

ه پگا بفتح اول بروزن صفا مذکر رسنی که گرد گردن گاوان بندند

ه پگڑی بفتح اول مونث دستار بعربی عمامه خوانند پگڑی اٹکنا اصرار و کرد نکشی کردن در کاری

ه پگلا بفتح اول احمق و سفیه را گویند

س پگنا بفتح اول غوطه زدن و کنایه از عاشق شدن باشد

ه پگها بفتح اول رسنی که گرد گردن گاوان بندند

ه پگهال بفتح اول بروزن زوال نوعی از آهن و فولاد که بسیار سخت میباشد

س پگهلانا بکسر اول گداختن چیزی و نرم کردن دل کسی

ه پگهیا بفتح اول و دوم بزاز و پارچه فروش و فروشنده آهن و غیر آن

س پگهلنا بکسر اول و فتح دوم گداختن و نرم شدن

س پگهلاو بکسر اول مذکر گداز و گدازش

س پگیا بفتح اول و کسر دوم دستار و عمامه

س پل بروزن حل مذکر لحظه و آن باشد و بضم اول در فارسی معروف است بعربی جسر خوانند و در زبان سنسکرت هم پل جسر را گویند پل باندهنا بضم اول پل بستن و محدود کردن

س پلا بکسر اول و تشدید دوم بچه آدمی و بچه سگ و بچه شیر را گویند حرامی پلا ولد الزنا و او را بزبان سنسکرت هم خوانند

ه پلا بفتح اول بروزن بلا مذکر چمچه آهنی که اکثر آن را در ظرف روغن کنند و بفتح اول و تشدید دوم مذکر فاصله و مسافت و پایمردی و حمایت و کناره و حاشیه و چادر و گلیم و طرف بستر و بارشال

س پلاس بفتح اول مذکر درختیست کلان صحرای و آن معروف است گرم و طین و مشتهی و دافع و ماسیر و بثور و باد و گوله و دستگرهنی و بواسیر و کرم شکم و جبر استخوان شکسته و گل او را تیسو گویند چون آنرا در آب جوشانیده کنطول نمایند برای درد گرده و مثانه و ادرار بول مجرب است و نیز گلهمیده از جوشانده او مسکن درد است و بستن آن بر ورم ظفیه مسکن وجع و دافع ورم است و تخم او را پلاس پاپڑه گویند گرم و سبک است و دافع پرمیو و بواسیر و کرم شکم و فساد باد و بلغم است

س پلاسی بفتح اول بروزن خلاصی نام قریه است

س پلانا بفتح اول گریختن و قرار کردن و بکسر اول نوشانیدن باشد

ه پلانا بفتح اول زین بر اسپ و نمد بر پشت گاو بستن و این لفظ مهندیست که از لفظ پالان ساخته اند

س پلانی بروزن جوانی مونث پوشش کاه باشد بر بام خانه پلاو بفتح مذکر کذلک

س پلاونا بفتح اول گریختن و قرار کردن

ه پلپلا بکسر هر دو بای فارسی بروزن سلسله نرم و سست را گویند

ه پلپلانا بکسر هر دو بای فارسی نرم کردن و بضم هر دو بای فارسی ترسیدن و بیم کردن و گردانیدن لقمه طعام در اطراف دهان چنانکه پیرانی که دندان آنها ریخته باشد میکنند

ه پلپلاهٹ بکسر هر دو بای فارسی مونث نرمی و بضم هر دو بای فارسی گردانیدن لقمه در دهن و بمعنی بیم و ترس هم آمده

ه پلٹا بفتح اول مذکر عوض و بدله و انتقام باشد

ه پلٹانا بفتح اول گردانیدن

س ه پلٹ کهانا سرنگون و واژگون شده

ه پلٹاو بفتح اول مذکر تناقض و مناقضه و تخالف را گویند

س ه پلٹا لینا ـ پلٹ لینا باز گرفتن چیزی و انتقام کشیدن از کسی

ه پلٹنا بازگشتن و باز گردیدن و تغیر دادن

ه پلتهی مارنا نشستن کسی باشد بر زمین بوضعی که سرین بالای دو قدم رسد

ه پلچنا بکسر اول و فتح دوم چسپیدن و پیوند گرفتن

ه پلڑا بفتح اول بروزن و معنی پله باشد که کفه ترازو است

ه پلڑی بکسر اول

ه پلشت بکسر اول و دوم پلید و نجس و ناپاک و فاحشه و روسپی را گویند

س پنڈول بکسر اول و ضم سیوم و سکون واو مجهول مونث گلیست
سپید رنگ که هندوان بخانه خود آنرا ببندوند

س پنڈی بکسر اول بر وزن رندی مونث کرده کوچک ریسمان و
غلوله و چیزی که در مشت بگنجد و قربان گاهی که از ریگ میسازند و آن
در طول و عرض بمقدار یک دست بود و بران نذر دیوان و شیاطین
بگذارند و جانب بالای سیوالنگ و آن چیزیست طبله مانند که
از نقره و طلا سازند و بعض هندوان در گلوی خود کنند
گویند که دران نمونه فرج و آلت میگذارند

س پنڈیاین بفتح اول و کسر یای تحتانی زوجه مدرس و معلم برهمنان

س پنزلس بضم اول و فتح دوم و چهارم مذکر منزل پنجم تا بلند تر از منزل گم

س پنسا بفتح اول مونث نخوله و آب و بمعنی بی نمک و بی مزه هم آمده است

س پنساری بر وزن تنداری داروفروش و عطار را گویند

س پنسارهٹا بفتح اول و فتح های هوز مذکر کوچه و دوکانهای عطاران

س پنسال- پنسالا- پنسلا هرسه بفتح اول مذکر مقامیکه در آن
آب شیرین برای مسافران مهیا دارند

هـ پنسوئی بفتح اول بر وزن تن شوئی مونث سفینه کوچک

س پن کپڑا بفتح اول و فتح کاف تازی مذکر پارچه نرم که آنرا در آب
تر کرده بر جراحت و ناسور میگذارند

س پنکهه بفتح اول مذکر بال مرغ بعربی جناح خوانند

س پنکها بفتح اول مذکر بادبیزن و بادزن بادکش باشد بعربی مروحه خوانند

س پنکهڑی بفتح اول و سکون نون و کاف و های هوز و کسر رای هندی
مونث برگ گل

س پنکهی بفتح اول مونث مروحه کوچک و پرنده را هم گفته اند

هـ پنکهی بفتح اول مونث نوعی از جامه پشمینه

س پنکهیا بفتح اول مونث بادبیزن کوچک و مرد شریر و مفسد و
فقیری که در راه ایستاده بر هر کسی بادکش بجنباند تا مردم
چیزی باو دهند

س پنگی بکسر اول و سکون نون و کسر کاف مونث پینگی که از اثر افیون
پیدا شود و مطلق خواب و غنودن را هم گفته اند

هـ پنگاس بفتح اول و سکون و فتح کاف فارسی مونث نوعی از ماهی ...

س پنٹ بفتح اول و تشدید نون مفتوح مذکر مار بعربی افعی خوانند

س پنکت بفتح اول و سیوم مونث صف و قطار

س پنگل بکسر اول و فتح سیوم علم عروض و شخصیست خضی در بیت تاریکه
یک ساله علم عروض از وست و بمعنی زرد و اصفر هم بنظر آمده است

س پنگلا بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و اعرج را گویند

س پنگو بفتح اول و سکون نون و ضم کاف فارسی لنگ و اعرج

هـ پنگورا- پنگولا هردو بکسر اول و ضم سیوم مذکر مهد و گهواره

س پنگهٹ بفتح اول و سیوم مذکر محل کشیدن آب و راه دو بار

س پنوار بفتح اول نام نباتیست و قومیست از راجپوتان

هـ پنوارا بفتح اول بر وزن همواره مذکر داستان و حکایت

س پنوارا بفتح اول مذکر چیزیکه از برگ بشکل رکابی و پیاله بسازند و
هندوان دران طعام خورند

س پنواری بفتح اول بر وزن تنداری مونث خیابان و مرزع بر تنبول کشند

هـ پنوارها بفتح اول و کسر رای مهمله قصه خوان و افسانه گو

هـ پنوانا بضم اول کسی را دشنام دهانیدن

س پنهارا بفتح اول شخصی که بسوی آب بر سر خود می آورده باشد و بیرو دم

س پنهارن- پنهاری بفتح اول زن بیوه و بمعنی شکن و زنیکه
بسوی آب بر سر خود می آرد

س پنهانا بکسر اول و سکون نون پوشانیدن و آراستن و بفتح
اول شیر در پستان جانوری بحیله در آوردن

س پنهی بر وزن منهی مونث پای افزار و کفش را گویند

س پنهیای بفتح اول و سکون و کسر های هوز و فتح یای تحتانی اکثر
شکایت سوزاک داشته باشد

س پنهین بفتح اول و کسر سیوم و سکون یا و نون مونث پای افزار و کفش

هـ پنی بفتح اول و تشدید دوم مونث کاغذی معروف که آنرا
بآب زر زیر جلا داده باشند و نیز قومیست از افغانان و بکسر اول و
تشدید دوم نوعی از شیرینی و حلوا باشد

س پنیا بفتح اول و کسر دوم مذکر آب و مارابی و هر جانوری آبی باشد
و بضم اول و سکون نون مونث آغاز تحصیل زر که از آن خراج
سال حال باشد

س پنیاتما بضم اول وسکون نون وفتح یای تحتانی وسکون الف وتحتانی دوم وفتح میم مجرد دین دار وزاهد

س پنیالا بفتح اول وکسر نون مذکر نام میوه است

س پنیانا بفتح اول آب دادن وآبیاری کردن

س پنیائی بضم اول بروزن دنیائی مونث نیکی واحسان را گویند

س پنیت بضم اول وکسر دوم صاف وخالص

ه پنیری بفتح اول وکسر نون وسکون یای اول مجهول مونث گلبن وشاخ گل که نو دمیده باشد

س پنیوان بضم اول وفتح سیوم مقدس ودیندار وصاحب فضیلت را گویند

س پنیها بفتح اول وکسر دوم مذکر مار آبی وهر جانور آبی

ه پو بفتح اول بروزن جو مونث نرد فرد ومقامیکه دران برای ره روان آب مهیا دارند وبامداد وطباشیر صبح وسفیده صبح صادق پو پهٹنا بامداد شدن وظاهر گشتن سفیده صبح

س پوا بفتح اول مذکر پاؤ وپیمانه که بمقدار پاؤ سیر باشد وبضم اول بچه‌ها روبچه هر جانور وسبزه ونهال نو دمیده راهم گفته و نوعی از نان هم هست

س پوال بضم اول مونث کاه را گویند مرادف پرال

ه پوانا بضم اول وسکون واو مجهول گرم کردن چیزی باشد در زیر آفتاب یا بخار آب

س پوائی بفتح اول بروزن گدائی مونث زنجیر یکه در پای اسپان تا دز داسپ را نبرد ونیز زنجیر یکه در پای مجرم کنند وساق موزه راهم گفته‌اند

ه پوپلا بضم اول وسکون واو مجهول وبای فارسی بی دندان وآنکه دندان او افتاده باشد

ه پوپنی بضم اول وسکون واو مجهول وبای فارسی مونث آلهٔ شپیل وسافوت را گویند عموما ونیز همون آله که کودکان از استخوان ابنه وبرگهای درختان سازند خصوصا

س پوت با واو مجهول مونث کشتی وسفینه وبضم اول مذکر پسر را گویند پوت زنبور را بچه جمدو نه یعنی بچه بوزینه

ه پوت با واو مجهول مذکر سرشت وطبیعت وشبه وآن سنگیست سیاه وشفاف

س پوتا بسکون واو مجهول نبیره وپسر پسر

س پوترا بضم اول وسکون واو مجهول وتای فوقانی مذکر جامه که از لعبتان دوزند ودر دکنی بمعنی نبیره باشد

س پوتری بضم اول وسکون واو معروف مونث بت وصنم

س پوتری بضم اول وبسکون واو مجهول مونث زنبدان وبچه دان را گویند بعربی مشیمه خوانند

س پوتلا بضم اول وسکون واو معروف وتای فوقانی مذکر بت وصنم

س پوتلی بضم اول مونث بت کوچک ومردمک چشم را گویند مرادف پتلی

ه پوتنا بسکون واو مجهول اندودن دیوار وکلابه مالیدن

س پوتنا بضم اول وسکون واو معروف وتای فوقانی نام عفریته که کرشنا او را بقتل رسانید

ه پوتهد بسکون واو مجهول مذکر شبه وآن سنگیست سیاه وشفاف

س پوتها با دوم مجهول کتابیکه حجم آن بزرگ بود

س پوتهی با دوم مجهول مونث کتاب وصحیفه ونامه

ه پوتهی با دوم مجهول مونث دانه سیر بعربی حبة الثوم خوانند

س پوتی با دوم مجهول دختر پسر

ه پوتیا بسکون واو مجهول وکسر تای فوقانی مذکر پارچه که در وقت بدن شستن از ان ستر عورت کنند ونام بازی کا م

ه پوٹ بسکون واو مجهول مونث بسته چیزی ونا و دان بخانه وبضم اول نام استخوانی است بر بالای دم کاو وان

ه پوٹا با دوم مجهول مذکر مرغ بی پر وپلک چشم ومعده وچینه دان مرغان بعربی انرا حوصله خوانند وآب بینی ومخاط راهم گفته اند

ه پوٹک بضم اول وسکون واو زده وتای هندی گردش ایام است

ه پوٹلا بسکون واو مجهول وتای منقوطه هندی مذکر بسته بزرگ

ه پوٹلی بسته کوچک

ه پوٹهه بضم اول وسکون واو معروف مذکر سرین وکفل را گویند مرادف پٹها

س پوٹها بضم اول مقوای جلد کتاب

س پوجا بضم اول مونث پرستش وعبادت وبت پرستی را گویند

س پوجاری بضم اول پرستار وعابد وپرستش کننده پوجا

پنتی ... بر وزن ... معنی ... (marginal handwritten note)

۱۹۱۰

بضم اول و فتح جیم تازی کذلک

س پوجمان بضم اول و سکون واو و جیم مکرم و معزز را گویند

س پوجن بضم اول و فتح جیم پرستش و پرستیدن

س پوجنا بضم اول پرستیدن و بت پرستی کردن و آمدن و پرشدن

س پوجنی بضم اول و سکون واو و فتح جیم پرستیدنی و معزز و مکرم

س پوجیه بضم اول و سکون جیم و فتح یای تحتانی مکرم و واجب التعظیم باشد

س پوچهه بضم اول مونث پرسش و بازپرس و دریافت پوچهه پاچهه از توابع است

س پوچهنا پرسیدن و استفسار کردن

س پوچهی بضم اول مونث دُم ماهی را گویند

هـ پودنا مذکر پودنی هر دو بضم اول و سکون واو مجهول مونث نام پرنده است

هـ پودها بفتح اول بروزن سودا مذکر نهال نو دمیده

س پور بروزن کور مونث فاصله را گویند که درمیان دو مفصل واقع است از مفاصل اندام یا مفاصل نیشکر و نی و بفتح اول مونث دروازهٔ خانه و بضم اول در فارسی فرزند و پسر را گویند

س پور پور با واو مجهول در هر دو بند بند و هر مفصل

س پورا بضم اول سالم و کامل و تمام و کافی و پر و مملو و پخته و رسیده پورا کرنا تمام کردن

س پورائی مونث پُری و اتمام

س پورب بضم اول و فتح سیوم مذکر خاور بعربی مشرق خوانند

س پوربی بضم اول مونث سرودیست که اکثر پیش از مغرب سرایند و هر چیز شرقی و نوعی از برنج که از جانب شرقی بنگاله آرند

س پورن بضم اول و فتح را مهمله کامل و سالم پورن پاتر ظرفیکه آنرا از دوصد و پنجاه و شش مشت برنج پر کرده هنود در رسوم دین بمرشد خویش دهند پورن پولی با واو دوم مجهول و کسر لام نانی تنک که اندرون آن حلوای شکر و نخود و غیر آن اکنده در روغن بریان کنند

س پورنا بضم اول و سکون واو معروف تنیدن عنکبوت و بمعنی آمودن و پرشدن هم آمده است چولت پورنا رسمی است معروف که مردم هندوستان در شادیها بکار برند و آن چنان باشد که بر پارچه سرخ رنگ مربع مانند از برنج خام سرود سرایان نقش کنند

س پورباهت بضم اول و ضم های هوز قربانی سوخته مراد هوم ف

س پورنما بضم اول و سکون واو و را مهمله و کسر نون مونث ماه تمام ماه چارده بعربی بدر خوانند پورنماسی بضم اول و فتح نون کذلک

س پوروا بضم اول و سکون واو و را مهمله مذکر قریه کوچک بواو مجهول و ضم را مهمله بند انگشتان دکره و مفصل نیشکر هندی

س پوری بروزن کوری مونث بندنی و بند نیشکر و بضم اول نانیکه آنرا از حلوای قند و مغز بادام پر کنند و به پزند و آنرا در فارسی گردک خوانند

س پوریا بفتح اول و کسر را مهمله دربان و حاجب سیقی

هـ پوریا بضم اول و کسر رای مهمله مونث نام نوالیست در صو

هـ پوڑا بضم اول و آن خوردنیست که از آرد نخود سازند

هـ پوڑها بفتح اول فراخ و وسیع

س پوڑها بفتح اول مضبوط و محکم و استوار مراد پوڑها ف

س پوڑهای بفتح اول مونث مضبوطی و عرض و پهنا را گویند

هـ پوڑهنا بفتح اول خوابیدن و بخواب رفتن

س پوس بضم اول بروزن روس نام ماه نهم است از شهور شمسیه

س پوسنا با واو مجهول پروردن و پرورش کردن و تربیت نمودن و رام کردن

س پوکهه بضم اول مذکر منزل هفتم است از منازل قمری

س پوکهن با واو مجهول و فتح کاف تازی پرورش و تربیت را گویند مرادف پوسنا

س پوکهنا با واو مجهول پروردن و پرورش کردن مراد پوسنا ف

س پوکهر با واو مجهول و فتح کاف مذکر تالاب

س پولا بضم اول و سکون واو معروف مذکر بستهٔ کاه پولی ف تلے گذران کرنا کنایه از حالت محتاجی و افلاس باشد

هـ پولا با واو مجهول نرم و میان تهی و کاواک و مجوف

س پولك باواو مجهول و فتح لام بروزن دولك بسته گاه كه انرا بر
چوبی بندند تحرج نگردانند تا فیل شر بر بدان بترسد وازشرارت بازماند
ھ پولی باواو مجهول نوعی از دشنام باشد همچو ابله وساده لوح
س پولی بضم اول وسکون واو معروف مونث بسته گاه و خس غیر از گویند
ھ پون بروزن چون آواز تیز دادن باشد
س پون بفتح اول و دوم و بفتح اول و سکون دوم هم خوانده اند مونث
باد بعربی ریح خوانند و بفتح اول سه باد
ھ پونا باواو مجهول نان پختن و مروارید در رشته کشیدن و نام
شهریست معروف و بمعنی کفگیر هم آمده است
ھ پونٹا باواو مجهول وسکون نون مذکر آب بینی
س پونٹھی باواو مجهول نوعی از ماهی کوچک
س پونجی بضم اول وسکون واو معروف و نون و کسر جیم مونث
سرمایه بعربی راس المال خوانند
س پونچھه بضم اول مونث دم بعربی ذنب خوانند
س پونچھار بضم اول و مدار و صاحب ذنب
س پونچھلا بضم اول مذکر دم یعنی ذنب
ھ پونچھن بضم اول وسکون واو مجهول و نون و فتح جیم فارسی مذکر
صاف کردن و پارچه که بدان چیزی صاف کنند و خلاصه و
چیزی که بعد صاف کردن چیزی بر آید پیش پونچھن کودک
آخرین یعنی فرزندیکه مادر از ان بعد هیچ فرزندان زائیده باشد
ھ پونچھنا صاف کردن و پاک نمودن
س پونڈا بفتح اول مذکر نوعی از نیشکر
ھ پونڈھنا بفتح اول خوابیدن و خواب کردن
ھ پونسلائی بضم اول مونث پاره چوبیکه بدان گاله پنبه درست
کنند و گاله را پونی خوانند
ھ پونکا باواو مجهول مذکر کرمی را گویند که کشتی را تباه سازد
ھ پونکنا بضم اول وسکون واو مجهول وسکون نون و کاف
شکایت اسهال داشتن
ھ پونگا باواو مجهول مذکر خالی و تهی و نادان و سفیه و نوعی
از طبل و مفصلی که باریک باشد

ھ پونگی بضم اول مونث بوق و چیزیکه از پاره نی و کدو سازند
و مردمی که ماران را برای تماشا بر در مند آنرا می نوازند
س پونون باواو اول معروف و واو دوم مجهول ماه تمام بعربی بدر گویند
ھ پونیر بفتح اول مذکر کفگیر واله بهت معروف
ھ پونی بضم اول بروزن خونی مونث پنبه که بجهت رشتن فتیله کرده
باشند وانرا در فارسی گاله گویند بروزن لاله
س پونے بفتح اول حرفیست که بترکیب عدد دیگر گفته شود وان باز
عدد مابعد خویش پاو کم میکند همچو پونے دو و پونے تین یعنی
پاو کم دو و پاو کم تین
س پونیو بضم اول وسکون واو و نون و ضم یا وسکون واو مجهول
ماه تمام بعربی بدر گویند
ھ پوه بروزن کوه مونث بامداد و سفیده صبح و بفتح اول جاییکه
در ان آب برای رهروان مهیا دارند
ھ پوهنا باواو مجهول نان پختن
س پوسے بفتح اول بروزن لبسی مونث نوعی از ترکاری باشد پوپیا
بروزن گویا گذلک و این مذکر است
س پوئیس بضم اول و کسر همزه حرفیست که بدان مردم را اندک کنند
تا از میان راه یکسو روند و آگاه شوند
س پہ بفتح اول بروزن با بمعنی مرو بالا و اما و لیکن باشد
ھ پہ بفتح اول بروزن ره مونث بامداد و سفیده صبح
ھ پھاٹك بفتح تای منقوط هندی مذکر دروبک جانب در
و ممانعت و مزاحمت و جائی باشد در محکمه که در ان مدعی مدعی
علیه بایستند
س پھاٹنا دریده شدن و پاره گشتن
ھ پھاڑ بارای هندی بروزن بهار مذکر کوه بعربی جبل خوانند
پھاڑسی راتین شبهای دراز و شبهای غم و اندوه
س پھاڑا بروزن پاره دریده و چاک شده را گویند و صیغه
ماضی از پھاڑنا
ھ پھاڑا بفتح اول مذکر تخته ضرب جا و دراعداد
س پھاڑکھانا دریدن درنده باشد نخچیر را و خوردن آن

س پهارنا دریدن وشگافتن راگویند

هه پهاری بفتح اول بروزن بهاری مونث تل وکوه خرد

هه پهاریا کوهی وکوهستانی وجبلی

س پهالک با سیوم فارسی مذکر گلی است سرخ رنگ که هندوان سائیده آنرا درایام هولی بریکدیگر زنند وانداختن وزدن آن راهم گفته اند

س پهاگن بضم کاف فارسی مذکر نام ماه یازدهم است از ماه های هنود

س پهال بروزن خال مونث آهن قلبه

هه پهال مونث پاره گوشت که آنرا به پهنا برده باشند وپاره فوفل که آنرا با پان خورند وبمعنی گام وقدم هم آمده است

هه پهالسا مذکر میوه ایست هندی درختش قریب بدرخت امرود وبرگش همچو برگ توت بود در اول سیوم سرد وخشک مقوی معده وکبد ورافع اسهال صفراوی دقی وفواق وغیر آن جهت خناق حار واستحکام لثه ونفع پوست بیخ او جهت حبس البول نافع وآن نافع محرور بان ومضر مبرودین است ومصلحش گلقند باشد

س پهاینا بفتح اول وسکون نون وبای فارسی گشاده کردن هر دو بار بفتحه سر خویش را

هه پهانپهر بفتح اول وسکون نون وفتح بای فارسی مذکر سوراخ راگویند

هه پهاند - پهاندا مذکر دام بعربی شبکه خوانند وبمعنی محنت وپریشانی هم گفته اند

س پهاندنا جستن وجهیدن وبستن وقید کردن را هم گفته اند

هه پهاندی بفتح اول وسکون نون وکسر دال مونث گلسته نیشکر که عدد آن پنجاه یا صد بود

هه پهانس بسکون نون وسین مذکر پاره نی وغیر آن راگویند

س پهانس - پهانسا بسکون نون مذکر دام وحایل ومانع را نیز گویند

س پهانسنا صید کردن ودر دام گرفتن وخفه کردن ودر گلو بلا افتادن مانند آن

س پهانسی مونث دام وکمند را گویند

هه پهانک بسکون نون وکاف مونث قاش میوه وغیر آن

هه پهانکر - پهانکرا بسکون نون وکاف در هر دو رند واوباش

هه پهانکنا خوردن چیزی را که از کف دست واسراف کردن را هم گفته اند

هه پهانکی مونث قاش میوه

س پهانکی مونث عرض عام راگویند که یکی از کلیات خمسه باشد وآن جنس ونوع وفصل وخاصه وعرض عام است

هه پهاو بروزن داو مذکر سرچکادی وآن بروزن کم سود آنچه چیزی باشد که بر سر چیزی ستانند

هه پهاوترا مذکر بیل وآن آله ایست معروف

هه پهاوری مونث عصایی باشد کوچک که جوگیان بر آن تکیه زنند وپاره چوبی که دندکشان در وقت دندکشیدن در دست خود دارند ونیز آله ایست که از آن سائیسان تن پس افگنده اسپان را یک طرف کنند

هه پهاها مذکر گلوله وغلوله پنبه که آنرا در عطر وغیر آن تر کرده باشند وعوام باین معنی پهایا گویند وبمعنی رفاده هم آمده است

هه پهب بروزن شب مونث زینت وزیب

هه پهبتا بروزن فردا زیبا ولایق راگویند

هه پهبتی بروزن مردی مونث زیبایی وزینت وفراست وقیافه راگویند پهبتی کهنا قیافه گفتن ودریافتن احوال از شعار ولباس کسی

هه پهبکنا بفتح اول وسیوم روئیدن نبات

هه پهبن بفتح اول وسیوم بروزن چمن مونث زینت وزیبایی

هه پهبنا زیبیدن وزیب دادن

هه پهبیلا بروزن کلیلا لایق وزیبا راگویند

س پهپ بضم اول وفتح آن مذکر گل هر درخت

هه پهپها بضم اول وتشدید سیوم شوهر عمه

هه پهپهسا بفتح اول وسکون بای فارسی در هر دو ها

آما سید و سفوف و بی مزه و تفه

ھ پھپھنک بفتح اول و ضم سیوم مونث زنگار مانند یکه بر روی نان و میوه و امثال آن نشیند و آن را در فارسی کره گویند و معرب آن کرج باشد چه هر چیز کره گرفته را سنکرج خوانند

ھ پھپھو بضم اول و تشدید بای فارسی مضموم عمه یعنی خواهر پدر مرادف پھوپھو

س پھپولا - پھپھولا بفتح اول مذکر نجوله بکسر اول و فتح دوم و آن آبله را گویند که بسبب راه رفتن و کار کردن یا سوختن در اعضا بهم رسد پھپھولے پھوٹنے کنایه از مجروح و غمگین شدن دل باشد پھپھولے دل کے پھوڑنے کنایت از تسکین دل کسی باشد بکشیدن انتقام از دشمن

ھ پھپھوند بفتح اول و ضم سیوم مونث کره و کرج معرب آنست

ھ پھپھی بضم اول و کسر سیوم عمه یعنی خواهر پدر

س ھ پھپھیا ساس خواهر خسر را گویند

س ھ پھپھیا سسر شوهر خواهر خسر

ھ پھپھیرا مذکر پھپھیری مونث منسوب بعمه پھپھو پھپھیرا بھائی و پھپھیری بہن

ھ پھٹ بکسر اول لعنت و ملامت و نفرین را گویند

پھٹ پھٹ بتکرار یعنی لعنت باد بر وی

س پھٹ بضم اول نادر و عجیب باشد

س پھٹا بفتح اول مذکر دریده و شکافته و شکاف و ترک را نیز گویند پھٹی مین پانون دینا دخل کردن در چیزی

ھ پھٹانا بکسر اول لت کردن و بیا میختن چیزی در دیگری بمعنی ادا کردن باشد

س پھٹ پڑنا بفتح اول ظاهر شدن چیزی باشد با فراط و بیکبارگاه فربه شدن و از کثرت سور و افزونی کار ها در ماندن آسمان پھٹ پڑنا کنایه از باریدن باران باشد بشدت

ھ پھٹپھٹانا بفتح هر دو بای فارسی بال زدن مرغ باشد هنگام پرواز و بر آمدن آواز کفش چون شیخ فنی روان شود

س پھٹلک بفتح اول و سیوم بلور را گویند و آن سنگیست معروف

ھ پھٹکار بکسر اول لعنت مونث نفرین و لعنت و دور کردن چیزی

ھ پھٹکارنا بکسر اول لعنت کردن

س پھٹکل بضم اول و فتح چهارم نادر و عجیب و جدا و علیحده

س پھٹکری بکسر اول و سکون هاي هوز و تاي منقوطه و کسر کاف تازی و رای مهمله مونث زاک و در عربی زاج ابیض گویند و آن سپید مایل بزردی است ابریشم را بدان رنگ میکنند بسیار قابض و جالی و در سیوم گرم و خشک و اکتحال آن جهت تنقیه چرک گوشهای چشم و با عسل جهت سطبری پلک چشم نافع باشد و غرغره اقسام زاج جهت رفع زلوی که در حلق مانده باشد مجرب و قدر شربتش که بی خطر باشد تا یک دانک و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر

س پھٹکنا بفتح اول و سیوم رفتن و غله برافشاندن و جدا شدن و چیزی باشد نوار مانند یکه در میان غلیل کنند و غلیله را اندرون آن گذاشته بزنند

ھ پھٹکی بضم اول مونث داغ و تیرگی و بفتح اول قفس بزرگ و دام صیاد و ریسمانی که آن را بر درخت بندند و حرکت دهند تا مرغان را از آواز آن ترسی شود

س پھٹکی بضم اول نادر و عجیب

س پھٹنا بفتح اول چاک گشتن دریده شدن

س پھچان بفتح اول مونث شناخت و معرفت را گویند

س پھچاننا شناختن

ھ پھد پھدانا بفتح هر دو بای فارسی جوشیدن چیزی مانند ماست ترش و امثال آن و خریدن و خروشیدن شتر از افراط شهوت

ھ پھدکنا بضم اول و فتح سیوم جستن و جهیدن مرغان هر طرف و رقصیدن کسی از نشاط و مانی

ه پهدکی بضم اول مونث نام پرند است
ه پهر بضم اول راست و درست و آواز پریدن مرغ
وصدای سوختن بار تو و بکسر اول دیگر و باز و بار دیگر را گویند
س پهر بفتح اول و دوم مذکر پاس یعنی سه ساعت
س پهر مذکر بر وزن و معنی بر است که ثمر و میوه باشد
س پهرا بفتح اول بر وزن بهره مذکر پاسبانی و حراست را
گویند پهرا دینا پاسی کردن پهرے مین ڈالنا
محبوس کردن و بپاسبان سپردن کسی را پهرے مین
پڑنا محبوس شدن
س پهرّانا بفتح اول و تشدید رای مهمله مذکر پاره نی و آواز
پریدن بیرق علم و رایت و صدای نفس زدن اسپ
س پهراس بفتح اول و تشدید رای مهمله درختی است که
که برگش بدرخت سرو میماند و بوزیدن باد آوازے
از ان می برآید
ه پهرانا بکسر اول گردانیدن و واپس دادن و تبدیل کردن
س پهرّانا بفتح اول و تشدید سیوم پریدن بیرق علم
س پهرانا بفتح اول پوشانیدن پارچه بر بدن کسی
ه پهراو بکسر اول مذکر رد و استرداد
س پهراوا بفتح اول بر وزن کهواره مذکر پوشش و لباس
س پهراونی بفتح اول و سکون واو و کسر نون مشاطه
یعنی زینت و آرایش دیگران کند
س پهرپهرانا بضم هر دو بای فارسی لرزیدن و جنبیدن موی ازبان
س پهرپهری بضم هر دو بای فارسی مونث لرزه و رعشه
ه پهرپهند بفتح هر دو بای فارسی مذکر مکر و کینه
ه پهرپهندیا بفتح هر دو بای فارسی و سکون نون و
کسر دال مکار و دغاباز و مفسد را گویند
ه پهرت بکسر اول و فتح سیوم چیزهای رد کرده و
نامقبول و زری که زن شهوت پرست بحریف خود دهد
س پهرت - پهرتی بضم اول و رهر دو مونث زودی
و عجلت و شتابکاری را گویند

ه پهرتی بکسر اول مونث بازگشت و مراجعت
س پهرتیلا بضم اول و کسر تای فوقانی چالاک و چست را گویند
ه س پهرجانا برگردیدن
ه پهرچا بفتح اول با جیم فارسی بر وزن هرجا مذکر کاستگی
ابر و کمی ازدحام مردم و فیصله و انفصال
ه پهرچانا بفتح اول انفصال دادن و فیصله کردن
ه پهرچها بفتح اول راست و خالص و صاف و درست
پهرچها کرنا صاف کردن و رفتن و فیصله دادن
ه پهرچهانا صاف کردن و مقرر ساختن و کاستن
و کم شدن ابر را هم گویند
ه پهرسا بر وزن ترسا مذکر بیل را گویند و آن آله ایست معروف
س پهرکے بفتح اول و سیوم مذکر سپر بعربی جنة خوانند
ه پهرکی بکسر اول مونث بادفر و بادفراه و بادفرنک
و آن چرمی باشد مدور که ریسمانی بران گذارند و
درکشاکش آورند تا صدای از ان ظاهر گردد و آنرا
فرفر و فرفره هم گویند و بادریسه بعربی فلکه خوانند
س پهرنا بفتح اول و دوم پوشیدن جامه و غیر آن
ه پهرنا بکسر اول گردیدن و برگشتن و بهر سو رفتن
ه پهرنی بکسر اول مونث بادفر
س پهرو - پهروا بفتح اول و ضم رای مهمله دربر دو
پاسبان و حارس را گویند
ه پهروها بفتح اول و ضم رای مهمله مذکر آله ایست شکنجه
مانند که بدان چیزها را بهم بفشارند
ه پهرهوا بفتح اول و سیوم نیم خشک و ناکداخته و غیر
پهرا و زنخ و بادنما
س پهری بفتح اول بر وزن کری مونث لوای که از سپر باشد
ه پهری بفتح اول مونث یکی از ماهیان بسیار
ه پهریا بفتح اول و کسر رای مهمله نوعی از پارچه حاشیه
دار که هنود و آن آنرا پوشند و کسی را نیز گویند
که در وقت کردن زراعت متعهد آن کار باشد

س پهریا بفتح اول وکسر رای مهمله پاسبان وحارس

هـ پهر بفتح اول وسکون ها ورای هندی مونث قمارخانه و ویراج خانه وتیز بهل وگردون راهم گفته اند پهرباز قمارباز وهرزه گو وتراشنا پهربازی قماربازی وباوه گوئی

س پهرانا بفتح اول دراسیدن

هـ پهرپهرانا بفتح هردو بای فارسی طپیدن واضطراب کردن

هـ پهرپهریا بال زن وتیزپر وچست وچالاک راهم گویند

هـ پهرک بفتح اول وسیوم مونث طپیدگی وبال زنی

هـ پهرکانا بفتح اول متعدی پهرکنا وبمعنی نمودن وظاهر کردن هم آمده است

هـ پهرکنا بفتح اول بال زدن مرغ وجنبیدن پلک چشم وغیر آن وپیچیدن واضطراب کردن

هـ پهرکی بفتح اول مونث نوعی از چق وچادر خرد

هـ پهریا بفتح اول وکسر سیوم دست فروش وبساطی وتنگ قمارخانه وبضم اول قرحه وناسور کوچک مصغر پهوترا

هـ پهساکو بفتح اول بروزن هلاکو تنباکوی خراب را گویند

س پهسانا بفتح اول گرفتار ومقید کردن

هـ پهساهند بضم اول وکسر های دوم وسکون نون مکروه ومتعفن

هـ پهسپهسانا بضم هردو بای فارسی آهسته گفتن وسرگوشی کردن وبکسر هردو بای فارسی ترسیدن وخائف شدن

هـ پهسپهساوت مونث سرگوشی

هـ پهسپهسا بفتح هردو بای فارسی نرم ونامضبوط وناستوار را گویند وعوام بکسر هردو بای فارسی خوانند وآن غلط است

هـ پهسرپهسر بضم هردو بای فارسی وفتح هردو سین مذکر سرگوشی

هـ پهسکا بضم اول ضعیف وکم زور وبی زور وکره نامحکم

هـ پهسکانا بفتح اول شکستن وسست کردن وگشادن

هـ پهسکرا بفتح اول وچهارم مذکر بر زمین نشستن بحیثیتی که هردو پای دراز ماند

هـ پهسکنا بفتح اول وسیوم شکسته شدن

س پهسلانا بکسر اول لغزانیدن ولخشانیدن

هـ پهسلانا بضم اول فریبیدن وچاپلوسی کردن و ورغلانیدن باشد

هـ پهسلاؤ بضم اول چاپلوس وخوشامدگو وفریبنده

س پهسلنا بکسر اول لغزیدن ولخشیدن ولغزاننده ومزلق راهم گفته اند

س پهسل بندا بکسر اول مذکر لخشک وآن سنگیست که مردم بران نشسته خود را سر دهند

هـ پهسلوینا بضم اول وفتح لام چاپلوس وفریبنده

هـ پهسلها بکسر اول وفتح سیوم لغزش

س پهسنا بفتح اول اسیر شدن وفروماندن در گل ولا

هـ پهش بکسر اول کلمه ایست که در محل تحقیر واستخفاف گویند

هـ پهکارنا بکسر اول سر را برهنه کردن وموی سر بکشادن

س پهکانا بکسر اول افکنانیدن متعدی بدو مفعول از مصدر پهکنا

هـ پهکر بفتح اول وتشدید کاف مفتوحه مذکر ستیزه وهجو ودشنام را گویند پهکرباز دشنام دهنده

هـ پهکری بفتح اول مونث بی ادبی وگستاخی

س پهکنا بضم اول افروخته شدن آتش باشد

هـ پهکنا بضم اول مذکر مثانه وآنرا در فارسی آبدان گویند

س پهکنی بضم اول مونث پاره نی که بدان آتش پف زنند

هـ پهکوریا بفتح اول وضم کاف تازی وسکون واو مجهول وکسر رای هندی رند واوباش وهرزه گو

هـ پهکوریات بفتح اول وضم سیوم مشتق مهمل وهرزه درائی

س پهکیت بکسر اول وفتح سیوم اندازنده تیر را گویند چه پهکنا بمعنی انداختن باشد

س پهگوا بفتح اول وضم سیوم مذکر هولی را گویند وهدایا وانعامات که در ایام هولی بکسی دهند

س پهل بفتح اول مذکر بر و ثمر و نتیجه و نفع یافته و نهال و شیر و سرسبزه و شته پهل پانا ثمرکاری یافتن پهل پهلاری ثمرات متنوعه و فواکه جداگانه پهلدار ثمرآور و ثمردار

س پهل بفتح اول و دوم مذکر گلوله تیغه و ابتدا و آغاز و زاویه شکل مستقیم

هد پهلا بفتح اول اولین و نخستین را گویند

هد پهلاس بفتح اول مذکر گام و قدم باشد رسیده گویند

هد پهلاسر بضم اول و فتح سین مهمله مذکر خوشامد و تملق و تعظیم

س پهلانا بفتح اول بردار و ثمر کردن و بضم اول آماسانیدن و فربه کردن و کسی را به تملق خوشوقت کردن

هد پهلانگ بفتح اول مونث گام فراخ

س پهل بجهول بفتح اول و ضم بای موحده و تشدید واو مفتوحه نام بازی است که آن را مانند کیلاکر گویند و آن چنان باشد که کسی را گویند عددی در خاطر آر و نصف کن و باز بران ده بیفزا پنج ازان طرح کن سوال چه قدر باقی است جواب است و یک پوشیده مباد که صورت مخصوصه درین عدد هشت بوده است

س پهل تار آن قسم درخت تار را گویند که ثمردار بوده و بار آرد

س پهلجهری بضم اول و فتح جیم تازی مونث نوعی از آتشبازی که شرارهای آن گلها ماند

س پهلسنا بتقدیم لام بر سین بمعنی لغزیدن باشد و اصل و فصیح پهسلنا

س پهلکا بضم اول مذکر آبله و مجوف و سبک و منتفخ و نان تنک رقیق گویند و آن معروف است

س پهلکارنا بضم اول گشادن و منتفخ کردن مار کفچه سر خود را

س پهلکی بضم اول مونث نان تنک

س پهلکاری بضم اول گلکاری و جیب و بوته دار

س پهلنا بفتح اول ثمرآوردن و بار آمدن و نیکبخت شدن و صاحب اقبال گشتن و بضم اول آماسیدن و فربه گشتن و مغرور شدن

هد پهلوا بفتح اول و ضم سیوم مذکر فراوز و نیز و علاقه و طراز

س پهلواری - پهلواری بضم اول مونث چمن و گلشن را گویند

س پهلوری بضم اول و فتح سیوم مونث گردک مرادف پوری باشد و آن مذکور شد

س پهل هتها بضم اول و سکون ها و لام و فتح های هوز و تای فوقانی مذکر چوب زنی

هد پهلی بفتح اول نخست و اول

هد پهلی بکسر اول و تشدید سیوم مونث پای و ساق قدم

س پهلی بفتح اول بروزن جلی مونث سبز بعربی لغته خوانند و ترکاری معروف که اهل آن نان خورش پزند و آن انواع می باشد و آن را پهلیا هم خوانند و بضم اول و تشدید دوم بیاضی که در چشم او فتد و آن گل چشم خوانند پهلی کش بفتح اول آلتی است قلاب مانند که بدان ریسمان دیوار خیمه با سقف استوار کنند

س پهلیانا بفتح اول بار آوردن

س پهلیل بضم اول و کسر سیوم مذکر روغن کنجد که از او گل یاسمین و غیر آن پرورده باشند

س پهمن بفتح اول مذکر کفچه مار

س پهنا بفتح اول و دوم و تشدید سیوم پوشیدن جامه

س پهنانا بفتح اول پوشانیدن جامه

س پهناوا بفتح اول مذکر لباس

س پهنپهنانا بفتح هر دو بای فارسی آواز کردن مار و روئیدن نباتات که زود نشو و نما یابد و حرکت کردن طفل بهر سوی

هد پهنچ بفتح اول و ضم دوم و سکون نون مونث دررو و دخول و بار و رسیدگی و ادراک

هد پهنچا بفتح اول و ضم دوم مذکر بند دست و صیغه ماضی از رسیدن و صیغه امر از رسانیدن باشد

هـ پهنچانا بفتح اول وضم دوم رسانیدن
هـ پهنچنا بفتح اول وضم دوم رسیدن
هـ پهنچی بفتح اول وضم دوم مونث دست بند وآن زیوریست معروف
س پهندا بفتح اول بر وزن بنده مذکر دام ومحنت و پریشانی
س پهندانا بفتح اول بر وزن وندانه جهانیدن وجست آوردن
س پهندلانا بفتح اول اسیر کردن وبدام گرفتن
س پهندنا بفتح اول اسیر شدن وگرفتار گشتن
هـ پهندنا بضم اول مذکر طراز وزه وعلاقه ابریشم
هـ پهنس مونث گرهیست معروف وآنرا در فارسی خارپشت گویند وخواص این در لفظ کنهل بیاید
س پهنساو بفتح اول مذکر پریشانی واضطراب و اسیری وگرفتاری
س پهنسنا بفتح اول اسیر شدن ودر ماندن مرادف
س پهنسوانا بفتح اول گرفتار کنانیدن
هـ پهنسی بضم اول مونث آبله کوچک
س پهنسیار بفتح اول مذکر رهزنی را گویند که کمند در گلوی راه رو آن اندازد وهلاک کند واو را در اکثر پهانسی گر گویند
هـ پهنکا بفتح اول بر وزن خنده مذکر مشتی وتواله باشد از هر چیزیکه آنرا بخورند وآنرا عوام پهکا گویند بی نون پهنکا مارنا مرادف پهانکنا
س پهنکار بضم اول مونث آواز نفس زدن
س پهنکنا بکسر اول وسکون هر دو نون وکاف افکنده شدن وریخته شدن
س پهنکوانا بکسر اول افکنانیدن وریزانیدن
س پهنگا بفتح اول وسکون ها ونون وکاف فارسی مذکر ملخ بعربی جراد خوانند
هـ پهنگی بضم اول بر وزن لنگی مونث کوپل درخت وشکوفه آن
هـ پهننگ بضم اول وفتح سیوم بر وزن کلنگ مونث قله وسر چیزی

هـ پهنو بضم اول وتشدید نون مونث نره که آلت تناسل باشد
هـ پهنهار بضم اول وسکون ها ونون زده بر وزن خمار مونث تراب وترشح باران
هـ پهنهارا بضم اول وسکون ها ونون زده بر وزن شماره مذکر فواره را گویند
هـ پهنئی بفتح اول وضم دوم وفتح سیوم مونث میزبانی وضیافت را گویند
س پهنی بفتح اول بر وزن هنی مذکر مار بعربی افعی گویند وبمعنی فانه هم آمده است وآن چوب پاره است که درودگران وقت بریدن چوب درمیان شکاف گذارند
هـ پهنی بضم اول وتشدید نون مونث نره وآلت تناسل
پهنیا بضم اول وتخفیف نون کذلک
هـ پهوا بضم اول عمه یعنی خواهر پدر وچلپاسه را هم گفته اند
هـ پهوپها بضم اول بر وزن صوبه زوج عمه
هـ پهوپهو بضم اول بر وزن کوکو عمه وزوج عمه را هم گویند
هـ پهوپهی بضم اول بر وزن خوبی عمه یعنی خواهر پدر
س پهوت بضم اول مونث نوعی از خیار وطاق که نقیض جفت باشد واختلاف وجدائی وفراق و تراک وشکاف پهوت پرنا خلاف افتادن میان دو کس یا دو جماعت پهوت پهوت رونا یا پهوت کر رونا زار زار گریستن پهوت رهنا شکسته شدن وجدا ماندن وپریشان شدن پهوت هونا خلاف افتادن درمیان دو کس که اختلاف آرا باشد
س پهوتا بضم اول شکسته ومنکسر را گویند
س پهوتلا بضم اول بر وزن شوربا از قلب وناسره
س پهوتن بضم اول وفتح تای هندی مونث ستیزه ومخالفت وشکر رنجی وشکراب که درمیان یاران افتد

س پھوٹنا بضم اول شکستن وجدا شدن وترکیدن و
فاش شدن چیزی وظاهر شدن بوی چیزی

س پھوٹی بضم اول بروزن زودی مونث مخالفت واختلاف

س پھوڑا بسکون واو مجہول بروزن کوره مذکر دمبل
وقرحه باشد

ه پھوڑا بفتح اول بروزن دوره مذکر بیل مراد پھاوڑا

س پھوڑنا بضم اول وسکون واو مجہول شکستن و
شکافتن وپاره کردن

ه پھوس بضم اول بروزن کوس مذکر خس پھوس
مین چنگاری ڈالنا فتنه انگیزی وآتش افروزی
کردن

ه پھوسرا بضم اول وسکون ها و واو وسین مذکر
پاره جامه ورقعه

س پھوسی بضم اول بروزن روسی مونث تخاله وسبوس

ه پھوک بسکون واو مجہول بروزن غوک مذکر دردرا
گویند که نقیض صاف باشد وکاواک ومیان تہی را هم گفته اند

ه پھوکٹ بسکون واو مجہول وفتح کاف تازی
تنگدست ومحتاج را گویند

ه پھوکرا بضم اول وفتح چہارم جوان شایسته
تیز ذہن را گویند

ه پھوکٹ بضم اول وسکون واو مجہول وفتح کاف تازی
مذکر ریم آهن یعنی خبث الحدید وچرک وریم دیگر
فلزات را هم گویند

س پھوکنا بضم اول دمیدن ودم کردن

س پھول بضم اول مذکر گل وخون حیض که دررحم غذا
جنین میشود وورم وآماس را نیز گویند ستخوان مرده هندو
که بعد سوختن گوشت باقی می ماند وروشنی وگل آتش
درشب دیده شود ورسم زیارت میت بعد
سه روز پھول اٹھنا بسر شدن چہل روز باشد
از روز وفات شخصی وسرانجام رسم فاتحه او پھول

پڑنا مشتعل شدن آتش را گویند پھول بیٹھنا
شاد شدن پھول جانا آماسیدن وشاد شدن
وفربه گشتن پھول جھڑنا کنایه از آراستگی
تقریر ورنگینی کلام باشد ودشنام دادن را
هم گفته اند انشاء الله خان گوید بیت
کالیان دیکھے اب بگڑتے ہین ؛ واه کیا منہ سے
پھول جھڑتے ہین ؛ وچکیدن قطرات روغن
از سر چراغ

س پھولا بسکون واو مجہول مذکر آبله بدن وبضم
اول آماسیده وشکفته را گویند پھولا نسمانا
از شادی وسرور بی خود شدن

س پھولاو بضم اول مذکر آماس وورم پھول گوبی
بااول معروف وواو دوم مجہول کلم رومی و
قنبیط بالکسر

س پھولنا بضم اول شکفتن وشاد شدن وآماسیدن
ومغرور شدن

س پھولی بضم اول مونث بیاض چشم وگل چشم

ه پھونپھی بسکون واو مجہول وکسر بای فارسی
بروزن غولی مونث لوله وآبریز را گویند وهر چیز
میان تہی را هم گفته اند

ه پھونک بضم اول وسکون ها و واو مجہول و
سکون نون وکاف مونث سوفار تیر وکاواک
ومیان تہی را نیز گویند

س پھونک بضم اول وسکون دیگر حروف مونث
پف ونفخ پھونک پھونک کے پانون
دھرنا کردن کاری یا رفتن راهی باشد
باحتیاط وخبرداری پھونک دینا سوختن
چیزی باشد عموما وسوختن زر واسراف آن خصوصا

س پھونکارنا بضم اول آواز کردن مار

ه پھونکنا بضم اول دمیدن ودم کردن

هـ پهوها بضم اول وسکون واو معروف مذکر وآن چیزی باشد مثل سرپستان که از پنبه یا چیزی دیگر سازند وبره وبچه جانوران دیگر را که از پستان مادر شیر شیدن نتوانند بدان شیر دهند

هـ پهوهی - پهوهار - پهوهار هرسه بضم اول مونث تراب وترشح باران را گویند

هـ پهوهر بضم اول وفتح چهارم ناتربیت یافته واحمق ونادان واین لفظ بر زن اطلاق کنند پهوهرپن پهوهرپنا نادانی وحماقت وساده لوحی

هـ پهوهر بضم اول وسکون واو در هردو های هوز پوچ گو وهرزه گو وژاژخا

هـ پهوهی - پهوهار هردو بضم اول مونث ترشح وتراب باران

س پهوانا بفتح اول وسوم جنبیدن لوا از باد

هـ پهیا بفتح اول وکسر دوم مذکر بازی کردن وبهل

هـ پهیپهری بایای اول مجهول وسکون بای فارسی وهای هوز مونث رکود وفقدان قوت حرکت را گویند

هـ پهیت بیای مجهول مونث کمر که بران کمربند بسته شند

هـ پهیتا بایای مجهول مذکر دستار کوچک وبمعنی همیان زر هم آمده

هـ پهیر بیای مجهول مذکر دور وگردش وپیچ وشک وتردد ومحنت وفاصله ومسافت وبازدو دیگر بار را گویند پهیرپرنا واقع شدن خلاف وتنازع باشد پهیرپهار مستعمل وبدل پهیر پهار کرنا تغیر کردن وتبدل دادن پهیردینا واپس دادن ومسترد کردن پهیرمین ڈالنا در کار کسی خلل افگندن وسنگ راه کسی شدن پهیرکهانا پیچیدن وگردیدن ورود بارد مجرای خویش وبهرسو رفتن وپریشان وسرگردان شدن

هـ پهیرا بایای مجهول مذکر دور وگردش وپیمانه چوبین که بدان آهنگ وریگ به پیمایند وفرد کاغذ وطومار

هـ پهیرا پهیری باهردو یای مجهول مونث گردش وآمد ورفت وتغیر وتبدیل وواپس کردن چیزی

هـ پهیرنا بایای مجهول گردیدن وبازگشتن وگردانیدن ومالیدن چیزی بر بدن وغیر آن - هاتهه پهیرنا بسودن دست وخیانت کردن ناموس کسی سو پرهاتهه پهیرنا کنایت است از فریب دادن کسی را بخوشامد وتملق

هـ پهیری بروزن سیری مونث گردش وطواف

هـ پهیری والا دست فروش وخواهنده کوچه گرد وگدا

هـ پهیک بکسر اول وسکون ها ویای معروف سرتازیانه

هـ پهیکا بکسر اول ضعیف وبی زور بی نمک وبی مزه بعربی تفه گویند

هـ پهیلانا بفتح اول گستردن وبرچیدن

هـ پهیلاو بفتح اول مذکر بسط ووسعت وگشادگی

هـ پهیلاوا مذکر درازی وطوالت را گویند

هـ پهیلنا بفتح اول گسترده شدن وآشکارا وفاش گشتن

س پهیلی بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول مونث چیستان ومعما ولغز را گویند

س پهین - پهینا مذکر هردو بیای مجهول مذکر کف دریا بعربی زبد گویند

س پهینانا بفتح اول کف برآوردن

هـ پهینت بفتح اول وکسر اول وسکون یای مجهول هردو آمده مونث همیان زر را گویند

هـ پهینتا بکسر اول وسکون ها ویای مجهول ونون مونث دستار کوچک

هـ پهینتنا بکسر اول وسکون ها ویای مجهول ونون

و های هندی بمعنی تهوک کردن
ه پهینتی بیای اول مجهول موئث کلاوه و پیچک رشته گویند
ه پهینچنا بکسر اول و سکون یای معروف نشستن یا چپانده
س پهینس بکسر اول و سکون یای مجهول و ضم نون مذکر
اغوز و فلزه بعربی لبا گویند
س پهینك بیای مجهول بروزن نیک موئث انداختن
نیزه و شمشیر و غیر آن وامر است از انداختن پهینك
دینا انداختن چیزیکه بکار نباید
س پهینکاو بیای مجهول هر چیز انداختنی
س پهینکنا بیای مجهول انداختن
س پهینی بیای اول مجهول و ثانی معروف موئث
نوعی از شیرینی باشد
س پی بکسر اول و سکون یای معروف محبوب و عاشق و شوهر
س پی بروزن شی مذکر شیر بعربی لبن گویند و بمعنی پرو بال
و هنوز و اما نیز آمده و در فارسی قدم را گویند
ه پی بفتح اول بروزن شی موئث تقصیر و جرم باشد
ه پیا بکسر اول بروزن بیا افتاده
س پیا بکسر اول محبوب و عاشق و شوهر را گویند
س پیار بکسر اول و فتح آن بروزن بیار مذکر و موئث
مهر و محبت پیار کرنا مهربانی کردن
س پیارا بکسر اول و فتح آن عزیز و محبوب پیارا
جانا عزیز داشتن و عزیز دانستن
س پیاری بکسر اول و فتح آن موئث محبوب و دلربا
و دلپسند
س پیاس بفتح اول موئث تشنگی بعربی عطش خوانند
و عوام بکسر اول خوانند پیاس بجهانا رفع تشنگی
کردن پیاس لگنا تشنه شدن پیاس مارنا
محنت تشنگی کشیدن پیاس مرنا زائل شدن
تشنگی باشد بی خوردن آب از صبر کردن بر آن
س پیاسا بفتح اول تشنه بعربی عطشان گویند

س پیال بکسر اول بروزن خیال موئث نام میوه
و بفتح اول کاه را گویند بعربی تبن خوانند
س پیان بروزن بیان مذکر نفت و کوچ
س پیانا بکسر اول نوشانیدن
س پیپ بکسر اول و سکون یای تحتانی معروف و بای موحده
موئث ریم بعربی قیح گویند و عوام در آخر بیای فارسی
خواندن و آن غلط است
س پیپانا بکسر اول و دوم ریم کردن و پختن دمل و جراحت
را گویند
س پیپاهت بکسر اول و دوم و فتح های هوز موئث
پختگی و نضج دمل
س پیپل بکسر اول و فتح سوم درختیست معروف و
دار فلفل بفارسی فلفل دراز گویند و آنرا بهندی پیپلی
نیز گویند گرم و خشک است در آخر دوم محلل مواد
بارده و ریاح و مسخن احشا و محرک باه و افزاینده
منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع
و سرفه بارد رطوبی و نقرس و عرق النسا و تقویت
پشت و گزیدگی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن
مفید و طلای آن با روغن جهت نیش عقرب و رتیلا
واقعی نافع شربت آن تا یک مثقال مضر سر و مصدع
مصلح آن صمغ عربی و صندل و گلاب
ه پیپلا بکسر اول و سکون یای تحتانی و بای فارسی
مذکر نوک شمشیر را گویند
س پیپلاموریا پیپلامول فلفل سویه و آن بیخی است
گره دار جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال
و ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده
و ریحیه و تشنج شدید النفع و قوی تر از دار فلفل
شربا و ضمادا مضر محرورین و مصلح نور بصر و منی نشاست
س پیت بکسر اول موئث محبت و دوستی و زرد و اصفر
را هم گفته اند پیت کا پیت میں هے او رمیت کا

پیٹ ھاتھ لگے باید کہ دوستی برقرار ماند وثمرہ آن بدست آید
س پیتامبر بکسر اول وسکون تحتانی وسکون سیوم وفتح بای موحدہ
پارچہ زرد را گویند مرادف پیتمبر
ھ پیتل بفتح اول وسیوم بروزن حیدرہ مذکر ہر طرف جولان
کردن باشد پیش از مبارزت با چوب دستی
س پیترس بکسر اول وسکون یا وتای فوقانی وفتح را مہملہ کہ
زرد چوب را گویند
س پیتلک بفتح اول وسکون یا وتای فوقانی وکسر رای مہملہ
موروثی یعنی بارث رسیدہ از پدر
س پیتل بکسر اول وفتح سیوم برنج بعربی نحاس خوانند
س پیتلا بکسر اول برنجی ونحاسی
س پیتم بکسر اول وفتح تای فوقانی محبوب وعاشق وشوہر را گویند
س پیتمبر بکسر اول وفتح سیوم وپنجم مذکر حریر زرد رنگ را گویند
س پیٹ بسکون یای مجہول مذکر شکم بعربی بطن خوانند و
حمل وبارداری وجوف چیزی را ہم گفتہ اند پیٹ آنا
اسہال شدن پیٹ باندھنا خوردن طعام کمتر از آن
کہ اشتہای آن باشد پیٹ بڑھانا حرص کردن در
خوردن طعام در حصہ دیگری دست اندازی کردن پیٹ
بھر شکم سیر پیٹ بھرنا شکم پر کردن وکنایت از
تسکین یافتن ہم ہست پیٹ پالنا شکم پروری کردن
وبدستی زندگانی کردن وبعضی خود غرضی نمودن ہم ہست
پیٹ پانی ہونا کنایہ آمدن اسہال مائی باشد
پیٹ پکنا کنایت از قہقہہ زدن وبسیار خندیدن
باشد پیٹ پوسو - پیٹ پوسوا با واو اول مجہول
وثانی معروف شکم بندہ واکال وبسیار خوار پیٹ
پھولنا کنایت از قہقہہ زدن باشد پیٹ پیٹھ
ایک ہونا کنایت از نحیف ولاغر شدن باشد
پیٹ جاری ہونا ذرب وخلفہ داشتن وشکوہ
اسہال داشتن پیٹ جلنا کنایت از غلبہ
گرسنگی باشد پیٹ چلنا یا چھوٹنا شکوہ

اسہال داشتن پیٹ دکھانا کنایت باشد از شکایت
کردن از فقر وفاقہ پیٹ ڈالنا کنایت از اسقاط
حمل باشد پیٹ رکھانا حاملہ وباردار کردن پیٹ
رہنا حاملہ وباردار شدن پیٹ سے باردار و
حاملہ پیٹ سے ہونا حاملہ شدن پیٹ کا
پانی نہ ہلنا در مقام نرم روی اسپی گویند کہ از
خرام ورفتار آن بدن سوار بسیار حرکت نکند
پیٹ کا پردہ پردہ شکم پیٹ کاٹنا فاقہ کشی کردن
وشکایت پیچش وبواسیر داشتن پیٹ کا دکھہ
دینا فاقہ کشی کردن پیٹ کی آگ کنایت از مہر
مادری باشد پیٹ کی باتین اسرار عاشق ومعشوق
پیٹ گرانا اسقاط حمل کردن پیٹ گرنا اسقاط
حمل پیٹ کو گرانا قرار شکم باشد پیٹ لگ
جانا کنایت از غایت گرسنگی باشد کہ دران پوست
شکم بہ پشت رسد پیٹ لگ رہنا کنایت از کمال
جوع باشد پیٹ مارنا خود را خود کشتن وخنجر در شکم
خوردن پیٹ مین پیٹھنا محرم وراز دار کسی شدن
پیٹ والی زن حاملہ پیٹ ہڑبڑانا کنایت
از تقاضای براز باشد
س پیٹارتھو بسکون یای مجہول وضم تای فوقانی بسیار
خوار واکال باشد
س پیٹنا بکسر اول زدن وکوفتن باشد
س پیٹو با یای مجہول وواو معروف بسیار خوار
س پیٹوکھا با یای مجہول وفتح تای ہندی وکاف تازی
مذکر لینت واطلاق شکم باشد
س پیٹھ بکسر اول مونث پشت بعربی ظہر خوانند
پیٹھ پر ہاتھ پھیرنا کنایت از دلیر کردن باشد
کسی را پیٹھ پھیرنا پشت دادن ودرفتن وگریختن
وباز ماندن از چیزی پیٹھ دینا گریختن وپشت
دادن وباز ماندن از چیزی وبنا خوشی رد کردن

شدن پیٹھہ لگانا بر زمین افگندن در کشتی پیٹھہ لگنا
مجروح شدن پشت اسپ باشد از سودن زین و نیز سوار
شدن بر اسپ
ھ پیٹھہ بفتح اول مذکر نقل کاغذ رسید و دخول و درآمد و
بار را ہم گفته اند
س پیٹھا بسکون یای مجہول مذکر نوعی از کدو که مربی و روغن
آن در تسمین بدن و رفع حرارت نافع بود و بکسر اول طعامی است
که از برنج و آرد دال پزند
س پیٹھالنا بفتح اول کوفتن و سوختن و بزور فرو بردن
س پیٹھنا بفتح اول فرو رفتن و داخل شدن
س پیٹھوتا بکسر اول و فتح سیوم مذکر صفحه کتاب
س پیٹھیا ٹھونک بکسر اول و سکون واو مجہول بمعنی تقریبا
و تخمینا باشد
س پیٹی بیای اول مجہول موٹ تنگ و تسمه و چامه دان
و صندوق و قلمدان را گویند پیٹی لترنا - پیٹی مارنا
کنایه از مباشرت و جماع کردن باشد
س پیٹیا بسکون یای مجہول و کسر تای منقوطه مذکر ستاره ای که روز را گویند
س پی جانا بکسر اول نوشیدن و خوردن و فرو خوردن خشم و
از جواب خاموش ماندن
ھ پیچ بفتح اول و سکون تحتانی و جیم تازی موٹ پیمان و
نذر را گویند
س پیچا بسکون یای مجہول مذکر بوم و جغد
ھ پیچو بکسر اول و ضم سیوم بر وزن تیھو مذکر نام میوه است
ھ پیچھہ بکسر اول و سکون دیگر حروف آب برنج پخته و آهار
س پیچھا بکسر اول موٹ تعاقب و پیروی و غیر حاضری و
غایب بودن و عقب و جانب پسین پیچھا چھوڑنا
بگذاشتن و باز ماندن از چیزی پیچھا کرنا در عقب
کسی رفتن پیچھا لینا تعاقب کردن و بسیار مجد شدن
در کاری با کسی
س پیچھوا بکسر اول جانب پسین

س پیچھے در پس پیچھے پڑنا اصرار کردن و تقاضا نمودن
و در پس افتادن و مغلوب شدن پیچھے ڈالنا
در پس بگذاشتن کسی را و سبقت بردن
ھ پیخنا بسکون یای مجہول و خای معجمه مذکر لعبت و بازیچه
و مکر و کید زنان
ھ پیدھڑی بکسر اول و سکون یای معروف و دال مهمله موٹ
جانوری معروف که بسیار کوچک می باشد
س پیدل بفتح اول و سیوم پیاده پا و پیادگان لشکر که
نقیض سواران باشد
س پیر بکسر اول بر وزن تیر موٹ درد و الم و آزار و رحم
و شفقت و در فارسی مرد کهن سال و شیخ و مرشد را گویند
ھ پیر بکسر اول مذکر دوشنبه بعربی یوم الاثنین گویند و
بفتح اول پای و قدم را گویند
س پیرا بکسر اول بر وزن تیره زرد و اصفر مرادف پیلا
و بفتح اول در فارسی امر از پیراستن و پیرایند و این بترکیب گفته شود
ھ پیراک بفتح اول شنا و بعربی سابح گویند
ھ پیرانا بفتح اول شناورانیدن
ھ پیراو بفتح اول قابل شناوریدن و آبی که در عمق زاید از
قد آدم باشد
ھ پیرای بکسر اول بر وزن گیرای مذکر قوم طبل نوازان را گویند
و بفتح اول موٹ جای که از آن بی شنا عبور نتوان کرد و مزد
شناوری و مزدی که کسی را برای تعلیم شناوری دهند
ھ پیرنا بفتح اول شناوریدن
ھ پیراکی بفتح اول موٹ فن شناوری باشد
ھ پیری بفتح اول موٹ پای برنجن
ھ پیڑ بسکون یای مجہول موٹ درخت بعربی شجر خوانند
پیڑ لگانا نهال نشاندن
س پیڑ بکسر اول موٹ درد زه بعربی طلق خوانند
س پیڑا بسکون یای مجہول مذکر شیرینی که از شیر و شکر سازند
و کرده خمیر پیش از آنکه آنرا از چوبه تنک کرده باشند و

بکسر اول مذکر درد و الم و زحمت را گویند
س پترت بکسر اول و سکون سوم علیل و رنجور
س پترنا بسکون یای مجهول برآوردن روغن را گویند بجز عصاری
س پترو بروزن نیرو مذکر تهی گاه و زیر ناف
س پترها بکسر اول مذکر کرسی را گویند
س پترهی بکسر اول مونث کرسی و سلسله و نسب
ه پیتره بیای اول مجهول مونث شیرینی که از شیر و شکر
سازند و نوعی از نان باشد و درخت نیل بعد از آنکه
یکبار آن را بریده باشد و بمعنی تنه درخت هم بنظر آمده است
ه پیسا بفتح اول مذکر فلوس و زر و نقد پیسا اڑانا بفتح همزه
اسراف بیجا کردن و مال کسی غبن کردن پیسا پهیر پهار
کرنا تبدیل و تغیر زر کردن پیسا ڈوبنا تباه و
رایگان شدن مال را گویند پیسا کهانا اسراف بیجا کردن
و بزور بازو زندگانی کردن و پاره گرفتن یعنی رشوت
ستاندن و خیانت کردن در مال پیسا لگانا خرچ زر
کردن پیسے والا توانگر و مالدار و منعم
ه پیسار بفتح اول مذکر بار و دخل را گویند
س پیسنا بکسر اول آسیدن و نیز غله که برای سائیدن آماده باشد
ه پیلٹ بکسر اول مونث خدوی که بعد خوردن پان برآید
پیکدان معروف بفارسی تفدان و بعربی مبصقه گویند
س پیکرها بفتح اول و فتح کاف مذکر زنجیر که در پای
مجرم می کنند و حلقه سیمین که در پای می پوشند پیکری
بفتح اول مونث کذلک
ه پیکهنا بسکون یای مجهول و کاف های هوز مذکر
بازیچه و مکر را گویند
س پیکهنا بسکون یای مجهول دیدن و نگاه کردن
س پیکهنیا بیای مجهول و فتح کاف و سکون ها و کسر نون
بازیگر و شعبده باز
ه پیکی بفتح اول شخصی را گویند که قلیان حقه بمردم دهد یعنی بکیش [illegible]
و اجرت از ان ها ستاند

ه پیلکو بفتح اول و ضم سیوم شهریست معروف و نگی سبز
رنگ که از ان از پیلکو می آرند
س پیلا بکسر اول زرد بعربی اصفر خوانند
ه پیلا بسکون یای مجهول خایه بعربی خصیه گویند و تقصیر
جرم و جور و جفا و عمود و تکیه هم گویند و بفتح اول پیمانه که
بدان غله را به پیمایند
س پیلائی بکسر اول مونث زردی و صفرت
ه پیلر - پیلرا بسکون یای مجهول و فتح لام مذکر خایه
و خصیه را گویند و درین هر دو لفظ بعد لام های هوز نیز
مینویسند بجو پیلهر - پیلهرا
س پیل مارنا بیای مجهول سوختن
س پیلنا بسکون یای مجهول بزور فرو بردن و سوختن و
افگندن و افشاردن باشد پیل پال توز و سوخت
س پیلو بکسر اول مذکر اراک و آن درختی کند و ثمرش
در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح
سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظ و ضماد مطبوخ
او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه
و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم آن جهت
تقویت معده و رفع اسهال معدی نافع و ضماد برگ او
محلل و مانع نزلات داشتن و تمله و مسواک کردن بچوب او جالی
دندان و مقوی لثه و اکثار آن سورش خشونت لهاة و تهیج
و مصلحش کتیرا و قدر شربت از طبیخ آن تا نصف رطل و از
تخم آن تا سه درهم
س پیلو بیای مجهول گیلتی گرد کشتی کننده با مردم
س پیلی بکسر اول بروزن حیلی اشرفی و از اسم خایه نیز گویند
س پیلی بهیت بکسر اول و کسر های موحده و سکون ها و دیگر
حروف نام شهریست
س پیم بیای مجهول مذکر محبت و دوستی
س پین بفتح اول بروزن عین مذکر حوض و جدول و بکسر
اول گران و ثقیل و فربه و کلان و بزرگ

هـ پین بایای مجهول و نون زده حکایت آواز باشد

هـ پینا بفتح اول مذکر چوبی باشد که بر سر آن آهن پاره نصب کنند و بدان دواب و مواشی را رانند و آن را در فارسی عاو شنگ گویند و بمعنی تیز نقیض کند هم آمده است

س پینا بکسر اول بر وزن مینا نوشیدن آب و امثال آن و کشیدن قلیان و فضله گنجد که آن را در فارسی کشه گویند

س پینالا بفتح اول مذکر آبریز و انبوبه سفالین که آب باران از سقف طارم بدان بر زمین افتد

هـ پینانا بفتح اول تیز کردن کارد و غیر آن

س پینتالیس بفتح اول چهل و پنج

س پینتانا بفتح اول و سکون یا و نون مذکر جانب پائین جای مرادف پائینت

س پینتیس بفتح اول سی و پنج

هـ پینتهه بسکون یای مجهول مونث بازار

هـ پینجنا بکسر اول و سکون یا و نون و جیم جدا کردن پنبه از پنبه دانه و آنرا در فارسی فلخودن گویند

س پینجن بسکون یای مجهول مذکر پای برنجن و آن حلقه باشد میان تهی که از سیم و زر سازند و در پای کنند پینجنی بزیادت یا کذلک

هـ پینچا بفتح اول و سکون یا و نون و فتح جیم فارسی مذکر اداء قرض دوام را گویند

هـ پینچنا بفتح اول غلط و رهوار افتادن

هـ پیندا بسکون یای مجهول مذکر تکه و قعر را گویند

هـ پیند بکسر اول و سکون یای معروف و نون و دال هندی مذکر چیزی باشد که بدان زمین را هموار کنند و بسکون یای مجهول مونث کام و قدم و کریوه و پشته را نیز گویند و باین معنی بفتح اول هم گفته اند

س پیندا بفتح اول مذکر طریق و راه را گویند پیندا مارنا رهزنی کردن باشد

س پینس بکسر اول و فتح سیوم مذکر مرضی است از امراض بینی و آن روئیدن گوشت زاید باشد در منخر بینی

هـ پینس بکسر اول و فتح سیوم مونث کرسی

س پینسٹهه بفتح اول و چهارم شصت و پنج

س پینک بکسر اول و فتح سیوم مونث پینکی و غنودگی که از اثر افیون پیدا شود

هـ پینگا بسکون یای مجهول آلت و بخش باشد بحیره

هـ پینگ بسکون یای مجهول مونث آویزش و بباد پیچ آمد و کردن در هوا و نام پرنده هم هست و باین معنی مذکر باشد

هـ پینی بسکون یای اول مجهول مونث تیز را گویند که نقیض کند باشد

س پیو بکسر اول و ضم دوم محبوب و معشوق و دوست و عزیز و عاشق و شوهر را گویند

هـ پیوری بسکون یای اول مجهول و کسر رای هندی لون است از رنگ زرد که آنرا از بول گاو ماده که برگ درخت انبه خورده باشد حاصل کنند

س پیوس بکسر اول و ضم دوم مذکر مرادف پیوسی که آغوز و فله و لبا باشد و آن در تسمین بدن و تحریک باه مجرب و بغایت موثر و مورث حصاة و دیر هضم و مصلحش شربت کات است

س پیوکر بسکون یای مجهول و فتح واو و تشدید کاف تازی شراب خوار و باده پرست و بکسر اول هم خوانده اند

هـ پیهر بکسر اول و فتح سیوم مذکر خانه مادر را گویند

هـ پیهو بکسر اول بر وزن تیهو کیک و آن پرنده ایست کوچک که مردم را می گزد

هـ پیا بفتح اول و تشدید دوم مذکر پای بهل مرادف پهیا

س پیهی بایای اول مجهول بر وزن دیهی مونث سبد کوچک و آنرا در فارسی گره خوانند

گفتار چهارم در تای مثناة فوقانی

هـ تابر توڑ بفتح بای موحده و سکون واو مجهول پیاپی و علی التواتر را گویند

س تاپ مذکر حرارت و گرمی و تپ و حمی و باین معنی مونث باشد تاپ تلی بفتح الطحال و آنرا تاپ تلی هم گویند

س تاپس بفتح بای فارسی بروزن والپس زاهد و عابد و مرتاض را
س تاپنا گرم کردن چیزی باشد در آفتاب یا بر آتش
س تاپی بروزن آبی مونث نام رود خانه ایست
هد تاءت بکسر همزه و سکون تای فوقانی بروزن ساکت نقش و تعویذ را گویند
س تات بروزن کات پدر را گویند و بمعنی حار و گرم هم آمده است
س تاتا بروزن جاده گرم که نقیض سرد باشد و در فارسی گرفتگی و لکنت زبان را گویند
س تات پرج بفتح بای فارسی و سکون رای مهمله و جیم مذکر توت و هم مدرکه و مدعا و احتیاج و ضرورت را نیز گویند
س تاتل بفتح سیوم گرم که نقیض سرد باشد تاتی بروزن ذاتی گرم ملک
س تاتنک با سیوم هندی بروزن آهنگ مذکر زیوریست که آنرا در گوش کنند
س تار بروزن عار مونث کلید و دستک مرادف تاری و تالی و در فارسی معروف که تار رشته غیر آن باشد
س تارا بروزن خارا مذکر ستاره و اختر بعربی نجم خوانند و در فارسی نیز اختر را تارا گویند و مردمک چشم و نام زوجه راجه بلی که از پیشینیان بوده است تارے گنتا کنایه از شب زنده داشتن باشد و در فارسی نیز اختر شمردن گویند تارا منڈل فلک القمر و نیز چیزیست از آتش بازی
هد تار پتار با چهارم فارسی بروزن زار نزار منتشر و پریشان را گویند
س تار توڑ مذکر نقشیست که از سوزن بر جامه کنند و آن چنان باشد که از پارچه بفاصله معینه تارها کشند و بدان کلاه و غیر آن بدوزند
س تارکا بکسر رای مهمله مونث ستاره و اختر و مردمک چشم
س تارن بفتح سیوم مذکر نجات و رهائی و خلاص و آنکه کسی را رهائی بخشد
س تارنا آزادی دادن و نجات بخشیدن
س تارو بروزن سارو مذکر کام و حنک باشد
س تاری بروزن ساری مونث دستک و کلید و پریشانی خاطر و القام دل را گویند
س تارتمیه بفتح تای دوم و یای تحتانی مذکر تمیز و امتیاز و تفاوت باشد
س تاڑ با سیوم هندی مذکر درختیست معروف که هندوان بر برگ آن کتاب ها می نویسند و ثمر آن را تڑکل نامند و آب آنرا تاڑی گویند آب آن سرد و تر است و دافع فساد باد و صفرا و دماسیل و شور و مبهی و ملین و ثمرش شیرین و سرد و گران و نفاخ و مبهی است و تخمش شیرین و سرد و مدر بول و دافع فساد باد و صفرا و در فارسی خرمای بوجهل و خرمای هند گویند
هد تاڑ مونث فهم و فراست تاڑباز زیرک و تیزطبع و نکته رس و سخن فهم و صاحب فراست تاڑبازی زیرکی و دانائی
س تاڑک بفتح سیوم نکوهش و سیاست کننده
س تاڑن بروزن دادن مذکر ملامت و سرزنش و سیاست را گویند تاڑنا کرنا تاڑنا کرنا ملامت کردن کسی را
هد تاڑنا پنداشتن و دانستن و قیاس کردن
س تاڑی مونث آب درخت تاڑ
هد تاس بروزن داس مذکر گنجیفه و پارچه زربفت
هد تاش بروزن آش مذکر پارچه زربفت
ت تاقی بروزن باقی اسپی را گویند که رنگ هر دو چشمش مختلف باشد و آن معیوبست و نوعی از کلاه نیز است
س تاک بروزن باک مونث نگاه و نظر را گویند و بمعنی نشان و نشست هم آمده است و در فارسی شاخ رز را گویند بعربی کرم خوانند تاک باندهنا بحرص نگریستن تاک رهنا نگریستن و نشست کردن
هد تاک باک مونث بروقت و عین وقت را گویند
س تاکنا نگریستن و نگاه کردن و نشست کردن
هد تاگ ـ تاگا با سیوم فارسی مذکر رشته بعربی خیط گویند

هـ تاکنا در رشته کشیدن چیزی

س تال بروزن دال مذکر تالاب و آهنگ سرود و دستک زدن و دست به بازو زدن بهنگام کشتی گرفتن بنام سانت هم و درخت تار که خرمای ابوجهل باشد تال دینا دستک زدن و پیش از کشتی گرفتن باکسی بر بدن و بازوی خود زدن تال مارنا ـ تال ٹھوکنا دستک زدن

س تالا بروزن بالا مذکر قفل

هـ تال مکھانا مذکر دانه آن را تال کھانا نیز گویند و آن تخمی است ذی لعاب گرم و خشک است با رطوبت فضلیه مفرح و مسمن و مسهی و افزاینده منی و ممسک آن و آن را با شکر و شیر گاو تازه استعمال باید نمود

س تالو بروزن خالو مذکر کام و حنک و بیماریست مر اسپان را

س تالی بروزن خالی مونث کلید و دستک تالی ایک هاتھه سے نہیں بجتی کنایت از طلب محال و امر محال باشد

تالی بجانا دستک زدن از روی تضحیک یا غیر آن

تالی مارنا به تضحیک و استهزای کسی دستک زدن

س تاما ـ تامبا مذکر مس بعربی نحاس باشد

س تام چینی بروزن دام چینی مونث مسی که بران کار مینا کرده باشند

س تامرا بسکون میم و فتح رای هندی مذکر جوهر کم بها که رنگ مس داشته باشد

س تامس بفتح سیوم بروزن والس مذکر تاریکی و ظلمت

س تامسی بفتح میم بروزن وارسی تاریک و تیره

س تامیسور بکسر میم و سکون یای مجهول و سین مهمله و فتح واو مذکر کشته مس و خاک مس

س تان بروزن نان مونث آهنگ و پرده سرود و کره زدن بر ابرو تان توڑنا تنبیه کردن و تعزیر دادن و عربی گفتن که بدان ستیزه و جنگ پیدا یا حالت خاموشی بگویای منهم گردد و آهنگ کردن در سرود

س تانا بروزن دانا تار که نقیض پود است و مصدر بهم ... بمعنی گرم کردن و تابدار ساختن تانا بانا کرنا حرکت کردن چیزی باشد بندوبی بی انتظام و ترتیب

س تانبا مذکر مس و نحاس

س تانترا بسکون نون که در تلفظ مثل میم است و سکون تای موحده مذکر سنگی است فرومایه که بلعل مانند و نگینه در انگشتری گران که بر نگینه مس زنند

س تانت بسکون نون و تای فوقانی مونث پی و عصب و تار ساز و آلت ہی تانت باجی اور راگ بوجھا یعنی او از کلمه نخستین حقیقت حال دریافت کرد تانت باندهنا خاموش کردن با هرزه گوی با از هرزه گوی او

س تانتا بسکون نون و فتح تای فوقانی مذکر قطار اسپان و شتران و امثال آن و مکر و فریب را هم گفته اند

س تانتی بسکون نون و کسر فوقانی جولاهه بعربی نساج گویند

س تانڈو بسکون نون و فتح دال منقوطه هندی مذکر رقصی که از راه مسخرگی کنند

هـ تانگا بسکون نون و فتح کاف فارسی مذکر گردون کوچک بی سایه تانگا سوار کسیکه بر تانگا نشیند

س تاننا بسکون نون اول کشیدن و دراز کردن و کشیدن بر ابرو تنبو تاننا خیمه زدن

س تانی بروزن بانی مونث مزدی که برای بافتن چیزی دهند و تار جامه و به تشدید سیوم در عربی بمعنی درنگ و تاخیر باشد

س تاو بروزن داو مذکر گرمی و حرارت و خشم و زور و قوت و رونق و پیچ و شکن تاو دینا پیچ دادن چیزی را و باد بروت و گرم کردن آهن در کوره تاو کھانا گرم شدن و بخشم آمدن

هـ تاو مذکر ورق کاغذ و زردی و عجلت و از مایش و امتحان را نیز گویند

هـ تاؤ بضم همزه و سکون واو بروزن آهو عم بزرگ

س تاونا بسکون واو گرم کردن و آزمودن و پیچیدن

هـ تاه مذکر ته ... هو نهر شیان بسج بمعنی ... اورا باشد

هـ تاهری بروزن ظاهری مونث نوعی از طعام باشد

هـ تائی بروزن مائی زوجه عم بزرگ و ظرفی که در آن نان

وغیر آن باده عن بر بیان کنند

س تب بفتح اول پس و اندم را گویند و در فارسی گرمی و حرارت و حمی باشد

س تباره بکسر اول بر وزن چاره سه بار و حجره دالانیکه دران سه در ساخته باشند

س تبهی بروزن غبی همان دم تبی بفتح اول و دوم کذلک

س تپ بفتح اول و سکون بای فارسی مذکر پرستش و عبادت و نماز و گرمی و حرارت و باین معنی مونث باشد و در فارسی اضطراب و بیقراری مرادف تپاک

س تپا بفتح اول بر وزن وفا عابد و زاهد

هـ تپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر مقاله ناحیه باشد

س تپاس بفتح اول بر وزن پلاس مونث شعاع خورشید و تابش آفتاب و محنت و مشقت را نیز گویند

هـ تپانا بفتح اول باده ریزی کردن یعنی شراب ریختن

س تپانا خود را در آفتاب گرم کردن

س تپت بفتح اول و سکون دیگر حروف تفته و گرم و بفتح اول و دوم مونث گرمی و حرارت

هـ تپری بفتح اول مونث سد و بسته که بر دو رمزرعی سازند

س تپسی بفتح اول و دوم زاهد و مرتاض را گویند تپشی کذلک

س تپسیا بفتح اول و دوم و کسر سین مونث زهد و ریاضت را گویند تپشا با شین معجمه بر وزن بنه کذلک

هـ تپکنا بفتح اول و دوم طپیدن و ضربان و برجستن را گویند تپکنا پهوڑے کا ضربان آبله و دمل

س تپن بر وزن چمن مونث آفتاب بعربی شمس گویند و بمعنی حرارت و گرمی نیز آمده

س تپنا بفتح اول و سکون دوم ستوده و نیکو گشتن و گرم شدن

س تپی بفتح اول و کسر دوم بر وزن نکی زاهد و مرتاض

س تت بفتح اول بمعنی آن باشد که اسم اشاره است تتکال در آن زمان و تت بمعنی جوهر و ذات و هویت هم آمده است و بکسر اول در اینجا

س تتا بفتح اول و تشدید دوم گرم که نقیض سرد باشد

تتا پانی آب گرم کس بر تنے بہ تتا پانی از بہر چہ کار آب گرم میخواهی

س تتار بر وزن بهار ریختن آب گرم با بر عضو ماؤف و آن را بعربی نطول گویند و در فارسی مرادف تاتار روان شهرت معروف

س تتارنا بفتح اول نطول کردن

س تتانا بفتح اول گرم کردن

س تتپن بفتح اول و سوم بر وزن همسر آل و مشغول سر گرم

س تتچهن بفتح اول و فتح جیم فارسی فورا و در دوم و همان دم چه چهن لحظه را گویند

هـ تتر بتر بکسر اول و چهارم بر وزن ذکر ذکر و بتشدید دوم هم خوانده اند منتشر و پریشان

هـ تتلانا بضم اول گرفتن زبان را گویند یعنی لکنت زبان مرادف تتلانا

هـ تتری بفتح اول و سکون دوم دختر شوخ و گستاخ را گویند و در فارسی بر وزن سغری منسوب بولایت تتر باشد

هـ تتلانا بضم اول گرفتن زبان و سخن در ماندن یعنی لکنت زبان

س تتنا بکسر اول آن قدر تتنے میان دران مقدار زمان

س تتو بفتح اول و سوم مذکر جوهر و ذات را گویند

س تتهه بفتح اول راست و درست و حق را گویند و بکسر اول روز ماه نو

هـ تتها بفتح اول و دوم مونث توانائی و قدرت

س تتها بفتح اول و دوم همچنین و ایضا را گویند

س تتهاپ بفتح اول و دوم و سکون ها و الف بای فارسی وجود و ذات و صفت آن

س تتهاست بفتح اول و دوم و سکون سین مهمله و ضم تای فوقانی بمعنی آنست و جلی باشد

هـ تتهرا - تتهری بفتح اول و دوم در هر دو اول مذکر و ثانی مونث ظرف مسین که برای گرم کردن آب بود

س تت بفتح اول مذکر کناره و ساحل باشد

س تبج بروزن کج موث بعضی ترده بعضی سبیچه گویند و آن
در کتب هند سرو درست بلغم انحام بدن خصوصاً از معده
دفع کند و حلق را صاف کند و زود هضم بود

س تجاری بکسر اول موث تپی که یک روز در میان آید
وازا حمی غب گویند بجری بکسر اول کذلک

س تجا بفتح اول کذا شکن و ترک کردن باشد

هـ تجانا بفتح اول و با دوم فارسی برشتن و بریان کردن

هـ تجنا بفتح اول برشته شدن

س تجهه بضم اول تهی و خالی و بمعنی حقیر و ذلیل نیز آمده

س تجهك بفتح اول و دوم بروزن کچک ماری را گویند
که زهر جنس خود باشد و آن سرخ رنگ بود ...

س تجهن بکسر اول و تشدید جیم فارسی مشغوله نیز در زبان
گزبعربی حریف خوانند

س تد بروزن بد آن زمان و در آن صورت و لهذا تد بھی
بمعنی و با وصف آن تد تو لیکن و در آن صورت مد آن
بازوا زان مدت

س تد ری بکسر اول و فتح دوم خانه ته در وظاهر این هندی باشد

س تد ها را بکسر اول مذکر قسمی از درخت سپند است و جائی که
در آن ته بهر جداگانه سنگم شود یعنی با هم فراهم آید

س تد هر بکسر اول و فتح دوم آنجا و در آنجا

س تد هی بفتح اول و کسر دوم همون دم

س تڈاگ بفتح اول و فتح دال منقوطه هندی و سکون الف و
کاف فارسی مذکر تالاب را گویند

س تر بفتح اول نیز درخت مراد تلے و در فارسی معروف
که نقیض خشک باشد

س تر بفتح اول و ضم دوم درخت را گویند

س ترا بفتح اول بروزن سرا مذکر تک قعر چیزی و بضم اول
در فارسی ضمیر مفعول مخاطب باشد

هـ ترا بکسر اول مخفف تیرا که از ان تو باشد

هـ ترا سا بفتح اول بروزن شهره مذکر شتاب و تعجیل را گویند

ترا سرا هم را دو تک رفتن اسپ

س تراس بکسر اول بروزن هراس موث تشنگی که از اثر عطش خوانند
و بمعنی بیم و هراس هم آمده اما باین معنی مذکر باشد تراس
آنا یا لگنا تشنه شدن

س تراسا بفتح اول بروزن سرا یا مولسا و در میان ... خلاف
تراست بفتح اول و کسر سین مهمله و سکون ما فوقانی ...

س تراسی بکسر اول بروزن شکاری هشتاد و سه

هـ تراشنا بفتح اول تراشیدن و این هندیست ...
تراشنا خود را بر دیگران فوقیت دادن و تکبر کردن

هـ تراکری بفتح اول و چهارم بروزن برابری موث
شاهین ترازو

هـ تران بفتح اول بروزن بیان مذکر دخل و محصول و
ارتفاع مملکت باشد

س تران بفتح اول مذکر سلامت و امان باشد و بکسر و وده
هم گفته اند تران کرنا امان دادن و در پناه خود گرفتن
کسی را

هـ ترانا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن

س ترانا بکسر اول و بفتح آن نیز آمده شنا دادن و حمایت
کردن و در پناه خود گرفتن کسی را

س ترانوے بکسر اول و فتح چهارم نود و سه

س تراو بکسر اول و فتح آن مذکر شنا بعربی سباحت گویند

س تراه بفتح اول بروزن براه الامان والغیاث را گویند
تراه تراه کرنا فریاد و فغان کردن و داد خواستن و
توبه و استغفار کردن

س تراهکار بفتح اول و سکون های هوز و بکسر آن هم خوانند
تند کردن باشد کسی را از بهر دستگیری و ترحم

هـ ترائی بفتح اول بروزن سهائی موث سبزه زار و
مرغزار باشد ترائی کهیوا بکسر کاف تازی مرغابی
و سگ آبی و هر جانور آبی

س ترائون بکسر چهارم بروزن مداین ستارگان و نجوم فلک

هـ ترپ بفتح اول بر وزن حرب مونث آهنگ و نوای سرود و بضم اول در فارسی معروف که بعربی فجل خوانند

س تراپاچك بکسر اول و فتح جیم فارسی مذکر پیمان و عهد یکه آنرا سه بار بسته باشند

س ترهنگا بکسر اول و فتح سیوم و سکون ها و نون و فتح کاف فارسی آنکه ایستاده باشد بحیثیتی که گردن و کمرش خمیده بود و آن قریب برکوع است

س ترهنگی بکسر اول و فتح سیوم لقبی است از القاب کرشنا و وزنی است از اوزان شعر

س ترهون بکسر اول و ضم سیوم و فتح واو و سکون نون عوالم ثلثه را گویند که بهشت و دوزخ و دنیا باشد ترهون ناتهه بضم الف آنکه موجب رونق و روشنی عوالم ثلثه باشد

س تربینی بکسر اول و کسر رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مجهول اجتماع سه انهار مقدسه را گویند عموماً و بهم رسیدن گنگ جمن و سرسوتی خصوصاً و سرسوتی رودی است مفروضه هندوان گویند که آن زیر زمین ملک اله آباد روان است و آن شهر را نیز بدین نام خوانده اند

هـ تریانا بضم اول نوعی از دوختن باشد

س ترپد بکسر اول و فتح سیوم مذکر کرسی سه پایه را گویند

س ترپن بفتح اول و سیوم بر وزن کردن سیر و سیراب و تسلی و تسکین و نذر کردن سه مشت آب بنام اجداد که در کیش هنود مقرر است و بکسر اول و فتح سوم پنجاه و سه را گویند

هـ ترپن بضم اول و فتح سیوم مونث نوعی از دوخت باشد

هـ ترپنا بضم اول و فتح سیوم نوعی از دوختن باشد

س ترپنڈ بکسر اول و دوم و سکون تحتانی و ضم بای فارسی و سکون نون و دال مشقوطه هندی خطوط سه گانه باشد که هندوان بطور قشقه بر پیشانی کشند

س ترپولیا بکسر اول و سکون دوم و فتح بای فارسی مذکر عمارتی را گویند که سه در داشته باشد

س ترپهلا بکسر اول مذکر دوایی مرکب است مرکب از هلیله کابلی و هلیله زرد و هلیله سیاه با شد و آنرا اطریفل خوانند و صاحب تحفة المؤمنین گفته و آن عبارت است از هلیله کابلی و بلیله و آمله

س ترت - ترتا و هر دو بضم اول و دوم و فی الفور ترت پهرت کذلک

س ترترا بضم هر دو تای فوقانی بر وزن گزبره جلد و چالاک باشد و بسیار گو را هم گفته اند

هـ ترترا بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از طعام باشد

هـ ترترانا بفتح اول و سیوم بر وزن فرسواره چرب تر را گویند

هـ ترترانا بکسر اول و سیوم چکیدن و بفتح آن هر دو لاف زدن و خود فروشی نمودن باشد

هـ ترتراهت بفتح اول و سیوم بر وزن در فراغت مونث لاف و خود فروشی

س ترتی بکسر اول و سیوم بمعنی سیوم و ثالث باشد

س ترلی پهرلی بضم اول و ضم بای فارسی سرایا و عجالتاً

س ترچها بکسر اول و فتح سیوم فارسی خمیده و کج و سرکش و نادان را گویند

س ترچهانا بکسر اول کج کردن و سرکشی نمودن

هـ ترچهت بفتح اول و سیوم مونث درد که بقیض صاف باشد مرادف تلچهت بر وزن فرحت

س ترچهیانا بکسر اول کج و نا راست رفتن استعمال این لفظ قلیل است

هـ ترس بفتح اول و سکون رای مهمله بر وزن درس مذکر ترحم و رحمت و در فارسی بیم و خوف و هراس را گویند ترس کهانا لرزیدن دل و رحم کردن بر حال زار کسی

س، ۳ ترسانا در حسرت و آرزو داشتن و مشتاق کردن

س ترسٹهه بکسر اول و فتح سین مهمله شصت و سه را گویند

س ترسنا بفتح اول و دوم حسرت و آرزو کردن و بمعنی ترحم نمودن نیز آمده

س ترسول بکسر دوم و ضم سین مهمله مذکر نوعی از حربه است

دندانه دار که آنرا اهباد بو استعمال میکردن ترسول
بان لقبی از القاب مهادیو است

س ترسون بفتح اول بروزن کردون روز سیوم باشد اعم از گذشته و آینده

س ترشا بکسر را مهمله مونث تشنگی و عطش و خواهش و تمنا مرادف ترکها

هف ترشائی بضم اول ترشی و حموضت و این لفظ هندیست

هف ترشانا بضم اول ترش کردن و حامض کردن چیزی را هندیست

هف ترشنا بفتح اول و دوم تراشیده شدن هندیست

س ترشنا بفتح اول و کسر دوم مونث تشنگی و عطش و حرص و آرزو و تمنا

هف ترشوانا تراشانیدن هندیست

ه ترک بفتح اول و دوم مونث تیرخانه و بضم اول در فارسی معروف که سپاهی و یکی از ترکان باشد و بفتح اول و سکون دوم گذاشتن و رها کردن

س ترک بفتح اول و سکون دوم مذکر منطق و مقدمهٔ منطقی

ه ترکاری بفتح اول مونث معروف که سبزیها باشد

س ترکتا بکسر اول و ضم سیوم دوائیست مرکب که از زنجبیل و دار فلفل و فلفل گرد سازند از بهر هضم طعام و ضیق النفس و سرفهٔ بلغمی و بیماریهای پشت و باد گوله و بواسیر و ورم خصیه نافع است

س ترکل بفتح اول و ضم سیوم که کاف تازیست مذکر تر درخت تاڑ

هف ترکن بضم اول و فتح کاف زن ترک ترکنی کذلک

ه ترکها بفتح اول سیلاب تند

س ترکها بکسر اول مونث تشنگی و عطش و شوق و آرزو باشد

س ترکهاونت بکسر اول و فتح سیوم و واو و سکون نون و تای فوقانی تشنه و عطشان

س ترکهنتی بکسر اول و ضم سیوم ... پایه

س ترل بفتح اول و دوم مرد متلون و بی ثبات

ه ترلا بفتح اول نوعی از نی باشد و بر چیز اسفل و فرود ترا نیز گویند

س ترلوچن بکسر اول و ضم سیوم و سکون واو مجهول و فتح جیم فارسی سیوا را گویند و او خدای است از خدایان هنود

س ترلوک مذکر ترلوکی مونث هر دو بکسر اول و ضم لام و سکون واو مجهول و کاف تازی عوالم ثلثه که زمین و آسمان و آبادی زیر زمین باشد ترلوکی ناتهه خداوند گیتی

ه ترمتی بضم اول و فتح میم و کسر فوقانی مونث نوعی از باز که جانور شکاریست

ه ترمرا بکسر اول و سیوم مذکر اثر روغن و غیر آن که بر روی آب نمایان شود و خیالات چشم و آن اشکالیست که پیش دیده محسوس گردد

ه ترمرانا بکسر اول و سیوم لبس و چشن جنبیدن و ظاهر شدن اثر روغن یا چربی بر روی آب

ه ترمراهت بکسر اول و سیوم مونث جنبیدگی و جنبش

س ترمری بکسر اول و سیوم مونث تاریکی و ظلمت

س ترمورت بکسر را مهمله و ضم میم و سکون واو و رای مهمله و تای فوقانی سه خدای از خدایان هنود که بر دیگر خدایان فضیلت و برتری دارند

س ترن بفتح اول و کسر را مهمله مذکر کاه بعربی تبن گویند و بضم دوم مرد جوان و بالغ و بفتح دوم مذکر آفتاب بعربی شمس گویند و بمعنی کشتی و سفینه و خلاص و رستگاری نیز آمده و باین هر دو معنی بتانیث استعمال یافته است

س ترنا بفتح اول عبور کردن از دریا و نجات یافتن و بکسر اول شناوریدن و شنا کردن

هس ترناپن بفتح اول و ضم دوم و فتح بای فارسی شباب و جوانی ترنائی کذلک

س ترونت بضم اول و فتح دوم و سکون نون و تای فوقانی فی الفور و در دم

س ترنش بکسر را مهمله و سکون نون و فتح شین مستی ام

س ترنشت بکسر اول و دوم و فتح شین معجمه و سکون تای فوقانی مستی بعربی ثملشین

س ترنشتم بکسر اول و دوم و فتح شین و تشدید تای فوقانی مفتوحه و سکون میم ترجمه مستی ام

س ترنگ بفتح اول بر وزن فرنگ سوخت موج آب و خیال و تصور و تخیل و جاه لایق و مرتبت زیبا و بضم اول اسپ بعربی فرس خوانند

س ترنگی بفتح اول بر وزن فرنگی خود فروش و لاف زن

س ترنوت بفتح اول و کسر دوم و فتح نون و واو و سکون تای فوقانی ترجمه هیچوکاه

س ترنی بفتح اول سوخت کشتی و زورق و سفینه باشد

س تروار بفتح اول بر وزن سردار سوخت شمشیر بعربی سیف گویند

هـ ترور بفتح اول و دوم بر وزن سرور مذکر درخت صحرای معروف است و او را داتن بزرگ نیز گویند تلخ و سرد بود و باصره را روشن سازد صفرا و حرارت و بیسی و علت های دیگر و کرم شکم و خارش بدن را نافع است کذا فی شریفی

س تروریا بفتح اول و سیوم و کسر چهارم شمشیر و سیف و مرد شمشیرزن و صاحب سیف را نیز گویند

س تروندا بکسر اول و فتح دوم و سکون واو و نون و فتح دال مهمله مذکر عمازک و آن چوبکی است که بر ریسمان قلاب ماهی گیری بندند و در آب اندازند و آن تا آنکه ماهی بقلاب آویزد بآب فرو نرود

س ترهت بکسر اول و ضم سیوم سوخت نام دیاری و کشور بیت ترهتیا منسوب بکشور ترهت

هـ ترهی بضم اول و کسر سیوم سوخت نای رومی و سرنای و نفیر و کرنای و قرنای

س ترئی بفتح اول و دوم و کسر همزه و سکون یا سوخت ستاره و اختر

س تری بکسر اول و دوم سه و بفتح اول در فارسی معروف که ضد خشکی باشد

س تری بفتح اول و کسر دوم زیر و تحت باشد مراد تلی

هـ ترئی بضم اول و فتح دوم و کسر همزه سوخت ترکاری معروف و آن اول تر و در دوم سرد است صفراویان محرور یا را سفید و اگر بلغمی مزاج از آن بخورد تولید ریاح کند و دیر هضم حار خوردن آن سود مند و قشر آن سرد و خشک دیر هضم است و غذا کم دهد و گاه گاه درد شکم آرد و بعلوم آنرا ترای گویند

س تریا بکسر اول زن و زوجه تریا بید علم احوال زنان را گویند تریاچر بدگوید و مکر زن تریاراج حکومت و ریاست زن

س تریا بفتح اول و دوم و تشدید سیوم سوخت اختر و ستاره

هـ تری بری بکسر اول و دوم و چهارم و پنجم منتشر و پراگنده و تارمار

س تریت بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مراد عمازک مرادف تروندا

س تریتا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول سوخت نام جگ دوم هند و آن است که آنرا قرن سیمین گویند

هـ تریژا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر افتادن آب باشد از ناودان یا از بلندی دیگر

س تریدس بفتح اول و دوم و سیوم و چهارم سیزدهم گویند

س ترینید بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول و نون و دال مهمله مذکر عمازک ترینیدا بزیادت الف در آخر کذلک

س تریودسی بفتح اول و دوم و ضم تحتانی و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله و کسر سین سیزدهم ماه را گویند

س تریولنش بفتح اول و دوم و سیوم و کسر واو و سکون نون و شین معجمه ...

س تریونشت بفتح اول و دوم و سوم و کسر واو و سکون نون وفتح شین و سکون فوقانی بست و سوم تریونشتم بکسر هفتم وفتح هشتم که هر دو فوقانی است کذا لک

هـ تڑ بفتح اول و سکون رای منقوطه هندی مذکر جماعت و گروه و حکایت آواز چیزی

هـ تڑا بفتح اول مذکر جزیره دریا

هـ تڑاتڑا با هر دو رای هندی بروزن شراره افتادن آب از بلندی مرادف تڑتڑا و آن گذشت

هـ تڑاقه بفتح اول بروزن ملاخه خوب و زیبا و نفیس و خوشنما

هـ تڑاکا بفتح اول مذکر آواز ضرب چیزی

س تڑانا بضم اول شکنانیدن و خلاف افکندن در میان دو کس

هـ تڑاوا بفتح اول مذکر خودنمائی و نخوت ولاف

هـ تڑایا بفتح اول مذکر پاکیزگی لباس تڑایادار آنکه مدام لباس پاکیزه و جامه زرق برق بپوشد

هـ تڑپ بفتح اول و دوم مونث زودی و سرعت و طپیدگی و چست و چبندگی و پیچ و تاب باشد

هـ تڑپانا بفتح اول طپانیدن و کسی را مضطرب کردن باشد

هـ تڑتڑا بفتح اول و سوم مذکر آواز افتادن آب

هـ تڑپنا بفتح اول و دوم طپیدن و پیچ و تاب خوردن و بیقراری و دستنر

هـ تڑپهله بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مونث اضطراب و قلق و بیقراری باشد

هـ تڑپهانا بفتح اول و سوم طپانیدن مرادف تڑپانا

هـ تڑپهرانا بفتح اول و سوم طپیدن

هـ تڑپهراهت بفتح اول و سوم مونث طپش و اضطراب

هـ تڑپیلا بفتح اول و کسر بای فارسی شتاب کار

هـ تڑقنا بفتح اول و دوم ترکیدن و این هندیست

هـ تڑتڑانا بفتح اول و سوم چکیدن آب و آواز شکستن چیزی که در آفتاب خشک شده باشد

هـ تڑتڑاهت مونث چکیدگی آب

هـ تڑکا بفتح اول مذکر سپیده صبح تڑکے دم صبح علی الصباح

هـ تڑکنا ترکیدن و این هندیست

س تڑوانا بضم اول شکنانیدن

ت تزک بضم اول و دوم مذکر جاه و حشمت و ضبط و نسق و قانون را گویند

هـ تس بکسر اول آن را گویند که یکی از اسمای اشاره باشد

تس اپرانت بفتح الف و سکون بای فارسی و فتح راء و سکون الف و نون و تای فوقانی سوای این و علاوه ازین

تس پر. تسپر سوای این و ماورای این و با وجود آن و پس بعد ازان تس پربهی با وجود آن

س تس بکسر اول مونث عطش و تشنگی را گویند

س تسار بضم اول بروزن شمار مذکر یخ و برف باشد

س تسر بفتح اول و دوم نوعیست از ابریشم

س تسرایت بکسر اول و سکون سین و فتح بای تحتانی میانجی و حکم و واسطه کار و ثالث بالخیر را گویند

س تسکر بفتح اول بروزن عسکر دزد و راه زن را گویند

س تسکری بروزن عسکری مونث دزدی و رهزنی و سرقت

هـ تسلا بفتح اول و سوم مذکر ظرفیست که هندوان در آن طعام می پزند

هـ تسو بفتح اول و تشدید سین مهمله مضمومه مذکر مقدار چهار جو و یک ساعت و یک حصه از بست و چهار حصه گز پارچه دوزان و سیر بقالان گویند که این لفظ فارسی است و طسوج معرب آن است

هـ تسوت بکسر اول و ضم دوم تربد را گویند و آن دوائی معروف و این شاید که تحریف نسوت باشد

هـ تشتری بروزن سرسری مونث نمکدان کاغذی یا چوبی

س تشٹ بضم اول و سکون دوم و سوم که تای هندی است شاد و خورسند را گویند

س تشنا بکسر اول مونث ترغیب و تحریص و بمعنی تشنگی و عطش هم آمده

ت تغره بفتح اول و سوم بروزن بغره مذکر بمعنی غرور و نخوت باشد

ه تك بضم اول مونث قافیه و وزن شعر و بفتح اول حرف
غایت است بفارسی تا و بعربی حتی و الی گویند و تراز دو
اسم مصدر از مصدر تکنا که دیدن و نگریستن باشد
تك باندهنا - تك رهنا - تك لگانا تیز دیدن
و نگریستن چیزی را و در زبان فارسی صیغه امر است از تکیدن
و تکنده

ه تکا بکسر اول و تشدید دوم مذکر پارچه گوشت

ه تکان بفتح اول بروزن سکان مذکر حرکت و اضطراب باشد
و در فارسی تکنده و دوان را گویند

س تکانا بفتح اول متعدی تکنا بمعنی نگرانیدن باشد

ه تك تك بکسر هر دو تای فوقانی حکایت آوازی است که
پیلبانان بهنگام راندن پیل کنند و بفتح هر دو تای فوقانی
آواز قدم

ه تکل - تکلا بضم اول در هر دو و تشدید دوم در لفظ اول
فقط و اول مونث و ثانی مذکر نوعی از کاغذ باد

س تکلا بفتح اول مذکر دوك بعربی مغزل خوانند مرادف
تکوا - و تکوا

ه تکلی بضم اول مونث کاغذ باد که کوچك بود

س تکلی بفتح اول چرخه که جولاهگان رشته بران پیچند

س تکنا بفتح اول نگریستن و نگاه کردن

س تکوا بفتح اول و ضم دوم مذکر دوك مرادف تکلا

س تکواهی بفتح اول مونث حراست و نگهبانی چیزی
و نگهداشتن زر و سیم وقت کار کردن زرگر تا از ان چیزی
ندزدد

س تکونیا بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و کسر نون
مثلث و سه گوشه را گویند چه کونا بمعنی گوشه است

س تکهار بضم اول بروزن خاریچ برادر بیر مرادف تسار

س تکهارنا بکسر اول تحقیق کردن و بدلیل و حجت ثابت
نمودن و شیار کردن زمین سه بار

س تکهراکرنا بکسر اول شیار کردن زمین سه بار

ه تکهری بفتح اول و دوم بروزن سفری مونث ترازو را گویند

ه تکینی بروزن زمینی مونث تکیه کوچك و این لفظ هندی است

ه تگانا بفتح اول و دوم فارسی متعدی تگنا است و آن آید

ه تگائی بفتح اول بروزن رسائی مونث سوزنی دوزی
و مزدی که برای سوزنی دوختن بدهند

س تگن بکسر اول و ضم دوم سه چند و نوای است از نواهای
موسیقی

ه تگنا بفتح اول سوزنی دوختن

س تگنا بکسر اول و ضم کاف فارسی سه چند

ه تگی بفتح اول و تشدید دوم مونث رشته یك تار و نوعی
از رشته که بدان ماهی را شکار کنند تتگی بکسر اول رشته
سه تار چونگی رشته چهار تار

س تل بضم اول بروزن غل ها سند و یکسان باشد تل بیتهنا
سنجیده شدن بزر و جواهر که آنرا الفقرا دهند و
باحتیاط نشستن بر کشتی و غیر آن تل رهنا برای مقابله
ایستادن و تل بفتح اول در فارسی پشته و کریوه

س تل بکسر اول مذکر آن و لحظه و خال بدن و کنجد و آنرا بعربی
سمسم گویند و آن گرم و تر است در اول و مفتح و مصلح آواز
و خشونت حلق و اخلاط سوخته و مصالح الغذا و قلیل
التغذیه و ملین امعا و مسمن و محلل اورام و خوردن او
با شراب جهت گزیدن افعی و خوردن دو درهم او با یك درهم
کرو کان بیخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام
و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و سطبری عصب و سوختگی
آتش و قولنج امعا و یك اوقیه و نیم روغن کنجد و نصف اوقیه
زیتون که ناشتا بنوشند جهت رفع خارش بدن و درشتی
جلد و شقاق مجرب دانسته اند

س تلا بفتح اول بروزن بلا مذکر ته هر چیز و جانب زیرین کفش
و حمایت و محافظت را نیز گویند و بضم اول مونث ترازو
و برج میزان و سنجیدن شخصی خود را با زر و جواهر و امثال
آن که بعد از ان آنرا الفقرا و مشایخ دهند

س تلائل بفتح اول و چهارم مذکر بادی زیر زمین
هـ تلانا بکسر اول مذکر بر وزن و معنی ترانه باشد و آن نقش و سرود را گویند
س تلانا بضم اول سنجانیدن مرادف تولانا
هـ تلاو بفتح اول مذکر تالاب را گویند
هـ تلاوا بضم اول مذکر طلایه لشکر بعربی طلیعه خوانند
س تلاوا بضم اول مذکر پاره چوبی است از بیل مستعمل هندوستان که مستعمل با بهل و با چوبهای کمانی قرین می باشد
هـ تلاهی بکسر اول مونث مرادف کراهی باشد و آن ظرفیست مشهور از بهر بریان کردن نان در روغن
هـ تلاوتری بفتح اول مونث نام میدانی است که قریب شهر سندیلا واقع است و آن محل اجتماع رهزنان است از اینجاست که بر جای خطرناک اطلاق این لفظ کنند
هـ تلبر بکسر اول و فتح بای موحده بر وزن دلبر نام پرنده است
س تلیت بفتح اول و سیوم نیست و نابود باشد
هـ تلپنا . تلپهنا بفتح اول و دوم طپیدن و پیچ و تاب خوردن
هـ تلتلانا بضم اول و سیوم نرم شدن چیزی باشد از تری چو دیوار گل در باران و میوه از پختگی و دل و در پی دیگر از نضج یافتن مواد آن و بفتح اول و سیوم جنبیدن و حرکت کردن را گویند
س تل چاولی مونث چیزی باشد که از برنج و کنجد سازند و خورند و در سو یکی را هم گفته اند که سپید و سیاه بودن موی سر باشد
س تل چهتا بکسر اول و فتح جیم فارسی و تشدید تای منقوطه هندی
س تلچوری بکسر اول و فتح سیوم مونث نام چیزی است که از شکر و کنجد سازند و بخورند
هـ تلچهت بفتح اول و سیوم مونث دُرد که نفیض صاف باشد
هـ تلچهنا بکسر اول و فتح دوم طپیدن و اضطراب کردن مرادف تلپهنا
س تلسی بضم اول مونث زیوری معروف و نام درویشی از قوم هنود و او شاعر هم بزبان خود بوده است و او را تلسی داس گویند و نباتی معروف که هندوان پرستش آن کنند گویند که تلسی نام حوری بود که کرشنا با او عشق داشتی و آن حور در آخر صورت این نبات گرفت و تلسی را در فارسی نازبو و در عربی شاهسفرم خوانند و آن گرم است در اول و خشک در ثانی محلل جمیع اورام و سموم و مفتح سده دماغی و درد او رافع درد سر محرورین و مسافرین و جهت گریزانیدن هوام و برای خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ نافع و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن او جهت قلاع و ضماد ترکرده او با آب سرد و مقوی اعضا و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیه معدل جمیع امزجه و بو داده او قاطع اسهال و زحیر مزمن خصوصاً که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فساد آن و شربتش تا سه درهم و از عصاره و جرم او تا ده درهم و مداومت بوئیدن او مسقط دماغ و مصلحش نیلوفر است
س تل شکری بکسر اول شیرینی که از کنجد و قند ترتیب دهند
س تلک بکسر اول و فتح دوم مذکر قشقه که هندوان بر پیشانی گذارند و بمعنی تفسیر و شرح کتاب هم آمده است
هـ تلک بفتح اول و دوم حرفی است که برای انتهای غایت آید در فارسی تا و در عربی الی گویند
هـ س تل کت بکسر اول و ضم کاف تازی مذکر چیزی است که از کنجد و شکر سازند و بخورند
هـ تلملانا بفتح اول و سیوم حسرت و آرزو کردن برای چیزی
هـ تلنا بفتح اول در روغن بریان کردن
س تلنا بضم اول سنجیده شدن و بهم مقابل شدن دو لشکر
س تلنگا بکسر اول و فتح دوم باشنده تیلانگ آن نام شهری است و گویند که لباس و قانون سپاه انجا مثل اهل فرنگ بوده است و مطلق سپاهی را هم گفته اند
هـ تلنگا . تلنگی هر دو بکسر اول اول مذکر و ثانی مونث نوعی از کاغذباد
س تلوا بکسر اول و ضم دوم مذکر نوعی از شیرینی و بفتح اول کف پا را گویند تلوا جاتنا . تلوے تلے هاتهـ دهرنا

تلوے سہلانے ہر سہ کنایہ از تملق و خوشامد کردن باشد
تلووں سے آگ لگنی کنایت از اشتعال نایرہ خشم
و غضب باشد
س تلوار بفتح اول مونث شمشیر راگویند مرادف تروار
ه تلواسنا بفتح اول فرسودہ شدن سم ستور
س تلوتما بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجہول و فتح چہارم
نام پری کہ در بارگاہ اندر است
س تلوہریا بفتح اول و سکون دوم و فتح واو و کسر رای مہملہ مرد و
زن شمشیر را ہم گفتہ اند
س تلونہا بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجہول و نون چراغ
کج کردن کہ روغن بفتیلہ آن رسد
س تلہا بکسر اول بر وزن دلہا چرب و روغن آلود
س تلہرو بفتح اول و کسر دوم و ضم رای منقوطہ ہندی تابع و
محکوم و زیر دست باشد
س تلی بفتح اول بر وزن نجلی مونث تہ ہر چیز و جانب زیرین کفش
و زیر و تحت و بکسر اول و تشدید دوم سپرز بعربی طحال خوانند
تپ تلی بیماری سپرز
س تلے بر وزن بلے زیر و تحت راگویند تلے اوپر زیر و زبر
و درہم و برہم تلے تلے دیکھنا پنہان دیدن تلے کی
زمین اوپر ہونی کنایت از فساد و فتنہ و آشوب باشد
س تلیا بفتح اول و دوم و تشدید یای تحتانی مونث تالاب
کوچک راگویند
ه تلیہہ بکسر اول و فتح دوم و فتح ہای ہوز فاختہ و قمری راگویند
س تم بفتح اول و دوم مذکر ظلمت و تاریکی و زود رنجی و ترش
مزاجی باشد و بضم اول ضمیر جمع مخاطب است کہ ترجمہ شما باشد
س تمال بفتح اول بر وزن کمال نام درختیست
ه تمانا بضم اول متعدی تومنا و آن آید
ه تمائی بضم اول بر وزن جدائی مونث سرزنش و بیہنری باشد
ه تمبو بفتح اول و ضم سوم بر وزن عمو مذکر خیمہ راگویند
س تمتمانا بفتح ہر دو تای فوقانی سرخ شدن چہرہ و گرم
شدن و درخشیدن چیزی
س تمتماہٹ بفتح ہر دو تای منقوطہ مونث سرخی روی
و درخشندگی چیزی
س تمر بکسر اول و دوم مذکر تاریکی و ظلمت و بفتح اول و دوم بعربی
خرما راگویند
س تمس بفتح اول و دوم بر وزن ہوس تاریکی و ظلمت
س تمک بر وزن نمک مونث غرور و لاف و خود فروشی و
سرخی رو باشد
س تمکا بفتح اول مذکر صدمہ حرارت آفتاب
س تمکنا بفتح اول و دوم درخشیدن چیزی و سرخ شدن چہرہ
بخشم گرفتن بر کسی بلا سبب
ف تمن بضم اول و فتح دوم مذکر برادری قوم و گروہ و جماعت
س تمہ بر وزن ہمہ تاریکی و ظلمت و خشم و غضب
ه تمہارا بضم اول و فتح ہای ہوز از آن شما و مال شما
س تن بضم اول مذکر نام درختیست و گل آن درخت کہ از آن
رنگ زردی بر آرند و بفتح اول بدن راگویند چنانکہ در
فارسی نیز و این از قبیل توافق السنہ است تن دینا تن
دادن و التفات کردن در کاری تن و من مارنا
خواہش و آرزوی خود شکستن و خاموشی گزیدن
ه تن بکسر اول بر وزن جن اوشان و اوشان را تنہیں
اوشان را
س تنا بفتح اول و تشدید دوم تنیدن و کشیدن و تنگ کردن
و بغرور و سرکشی نشستن
ه تنتنانا بر وزن دندانہ طنطنہ زدن و جمع ناخوش داشتن
ه تنباکو - تماکو برگ نباتی است کہ مردم ہند از آ
با پان خورند و ناس و گوراکو تیار سازند در آخر
سیوم گرم و خشک و معطش و مخفف و دود او مصلح
فساد ہوا و وبا و منقی رطوبات دماغی و محرک
آن و جہت درد دندان رطوبی و دبو بلغمی و خاکستر
او جہت زخم دواب و با روغن گل سرخ جہت جرب

ستفرح و خمرا زو منع نزف الدم و جراحات تازه و تخفیف قروح مزمن
از سوده است و از جمیع لغات مستفرح شده که آب قلیان را
صاحبان استسقا نوشیدند و ادرار بول و عرق مفرط در روز
نجات از بیماری یافتند و آب قلیان دفع زهر مار می کند و بقیه
چرک نی قلیان را اگر فتیله کرده در ناصور نهند در سه فتیله ناصور
التیام یابد و اگر در چشم کشند شبکوری را نفع دهد

هد تنبو بفتح اول مذکر خیمه

س تنبول بفتح اول و ضم دوم مذکر پان را گویند تنبول آنا
برآمدن خون باشد از دهان اسپ بجراحت لگام

س تنبولن بفتح اول و بکسر لام و سکون نون مونث زنیکه برگ
تنبول فروشد و نام درختی هم هست

س تنبولی بفتح اول پان فروش

س تنبهنا بفتح اول و سکون نون و بای موحده و های هوز پران
تهمنا و آن آید

هد تنبیا بفتح اول و کسر بای موحده مذکر سوچه و آوند گلین

س تنتر بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر نام کتابی است از کتب
دین هندوان و سحر و افسون را نیز گویند عوام این لفظ را بفتح تا گویند

س تنتاری بفتح اول و سکون نون و تای فوقانی سطر و مغنی را گویند

س تنتڑی بکسر اول و سکون و کسر تای فوقانی و رای مسقوطه هندی
تنتهندے

س تنت کار بفتح اول و سکون نون و فوقانی سطرب و مغنی

هد تنتنانا بفتح اول و سوم طنطنه زدن و بضم اول و سوم
آواز کردن باشد

هد تنتناهٹ بفتح اول و سوم مونث ضربان وجع

س تنڈل بفتح اول و ضم سوم که دال مسقوطه هندی است مذکر
برنج را گویند

س تنک بفتح اول و ضم دوم و بفتح دوم نیز آمده اندک و قلیل
و بضم اول و دوم در فارسی باریک و رقیق باشد

هد تنکا بکسر اول مذکر خلاشه و پاره کاه را گویند تنکا دانتوں میں
لینا کنایه از عاجزی نمودن و فروتنی کردن باشد تنکے
چننے بضم جیم فارسی و تشدید نون کنایه از مست شدن باشد

هد تنکنا بکسر اول و فتح دوم طپیدن و اضطراب کردن

هد تنکی بضم اول مونث کرده تان تنک و باریک و این
لفظ هندیست

س تنگ بضم اول بر وزن گنگ بلند و بفتح اول در فارسی
معروف که نقیض فراخ باشد و هر صفحه یا تخته که نقاشان اظهار
صنعت خود بران کنند عموماً و نگار خانه مانی خصوصاً و نوار که
بر زین اسپ محکم کنند و دوالی که بدان بار بر پشت باربردار
محکم سازند و نایاب و عدیم المثال و طول و ستوه و معنی سخت
و بسیار هم هست و بضم اول کوزه سر تنگ کردن کوتاه را
گویند و بکسر اول منقار مرغان باشد

هد تنگا بفتح اول و نون زده و فتح کاف فارسی مذکر دو فلوس
مرادف ٹکا و اهل دکن بمعنی عتاب و ناز گویند

س تنو بفتح اول و ضم دوم مونث بدن و تن

هد تنی بر وزن غنی مونث ریسمانی که پارچه را بدان بندند
و بکسر اول و تشدید دوم نوعی از برنج باشد

س تنی بفتح اول بر وزن هنی دختر را گویند

هد تنیا بفتح اول و کسر دوم مذکر نوعی از کمربند و میان بند

س تو بسکون واو مجهول حرفیست که در جزای شرط آرند
جو تو آویگا تو پاویگا یعنی اگر تو بیائی پس خواهی یافت
چیز معهود را و بفتح اول و سکون دوم بمعنی پس آنگاه و از آن
و آن و برای نیز داری و بلی باشد توبھی بفتح اول هنوز
و با وجود آن تو لون - تولگ تا آن زمان

هد تو بضم اول بر وزن رو ضمیر واحد مخاطب است بمعنی تو بعربی انت
گویند تو تو بر وزن کوکو صدای خواندن سگ

هد توا بر وزن نوا مذکر تابه و چیزی مدور که از سفال و آهن
پاره بسازند و بر بالای آن گور را گذاشته اندرون آتش
کنند و آتش بر بالای نهند و بکشند و آئینه چینی یعنی آئینه
فولادی را نیز گویند

س توار بضم اول غله معروف که از آن نان خورش پزند

توآنرا آرهر هم گویند

س توا بالکسر اول کماریکه در دسته باشد مرادف تباره

س تواسی بکسر اول طعامی که بران سه شب گذشته باشد چه باسی طعامی را گویند که بران یک شب گذشته باشد

ه توا بالضم اول مذکر نام پرنده است

ه توانی بروزن هوائی تواهی وتباهی باشد

ه توبرا بسکون واو مجهول و بای موحده و فتح رای معقوطه یعنی نقطه مذکر توبره یعنی کیسه دانه اسپ

ه توبانا بسکون واو مجهول متعدی توبا و آن می آید

ه توترا بسکون واو مجهول مذکر مگس بعربی ذباب گویند و نوعی از کبوتر هم هست

ه تونیا با دوم مجهول پوشیدن و دفن کردن

ه توتا با دوم مجهول مذکر طوطی

ه توتلا با دوم مجهول وسکون تای فوقانی زبان گرفته والکن واورا الجلاج هم گویند

ه توتلانا با دوم مجهول گرفتن زبان وقت سخن گفتن بعربی لکنت خوانند مرادف تتلانا بضم اول

ه توتن بضم اول وفتح سیوم مذکر تراشه و خراطه وسوده چیزی باشد

ه تونا بسکون واو مجهول نوار بافتن

ه توتی با دوم مجهول ماده طوطی

ه تونتی با دوم معروف و فتح فوقانی و کسر نون ظرفیست لوله دار

ف توتیا بضم اول توتیای سبز آنرا نیله تهوتها نیز گویند

ه تور با واو مجهول مونث پرده شبکه مانند که زنان بر پالکی خود گذارند و در ممالک شرقیه بعض ازان نیز باشد و نوعی از غله وآن سرد و خشک است واگر آنرا بی روغن بخورند ضرر کند و بضم اول و فتح دوم فرقه ایست از قوم راجپوتان

س توران با دوم مجهول و فتح رای قرشت مذکر آن چیزیست معروف که برگ انبه یا برگ نیم در رشته کشند و در رسم شادی و امثال آن بر در خانه و در راه بیاویزند

ه توره بروزن شوره مذکر توره طعام وتبرکی قاعده

وقانون و روش باشد و شریعتی که چنگیز خان از خود وضع کرده بود توره پوش خوان پوش توره بندی آراستگی وترتیب خوانهای طعام که بدوستان فرستند

ه تورهی بسکون واو مجهول وکسر را مهمله سوزناک و قبای را گویند

ه توری بروزن شوری ترکاری معروف که بترئی شهرت دارد

س تورا با واو مجهول و سیوم هندی مذکر شکستی از ضرب توپ وغیرآن هم رسد و شکست و علاج و قوت روانی آب و بمعنی بار انجمن هم گفته اند تورا پهوترا شکست و صاف گفتن سخنی توترانا شکستن و معدوم کردن و صاف گفتن توترجوترا قطع و وصل و بریده پیوند یار چه وسختگی و تصنع در سخن تورا دینا شکستن و تباه کردن توترتا النا شکستن و تباه کردن تورکرنا چاره کردن و شکستن ضرب چیزی را تورلینا چیدن گل و میوه از باغ و شکستن چیزی

ه تورا با واو مجهول مونث پرده شبکه دار که بر پالکی زنان اندازند

ه تورا با واو مجهول مذکر قلت وکمی چیزی و کیسه هزار روپیه و فتیله بندوق و پاره ریسمان و ساحل دریا و جزیره از جزایر بحر و زیور معروف که بشکل زنجیر باشد و در پای کنند و کداین را هم گویند وآن آهنی باشد که بر سر قلعه نصب کنند و زمین را بدان شیار کنند

س تورانا با دوم مجهول و معروف شکنانیدن

ه تورتا با دوم مجهول و سکون رای هندی و فتح تای معقوطه هندی مذکر قشر خشک خردل که آنرا برای تخم نگهدارند

ه تورل با واو مجهول و فتح را معقوطه مذکر حلقه سیمین وغیرآن که آنرا در بند دست کنند

س تورنا با دوم مجهول شکستن

س توروانا شکنانیدن واین متعدی بدو مفعول است

س توروائی با دوم معروف مزدیکه برای شکستن چیزی دهند

ه توری با دوم مجهول مونث خردل را گویند ونیز ترکیبی است که برای انتهای غایت آید چون اب تورهی یعنی تا این دم

س تول بفتح اول بروزن قول و با واو مجهول هم گفته اند

مذکر وزن را گویند و بضم اول مذکر شبیه و مانند چیزی

س تول تال بفتح اول سنجیدن

س تولا بروزن کوله مذکر وزنی معروف و آن بمقدار دوازده ماشه بوده بجای الف هاء نیز می نویسند یعنی توله

س تولانا بفتح اول بروزن مولانا سنجانیدن

س تولائی بروزن مولائی مونث مزدی که برای سنجیدن چیزی دهند تولوائی لگنا

س تولنا بفتح اول و با دوم مجهول هم آمده تولنا نظر و مینن سنجیدن قدر و بهای کسی بنگاه کردن

س تولی با دوم معروف مونث ترازو را گویند

هـ تولی - تولیا هر دو بفتح اول مونث و ثانی مذکر نوعی از ظرف مستعمل هندوان

س تومری با دوم معروف و سکون میم و کسر رای مهمله مونث بینی تهنک باشد

س تومرا - تومری با دوم مجهول در هر دو اول مذکر و ثانی کدوی خشک میان تهی باشد

هـ تومنا بضم اول جدا کردن پنبه و ابریشم باشد بدست هنگام فلخودن

هـ تومیا بضم اول و کسر سوم بروزن تونیا مذکر رشته پنبه فلخوده و پاک کرده

هـ تون با واو مجهول و بفتح اول هم آمده است بمعنی چنان و بدان منوال باشد

س تون با دوم معروف و نون زده بروزن دون مذکر نام درختیست و ترکش بعربی جعبه خوانند

س تونبا بضم اول و سکون واو و نون مذکر کدوی خشک سر بریده که گدایان بنود دران آب و طعام گذارند

س تونبی بضم اول مونث کدوی میان تهی بینی تمساح و کدوی که دران پاره نی نصب کنند و شعبده بازان ریک از بهر تماشا ماران پرورند آنرا می نوازند

هـ تون تان کرنا با دوم معروف کنایه از ستیزه کردن و در آویختن باشد با کسی

س توند با دوم مجهول مونث شکم بزرگ تو ندلا با دوم مجهول و سکون نون و فتح دال و سکون الف مرد کلان شکم

س توندی با دوم معروف مونث ناف شکم

س توندیل - توندیلا با دوم مجهول و فتح دال و سکون یا در هر دو مرد کلان شکم

هـ تونسنا بفتح اول بحرارت تباه گشتن

هـ تونهین بسکون واو مجهول و کسر های هوز همون دم و همان زمان

هـ توه با واو مجهول و کسر های هوز بروزن کوه ترا و برای تو

س توهن بضم اول و کسر های هوز مذکر برف و تیح مرادف تساب

س توهی بفتح اول بروزن شوقی بسین و همون زمان و بضم اول توخو

هـ ته بضم اول و کسر دوم مخفف توه باشد یعنی ترا و برای تو

ف ته بفتح اول معروف که شکن و قعر باشد ته بازاری کرایه زمین بازار که بازار نشینان بمالک زمین دهند ته بته شکن بر شکن و پیچ دار ته بته کرنا تو بر تو نهادن ته بند پایجامه زنان که فراخ و گشاده می باشد ته پیچ کلاهی یا رچه که آنرا اندرون دستار گذارند و پوشند ته پوشی نوعی از پایجامه و شلوار زنان باشد ته جمانا تو بر تو نهادن ته خانه سرداب یعنی خانه زیر زمین ته دار کنایت از سخن معقول و با معنی بود ته در ته نو و تازه و جدید ته دیگی یخنی پلاو که در قعر دیگ باشد ته دینا سنجیدن و پیچ دادن ته کرار کھو ترجمه ته کن و بیار در باره چیزی گویند که قابل بدان احتیاج و پروائی نداشته باشد ته ماربا مرضی است از امراض اسپان که از شدت تشنگی می شود و دران پهلوی اسپ و فرو می گردد ته نشین هونا راسب شدن و موقوف گشتن ته و بالا زیر و زبر و درهم و برهم ته و بالا کرنا زیر و زبر کردن ته نال چیزی است سیمین و طلوا مذکر که بر سر نیام شمشیر نصب کنند

هـ تھاپ با چهار فارسی مونث ضرب سبک و آوازی که از طبل و نقاره بر آید

هـ تهابا بروزن تابه مذکر نشان پنجه دست

س تهاپنا ضرب سنگ زدن واندودن دیوار از سرگین گاو ونیز رسمیست از رسومات دین که هندوان در وقتی از اوقات در بلده اگر او مضافات آن بعمل آرند

هـ تهاپی بروزن آپی مونث صدای که از ضرب سنگ بر آید دماله و آن افزاری باشد که گلکاران بدان کاهگل وگچ و آهک بر دیوار مالند

س تهالی - تهاهی هر دو بروزن ذاتی مونث امانت و ودیعت را گویند

هـ تهارو - تهاری بکسر اول در هر دو وفتح رای مهمله در اول یعنی از آن تو باشد

س تهاکنا با چهارم فارسی مرادف تهکنا باشد و آن آید

س تهال بروزن حال مذکر قاب سینی

س تهالا مذکر قاب سینی وسغاک گرداگرد درخت که از بهر آب دادن بکنند ونیز سغاکی که در ان نهال می نشانند و آنرا اهل دکن آلا گویند

س تهالی بروزن حالی مونث دستک وظرفی معروف و گوی که برگرد درختی کنند تا آب در ان فراهم آید

س تهام بروزن بام مذکر ستون و اسطوانه و پشتی چیزی و مانع وامر از تهامنا

س تهامنا - تهامبهنا پشتی دادن و حمایت نمودن و مدد کردن ومنع کردن وکشیدن عنان اسپ را

هـ تهان بروزن آن مذکر قطعه پارچه به عربی مقطع گویند ومقاطع جمع آنست اندام نهانی و تکه تا از سکه زده

سیم یلک تهان اشرفی اشرفی واحد بدنبون

تهان کنایت از اندام نهانی و شرمگاه مرد بود

هـ تهان بروزن جهان آنجا و آن طرف باشد تهان تهان در هر جا

س تهانا بروزن شانه مذکر محل حراست وپاسبانی و قلب کسرا هم گفته اند تهانه کذلک

هـ تهانا مذکر انبار نی یعنی انبار قصب

هـ تهانا بروزن بهانه ته کردن و این هندیست

س تهانبنا - تهامبهنا مرادف تهامنا و آن بگذشت

هـ تهانگ بروزن بانگ مونث مغاره دزدان

هـ تهانگی انکه مال غارت بستاند

س تهاه بروزن راه مونث ته وتک وقعر باشد

س تهاهی بروزن راهی مونث پایابی آب یعنی پایاب بودن آب جوی

س تهائی بکسر اول بروزن سپاهی مونث حصه سوم وثلث چیزی وحصه سوم از یک تهان پارچه که پایجامه دار بود

س تهایت بکسر اول بروزن نهایت مذکر غائب که در مقابل حاضر ست و حکم ومحکمه وجای عدالت و انصاف که دران مردمی چند گرد آیند و در میان دو خصم حکم کنند

س تهپانا بضم اول اندودن دیوار بگلابه

هـ تهپّر بفتح اول وتشدید سوم مفتوحه مذکر سیلی وطپانچه

هـ تهپیر بفتح اول وکسر دوم مذکر طمانچه وبمعنی کاسه سر هم آمده است

هـ تهپیرکی بفتح اول مونث دستک نی تهپیری بجانا دستک زدن تهپیری مارنا کنایه از تضحیک کردن و نفرین نمودن باشد

هـ تهپک بفتح اول وسوم بروزن سبک ضرب سبک

هـ تهتّش بکسر اول وفتح دوم وتشدید سوم بمعنا دوسه

هـ تهتکارنا بضم اول کسی را از حقارت بر آمدن و زجر و توبیخ نمودن

هـ تهتهانا بضم هر دو تای فوقانی چین بجبین شدن و بنظر خشم نگریستن

س تهتهنی بضم اول وسکون دیگر حروف وکسر نون مونث دهان اسپ واشتر و دیگر جانوران باشد

س تهر بفتح اول مذکر غار شیر و پلنگ باشد و بکسر اول قایم وثابت وایستاده و مقرر را گویند

ھ تہرا بکسر اول سہ گانہ
ھ تہرانا بفتح اول و تشدید سوم لرزیدن
ھ تہرانا بکسر اول کردن ریسمان کاشتہ شد تا بار سوم
س تھرانا بکسر اول تہ نشین شدن گرد آب و صاف گشتن آن باشد
ھ تہراوٹ بکسر اول و فتح واو مونث سہ تاگی یعنی سہ تا بودن چیزی
س تھرتا بکسر اول بروزن مرزا مونث آرام و قرار و تقرر و ثبات را گویند
ھ تھر تھر بروزن زرگر لرزان و مرتعش را گویند و با تھر تھرا مشہور است
ھ تھر تھرانا لرزیدن و جنبیدن باشد
ھ تھرتھراہٹ - تھرتھری بفتح ہر دو تای فوقانی مونث لرزہ و رعشہ
ھ تھرکنا بکسر اول و فتح سوم رقصیدن کسی شدن با کمال خوبی
ھ تھرہرنا بفتح اول و چہارم لرزیدن و مرتعش شدن
ھ تھرہرانا بفتح اول و چہارم لرزیدن و مرتعش شدن
ھ تھڑدلا بضم اول و کسر دال مہملہ تنگ دل و بخیل و تنگ چشم را گویند و این ہندی باشد چہ تھڑ مخفف تھوڑا است و دل بمعنی قلب فارسی است
ھ تہس نہس بفتح اول و دوم در ہر دو تباہ و خراب و نحس و نامبارک باشد
ھ تھلک - تھکا بفتح اول در ہر دو مذکر پارہ منجمد چیزی تھکے کے تھکے باشد با سوم در ہر دو فسردہ و بستہ و منجمد را گویند
س تھکا بفتح اول درماندہ و تعب زدہ را گویند
س تھکانا عاجز و درماندہ کردن و ستوہ ساختن
ھ تھکانا بضم اول تفانیدن و نکوہانیدن و سرزنش کنانیدن
ھ تھلک تھلک بروزن لکلک تر بتر و نمناک
ھ تھلک تھکانا بضم اول تفیدن آب دہان باشد وقتی کہ نام مرضی کردہ ذکر کند یا از بہر دفع چشم زخم
س تھکت بفتح اول و کسر کاف تازی فرو ماندہ و حیران باشد

س تھکنا درماندن و ستوہ گشتن تھکہائی بضم اول و فتح سوم ذلیل و ناکس فرومایہ را گویند
س تھل بفتح اول مذکر جای و مقام و زمین خشک تھل بیٹا بسکون یای مجہول جای سکونت و واسطہ حصول مطلب باشد تھلچر بفتح جیم فارسی حیوان باشی جانور رونده بر زمین
ھ تھلتھلانا بفتح اول و چہارم جنبیدن و موج زدن و حرکت کردن گوشت سست بدن کسی کہ بغایت فربہ باشد تھل تھل کرنا کذلک
ھ تھل تھل بضم ہر دو تای فوقانی بروزن بلبل تراویدن آب باشد از بلندی مرادف چلچل
ھ تھلکنا بفتح اول و دوم جنبیدن و اضطراب کردن
س تھم - تھمب - تھمبا ہر سہ بفتح اول مذکر ستون را گویند بعض رکن خوانند
ھ تھمرا بفتح اول بروزن جمرہ تن دار و جسیم و غلیظ
س تھمنا - تھمبھنا ہر دو بفتح اول باز داشتہ شدن و نگہداشتہ شدن و بضبط آمدن
س تھن بفتح اول مذکر پستان حیوان باشد
س تھنی بروزن منی مونث عیبی است از عیوب اسپان
س تھنیلا بفتح اول و کسر نون و سکون یای مجہول مذکر نام جانوری و سینہ سوزناک و دردناک زنی باشد
ھ تھوپ بسکون واو مجہول مذکر چیزیست کہ از نقرہ و طلا سازند و بر ہر دو سر نی پالکی تعبیہ کنند
س تھوپنا با واو مجہول پشتی دادن و اندودن دیوار و فراہم آوردن و انبار کردن باشد
ھ تھولی با واو مجہول مونث طپانچہ و ضرب را گویند
ھ تھوپیانا با واو مجہول و کسر بای فارسی چکیدن و تقاطر کردن آب باشد
ھ تھوترا بسکون واو مجہول و تای فوقانی ہر دو بی دندان و بیخ چوبہ کہ سر آن فرسودہ باشد
ھ تھوتلا بسکون واو مجہول کند کہ نقیض تیز باشد

س تھوتھرا بضم اول و دیگر حروف و فتح رای هندی مذکر دهان بعربی فم گویند

هـ تھوتھا با واو مجهول بروزن غوطه خالی و میان تهی و بی وندان و تیز بی سنان و نام دوای هم هست تھوتھی بات با واو مجهول سخن بی معنی را گویند

هـ تھوتھلا با واو مجهول کنده که نقیض تیز باشد

س تھوتھنا۔ تھوتھنی با واو معروف در هر دو اول مذکر و ثانی مونث دهان اسپ و شتر و امثال آن باشد

هـ تھوڑ۔ تھوڑا با واو مجهول در هر دو اندک بعربی قلیل خوانند تھوڑا بهت کم و بیش تھوڑا تھوڑا اندک اندک تھوڑا تھوڑا هونا کنایت از شرمنده شدن باشد تھوڑے سے تھوڑا بسیار اندک

هـ تھوک با واو مجهول مذکر یکی و جمله و ز ر نقد و حصه و بهره را گویند

هـ تھوک دار با واو مجهول تاجری که اشیا را همگی فروشد

هـ تھوک با واو معروف مذکر خیو و خدو و آب دهان بعربی بزاق خوانند تھوک چاٹنا کنایت از شکستن پیمان و عهد باشد تھوک دینا کنایت از ترک دادن و گذاشتن چیزی باشد تھوک لگا کر چھوڑنا کنایت از تحقیر چیزی باشد یا قصه نمایت تھوک لگانا کنایت از اراده اعلام باشد و این بجای دشنام غلیظ استعمال کنند

تھوکنا بضم اول تفیدن و افکندن خیو از دهان

هـ تھونی بضم اول و واو معروف مونث ستون و آلتی که چیزی

هـ تھوهر بضم اول و فتح چهارم مذکر نام نباتی است

س تھولی بفتح اول و سوم بروزن ابوی نبات و سفار باشد

س تھیر بکسر اول بروزن پیر آرسیده و آسوده و ساکن باشد

هـ تھیگلا۔ تھیگلی بیای اول مجهول و سکون کاف فارسی اول مذکر و ثانی مونث پینه و رقعه را گویند

هـ تھیلا بفتح اول مذکر کیسه بزرگ

هـ تھیلی۔ تھیلیا بفتح اول در هر دو مونث کیسه کوچک

هـ تھین بروزن رهین تھونجا

هـ تھیوا بروزن سیوه مذکر نگینه بعربی فص خوانند تھیئی

تھیئی بیای اول مجهول در هر دو و کسر همزه مونث خشانشی و بشاشی و رقص با سرود

هـ تی بفتح اول بروزن می آن قدر و چندان باشد

س تے در زبان برج بمعنی آنان باشد

هـ تے حرفیست که افاده معنی از و با دهد

س تی بکسر اول و فتح دوم زن و زوجه

س تیاگ بفتح اول مذکر ترک و فرو گذاشت باشد

س تیاگنا بفتح اول ترک دادن و فرو گذاشتن

س تیاگی بفتح اول بروزن مناهی تارک ترک دهنده

هـ تیپچی بیای اول مجهول و سکون بای فارسی و کسر جیم فارسی مونث نوعی از خیاطت باشد

س تیتا بکسر اول بروزن میناتلخ و تیز و زبان گزو بیای مجهول این قدر و چندین

هـ تیتالیس بیای مجهول چهل و سه

س تیتر مذکر دراج سپید بهتر از سیاه است گوشت آن جهت دفع اخلاط ثلثه نافع است و مزیل تنگی نفس و سرفه و استسقا است کذا فی شریفی تیتر کے منهه پچھمی اقبال از روی دراج حاصل میشود و این عبارت بر کسی اطلاق کنند که فهم کوتاه داشته باشد و او را برای التفضال مقدمات که برتر از حوصله او بود اختیار کرده باشند

هـ تیتری بیای معروف مونث پروانه چراغ و نام دوای هم هست

س تیتیس بیای اول مجهول و ثانی معروف سی و سه را گویند

س تیج بسکون یای مجهول مذکر جلالت و فخر و عزت باشد تیج مان مرد عظیم الشان و صاحب منزلت و تیج بکسر اول روز سیوم ماه را گویند

س تیجا بکسر اول بروزن مینا روز سیوم باشد بعد دفن مرده که در آن روز بنشیند و آن بزیارت قبر روند

س تیج پات بیای مجهول مذکر ورق سلیخه یا قرفه لطیفه

تیج گویند سود و تر است

س تیجسوی بسکون یای مجهول و فتح جیم و سکون سین مهمله شریف و جلیل و مقدس باشد

س تیجونت با یای مجهول سکون جیم و فتح واو جلیل و ذی شان را گویند

س تیچهن با یای معروف و فتح جیم فارسی حاد و تیز و حریف

س تیر بکسر اول مذکر کناره رود و ساحل بحر و نزدیک و قربت و در فارسی معروف که بعربی سهم گویند و تیر خانه و نام ماهی و ستاره هم هست

ھ تیرا بسکون یای مجهول ازان تو

س تیرتهه بکسر اول و سکون جمله حروف مذکر طواف و زیارت را گویند تیرتهه راج شهر اله آباد را گویند

س تیرس بسکون یای مجهول و فتح رای مهمله سیزدهم ماه را گویند

س تیرنا بفتح اول شناوریدن و عوام بکسر اول خوانند و آن غلط باشد

ھ تیره بسکون یای مجهول سیزده

س تیس بکسر اول سی بعربی ثلثین باشد

ھ تیسا بفتح اول چنان و آنچنان و همچو هم

س تیسرا بکسر اول سیومین و ثالث

س تیسی بکسر اول مونث کتان را گویند

س تیکشهه بکسر اول و فتح سیوم مذکر نشستگاه و مقعد

س تیکها بکسر اول خشمناک و تند و تیز

س تیکهی بکسر اول مونث آهنگی است در موسیقی و خشمناک و تند

س تیل بیای مجهول مذکر روغن

س تیلن بیای مجهول و کسر لام و سکون نون روغن کشتن

س تیلی بیای مجهول روغن کش بعربی عصار خوانند

ھ تیلی بکسر اول بوزن سیلی مونث چوبکه و رسن در بندند تا در کشوده نگردد و آن را در فارسی جرلوانس گویند و گوشت ساق پا را نیز گویند

ھ تیلیا با یای مجهول و کسر لام مذکر کسی که شب [illegible]

تیرگی می باشد و دران رنگ روغن هم می آمیزند

ھ تین بفتح اول تو که ضمیر مخاطب حاضر باشد

ھ تیئین بفتح اول و کسر همزه یکی از ادات مفعول است یعنی را

س تین بکسر اول سه بعربی ثلث خوانند و تین تیره ستره و پریشان تین تهان اندام نهانی و شرمگاه و ذکر را گویند

س تینتیس سی و سه

س تیندو با تحتانی مجهول و ضم دال ابجد نام میوه است صحرائی

ھ تیندوا با یای مجهول و ضم دال مهمله مذکر یوز و پلنگ [illegible]

ھ تیوره بوزن زیور مذکر دوران سر و گشتن سر

ھ تیورانا بروزن دیوانه دوران سر داشتن و بیهوش افتادن باشد

س تیورس بسکون یای مجهول و واو و فتح رای مهمله پارسال و سالی که بعد سال آینده آید

ھ تیوری بسکون یای مجهول و واو و کسر رای مهمله مونث چین پیشانی تیوری چڑھانا چین بجبین شدن

ھ تیون بکسر اول و سکون یای مجهول و واو و نون چنان و باین عنوان همچنان

ھ تیوندها بکسر اول و سکون یا و واو و نون کند نگاه و شبکور باشد

ھ تیوهار بروزن دیوار مذکر روز عید و روز جشن را گویند

ھ تیه - تیها با یای مجهول بر پرده مذکر ثبات و مضبوطی و تیزی و تندی و خشم و غضب

ھ تیهو بسکون یای مجهول و فتح های هوز نام زیوریست که زنان بر لباس بندند شاید که از قسم گلوبند باشد

ھ تیهے بیای اول مجهول همچون دم

ھ تیئیس بست و سه

گفتار پنجم در تای منقوطه بچهار نقطه

ھ تاب بفتح بای موحده مونث دریاچه

هـ تاپ مونث پای کوفتن اسپ وآواز که بوقت
رفتن اسپان بر آید و نیز چیزیست که از نی سازند و ماهی
گیران بدان ماهی شکار کنند
هـ تاپا مذکر خانه ماکیان
هـ تاپنا پای زدن اسپ برای طلب کاه و دانه
و بمعنی زنا کردن هم بنظر آمده است
هـ تاپو بروزن قابو مذکر جزیره دریا
هـ تات با هر دو تای هندی مذکر پلاس و آن جامه ایست
معروف تات باف آنکه پلاس بافد
هـ تاتلث بفتح تازه و نو و نیز نکث سازی و شعبده
هـ تار بروزن کار مونث مرادف تال باشد و آن آید
هـ تار نا از راه براندن کسی را مرادف تالن
هـ تاری بروزن زاری فاصله و مسافت را گویند
هـ تازی باسیوم هندی مونث تیشه کوچک
هـ تال بروزن حال مونث اعراض و اهمال و خرمن و انبار غله
و مکر و حیله کشتی گیران و فرسودگی سوی زکهن سالی
تال کرنا موقوف کردن چیزی و انبار کردن غله تال
مارنا انبار کردن غله و گردانیدن کو بر از وقت
سنجیدن از راه دغا تال مثال مکر و دغا را گویند
هـ تالا بروزن بالا مذکر بی التفاتی و اعراض و خرمن
و انبار غله تالا بالا بتانا درنگ کردن در کاری
هـ تال تول - تال متول بواو مجهول در هر دو مذکر
بی التفاتی و اعراض را گویند
هـ تالنا راندن و بی التفاتی کردن
هـ تالی بروزن خالی مونث آله ایست از آلات غنا
مرادف تال
هـ تانت بسکون الف و نون و تای ثقیله هندی مونث
تار کب و فرق سر را گویند
هـ تانتها بسکون نون و فتح تای هندی محکم و استوار
و توانا را گویند

هـ تانتهائی بروزن جان بازی مونث استحکام و مضبوطی تانتها
هـ تانج - تانچ بسکون نون و جیم فارسی در هر دو بکرفتار
و بدآئین و فاسد
هـ تاند بسکون سیوم مذکر جنس تجارت بنجارکان و انسان
قومی اند معروف و خطر مال و نام جایی هم هست
س تانک بسکون نون و کاف تازی مذکر وزن چهار
ماشه را گویند
هـ تانکا مونث میخ آهنی و دوخت و کفشیر و آن دارو
باشد مانند نمک که طلا و نقره و فلزات دیگر را بسبب آن
با لحیم پیوند کنند
هـ تانکا مذکر دوخت و طرقی که از سنگ سازند و کفشیر
را هم گفته اند و معنی آن گذشت تانکے لگانا نوعی
از دوختن و پیوند کردن از فلزات بکفشیر
هـ تانکنا دوختن
هـ تانکی مونث مرضی از امراض خفیه و نیز پاره که
از هندوانه تراشند تا رنگ و مزه آن معلوم شود
و آنکری که بالای کوه ماهی باشد آب اندرون سنگ
س تانکی مونث آله سنگ تراشی
هـ تانگ بروزن بانگ مونث پای را گویند تانگ
اتهانا کنایت از جماع کردن باشد تانگ دینا
آویختن چیزی و مشغول شدن مرلوطی را
هـ تانگن - تانگهن بسکون نون و فتح کاف در هر دو
مذکر نوعی از اسپ تیز رفتار که از نواح بینکو و آید
هـ تانگنا وا آویختن
س تانگی بسکون نون و کسر کاف فارسی مونث
تیشه کوچک
هـ تبن بفتح اول و تشدید دوم مذکر تباره و دوامان
هـ تبها تا بکسر اول وادن خرج روز مره باشد کسی را
بهمین قدر که صد رمق او توانند بود
هـ تبها و بکسر اول مذکر ده بکاف و صد رمق

ھ تپھلا بضم اول و فتح دوم مونث آواز چکیدن آب و قطرہ

ھ تپ بفتح اول و دوم فارسی مذکر جست و جہندگی و قطرہ باران یا قطرہ مایعی دیگر و بمعنی آواز ہم گفته اند

ھ تپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر تپال خانه و نام مقامی است در موسیقی و پرواز غلولہ تفنگ و غیر آن و جست و جہندگی و نوعی از قلابہ باشد تپا مارنا دور دور دویدن تپا کھانا بر جستن غلولہ تفنگ

ھ تپانا بفتح اول جہانیدن و سوار کنانیدن

ھ تپ پڑنا در کار دیگرے دخل دادن و معارض و مزاحم شدن

س تپ جانا بر بالای کسی جستن

ھ تپک بفتح اول و دوم مونث درد و الم و وجع و آواز که از چکیدن چیزے بیاید و امر است از چکیدن تپک نویس اخبار نویسی که اخبار غیر صحیح نویسد

ھ تپکا بفتح اول مذکر تراب و ترشح آب و چکیدن و افتادن انبہ رسیده از بالای درختان و بکسر اول مذکر داغی که از ہر رنگی بواسطہ انگشت بر چیزی نہند

ھ تپکانا بفتح اول چکانیدن

ھ تپکنا چکیدن

ھ تپکی بفتح اول مونث مصغر تپکا باشد تپکی پڑنی عورت کی شوخی و میل کردن زن بسوی مردان

س تپن بکسر اول و تشدید دوم مونث شرح کتاب و تفسیر را گویند

ھ تپنا بفتح اول برجستن و رفتن خروس بر ماده خود

ھ تپانو بفتح اول و سکون واو مجہول لرزیدن و جستن چیزے در تار سیکے

ھ تتا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بوریا

ھ تتانا بفتح اول خشکیدن و خوشیدن باشد اما محاورہ عوام است

ھ تتی بفتح اول و تشدید تای منقوطه مفتوحه مذکر دری که از بوریا ساخته باشند

ھ تتوڑی بفتح اول بروزن چرخی مونث تارک سر بمعنی خار است و خار بند نیز آمده

ھ تتکا بفتح اول تازه و نو و بضم اول سحر و افسون باشد

ھ تتکارنا بکسر اول برخیزانیدن جانوری باشد از تتکاری و آن آوازیست که از چسپانیدن زبان بسقف دہان بر آرند و این برای روان کردن اسپ و دیگر مواشی بود

ھ تتو بفتح اول و تشدید تای ہندی عضو مذکر یابو تتوانی یابو ماده

ھ تتول جستن در تاریکی و بر پاسیدن باشد

ھ تتھیا بفتح اول و کسر سوم بروزن تصفیه مونث ظرفی است سبوی مستعمل ہندوان

ھ تتی بفتح اول و تشدید دوم مونث دیوار یچه از کاه و علف سازند از الفارسی تنوره گویند و تتیا مصغر آن است تتی باندھنا مستعمل است در مردم در صف شکار کی تتی کی اوت بیٹھنا کنایت از کردن کاری بخفیه عشق و نیز در کمین گاه نشستن

س تتڑی بفتح اول و کسر دوم و کسر رای مهمله مونث پرنده است مرادف تیتھیری

س تیتھوا - تیتھری اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود ہر دو پای خود بسوی آسمان بر دارد گویا که پشتی آسمان است از ینجاست که گویند تیتھری سے آسمان تھاما جاتا ہے جمله استفہامیه است و در مقامی اطلاق کنند که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز بازیچه مدور و میان خالی که از مس یا چوب سازند و در آن سنگریزه ها کرده دسته بران نصب کنند و بدست طفلان دہند و آنرا در فارسی اخلگند خوانند

ھ تخنا بفتح اول مذکر شتالنگ بعربی کعب خوانند

ھ تدّا بکسر اول و تشدید دوم مذکر ملخ بعربی جراد گویند
ھ تدّی بکسر اول و تشدید دوم مونث ملخ ماده و ہجوم و انبوه مردم
ھ تر بفتح اول و سکون رای مہملہ مست و بی پروا و بی التفات
ھ ترّا بفتح اول و تشدید راسپ حرون و سرکش و بدخو و مضبوط و محکم را ہم گفتہ اند
س ترّانا بفتح اول و تشدید دوم یاوه گفتن
س تر تر بروزن صرصر مونث یاوه و ژاژخائی
س تر ترانا بفتح اول و سوم یاوه گفتن و ژاژخائی کردن
س تر تری بروزن سرسری مونث یاوه
ھ ترخل بفتح اول و سوم بروزن مرحل بردسی را گویند کہ بہارش بتاراج رفتہ باشد و فرسودگی عاید شده
ھ ترنا بفتح اول بگذشتن مرادف تلنا
ھ ترپھنا بفتح اول و فتح رای منقوطہ ہندی و سکون بای فارسی و ہای ہوز طپیدن مرادف ترپنا
س تسر بفتح اول و دوم مذکر نوعی از ابریشم
ھ تسلک بروزن خشک مونث ضربان و وجع
ھ تسکنا بفتح اول و دوم جنبیدن و حرکت کردن و ضربان وجع داشتن و از خوی نیک برگشتن و بضم اول و فتح دوم نالیدن و گریستن
ھ تسنا بفتح اول و سکون دوم دریده شدن جامہ تنگ بر بدن و شگافتن چیزے
ھ تسوے بفتح اول و سکون سین و کسر واو مذکر اشک بعربی دمع خوانند
ھ تلک بفتح اول نژاد و طبیعت و فطرت باشد تلک باند ھنا بگریستن تلک لگانا انتظار کردن
س تلک بضم اول اندک و قلیل
ھ تکا بفتح اول مذکر سکہ ایست مسی بمقدار دو فلوس میباشد
ھ تگانا بکسر اول قایم کردن و نہادن چیزے در جاے
ھ تگاؤ بکسر اول و ضم ہمزه قایم و محکم و پایدار و استوار
ھ تگاو بکسر اول مذکر قیام و استحکام و پایداری
س تگائی بفتح اول بروزن خنائی مونث خراج و محصول و بود فرسوده حالی کہ اجرتش قلیل بود
ھ تکتک بفتح اول و سوم بروزن لکلک مونث آواز قدم مرادف تکتک
ھ تکتکی بکسر ہر دو تای منقوطہ مونث چلپاسہ و بفتح آن ہر دو مونث نگاه پایدار و نگریستن و نگرانی
ھ تکّر بفتح اول و تشدید دوم مونث ضرب و صدمہ و مصادمت تکر ہیا ترسے لینی کنایت است از مبارزه و مقابلت کردن با خصمی کہ بغایت قوی تر و زیاده باشد تکر کھانا افتادن و ضرب خوردن و کنایت است از افتادن کسی در محنت و بلا تکر مارنا زدن برکسی و خواهوردن و نیز کنایت است از زمین بوس و کورنش کردن و تعزیت نمودن و تحیت و تحسین کردن
س تکرا بضم اول و با سیوم مہملہ مذکر پاره و پارچہ و بہره و بخش و لقمہ و نوالہ مرادف تکرا تکر گدا درویشی کہ پاره نان و غیر آن از مردم بخواہد
ھ تکرانا بفتح اول با یکدیگر زدن و مصادمہ کردن و جستن چیزی در محل تاریک
ھ تکّڑ بکسر اول و تشدید دوم مونث گرده نان سخت
س تکڑا - تکڑی بضم اول در ہر دو مرادف تکرا
ھ تکڑی بکسر اول مونث مرادف تکلی
س تکسال بفتح اول مذکر و مونث ہم آمده دار الضرب را گویند تکسال چڑھنا کنایت از تربیت یافتن باشد تکسال باہر ناہموار و ناتربیت یافتہ تکسال کا کھوٹا کنایت است از کسی کہ بخوبی تربیت نیافتہ باشد
س تکسالی - تکسالیا بفتح اول و کسر لام و مشدد دارو غہ و حاکم دار الضرب را گویند
ھ تکلی بکسر اول مونث گرده نان کوچک و گرده کہ از نشاستہ بالوان جداگانہ سازند و نامہ بدان بند کنند و در زبان فرنگی آنرا ویفر گویند و نیز زیوری ہست کہ آنرا بر پیشانی بندند

ه ٹکنا بفتح اول دوختہ شدن وبکسر اول ماندن وقائم بودن
چیزی باشد درجایگاہ خویش
س ٹکوا بفتح اول وضم دوم مذکر دوک مرادف تکوا
ه ٹکوہر بکسر اول وضم دوم وسکون واو مجہول مذکر ضماد را گویند
ه ٹکوہرا بفتح اول وضم دوم مذکر ضرب سبک وآہستہ رسید
وآواز طبل راہم گفتہ اند
ه ٹکورنا بفتح اول تکمید کردن
ه ٹکونا بفتح اول ودوم مرادف ٹکنا باشد وآن سکرت است
ه ٹکی بفتح اول بروزن نکی مونث نظر تیز وبمعنی نشست
ونشان دیدن ہم ہست وبکسر اول وتشدید دوم کردہ نان
کوچک وبغیر تشدید ہم خواندہ اند ٹکی لگانا محبت کردن
ونزدیکی کردن وروزی اندک پیدا کردن
ه ٹکیا بکسر اول مونث کردہ نان وکردہ زغال سائیدہ کہ از آن
افروختہ در آتشگیر نہند ودیگر مہرہ برای بند کردن مکتوب بکار آید
ه ٹکت۔ ٹکیتا بفتح اول ودوم غنی ودولتمند ومالدار ومعمول توانگر
ه ٹگرانا بفتح اول وسکون کاف فارسی غلطانیدن
ه ٹگرنا۔ ٹگھرنا۔ ٹگھلنا ہر سہ بفتح اول ودوم غلطیدن
ه ٹگھرانا۔ ٹگھلانا بفتح اول ہر دو غلطانیدن
ه ٹگھلنا بکسر اول وفتح دوم گداختن
ه ٹلا بفتح اول وتشدید دوم مذکر حرکت جماع ٹلے نویسی
بفتح اول وتشدید لام خدمت بی مزد وتضیع اوقات باشد
ه ٹلانا بفتح اول غائب ناپدیدار کردن چیزیرا
ه ٹلپ بفتح اول ودوم وسکون بای فارسی مونث پارہ
چیزی باشد
ه ٹلچانا بفتح اول وپوشش شدن واز سقا بفصم رگذشتن
ه ٹلملانا بفتح اول وسوم جنبیدن وہوس
وآرزوی چیزے داشتن
ه ٹلنا بفتح اول بگذشتن وغایب شدن
س ٹلوا بکسر اول وضم لام خوشامد گو وچاپلوس
مرادف ٹلوا

ه ٹلوا بفتح اول وضم دوم آنرا گویند نگہبان انبار غلہ باشد
ه ٹلے بفتح اول وتشدید دوم مذکر حرکات جماع
ه ٹلیا بکسر اول ودوم ماکیان جوان
ه ٹم ٹم بکسر ہر دو تای منقوطہ مذکر حکایت آواز ست
ه ٹمٹمانا بکسر ہر دو تای منقوطہ کم روشن بودن چراغ
ه ٹن بفتح اول مذکر طنطنہ وغرور وخود پسندی ٹن ٹن
حکایت آواز چیزے
س ٹنانا بفتح اول کشیدن وتنگ کردن مرادف تاننا
ه ٹنٹنانا بضم ہر دو تای منقوطہ باہستگی نغمہ کردن
ه ٹنٹا بفتح اول مذکر ستیزہ ومناقشہ را گویند
ه ٹنڈ بضم اول مذکر شاخ بریدہ ودست بریدہ
ه ٹنڈا۔ بضم اول شل ومردم بی دست مادر زاد ودست
بریدہ وگرہی کہ در جانب پسین دستاری باشد ٹنڈے
دار دستاری کہ در جانب پسین گرہ داشتہ باشد
ه ٹنچ بفتح اول وسکون نون وضم جیم فارسی بخیل وممسک وسخت وکر
ه ٹنڈی بضم اول وکسر سوم مونث ناف شکم وزن
بی دست ٹنڈیاں باندھنا۔ یا چڑھانا
یا کسنا دستہا بطرف پشت بستن
ه ٹنڈیرا بفتح اول وسکون نون زدہ وکسر دال منقوطہ ہندی
وسکون یای مجہول مذکر عمانک مرادف ترینڈا باشد
بکسر اول وآن بگذشت
ه ٹنک بفتح اول ودوم مونث آواز سخت
ه ٹنکا بفتح اول مذکر آوازی کہ از ظرف مسی وغیر آن برآید
س ٹنکار بفتح اول مونث آواز زہ کمان
ه ٹنکنا بفتح اول وسکون دوم وسیوم دوختہ شدن باشد
ه ٹنکورنا بفتح اول وضم کاف وسکون واو مجہول طنطنہ زدن
ه ٹنگا بضم اول وبا سیوم فارسی مذکر دم کوتاہ جانوران
ه ٹنگاری بفتح اول مونث لب چرا جرلی نقل گویند بضم اول
وعوام نقل را ٹھونگار را گویند صحیح نباشد
ه ٹنگنا بفتح اول وسکون نون وکاف فارسی آویختہ شدن

ٹنٹ جانا کذلک

ھ ٹنگری بفتح اول مونث پای و ساق قدم

ھ ٹنیا بضم اول و کسر دوم خورد و کوچک ٹنیا ٹوٹا نوعی از طوطی باشد

ھ ٹوا بضم اول و سکون واو مجہول مونث جستن چیزی در تاریکی

ھ ٹوا ٹوی بضم ہر دو تای منقوطہ مونث جستجو و برماسیدگی

ھ ٹوپ با دوم مجہول مذکر کلاہ خود و چینہ دان حوصلہ مرغ و بمعنی درخت ہم آمدہ است

ھ ٹوپی با دوم مجہول مونث کلاہ ٹوپی والا کلاہ پوش و بیشتر بر اہل فرنگ و اہل عجم اطلاق کنند و مرغیکہ تاج بر سر او بود

س ٹوٹ بضم اول مونث شکست و خلاف و شکر رنجی در میان احباب و ضرر و نقصان و نیز مین السطور کہ دران حواشی و معانی الفاظ بنویسند ٹوٹ پڑنا حملہ کردن زدن بر چیزی و ہجوم آوردن و جمع شدن جم غفیر ٹوٹ جانا شکستہ شدن و بیمار و ناتوان و شکستہ حال شدن ٹوٹ رہنا بہ حال و مفلس شدن و جدا شدن

س ٹوٹا بضم اول و سکون واو معروف مذکر ضرر و نقصان و صیغہ ماضی از شکستن ٹوٹا پھوٹا شکستہ و ریختہ

ھ ٹوٹا با دوم مجہول مذکر خسار او زبان و پای قندیل

ھ ٹوٹرو با واو اول مجہول و ثانی معروف مذکر نوعی از فاختہ باشد

ھ ٹوٹکا با دوم مجہول و سکون تای منقوطہ ہندی و فتح کاف تازی مذکر افسون و عزیمت را گویند

س ٹوٹنا بضم اول شکستن

ھ ٹوٹرا با دوم مجہول و فتح رای مہملہ بر وزن شورہ مذکر قابل دیوار

ھ ٹوڑی با سوم منقوطہ ہندی بر وزن شوری مونث نوای است در موسیقی

ھ ٹوسی بضم اول بر وزن طوسی مونث غنچہ یعنی گل ناشگفتہ

ھ ٹوک با واو مجہول مونث منع و مزاحمت و چشم زخم را گویند

س ٹوک ـ ٹوکا با واو معروف در ہر دو مذکر پارہ و دو ز چیزی و ضربی کہ یکبار بر طبل زنند

ھ ٹوکا ٹوکی ـ ٹوک ٹاک با واو مجہول در ہر دو مونث منع و مزاحمت باشد

ھ ٹوکرا با دوم مجہول و سکون کاف تازی مذکر سبد

ھ ٹوکری با دوم مجہول مونث سبد کوچک و آنرا در فارسی گیرہ خوانند بر وزن تیرہ

ھ ٹوکنا با واو مجہول منع کردن و چشم بد رسانیدن

ھ ٹول با واو مجہول مذکر جماعت مردم و قریہ و دہ را ہم گفتہ اند ٹول مارنا زدن یک باد فر با دو دیگر ہنگامیکہ گردان باشد

ھ ٹولا با واو مجہول مذکر ناحیہ و محلہ شہر

ھ ٹولی با واو مجہول مونث جماعت و گروہ را گویند

ھ ٹوم بضم اول بر وزن بوم مذکر چیز محقر و نام زیوری ہم است و نیز نی چیز دار کہ برای کبوتران نصب کنند ٹوم تام بر وزن روم شام چیزہای محقر و نام زیوری ہم است ٹوم دینا بسودن بدست

ھ ٹون بر وزن دون مذکر صدای تیز ٹون کرنا تیز دادن و گوز کردن

ھ ٹونا با واو مجہول برماسیدن و جستن در تاریکی و بمعنی سحر و افسون ہم آمدہ است

ھ ٹوناٹامن با واو مجہول و فتح میم مذکر شعبدہ و نیرنگ ٹوناٹانی کذلک

ھ ٹونٹا با واو مجہول و سکون نون مذکر بندقی و غیر آن و کاغذی کہ در ان باروت گذارند و در بندوق کنند و نیز آنچہ از راہ بطور آتش بازی بسوزند و بمعنی بی دست ہم آمدہ است

ھ ٹونٹی با واو مجہول و سکون نون مونث دہانہ آفتابہ

س ٹونڈی با واو معروف و سکون نون مونث ناف شکم و شاخ کوچک و تنہ درخت کہ شکستہ و بی برگ باشد

ھ ٹونک با واو معروف و سکون نون و کاف فارسی مونث لب چرا گویند مرادف ٹنگا ہم

ھ ٹونگا ٹانگی با واو معروف مونث چیدن و فرو بردن مرغ دانہ را

ھ ٹونگنا بضم اول چیدن و فرو بردن

ھ ٹونوا با واو مجهول و سکون نون مذکر نوعی از باز که پرنده شکاری است و سحر و جادو مرادف ٹونا

ھ ٹونہا با واو مجهول و سکون نون ساحر و افسون گر و شعبده باز

ھ ٹونہائی با واو مجهول و سکون نون زن شعبده باز

ھ ٹھا مذکر آواز یکه از زدن چیزی بالای چیزی برآید

ھ ٹھاٹ مذکر سقف خانه که برای کاه پوش ساخته باشند و بمعنی نظام و ترتیب هم آمده است

ھ ٹھاٹھہ مذکر حشمت و جاه و تکلف و افراط در چیزی کنند

ھ ٹھان مذکر عزم و تقرر و بمعنی برف هم آمده است و درد یکی از ظروف مکانست

ھ ٹھاڑا با چهارم منقوطه هندی بر وزن خارا قایم و منصوب را گویند

ھ ٹھاڑہ بسکون رای هندی و های هوز نشیب دار

ھ ٹھاڑ ہا مذکر ٹھاڑھی مونث قایم و منصوب و استاده را گویند

ھ ٹھاڑھنا بسکون رای هندی و های هوز قایم گشتن و منصوب شدن مرادف ٹھہرنا

ھ ٹھاسنا - ٹھانسنا آگندن و انباشتن

س ٹھاکر بضم کاف تازی بر وزن کاذر مذکر بت و صنم و خداوند و بزرگ قوم در راجپوتان و مرزبان و زمین دار و موتراش و حجام و حلاق ٹھاکردوارا بفتح اول بت کده را گویند

ھ ٹھال - ٹھالا مذکر ٹھالی مونث شاخ درخت

س ٹھان بر وزن جان جای مرادف ٹھانو

س ٹھانبنا مرادف ٹھامبھنا بود و آن مذکور شد

ھ ٹھاننا خواستن و عزم کردن و مقرر نمودن

س ٹھانو بسکون نون و واو مونث جای و مسکن

ھ ٹھانھو بسکون نون و ضم های منقوطه دوم بر وزن قابو قابو با اعتماد و مرد معتبر و آنکه از سرداران بشمار آید و باین معنی مذکر است

س ٹھاون بسکون واو مجهول و نون مونث جای

ھ ٹھپا بفتح اول و تشدید بای فارسی آلت که بدان بر ادیم نقش کنند و چھاپہ

ھ ٹھپنا بفتح اول زدن و کوفتن

س ٹھٹ با سیوم منقوطه هندی مذکر کناره و ساحل مرادف تٹ

ھ ٹھٹکنا بفتح اول و سیوم متحیر ایستادن مرادف ٹھٹھکنا

ھ ٹھٹھہ بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر انبوه و ازدحام و هجوم خلق

ھ ٹھٹھا بفتح اول و تشدید سیوم مذکر هزل و ظرافت و مزاح و استهزا و تمسخر باشد و نام جایی هم است ٹھٹھے باز ظریف ٹھٹھے بازی ظرافت

ھ ٹھٹھہ بر وزن قهقهه مذکر خوبی و رونق و تازگی را گویند ٹھٹھا کذلک

ھ ٹھٹھا بفتح اول و سیوم کوفتن و زدن و زدن سر از اندوه و تعب و ده ساختن کسی خود را

ھ ٹھٹھر بفتح اول و تشدید سیوم بر وزن افسر مذکر سقف خانه که از نی سازند و بالای آن کاه پوشند و بکسر هر دو های منقوطه مونث بر دو سر او فسردگی باشد و باین معنی بضم سیوم نیز آمده

ھ ٹھٹھرا بکسر اول و فتح سیوم افسرده و سرد و بفتح اول و سکون سیوم مذکر خاربست و خاربند را گویند

ھ ٹھٹھراہٹ بکسر اول مونث فسردگی و ایستادن درخت از بالیدگی

ھ ٹھٹھرنا بکسر اول و سیوم و ضم سیوم نیز آمده ایستادن درخت از بالیدگی و افسردن آن

ھ ٹھٹھری بفتح اول و سکون سیوم مونث سقف خانه که از نی سازند و بالای آن کاه پوشند و تابوت مرده و نعش و مرد نحیف و لاغر که در بدن وی پوست و استخوان باقی مانده باشد

ھ ٹھٹھک بکسر اول و فتح سیوم مونث حالت ایستادگی متحیر و باز ماندن درخت از بالیدگی ٹھٹھک مرا

ہ جانا حیران استادن واز جای خود تجاوز نکردن

هـ ٹھٹھکنا بفتح اول وسوم متحیر ایستادن

هـ ٹھٹھور ٹھٹھول بفتح اول وضم سوم وسکون واو مجهول در هر دو شوخ وظریف وخوش طبع

هـ ٹھٹھولی بفتح اول وضم سوم مونث سخریه ومزاح

هـ ٹھٹھیرا بفتح اول وکسر سوم وسکون یای مجهول قلعی گر ومس گر وساق نهال جواری که غله معروف باشد ٹھٹھیرے ٹھٹھیرے کی بدلنی عقد وبیع معامله که در میان دو مرد زیرک واقع شود

هـ ٹھٹھیری بفتح اول وکسر سوم زن مس گر

هـ ٹھڈا بفتح اول وتشدید سوم مذکر سر کاغذ باد

هـ ٹھڈی بضم اول وتشدید سوم مونث زنخ بعربی ذقن خوانند ٹھڈی پکڑنا کنایه از چاپلوسی کردن وعجز و الحاح نمودن باشد

هـ ٹھر بکسر اول مونث برف وسردی را گویند

هـ ٹھرّا بفتح اول وتشدید سوم بروزن اره مونث نوعی از شراب وقسمی از پای افزار که روستایان در پا کنند

هـ ٹھہر بکسر اول وسکون های هوز مونث قریه کوچک

هـ ٹھرانا بکسر اول افسرانیدن

هـ ٹھرر بفتح اول وسوم بروزن ضرر در هر دو مذکر خرخره وغطیط باشد ٹھرک بروزن فلک کذلک

هـ ٹھرنا بکسر اول افسردن ومنجمد شدن وبفتح اول ماندن وتوقف کردن مرادف ٹھہرنا

هـ ٹھرّی بفتح اول وتشدید سوم مرادف ٹھرّا

هـ ٹھریا بفتح اول وکسر سوم نوعی از حقه سفالین

هـ ٹھس بحرکات ثلثه حکایت آواز چیزی مثل آواز بندوق که از بدی سنگ چقماق یا سببی دیگر سر نشود

هـ ٹھسّا بفتح اول وتشدید سوم مذکر چهاپه وبمعنی نخوت وکبر وغرور هم آمده است

هـ ٹھسا ٹھس بفتح هر دو تای منقوطه هندی پر ومملو کرده

هـ ٹھسانا بضم اول آگندانیدن

هـ ٹھسک بفتح اول وسوم بروزن خسک مونث جاه ونشان

هـ ٹھسکنا بضم اول وفتح سوم باواز باریک گریستن وبفتح اول وسوم شکستن پاره از ظرف گلین بزدن آن بالا ظرف دیگر

هـ ٹھسکی بضم اول مونث گوز وتیز را گویند

هـ ٹھسنا بضم اول آگنده شدن

هـ ٹھسّی بفتح اول مونث گز بندوق وگز توپ

هـ ٹھلک بفتح اول ودوم مونث درد بندها بعربی وجع المفاصل خوانند

هـ ٹھکانا بکسر اول مذکر مکان وخانه وسرحد ٹھکانا ڈھونڈھنا مکان جستن وجستجوی خدمت نوکری کردن ٹھکانا کرنا تفحص کردن وپی بردن بکاری در آغاز آن ٹھکانا لگانا قایم کردن ومقرر کردن وجای اقامت خود دریافتن ٹھکانے لگانا مقرر کردن ومنصوب کردن وتمام کردن وکشتن وقتل کردن کسیرا ٹھکانے لگنا بانجام رسیدن چیزی ومردن وکشته شدن

هـ ٹھک ٹھک بفتح هر دو تای منقوطه مذکر ومونث کار دشوار ویا محنت وحکایت آواز چیزے

هـ ٹھکٹھکانا بفتح اول وچهارم ضرب سنگ زدن

هـ ٹھکٹھوا بفتح اول وچهارم مونث نوعی از کشتی کوچک باشد

هـ ٹھک ٹھکیا بفتح هر دو تای منقوطه ستیزه گر ومنازع

هـ ٹھکٹھیلا بفتح اول وکسر چهارم وسکون یای مجهول آگنده ومجتمع را گویند

هـ ٹھکرا بکسر اول مذکر سفال پاره

هـ ٹھکرانا بضم اول از پای زدن ولگد زدن

س ٹھکرائی بفتح اول وضم کاف تازی مونث الوهیت وخداوندی وصاحبی را گویند

س ٹھکراین بفتح اول وضم کاف تازی وفتح یای تحتانی ماده ٹھاکر یا بنده ومعنی ٹھاکر مذکور شد

س ٹھکڑا بضم اول وسکون های هوز وکاف تازی وفتح رای منقوطه هندی مذکر پاره چیزے وپاره نان مرادف ٹکڑا

ھ ٹھکنا بفتح اول و دوم درد کردن عضو ماوف و بضم اول و دوم نالیدن و شور کردن باشد

ھ ٹھگ بفتح اول و سکون ہا و کاف فارسی عیار و دغاباز و کرہ بروکیہ بر ٹھك بد یا ٹھگ بازی عیاری و دغابازی ٹھگ لانا ازہرنی کردن و دغا کردن ٹھگ لینا دغا کردن و عیاری کردن و فریب دادن

ھ ٹھگانا بفتح اول فریبیدن و فریفتن

ھ ٹھگائی موئنث فریب و عیاری و دغابازی

ھ ٹھگن بفتح اول و کسر سیوم زن عیارہ و دغاباز باشد ٹھگنی کذلک

ھ ٹھگنا بفتح اول فریب خوردن و فریفتہ شدن

ھ ٹھگوری بفتح اول و ضم کاف فارسی و سکون واو مجہول موئنث مکر و غدر را گویند

ھ ٹھگیا بفتح اول و کسر سیوم غدار و مکار

ھ ٹہل بفتح اول و دوم موئنث کار و عمل و خدمت خانہ داری ٹہل ٹکور بفتح تای ہندی و سکون واو مجہول کار و بار و کار و خدمت ٹہل کرنا کار کردن و خدمتکاری نمودن ٹہل لگانی بخدمت کاری حاضر بودن

ھ ٹہلانا بروزن شہہدانہ متعدی ٹہلنا باشد

ھ ٹہلنا بفتح اول و دوم سستی کردن و سیر نمودن

ھ ٹہلنی - ٹہلوی بفتح اول و دوم زن خانہ دار و دوام المنزل

ھ ٹہلوا بفتح اول و ضم لام خادم و کارگذار باشد

ھ ٹہلیا بکسر اول موئنث سبوچہ

ھ ٹھمک بضم اول و فتح میم موئنث خرام با ناز را گویند ٹھمک چال رفتار با ناز

ھ ٹھمکا بضم اول کوتاہ و پست قد

ھ ٹھمکنا بضم اول و فتح میم خرامیدن و چمیدن و خرامان راہ رفتن

ھ ٹھمکی بضم اول کاہل و سست و نیز حرکت دادن ریسمان کاغذ باد را وقتیکہ بہوا بسیار بود

ھ تھنا بفتح اول مذکر شاخ بزرگ درخت

ھ ٹھنا بفتح اول و سکون ہا و تشدید نون مغرور شدن

ھ ٹھناك بفتح اول طنین و آواز تیز

ھ ٹھنتھہ بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر منقار و نول مرغان مرادف ٹھونتھہ

ھ ٹھنٹھنانا بفتح ہر دو تای منقوطہ ہندی آواز کردن دیگ و دیگر ظروف مسی

ھ ٹھنڈ بفتح اول موئنث سرما و برودت باشد

ھ ٹھنڈا سرد و خنک و بارد ٹھنڈا ہالا کذلک ٹھنڈا پڑنا کم شدن خشم و عتاب و شوخی کمی و نقصان یافتن قوت مردی و رجولیت باشد ٹھنڈا کرنا سرد و خنک کردن و چراغ کشتن و آتش نشاندن و تسلی دادن ٹھنڈا ہونا خنک شدن و خاموش شدن چراغ و منطفی شدن آتش و تسلی یافتن و آسودن و نامرد شدن و حیر گشتن کلیجا ٹھنڈا ہونا شادمان و خوشوقت شدن بدیدار عزیزی یا کشیدن انتقام از کسی

ھ ٹھنڈائی بروزن صحرائی تبرید و شربت بنگ

ھ ٹھنڈك بفتح اول و چہارم موئنث برودت و خنکی

ھ ٹھنڈی موئنث خنک و سرد ٹھنڈی سانس بھرنی نفس سرد برآوردن و آہ سرد کشیدن

ھ ٹھنك بکسر اول و فتح سیوم موئنث فواق و ہلك

ھ ٹھنکانا بضم اول گویاییدن متعدی

ھ ٹھنکنا بکسر اول و فتح سیوم فواق آوردن و بضم اول و سیوم نیز آمدہ

ھ ٹھنی بفتح اول و کسر نون موئنث شاخ درخت را گویند

ھ ٹھور بفتح اول بروزن غور موئنث جای و مکان ٹھور رہنا برجای سرد شدن و مردن و ٹھور بہ ہا و واو معدولہ منقار و نول مرغ باشد ٹھورہی - ٹھوڑی ہر دو بہ واو مجہول موئنث زنخدان بعربی ذقن گویند مرادف ٹھڈی

ه ٹھوس با واو مجهول اراست و مضبوط و مستحکم و امر است از توشن

ه ٹھوسا با واو مجهول مذکر انگشت نر چون بکسی نموده شود و این دلالت بر انکار و اباکند و این عمل خاصه زنان است

ه ٹھوسنا اکندن و توشن

ه ٹھوکا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر ضرب

ه ٹھوکر با واو مجهول بروزن ٹھوکر مذکر ضرب و صدمه و بالفتح و سکون ری خوردن و سرپا زدن مرغیر را ٹھوکر کھانا بالفتح خوردن و لغزیدن پا و درافتادن و بلا افتادن

ٹھوکر لگنا سکندری خوردن ٹھوکرا با واو مجهول مذکر ضرب تیز بانگشت دست و نان سخت را هم گفته اند

ه ٹھوکنا با واو مجهول کوفتن و زدن را گویند

ه ٹھولا با واو مجهول مذکر پیاله که برای دانه و آب در قفس مرغی گذارند و بند انگشت ٹھولا مارنا بانگشت بر سر کسی زدن

ه ٹھون بفتح اول و ضم هائی هوز و سکون واو مجهول مذکر آواز کودک نوزائیده

ه ٹھونا بکسر اول و واو مجهول مرادف ٹھیونا

ه ٹھونٹھ بضم اول و سکون واو مجهول و دیگر حروف مذکر اول مرغ و با واو معروف شاخ درخت بریده و بی برگ دست مقطوع و بریده را هم گفته اند

ه ٹھونٹھا بضم اول و سکون واو معروف مرد دست بریده درختی که شاخ و برگ آن بریده باشند

ه ٹھونٹھی بضم اول مونث ساق درخت که بعد دور کردن باقی ماند

ه ٹھونٹیا با واو معروف مرد دست بریده و درخت بی شاخ و خادمی که آلت تناسل او بریده باشند و او را خواجه خوانند

ه ٹھونکنا با واو مجهول کوفتن و زدن

ه ٹھونگ با واو مجهول و سکون نون و کاف فارسی مونث زدن بمنقار و انگشت بر چیزی

ه ٹھونگا با واو مجهول مذکر منقار بر زمین زدن مرغ

ه ٹھہاکا بفتح اول و سیوم بروزن سراچه مذکر آواز بزرگ که از دمه و غیر آن برآید ٹھہاکے کی ملاقات ملاقاتیکه بکمال محبت و گرمجوشی کنند

ه ٹھہرانا بفتح اول و سیوم مقرر کردن و منصوب ساختن و حکم کردن بایستادن

ه ٹھہراو بفتح اول مذکر تقرر و اثبات باشد

ه ٹھہرنا بفتح اول و سیوم ماندن و تقرر یافتن

ه ٹھیپ بکسر اول و سکون یای معروف و بای فارسی مونث نوعی از چراغ

ه ٹھیپی بکسر اول و سکون یای مجهول مونث سر بند شیشه بعربی صمام خوانند ٹھیپی منہہ میں دینا کنایه از خاموش ماندن و مهر سکوت بر لب زدن باشد

ه ٹھیس بسکون یای مجهول مونث صدمه و ضرب لغزش قدم در برابر سنگ و غیر آن

ه ٹھیسر بکسر اول و سکون یای مجهول و سین مهمله مذکر سخریه و استهزا باشد

ه ٹھیسنا با یای مجهول و سکون سین سفتن و اکندن و کوفتن و خوردن طعام بحرص

ه ٹھیک بسکون یای مجهول مونث تکیه پشتی و اسطوانه و حوالی برگ که برار غله باشد و بکسر اول است و نیکو و درست و پسندیده و معقول و زیبا و لایق و مردم جنرس را نیز گویند و بمعنی مبلغ و زر دستمزد او نیز آمده ٹھیک ٹھاک درست و زیبا ٹھیک کرنا درست کردن و اصلاح دادن و کنایه از زدن و ادب کردن تنبیه نمودن هم هست

ه ٹھیکا بسکون یای مجهول مذکر سر بند شیشه و بکسر اول اجرت و مزد و بمعنی کار و عمل هم آمده است

ه ٹھیکرا بکسر اول مذکر سفال پاره ٹھیکری مونث کذلک ٹھیکری پچانا کنایه از دیوانه شدن باشد

ه ٹھیکم ٹھیک بکسر هر دو تای منقوطه هندی و فتح چهارم

اگر کاف تازی است بدرستی و راستی
ھ ٹھیکم ٹھیکا مذکر دشنام را گویند
ھ ٹھیکی با یای اول مجہول مونث آسودگی مردم باربردار
در میان راہ ٹھیکی لگانا ٹھیکی دینا آسودن مزدور در میان
و نہادن بار گران لختے بر زمین
ھ ٹھیلا ٹھیلی بسکون ہر دو یای مجہول مونث راندگی
کسی چیز و شیء باز و
ھ ٹھیلنا راندن و بمعنی تقلید مسخرہ ہم آمدہ مذکر است
ھ ٹھینٹھہ بسکون یای مجہول و دیگر حروف صرف و خالص
و سرہ و بمعنی منازع و ستیزہ گر ہم آمدہ است
ھ ٹھینٹھی با یای اول مجہول کنکری ہندی مونث سر بند
شیشہ و چرک گوش کہ دادہ و پارچہ کہ بدان ہنود ستر عورت
کنند و آن از ناف تا بزانو می باشد
ھ ٹھینگا با یای مجہول و سکون نون و فتح کاف فارسی مذکر
چوب دستی و آلت یعنی نرہ و قضیب ہم گفتہ اند ٹھینگا
باجنا تباہ و خراب کردن چیزیرا
ھ ٹھینگنا با تحتانی مجہول و سکون نون و کاف فارسی کوتاہ
قد را گویند
س ٹھیونا با یای مجہول و سکون واو مذکر زانوی مردم و زانوی
اسپ را گویند
ھ ٹیپ بکسر اول مونث دستاویز و تمسک زر و کشیدن
ورق کنجیفہ از مجموع آن و بلند کردن آواز در سرود
و افشار و افشردن باشد ٹیپ ٹاپ زیب
و زینت و فشار و فشردن ٹیپ لینا کشیدن ورقی
از اوراق کنجیفہ
ھ ٹیپنا بکسر اول و سکون تحتانی و بای فارسی افشاردن و
جستن چیزی بدست
ھ ٹیٹلی بکسر اول و سکون تحتانی و تای ہندی مونث نام دوائی است
ھ ٹیر بکسر اول مونث پرزہ جامہ کہ آنرا از پہنا بریدہ باشند
و بیای مجہول مونث نوای سرود و آواز را گویند

ھ ٹیر بسکون یای مجہول مذکر پردہ و حجاب و بمعنی کاز و
احول ہم آمدہ است
ھ ٹیرنا بیای مجہول غریدن و بانگ زدن و آہنگ کشیدن باشد
ھ ٹیرا بسکون یای مجہول مذکر تنہ درخت و آلہ است مر
جولاہگان را کہ بدان رشتہ تاب دہند
ھ ٹیرا ہلانا شکایت آتشک داشتن و آن مرضی است
از امراض خبیثہ
ھ ٹیڑھا با یای مجہول و فتح رای منقوطہ کج و خمیدہ بعربی اعوج
گویند ٹیڑھا بیڑا از توابع است
ھ ٹیڑھائی مونث کجی بعربی عوج گویند
ھ ٹیڑھی با یای مجہول مونث نخوت و لجبازی و عربدہ
و نزاع و خلاف باشد
ھ ٹیڑی با یای معروف مونث ملخ مادہ بعربی جرادہ خوانند
مرادف تڈی
ھ ٹیس بکسر اول مونث درد و وجع ٹیس مارنا درد کردن
ھ ٹیسنا بکسر اول طپیدن و درد کردن
ھ ٹیسو بر وزن گیسو و ضم سین مذکر نوعی از بازی و گل پلاس
واگر آنرا در شراب یا در آب بپزند و بر انثیین بندند فتق و با
خایہ را نفع دہد
ھ ٹیک بسکون یای مجہول مونث پشتی و اسطوانہ و ستون
و بمعنی اعتماد و عہد و پیمان و نذر و نیاز ہم آمدہ
س ٹیکا بکسر اول مونث شرح و حاشیہ کتاب و رخت عروس کہ
بعربی جہاز خوانند و قشقہ پیشانی و زیوری معروف کہ آنرا
بر پیشانی بندند و گذاشتن آبلہ بر بازوی دیگری تا او
نیز آبلہ دار شود سوای معنی اولین دیگر معانی بتذکیر استعمال یافتہ
است ٹیکا بھیجنا فرستادن رخت عروس بخانہ داماد
ٹیکا لینا قبول کردن والد جہاز عروس را
ھ ٹیکر بر وزن زیور مذکر گریوہ و تل و پشتہ را گویند
ٹیکرا مذکر تل
ھ ٹیکن با یای مجہول و فتح کاف مذکر پشتی و اسطوانہ و قایمہ

ھ ٹیکنا اعتماد کردن و پشتی دادن

س ٹیکیت بکسر اول و فتح کاف و سکون تحتانی و فوقانی بخلعت آراسته

ھ ٹیگرا بسکون یای مجهول و کاف فارسی مذکر پشتهٔ زمین

ھ ٹیل بکسر اول بروزن سیل مونث ماکیان جوان و از دی
تحقیر زن را هم گفته اند

ھ ٹیلا بکسر اول بروزن نیله مذکر پشته زمین و تل را گویند

ھ ٹیلنا بیای مجهول راندن

ھ ٹیلوا بیای مجهول و ضم لام مذکر شهتیر که بر سقف خانه گذارند

ھ ٹیم بسکون یای مجهول مونث گل شمع و شعله چراغ باشد ٹیم
ٹام بایای معروف آرایش و زرق و برق

ھ ٹینٹ بسکون یای مجهول و نون و تای منقوطه هندی
مذکر ثمر رسیده کریل را گویند و آن درختی است و نیز نقطه که
در چشم افتد

ھ ٹینٹا مذکر ثمر رسیده کریل و آن درختیست و نیز سخنی که بی تال
بگویند و نوعی از نیزه که بدان ماهی را شکار کنند

ھ ٹینٹوا بسکون یای مجهول و ضم چهارم مذکر حلق و
قصبه ریه را گویند

ھ ٹینٹر بایای مجهول و سکون نون و فتح تا هندی مذکر
نام میوه است

ھ ٹینٹی بایای مجهول و سکون نون و کسر تای هندی مونث
نوعی از میوه و بی تامل حرف زدن

ھ ٹین ٹین با هر دو یای مجهول حکایت آواز چیزی

س ٹینگرا - ٹینگری بیای مجهول و سکون نون و کاف
فارسی هر دو اول مذکر و ثانی مونث نوعی از ماهی باشد

ھ ٹینگی بایای مجهول و سکون نون و کسر کاف فارسی مونث
ایذا و رنج دادن کسی را

ھ ٹینی بسکون یای مجهول و کسر نون مذکر خرد و کوچک
و نوعی از ماکیان

ھ ٹیو بیای مجهول بروزن دیو مونث دستور و قاعده
ٹیوا بیای مجهول بروزن میوه زایچه تولد فرزند و بمعنی دستور
و قاعده هم هست

ھ ٹیوکی با دوم مجهول و سکون واو مجهول مونث پشتی
و ستون را گویند

ھ ٹیونا با تحتانی و واو مجهول تیز کردن چیزی را

ھ ٹیهرا بایای مجهول و فتح های هوز مذکر ده و قریه را گویند

ھ ٹیهلا بیای مجهول و فتح های هوز مذکر رسوم شادی

گفتار ششم در جیم تازی

ھ جا در زبان برج یکی از اعمار است و معنی آن کرا
و کسی چه باشد و در فارسی معروف که جای باشد بعربی موضع خوانند

ھ جاب مذکر دهان بند جانوران و نوعی از گیاه و گیسه
دام که در آن میوه نگهدارند

ھ جابی بروزن ابی مونث دهان بند جانوران کوچک

س جاپ با سیوم فارسی مذکر ذکر و وظیفه و تسبیح خوانی باشد

س جاپک بفتح سیوم تسبیح خوان و ذاکر جاپی گند لک

س جات مونث بروزن ذات یعنی ذاتست با جاتنا بیان نامه

س جاترا بسکون سیوم مونث لحظه و آن که پاره زمان باشد
و زیارت جای متبرک و سفر و هجرت و نهضت و کوچ و یوم
العید را نیز گویند

س جاتری بسکون سیوم زایر را گویند

س جاتی بروزن ذاتی مونث گل یاسمین را گویند جاتی
پهل مرادف جای پهل یعنی جوز بوا

ھ جاٹ مذکر فرقه است در راجپوتان

س جاٹهه مذکر محور چرخ عصاران و نیز ستونیکه بند دا
آن را در وسط تالابی نصب کنند تا دلالت کند بر این
که آن را از بهر خدا وقف کرده اند

س جاجک بفتح سیوم مرشد برهمنان که در ادای سوغات
دینی بر همگنان مقدم باشد

ھ جاجک بفتح سیوم زنگله نواز یعنی کسیکه زنگله
بنوازد هنگام غنا

ھ جاجم بفتح سیوم مونث پارچه معروف که آن را

بربالای فرش نکستر ند و بران نشینند و آنرا جازم نیز گویند

س جاچك بفتح سیوم بروزن پاچك سایل و خواهنده و گدای که سرود گویان بهرکوی رود

س جاچنا خواستن و التماس کردن و گدای کردن و دریوزه نمودن

س جادو بفتح دال مهمله و سکون واو آل و اولاد کرشنا وانکه از اولاد کرشنا بود و بضم دال در فارسی سحر را گویند

س جار بروزن وار یار و حریف زن و بمعنی زهر و سم نیز آمده و در عربی همسایه و نگهبان و شریک در تجارت و شوهر زن باشد

ه جاهرل بفتح رای مهمله مذکر قسمی از چوب باشد

س جارن بفتح سیوم مذکر هیزم و هیمه را گویند

س جارنا افروختن و سوختن و روشن کردن باشد

س جارو بروزن دارو سوزان و محرق

س جاڑا با سیوم منقوطه هندی بروزن خارا مذکر سرما و برودت و زمستان و موسم سرما

ه جاسو بروزن راسو بمعنی از کدام یا از آن کدام باشد

س جاگ با سیوم فارسی مذکر قربانی و ذبیحه و امر است از بیدار شدن

ه جاگا مذکر نام فرقه است در هندوان

س جاگابندی مونث غنودگی و پینکی و نعاس باشد

س جاگت بفتح سیوم و سکون فوقانی مونث بیداری

س جاگتی جوت کنایت از صاحب کرامت و صاحب کرشمه باشد و ترجمه لفظی نور زنده است

س جاگرن بفتح کاف فارسی و رای مهمله مذکر شب زنده داشتن و بیداری و تهجد

س جاگنا بیدار شدن

ه جاگهه بفتح کاف فارسی و سکون های هوز مونث جای و مکان مرادف جگهه

س جال بروزن حال مذکر دام و شبکه و کربند و فسون و سحر و شعبده را نیز گویند جال دالو مشبک و دام آسا جالی سلاحی که بر سر بن زره و جوشن را گویند جال الکرتی نام نباتی است

س جالا بروزن بالا مذکر خانه عنکبوت و تار عنکبوت و سوم زا نیز گویند و پوست باریک هر چیز و پرده که در چشم افتد بعربی سبل گویند

س جالی بروزن والی مونث شبکه و حلقه ریسمان و نوعی از بافتن جامه و در عربی بعرف اطبا پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات لزجه و جامده باشد از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی طین طبع است اگرچه بی قوت مسهله باشد جالی پڑنا کنایت است از درشت و سخت شدن پوست خسته انبه

س جام مذکر پاس که هشتم حصه روز باشد و میوه معروف و آن سرد و تر است در دوم و بوسیدن و خوردن مفرح دل بود و سفید آن بهتر از همه است و حرارت جگر را نفع بخشد و همیشه خوردن آن سوزاک را مفید باشد و خام آن قابض و دیر هضم بود

ف جام پیاله و ساغر جامدار خانه حجره که دران پوشال و لباس نگهدارند اصل آن جامه دار خانه است بکثرت استعمال ها را حذف کرده اند

س جامن بفتح میم بروزن دامن مونث میوه معروف عوام بضم میم گویند و آن سرد و خشک است در سیوم قابض و منجر و مصدع و مولد سودا و غثیان آورد و بجهت اسهال نافع است و مضمضه او جهت خناق و قلاع حاره و استحکام لثه مفید و خوردن او جهت ذیابیطس و حرارت معده و کبد نافع و محرک شهوت و مغز تخم لبه او با مغز تخم انبه کهنه و بلیله زرد برشته کرده بجهت اسهال مجرب ناشتا خوردن جامن بوم مضر است بسبب رزان صفرا و مضر معده میرود و دیر هضم مصلحش نمک که بر او پاشیده اندکی بگذارند و بعد از آن بخورند

ھ جامن بفتح میم بوزن دامن مذکر مقدارے از ماست که در شیر کنند تا به بندد و منجمد کند

س جامنی بکسر میم مونث شب که بعیض روز باشد مراد فه یامنی

ف جان مذکر و مونث معروف که روح باشد جان پرانا جان پر پڑنا خطر جان داشتن جان پر کھیلنا جانبازی کردن و خود را در خطر عظیم افکندن جان پر نوبت آنی خطرهٔ هلاک جان شدن یا جان پڑنا آسوده گشتن و آرام جا یافتن جان چھڑانا بضم جیم فارسی نجات یافتن از بلای جان جان سے مارنا کسی را کشتن جان کسی پر دینا کنایت است از دوست داشتن کسی باقصی غایت و مردن و جان قربان کردن بر کسی جان کندنی جا کنی جان کندن و سکرات الموت و عذاب و رنج بسیار جان مارنا جان کھانا غالب شدن و ایذا دادن و ستم کردن و زحمت دادن کسی را جان مین جان آنا تسلی یافتن و مطمئن شدن

س جان بروزن نان سنجم و رمال را گویند و صیغه امر و ماضی معطوف علیه از دانستن کجان بوجھ کے عمداً و دیده و دانسته و در فارسی معروف که روح باشد و بتشدید نون در عربی دیو و شیطان و جنی را گویند

س جانا رفتن و روان شدن جانا رہنا گم شدن و غایب شدن و روان شدن و بگذشتن

س جان پہچان بفتح بای فارسی و سکون های هوز آشنا و دوست

س جانت بسکون نون و فوقانی مونث ظرفیست چوبین همچو دلو که بدان آب از چاه بکشند

س جانتا بسکون نون آسیا که غله را بدان سایند و دمه آهنگران جانتا گل بفتح کاف تازی ظرف چوبین

ھ جانچ بسکون نون و جیم فارسی مذکر امتحان و آزمایش را گویند

ھ جانچنا آزمودن و امتحان کردن و دریافتن

ھ جانکڑا بسکون نون و فتح کاف تازی و سکون های هندی مذکر زر یا چیز دیگر که هنگام خریدن چیزی پیش

مالکش گذارند تا اجازت بردن آن بخانه دهد از بهر نمودن و پسندیدن دیگر مردم خانه نشین

س جانگر بسکون نون و فتح کاف فارسی مذکر ران و ساق پا یا شد

س جانگھ بسکون نون و دیگر حروف مونث ران بعربی فخذ گویند

س جانگھل بسکون نون و فتح کاف فارسی و سکون های هوز مذکر از نوعی بوتیمار باشد و آن پرنده است معروف

س جانگھیا بسکون نون و کسر کاف فارسی مذکر نوعی از پاپجامه و آن از کمر تا سرین میباشد

س جاننا دانستن و فهمیدن و ادراک کردن

س جانو بروزن بانو پندارید و بگیرید و فرض کنید و یعنی

س جانہار بروزن شاندار رونده و روان شونده و کوچ کننده

س جانید و با نون تحتانی و واو مجهول بگذارید و مضایقه ندارد و پروای نیست

س جانے دینا اجازت دادن کسی را بر رفتن و عفو کردن

س گناه کسی جانے انجانے دانسته یا ندانسته عمداً یا سهواً

س جاوان بروزن کاوان دو همز او بعربی توامان گویند

س جاوتری بفتح واو مونث بسباسه و آن پوست اندرون جوز بوا است گرم و سبک و قاتل کرم شکم و دافع فساد بلغم و زهر و آنرا جای پترے و جات پتری نیز گویند کذا فی الشریفی

س جاوک بفتح سیوم بروزن ناوک مذکر رنگ سرخ که از لاک برآرند

س جاولی بھاشا مونث زبان مسلمانان یا زبان اهل یونان چه چون گاهی بر مسلمان و گاهی بر یونانی اطلاق کنند و بھاشا بمعنی زبان است

ھ جاه بکسر های هوز ترجمه کبیرا که در فارسی بسکون ها رتبه و شان را گویند

س جاهی مونث نام گلیست و نیز نوعی است از آتشبازی که بان گل شباهت دارد

س جائی بروزن راعی فرزند زائید و دختر را گویند

س جایا فرزند زائیده و پسر باشد
س جاپیتری موث لب بامه
س جائے پهل مذکر جوز بوا
س جب بفتح اول حرف شرط است بمعنی چون و هرگاه که و بضم
اول در عربی چاه را گویند جب تب گاه گاه جب تك
جب تلك جب تو تری تا آن زمان جب جب
هرگاه که جب کا تب همان دم همان زمان جب
کبهی جب کبهو هرگاه که وقتی که جب که چون و هرگاه
که جب لك تا آن زمان جب نه تب پاپی و متواتر
جبهی بسکون دوم و کسر های هوز همان زمان
س جبا بضم اول و تخفیف دوم خرد سال و جوان باشد گویند
س جبتی بضم اول و فتح دوم و کسر فوقانی زن جوان و شوخ و شوره
هـ جبدا بفتح اول و دوم و تشدید سیوم ورشت و تند و
عنیف را گویند
هـ جبدنا بفتح اول و دوم و سکون دال مهمله پرشدن
و ته کرده شدن
هـ جبدیا بفتح اول و دوم و تشدید دال مکسوره زود بد شکل و زشت
هـ جبرا بفتح اول و سکون دوم مذکر فلك با لائین را فلک اعلی
و زیرین را فلك اسفل خوانند جبها بفتح اول و دوم کند لك
س جبهاوا بکسر اول و فتح دوم زبان دراز و سخت گو
هـ جبهرا بفتح اول و سکون دوم مرادف جبها
س جپ بفتح اول و سکون بای فارسی مذکر ذکر و ورد و وظیفه
و تسبیح خواندن تو و جپ تپ عبادت و ذکر و بندگی
جپمال یا جپ مالا سبحه و تسبیح را گویند
س جپنا بفتح اول تسبیح خواندن و ذکر کردن
س جپت بفتح اول و دوم ذکر کردن و وظیفه خواندن
س جپی تپی بفتح اول و کسر دوم و هر دو لفظ عابد و ذاکر
س جت بضم اول حرفی است که برای سعیت آید ترجمه با و
صبح و روشنی چشم و شعاع خورشید مرادف جوت
و بفتح اول موث طور و منوال و نوع باشد و نوعی از
ترانه و سبجع که در عید هولی می سرایند

هـ جتا بکسر اول و تخفیف دوم مرادف جتنا یعنی چندانکه
س جتارا بفتح اول مذکر اولاد و سلطان و خاندان شاهی را گویند
س جتانا بفتح اول فهمانیدن و آگاه کردن و بضم اول
پیوستن و وصل کردن و نوع بر کردن کاو نهادن
و شیار زده شدن زمین و بکسر اول متعدی جیتنا
که بمعنی در ربودن بازی باشد
س جتائی بضم اول بروزن جدائی موث کشاورزی
و فلاحت و زمین شیار زده هم گویند
س جتن بفتح اول و دوم مذکر خبرداری و احتیاط را گویند
هـ جتنا بکسر اول هر قدر که و چندانکه و در حالت تانیث
جتنی گویند
س جتنی بفتح اول و دوم خبردار و هوشیار و محتاط
س جتوانا بضم اول و سکون دوم و آن گذاشتن
یوغ باشد بر گردن گاو گردون و گاو زراعت
س جتها بفتح اول و دوم مذکر گروه و جماعت و بمعنی
همچنان و مطابق و موافق هم آمده است
س جتارتهه بفتح اول و دوم و سکون و بکسر حروف
فی الواقع و فی الحقیقت
س جتی بر وزن ذکی مرد عابد و زاهد و پارسا و آنکه
بجز زن حلال خود با زن دیگر آشنائی نکند و حکمی
از احکام زهد و ورع
هـ جتیانا بضم اول و کسر تای فوقانی کفش کاری
کردن و زدن کسی را بکفش و این مصدر را از
لفظ جوتی که بمعنی پای افزار است ساخته اند
هـ جتیك بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول
و کاف تازی چندانکه و هر قدر که
س جتیندری بکسر اول و دوم و سکون یای تحتانی
و نون و دال مهمله و کسر رای قرشت بیهوش و
مسلوب الحواس
هـ جٹ بفتح اول و سکون تای منقوطه هندی مرادف
جات باشد

س جٹ - جٹا هردو بفتح اول موئنث موی بهم پیچیده
جٹادهاری آنکه موی هائش بهم پیچیده باشد
ه جٹا بفتح اول بروزن فنا مذکر مرادف جات بود
س جٹاماسی - جٹامانسی هردو بفتح اول موئنث سنبل الطیب راگویند
س جٹاجوٹ بفتح اول ودوم وضم چهارم وسکون واو معروف موی پیچیده که برسر سیوا بوده است واو دیوتیست از دیوان هنود
س جٹایو بروزن جفاجو پرنده که در داستان رام چندر دران مذکورست
س جڑت بفتح اول وکسر دوم وسکون تای فوقانی مرصع وبمعنی ترصیع هم گفته اند وترصیع نصب کردن جواهر باشد بر زیورات وغیران
س جٹل بفتح اول وکسر دوم آنکه مویش بهم تافته وپیچیده باشد
س جٹنا بضم اول پیوستن والتیام یافتن جراحت وماندن وتوقف کردن
س جٹهانی بکسر اول وفتح دوم زوجه برادر کلان شوهر
س ججمان بفتح اول بروزن درمان مردیکه در محصول مال او برهمنان وحجامان ودیگر مردم راحصه شرعی مقرر باشد بطور میراث
س ججهه بضم اول وسکون دیگر حروف مذکر مهم حرب راگویند
س ججیا بکسر اول ودوم خواهر وهمشیره وبمعنی پستان هم گفته اند موئنث است
ه ججا بروزن ومعنی زچه است که زن نوزائیده بود
ه ججاوٹ بروزن سخاوت آزمایش وامتحان راگویند
س جد بفتح اول وآن دم ووقتی که وبضم دال یکی از اجداد کرشنا وبفتح اول ودر عربی پدر پدر وبکسر اول کوشش وسعی باشد
س جدبنسی بضم اول وفتح بای موحده وسکون نون آنکه از خاندان جد باشد که جدی از اجداد کرشنا است
س جدناتهه لقبیست از القاب کرشنا

س جدباند بفتح اول وسکون وفتح فوقانی وسکون دال از قسم توابع الفاظ است بمعنی چنان وچنین
س جدپ بفتح اول ودوم بمعنی هرچند واگرچه باشد
س جدشٹر بضم اول وکسر دوم وسکون شین معجمه وفتح تای منقوطه هندی نام یکی از حکام پیشین هندوستان است وپدر راور اجه پاندو نام داشت
س جدهه بضم اول وسکون دال وهای هوز مذکر جنگ وحرب راگویند
س جدهر بکسر اول وفتح دوم جائیکه
س جر بفتح اول وسکون رای مهمله موئنث بیخ درخت وبمعنی تپ هم آمده است وباین معنی مذکر باشد ودر عربی کشیدن راگویند
ت جراب بضم اول وتشدید دوم مذکر پای تابه وبکسر اول وفتح آن در عربی انبان راگویند
س جرادینا بضم اول حاصل کردن واین مصدر مرکب است
ه جرانا بضم اول تسلی یافتن وخاطر جمع شدن
س جرانا بفتح اول سوختن وافروختن باشد وبضم اول حاصل کردن
س جرانس بفتح اول ودوم وسکون نون وسین مهمله مذکر نوبت تپ راگویند چه جر تپ وانس نوبت آن باشد
س جراو بضم اول مذکر حصول وتحصیل
س جراون بضم اول وفتح واو بروزن گشادن میسر شدنی وبدست آمدنی یعنی آنکه قابل میسر شدن باشد
س جرن بفتح اول ودوم موئنث سوزش وحرقت
س جرنا بفتح اول سوختن وبضم اول حاصل شدن وبدست آمدن
ه جرو بضم اول ودوم زن نقیض مرد
ه جریب بروزن غریب موئنث نوعی از نیزه که برسرآن سنان می باشد ودر عربی چهار قفیز وپیمانه غله است وآن دوازده صاع باشد وقفیز یک صد وچهل وچهار گز است
س جڑ بفتح اول وسکون رای منقوطه هندی موئنث بیخ واصل وقالب بی جان وابله وسفیه وگول واحمق راهم گفته اند

س جرانا بضم اول پیوند کنانیدن و چسپانیدن و شکسته
سوی از قطعه بانده و بفتح اول نشانانیدن جواهر
بر چیزی و مرصع ساختن و بمعنی سپردن هم بنظر آمده است
س جراو بفتح اول مذکر ترصیع و آراستن بجواهر
س جراؤ بفتح اول و ضم همزه مرصع و بجواهر آراسته
س جراوهر ـ جراول بفتح اول و واو و در هردو مؤنث
پوشاک گرم و جنبکه در سرما پوشند
س جرائی بفتح اول بروزن فراخی نشاندن جواهر
بچیزی و اجرت نشاندن آن و بضم اول اجرت
پیوستن چیزی باشد بالجیم
هـ س جرپیت بفتح اول و کسر بای فارسی مؤنث اصل و تنه
و بیخ و بنیاد باشد جرپیت سے اکھاڑنا از بیخ و بن
بر کندن و استیصال نمودن
س جرت بفتح اول و کسر دوم و سکون تای فوقانی مرصع
و بجواهر آراسته مرادف جڑت و آن گذشت
س جرتا بفتح اول و دوم و فتح تای فوقانی مؤنث صلابت
و سختی و گولی و بلادت و حماقت و کندی حواس را گویند
س جرن بفتح اول و دوم نشاندن جواهر بچیزی و ترصیع
هـ س جرنا بفتح اول زدن و کوفتن و پیوستن و نشاندن
جواهر بچیزی
س جرنا بضم اول پیوسته شدن
س جروانا بفتح اول مرصع کنانیدن چیزی را
س جروت بفتح اول و سیوم و سکون تای منقوطه [illegible]
تنه درخت
س جرها بضم اول و فتح دوم دو بجزا و بعربی [illegible]
س جرهن بفتح اول و دوم و سکون ها و نون مذکر شالی
که آنرا در اخیر فصل باران درو کرده باشند
هـ س جریا بفتح اول و کسر دوم و تخفیف تحتانی جوهری و
نشاننده جواهر بچیزی و زننده و ضارب هم گفته اند
س جری بفتح اول و کسر دوم مؤنث بیخ نباتی که در دوا
بکار برند جری بوتی نباتات دوائی

ف جزبز بکسر اول و سیوم رنجیده و آزرده
س جس بفتح اول مذکر نام آوری و شهرت و عزت و بخت
جس اپجس نیک و بد بکسر اول ضمیر موصول است بمعنی جسکو و
جس سے وغیره جس تس بکسر اول و سیوم هر کرا و هر چه
س جسپت جسپتی بفتح اول و سکون سین و فتح بای
فارسی نام آور و مشهور و صاحب جاه را گویند
هـ جست بروزن دست روی و آن فلزی است
معروف جستا بروزن بستا کذلک
س جسوی بفتح اول و فتح سین مهمله و سکون سین
مهمله دیگر نام آور و مشهور را گویند جسی بفتح اول
و کسر دوم و جسونت بفتح اول و سکون دوم کذلک
س جکھ بفتح اول و سکون کاف تازی مذکر جانوری
یا انسان که او را کشته با خزینه در زیر زمین دفن
کنند گویند که این بمنزله طلسم نگهبانی و حراست گنج
می نماید و جز صاحب گنج کسی را رخصت برداشتن گنج
نمی دهد و کنایه از مرد بخیل هم است و باین معنی جکھ
کاگماشته هم گویند
هـ جکڑنا بفتح اول و دوم تنگ بستن و محکم و استوار
کردن جکڑ بند تنگ و محکم
س جکھه جکھنی هر دو بفتح اول اول مذکر و ثانی
مؤنث جن و دیو و پری
س جگ بضم اول مذکر دور و عهد و زمان و قرن را گویند
و کل آن نزد هنود و آن چهار دور مقرر است و جهت
تفصیل طاق بهم است گفته اند و یکی از اصطلاحات
بازی چوسر باشد جگ پھوٹنا بضم اول
در میان احباب خلاف افگندن جگ پھوٹنا
واقع شدن خلاف و جدائی میان دوستان
جگا جگ بضم هر دو جیم و سکون نون که حرف
چهارم است ابدالاباد جگ جگ بضم هر دو جیم و ایا و ابدا
س جگ بفتح اول مذکر گیتی و دنیا و جشن و مهمانی
و نثار و لقمه [illegible] گویند جگبند [illegible] بفتح بای

موحده وسکون نون وضم دال مهمله وبنا پرست جگ
جگت بفتح سیوم وچهارم گیتی ما گویند
س جگا جوت بفتح اول موّنث نور وروشنی
هـ جگالنا بضم اول نشخوار کردن
هـ جگالی بضم اول موّنث کاغ ونشخوار باشد
هـ جگانا بضم اول باحتیاط نگهداشتن ومدد کردن
کسی را در کاری بتوقع اینکه در جزای آن عند الضرورت
پای مردی نماید
س جگانا بفتح اول بیدار کردن
س جگت بفتح اول ودوم مذکر گیتی وجهان وآشتی معتاد را
گویند وبضم اول وفتح دوم موّنث حکمت ومشورت
وفن وهنر وبذله ولطیفه باشد جگت بولنا
لطیفه گفتن جگت تاڑی لطیفه گوی
س جگت دکهی بفتح اول وضم دال مهمله مردم آزار
وظالم وستمگار را گویند چه جگت جهان ودکهی
آزار دهنده باشد
س جگتا بفتح اول بیدار
س جگتی بضم اول وفتح دوم مکار وغدار ولطیفه گو را
نیز گویند
س جگتیتل بفتح اول ودوم وکسر تای فوقانی وسکون
تحتانی وفتح فوقانی مذکر دنیا وکائنات را گویند
هـ جگجگا بفتح اول وسیوم مذکر ظروف باریک صاف
که برای زیب وزینت بکار برند
هـ جگجگاهت بفتح اول وسیوم موّنث روشنی
ونور را گویند
هـ جگجگیا بکسر هر دو جیم تازی چاپلوس ولشخند
وخوشامد گو
س هـ جگجگی کرنا بکسر هر دو جیم تازی چاپلوسی کردن
س جگدنبا بفتح اول ودوم وسیوم وسکون نون
وفتح بای موحده معنی لفظی مادر جهان باشد
واین لقبی ست از القاب زوجه مهادیو

س جگدیس بفتح اول ودوم وکسر دال مهمله وسکون یا
وسین مهمله خداوند جهان وخداوند گیتی
س جگل - جگلم بضم اول وفتح دوم در هر دو وبعربی شنین گویند
هـ جگمگا بفتح اول وسیوم بروزن برملا روشن ودرخشان
هـ جگمگانا بفتح اول وسیوم درخشیدن وروشن شدن
هـ جگمگاهت بفتح اول وسیوم موّنث روشنی و
نور را گویند
س جگنا بفتح اول بیدار شدن
هـ جگنو بضم اول وسیوم مذکر کرمک شب تاب وزیور
معروف که در گلو بندند
هـ جگنی بضم اول موّنث زیور معروف وکرمک شب تاب
وچراغک بعربی ازرا ولد الزنا گویند
س جگوپیت بفتح اول وسکون واو مجهول وفتح بای
فارسی وکسر بای موحده وسکون یای معروف و
تای قرشت مذکر رسم زنار پوشی
هـ جگهه موّنث جای
س جگهن بفتح اول وسیوم بروزن همسر مذکر بیدار
ماندن کسی در شب بسبب بیماری یا تشویش دل و
آواز سرفه در شب
س جگیسر بفتح اول وتشدید کاف فارسی مکسوره و
سکون یا وفتح سین مذکر نامی ست از نامهای وشنو وسیوا
هـ جلجلی بکسر اول ودوم در هر دو موّنث شوری وغوغا
از حیرت یا خوشی کننده وصاحب برهان قاطع این لفظ
ذکر کرده وگفته که این کلمه ایست که در وقت مبالغه
در طلب چیزی گویند وزنان حین لذت مباشرت گویند
هـ جل بضم اول مذکر مکر ودغا ودر عربی پوشش ستور
وگل یاسمین وهر گلی که باشد سرخ یا زرد یا سفید
سوب کل و بسیاری از چیزی جل مرجکار چو دغا باز
س جل بفتح اول مذکر آب بعربی ما گویند جل پنچهی مرغابی
جلاکار بروزن وفادار شکل آب جل جل
بر آب وتر را گویند جل تهل زمین نمناک وزمینی را

گویند که نصف آن در آب پوشیده باشد جلچری بفتح جیم فارسی جانوری که بر روی آب رود همچو بط و مرغابی جل کریڑا بفتح کاف تازی و کسر رای مهمله و سکون تحتانی و فتح رای منقوطه بازی که در آب کنند

س جلا بفتح اول بر وزن بلا و بتشدید دوم هم آمده است مذکر دریا چه و بعربی زدودن زنگ و از خانهٔ آن بیرون کردن و چیزی روشن و آشکارا

مس جلا بلا بفتح اول و چهارم ناخوش و سوخته جل بل جلا بهنا کذلک

س جلارنو بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون مذکر طوفان و طغیان آب باشد

س جلانا بفتح اول سوزانیدن و بکسر اول زنده کردن و جان بخشی نمودن

س جلاون بفتح اول و چهارم مونث هیمه و هیزم و فروزینه بعربی وقود گویند

ف جلاهه بضم اول بافنده بعربی نساج گویند و درین لفظ تصرف هندیان بعمل آمده چه اصل لفظ جولا و جولاهه کذا فی البرهان جلاه داڑی ریش کوتاه و کرد را گویند چه جولاهگان اکثر همین قسم ریش دارند

س جلبهی بفتح اول و سیوم مونث شنا و شناوری و بعربی سباحت خوانند

س جلپان بفتح اول مذکر اکل و شرب را گویند

ه جلپاخ بفتح اول بر وزن حلوای مونث زینت و زیور

س جل ترنگ بفتح اول و سیوم که تای فوقانی است و سکون نون و کاف فارسی مذکر ظرفی برنجی که اندرون آن آب کنند و کنارهای آنرا از پارهای چوب نوازند و از آن آواز خوش برآید و این یکی از آلات غنا است

س جل ترنجی بفتح تای فوقانی و رای قرشت و سکون نون و کسر جیم مونث آلتی است از آلات غنا

مس جلجلا بفتح هر دو جیم غضبناک و خشمناک

س جلجلانا بفتح هر دو جیم خشمگین شدن

س جلجلاهت بفتح هر دو جیم مونث عتاب و خشم و غضب را گویند

س جل جنت بفتح اول و سیوم و سکون نون و فوقانی مذکر جانوران آبی همچو سگ ماهی و خوک دریائی و غیر آن

مس جلسائی بفتح اول بر وزن حلوائی معنی لفظی چادر گسترنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب کرشنا است اعتقاد هنود این است که هر گاه که همه جهان نیست و معدوم گردد او بر برگ درخت بر یا ماری که اننتا نام دارد نشسته بر روی آب روان باشد

س جلسوت بر وزن فرتوت مونث گرمی است نامعلوم

مس جلسینی بفتح اول و سکون لام و کسر سین و سکون یای مجهول و کسر نون مونث دراز کشیدن باشد بر روی آب از روی زهد و ریاضت و بمعنی ماهی هم آمده است

س جل ککڑ بضم کاف اول و تشدید کاف دوم مذکر خروس آبی را گویند

س جلمانس مذکر مردم آبی چه جل آب و مانس بمعنی آدمی باشد

س جلمی بفتح اول و دوم و سیوم مذکر طوفان و طغیان دریا

س جلن بفتح اول و دوم بر وزن سمن مونث و مذکر سوزش و حزن و ملال

س جلنا سوختن چیزی در آتش و سوختن دل از غم جل اٹھنا در گرفتن چیزے جل بجھنا سوخته خاکستر شدن جل بکنا سوختن دل و خشمگین شدن جلے پر نون لگانا پاشیدن نمک بر عضوئیکه سوخته باشد و این کنایت است از رنجانیدن کسی که محزون و دلگیر بود و همچو نمک بر جراحت پاشیدن که مثلی است معروف در فارسی

س جلندر بروزن قلندر مذکر مرض استسقا
جلندهر کذلک
س جلنیم بفتح اول وسکون دوم وکسر نون وسکون تحتانی وسیم مذکر نام دوای ومعجونی است
س جلوانا بفتح اول سوزانیدن
س جلوکا بفتح اول ودوم مونث زلو ودیوچه بعربی علق خوانند
س جلویا بفتح اول وسیوم سوزنده ومحرق
س جلیا بفتح اول وکسر دوم ماهی گیر بعربی صیاد السمک گویند
ه جلیبی بفتح اول وکسر دوم حلوای است مشهور بفارسی زلیبیا بروزن کلیسیا گویند وعربان آنرا زلابیه خوانند بفتح اول
س جم بفتح اول مذکر اجل وموت وفرشته دوزخ و مالک دوزخ جمع دوت بروزن فرتوت ملک الموت
جم دیا مذکر چراغی که بنام مالک دوزخ بسیزدهم ماه کارتک یعنی سه روز پیش از دیوالی روشن کنند
وجم بفتح اول در فارسی نام پادشاهی است معروف که او را جمشید هم خوانند ودر عربی به تشدید میم گروه وجماعت
ه جم بکسر اول چنان وهمچنان ومانند را گویند
ه جمالگوتا با واو مجهول وتای هندی والف کشیده مذکر قال فی بحر الجواهر هو ما هتووانه تاولجی القایم بنفسه ای انه یقوم بذاته فی الاسهال و هی ثمرة شجرة یقال لها حب الملوک وهی کالبندق الکبار یابس فی الرابعه وقیل فی الثالثه وقیل فی الثانیه جلاء منق عصارته یجلب العصارة الغلیظة من الراس وینقی فضول الدماغ ویسهل الاخلاط بافراط وینفع الاستسقاء والمفاصل والقولنج الشربة منه حب ونصف حب فاذا ارید ان یکون اسهاله الین ابتلع بحاله وهو مضر بالمعدة واصلاحه بان یجعل له مقشر او ضم مثل وزنه مصطکی

ورد احمر ومثل وزن الجمیع سکر قول استاذنا ومخدومنا مولانا عزالدین نهی عن استعماله وقال من نفع سبع حبة منها فان حیوته من نوادر
س جمانا بکسر اول خورانیدن طعام ومهمانی کردن وبفتح اول فراهم آوردن وافسرانیدن ومنجمد ساختن
س جماو بفتح اول مذکر هجوم وانبوه گروه را گویند
س جماوت بفتح اول مونث بستگی واتحاد ودوستی
س جماهنا بفتح اول مرادف جمهانا فان بیانها انشاء الله تعالی
س جماهی مونث فازه ودهان دره باشد مرادف
جمهائی بروزن تنهائی وعوام جائی گویند وآن غلط است
س جمائی داماد را گویند که شوی دختر باشد وعوام جنوائی گویند غلط است
ه جم جم همواره وپیوسته ودایما را گویند
س جمدگنی بفتح اول ودوم وسیوم وسکون کاف فارسی وکسر نون نام پدر پرسورام است واحوال پرسورام در بای فارسی مذکور شد
س جمدهر بروزن همسر مذکر جمدر وآن سلاحی است معروف صاحب برهان قاطع نوشته است که آنرا در هندی کتار گویند واصل آن جنب درست
س جمراج بفتح اول زبانیه که نگهبان دوزخ باشد
ه جمك بفتح اول ودوم مونث کامیابی وجمعیت
س جمك بفتح اول ودوم مذکر در علم کلام ذکر سخنی بود به معانی گونه گون وتوامان ودو همزاد اهم گفته اند
ه جمکانا بفتح اول متعدی جمکنا است
ه جمکنا بفتح اول ودوم کامیاب گشتن وجمعیت یافتن وجمع شدن وفراهم آمدن دوکان
جمکی بصیغه ماضی خرید از متاع بر دوکان هجوم گروه اند لترائی جمکی جنگ از دو جانب بهم پیوست
مجلس جمکی محفل بر است مقدمه جمکا قضیه انفصال

وطاچرا اسیر کرده شد

س جمگهت بفتح اول و سیوم که کاف فارسی است مذکر گروه وانبوه مردم

س جمنا بفتح اول و ضم میم مونث دریای جمن که در تواریخ هنود نام خواهر همزاد یام است ویام در فصل یا مذکور شود بفتح اول نشو ونما یافتن و بالیدن و بستن و شیر فسردن و جمع شدن را هم گفته اند

هـ جموگنا بفتح اول و ضم میم و سکون واو مجهول تحقیق کردن و دریافت نمودن

س جمهانا بر وزن همخانه فازیدن

س جمهائی بر وزن همراهی مونث فازه و دهان دره

س جن بفتح اول آدمی و شخص و این لفظ در ترکیب افاده معنی جمعیت بخشد همچو استری جن بمعنی گروه زنان چه استری زن را گویند و بکسر اول یکی از اولیا که هنود وان پرستش او کنند در عربی دیو و یکی از جنیان

هـ جن بضم اول مذکر زمان و وقت و بکسر اول اسم موصول باشد و نیز افاده معنی نفی دهد مثل نه و نیست

س جنا بفتح اول بر وزن سنا شخص و آدمی و مولود و پسر و به تشدید دوم مصدر است بمعنی زائیدن

س جناجات بفتح اول بر وزن نباتات هر یکی و فرداً فرداً

س جنانا بفتح اول زایانید و بمعنی فهمانیدن و ظاهر کردن نیز هست اما استعمال آن بقلت آمده است و آن هم در محاوره اهل برج و لفظ جتانا با دوم فوقانی بسیار مستعمل است

س جناو بفتح اول مذکر اشاره و ایما

س جنائی بر وزن سنائی دایه و نام ناف بعربی قابله خوانند

س جنبو بفتح اول و سکون نون و ضم بای موحده مذکر شغال و آن جانوریست معروف

س جنبودیپ بفتح اول و ضم سیوم و کسر دال مهمله و سکون یاء و بای فارسی اقلیم هند را گویند

س جنبهیری بفتح اول و سکون نون و کسر بای موحده و سکون یای معروف و کسر رای قرشت مونث نوعی از لیموی کاغذی

س جنت بفتح اول و سکون دوم و ضم فوقانی مذکر حیوان و جانوران و مخلوق را گویند و به تشدید دوم در عربی بهشت را گویند

س جنتا بفتح اول مذکر آله است که بدان تار نقره و طلا بکشند

س جنتار بر وزن تندار مذکر تعویذ و حرز را گویند

س جنتانا بفتح اول بر وزن دندانه افشرده شدن و فشرده شدن

س جنتر بر وزن اندر مذکر قفر بنیق و نیز آله از آلات سرود و تعویذ و شعبده و رصد اهل نجوم و دایره هندی و آن چیزی است که بدان معرفت وقت حاصل شود و جنتر منتر شعبده و افسون باشد

س جنتری مذکر آله که بدان تار سیم و زر و دیگر فلزات بکشند و ساحر و شعبده باز را نیز گفته اند

س جنجال بفتح اول مذکر محنت و آفت و تشویش و رنج و زحمت

س جنجالی بفتح اول ایذا رسان و محنت بخش

سوف جنجانود بفتح اول آدمی و حیوان را گویند چه جن بمعنی شخص و آدمی آمده و آن مذکور شد

س جندرا بفتح اول و سکون نون و دال مهمله خاری است آهنی که کش و رزان آنرا بکار برند

هـ جنك بفتح اول و ضم دوم بمعنی اگر و هر چند باشد

س جنك بفتح اول و دوم بمعنی پدر بابا و نام پدر سیتا

هـ جنکا بفتح اول و کسر دوم مذکر ایهام را گویند و آن کلامی است که محتمل بود معنی دیگر را

س جنك پور بفتح اول و دوم و ضم بای فارسی نام

دار الخلافت راجه که جنک نام داشت

ه جنگ بضم اول بروزن کنک مونث اضطراب و آشفتگی و جلد کتاب که دران کتب متعدده جمع کرده باشند و بفتح اول در فارسی معروف که بعربی حرب خوانند

س جنگل - جنگلا بفتح اول و سیوم مذکر بیابان و دشت و صحرا جنگل بری بضم بای موحده بزرگ درختان و خارین بیشه جنگل بهرنا - جنگل جانا گردیدن در صحرا و تفرج کردن

س جنگلا وحشی و صحرای و نیز نوای است از نواها موسیقی

س جنگلی بیابانی و صحرائی و وحشی باشد جنگلی بلی گربه وحشی جنگلی پیاز پیاز صحرائی جنگلی سنگهارا بکسر سین مهمله نباتی است صحرائی جنگلی کوا زاغ دشتی و غراب

ه جنگم بفتح اول و سیوم بروزن سنگم درویشی است از قوم هنود که موی سر سیم تافته دارد و جرس می نوازند

س جنگم بفتح اول و سیوم متحرک و قابل الانتقال

س جنگها بفتح اول و سیوم مونث ران بعربی فخذ گویند

س جنم بروزن صنم مذکر ولادت و پیدایش و زندگی جنماشتمی بفتح اول و سکون دوم و فتح میم و سکون الف و بشین معجمه و تای فوقانی و کسر میم روز ولادت کرشنا جنم بهوم مونث زادبوم و جای ولادت و مسقط الراس باشد جنم پتری مونث زایچه پیدایش فرزند جنم جلا ستاره سوخته و بدبخت مادر زاد جنم دن روز ولادت جنم روگی دایم المرض جنم نس بفتح سین مهمله خوش گذران جنم مرن فنای دایمی را گویند

س جنما بفتح اول زادن و تولید کردن و نشو و نما دادن و بالانیدن متعدی بالیدن

س جنمنا بفتح اول و دوم پیدا شدن

س جنا زائیدن

س جننی بروزن چمنی مادر و والده بعربی ام گویند

ه جنو بفتح اول و ضم نون و سکون واو مجهول چنانکه و همچنان

س جنواسا بفتح اول بروزن جلپاسه مذکر جای باشد در خانه عروس که مردم دران از بهر استقبال نوشاه و رفقای او حاضر می باشند

ه جنهار بضم اول مذکر نوعی از غله و بفتح اول بمعنی یک بیک و علی الانفراد باشد گویند که باین معنی سنسکرت باشد

ه جنهائی بضم اول مونث روشنی ماه که ماهتاب باشد

س جنهائی بفتح اول بروزن تنهائی فرداً فرداً و فرادی

ه جنهیا بضم اول و فتح سیوم مونث روشنی ماه

س جنی بروزن غنی خادمه یعنی زن خدمتگذار و کنیز که زوجه پسر باشد و بکسر اول و تشدید دوم در عربی معروف که نوعی از پریان باشد

ه جنیو بفتح اول و کسر دوم و ضم واو مذکر زنار رشته سوی برهمنان و شکافی که در جواهر افتد همچو موی کاسه چینی

ه جنیوا بفتح اول و کسر دوم بروزن کریوه مونث نوعی از گیاه باشد که آزادوب هم گویند

ه جو بفتح اول بمعنی اگر و آن و وقتی که باشد و در فارسی شعیر را گویند و بواو مجهول رود خانه و امر از جستن

س جو بواو مجهول اسم موصول باشد و بجای آن در فارسی کاف صله آرند همچو وه مرد جو کل آیا تها یعنی مردیکه دیروز آمده بود

ه جو بضم اول بروزن رو صاحب و خداوند و آقا را گویند امرادف جی

ھ جوا بفتح اول بر وزن هوا مذکر دوانه سیر بعربی حبة الثوم خوانند و نیز صنعتی است در خیاطت و درزی گری

س جوا بفتح اول ظلی را گویند که در مفاصل انگشتان واقع است و نیز نام گلی است که آنرا گل چینی گویند و بضم اول مذکر یوغ و بمعنی قمار هم آمده است جوا کهیلنا قمار بازی کردن جوے خانه قمارخانه جوا بواو مجهول جون و خروسال

س جواٹھ بضم اول و فتح دوم مذکر یوغ و آن چوبی است که بر گردن گاو گردون گذارند

ھ جوار با واو مجهول مونث غله معروف بعربی ذره گویند و آن سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظ تر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند دخن دون باشد مصلحش روغنهای و شیرینیها است و جوار بحرکات ثلاثه در عربی همسایگی را گویند

ھ جوارا با دوم مجهول قسمی از جوار است که دانهایش کلان سیاه باشد

س جواری بضم اول قمار باز و رشته که زیر تارهای ساز بالای جرگ گذارند و جرگ چوبکی باشد که بر روی طنبور و عود و رباب و کمانچه و امثال آن از زیر و بالای تارها کشند

س جواسا بفتح اول مذکر نباتی است خاردار بفارسی آنرا خارشتر گویند جواسا کذلک

س جواکھار بفتح اول بر وزن جهاکار مذکر بوره و بورق معرب آنست و آن چیزی است که مانند نمک بر کنارهای رود بار پیدا شود و بهترین آن ارمنی و سبک و سفید باشد گرم است در آخر درجه ثانی و یابس در اول درجه ثالثه و شربت آن نصف درم است شیخ گفته که بورق نباید خورد مگر بسبب عظیم و وقتی که با شهد و آب گرم خورند قی کثیر آرد و دو درهم از آن اگر در حقنه داخل سازند قولنج بگشاید و مضرت است معده را و مصلحش صمغ عربی

س جوالا بضم اول مونث شعله آتش و بفتح اول مذکر غله که آنرا با جو آمیخته بگاو یا بیان خورانند

س جوالا مکھی بفتح اول و ضم میم کوه آتش فشان یعنی کوهی که از آن آتش در گیرد

س جوالی بفتح اول مونث غله که آنرا بجو آمیخته بخورانند بمواشی دهند

س جوانا بکسر اول سعدی جیا است که بمعنی زیستن باشد

س جوان بر وزن کمان هرنا و جوان بعربی شاب گویند و این از قسم توافق لسانین است جوان پن جوان پنا جوانی و شباب

س جوائی بفتح اول و صحیح آن جائی است چنانکه گذشت داما در اگویند

س جوبن با واو مجهول و فتح بای موحده مذکر جوانی و بلوغ و کنایت از سینه و پستان هم است

س جوبنوتی با واو مجهول و فتح بای موحده و سکون و فتح واو و کسر فوقانی دختر بالغه که لایق کتخدائی بود

س جوت با واو مجهول مونث کشاورزی و زمین شیار کرده و نور و ضیا و آب و تاب و روشنی چراغ و شعاع آفتاب و بینائی و بصارت باشد جوت مان منور و روشن جوت سروپ بفتح سین و ضم رای قرشت تابان و منور و این یکی از صفات الهی است

ھ جوتا بضم اول مذکر کفش و پای افزار جوت خوره - جوتی خوره کفش خوار و مردم بی حیا را گویند

س جوتار با واو مجهول قلبه ران و کشاورز

س جوتری بفتح اول و دوم و سکون فوقانی عوام بسکون واو و فوقانی گویند مونث بسباسه و آن پوست اندرون جوز بوا است در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات

و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان
و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحه امعاء و رطوبت
سینه و تشنج و اسهال کهن و درد سپرز و منع ریختن فضلات
بمعده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضماد او با برگ
مورد جهت رفع بد بوی بغل از موده و فرزجه او با عسل
بعد از طهر بمعین حمل و با زعفران سقی و مصلح رحم و سعوط
او جهت صرع و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهت
درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب
گویند مضر جگر است مصلحش صمغ عربی و شربتش تا بدرم

س جوتا بفتح اول و ضم سیوم مذکر کابین و دوست
پیمان بعربی مهر خوانند

س جوتک - جوتکهه با واو مجهول و کسر سیوم
مذکر علم نجوم و رمالی را گویند

س جوتکهی - جوتکی با واو مجهول و کسر سیوم
منجم و ستاره شناس

س جوتنا شیاریدن و قلبه رانی کردن و یوغ برگردن
گاو نهادن

س جوتهه بضم اول و سکون واو معروف مذکر جماعت
و گروه باشد

هـ جوتی بضم اول مونث پای افزار جوتی خور
کفش خوار و کمین و فرومایه جوتی پیزار کنایت
از ستیزه و نزاع باشد

س جوتی کاری زدن کسی را بکفش

هـ جوتی با دوم مجهول مونث ریسمان پله ترازو را

س جوتی بضم اول و فتح دوم و کسر فوقانی زن دوشیزه و باکره

هـ جوث با واو مجهول و سکون های منقوطه هندی
همنشین و همسر جفت و برابر و مساوی را هم گفته اند
جوث باندهنا جفت کردن

س جوجن با واو مجهول و فتح سیوم مذکر مسافت
چهار کروه را گویند

س جوجها بضم اول و سکون واو معروف و دیگر حروف
جنگیدن و در حرب کشته شدن جوجهه هونا
در جنگ مردن

س جودها با واو مجهول بر وزن توده پهلوان و مرد جنگجو

س جودهن با واو مجهول و فتح دال مهمله مذکر جنگ
و حرب را گویند

س جور بضم اول و فتح دوم مذکر تپ بعربی حمی خوانند
و بفتح اول در عربی ظلم و ستم باشد

س جوراج بضم اول و بفتح دوم شاهزاده که وارث
تخت و مالک کشور پدر باشد

هـ جورف بر وزن دو رو وزن و زوجه

س جوڑ با واو مجهول مذکر وصل و پیوند و جماعت
جوڑ دینا وصل کردن و مستزاد نمودن جوڑ
توڑ بند و بست و حکمت و حیله جوڑ جاڑ
اندک اندک بهم آوردن جوڑ با واو معروف مذکر
سرد و سردی را هم گفته اند

س جوڑا بضم اول سردی و برودت و موی که آنرا
در پس سر گره داده باشند بفارسی جعد گویند با نون
نقطه دار و جانب پیش دستار و با واو مجهول ازار جفت
گویند عموما و جفت پارچه و پای افزار خصوصا و کیمیا
گری و بهوسی را نیز گفته اند

س جوڑلی با واو مجهول و سکون رای هندی و کسر فوقانی
مونث بمعنی شمار و حساب باشد

س جوڑن با واو مجهول و فتح رای منقوطه مذکر کف شیر
و آن اردی است مانند نمک که فلزات را بسبب آن
بالحیم پیوند کنند و پنیر مایه که بدان شیر بسته می شود

س جوڑنا با دوم مجهول پیوستن و جمع کردن

س جوڑی بر وزن گوری مونث جفت و دو تا را گویند

س جوس بضم اول مذکر شوربا و شوربا معرب آلبت

س جوسی با واو مجهول منجم و رمال

هـ جوسی با واو مجهول مذکر نام فرقه ایست در هنود

س جوک با واو مجهول مونث زلو و دوچه بعربی علق خوانند

جونك بزیادتی نون كذلك

هـ جوكهم با دوم مجهول وسكون دیگر حروف مونث وزن راگویند

هـ جوكهم با دوم مجهول وكسر كاف تازی مونث بیم و خطر باشد عوام بفتح كاف گویند وآن غلط است جوكهم اٹھانا خود را در خطر افگندن

هـ جوكهی بكسر كاف تازی بی باك وبی پروا

هـ جوكهنا باواو مجهول وسكون دیگر حروف سنجیدن ووزن كردن

هـ جوكهون با هر دو واو مجهول مونث بیم وخطر

س جوگ باواو مجهول وسكون كاف فارسی بروزن سوگ مذكر وصل وپیوستگی وپیوند وزمان سعید وساعت مبارك ونه هر دو ریاضت وتمكن وسزاوار هم گفته اند ودر تركیب افاده توانائی وقدرت وجه

جوگما یا مونث اختیار كردن شخصی یكی از اشكال بدن را حسب دلخواه خویش

س جوگا بروزن اورا لائق وزیبا وپسندیده وقابل را گویند جوگا بهیا س بفتح بای موحده اخوان وزندگانی جوگی را گویند

س جوگت بضم اول وفتح سیوم مونث طور وطرز وهنر ولیاقت وایهام را گویند وآن صنعتی است معروف در كلام جوگت باز كسیكه كلام موهم بگوید

س جوگتا باواو مجهول وسكون كاف فارسی مونث سزاواری ولیاقت را گویند

س جوگتی بضم اول وفتح كاف فارسی وكسر فوقانی مرادف جگتی كه مكار وطرار ولطیفه گو باشد

س جوگن بكسر كاف فارسی زن جوگی

س جوگنی باواو مجهول وسكون كاف فارسی مونث رجال الغیب

س جوگی باواو مجهول زاهد ومرتاض ودرویش وقومی از هندوان كه جو لاگی حرفه شان است

ومردم این فرقه مرده را نمی سوزند بلكه دفن میكنند وگاهی زنان بالاش شوهر خویش زنده مدفون می شوند

هـ جوگیا باواو مجهول وكسر كاف فارسی مذكر قسمی از رنگ ولون باشد ونیز نوای است در موسیقی ونوعی از كبوتر هم هست

س جوگیس باواو مجهول وسكون یای مجهول زاهد وعابد را گویند جوگیس بفتح سین كذلك

س جوگیه باواو مجهول وسكون كاف فارسی وفتح تحتانی زیبا ولایق وقادر

هـ جول بضم اول مذكر حیله وفریب باشد

هـ جولا باواو مجهول مذكر مكر ودغا را گویند

جولا دینا فریب دادن

هـ جولگ بفتح اول وسیوم وسكون كاف فارسی از ظروف زمانیه است بمعنی تا زمانیكه تا وقتیكه

هـ جون بفتح اول وبواو مجهول هم خوانده اند چون وهرگاه وبضم اول سیش بعربی قمل خوانند وبضم اول ونون كشیده مذكر وقت وزمان را گویند وبفتح اول كسیكه وچیزیكه جون تون بهرطوریكه باشد جون تون كر بهرطوریكه ممكن بود جون كا تون بهمان طور وبهمان سوال كه بود

س جون بفتح اول ودوم مرد مسلمان مرد یونانی

س جونا بضم اول بروزن گونه مذكر ریسمان كیاه ونیز حلقه باشد كه از ریسمان كیاه سازند ودرهندی سبو وخم گذارند تا نلغزد وفرو نیفتد واهل دكن آنرا چمبل گویند

س جونار بفتح اول مونث جشن وضیافت

هـ جوندهی بفتح اول وسكون نون ودال هندی وكسر های فوقیت مونث نوعی از جواری باشد جوندی بفتح اول جوجونری بضم اول كذلك

س جونرا جهونرا بالفتح اول مذكر گوشه وخلوتگاه

س جونك با واو مجهول و سکون نون و کاف تازی
زلوجونك لگانا زلو چسپانیدن و ارسال علق کردن
هه جونکنا پاره پاره احاطه ساختن و پاره دیوار قلعه
و شهر را گویند
هه جونمین با واو مجهول و سکون نون مجرد یکه
هه جووت بواو مجهول و فتح واو صیغه حال است
بمعنی می بیند و نظر میکند
س جوه بضم اول بروزن نوح مذکر یوغ را گویند
سے جوهر بضم اول آنست که چون جمعی بر سر سپنود
آیند و ایشان تاب مقاومت آن جمع نداشته
باشند زن و فرزندان خود بکشند یا بسوزانند
و خود بگریزند و آن کشتن و سوزانیدن را جوهر کرنا
گویند کذا فی البرهان و صاحب لغت هندی گفته
که باین معنی جوهر بفتح اول نیز خوانده اند و بفتح اول
معروف که معرب گوهر باشد
هه جوهر بضم اول و فتح های هوز و سکون رای هندی
مذکر سغاره پر آب که در زیر کوه می باشد
هه جوهنا با واو مجهول انتظار کردن و چشم براه داشتن
س جوهی بضم اول بروزن روحی مونث یاسمین
و نوعی از آتش بازی که گل آن بگل یاسمین ماند
س جوی با دوم مجهول بروزن موی زن را گویند
بعربی زوجه خوانند و در فارسی معروف که
مرادف رود باشد
هه جهابا بروزن تابه مذکر ظرف ادمی که بدان
روغن کاو گیرند و روغن چراغ وغیر آن به پیمایند
هه جهابر بفتح بای موحده بروزن چادر مونث
شوره بوم
هه جهاپا بروزن بابا مذکر سبدی معروف که
صنوبری شکل بود و آنرا جهاپ هم گویند
هه جهاجها بروزن خواجه مذکر شربتی است
مسکر که از بنگ سازند

هه جهار بضم اول بروزن خار مونث سلام هندوان شده
س جهاری بروزن خواری مذکر مرتبانی بزرگ
که دهانه دار بود
هه جهاتر مذکر درخت و نهال و خار بن و بیخ شاخ قائم
و اسهال و اطلاق البطن و دیر ماندگی باران و ابراز
رو رفتن جهاتر باندهنا باریدن باران بلا توقف
جهاتر بهاتی کنایت از گریز کردن از مطلب و
سر رشته سخن گم کردن باشد جهاتر پهونك
دم و افسون جهاتر جهتك رفتن و پاک کردن
جهاتر جهنکهار بفتح هر دو جیم خار بنان درختان
خاردار جهاتر جهوبر بضم جیم دوم خاشاک و خار بن
جهاتر کهند بفتح کاف تازی و سکون ها و نون
و دال منقوطه هندی خاردار و نیز نام بیابان
بیخ ناخته است
هه جهاترا بفتح اول مذکر غایط و براز را گویند جهاترا
چهیتی جانا بقضای حاجت رفتن جهاترا
جهبتا لینا تفحص کردن جستجو نمودن جهاترا پهونا
جهاترا جهتکا پهرنا بقضای حاجت رفتن جهاترا
دینا حساب پاک خود دادن و نشان رخت خود وا
نمودن دوکان جهاتر اخس و خاشاک دکان
عطار باشد خصوصاً دارویی مرکب از همه اجزای دوائی
هه جهاترن بفتح سیوم و سکون نون خاشاک و
خلاشه و پارچه کهنه که بدان چیزی را صاف کنند
هه جهاترنا روفتن و جاروب کشیدن و جاروب
زدن و راندن و زدن با آتش زنه جهاترنا
پهونکنا دمیدن افسون باشد بر کسی جهاترا
ڈالنا صاف کردن و جاروب زدن جهاترا
دینا پاک کردن
هه جهاتریت بفتح رای منقوطه و سکون نون و
تای فوقانی بمعنی کاملاً و کلیةً باشد
هه جهاتر و مونث جاروب بعربی مکنسه گویند

چه کسیع بمعنی رُفتن خانه باشد کذا فی الصراح جهاترو کش
جاروب کش و خاک روب را گویند
ھ جهاتری بیابان پر درخت و خاربن
ھ جهاگ با چهارم فارسی مذکر کف دریا
ھ جهال بروزن خال مونث حدت و حرارت و گرمی و سبد
بزرگ و لحم کردن فلزات را هم گفته اند و بضم اول و تشدید
دوم در عربی جمع جاهل باشد
ھ جهالو بفتح لام مونث فراویز
س جهالوا بسکون لام مذکر چشمه و آبخیز و ینبوع را گویند
ھ جهالنا مصالح دادن با چار و صاف کردن ظروف
و با کفشیر لحم کردن
س جهاما بروزن نامه مذکر خشت سوخته که بدن را بدان
بمالند تا چرک بر آید مرادف جهانوان
ھ جهان از ظرف مکان است بمعنی جاینکه و در فارسی
گیتی را گویند جهان تهان اینجا و انجا یعنی همه جا جهان
تهان همه جا و همو بجا جهان جهان جای که و هر جا که جهان
کهین هر جا که جهان تنگ چند انکه و چند انچه جهان
از جای که جهان تهان پهرنا هر جا رفتن و هر سو گردیدن
ھ جهانپ مذکر نوعی از سبد که دران خروس فکیا را نبند گنند
ھ جهانپنا پوشیدن و بند کردن باشد
ھ جهانت پشم و موی زهار
ھ جهانجه بسکون نون و دیگر حروف مونث خشم و
عتاب و هیبت و هول و بی قراری اسپ بهر دانه و کام
و زنگوله‌ی نوازان باین معنی لفظ سنسکرت باشد
ھ جهانجها مذکر گرمی ست از اصد با یه گویند
ھ جهانجهت بسکون و فتح جیم تازی نزاع و مناقشه را گویند
ھ جهانجهیا بسکون کسر جیم تازی خشمگین و زود رنج و آتش مزاج
ھ جهانجهی بسکون و کسر جیم مونث بازی است و آن چنان
باشد که طفلان در ماه آسن در وقت شب در سبوی که
سوراخ چراغان بفروزند و بر سر گرفته دهقانان بهر طرف
روند و گدایی کنند

ھ جهانسنا بسکون نون و سین جهد آرزو کردن و
خوشامد نمودن و او باشی کردن و دور غلطانیدن
ھ جهانسو خوشامدگو
ھ جهانک بسکون نون و کاف تازی مونث پنهان
نگریستن و دیدن بخفیه و رمه آهوان و قطار پرندگان
و هر دو بمعنی اخیره مذکر باشد
ھ جهانکاجهونکی بفتح اول و ضم جیم دوم مونث پنهان نگریستن
ھ جهانکر بسکون نون و فتح کاف تازی و سکون
رای هندی مذکر خار بیابان و درختان خار دار
ھ جهانکنا پنهان نگریستن
ھ جهانکهه مذکر نوعی از آهو باشد
سع جهانوان مذکر مرادف جهاما باشد و آن کذ شت
فع جهانگیری بادشاهی و هر چیزی منسوب بجهانگیر
بادشاه و نام زیوری هم است
ھ جهانورا بسکون نون و واو سیاه را گویند
ھ جهانولی بسکون نون و واو و کسر لام مونث نخره
و اواو نازو سموم و باد گرم را نیز گویند جهانولی باز
عشوه گر و نازکننده جهانولی لینا نظربازی کردن
و شوخ چشمی نمودن
س جهاو مذکر نام درختی است که آن را در فارسی
شوره گز خوانند
س جهائین بروزن آئین مونث سایه و کلف روی
ھ جهبا بفتح اول و تشدید بای موحده مذکر و آن چیزی
است مثل گلدسته که از ابریشم سازند
ھ جهبکانا بفتح اول حیران کردن و در تعجب انداختن کسی را
ھ جهبوا بفتح اول و تشدید بای موحده مضمومه جانوری
که موی بس دراز باشد اعم از موشی و سگان و بمعنی
شاخ درخت خمیده و کج نیز آمده
ھ جهبی بفتح اول و تشدید بای موحده مکسوره مونث
زیورات و لباس
ھ جهبیا بفتح اول و کسر سوم مذکر نام زیوری است

ھ جھپ بفتح اول زود وسریع وسرعتا باشد جھپ سے بزودی وبعجلت جھپ کہانا غوطہ خوردن کاغذ با و بشد

ھ جھپا بفتح اول موئنث زودی وعجلت

ھ جھپا جھپی بفتح ہر دو جیم موئنث وشتابکاری

ھ جھپاس بفتح اول موئنث ترشح باران

ھ جھپاسبا بفتح اول وکسر سین مہملہ سکاروتماباز را گویند

ھ جھپانا بفتح اول غنودن

ھ جھپت بفتح اول وسیوم موئنث جست وصولت وحملہ باشد جھپت لینا بجبر گرفتن چیزی از کسی

ھ جھپتا بفتح اول وسیوم وتشدید تای ہندی مذکر حملہ وجست بلنک وناگاہ گرفتن ودر ربودن چیزے

س جھپتا مارنا ناگاہ در ربودن چیزیرا

ھ جھپٹنا بفتح اول وسیوم جستن وحملہ کردن ودر ربودن چیزیرا

ھ جھپک بفتح اول وسیوم موئنث اشارہ چشم وکشیدن بادزن

ھ جھپکانا بفتح اول چشم زدن

ھ جھپکنا بفتح اول وسیوم مروحہ کشیدن وجستن وحملہ کردن ودر ربودن چیزی بیک ناگاہ وچشم زدن را نیز گویند

ھ جھپکی بفتح اول موئنث جست وحملہ واشارہ چشم ودر ربودن چیزی بیک ناگاہ

ھ جھپلانا بفتح اول شستن وشست وشو دادن

س جھٹ بفتح اول زود وسریعا جھٹ سے جھٹ پٹ بزودی وبسرعت

ھ جھٹاس بفتح اول موئنث صدمہ وضرب وبادان کہ با طوفان آید

ھ جھٹلانا بضم اول تکذیب کردن وتجسس کردن اشربہ وا طعمہ از لمس وخوردن آن چنانکہ معتقد کفارہ وبعضی از جہال اسلام است کہ از حدیث سئور المومنین شفاء خبر ندارند منہ جھٹالنا منقل کردن وخوردن چیزی اندک باشد منہا منہ جھٹالنا دروغ گفتن وی

ھ جھٹک بفتح اول وسیوم موئنث برافگندن وکشش وضربان وجع ناخس

ھ جھٹکا مذکر برافگندن وکشش وکشتہ را گویند کہ حسب دستور ہنود سراو بیک ناگاہ بریدہ باشند

ھ جھٹکانا بفتح اول برافگندن وکشیدن

ھ جھٹکنا بفتح اول وسیوم راندن وافگندن وکشیدن ولاغر شدن

س جھٹلانا بضم اول تکذیب کردن

ھ جھجھہ بفتح اول وسکون دیگر حروف مذکر ریش دراز ولحیہ طویل

س جھجھر بفتح ہر دو جیم تازی مذکر کوزہ وصراحی

ھ جھجھلٹ بکسر اول وفتح سیوم موئنث برجستگی

ھ جھجھکانا بکسر اول وسکون جیم دیگر برجستن مرادف چونکنا

ھ جھجھکارنا بفتح اول وسکون جیم دوم زجر نمودن بہ خشم وتندی حرف زدن

ھ جھجھکنا بکسر اول وفتح سیوم وبفتح اول نیز آمدہ برجستن مرادف چونکنا

ھ جھجھلا بفتح اول وسکون دیگر حروف مذکر نوعی از شیرینی

ھ جھربنا بفتح اول وفتح بای موحدہ سوختن ومشتعل شدن

س جھرجھر بکسر ہر دو جیم تازی آنچہ کہ جریان آن باہستگی باشد

س جھرجھرا بکسر ہر دو جیم تازی باریک وبی قوت

س جھرجھرانا بکسر ہر دو جیم تازی روان شدن چیزی بکمال آہستگی

ھ جھرمٹ بضم اول وفتح سیوم وبسکون تای ہندی مذکر گروہ وجماعت وحرب وجنگ وشالی کہ از بالای سر پیچ دادہ باشند

س جھرنا بفتح اول برآمدن آب از قعر چشمہ وروان شدن مرادف جھرنا وکلگیر وچشمہ آب وینبوع وباین معانی استعمالش مذکر است

ھ جھرنا بضم اول انضمام والم پژمردن

س جھرکہنا بفتح اول وضم سیوم مذکر دریچہ

ھ جھڑی بضم اول مونث چین و شکن

ھ جھڑیانا بضم اول و کسر رای مہملہ صاف کردن و اندودن دیوار

ھ جھڑ بفتح اول مونث باران بزرگ و نوعی از قفل و باین معنی مذکر و مونث هر دو آمده و بضم اول مذکر خاربن را گویند مرادف جھوٹ

ھ جھڑا جھڑ بفتح اول هر دو جیم تازی بزودی و بسرعت

ھ جھڑاك بفتح اول بروزن تپاك سرعت و زودی را گویند جھڑاکا - جھڑاك جھڑاك مذکر کذلک

س جھڑاکھا بفتح اول مذکر تابدان را گویند

ھ جھڑانا بفتح اول ربایندن سعدی جھاڑنا

س جھڑبیر مذکر جھڑبیری - جھڑبیل مونث درخت عناب دشتی و این هر سه لفظ بفتح اول است

ھ جھڑپ بفتح اول و سیوم و سکون بای موحده حدت و حرارت و تیزی و مناقشه و ستیزه

ھ جھڑپ یا جھڑپی بفتح هر دو جیم مونث جنگ و جدل مردم باشد عموما و جنگ کردن خروسان خصوصا

ھ جھڑپانا جنگانیدن

ھ جھڑپنا جنگیدن و ستیزه کردن

ھ جھڑجھڑانا بفتح اول و چهارم جنبش نمودن و حرکت کردن

ھ جھڑك بکسر اول و فتح سیوم مونث تخویف و تهدید

ھ جھڑکا جھڑکی بفتح هر دو جیم مونث منازعت و دست و گریبان شدن دو کس با یکدیگر

ھ جھڑکنا بکسر اول و فتح سیوم زجر و توبیخ نمودن و ترسانیدن

ھ جھڑکی بکسر اول مونث زجر و توبیخ

ھ جھڑن بفتح اول و سیوم مونث افتادن میوا از درخت و مغز روشن مرادف ناس

ھ جھڑنا بفتح اول چکیدن و افتادن

ھ جھڑوانا بفتح اول ربایندن

ھ جھڑوتا بفتح اول و ضم رای هندی و سکون واو مجهول مذکر انجام فصل میوه و بسر رسیدن آن

ھ جھڑی بفتح اول و کسر سیوم مونث دریاندگی باران

و دستوری و منفعتی که کسی را در کاری و خدمتی سوای مشاهره بدست آید

ھ جھك بفتح اول مونث شهوت و غضب جھك مارنا بیهودگی کردن جھك مرگی بفتح میم سکون رای قرشت و کسر کاف فارسی هرزه کاری و بیهودگی را گویند

ھ جھکا جھك بفتح هر دو جیم تابان و درخشان

ھ جھکانا بضم اول خمانیدن

ھ جھکاو بضم اول مذکر خمیدگی و میلان باشد جھکھاوٹ بضم اول مذکر کذلک

ھ جھك جھوری بفتح اول و سکون واو مجهول مونث نزاع و ستیزه و جدال را گویند

ھ جھکڑی بضم اول مونث آوند شیر را گویند

س جھکڑ بفتح اول و تشدید کاف مفتوحه مذکر طوفان و بارش

ھ جھکنا بفتح اول یاوه گفتن و عجز و الحاح کردن و بضم اول خمیدن و خشمناك شدن و مایل و گرفتار شدن

ھ جھکور بفتح اول و سکون واو مجهول مونث ضرر و زیان چنانکه گویند اس نے اس کے آدمی سے بہت جھکور پائی یعنی فلانکس سبب این بیمار بسیار نحیف و خسته حال گشته

ھ جھکورا بفتح اول و واو مجهول مذکر ترشح باران

ھ جھکورنا بفتح اول و سکون واو مجهول جنبانیدن

ھ جھکول بفتح اول مونث جنبش کردن در آب

ھ جھکولنا بفتح اول و سکون واو مجهول جنبانیدن

ھ جھکھنا بفتح اول و سکون دیگر حروف یاوه گوی کردن

ھ جھگا بفتح اول مذکر پارچه بعربی ثوب گویند

ھ جھگر بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از باز که پرنده شکاری است

ھ جھگڑا بفتح اول و سکون کاف فارسی مذکر ستیزه

و نزاع را گویند جهگڑا پکڑنا در ستیزه دیگران دخل کردن
و آن جهگڑا رگڑا با هر دو کاف فارسی ستیزه و مناقشه

هـ جهگڑانا بفتح اول ستیزانیدن

هـ جهگڑالین بکسر لام زن جنگ جو

هـ جهگڑالو جنگ جو و ستیزه گر

هـ جهگڑنا ستیزیدن و در آویختن

هـ جهگلا بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر پیراهن
کودک مرادف جهلا

هـ جهل بفتح اول مذکر حرارت آتش و رشک و تپاک
و محبت و خشم و حمیت را گویند

هـ جهلابور بفتح اول و ضم بای موحده و سکون واو اول مجهول
مونث نور و رونق و بمعنی منور و روشن و بجواهر آراسته
هم گفته اند

هـ جهلا جهل منور و مزکش و نور و رونق

س جهلار بفتح اول مذکر بیابان و صحرا

س جهلانا بضم اول متعدی جهولنا

هـ جهلانا بفتح اول با کفشیر لحم کردن و متعدی جهلنا که
تحریک مروحه باشد

هـ جهلجهل بفتح هر دو جیم مذکر درخشانی

هـ جهلجهلانا بفتح هر دو جیم درخشیدن و محبت و حمایت
کردن و مهربان کردن در دباشد

جهلجهلاهت بفتح هر دو جیم و فتح های هوز مونث
نور و رونق و مهربان را گویند

هـ جهلسانا بضم اول و سکون لام متعدی جهلسنا باشد

هـ جهلسنا بضم اول و فتح لام سوخته شدن و خوشیدن
جهلس دینا سوختن جهلس جانا سوخته شدن

هـ جهلک بفتح اول و سیوم مونث روشنی و پرتو

هـ جهلکا بفتح اول مذکر آبله و تجوله

هـ جهلکانا بفتح اول درخشانیدن و بضم اول برشتن
و بریان کردن

هـ جهلکنا بفتح اول و سیوم تابیدن و درخشیدن

هـ جهلکی بفتح اول مونث نور و تاب و ضیا را گویند

هـ جهلگا بکسر اول و فتح کاف فارسی مذکر چارپای را
گویند که شکسته و فرسوده شود و این چارپای بمعنی پلنگ است

هـ جهلم بکسر اول و فتح سیوم زره و جوشن جهلم کا ٹوپ
خود آهنی

هـ جهلمت بضم اول و فتح سیم مذکر مرادف جهرمت
و آن مذکور شد

هـ جهلمل بکسر اول و چهارم مذکر نوعی از ابریشم که
بسیار باریک میباشد و یک جانب در که از تخته
پاره می سازند

هـ جهلملا بکسر اول و چهارم باریک و نا مضبوط

هـ جهلملانا بکسر اول و چهارم موج زدن آب و تموج شعله را گویند

س جهلنا بضم اول جنبیدن و بهوا در آمدن و رفتن

هـ جهلنا بفتح اول مروحه جنبانیدن و پیوند گرفتن
چیزی بکفشیر و باین معنی مصدر لازمی میباشد

هـ جهلنگا بکسر اول و فتح سیوم قسمی است از عدم سپاهی
و چارپای فرسوده که بران خواب کنند

هـ جهلوانا بفتح اول متعدی جهلنا یعنی حکم کردن بکسی
تا مروحه بجنباند

س جهلی بکسر اول و تشدید سیوم مونث چرغد

هـ جهلی بکسر اول و تشدید سیوم مونث پوست باریک

هـ جهم جهم بفتح هر دو جیم باران بزرگ قطره که بهمه روز
بارد جهما جهم بروزن دمادم کذلک

هـ جهماکا بفتح اول مذکر سرعت و جلدی و باران
بزرگ قطره

هـ جهمجهمانا بفتح هر دو جیم تازی و درخشیدن

هـ جهم جهم بفتح اول و میم در هر دو بار اینکه باهستگی
بارد قطره بقطره

هـ جهمک بفتح اول و سیوم مونث لمعان و درخشندگی

هـ جهمکا بفتح اول مذکر نور و رونق و بضم اول آویزه
گوش و خوشه میوه و خوشه گل و نام گل است و بمعنی

عوا یه وصل کردن هم آمده است

هـ جهمکتا بفتح اول و سیوم مذکر نور و رونق

هـ جهمکنا بفتح اول و سیوم درخشیدن و بمعنی رقصیدن و رقص کردن نیز آمده

هـ جهمکی بفتح اول مونث لمعان و درخشندگی

هـ جهن بضم اول مونث شباهت اندک یعنی شبیه بودن چیزی بچیز دیگر اندکی و بفتح اول مذکر آواز زنگله و ظروف دیگر و چیزهای برنجی و صدای شمشیر و غیر آن

هـ جهنجهت بفتح اول و چهارم مذکر ستیزه و تشویر و تشویش خاطر و منع و تعرض

هـ جهنجهری بروزن خنجری مونث شبکه را گویند

هـ جهنجهلا بضم اول و سکون جیم دوم خشم آوردن و غضبناک شدن

هـ جهنجهتی بفتح اول و چهارم دشوار و مشکل

هـ جهنجهنا بضم اول و چهارم مذکر اخکلند و آن بازیچه ایست مر اطفال را و بفتح اول و چهارم خشمناک و غضبناک

هـ جهنجهنانا بفتح اول و چهارم آواز کردن زنگله و غیر آن باشد

هـ جهنجهناهت بفتح اول و چهارم مونث خشمناکی

س جهنجهکار بفتح اول و چهارم مونث نوای زنگله

هـ جهنجهنی بضم اول و چهارم مونث زنگله که در پای کنند و بکسر آن هر دو صدای را گویند که از تحذیر عضوی محسوس گردد

هـ جهنڈ بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر انبوه و ازدحام و غوغای مردم

هـ جهنڈا بفتح اول مذکر لوا و رایت را گویند

هـ جهنڈولا بفتح اول و ضم دال هندی درختی که کوچک باشد و اوراق آن خوش نما بود و نیز طفلی که موی سرش پسندیده باشد

هـ جهنڈی بضم اول مونث بوته درخت

هـ جهنک بفتح اول و چهارم مونث آواز زنگله و غیر آن

س جهنکار بفتح اول بروزن تنکار آواز زنگله و ظروف و غیر آن

س جهنکنا بفتح اول آواز کردن جرس و زنگله

هـ جهنکهار بفتح اول مذکر گوزن و آن جانوری است معروف و نیز درختی که بی برگ بود

هـ جهنکهنا بفتح اول و سیوم موی بر بدن خاستن که قشعریره باشد

هـ جهنگا بفتح اول و سکون ها و نون فتادجامه

هـ جهنوان بفتح اول بروزن کنعان مذکر نواز برنج باشد

هـ جهنوانا بفتح اول و سکون نون خشک شدن چیزی باشد در آفتاب و شستن پای و مالیدن آن بجهانوان و آن خشت سوخته است

س جهنهد بکسر اول و سکون ها و نون و فتح های دوم و تشدید دال منقوط هندی پوست و استخوان یعنی لاغر و منحنی

س جهوا بفتح اول و تشدید واو مذکر مرادف جهاو و آن گذشت و نوعی از سبد نیز هست

س جهوت - جهوٹهہ بضم اول مذکر دروغ جهوٹهہ موٹهہ از توابع مهمله است

س جهوٹا - جهوٹها کاذب و دروغ گو پس خورده طعام و غیر آن و درد کنی ساخته و مصنوعی از زر و لعل و یاقوت و امثال آن جهوٹها چاٹنا پس خورده کسی لیسیدن و این کنایت است از خوشامد کردن و ذلیل شدن خود جهوٹهی پیچ جهنا اختلاق ظاهر هم بجا بنیا وردن

هـ جهوجهہ با واو مجهول مذکر آشیانه مرغان و معده شکمی که فرود آویخته باشد

هـ جهوجها با واو مجهول مذکر معده را گویند

س جهورا بضم اول بروزن بوره پژمرده و ضایع

س جهورنا بضم اول آسیدن و سائیدن و جنبانیدن میوه از درخت و افسردن

هـ جهوش بفتح اول بروزن غور مونث غوغا و ستیز و آواز تارهای ساز که به یکبارگی برخیزد و بضم اول مذکر درختان خاردار

هـ جهوسا بضم اول بروزن موسی مذکر باران خفیف که دیده نشود

هـ جهوسی بضم اول بروزن روسی مونث نام معموره
که متصل اله اباد واقع است
هـ جهوک باواو معدوله مونث جنبش باکهانی
هـ جهوکا باواو مجهول مذکر ضرب و مصادمه
هـ جهول باواو مجهول مذکر شکلی که از بدی دوختن
در جامه افتد و تولد و نسل مرغان
هـ جهولا باواو مجهول مذکر آفتاب زدگی و مرض فالج
و کیسه زنبیل راهم گفته اند
س جهولا بضم اول مذکر گهواره و ریسمانیکه بران در
هوا آیند و روند و آنرا بادپیچ خوانند
س جهولنا بضم اول در هوا در آمدن و رفتن و جنبیدن
و نوعی از شعر باشد و باین معنی اسم مذکر است
هـ جهولی باواو مجهول مونث زنبیل را گویند
هـ جهوم بضم اول بروزن روم جنبش و تموج و کثرت
بر درختان جهوم جهوم ابر بوی ابر را گر سحاب را گویند
هـ جهوملک بضم اول و فتح میم و سکون کاف تازی
بروزن بوملک بزم و محفل و جشن را گویند و کنایه
از مهم و رزم نیز هست
هـ جهومکا بضم اول و سکون واو معروف و میم مذکر
آویزه گوش و دب اکبر راهم گفته اند و آن نام ستاره
است مرادف جهمکا
هـ جهومکی بضم اول و سکون واو و میم مونث نوعی
از آویزه گوش
هـ جهومنا بضم اول جنبیدن و موج زدن و فراهم
آمدن سحاب باشد
هـ جهوما بضم اول بروزن گونه مذکر نارجیل پخته و ازان شیشه
هـ جهونپا باواو مجهول و سکون نون مذکر خوشه میوه
و خوشه دانه غله و برقعه که همه بدن را بپوشد
هـ جهونپرا مذکر جهونپری مونث هردو باواو
مجهول و سکون نون کاشانه و کلبه را گویند
هـ جهونتا باواو مجهول و سکون نون مذکر سوی جا

پسین سرو جنبش گهواره جهونتا دینا سرگهی بروزن
جنبانیدن
هـ جهونتهر بضم اول و سکون واو معروف و فتح تای
منقوطه مونث زمینی که در سالی دو بار حاصل دهد
هـ جهونتهن جهانتهن بضم اول و سکون واو معروف
و نون و فتح تای هندی مذکر پس خورده
هـ جهونتی باواو مجهول مونث مرادف جهونتا
هـ جهونجهه بضم اول و سکون دیگر حروف آشیانه مرغان
هـ جهونکی بضم اول و سکون واو معروف و نون و
کسر دال هندی مونث بسته گیاه
هـ جهونوا بالفتح اول گندم گون و زردرنگ
هـ جهونک باواو مجهول و سکون نون و کاف مونث
حرکت و جنبش بادپیچ و صدمه باد که بیک ناگاه در آید
هـ جهونکنا باواو مجهول افکندن و انداختن و انداختن
هیمه در تنور
هـ جهومنا بضم اول و سکون واو معروف و نون زده
و میم مرادف جهومنا باشد
هـ جهیسی بکسر اول مذکر ترشح و بارش
هـ جهیکنا جهیکهنا جهینکنا هرسه بکسر اول افسوس
و غم خوردن و تضرع و زاری کردن باشد
هـ جهیل بکسر اول بروزن نیل مونث آبگیر و مجرای آب
هـ جهین بروزن بهین جائیکه و هرجا که
هـ جهین بروزن وین نفیس و باریک جهینا بروزن مینا یک
هـ جهینگا بکسر اول مونث ملخ دریایی و بعربی جراد البحر گویند
و نزد بعضی برو بیان عبارت ازان است گرم و خشک
است و بهترین او تازه است مسهل بلغم و غذای صالح
دهد و واضح انکه خلط بداز و پیدا میشود و نمک سود او
مولد سوداست و در مخزن الادویه گفته که آن سعتین
برجهل و کثرت احلام
هـ جهینگهت بکسر اول و فتح کاف فارسی کشتیبان ملاح را گویند
هـ جهینگر بکسر اول و ضم کاف فارسی مذکر کرای معروف

که جامه و قرطاس را تباه سازد و آن را در فارسی چغند
خوانند مرادف جهلی
س جی بکسر اول مذکر جان و روح جی اٹھانا دل برداشتن از
چیزی جی برا کرنا آزرده شدن وقی کردن و استفراغ
کردن جی بڑھانا همت کردن در چیزی جی بھر
جانا سیر شدن از چیزی جی بکھرنا غشی کردن جی
بھر آنا رقت کردن و محزون شدن جی بہلانا
مشغول کردن خاطر باشد در چیزی تا از فکر وارہند
جی پانا از طبیعت کسی آگہی یافتن و بغایت مسرور
شدن و از بلا نجات یافتن جی پانی کرنا کسی را
ایذا رساندن و دل آزاری کردن جی پر کسی کی
چلنا اطاعت و طبیعت نمودن جی پر کھیلنا
جان بازی کردن جی بیٹھنا یا پگھلنا یا پگھل
جانا رحم کردن و مترحم شدن جی پکڑا جانا غمگین شدن
جی پھٹ جانا شکسته دل شدن جی پھر جانا
سیر و کاره شدن از چیزی جی جلانا دلسوزی کردن
و بمعنی دل آزاری کردن هم هست جی جلنا سوختن
دل و غمگین شدن جی چاهنا خواستن و آرزو کردن
جی چھپانا یا چرانا کاہلی و سستی کردن در کاری
جی چلانا بهادرانه کاری کردن جی چلنا خاستن
چیزی یا جی دان جان بخشی و عفو گناه بزرگ جی
دان کرنا جان بخشی نمودن و گناه بزرگ کسی را
بخشیدن جی دھڑکنا طپیدن دل جی
ڈوبجانا غشی کردن جی دھرنا دل نهادن بر
چیزی و شاد شدن جی سے اتر جانا از دل کسی
افتادن و بیقدر شدن و بمعنی شکسته دل شدن هم
آمده جی سے مارنا کشتن و قتل کردن کسی را جی کرنا
جی هونا خواستن چیزی و آرزو کردن جی کو لگے
کچھ کونا کردن کاری باشد بکشاده دلی جی کی
امان مانگنی زنهار خواستن و معذرت کردن
جی گھٹ جانا از هر چیز متنفر و کاره شدن

جی لگانا دل بستن جی لگنا بسته شدن دل با
چیزی جی لینا با سرار کسی ره بردن و بمعنی
کشتن هم هست جی مارنا ترک هوا و هوس کردن
جی ملانا دوستی کردن جی مین آنا در دل
آمدن جی مین جل جانا سوختن دل بر رشک و حسد
جی مین جی آنا تسلی یافتن جی مین گھر کرنا جا
کردن چیزی در دل جی نکلنا مردن و باقصی غایت
عاشق شدن و ترسان و هراسان گشتن جی ہارنا
شترولی کردن و ترسیدن جی ھٹ جانا بیزار
شدن دل از چیزی
س جے در محاوره اهل برج کسیکه و چیزیکه
ه جج بفتح اول بروزن شی چند انکه
ض جی بکسر اول آری و بلی و بمعنی صاحب و آقا هم آمده است
س جی بفتح اول بروزن فی مذکر و مونث ترقی و فیروزی
و فتح نصرت و شاباش و مرحبا هم گفته اند جیے کار
مذکر ظفر و سرور جیمال مونث هار گل که بعد نصرت
در گلو کنند
س جیانا بکسر اول زنده کردن
ه جیب کترا کره بروایت هندست
س جیبھ بکسر اول مونث زبان بعربی لسان خوانند
جیبھ بڑھانا دشنام دادن و زبان درازی
کردن و جستن و شادمانی ها که ممکن الحصول نباشد
جیبھ پکڑنا خاموش ماندن و خلل افکندن در
کلام کسی و حرف گیری کردن جیبھ جھکانا
بضم جیم دوم دعوی مالداری کردن جیبھ چاٹنا
تمنای چیزی کردن که حصول آن غیر ممکن بود جیبھ
چلانا زیاده از حوصله خویش فخر کردن و لاف زدن
جیبھ دابکے بات کھنا حرف زدن باشد
با کسی بحجاب جیبھ کاٹنا باشاره کسی را منع
کردن از کاری و التماس عرضی گذار قبول ساختن
و بمعنی متحیر و هراسان شدن هم هست جیبھ

نکالنا بوایت تعب زده و تشنه شدن

س جیبهارا بکسر اول بروزن سی پاره پرگو و زیاده گو
و زبان دراز بعربی ثرثار خوانند

س جیبهی بکسر اول و سیوم مونث آلهٔ است معروف
که از ان بوقت دهان شستن زبان را صاف
کنند و قطعه و پاره هم گفته اند

س جیبیں بفتح اول و کسر بای تازی و سکون یای دوم
مجهول اکثر اوقات

س جیت بکسر اول مونث چیره دستی و ظفر و بردن
بازی و بفتح اول مذکر نام نباتی است و نوائی از نواهای
موسیقی هم هست و بسکون بای مجهول هم خوانده اند

س جیتا بکسر اول زنده و بیای مجهول هر قدر که

س جیتب بکسر اول و فتح تای فوقانی مذکر زندگی و حیات

س جیتک بیای مجهول و کسر فوقانی و سکون
کاف چندانکه

س جیتا بازی بردن و غالب شدن باشد

س جیتو بکسر اول بروزن مینو بازی برنده جیتو نیت
بکسر اول و سکون تحتانی و فوقانی و فتح واو و سکون
نون و فوقانی جیتو یا بکسر اول و فتح واو کذلک

س جیتا بکسر اول و سیوم بروزن کیمیا مونث نام
روزه است در هند زنان را که فرزندان شان
مرده باشند در این روزه پرستش دیوماده
که جیتا برت نام دارد کنند و قربانی هم دهند
باین عقیده که فرزندان دیگر نه میرند

ھ جیت بایای مجهول و سکون تای هندی مونث
انبار و توده چیزی

س جیتهه بایای مجهول نام ماهی است از ماهای
هنود و برادر کلان شوهر را گفته اند

س جیتها بایای مجهول بزرگ و کلان یعنی آنکه نخست
پیدا شده باشد و رنگ دو آتین که از کسوت
حاصل شود و آن بنسبت دومی پایه دار تر بود

س جیتهانی بایای مجهول و فتح تای هندی زوجه برادر
کلان شوهر را گویند

س جیتهرا بایای مجهول و سکون تای هندی و های مونث
برادر کلان و بزرگ را نیز گویند

س جیتهی مدهد بسکون یای مجهول و فتح میم مذکر بیخ
مهک بعربی اصل السوس خوانند و آنرا در هندی
میتهی لکری هم گویند و آن معتدل است در
کیفیات اربعه و گویند که تر است در اول خشونت سینه
و قصبه ریه و حلق را نافع باشد و تشنگی نشاند و سوزش
بول و عسر ولادت و درد عصب را سود دهد

س جیجیونتی بفتح هر دو جیم و فتح واو مونث نام نوای
است از نواهای موسیقی

ھ جیدهر بکسر اول بروزن دیگر جائیکه و هر جا که مرادف
جدهر

س جیدهاک بفتح اول و فتح دال منقوطه و سکون ها
والف و کاف تازی مذکر نوعی از طبل باشد

س جیر بسکون یای مجهول بروزن زیر زهدان بچه دان
بعربی مشیمه گویند

س جیرا بکسر اول و فتح دوم مذکر بمعنی جان و روح باشد
و کنایه از محبوب هم هست و بکسر اول و دوم زیره را گویند

س جیرن بکسر اول و فتح رای مهمله کهنه و فرسوده و بمعنی
منهضم و گواریده هم هست

س جیسا بفتح اول چنانکه جیسا چاهیے حسب دلخواه
جیسا تیسا چنانکه و همچنان جیسا کا تیسا
همچو اول جیسا کہ چنانکه

س جیشت بایای مجهول و سکون شین معجمه و فتح تای
منقوطه بزرگ و کلان را گویند

س جیشتها بایای مجهول و سکون شین معجمه مونث
منزلی است از منازل قمری

س جیکا بکسر اول و سکون یای معروف و فتح کاف
تازی مونث معاش و وجه کفاف و روز گذار

هـ جیل بروزن فیل مونث بمعنی زیر باشد که در مقابل بم است و بیای مجهول ریسمان اسیرانی که شان را باهم در زنجیر مقید کرده باشند

س جیمار بکسر اول بروزن بیمار آنکه قطع هوا و هوس کرده باشد و کنا عظیم را نیز گویند و باین معنی مونث بود

س جیمان بفتح اول فیروز و منصور

س جین بفتح اول بروزن عین فرقه است در هندوان

س جینا بکسر اول زیستن و زندگانی کردن و بمعنی زیست و زندگانی هم هست و باین معنی مذکر باشد

هـ جینگرانا بکسر اول و سکون یا و نون و ضم کاف فارسی چین افگندن و شکن دادن و برچین کردن

س جیو بکسر اول مذکر روح و روان و مخلوق و حیوان و محبوب و عاشق را هم گفته اند و بمعنی شاباش و مرحبا نیز آمده است

س جیوت بکسر اول و فتح واو زنده و فیروز و منصور

س جیوٹ بکسر اول و فتح واو و سکون تای هندی شجیع و دلاور

س جیوڑا بکسر اول و ضم یای تحتانی و سکون واو معروف و فتح رای هندی مذکر روح و جان و محبوب و دلربا و اجرت سالیانه که بکافران و غیر آنها داده هند

هـ جیوڑا بیای مجهول و واو مجهول مذکر ریسمان

جیوڑی بیای مجهول مونث کذلک

جیوکا بکسر اول و سکون تحتانی و کسر واو و فتح کاف تازی نیز معاش و وجه کفاف روزگذار

س جیوگر بکسر اول سکون تحتانی و واو و فتح کاف فارسی دلیر و بهادر و شجیع و بکسر اول و ضم تحتانی نیز خوانده اند

س جیون بکسر اول و فتح واو مذکر معاش و روزگذار و بمعنی آب هم آمده است که ترجمه ما باشد

هـ جیون بیای مجهول چون و چندانکه و گویا که جیون کا تیون بهمون منوال و چنانکه بود

س جیونا بیای مجهول و واو مجهول بمعنی خوردن باشد

و بکسر اول زیستن و زندگانی کردن

س جیونار بیای مجهول و واو و نون بروزن دیوار میزبانی و جشن و ضیافت را گویند

هـ جیهس بیای مجهول و فتح های هوز مذکر بازو بند و آن زیوری است معروف

هـ جیهرس بیای مجهول و فتح های هوز و سکون رای منقوطه مونث سبوی چند باشد که از آب پر سازند و بالای یکدیگر نهاده بر سر گذاشته می برند و نیز رسمی است از رسومات شادی و آن چنان باشد که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و بر سر آن ظرفی مملو از شربت بنهند و دوستان آنرا همه شب نگهدارند و بیدار باشند

هـ جی هی بروزن هی هی فعل مستقبل است بمعنی خواهد بود و خواهد رفت

گفتار هفتم در جیم فارسی

ف چا معروف است و آنرا از چین و ختا می آرند و آن انواع بود سفید و تیره و سیاه و سبز و بنفش گرم است تا آخر دوم و خشک در اوسط آن مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرد دین و مرطوبین و منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منفضج و مرقق مواد و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب معده و جشاء دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بدبوی دهن در ایجه شراب و سیر و پیاز و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سددی و بواسیر و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف گرده نافع و آشامیدن آن بالای طعام باعث سرعت انهضام و از نیز جهت نفساء قاطبه صبح وقت ناشتا آخر روز وقت

انحدار مستعمل دارند کذا فی مخزن الادویه

س چابنا خائیدن چاب چاب باتین کرنی کنایه از کم گفتن و بزور کلام کردن باشد

ه چابهت پارنا فشردن و گرفتن بدندان

ه چابی بروزن آبی مونث کلید بعربی مفتاح خوانند

ف چاپالی مونث نان فطیر نازک باشد کذا فی البرهان

ه چاپهند بفتح بای فارسی و سکون دیگر حروف مذکر نوعی از دام ماهی باشد

س چاتر بضم تای فوقانی هنرمند و صاحب سلیقه

ه چاتر بفتح تای فوقانی مذکر دام بزرگ

س چاتک بفتح تای فوقانی مذکر پرنده است

ه چاٹ باسیوم هندی مونث ذوق و شوق و عادت و دستور و لذت چاٹ لینا لیسیدن

ه چاٹنا لیسیدن

ه چاٹی بروزن ذاتی مونث شیر زنه

ه چاچا برادر پدر بعربی عم گویند مرادف چچا

ه چاچر بفتح سیوم بروزن چاکر مذکر چوبی که در عید هولی هندوان گرداگرد آن می‌گردند و بازی میکنند و نیز جشنی و بزمی که بعد انصرام هولی بکنند

س چار بضم رای مهمله خوبرو و شکیل و دلکشا و در فارسی معروف که مخفف چهار باشد بعربی اربع خوانند و واس و در هندی نوعی از نانخورش باشد که از آب تمر هندی پزند و آن معروف است و بزبان علمی اهل هند جاسوس را گویند

س چارگنا بضم کاف فارسی چارچند

س چارن بفتح رای مهمله رقاص و نقلباز

س چارواک بسکون رای مهمله و فتح واو و سکون الف و کاف تازی سالار گروه گمراهانی که قایل وجود باری نیستند تعالی الله عن ذلک

ه چاره بروزن پاره مذکر علف دواب و طعمه ماهیان و چهال پوست درخت و در فارسی معروف که گزیر باشد بعربی علاج گویند

ه چاڑ باسیوم هندی مونث توده گل که با گیاه باشد و ضرب و جراحت و صدمه

ه چاس بروزن پاس مونث قلبه رانی چاس کرنا قلبه رانی کردن

ه چاسا بروزن خاصه قلبه ران و کشاورز را گویند

ه چاسنا قلبه رانی کردن و هشیار بیدار باشد

ه چاسی بروزن عاصی قلبه ران و کشاورز

ت چاقو بروزن دارو مذکر کارد چاکو و چکو هندی است

س چاک مذکر آله است مراد مذکر آنرا که بالای آن ظروف گل سازند و پای کردن و آسیاسنگ و چیزی حلقه دار که از گل سازند و در تیاری چاه بکار برند

س چاکهنا بسکون کاف و های هوز چشیدن و ذائقه

س چال مونث قدم و رفتار و دستور و عادت چال پکرنا اثر کردن و چیره شدن چال چلنا رفتن و خوش شدن چال ملنا بکسر میم حذر کردن از چیزی به بدگمانی چال ڈهال از توابع است بمعنی رفتار و روش و چال در فارسی هر چیز دو موی را گویند عموما و اسبی که موی آن سرخ و سفید در هم آمیخته باشد خصوصا و گوی سفالی را نیز گویند که در آن توان ایستاد و گوی که جولاهگان پاهای خود را در آن آویزند و گردی که باهم در رفتار بندند و ببرند گویند فلانی چال کرد یعنی گرد راه برد و آشیان مرغ و نوعی از مرغابی و بزبان علمی اهل هند بر چهار گروه یک چال است و هر دو گروه یک فرسنگ پس چالی دو فرسنگ باشد کذا فی البرهان

س چالا بروزن بالا مذکر حرکت و روانی و کنایه از زنان سعد هم هست

س چالک بفتح لام دوای مسهل را گویند

س چالنا بسکون لام بیختن و منتشر شدن و فرو رسانیدن

چالن هار پرنده

س چاله بروزن هاله مونث نوعی از ماهی است

س چالی بروزن خالی فاسد و سفره خراب را گویند

س چالیس بکسر لام چهل بعربی اربعین خوانند

س چالیسا بروزن مالیده مذکر قصور بعبارت که در چهل سالگی عارض شود گویند که در سن چهل هشت یا پنجاه سال زوال یابد و سال چهلم از صد سال که صدی باشد

س چالیسوان چهلم و فاتحه چهلم کرده و شادی رسم زچگی بعد چهل روز

س چالیسی بروزن سانیسی رسم چله که بعد زچگی کنند و رسم فاتحه چهلم مرده

س چام مذکر پوست و چرم و ادیم را گویند چام کے دام چلانے چرم پاره را بجای زر رواج دادن و این کنایت است از ریاست و فرمان روای که با شوکت و ابهت باشد

ھ چانپ بسکون نون و بای فارسی مونث آتش زنه بندوق

ھ چانپنا بسکون نون و بای فارسی پوشیدن و توختن باشد

ھ چانٹنا فشردن و افشاردن را گویند

س چاند مذکر ماه و قمر و تارک سر و نشان سپیدی که بر پیشانی بهایم می باشد و زیوری است معروف و ماه در جمیع شهور و قسمی از سپر چاند چهپانا تیره چاند رات سلخ ماه چاند تارا قسمی از پارچه بود و ارباشد چاند مارنا بندوق بر پیشانی زدن چاند نے کهیت کیا یعنی ماه طلوع کرد

س چاندنا بسکون نون و دال مذکر مهتاب یعنی نور ماه چاند نا پکهه بفتح بای فارسی و سکون کاف و های هوز چهار دهم ماه را گویند

س چاندنی مونث مهتاب و نام گلی است و نیز چادر کلانیکه انرا بر شطرنجی بگسترند و بر فرش سفید و درخشان هم گفته اند چاندنی چوک کوچه وسیع یا جائیکه در آن اقمشه و غیر آن فروشند چاند کا مارا جانا در عقیده هنود بیمار شدن جانوری بود از آسیب صدمه ماه

س چاندی مونث سیم خالص و تارک سر

ھ چانڈ با چهارم هندی مونث پشتی و عماد را گویند

ھ چانگلا بسکون نون و کاف فارسی مذکر رنگی است مر اسپان را

ھ چانول مذکر برنج و بغیر نون هم لغتی است و آنرا در عربی ارز گویند سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل است و بعضی گویند که حار است و شیخ فرموده که آن حار و یابس است و شیخ نجیب الدین سمرقندی از دو وجه بر حرارت برنج استدلال میکند که ذایقه و تاثیر فعل آن باشد اما از روی ذایقه پس شیرین است و از روی تاثیر پس بدن گرم مزاجان را حرارت و التهاب بخشد و آن سریع الهضم است و فربهی آرد و رنگ بدن نیک گرداند و غذای صالح و بهره شکم بر بندد

ھ چاو بروزن کاو مذکر شوق و آرزو و نوعی از زر طلی و مقدار چهار انگشت را هم گفته اند و صاحب برهان گفته که چاو لغتی است ختای و آن کاغذ پاره بود مربع و طولانی که یکی از پادشاهان چنگیزی بنام خود در ایران نقش کرده بود در رایج گردانیده چون مردم آذربیجان و اهل تبریز قبول نکردند و عز الدین مظفر که باعث و بانی چاو بود بقتل آمد رسم چاو برطرف شد و با جیم ابجد هم بنظر آمده است چاو چوچلا - چاو چوز ناز و نعمت و شوق و آرزو را گویند

ھ چاوڑی مونث نام جای است در دهلی

س چاه بروزن راه مونث تمنا و رغبت و محبت باشد و در فارسی معروف که بعربی بئر خوانند و گوی زنخدان خوبان را نیز بطریق استعاره گفته اند

س چاه چت بکسر جیم فارسی دوم محبت و رغبت مرادف چاو چوز

س چاها مذکر محبت و خواهش و صیغه ماضی باشد از خواستن یعنی بخواه و خواسته شده چاها جهی بفتح جیم فارسی و کسر های هوز محبت وطن و حب الوطن

س چاهت بفتح های هوز مونث خواهش و آرزو را گویند
س چاهلک بفتح های هوز مهربان و شفیق و مصغر چاه باشد
س چاهنا خواستن و دوست داشتن
س چاهیتا بروزن مالیده منظور و محبوب را گویند
س چاهیتی بروزن باریکی محبوبه و معشوقه
ھ چائین بروزن آئین مذکر فرقه ایست از هنود و تخم تمر هندی و گرد خارش سر و باین معنی مذکر و مونث هر دو آمده است چائین جوئین کذلک
س چبانا بفتح اول خائیدن چبا چبا کے بات کرنی بتامل و توقف سخن گفتن و نیز بغرور و نخوت حرف زدن
ھ چباولا بفتح اول طفل مزاج و شوخ و نادان عوام بضم اول گویند و آن غلط است
س چبائی بفتح اول مونث مضغ و خائیدگی
ھ چبل - چبلا بکسر اول و دوم در هر دو و تشدید سیوم در دوم طفل مزاج و بی تمکین و نادان را گویند
ھ چبلاپن بکسر اول و دوم و تشدید لام و فتح بای فارسی مذکر کودک مزاجی و عدم تمکین
س چبلانا بفتح اول و سکون دوم باهستگی خائیدن
س چبوانا بفتح اول و سکون دوم متعدی چبانا
ھ چبوتره مذکر مربعی مرتفع از زمین بقدر نیم گز یا بیشتر که در باغها و درهای خانها سازند و در فارسی چوتره گویند کذا ذکر صاحب البرهان و جای که در آن خراج گیرند و کچهری شحنه
ھ چبهانا بضم اول خلانیدن
ھ چبهک بفتح اول و دوم مونث خلش کژدم و غیر آن
ھ چبهکی بضم اول و سکون بای موحده و های هوز مونث غوطه زدن در آب
ھ چبهنا بضم اول خلیدن و خلش کردن و سرایت کردن چیزی در دل
ھ چبهونا بضم اول و دوم و سکون واو مجهول خلانیدن

ھ چبینا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول غله که در حین گرسنگی و نبودن طعام بخورند و آنرا لب چرا گویند و آنرا چبینی هم گویند و این مونث باشد
ھ چپ بضم اول خاموش و بمعنی خاموش باش نیز گویند و بمعنی خاموشی هم آمده است مونث چپ لگنی - یا چپکی لگنی لال شدن بحیرت چپ بفتح اول در فارسی معروف که نقیض راست باشد و بعربی یسار خوانند
ھ چپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بدست و ذراع گز مقدار درازی یکدست باشد و بتخفیف دوم در فارسی جانب چپ
ھ چپا چپ - چپ چاپ بضم اول در هر دو خاموش و بدزدی و بسیار تمانه
ھ چپاتی بفتح اول مونث نان تنک را گویند فارسی است
ھ چپانا بفتح اول شرمنده کردن و چیزی بالای چیز دیگر گذاشتن باشد
ھ چپتا بکسر اول زنج و ملتصق را گویند
س چپتا بفتح اول هموار و یکسان
ھ چپتانا بکسر اول رقعه بر دوختن و پیوند کردن
س چپتانا بفتح اول هموار کردن و یکسان نمودن
ھ چپت بازی زن طبق زن چپت بازی طبق زنی
س چپتنا بفتح اول و دوم هموار و یکسان شدن
ھ چپتا بکسر اول و فتح دوم چسپیدن
ھ چپتهی بفتح اول و کسر سیوم مونث نام کرمی است
ھ چپتی بفتح اول مونث طبق زن چپتی لڑنا - چپتی کهیلنا طبق زنی کردن
ھ چپ چاپ بضم اول بخموشی و بفتح اول در فارسی صدا و آواز بوسه را گویند
ھ چپچپا بکسر هر دو جیم فارسی لزج و ملتصق
ھ چپچپانا بضم هر دو جیم فارسی بمعنی گزیدن و بکسر هر دو جیم فارسی چسپیدن

هـ چپچپانے بضم بر دو جیم فارسی بخاموشی و باخفا و نهان
هـ چپچ بکسر اول و تشدید دوم مذکر باشه
هـ چپچپاهت بکسر اول و سیوم مونث لزوجت
هـ چپرا بکسر اول و سکون دوم و فتح رای مهمله عوام برای منقوطه
گویند مذکر چرک چشم و آنرا ژفک خوانند بروزن اشک
و بعربی چرک تر را غمص و خشک را رمص گویند
هـ چپراس بفتح اول مونث صفیحه برنجی یا سیمین بود که
آنرا در چرم یا بانات نصب کرده پیاده کان بطور
حمایل در گردن خود اندازند
هـ چپراسی پیاده و قاصدی را گویند که چپراس خود دارد
هـ چپڑ چپڑ بفتح اول و دوم در هردو آوازی که هنگام
خوردن آب و طعام از دهان حیوانات برآید
هـ چپڑا بضم اول و سکون دوم دروغ راست نما و بفتح
اول مذکر نوعی از لک و زمین صاف و هموار
هـ چپڑانا بفتح اول دروغ گفتن
هـ چپڑاق بفتح اول بروزن همباز و گستاخ و بی شرم و بیجے
گفتن ها سنسکرت است
هـ چپڑاها بکسر اول چشمان صاف و پاک هکذا اقال
فی الماخذ
هـ چپڑنا بفتح اول و دوم گریختن و انکار کردن و بضم
اول مالیدن کلاه و رنگ بر دیوار و غیر آن
هـ چپڑی بفتح اول مونث گروه های سرگین گاو را
گویند و بضم اول چرب و صاف و هموار باشد
چپڑی بات سخنان چرب و خوشامد چپڑی
روٹی نان روغنی
ت چپقلش بفتح اول و سیوم و کسر لام مونث ازدحام
مردم و قلت جای را گویند
هـ چپک بکسر اول و تشدید دوم مفتوحه غیر عمیق و نام
پرنده هم هست
هـ چپکا بضم اول خاموش و بفتح اول افسرده و خمیده و کج
و سرانشیب

هـ چپکانا بفتح اول چسپانیدن و ترسانیدن هوا و غیره
را هم گفته اند
هـ چپکن بفتح اول و سیوم مونث نوعی از قبا باشد
چپکن دار جامه را گویند که همچو چپکن باشد
هـ چپکنا بکسر اول و فتح دوم چسپیدن و نشر کردن
سیاهی بر کاغذ و افشرده شدن چپک جانا فروخته
شدن چیزی بسبب حلاوت و لذتیکه دارد و نیز
عاشق شدن بر کسی در نظر اول
هـ چپکنا بفتح اول و سیوم و چسپیدن و فشرده شدن
هـ چپکی بضم اول بروزن خشکی مونث خاموشی
هـ چپل بفتح اول و تشدید دوم نوعی از پای افزار باشد
س چپل بفتح اول و دوم شوخ و بی قرار را گویند
س چپلا بفتح اول و دوم مونث برق برا در رعد را گویند
هـ چپن بفتح اول و تشدید دوم مذکر سرپوش سبوی
هـ چپنا بفتح اول خجل شدن و محجوب گشتن روبری جماعت
مردم و بکسر اول مخفی شدن
هـ چپنی بفتح اول مونث سرپوش و صحنک کوچک
چپنی بھر پانی میں یا چپنی بھر پانی لیکے
ڈوب مرنا کنایه از شرمنده شدن باشد
باقصی غایت چپنی چاٹنی قناعت کردن بر اندک
هـ چپو بفتح اول و تشدید دوم مضمومه مذکر مقذاف
کشتی و آن آله است که ملاحان بدان کشتی را روان کنند
چپو مارنا روان کردن کشتی بمقذاف
هـ چپولی بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مونث
دستار کهنه و فرسوده
هـ چپهال بفتح اول و دوم جای را گویند که گرداگرد آن
گل و لا باشد
ف چپه بفتح اول و ثانی مشدده شخصی را که کار با دست
چپ کند و به تخفیف دوم تخته دسته دار باشد
بهیئت بیل که کشتی را بدان رانند کذا فی البرهان
هـ چپی بکسر اول و ثانی مشدد مونث پیوند کاغذ

و بفتح اول وتشدید دوم فشردن و دلک اعضا و بضم اول
وتشدید دوم خاموشی

س چپیت بفتح اول وکسر دوم مونث ضرب و صدمه
و مصیبت را گویند چپیتا بفتح اول وکسر دوم مذکر

هـ چپیتا بفتح اول وکسر دوم حرامزاده وولدالزنا

هـ چت بکسر اول نظر و نگاه و حسی از حواس و آنکه بر پشت
دراز کشیده باشد چت کرنا بر پشت افگندن
واین یکی از اصطلاحات کشتی گیران است وغلبه
کردن بر کسی در جنگ

هـ چت بکسر اول مذکر خاطر ودل وروح را گویند
چت چاہی خاطرخواه و دلپسند چت چور بمعنی
سارق دل است وآن کنایه از دلربا باشد.
چت دینا التفات کردن و توجه نمودن چت کی
تسکین دادن تسلی واستمالت نمودن چت لگن مرغوب
ولطیف ودلکش

س چتا بکسر اول وتشدید دوم مذکر نام بنائی است که در آن
ودوابکار برندش و بتخفیف دوم آتشی که در آن مرده را
بسوزند وآن را چتا کها هم گویند واین هر دو مونث است

هـ چتا بکسر اول وثانی مشدد سپید و نقیض سیاه

س چتانا بکسر اول آگاه و خبردار کردن چتاونا کذلک

هـ چتانگ بکسر اول وفتح دوم وسکون نون وکاف
فارسی کابل وست واطلاق آن بر حیوانات کنند

س چتاونی بکسر اول مونث اشاره وایما باشد چتر
بکسر اول وسکون دوم مذکر تصویر چترسالا
چترساری تصویرخانه ونقش خانه و چتر بفتح اول
وضم دوم ماهر و سکار و دانا را گویند و بمعنی چهارم
آمده است و بفتح اول در فارسی چیزی باشد
که برای محافظت آفتاب بر بالای سر نگهدارند
وموی کوتاهی که بر فرق سر گذارند

س چترا بفتح اول هوشمند و دانا و مکار باشد و بکسر
اول نام منزل چهاردهم است از منازل قمر

س چتربچتر بکسر اول وسکون دوم وسیوم وکسر بای
موحده وجیم فارسی وسکون تای فوقانی گوناگون
وبوقلمون ورنگارنگ

س چتربهج بفتح اول وضم دوم وضم بای موحده صاحب
چهاردست واین لقبی است از القاب وشنو چنانکه
چتربهجی لقب زنی است که هندوان پرستش او
کنند واورا دیوی کنند

س چتربهوجن بکسر اول وسکون دوم وسیوم وضم
بای موحده وسکون واو مجهول وفتح جیم مذکر بتبدیل
طعام وخوردن طعام غیرمعتاد

س چترائی ـ چترتا بفتح اول وضم دوم هر دو مونث
کیاست وفطانت وزیرکی ودانائی وهوشمندی

س چترتهه بفتح اول وضم دوم وسکون دیگر حروف بمعنی
چهارم باشد

س چترتهی بفتح اول وضم دوم وکسر چهارم مونث روز
چهارم از ماه قمری گویند

س چتردس بفتح اول وضم دوم وفتح دال مهمله چهاردهم

س چتردسی بفتح اول وضم دوم وفتح دال مهمله چهاردهم
ماه را گویند

س چترکار بکسر اول وسکون دوم مصور وصورت گر
چترکاری مصوری

س چترگپت بکسر اول وسکون فوقانی وضم کاف فارسی
وسکون بای فارسی وفوقانی کراما کاتبین یعنی فرشتگان
که اعمال بندگان می نویسند

س چترگر بکسر اول وسکون وفتح کاف فارسی مصور گویند

س چترنی بکسر اول وسکون دوم وکسر رای مهمله مونث
قسم دوم باشد از اقسام چهارگانه زنان

س چتروتش بفتح اول وضم دوم وکسر واو وسکون نون
وفتح شین معجمه بمعنی بست وچهارم باشد

س چتروتشت بفتح اول وضم دوم وکسر واو وسکون نون
وفتح شین معجمه وکسر فوقانی بست وچهار

س چت بکسر اول و فتح کاف تازی و سکون بای ابجد و فتح رای قرشت نقطه دار و منقوط و بوقلمون
س چتا بکسر اول منقوط و داغدار باشد
س چتنا بکسر اول نمودن و بنظر آمدن
س چتنا بکسر اول کشیده شدن تصویر را گویند
س چتوارنشت بفتح اول و سکون دوم و فتح واو و کسر رای مهمله و سکون نون و فتح شین چهل یعنی اربعین گویند
هـ چتون بکسر اول و فتح دوم مونث نظر و نگاه
هـ چتونا بکسر اول و فتح دوم دیدن و نگریستن
هـ چتهارنا بکسر اول و فتح دوم دریدن و پاره پاره کردن و کاغذ انوشت سیاه کردن و بمعنی دشنام دادن نیز هست
س هـ چتهت بکسر اول و فتح تای هوز و سکون تای هندی مونث بی دلی و برخاستگی خاطر را گویند
هـ چتهرا بکسر اول و فتح دوم مذکر پاره جامه کهنه
هـ چتهڑا بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز و کسر رای هندی جامه پاره شده را گویند
س چتی بکسر اول و تشدید دوم مونث داغی را گویند که بسبب باران یا طراوت آب بر چیزی نشیند و داغی است از مار و خرمهره که از مالیدن فرسوده کرد و
چتی دار داغدار و کرفته چتی لانا داغدار شدن و کره گرفتن
س چتیرا بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول مصور و نقاش را گویند
هـ چٹ بکسر اول و سکون تای منقوط هندی مونث پاره جامه و غیر آن چٹ الکرنا پاره پاره شدن و فرسوده شدن چیزی و چٹ بفتح اول مونث و آوازی که از شکستن چیزی برآید و قشر جلد و برطاس که وری است معروف و بمعنی برزودی و دوم هم آمده است چٹ بضم صاف کردن صحنک طعام و پیاله

چیزی خوردن چٹ دینی تونتا شکستن چیزی بزودی چٹ کرنا خوردن چیزی بهگی
س چٹا بضم اول و تشدید دوم مذکر جعد موی و کاکل [illegible] باشد و بفتح اول و تشدید دوم شاگرد و طفل مکتب [illegible]
هـ چٹا بکسر اول و تشدید دوم سفید و نوعی از روپیه هم هست چٹا اکهاڑنا دریدن و پاره پاره کردن رفت
س چٹاچٹ بفتح هر دو جیم فارسی صدای مکرر را گویند
هـ چٹابٹا بفتح اول و تشدید دوم در هر دو بازیچه است مر اطفال را و آن چنان باشد که در میان دو کره سوراخ دار رشته بکنند و سر رشته در دست گرفته چنان حرکت دهند که یکی بر دیگری خورد از آن آوازی برآید
هـ چٹاخا بفتح اول مذکر صدمه و آواز و آواز بوسه
هـ چٹاک بفتح اول مونث صدمه و آواز را گویند و بمعنی خبر و دانا هم آمده است
هـ چٹالنا بضم اول خستن و مجروح کردن باشد
هـ چٹان بفتح اول مونث تخته سنگ و زمین سنگلاخ
هـ چٹانا بفتح اول لیسانیدن
هـ چٹائی بفتح اول مونث حصیر را گویند
س چٹ پٹ بفتح اول و سیوم سر تیزی و عجالت
س چٹ پٹا بفتح اول و سیوم چالاک و مضبوط و دو چاره گوشت را گویند
س چٹ پٹانا بفتح اول و سیوم طپیدن و اضطراب کردن
س چٹ پٹاهٹ بفتح اول و سیوم مونث اضطراب [illegible]
س چٹ پٹی بفتح اول و سیوم مونث زودی و شتاب زدگی و شتابکاری و تعجیل
س چٹ پٹیا بفتح اول و سیوم و کسر چیا هم تند و چالاک
هـ چٹخنا بفتح اول و دوم آواز کردن تازیانه و شکافته شدن
هـ چٹ ریخ مذکر نام درختی است

س چٹ ساری بفتح اول مونث مدرسه و مکتب را گویند
چٹ سال کذلک

ه چٹک بفتح اول و دوم مونث آواز و صدر و دانائی
و آگاهی و خبرت و بمعنی رونق و ضیا و بهار زندگی
چٹک سے بکر و غذر چٹک سے جانا بناز و تجبر
رفتن چٹک وائی مونث زودی و عجلت باشد

ه چٹکا بکسر اول مذکر نوعی از گیاه یا غله و مخاط آب
بینی را هم گفته اند

ه چٹکا بفتح اول مذکر قلت و کمی چیزی چٹکا لگانا
ارزو وسند چیزی شدن

ه چٹکارا بکسر اول مذکر داغ و نقطه و آوازی که از خوردن
چیزی تیز و ترش از زبان برآرند

ه چٹکارنا بفتح اول بر آوردن نوعی از آواز دهن باشد
در حین طلبیدن مواشی و دواب

ه چٹکاری بفتح اول مونث نوعی از آواز باشد

ه چٹکانا بفتح اول از تازیانه آواز بر آوردن و انگشت
شکستن و بریدن و شگافتن و تفنگ را سر دادن
و آزار رسانیدن کسی را

ه چٹکلا بضم اول و سیوم مذکر طرافت و آهنر او افسون
چٹکلا سا و لچپ و دلکشا

ه چٹکنا بفتح اول و دوم بر آمدن صدا از تازیانه
و شگافته شدن

س چٹکنا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف تازی
مذکر سیلی و طپانچه باشد

ه چٹکی بضم اول مونث گرفتن اعضا با دو سر انگشت
یا دو سر ناخن چنانکه درد کند از الفارسی شکنج و
نیشگون گویند و مقدار یکی در دو سر
انگشت بگنجد و صدائی که از هم سائیدن سر دو انگشت
بر آید و چاکوچ توپ و نوعی از نقش بر جامه و شیرینی
هست که از دو انگشت پای کنند چٹکی بھرنا
چٹکی لینا شکنجیدن و شکنج گرفتن و تیز زدن

کسی را به خشم آوردن چٹکیوں میں اڑانا حساب
نگرفتن کسی را و سخن کسی را از روی استهزا و چٹکی بکسر اول نام نوعی
خورشیدا گویند

ه چٹکیلا بفتح اول و کسر سیوم زیبا و عمده و رونق دار

س چٹلا بضم اول مذکر طغیره و جعد موی سر و دنبچه و سپلا

ه چٹنا بفتح اول اکال و حریص و بسیار خوار

ه چٹنی بفتح اول مونث لب چشی زنان اکال و بسیار خوار

ه چٹوا بفتح اول و ضم دوم نوعی از بازیچه و قسمی است
از باز که جانور شکاری است

ه چٹوخا بفتح اول و ضم تای هندی و سکون واو
مجهول مذکر نوعی از فاخته باشد و آن پرنده ای است معروف

ه چٹورا بفتح اول و سکون واو مجهول عیاش و عشرت
پرست و شکم بنده را گویند

ه چٹها بفتح اول و تشدید دوم مذکر تحایف و نفایس
و بکسر اول طومار حساب در ماهیه نوکران

ه چٹهی بکسر اول و تشدید دوم مونث رقعه و نامه
مکتوب طلب چٹهی نامهٔ طلب و اعلام نامه چٹهی
پاتی چٹهی پتر مراسله و مکاتبه را گویند

ه چٹی بفتح اول و تشدید دوم مونث فقدان و قلت چیزی

ه چٹیا بضم اول و کسر دوم امیر دزدان و جاسوس
دزدان و بمعنی گیسو و کاکل هم آمده است و بدین معنی
مونث باشد

س چٹیا بفتح اول و کسر دوم شاگرد و تلمیذ

ه چٹیانا بضم اول و کسر دوم خستن و مجروح کردن

ه چٹیلا بضم اول و کسر دوم خسته و مجروح باشد

ه چچا بفتح اول برادر پدر بعربی عم خوانند

ه چچانا بضم اول چکیدن آب و تر شدن کسی از عرق
بدن یا آب

ه چچر بفتح اول و دوم زمینی را گویند که در آن یکسال
زراعت شده باشد

س چچڑ بضم اول و تشدید دوم مذکر پستان بزرگ

ھ چھرمی کھینچنا بکسر اول خط کشیدن بر چیزی

ھ چھری بکسر اول مونث تیک وآن کرمی است که خون می مکد از بدن سگ یا گوسفند

ھ چھکارنا بضم اول شپلیدن وصفیر زدن

ھ چھکاری بضم اول مونث ناز و کرشمه

س چھل بفتح اول و تشدید دوم مذکر پستان بزرگ

ھ چھند بکسر اول و دوم مذکر ترکاری است معروف وآنرا مردم این چھونده گویند نان خورش آن جهت دفع یبوست بدن ولاغری مجرب است وشیرین وهاضم وسبک بود و صفراوی مزاج را نافع آید و اشتها زیاده کند کذا فی الشریفی

ھ چھوانا بضم اول چکیدن آب وعرق از بدن

ھ چھوڑنا بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول کیدن چیزی خشک باشد که ازان چیزی حاصل نشود

ھ چھچی بفتح اول وثانی مشدد زوجه برادر پدر

ھ چھیانا بکسر اول و دوم آواز کردن گوسفند باشد

ھ چھیر بروزن حصیر مذکر سطر وخط را گویند

ھ چھیرا بفتح اول وکسر دوم منسوب بعم چھیرا بھائی پسر عم چھیری بہن دختر عم

ف چخ بفتح اول مونث خصومت وجنگ وتعدی

ف چخاچخی بروزن برابری ستیزه ونزاع

ف چخماخ بمعنی چقماق باشد

ف چخے دور شو واین را اکثر بالفظ چل گویند همچو چل چخے

ھ چداس بضم اول مونث آرزو کردن زن جماع را

ھ چداسا بضم اول مذکر چداسی مونث خواهان جماع

ھ چدانا بضم اول کس دادن زن بکسی

ھ چدائی بضم اول مونث جماع ومباشرت

ھ چدکڑ بضم اول وفتح دوم وتشدید کاف تازی وسکون رای هندی مردی که بگائیدن حریص بود

ھ چدنا بضم اول گائیده شدن

ھ چدوانا بضم اول گایدن

ھ چدوائی بضم اول اجرت زناکری وسپی وشند

ھ چدویا بضم اول وفتح واو مردی که بر گائیدن حریص بود

ھ چدھا بفتح اول و تشدید دوم مذکر کشش وپیوند زمان و در هم کشیدن و چنبر یک

ھ چر بفتح اول مذکر جزیره و یا آوازی که از دریدن پارچه بر آید و در فارسی امر است از چریدن وبضم اول حکایت آواز است

س چر بفتح اول متحرک وروان وبعضی چراگاه و قوت و خورش وروزی هم آمده است وبکسر اول مدت دراز و زمان دراز

ھ چرا بفتح اول و تشدید دوم مذکر همه وبفتح اول در فارسی چریدن وبکسر اول از برای چه

ف چراغپا چیزی را گویند که چراغ بالای آن گذارند و هر دو دست برداشتن وراست شدن اسپ باشد

چراغ بڑھانا یا ٹھنڈا کرنا چراغ کشتن وخاموش کردن آن

س چراک بفتح اول بروزن تراک چرنده بعربی سائم گویند

س چران بفتح اول مذکر مرغزار وچراگاه

س چرانا بفتح اول چرانیدن وبضم اول دزدیدن

ھ چرانا بکسر اول درانیدن وبفتح اول و تشدید دوم درید دور کردن وجربان داشتن و جمع

ھ چراند بکسر اول وفتح دوم وسکون نون ودال مونث بوی که از سوختن موی وچرم وغیر آن آید

س چراو بفتح اول مذکر چراگاه

س چرائی بفتح اول بروزن کدائی مونث چراو مزدوری که برای چراو دهند

ھ چرپانا بفتح اول کشیدن و درست کردن پیمان عمل

ف چربی مونث پیه گوسفند وکنایت از نرمی و ملایمت باشد چربی دار چرب و دسم چربی لی چھلی چادر پیه

ھ چرچرا بفتح اول وسوم تیز و حریف وزبان آور

ھ چرچرانا بفتح اول وسوم زبان آوری کردن

ه — چرپراهت بفتح اول وسیوم مونث تیزئی زبان آوری

ه — چرپریا بفتح اول وسیوم وکسر رای قرشت چالاک تند تلخ

ه — چرپھری بفتح اول وسیوم مذکر چالاکی وتیزفهمی باشد

ه — چرپھرا بروزن غرغره چالاک وتیزطبع

ه — چرت بضم اول وسکون دوم وسیوم وبفتح اول نیز آمده مونث خواب اندک وغنودگی بعربی سنة خوانند

س — چرت بفتح اول وکسر دوم خو خصلت

س — چرتر بفتح اول وکسر دوم وسکون سیوم وچهارم مذکر خو وخصلت ووضع ودستور وعادت ولیاقت وقابلیت وتاریخ پیشینان وشاعر این لفظ را بتشدید سیوم آورده چرتر تو عورت اگر اپنے آئے ہا تو ہاتھی کو پیڑھی کے نیچے چھپائے ۱۱ شاید که این از قسم یجوز للشاعر مالایجوز لغیره باشد

س — چرتی بفتح اول بروزن سرتی شخصی را گویند که روزه ندارد

س — چرجیو بکسر اول وسیوم مذکر حیات دراز مرادف چرنجیو

س — چرجیونا بکسر اول وسیوم زندگی دراز داشتن

س — چرچا بفتح اول مذکر ومونث صیت وشهرت وآوازه را گویند ومشغولی والتفات درکاری وپرستش وبندگی وبوی خوش که از مالیدن صندل بربدن پیدا شود

ه — چرچر بروزن صرصر مذکر هرزه گوی ویاوه حکایت وآواز چیزی

ه — چرچرا بکسر اول وسیوم مذکر نام گیاهی است دوائی وطفل وکودک را هم گفته اند وبضم اول وسیوم حریف وتیز را گویند

ه — چرچرانا بفتح اول وسیوم ستیزیدن وکلام شوش گفتن وآوازی که در وقت سوختن هیزم برآید

ه — چرچراهت بکسر اول وسیوم مونث زودرنجی وتندمزاجی

ه — چرچری بضم اول وسیوم مونث ثقل دهن مرادف چرپری

س — چرچک بفتح اول وسیوم بروزن زردک قیاس کننده وحجت آرنده

س — چرچنا بفتح اول ودوم پنداشتن وقیاس کردن وصندل وعطر بربدن مالیدن

ه — چرچون بفتح اول بروزن گردون مذکر کلمات هرزه وبے معنی را گویند

س — چرچیت بفتح اول وسیوم وسکون تحتانی وفوقانی فکر کننده وحجت آرنده

س — چرچیلا بفتح اول وکسر سیوم وسکون یای مجهول مردم هرزه گو وژاژخا

ه — چرس بفتح اول ودوم بروزن جرس عرق کنبا که گرد آن می آرد وظرف چرمین وچرم ادیم را هم گفته اند ودر فارسی بند وزندان وشکنجه وآزار وحوضی باشد که انگور دران ریخته بپای مالند تا شیره آن گرفته شود وچرا ودواب وچیزهای که درویشان از گدائی جمع کرده باشند

ف — چرغ بفتح اول نوعی از باز باشد

ه — چرغنا بفتح اول ودوم باده گفتن واصل این لفظ چرکنا باشد

ه — چرسا بفتح اول مذکر چرم وپوست را گویند

س — چرک بفتح اول ودوم مذکر پیس وبرص وبکسر اول وسکون رای مهمله در فارسی ریمی که از زخم برآید وچرک بدن وجامه آنرا بعربی وسخ خوانند وآب دهن را هم گفته اند

س — چرکا بفتح اول مذکر زخم کوچک وجراحت اندک ونیز کسیکه داغهای برص دارد

س — چرکال بکسر اول بمعنی پیوسته وابداً باشد چرکال سے ازابد

س — چرکت بکسر اول وضم کاف تازی وسکون تای هندی مذکر پاره جامه ورقعه وپنبه را گویند

ه — چرکت بضم اول وسیوم مذکر سفوف را گویند

س — چرکتا بفتح اول وسیوم برنده علف از برای بهایم ویاوه گو ومددکار وقبیلها را هم گفته اند

س — چرکسیا بکسر اول وضم سیوم وکسر تای منقوطه دهی ومردم کوپشش درویشان است

ه — چرکنا بکسر اول وفتح دوم دریدن وبرار کردن بمقدار اندک

س — چرکی بفتح اول با برص وصاحب برص

ه — چرکی بضم اول مونث جعد موی مرادف چرپی

ه چرکنا بضم اول و دوم و سکون کاف فارسی هرزه گوی کردن و بفتح دوم آواز کردن پرندگان

س چرام بفتح اول مذکر پوست و آدیم را گویند و در فارسی نیز همین معنی دارد

ه چرمرا بضم اول و سیوم حکایت آواز چیزی

س چرن بفتح اول و دوم مذکر پای و قدم و کفش و پای افزار را نیز گویند افاعیل و تفاعیل شعر و بمعنی خود روش نیز

چرناهرت بفتح اول و دوم و سکون سیم و کسر رای مهمله دوم و سکون فوقانی آبیکه دران پای مهمان شسته باشند چرناهرت لینا پای مهمان شستن

چرنودک بفتح اول و دوم و ضم نون و فتح دال مهمله آبیکه دران پای شسته باشند

س چرنا بفتح اول چریدن و چرا کردن

ه چرنا بفتح اول مذکر پای جامه که تا زانو رسد چرنا چرهانا پوشیدن این قسم پایجامه را گویند چرنا بکسر اول دریده شدن و شکافته شدن

س چرنجی بکسر اول و فتح دوم در هر دو مذکر حیات دراز و عمر دراز چرنجیو بکسر اول و فتح دوم کذلک

ه چروا بفتح اول و ضم دوم مذکر سبوی بزرگ

س چروانا بفتح اول چرانیدن

ه چروانا بکسر اول درانیدن مرادف چرانا

س چرواها بفتح اول بروزن درماهه شبان و راعی

س چروائی بفتح اول مونث مزدیکه برای چرا دهند

ه چرورى بکسر اول و فتح دوم و کسر سیوم مونث التماس و عرض و الحاح را گویند

ه چرونجی بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مونث میوه است معروف

س چری بفتح اول بروزن کری مونث مزروع نارسیده که از ابریت بجوزد و بهایم دهند

ه چری بضم اول و کسر دوم بازوبند و با تشدید دوم مونث و روا گویند نقیض صاف باشد

ه چڑ بفتح اول مذکر آواز شکستن شاخ درخت و بکسر اول مونث کراهت و ناخوشی و بضم اول بزبان فرج زنان و باین معنی بفتح اول شهرت دارد و غلط است

س چڑا بکسر اول گنجشک نر

ه چڑانا بکسر اول فسوسیدن و مسخرگی کردن

ه چڑبڑیا بفتح اول و سیوم هرزه گو

ه چڑپڑا بکسر اول و سیوم که بای فارسی است تند و تیز و حریف و حار

ه چڑپڑانا بفتح اول و سیوم طپیدن و اضطراب کردن

ه چڑپڑاهت بکسر اول و سیوم مونث تیزی و تندی و حدت

ه چڑچڑ بروزن صرصر حکایت آواز چیزی

ه چڑچڑا بکسر اول و سیوم مذکر نام نباتی است و زود رنج و آنکه از سخریه بخشم آید

ه چڑچڑانا بفتح اول و سیوم شکافتن و ترکیدن

ه چڑچڑاهت بکسر اول و سیوم مونث خشم و زود رنجی را گویند

ه چڑر بروزن حزر حکایت آواز چیزی

ه چڑنا بکسر اول رنجیدن از استهزای کسی

س چڑوا بضم اول و دوم مذکر چیزی است معروف که از برنج میسازند

ه چڑهه بکسر اول مونث نفرت و کراهت و کدورت

ه چڑهانا بفتح اول سوار کردن و کشیدن زه کمان و ریسمان طبل و بکسر اول فسوسیدن و ظرافت کردن

ه چڑهاو بفتح اول مذکر برآمد و عروج و طغیان آب و ترقی جاه و سرفرازی و حمله آوردن بر کسی

ه چڑهائی بفتح اول مونث برآمد و عروج و جاه و حمله آوردن و مزدی که برای سواری بدبابه کردن اسباب بدهند

ه چڑهینا بفتح اول و سکون دوم و های هوز و فتح با

موحده وتشدید نون قابو یافتن

هـ چڑھتا ہونا بفتح اول فایق آمدن وزیاده شدن

هـ چڑھتی بفتح اول مونث نفع وسود را گویند

هـ چڑھکے بفتح اول علانیه وآشکارا ونفیس وزیبا

هـ چڑھنا بفتح اول برآمدن وسوار شدن وحمله کردن
وحمله آوردن باشد چڑھنا اوترنا بکرایه گرفتن مرکب
ورخصت دادن آنرا وجزر ومد دریا وزیر وبم

هـ چڑھنا بکسر اول بهم برآمدن از ظرافت

هـ چڑھندار بفتح اول وسیوم مسافر ومیر سامان کشتی

هـ چڑھنی بفتح اول مونث تیاری حرب وتهیه جنگ

هـ چڑھوان بفتح اول وسکون رای هندی وهای هوز
وفتح واو نوعی از کفش که پاشنه قدم می پوشد

هـ چڑھوانا بفتح اول سوار کنانیدن متعدی چڑھنا

هـ چڑھویا بفتح اول وچهارم سوار اسپ وفارس

هـ چڑھی بفتح اول مونث تهیه جنگ وتیاری حرب

هـ چڑھیت بفتح اول ودوم سوار وفارس

هـ چڑھیتا بفتح اول سوار لشکر

هـ چڑیا بکسر اول ودوم مونث مطلق پرنده را گویند و
نوعی از درخت باشد چڑیا خانه خانه پرندگان

س چڑیا بکسر اول ودوم گنجشک ماده

هـ چڑیل بضم اول وفتح دوم مونث خبیثه وهمزاد زنیکه
حامله مرده باشد وکنایه از زن قبیح وبدصورت و
زشت وناپاک هم هست

هـ چڑیمار بکسر اول صیاد را گویند

هـ چسک بفتح اول ودوم بر وزن خنک مونث
درد و مزبان

هـ چسکا بفتح اول مذکر ذایقه ومزه ومحبت وشوق
وخو وعادت ودستور

س چسکر بضم اول وفتح سین وتشدید کاف تازی
بمعنی مکنده وممص کننده است وکنایه از مدمن شراب
خوار وباده نوش باشد

هـ چسکنا بفتح اول ودوم مزبان کردن وجع

س چسکی بضم اول بر وزن خشکی مونث جرعه آب

هـ چسنا بفتح اول چاک شدن جامه تنگ

س چسنی بفتح اول پاره چوبی باشد رنگین که بدست
اطفال هند تا آنرا بمکند مرادف چوسنی

چسی بفتح اول وتشدید دوم مونث نوعی از خارش که
درکف دست وپا پدید آید وگویند که باعث آن گزیدن
هوام است وبضم اول وتشدید دوم مونث شیره
فواکه را گویند

ت چغتا بفتح اول مذکر قبیله از مغلان که خاندان تیموریه
بدان نسبت دارد

ت چق بکسر اول مونث چیزی است شبکه مانند از نی سازند
وبر در خانه گذارند

ت چقچقی بفتح اول وسیوم مونث آله است از آلات غنا
که از چوب می سازند ومغلان از آن می نوازند

چقو بضم اول وتشدید قاف مفتوحه گوی آب که عمیق نبود

ت چقماق چقمق بفتح اول در هر دو مونث آتش زنه
بعربی زند خوانند

ت چقماقی بفتح اول نوعی از بندوق که از سنگ چقماق سر کنند

هـ چک بکسر اول مونث درد کمر وبفتح اول درد کمر

ف چک بفتح اول مذکر برات وقباله خانه وباغ ومنشور و
صک معرب آنست

س چکبندی مونث نصب حدود عقار وتعیین نشان زمین

هـ چکا بفتح اول وتشدید دوم مذکر ماست وشیر بسته
وپای گردون ودایره خورشید

هـ چکاچوند بفتح اول وچهارم مونث خیرگی نگاه
از تجلی نور

هـ چکارا بکسر اول مذکر نوعی از آهوی سیاه رنگ
که آنرا بر ساحل دریای جمن شکار کنند ونوعی از
رباب هم هست ودر آخر بجای الف های هوز
نیز نویسند

س چکارنا بکسر اول بانگ برزدن

س چکاری بکسر اول مونث کرمی است پشه مانند و بمعنی داغ و نشان هم آمده

ھ چکان بفتح اول و تشدید دوم آنچه رقیق بود از بنگ و غیر آن و داغ را هم گفته اند و به تخفیف دوم در فارسی حال است از چکیدن

ھ چکانا بضم اول فیصل کردن و مقرر ساختن بها و تقویم قیمت

ھ چکاور بفتح اول بروزن نگاور نام بیماری است از امراض اسپان

س چکاوی بفتح اول بروزن تغاوی مونث جوششی است پرخارش آنرا بفارسی داد و بعربی قوبا خوانند

س چکائی بضم اول مونث فیصله چکائی دینا گریز کردن و پنهان شدن از نظر فرزند علی گوید چکائی دیکے چترائی سے جانا کیا قیامت ہی ؛ نگاہین جب طرف لڑتے ہین تیرہے ہے انگلیان ؛

س چکت بفتح اول و کسر دوم حیران و سرگشته

س چکتا بفتح اول مذکر تراشه چیزی و قاش و تراشه از زمین و نشان خراش بدن چکتا دینا یا لینا خراشیدن چکتا نا تراشه زمین پهلوی هم نصب کردن

س چکتسا بکسر اول و دوم و سکون فوقانی مونث مداوا و معالجه را گویند

س چکتسک بکسر اول و دوم و سکون فوقانی و فتح سین مهمله پزشک و طبیب را گویند

س چکتی بفتح اول مونث قاش و پوست گرگدن که از آن سپر سازند و پاره از آدیم و رکابی گرد فلزات

ھ چکتی بفتح اول مونث تقرر و فیصله

ھ چکت بکسر اول و فتح دوم چسپان و لزج

ھ چکتا بکسر اول مذکر نوعی از پارچه باشد

ھ چکتها بکسر اول و فتح سیوم لزج و چسپان در روغن خوشبو را هم گفته اند

ھ چکچکا بفتح اول و سیوم شور و رخشان

ھ چکچکی بفتح اول و سیوم مونث نوعی از پیش قبض که آنرا در کمر بندند و بمعنی شور و درخشان هم هست

س چکچهوندی بفتح اول و سکون دوم و ضم سیوم و کسر دال مهمله مونث موشی که مشک از و پیدا شود

س چکر بفتح اول و تشدید دوم و به تخفیف دوم هم خوانند مذکر گرد باد و گرداب دریا و حربه مدور که آنرا بر دشمن می اندازند و اکثر آنرا مردم سکه می دارند کنایه از آفت و پریشانی هم هست و بمعنی جانب و نواحی هم بنظر آمده است چکردهاری بتشدید دوم لقبی از القاب وشنو چکرورتی بفتح واو بادشاه عالم و نیز لقبی است مر برهمنان بنگاله را

س چکر بکسر اول و ضم دوم مذکر موی و گیسوی

ھ چکرا بفتح اول مذکر چیزی است که از حبوبات سازند و بخورند

س چکراکار بفتح اول و سکون دوم مدور و گرد را گویند

ھ چکربا بفتح اول و دوم و با چهارم موحده بروزن شکرخا مذکر عیش و عشرت با و از چکربا مچانا غوغا کردن در عیش و عشرت

س چکرت بفتح اول و کسر رای مهمله حیران و سرگشته

س چکروال بفتح اول و دوم بروزن عفرناک مذکر نام پرنده است

س چکری بفتح اول مونث چیزی مدور که از چوب سازند و در میان آن رشته به بندند و بگردانند و آن بازیچه طفلانست و ظرفی است گرد که بران خمیر نان را در از سازند و طایفه سطر باز را هم گفته اند

ھ چکریتها بفتح اول و سکون دوم و کسر سیوم انکه چشمانش بزرگ بود مرادف چکیتها

س چکریلا بفتح اول و کسر سیوم مدور و گرد را گویند

ھ چکر بضم اول و تشدید کاف مفتوحه آبگیر و تالاب کوچک

ھ چکس بفتح اول و تشدید دوم مذکر چوبی را گویند که برای نشستن باز و بهری و شاهین بندند

ه چکسونی بفتح اول و سکون دوم و ضم سین مهمله
مونث نام گیاهی است

ف چکس بفتح اول پارچه کاغذیکه عطاران دران مشک
و عنبر و سفوف و سنون و امثال آن پیچیده باشند
و عوام بکسر اول بر سفوف خوشبوی معروف اطلاق
کنند شاید که این قسم تسمیة الشی باسم محله باشد

[illegible]

ه چکلا بفتح اول مذکر رسی خانه و نوعی از پارچه که آنرا
از ابریشم یا رشته می بافند و بمعنی پهنا درو وسیع
هم بنظر آمده است

س چکلا بفتح اول گرد و مدور و کشوری که دران پرگنه
های متعدده باشد و نیز ظرفی مدور که بران خمیر نان
را تنک سازند

س چکلی دار فرمان روای کشور و مرزبان باشد
چکلی داری مرزبانی و حراست کشور

ه چکلانا بفتح اول پهناور کردن و وسیع کردن
ه چکلائی بفتح اول مونث عرض و پهنا را گویند
ه چکلنا بکسر اول و فتح دوم افشردن و فشردن با
ه چکما بفتح اول مذکر بازی گنجفه
ه چکماک ـ چکمک مونث چقماق را گویند هندیست
ه چکمن بفتح اول مذکر موزه که پای افزار معروف است
ف چکن بکسر اول و فتح دوم و چکین بروزن نگین مذکر
و مونث نوعی از کشیده و زرکش دوزی و بخیه دوزی
باشد کذا فی البرهان چکندوز زردوز چکنگر
کذلک چکن کاری زرکش دوزی

س چکن بکسر اول و تشدید کاف مفتوح و چکنا بکسر اول
صاف و مصفی و شکیل و حسین و چرب در دهن دارد و
شوخ را گویند چکنا باسن یا گهرا کنایه از شخصی است که
در دو وقت منفعد بود و چکنا چاند اجبین و حسین و
و جیه چکنی چورو زنی که عاصمه و پارسا نباشد و
زان مالدار چکنی سپاری نوعی از فوفل که آنرا در
آب جوش داده تیار کنند چکنی صورت الی بشد

و صورت تازه و زیبا چکنی مٹی نوعی از گل است
که لزوجت دارد

س چکنا بکسر اول مذکر چرب و داغدار و بمعنی روغن ؛
هم آمده است

ه چکنا بضم اول فیصل شدن و تقرر یافتن
ه چکنا چور بفتح اول و ضم پنجم ریزه ریزه و پاره پاره
س چکنانا بکسر اول صاف کردن و هموار نمودن
س چکنائی بکسر اول مونث پیه کو سفند و صفا و ؛
همواری و شوخی را نیز گویند

س چکناهت بکسر اول و فتح های هوز مونث صفا و ؛
همواری و دهنیت و حسن و خوبی باشد

س چکنیا بکسر اول و سیوم مرد نازنین
ه چکو بفتح اول و تشدید کاف مضموم کارد
س چکوا بفتح اول مذکر نام پرنده است و آنرا در ؛
فارسی سرخاب و چکاوک و ولک و بعربی قبره ؛
گویند گوشتش سرد و تر است و مقوی اعضا و ؛
حابس بول و براز و دافع باد و صفرا کذا فی الشریفی و
چکوا بمعنی گرداب هم آمده است

ه چکوتا بضم اول و فتح دوم مذکر فیصله و انفصال و تقرر
باشد چکوتی لگ

ه چکوتره بفتح اول مذکر میوه است معروف مزاجش
سرد باشد و اشتها آور

س چکور بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر
کبک گوشتش گرم و تر است گویند که او عاشق ماه است
و چون ماه نو بدر شود آتش میخورد

ه چکورا بکسر اول و ضم دوم بی قرار و بی آرام
ه چکورنا بکسر اول و ضم دوم منقار زدن مرغ
س چکوندا بفتح اول و دوم چکوتق بفتح اول و ضم دوم
و سکون واو مجهول و دیگر حروف مذکر نوعی از خیار
شنبر است

س چکوری بفتح اول و سکون واو مجهول کبک ماده

س چکوی بفتح اول مادهٔ سرخاب بعربی قبره گویند

س چکھانا بفتح اول چشانیدن

هـ چکھڑن بکسر اول وضم دوم وفتح های مهمله سبزه بیگانه از تازه رسیده

هـ چکھڑنا بکسر اول وضم دوم بهار آوردن درخت

س چکھنا بفتح اول چشیدن و ذایقه کردن

هـ چکھوبری بکسر اول وضم دوم وواو معروف مونث موشک پران آن جانوری است معروف مرادف گلهری

س چکئی بفتح اول و دوم وکسر همزه مونث بازیچه است مر اطفال را و ماده سرخاب

س چکی بفتح اول وتشدید دوم مونث آسیا بعربی رحی گویند وکاسه سر زانو و بمعنی صاعقه هم آمده است وبکسر اول وتشدید دوم قوفل پوشیده وضایع شده

هـ چکی بضم اول وتشدید دوم مونث دغا وفریب چکی دینا فریب دادن

هـ چکیتھا بفتح اول وکسر دوم آنکه چشمانش بزرگ بود

هـ چگانا بضم اول وفتح کاف فارسی متعدی چگنا است بضم اول

هـ چگلنا بفتح اول و دوم بی اشتها طعام خوردن

هـ چگن بضم اول وفتح دوم مونث شکن وپیچ که در جامه افتد

هـ چگنا بضم اول چیدن مرغ دانه را چگ لینا انتخاب کردن وبرگزیدن چیزی

هـ چگیر بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول مونث گلدان مرادف چنگیر

س چل بفتح اول مونث رفتار وتفاوت واختلاف وخلاف وعده را گویند چل دینا روان شدن و کوچ کردن لشکر وبمعنی فریب دادن هم هست

هـ چل بضم اول مونث خارش وحکه باشد

هـ چلا بکسر اول وتشدید دوم چله کمان چلا کھینچنا کشیدن زه کمان وتهیه جنگ کردن چلا چڑھانا زه کمان کشیدن

س چلاچل بفتح هر دو جیم فارسی هنگامه وگیر و دار وهنگامه لشکر چلاچلی کذلک

س چلان بفتح اول مونث تصفیه وصاف کردن و ارسال زر

هـ چلانا بضم اول مرادف چوانا باشد و آن آید بکسر اول وتشدید دوم بانگ برزدن ونعره زدن

س چلانا بفتح اول روان کردن ومراد از تفنگ پرتاب کردن تیر را

س چلاؤ بفتح اول وضم همزه روان ونا پایدار وقریب المرگ باشد

س چلاو بفتح اول مذکر رواج ودستور

س چلار بفتح اول مذکر روانی ورواج ودستور

هـ چلاهٹ بکسر اول وتشدید دوم وفتح های هوز مونث بانگ ونعره وشور

س چل بچل بفتح اول وسکون لام وکسر بای موحده وفتح جیم فارسی مذکر خطا وسهو ولغزش را گویند

هـ چلبلا بفتح اول وکسر بای موحده وسکون دال و های هوز شتاب زده

هـ چلبلاهٹ بفتح اول وکسر سوم مونث شتاب زدگی

هـ چلبلا بضم اول وسیوم شوخ وظریف ومرد بی تمکین و بیقرار را گویند چلبلاپن شوخی وبی تمکینی

هـ چلبلانا بضم اول و سیوم بیقراری کردن

هـ چلبلاهٹ بضم اول وسیوم مونث شوخی وظرافت

هـ چلبهیر بفتح اول وکسر بای فارسی وسکون یای مجهول مذکر حرکت وروانی

هـ چلتا بفتح اول رایج وروان ونام درختی هم هست که ثمرش ترش میباشد چلتی چیز زر رایج الوقت ومتاعیکه فروخته شود

س چلتر بفتح اول وکسر دوم وسکون فوقانی ورای قرشت مذکر خوی وخصلت مرادف چیوتر

س چلتری بفتح اول وکسر دوم شوخ وظریف وگستاخ

وستون ونا پایدار

س چلچل بضم اول وسیوم بروزن بلبل مذکر شوخی وگستاخی

س چل چلانا بضم هردو جیم فارسی خراشیدن تن را گویند

ه چل چلانا بکسر هردو جیم فارسی بانگ برزدن ونعره زدن

س چلچلاو بفتح اول وسیوم مذکر تهیه سفر ونهضت

س چلچلی بضم هردو جیم فارسی مونث شوخی مرادف چلچل

ه چلت بکسر اول وتشدید دوم مفتوحه مونث سپش بعربی قمل خوانند

ه چلتاها بکسر اول سپش دار اعم از جامه وغیر آن

ه چلک بکسر اول وفتح دوم مونث نور وضیا وبکسر دوم دوخت جامه وبخیه را گویند

ه چلکنا بکسر اول وفتح دوم درخشیدن

ه چلم بکسر اول وفتح دوم مونث سر قلیان عوام بکسر لام گویند غلط است

ه چلمچی بکسر اول وفتح دوم مونث طشت ونیز چیزیست که در زیر قلیان گذارند تا آب تنباکو دران گرد آید

س چلمن بکسر اول وسکون لام وفتح میم مونث مرادف چلونی

س چلن بفتح اول ودوم مذکر دستور وخو وعادت ومروج باشد وبمعنی رایج هم آمده است

س چلنا بفتح اول رفتن وروان شدن ودوزیدن باد وجواب دادن وسفید شدن وپایدار بودن واثر کردن چل نکلنا آواره شدن واز حد در گذشتن چلے چلنا همراه کسی رفتن

س چلنا بفتح اول ودوم زر رایج ومتاع فروختنی

س چلنی بفتح اول مونث غربال وپرویزن وبمعنی رایج هم آمده

س چلو بضم اول وتشدید دوم مذکر آن مقدار که در کف دست بگنجد بعربی حفنه گویند چلو بھر پانی میں ڈوب مرنا کنایه از شرمنده شدن باشد بغایت

چلو چلو ساد هنا نوشیدن چیزی باشد بتدریج چلو میں الو ہونا در یک جرعه مست

شدن وتنگ ظرفی نمودن وتنگ شرابی کردن

س چلو بفتح اول دور باش ویکسو شو

س چلوا بفتح اول بروزن حلوا مونث نوعی از ماهی باشد

ه چلوان بکسر اول چلون بکسر اول وفتح سیوم مونث چیزیست معروف که مشبک باشد وآنرا بر در خانه آویزند

س چلونا بفتح اول ودوم مذکر پاره چوبی باشد که بدان چرخه را بگردانند

ه چلهارا بضم اول مرد فاسق وشهوت پرست

ه چلهائی بضم اول زن فاسقه وشهوت پرست

س چلهوانس بکسر اول وسکون لام وهای هوز وفتح واو وسکون الف ونون وسین مهمله مذکر گوشت زغن گویند که خوردن آن دیوانگی آرد وصغیر که مثل آواز زغن باشد

ه چلهونا بکسر اول وضم های هوز وسکون واو مجهول منقار زدن ودانه چیدن مرغ باشد

ه چلی بکسر اول وتشدید دوم مونث نوعی از طعام که از تخم مرغ سازند وساتوج وسفیه را هم گفته اند

س چما بضم اول وتخفیف دوم مذکر بوسه بعربی قبله خوانند مرادف چما وعوام بتشدید گویند وآن غلط است

س چمار بفتح اول بروزن ومار ساهری وشعر

ف چماق بروزن براق مذکر گرز آهنین شش پره گویند ودرین زمان چوبدست سرگره دار را گفته اند

ه چمانا بضم اول بوسانیدن متعدی چومنا

ه چماؤن بفتح اول مونث کفشی که در زیر آن پای افزار چوبین نصب کرده باشند

ه چمائی بفتح اول آنچه رنگ مس داشته باشد

س چمبک بضم اول وفتح بای موحده مذکر سنگ آهن ربا وتلخیص وخلاصه کتاب را هم گفته اند

ه چمبل بفتح اول وسیوم مونث نام رودباریست

س چمبن بضم اول وفتح سیوم مذکر بوسه گرفتن

س چمپا بفتح اول مرادف چنپا است

ه چمپت هونا بفتح اول و سیوم فرار کردن و گریختن
س چمپی بفتح اول تاریخ گون
س چمتکار بفتح اول و دوم و فتح کاف تازی مذکر حیرت و تحیر و نور و زینت را نیز گویند
ه چمتکار بفتح اول و دوم مونث نام گیاهی است و سرعت و عجلت را هم گفته اند
س چمتکاری بفتح اول و دوم تیز فهم و ذکی و زیرک و حیرت افزا
ه چمٹا بکسر اول مذکر دست پناه و سنفاش عوام بضم اول گویند و آن غلط است
ه چمٹنا بکسر اول چسپیدن و متصل شدن چمٹنا بکسر اول و فتح دوم کذلک
ه چمٹ رهنا بکسر اول و فتح دوم پیوستن و چسپان بودن
ه چمٹها بکسر اول و فتح سیوم غلیظ و سطبر و صلب باشد
ه چمچخ بفتح هر دو جیم فارسی و فتح رای هندی و سکون خای معجمه جغد خفیف و بمعنی شپره نیز آمده و آن جانوریست معروف که روی در آفتاب نه بیند
ه چمچمانا بفتح اول و سیوم درخشیدن و طنطنه زدن و خفتن و خواب کردن
ه چمچماهٹ بفتح هر دو جیم فارسی روشنی
ه چمچمه بکسر اول و سیوم مذکر روغنی که از امتداد ایام ترشی آسا گردد
ه چمر بگلی بفتح اول و دوم و فتح بای موحده مونث نوعی از بوتیمار باشد
س چمرکهر بفتح اول و سیوم مونث پاره باشد از چرم و غیر آن که مدور میباشد و آنرا در دوک کنند و کنایه از زن نحیف و لاغر هم هست
س چمڑا بفتح اول مذکر چرم بعربی جلد خوانند چمڑا ادهیڑنا یا چمڑانا یا کهینچنا یا نکالنا پوست برکندن و پوست برکشیدن
ه چمڑا بکسر اول محکم و مضبوط و سخت باشد
ه چمڑانا بکسر اول محکم و سخت شدن

ه چمڑاهٹ بکسر اول مونث غلظت و کندگی و خمیدگی
ه چمڑائی بکسر اول مونث قوت و کندگی و خمیدگی
ه چمڑنا بکسر اول و فتح دوم چسپیدن
ه چمڑی بکسر اول درشت و سخت را گویند
ه چمسا بکسر اول سریش آسا و لزج
ه چمک بروزن فلک مونث لمعان و نور و درخشانی
چمک دمک از توابع است
س چمک بضم اول و تشدید دوم مذکر آهن ربا بعربی مقناطیس خوانند
ه چمکار بضم اول مونث آوازی که برای طلبیدن اسپان و سگان از لب ها کنند و این قسم آواز کردن را چمکارنا گویند و نیز بمعنی حرف زدن بشفقت و نرمی آمده
ه چمکانا بفتح اول درخشانیدن و ترسانیدن و موج زدن و بموج کردن
ه چمکاو بفتح اول مذکر چمکاهٹ مونث نور و درخشان
ه چمکنا بفتح اول و دوم روشن و درخشان را گویند
ه چمکنا بفتح اول و دوم درخشیدن و نیک بخت شدن و بمعنی خشمناک شدن و ترسیدن هم هست
ه چمگادڑ بفتح اول و کاف فارسی و فتح دال مذکر شپره
چمگدڑی بضم کاف فارسی و چمگیدڑ بکسر کاف فارسی کذلک
ه چمل بفتح اول و تشدید دوم کاسهٔ گدایان چملا و چملی کذلک
س چموٹا مذکر چموٹی مونث هر دو بفتح اول و واو مجهول پارهٔ دراز از ادیم که بران استره را تیز کنند
ه چموکن بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف تازی مذکر کنک باشد که بر بدن مواشی میباشد
س چمیٹا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر طمانچه و سیلی
ه چن بفتح اول مذکر نوعی از نیشکر باشد
س چنا بروزن بسا مذکر معروف آنرا بفارسی نخود و بعربی

حمص خوانند گرم است در دوم خشک در اول و تازه و سبز در اول
تر دو قوتش تا سه سال باقی ماند ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق
زیاده کننده شیر و منی و مبهی و مقوی شش و سمن بدن و مقوی
حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منشا اشتها
و آب طبیخ او با قدری نمک با قوت تقطیع لزوجات و
مفتح سده است به سبب کسب ملوحیت او و مدر بول بسبب
حرارت بالخاصیه جهت درد سینه و قروح شش نافع و با شیر
تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تپ با او نباشد
و چون با تپ بود بجای شیر با آب بنوشند و چون یک
شب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و دران روز
چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند
و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب مفتوح
او را با اندک عسل بنوشند جهت اعاده شهوت
جماع مانوسین بی عدیل است

ه چنا بضم اول و تشدید دوم چیدن و جمع کردن و انتخاب
نمودن و برگزیدن و چیدن مرغ دانه را و نهادن چیزی
بمقام آن و پیچ دادن جامه را و نوعی از کرم که در بدن آدمی
می باشد دروازه چنا بستن در بخشها باشد

ه چنانا بضم اول متعدی چنا چنالینا پیچ دادن جامه را
و بند کردن کسی بدیوار تا بمیرد

ه چناکا بفتح اول مذکر مرادف چنک و آن آید

ه چناوت بضم اول و فتح واو مونث چین و شکن

ه چنبا بفتح اول مذکر فرقه از گدایان که هنگام سوال پوست
بدن خود را از کارد تراشند

ه چنبک بفتح اول و سیوم مذکر مقناطیس و آهن ربا

ه چنبل - چنبلا بفتح اول و سیوم در هر دو مذکر کاسه گدایان
را گویند

ه چنبو بفتح اول و ضم بای موحده مذکر مشربه

ه چنبلی بفتح اول و کسر سیوم مونث یاسمین بستانی و آنرا
یاسمین هندی خوانند گرم و خشک است در دوم مفتح
سده و مسهل بلغم و سودا و ما الاصفر و دافع سده و ریاح
غلیظ و فالج و مفاصل و امثال آن بمقام سموم و مفرح و محرک باه
و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جهت درد سر
بارد و تقویت دماغ و دفع ریاح دماغی نافع و نطول طبیخ او
جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ
کردن رخسار و بزرگ قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن
موی سیاه و موثر و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و
گل سرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او سه درهم و آب او دو
درهم روغن یاسمین بدستور مفتح و محلل و در جمیع افعال
مذکوره قوی التاثیر است و گل یاسمین زرد در هند کثیر الوجود
است و چون او را در حنظل سبز جهر الجنه یک درهم او را با
یک اوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهت
استسقا و درد کمر و درد مفاصل مجرب گفته اند

س چنبا بفتح اول گلیست معروف و آن بسیار قوی الرایحه
می باشد و در محرورین رعاف می آرد و عطسه استشمام او مقوی
قلب بارد و خوردن او نیز دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتها
است و ظاهرا گرم و خشک است در سیوم

س چنپا کلی زیوریست معروف و چون آن بشکوفه گل چنپا
مشابهت دارد بدین نام خوانند

س چنپاکیلا نوعی است از موز و آن میوه است معروف

س چنپک برنی آنکه رنگ چنپا دارد چه چنپک بمعنی گل
چنپا و برن بمعنی رنگ آمده است

ه چنبو بفتح اول و ضم سیوم مذکر مرادف چبو است که آن
گذشت

ه چنت بضم اول و فتح دوم مونث چین جامه

س چنت - چنتا بکسر اول در هر دو مونث خطره و تردد
و تشویش و شک را گویند

س چنتت بکسر اول و سیوم فکرمند و مشوش

س چنتن بکسر اول و فتح سیوم مذکر خوض و اندیشه

س چنتنا بکسر اول و فتح سیوم اندیشیدن و فکر کردن

ه چنت بفتح اول و سکون نون و تای هندی بخیل
را گویند

س چنچل بفتح اول و سیوم شوخ و بی‌قرار و ناپایدار و فانی وفاپذیر را نیز گویند

س چنچلانا بفتح اول و سیوم شوخی کردن و بیقراری نمودن

س چنچلاهت بفتح اول و سیوم و فتح های هوز موئنث بیقراری و شوخی باشد چنچلائی موئنث کذلک

س چنچلتا بفتح اول و سیوم موئنث اضطراب و ناپایداری را گویند

هـ چنچنا بضم هر دو جیم فارسی

هـ چنچنانا بفتح هر دو جیم فارسی جریان نمودن و سیل و غیر آن و آواز کردن روغن و رغن جوشیدن و بکسر آن هر دو بمعنی نعره زدن باشد

س چند بروزن بند مذکر ماه بعربی بدر خوانند و در فارسی چه مقدار و چه قدر بعربی کم گویند چند مکهی ماه رو چند مکهی چند بدنی کذلک

هـ چندا بفتح اول مذکر دستگیری و یاری و نذر و باج و خراج را گویند

س چندر بروزن بندر مذکر ماه بعربی قمر گویند

هـ چندرا بفتح اول و سکون نون و دال مهمله کل و کچل و کاف و لام عربی اصلع خوانند بمعنی خبیر ددا نا هم آمده است

هـ چندرانا بفتح اول و سکون نون و دال پژمردن درخت و ایستادن آن از بالیدگی

س چندرکا بفتح اول و سیوم و کسر رای مهمله موئنث نور ماه و روشنی قمر

س چندرما بفتح اول بروزن سرکرده مذکر ماه بعربی قمر گویند

هـ چندرنا بفتح اول و سیوم پژمردن درخت مراد چندرانا

س چندرهار بفتح اول و سیوم مذکر زیوریست معروف که عوام آنرا چندن هار گویند

س چندلا بفتح اول و سکون نون و دال کل و کچل

س چندن بفتح اول مذکر صندل گویند و آن سفید و زرد و سرخ می باشد سفید و زرد او در سیوم سرد در دوم خشک و سرخ او بعکس آن مقوی معده و دل و مفرح در ادع و قابض و باتریاقیه و جهت خفقان

حار و تب های تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او برای درد سر حار با درسرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حار سفید خصوص با آب عنب الثعلب و بالخاصیه طلای او سوزش خارش بدن و حرارت است و رافع آن سرکه و روغن های گرم لطیف باشد و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صورت و مصلحش عسل

هـ چندوا بفتح اول و سکون نون مذکر چتر و پارچه بالا کلاه

هـ چندها بضم اول روز کور و خط نشت دکور که خواندن آن دشوار گردد

هـ چندهلا بضم اول روز کور

هـ چندهلانا بضم اول روز کور شدن آنرا بزجهر خوانند بفتحتین

هـ چندی بکسر اول موئنث پارچه و بفتح اول در فارسی کمیت را گویند

هـ چندیا بفتح اول و کسر سیوم موئنث تارک سر

هـ چندیری - چندیل بفتح اول و کسر سیوم و هر دو موئنث نام جای است

س چندیل - چندیلا بفتح اول و کسر سیوم در هر دو مذکر قومی است از راجپوتان که نسب خود را بماه میرسانند

هـ چندیلی بفتح اول و کسر سیوم موئنث نوعی از شیله باریک منسوب بچندیل که نام جای است

س چندیها بفتح اول و کسر سیوم سیمین و نقرئی و سفید را گویند

س چنڈال بفتح اول مذکر فرقه ایست ادنی از فرق هنود و کنایه از مردم بخیل و تنگدل و بیرحم هم هست

هـ چنڈاول بفتح اول و فتح واو مذکر گروهی که از لشکر براه روند و فرود آیند و آنرا بفارسی چنداول بضم اول خوانند گویند که چنداول ترکی است پس بدال هندی مهمله باشد

هـ چنڈول بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر نوعی از بالکی و نام پرنده ایست معروف و بازیچه ایست که از چینار آورند کوچک گلی می سازند و نیز گروهی باشد که از بازیچه می سازند و بدان می بازند هیچو گوی

چوگان و در محاورۀ عوام مرادف چند اول باشد
ھ چنری بضم اول و فتح دوم و کسر رای مهمله مونث طوری است در رنگ دادن پارچها و آن چنان بود که بعضی اندک در پارچه گره دهند پس در رنگ کنند و مواضع گره داده رنگ رانگیرد و پارچه این گونه رنگ داده را نیز باین نام خوانده اند
ھ چنسر بفتح اول و ضم سین مهمله مذکر تره تیزک
ھ چنك بفتح اول و دوم مونث دریدگی پوست حبوبات از خشک شدن آن در آفتاب
ھ چنکنا بفتح اول و دوم دریده شدن پوست و آنها از خشکیدن در آفتاب
ھ چنگ بکسر اول و فتح دوم و سکون کاف فارسی مونث
س چنگا بفتح اول صحیح و سالم و تندرست و سیاست نمود بهلا چنگا صحیح و سالم و خوب و درست چنگا بنانا اصلاح دادن و درست کردن و آب کردن
ھ چنگاری بکسر اول مونث اخگر و شرار
ھ چنگ باو بفتح اول مذکر نام بیماری است
ھ چنگر بفتح اول و سیوم مذکر خوان طعام
س چنگو بکسر اول جراد البحر در زبان
ھ چنگنا بکسر اول و فتح دوم هرزبان گردن و شور کردن
س چنگو بفتح اول و ضم سیوم پاکیزه و نفیس
س چنگهار بکسر اول و فتح سیوم مونث عربده و بانگ و نوحه و شور و فریاد باشد چنگهار ین مارنا نعره زدن
س چنگهارنا بکسر اول بانگ برزدن و شور کردن و این لفظ را بیشتر بر فیلان اطلاق کنند
ھ چنگنی بکسر اول و سکون دوم و سیوم و کسر نون مونث جوزه مرغ
ھ چنگی بضم اول مونث یکمشت غله که از دوکان غله فروشان بطور خراج بستانند و ظاهر این لفظ هندی است به چنگ بالفتح در فارسی پنجه دست است
ھ چنگی بکسر اول بروزن رندی مونث اخگر و مردم

کوتاه قد. فتنه انگیز را نیز گویند
ھ چنگیر بفتح اول و کسر سیوم مونث گلدان
ھ چنگیرا. چنگیری بفتح اول در هر دو و اول مذکر و ثانی مونث سبد گلان و خوان را گویند
ھ چنن بضم اول و فتح دوم مذکر چین و شکن
س چنوتا بضم اول و فتح دوم مذکر آنکه دران وته و شکن باشد چه که هنود زنان بدان ستر عورت کنند و آنرا ساری هم نامند
س چنوتی بضم اول و فتح دوم مونث طبلا نهک و نیز چیزی چمچه مانند که آهک بدان بر طبلا بر آوردند
ھ چنوتی بضم اول و فتح دوم مونث و آن تلقین نجابت و دلیری باشد مردان کارزار را و از بهر این کار در لشکر هندوان سرداری معین می باشد و نیز بمعنی انتخاب سپاهیان کار آزموده بود از لشکری تا مهمی را سر برای دهند و نیز دستوری که در باستان دستور العمل اهل بنارس بود و حقیقت آن چنان گفته اند که بیازدهم ماه جیته ساکنان بلده بکنار دریا رفته دو فریق شدندی و نبرد شنا کردن در آب از شمشیر و چوب دستی و غیر آن بایکدیگر جنگ کردندی
س چنور بفتح اول و سکون نون زده و فتح واو مذکر چیزی است دراز که از پر طاوس و غیر آن سازند و بر سر پادشاهان تکردانند و مقصود و اصلی ازین مگس رانی است
س چنهه بکسر اول و سکون و دیگر حروف مذکر نشان و داغ واثر و خط چنهه چرهانا داغ دادن و رسوا کردن کسی
س چنهار بکسر اول بروزن زنهار اشتار را گویند
س چنهاری بروزن زنهاری مونث آشنائی و دوستی
ھ چنی بضم اول و تشدید دوم مونث پاره لعل و نوعی از کرم که در بدن آدمی می باشد
ھ چنیهر بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و دیگر حروف مونث مصالحی که بهایم را خورانند
ھ چو بفتح اول بروزن جو مذکر دندان آسیا بعربی فرس گویند که آن و آن آهنی باشد که بر سر قلبه

نصب کنند و زمین را بدان هشیار کنند و در ترکیب بمعنی چهار
باشد چوبغلا نوعی از نیم تنه باشد چوبندی نعل کوبی
اسپ را ضد کهول بندی و آن آید و استوار بستن سامان
را چوبهیر بکسر بای موحده گرداگرد و پیرامون چوپاره
چهار پاره چوپاس گرداگرد و پیرامون چوپهل چار پهلو
و شیشهٔ مربع چوپهلو یان پهلوچوپتا آنچه چهارته دار
چوتنه کدلک چوجگی بضم جیم و کسر کاف فارسی منسوب
بچهار قرن زمانه دراز چوگوشی اسپ جانوری که گوش
های آن دریده باشد و چنین اسپ را آهسته روی گویند
چوکلا مکان چهار منزله چومکهی بضم میم و کاف تازی
آنکه چهار روی دارد چومیخا نوعی از سیاست کردن است
و آن بستن آید بجهار و در پس پشت

س چوا بفتح اول و تشدید دوم مذکر و حب

ه چوا با واو مجهول مذکر نوعی است از عطر و پوست غله هر
گونه و ثمری که بسبب باد از درخت بیفتد

ه چواتر با واو مجهول و رای هندی راه زن کوه نشین

س چوالا بفتح اول بر وزن حواله مذکر نوعی از گهواره باشد
و صحیح آن چوپالا است

س چوالیس بفتح اول و کسر لام چهل و چهار

س چوان با واو مجهول مونث تراب و چکیدگی آب را
گویند و بضم اول مونث حوض و آبگیر چوان کهائی بضم
اول خندق عمیق که در قعر آن سرچشمه باشد

س چوانا با واو مجهول چکانیدن

س چواو بفتح اول مذکر بهتان و تهمت و افترا

س چوائی بفتح اول و تشدید دوم مونث طوفان و
باد وی که از جوانب اربعه بشدت وزد

س چوائی بفتح اول بر وزن هوائی معتری و غماز را گویند

س چوباد بفتح اول پرواره و محفل و مجمع

س چوبارا بفتح اول مذکر بارگیر دیوار

ه چوبن بفتح اول و سیوم مضبوط و گستاخ را گویند

ه چوبهه بضم اول و سکون دیگر حروف مونث سوراخ کو

ه چوبها با واو مجهول مذکر میخ و مسمار سوراخ کوچک
و بند تراشه نارجیل که آنرا در سوراخ شادی بکار برند
و بمعنی شکار و صید نیز آمده

ه چوبهنا بضم اول خیدن مرادف چبهنا

س چوبی با دوم مجهول برهمنی را گویند که چهار بید خوانده
باشد و بر هر کس که ازین دودمان بود اگرچه فضیلت نداشته
باشد نیز اطلاق این لفظ کرده اند و بید و وید نام کتاب
دین هندوان است

س چوبیس بست و چهار

ه چوپ با واو مجهول و بای فارسی مونث خواهش و آرزو و
امید باشد مرادف چونپ

س چوپا بفتح اول چهار پا و دواب را گویند مرادف
چوپایه

س چوپار بفتح اول مذکر پرداره که چند مردم باهم مجتمع
شده برای آرام گاه خود تعمیر آن کنند و ستور و
دواب را هم گفته اند

س چوپال بفتح اول مذکر مرادف چوپار

س چوپالا نوعی از گهواره باشد مذکر

س چوپائی بفتح اول مونث نوعی از اوزان شعر و
آن مجموع مربع می‌باشد

س چوپایه بفتح اول دواب و چارپای را گویند

س چوپتی بفتح اول و سیوم مونث بیاض و رساله را گویند

ه چوپٹ بفتح اول و سیوم تباه و فاسد

س چوپڑ بفتح اول و سیوم مونث تخته نرد

ه چوپڑ بضم اول و فتح سیوم مذکر چربی و پیه

ه چوپهلا بفتح اول و سیوم مذکر مرادف چوپالا باشد

س چوت بضم اول مونث کس بعربی فرج خوانند

ف چوتارا رباب چهار تارا

س چوتال مذکر مقامی است در موسیقی

ه چوتکا بفتح اول و چهارم مذکر نوعی از تاج که مستعمل
مرشدان است و نوعی از خیمه

ھ چوتره مذکر مربعی مرتفع از زمین بقدر نیم گز یا بیشتر
که در باغها و درهای خانها سازند گویند فارسی است

ھ چوتڑ بضم اول و فتح سیوم و سکون رای هندی مذکر
سرین و بعربی عجز خوانند چوتڑ بجانا کنایه
از دوش برزدن و شادی کردن چوتڑ سکوڑنا
بفتح سین مهمله و سکون واو مجهول دبر کردن و درنگ
نمودن در کاری بهچو کاهل طبعان چوتڑ سے کان
کا متهنا افسانه گوی کردن و با تمثیلات بعید الفهم
حرف زدن

س چوتهه بفتح اول مونث روز چهارم ماه قمری و ربع و
چهارم حصه چیزی و خراج و جزیه را نیز گویند

س چوتها بفتح اول و چهارم

س چوتهائ بفتح اول مونث چهارم حصه

س چوتهی مونث روز چهارم و نیز رسمی است معروف
که بعد شادی روز چهارم بجا آرند

س چوتهیا بفتح اول و کسر سیوم خراج گیر و باج ستان

س چوتیا بضم اول و کسر سیوم کون خر و احمق چوتیا
شهید آنکه آسان فریب خورد

س چوتیس بفتح اول سی و چهارم

ھ چوٹ با واو مجهول مونث ضرب و صدمه و خواهش
و آرزو و سعی و کوشش مصیبت و بلا چوٹ پر چوٹ
بلا بر بلا مصیبت بر مصیبت چوٹ باندهنا حمایت
کردن و صیانت نمودن و باز داشتن چیزی بسحر و جادو
چوٹ کهانا نقصان یافتن و در مصیبت افتادن

ھ چوٹ بضم اول و سکون واو معروف آواز و شور

ھ چوٹا با واو مجهول مذکر زر و دوانیاسیکه بعوض خواه دانه
سوای سود و دان را اهل دکن بشیرنی تعبیر کنند یا کم کردن
چیزی باشد از قیمت مقرری تا از یک لخت بدست آید
و بمعنی تریاق هم گفته اند و بلفظ ید تای منقوطه دو بعربی
سارق خوانند

س چوٹی با واو مجهول مونث جعد موی و فرق کوه چوٹی

کا هونا بر دیگری فضیلت داشتن و بی نظیر شدن

ھ چوچ با واو مجهول و سیوم تازی مذکر باریکی و نازکی

ھ چوچی با واو مجهول باریک و نازک را گویند

ھ چوچلا مذکر ناز و انداز و شوخی را گویند

س چوچی بضم اول و واو معروف مونث پستان بعربی
ثدی خوانند مرادف چونچی

س چودانی - چودانیا بفتح اول و در هر دو اول مونث
و ثانی مذکر آویزه گوش که از مروارید سازند

س چودس بفتح اول و سیوم چهاردهم ماه را گویند

ھ چودنا با واو مجهول گائیدن و مباشرت کردن
و جماع کردن

س چودنت بفتح اول و سیوم فیل دمان و مردم توانا
و زور آور و تهمتن را نیز گویند

س چودنتی بفتح اول و سیوم مونث جرات و دلیری

س چوده بفتح اول و سیوم چهارده

س چودوانسا با واو مجهول و سکون دال و فتح واو دوم و
سکون الف و نون شهوت پرست و حریص بر جماع

ھ چودهر بفتح اول و سیوم توانا و زور آور و دلیر را گویند

ھ چودهرائ بفتح اول و سیوم مونث بزرگی بر اهل حرفه

ھ چودهری بفتح اول و سیوم بزرگ و رئیس اهل حرفه و
در اصطلاح اهل بنگاله مرزبانیکه در مرتبت از تعلق دار
زیاده است

ھ چودهوان بفتح اول چهاردهم چودهوین رات
شب چهاردهم ماه

س چودول بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر نوعی از
پالکی باشد

س چور با واو مجهول دزد بعربی سارق گویند چور
بالو ریگ زاری که مردم و دواب را فرو برد و غرق
کند چور چکان بفتح جیم فارسی دوم از انواع است بمعنی
دزد و راهزن چور خانه حجره پوشیده و خانه قلمدان
که مخفی باشد چور دروازه در پوشیده که گذرگاه

همه مردم بناشد چوڑ دھوڑ با هر دو واو مجهول
مدعی و مدعی علیه و سارق و مال سرقه چوڑ منن مین
کلاه که مردم را عرق کند بعربی وصل گویند چوڑ دستیرا ھی
نزوبان پوشیده که در پس خانه بود چوڑ کھڑکی دریچه
پوشیده چوڑ گلی بدرن پوشیده چوڑ لگنا
ضرر یافتن و نقصان دیدن چوڑ لگنا شمع کو ضایع
کردن گل شمع باشد یعنی شمع موم را در وقت گل گرفتن
چوڑ محل حرم سرای امرا و بزرگان چوڑ مندک
بفتح میم و ضم دال مهمله نام بازی ست مر اطفال را چوڑ
میهیچنی بفتح میم و کسر های هوز و سکون تحتانی و جیم فارسی
و کسر نون مونث سرما لک

س چوڑ بضم اول بروزن نور مذکر سفوف و شکسته و پاش
شده چوڑ چوڑ ریزه ریزه و پاره پاره چوڑ
چوڑ رهنا مست و مخمور بودن چوڑ کرنا پاره
پاره کردن چوڑ هونا پاره پاره شدن و کنایت
از عاشق شدن و دل باختن و مانده شدن هم است
مین چوڑ هونا مست شدن

ھ چوڑا بفتح اول بروزن دوره مذکر چوتره و جای را
هم گفته اند که هندو زنان دران خود را سوخته باشند

س چوڑا بضم اول مذکر براده و خراطه و پاره و ریزه چیزی
س چوڑاسی بروزن سوفاتی هشتاد و چهار
ھ چوڑاسی بفتح اول مونث زنگله که لولیان در پای کنند
س چوڑانوے بفتح اول و فتح نون مخففه نود و چهار
س چوڑاها بفتح اول چارسوے
ھ چوڑس بفتح اول و سیوم هموار و یکسان
ھ چوڑسائی بفتح اول و سیوم مونث همواری سطح
ھ چوڑسانا بفتح اول و سیوم هموار کردن و یکسان نمودن
ھ چوڑما بضم اول و سکون واو معروف و رای
قرشت و فتح میم مذکر و آن طعامی است که از شکر و
پاره های نان درهم شکسته می سازند
س چوڑان بضم اول و فتح زای معجمه مذکر سفوف ادویه

که هضم آور باشد
س چوڑنا بضم اول بهم شکستن و ریزه ریزه کردن
س چوڑنگ بروزن اورنگ مذکر بریدن دست
و پای حیوانی باشد در یک ضرب شمشیر و نیز مشقی در
شمشیر زدن چوڑنگ کاٹنا دست و پای حیوانی
بیک ضرب بریدن چوڑنگ مارنا کم شدن
قوت و حس اعضا باشد از بیماری
س چوڑی با واو مجهول مونث دزدی بعربی سرقه
خوانند چوڑی چوڑی بخفیه و به پنهان
ھ چوڑی بضم اول مونث نان روغنی و دست برنجن
معروف که از شیشه میسازند و برای منقوط هم خوانده اند
س چوتڑا بضم اول مذکر دست برنجنی باشد که از سیم و زر
سازند و بیوه زنان در دست کنند و نیز حلقبای
را گفته اند که در دندان فیل کنند
ھ چوتڑ بفتح اول تباه و معدوم
ھ چوتڑا بفتح اول پهنا ور و وسیع را گویند چوتڑا
چکلا بفتح جیم فارسی کشاده و وسیع
س چوتڑا بضم اول مذکر حلقبای که در دندان فیل کنند
و نوعی از زیور باشد و نیز چیزی است که از آرد برنج
سازند و بخورند
ھ چوتڑان بفتح اول مذکر مونث پهنا و عرض
ھ چوتڑانا بفتح اول پهناور کردن
ھ چوتڑائی بفتح اول مونث وسعت و عرض و پهناوری
و بمعنی خود فروشی و لاف زنی هم آمده است
چوتڑائی مارنا چوتڑائی کرنا لاف زدن
و فخر کردن
ھ چوتڑا چوپٹ بفتح هر دو جیم فارسی و فتح بای فارسی
آواره و بد و ابتر
س چوتڑی بضم اول مونث دست برنجن آبگینه
بالاک آراسته چوتڑی دار آستین دراز که بعد از
پوشیدن جامه بر بند دست مجتمع شود و چاپ چه دراز

از شلوار

ف چوزه مذکر بچه ماکیان چوزه باز ماهیرزائی را
گویند که حریفش جوان باشد یعنی با مردم جوان عشق بازد

ھ چوس بفتح اول بروزن قوس مذکر آرد وسفوف

س چوسٹھہ بفتح اول وسیوم شصت وچهار

س چوسر بفتح اول وسیوم مذکر بازی بهچوبخته نرد
مرادف چوپسر

س چوسنا بضم اول مکیدن واستقصاص ومص کردن

س چوسنی بضم اول موثث وآن چیزی باشد چون چین
رنگ داده که بدست کودک شیرخوار دهند تا مکد

ھ چوك بضم اول موثث خطا وسهو وگناه وپالوز وغلط

س چوك بضم اول ترش وحامض ودوای است
که از شیرلیمو وآب انار سازند

ھ چوك بفتح اول مذکر بازار وچارسوی ومربعی
باشد وآنرا در شادیها ودیگر رسومات از شیرینیها
وبرنج پر سازند وبعد بمردم قسمت کنند واین
قسم عمل را چوك بهرنا یا چوك پرونا گویند
چوك پتا بفتح بای فارسی وتشدید تای هندی
تخته را گویند که هندوان در وقت طعام خوردن
درمیان چوکا بالای آن نشینند وچوکا بفتح اول
جای پخت وپز وطعام خوردن هنود است

س چوکا بضم اول مذکر سبزی است معروف بفارسی
ترشه وبعربی حماض وبترکی عوزی علامی نامند سرد
وخشک است در دوم با قوت قابضه مسکن قی
وغثیان صفراوی ومشهی وجهت رفع خار وخوارش
گل خوردن وامثال آن ویرقان وتقویت جگر و
التهاب نافع وپخته او ملین طبع وضماد او بادغن
گل وزعفران جهت قروح شهدیه خوردن مطبوخ
او جهت جراحت امعا وسحج مفید وسفوف او مصلح
شیرینیها وتخم او در اول سرد ودر دوم خشک
وقابض جهت قرحه امعا وخفقان حار ودیرفالج

والتهاب وگزیدن عقرب وبر [illegible] اسهال کردی
وموی وصفراوی وتعلیق او بر باز [illegible] زنان مع
الیستن وجهت حفظ جنین وسفرکرده وسپرزه مصلحش
رازیانه وقند وقدر شربتش دو درهم وبیخ او جهت سیلان
رحم ویرقان واسهال دموی وسحج وقطع خون حیض
وضماد او جهت جرب متقرح وقوبا وشقاق ناخن ودواخس
وباآرد جو جهت خارش بدن وطلای پخته او باسرکه جهت
ورم سپرز وتعلیق او برگردن جهت خنازیر وآشامیدن
طبیخ او جهت تفتیت سنگ مثانه واحتباس حیض ویرقان
سددی نافع است

ھ چوکا بضم اول مذکر نوعی از سبو باشد وبفتح اول جای را
گویند که هندوان برای پختن طعام وخوردن آن مهیا
سازند ونیز مربعی از زمین ومربعی از تخته سنگ مرمر
وغیر آن وچهار دندان پیشین بعربی ثنایا خوانند وکعب
وآن اصطلاحی است مراهل حساب را مرادف باسن
بسکون نون

س چوکٹ بفتح اول وسیوم مذکر دهلیز واستانه را
گویند بعربی سده خوانند چوکھٹ کذلك

ھ چوکر با واو مجهول وفتح کاف تازی مذکر نخاله و
سبوس گندم وبفتح اول خوب ونیکو وبهتر

س چوکرا بفتح اول وسیوم مذکر حلقه که از در ومروارید
سازند ودر گوش کنند

ھ چوکری بفتح اول وسکون واو وفتح کاف تازی
مذکر جست وخیز وحلقه مروارید که آنرا در گوش کنند
چوکری بهرنا برجستن وجست کردن چوکری
بهولنا کنایه از سرگشته وبی حواس شدن باشد
چوکری مار بیٹھنا چارزانو نشستن

ھ چوکس بفتح اول وسیوم خبردار وهوشیار وآگاه
وبمعنی وزن کامل هم نظر آمده

ھ چوکسائی بفتح اول وسیوم موثث التفات وخبرداری

ھ چوکسی بفتح اول وسیوم موثث التفات ونگهبانی

وشغلی چهارکس درکاری وخوردن آنها طعام را دریک ظرف وآوند

ه چوکنا بضم اول خطا کردن وسهو کردن وبفتح اول وسیوم وتشدید نون آگاه وخبردار ونگران ومحتاط

س چوکور- چوکونا بفتح اول وضم سیوم دربر دو مربع وچهار گوشه

ه چوکهه بواو مجهول مذکر نام دوای است وبمعنی تیز هم گفته اند که نقیض کند باشد

ه چوکها بواو مجهول خالص وصاف وبیغش وسره ونفیس وخوب وزیبا وآواز تیز

ه چوکهائی باواو مجهول مونث صفا وخوبی وتیز آوازی

س چوکهت بفتح اول وسیوم مذکر دهلیز وآستانه

ه چوکهونٹا بفتح اول وضم سیوم مربع وچهار گوشه

ه چوکهی بفتح اول مونث نوا وآهنگ تیز را گویند

ه چوکی بفتح اول مونث کرسی ونشیمن وحراست ونگهبانی وجای اقامت پاسبانان ونیز نام زیوری است که آنرا بر سینه به بندند چوکی دار پاسبان وحارس چوکی داری پاسبانی واجرت پاسبانی چوکی مارنا مال بخفیه بردن وخراج ندادن باشد

ه چوگا باواو مجهول وفتح کاف فارسی مذکر خورش وطعمه پرندگان چوگا بدلنا چینه در منقار دیگری کردن مرغ

ه چوگان بفتح اول مذکر میدان را گویند ودر فارسی چیزیست معروف که بدان با گوی بازی کنند ونیز چوب سرکجی که دهل ونقاره بدان نوازند

ه چوگانی مونث نوعی از نی قلیانست وآن راست ولی خم میباشد

ف ص چوگرد بکاف فارسی پیرامون

ه چوگرا بفتح اول وسیوم مذکر خرگوش را گویند

س چوگنا بفتح اول وضم سیوم چار چند

ف ص چوگوشه چهار گوشه ونوعی از خوان

ف ص چوگوشیا اسپ ترکی که گوش هایش دریده بود

س چوگهرا بفتح اول وسیوم وفتح رای مهمله مذکر ظرف نقرئی یا طلائی باشد که دران چهار خانه سازند وخوشبو نهند

ه چول بضم اول مونث مغاکی را گویند که بوند گاه دو تخته بود وجای که بران درمی گردد وپیچکه پای گردون نیز آنکه می دارد چولین اکهرنا یا ڈهیلی هونا کنایه از فرو ماندن واز محنت عاجز شدن باشد

س چولا باواو مجهول مذکر جانب بالای جامه وجامه که عروس را بپوشانند

ه چولائی بفتح اول مونث بقله یمانیه در دوم سرد است ملین طبع ومرطب بدن وقلیل الغذا ومطفی حرارت غریبه ومولد خلط صالح ومسکن تشنگی وسرفه حار وضمادش جهت جرب وحکه واورام حار ودرد سر وخناز وجراح وورم چشم وثالیل وقروح باطنه وغلیان خون نافع وبطی الهضم ومضر مبرودین وقاطع باه ومصلحش جوارشات وتخمش سرد وخشک ورادع وجهة امراض حاره واورام شربا وضمادا مفید ومضر گرده ومصلحش شکر وقدر شربتش تا سه مثقال است

س چولها- چولهی هردو بضم اول مذکر وثانی مونث دیگدان را گویند

س چولی باواو مجهول مونث بربند وسینه بند ونیم تنه وسبد کوچک که دران پان نگهدارند

س چوما بضم اول مذکر بوسه بعربی قبله خوانند وبضم اول چوماچاٹی اختلاط وگرمجوشی درمیان عاشق ومعشوق

س چوماسا بفتح اول مذکر فصل برسکال را گویند خصوصا وترجمه لفظ چهار ماه است

س چومک پتهر بضم اول وفتح سیم مذکر سنگ مقناطیس

س چومکهه بفتح اول وضم سیوم مذکر شمعدانی که چهار گوشه داشته باشد ونامی است از نامهای برهما

که خالق جهان است حسب عقیده هنود

س چومکها بفتح اول وضم سوم شمعدانیکه چهار گوشه دارد و نوعی از چوبدستی درازکه بدان بازی کنند

س چومکهی بفتح اول وضم سوم نام زنی است که هندوان پرستش او کنند و تخم درختی هم است

س چومنا بضم اول بوسیدن و بوسه زدن

س چون بفتح اول وتشدید واو مفتوحه پنجاه و چهار و بضم اول وسکون دوم مذکر آهک و بمعنی آهک هم آمده است و در فارسی حرفی است که برای تشابه آید و مرادف چرا هم هست بکسر اول

س چونا بضم اول چکیدن آب از بام ومیوه از درخت وقتی که رسیده شود و بمعنی آهک هم گفته اند چونا پهنی بفتح بای فارسی وسکون زای معجم وکسر نون کنایت از لولی و دقاص باشد چونا لگانا کنایه از بدنام و رسوا کردن باشد

هـ چونپ باواو مجهول وسکون نون وبای فارسی مونث خواهش و آرزو و تمنا و زیوری که از طلا سازند و بر دندان پیشین گذارند

هـ چونترا بفتح اول وسکون نون وتای فوقانی مذکر چوتره مرادف چبوتره

هـ چونتهنا باواو مجهول وسکون دیگر حروف خراشیدن بناخن

هـ چونتا بضم اول مذکر سور بزرگ

هـ چونتلا باواو مجهول مذکر کاکل موی مستعار و آن موی چند باشد مفتول از آن گوسفند یا آدمی که زنان برای خوش آیندگی در کاکلهای خود بافند و این در هندوستان شایع است کذا فی بهار عجم

هـ چونتنا بضم اول وسکون دیگر حروف چیدن گل و شکنجیدن و آن گرفتن اعضا باشد بسر دو انگشت به پیچی که بدن درد کند کذا فی البرهان و شکنج اسم مصدر باشد

س چونتی باواو مجهول مونث جعد و قنزکه و چونتی آسمان کهسنا سر باسمان سائیدن و تکبر کردن چونتی کت کنایت از غلام و بنده باشد چونتی کتوانا غلام فرمان بردار شدن چونتی کسیکی هاته مین آنا بر کسی چیره شدن و غلبه کردن

هـ چونتی بضم اول مونث مور بعربی ذره گویند و در بعض جاها جمع آن باشد

س چونچ باواو مجهول مونث نول مرغ بعربی منقار خوانند و بمعنی نوک هم بنظر آمده است

هـ چونچلا باواو مجهول وسکون نون وجیم فارسی مذکر ناز و چونچلا شدن چونچلا کردن بگذشت

س چونچی بضم اول مونث پستان بعربی ثدی خوانند

هـ چوندها - چوندهلا باواو معروف در اول و واو مجهول در دوم روزکور

چوند هلانا روز کوری داشتن

هـ چوندهی باواو مجهول مونث روزکوری و خیرگی چشم

هـ چوندهیانا بفتح اول وکسر دال مهمله پریشان و بیحواس شدن و متحیر گشتن و خیرگی گذاشتن

س چونڈا باواو مجهول مذکر سر بعربی راس گویند و بمعنی کاکل وجعد موی هم آمده است

هـ چونڈو بفتح اول وضم دال منقوطه احمق وسفیه و ساده لوح را گویند

س چونڈول بفتح اول مذکر مرادف چوڈول باشد

س چونر بانون زده بر وزن سفر مونث نوعی از مروحه باشد که بدان مگس رانی کنند چونری بفتح اول وسکون واو ونون کذلک

هـ چونرا بفتح اول مذکر مخزن و ذخیره خانه

س چونستهه بفتح اول وچهارم شصت وچهار مرادف چوستهه

س چونسر بفتح اول وچهارم مذکر مرادف چوسر و نام گل را هم گفته اند

ھ چونک بفتح اول مونث برجستن کسی از خواب بیک ناگاہ و بیدار شدن چونک اٹھنا چونک پڑنا برجستن بیک ناگاہ

ھ چونکنا بفتح اول از خواب بیک ناگاہ برجستن و بواو مجہول غلیدن را گویند

ھ چونکیل بفتح اول و کسر سیوم و سکون ہای مجہول جانور وحشی درمندہ و برجہندہ

ھ چونگا بفتح اول و کاف فارسی مذکر تملق و شیرین زبانی

چونگا کرنا تملق و خوشامد کردن و بواو مجہول مذکر سر غنوزہای سرتنگ بعربی قمع گویند کذا فی الصراح

ھ چونگلا بواو مجہول مذکر پارۂ نی کہ دران نامہ و مکاتیب گذاشتہ جای بفرستند

ھ چونگی بضم اول مونث محصول و خراج و بفتح اول خوشامد و تملق را گویند چونگی باز بفتح اول و آخر خوشامد و تملق گر و چاپلوس چونگی بازی خوشامد و تملق

س چونما بضم اول پوسیدہ و بوسہ زدہ

ھ چونی بضم اول مونث ریزہای غلہ مقشر و پارہ از لعل و دیگر جواہر

ھ چوہا بضم اول مذکر موش بعربی فار خوانند چوہے دان چیزیکہ بدان موش را شکار کنند چوہے مار

چوہا مار موش گیر کہ غلیو از جوزغن باشد

س چوہان بفتح اول مذکر قومی است از راجپوتان

س چوہتر بفتح اول و سیوم و تشدید تای فوقانی ہفتاد و چہار

س چوہتا بفتح اول و سیوم و تشدید تای ہندی مذکر جای کہ دران چہار برزن مجتمع شود

ھ چوہڑ بضم اول و فتح ہای ہوز و سکون رای ہندی مذکر شکار کردن صید باشد یعنی کہ صیاد خود را بشکل اسپی سازد از پارچہ و غیر آن تا نخچیر رم نخورد و گرفتار آید

ھ چوہڑا بضم اول و سکون ہای ہوز مہتر و خاکروب و کناس و حلال خور کہ از قوم ہنود باشد و زن او را

چوہڑی گویند

ھ چوہلا بواو مجہول و سکون ہای ہوز مذکر میخ و مسمار کلان

س چوہنا بضم اول مکیدن و این تحریف چوسنا است

ھ چوہی بضم اول موش مادہ

ھ چویا بواو مجہول مذکر قشر چوب و پوست ما دکوی را ہم گفتہ اند کہ در جویبار خشک شدہ بکنند تا آب از ان برآید

س چھ بفتح اول شش بعربی ستہ گویند چھ سات کنایہ از نیرنگ و مکر و دغا باشد

ھ چھاپ مونث آنچہ بدان چیزی را نقش کنند و بمعنی مہر و خاتم و نقش ہم آمدہ است



ھ چھاپا مذکر نقش و طبع را گویند چھاپے خانہ مطبع چھاپنے والا طبع کنندہ

ھ چھاپنا مہر کردن و نقش زدن و طبع کردن را گویند

س چھات بروزن ذات مونث بام و سقف را گو

س چھاتا مذکر چھاتی مونث چتر و آن چیزی باشد کہ برای محافظت آفتاب بر بالای سر نگاہ دارند

ھ چھاتی بروزن ذاتی مونث سینہ بعربی صدر خوانند چھاتی بھر از قدم تا سینہ چھاتی بھر آنا کنایہ از گریستن و نالہ کردن باشد چھاتی بھر جانا ناپیدا شدن درد باشد در سینہ اسپان خصوصاً چھاتی پر پتھر رکھنا شکیب ورزیدن چھاتی پر مونگ دلنا روبروی شخصی کاری کردن کہ منافی طبع او باشد و باعث ملالت بود مراو را چھاتی پھٹنی شکستہ دل از غم چھاتی پیٹنا سینہ زنی کردن چھاتی ٹھوکنا تسلی و اطمینان دادن کسی را چھاتی ٹھنڈی ہونا

چھاتی جلنا سوختن

رنجانیدن و این

کا پتھر و بال جان

بر کسی یا چیزی اطلاق کنند کہ دیدن او مکروہ بود

چھاتی کھولکے ملنا بکشاده دلی ملاقات کردن
باکسی چھاتی گدرانی بفتح کاف فارسی برآمدن
پستان دختر و آنرا بعربی ہنو دخوانند چھاتی
لگانا گریہ وزاری کردن چھاتی لگانا یا چھاتی
سے لگانا در آغوش گرفتن کسی را بمہر و محبت چھاتی
نکالکے چلنا بتختر رفتن و گردن کشی کردن

ہ چھاج بروزن باج مذکر نوعی از غلہ بر افشان باشد
وبجیم دوم فارسی ہم بمعنی است

س چھاجنا پوشیدن خانہ بکاه و زیبا و درست
شدن باشد

ہ چھاچھہ مونث دوغ بعربی مخیض و بترکی ایران
گویند بہترین او تازه است کہ وہنیت او را تمام
گرفتہ باشند ورد دوم سرد و رطوبت او غالب
بر یبوست مسکن غلیان خون و محرک باه مجرورین
و مشتہی و مسمن و مطفی حدت سموم حاره و جہت
تب دق و تشنگی معده و التہاب جگر و با خبث
الحدید و اطریفل جہت تقویت معده و دماغ کرده
او با سنگ و آہن تفتہ جہت اسہال دموی صفراوی
و خصوصاً با طباشیر و قوابض و مطبوخ او با برنج
و از جو بو داده بہترین اغذیہ صاحبان اسہال حاره و دوغ
در تب ہای خلطی متعفن مسکر دو و اصلاح فی و شرب
سکنجبین و سفرجل است

ہ چھادان

س چھار بروزن خار مونث خاکستر و غبار

ہ چھار مونث کلوخ بزرگ

ہ چھارو بروزن دارو مذکر تبجاله

ہ چھار مونث کناره جو بیار چھار جیٹھی سیندور لگانا
و را ہدار ے

ہ چھار چھریلا بفتح جیم فارسی دوم مذکر نام نباتی
است کہ در دوا بکار برندش

ہ چھاك مونث جرعہ آب و نوالہ طعام

ہ چھاکا پالودن و پاک کردن آب چاه باشد

س چھاگل بفتح کاف فارسی مونث مشک خیک بعربی
زق گویند و بمعنی بز ہم آمده است کہ عربان معز خوانند

س چھال بروزن خال مونث قشر و پوست درخت باشد

س چھالا بروزن بالا آبلہ و نجولہ

ہ چھالیا بکسر لام مونث نوعی از فوفل باشد

س چھان بروزن نان مونث سقفی کہ از نی سازند
و آنرا با کاه بپوشند

س چھانا پوشیدن سقف خانہ بکاه و سفال و سایہ
کردن باشد چھا جانا گسترده شدن و افتادن
چھالینا ابرناک شدن آسمان و تراکم سحاب را گویند

ہ چھانا بکسر اول آراستن و زینت دادن

ہ چھان بنان بفتح اول و کسر بای موحده مونث تفتیش
و تفحص را گویند

ہ چھانٹ بفتح اول و سکون دیگر حروف مونث فضلہ
و تراشہ چھانٹ کرنا قی کردن و استفراغ نمودن
چھانٹ لینا برگزیدن و انتخاب کردن چھانٹ
چھانٹ قطع و بریدن

ہ چھانٹن بفتح تای منقوط مونث تراشہ

ہ چھانٹنا پیراستن درخت و قی کردن و جدا کردن
پوست از حبوبات بکوفتن آن و تراشیدن و چیدن
و انتخاب نمودن باشد

ہ چھانس بفتح اول و نون بروزن ناکس مذکر سبوس

ہ چھاند بسکون نون و دال مونث پالہنگ

ہ چھاندا مذکر بخش و بہره و حصہ را گویند در اصطلاح
درویشان

ہ چھاندنا بستن و محکم کردن

ہ چھاندنا قی کردن و گذاشتن دریای دادن

ہ چھاننا پالودن و جستن و تفحص کردن چھان لینا
برگزیدن و انتخاب کردن چھان مارنا جستجو کردن
و تفحص نمودن

س چهانو- چهانهه موٴنث سایه و ظل و عکس چهانهه بانهه
موٴنث مهربانی و عنایت و حمایت
س چهان هار بفتح اول سایه دار و مظلل
س چهاون موٴنث سایه و ظل
س چهانوے بفتح اول و سکون نون و کسر واو زده شکش
س چهاونا پوشیدن سقف خانه بسفال و خس و غیر آن
مرادف چهانا
س چهاونی موٴنث فرودگاه لشکر و مسکن اهل فوج و بمعنی
گاه پوشی و سفال پوشی هم بنظر آمده
س چهایا بروزن مایه مذکر سایه و ظل و صورت وهمی و نیز
نوای در موسیقی و شباهت گونه
س چهایانت بروزن مایافت مذکر نام نوای است
در موسیقی
س چهاهین - چهائین هر دو بروزن آئین موٴنث
تبدیل رنگ و تغیر لون
س چهائی بروزن مائی موٴنث خاکستر بعربی رماد گویند
س چهب بفتح اول بروزن رب موٴنث صورت و شکل
و حسن و جمال باشد چهب تختی موٴنث حسن و جمال و
زیبائی چهبیهاین بفتح اول و کسر جیم فارسی دوم زشت
و بدشکل را گویند
هـ چهبرا بفتح اول مذکر نوعی از سبد
س چهبیس بفتح اول و تشدید بای موحده مکسوره بست و شش
س چهبیلا بفتح اول و کسر بای موحده بروزن قبیله شکیل و جمیل
هـ چهپ بفتح اول و سکون های هوز و بای فارسی سقوط
چیزی بیک ناگاه چهپ چهپ آواز افتادن آب
و آواز زدن بدست
هـ چهپا بکسر اول بروزن خفا پوشیده و مستور و پنهان
چهپا رهنا پنهان ماندن چهپا چهپی بکسر هر دو جیم
فارسی پنهانی
هـ چهپکا بفتح اول مذکر آوازی که از زدن دست بر آب بر آید
هـ چهپانا بحرکات ثلثه پوشیدن و مخفی کردن و بفتح
اول طبع آوردن و رسانیدن کتاب را و منقوش گردانیدن
هـ چهپاو بکسر اول مذکر اخفا و پوشیدگی
هـ چهپائی بفتح اول موٴنث طبع کتاب و اجرات طبع
هـ چهپر بفتح اول و تشدید سیوم مذکر سقف کاهی چهپر
بند پوشیده سقف بکاه چهپر بندی پوشیدن
سقف بکاه چهپر کهت بفتح کاف تازی خانه‌های
که بار بردار و چهپر کهات کذلک
هـ چهپری بفتح اول و کسر چهارم موٴنث آبگیری که پر از
گل و لای باشد
هـ چهپکا بکسر اول مذکر آب پاشی
هـ چهپکانا بفتح اول پاشیدن و افشاندن آب
هـ چهپکلی - چهپکلی بکسر اول و فتح کاف و کسر لام موٴنث
کرفش و چلپاسه و در هند را گویند و آن در خانه‌ها
بسیار است گویند که کشتن آن بمقدار ثواب دارد که
کسی هفت مسلمان کشد مستحق بهشت گردد و آنرا در دکنی بسملی
خوانند چهپکلی بفتح اول و کسر کاف کذلک
س چهپن بفتح اول و تشدید سیوم پنجاه و شش
هـ چهپنا بحرکات ثلثه پوشیده شدن و بفتح اول بقالب
طبع در آمدن و مطبوع گشتن
هـ چهپی بفتح اول و سیوم بروزن خفی مذکر نوعی از اوزان
شعر و آن بحر مسدس بود
س چهت بفتح اول موٴنث آسمان خانه بعربی سقف
خوانند و بکسر اول زمین را گویند
س چهتر بفتح اول و تشدید سیوم و تخفیف آن مذکر چتر
که بر سر گیرند و کاروان سرا چهتر هتی - چهتر
دهاری آنکه بر سر او چتر گذارند و آن کنایت از
راجه و حاکم و سلطان باشد
هـ چهترانا بکسر اول افشاندن و ریختن و گستردن
س چهتری بفتح اول موٴنث چتر و چیزی باشد چتر مانند
که از نی سازند تا کبوتران بالای آن نشینند و فرقه
دوم باشد از فرق راجپوت هندوان

ه چھتری بکسر اول مونث سبد کوچک

ه چھتنار بفتح اول وسکون تای فوقانی هموار ومستوی ویکسان

ه چھتهر بضم اول وفتح تای فوقانی وسکون های هوز نجس گویند که ملبس کردن ناپاک شده باشد اعم از ظروف طعام وغیر آن واین معنی در کیش هندوان مقرر است

س چھتی بکسر اول وسیوم مونث زمین را گویند چھتی چهاتی سر بر زمین نهاده وپوشنده روی زمین

س چھتیس بفتح اول وتشدید سیوم سی وشش چھتیسی کنایت از زن مکاره وحیله گر باشد

س چھٹ بضم اول سوای وبغیر وبجز واین لفظ در ترکیب افاده خردی وکوچکی دهد چھٹ بھیا قوم میانه هنود یعنی نه اعلی ونه ادنی بلکه متوسط بود درجه چھٹ پنا طفلی وخردسالی

س چھٹا بفتح اول مونث نور ورونق وشرف

س چھٹاپا بضم اول مذکر خردی وخردسالی وطفلی

س چھٹان بضم اول مونث فراغت وفرصت

س چھٹانک بفتح اول مونث حصه شانزدهم بود از یک

ه چھٹپٹانا بفتح اول وچهارم ریخته شدن وبهر طرف افتادن باشد

س چھٹکار بضم اول مذکر رهائی ورستکاری وخلاص ونجات ومخلصی

ه چھٹکانا بکسر اول پراکندن وافشاندن و[illegible] باشد

س چھٹکانا بضم اول رهیدن ورها کردن

س چھٹکارا بضم اول وفتح کاف تازی مذکر رستکاری ونجات

ه چھٹکنا بکسر اول وفتح سیوم افشانده شدن وریخته شدن چھٹکنا چاندنی کا ظهور وانتشار نور ماه

ه چھٹکنی بکسر اول وفتح کاف تازی مونث خانه [illegible] چربی مترس گویند

س چھٹکیلا بضم اول وکسر کاف تازی وسکون یای مجهول اوباش وآواره چھٹکیلی مونث آوارگی واوباشی

ه چھٹکی بکسر اول مونث داغ ونشان

ه چھٹکی دینا داغدار کردن

س چھٹنا بفتح اول کاستن وکم شدن نوعی از غربال وپرویزن هم هست وبضم اول رهیدن وآزاده شدن ومخلصی یافتن باشد

س چھٹه بفتح اول وسکون دیگر حروف مونث روز ششم [illegible]

س چھٹها بفتح اول وسیوم ششمین باشد

ه چھتها بفتح اول وسکون سیوم تند وتیز وتند مزاج

س چھٹی بفتح اول وسیوم مونث بمعنی ششم بود ونیز رسمی است که بعد ولادت طفل بروز ششم بجا آرند چھٹی کا دودھ یاد دلانا کنایه از تنبیه دادن وادب کردن کسی را

س چھٹی بضم اول وتشدید سیوم مونث رخصت وفرصت وفراغت وتعطیل

ه چھچ بفتح اول بر وزن کج ستراکم و درخت پرشاخ را گویند

ه چھجا بفتح اول بر وزن رجا مذکر رواق وایوان وشهنشین باشد وشاخ های درخت که بهر جانب رفته باشد

ه چھچھڑا بکسر اول وسکون های هوز وجیم فارسی مذکر ریشه گوشت وپوست

ه چھچھڑیل بکسر اول وفتح رای هندی نحیف ولاغر وپوست واستخوان را گویند

ه چھچکارنا بضم اول کسی را بعبارت راندن وبرخیزانیدن وتیز کردن سگ را از برای حمله

ه چھچھا بضم هر دو جیم فارسی خوب رنگ کرده ونام وبفتح آن هر دو مذکر ترنم ونواه ونغمه مرغان

ه چھچھانا بضم هر دو جیم فارسی سیر شدن [illegible] وبفتح آن هر دو سرائیدن وترنم کردن مرغان

ه چھچھاهٹ بفتح اول وسیوم مونث نواه وترنم ونغمه مرغان

[illegible]

هـ چهچهڑا بکسر اول و سکون دیگر حروف مذکر سر ذکر ختنه
نکرده بعربی قلفه گویند

هـ چهچهڑی بفتح اول و سکون دیگر حروف مونث پیچ در خفت

هـ چهچلا بکسر اول و سکون دیگر حروف غیر عمیق و آنچه
ژرف نبود

هـ چهچلاٹی بکسر اول و سکون دیگر حروف مونث بازی
و آن چنان باشد که سفال پاره‌ها بر روی آب باقوت
اندازند و آن چنان چنان بمسافتی رود و افتد و بضم اول
بازی کردن سگ و گربه با صید

هـ چهچوانا بضم اول جادوگری نمودن و سحر کردن

هـ چهچهوڑا بکسر اول و ضم سیوم و سکون واو مجهول
خفیف و بی اعتبار را گویند

س چهچهوندر بضم هر دو جیم فارسی مونث کهن موش
و آن نوعی از موش باشد بغایت بد بوی و در روزها
بیرون نیاید و نیز چیزی است معروف که از باروت
و پوست باریک سازند و برای تماشا بسوزند و
آن بهر طرف گردان شود چهچهوندر چهوڑنا
کنایه از غمازی کردن و فتنه برانگیختن باشد

هـ چهچهیا بفتح اول و سیوم و کسر های دوم صغیر زن و نوزاد

س چهدنا بکسر اول متعدی چهیدنا باشد

س چهدر بضم اول و فتح سیوم محقر و فرومایه

س چهدنا بکسر اول سفته شدن و سوراخ دار گشتن

س چهدها بضم اول و فتح سیوم مونث گرسنگی و جوع

هـ چهڑ بفتح اول مونث سنبل الطیب و قسمی است از ورد
سرد و دافع فساد اخلاط ثلثه و خون و سوزش اعضا جداگانه
و چهڑ بمعنی تیر و نی دراز که بدان ماهی را شکار کنند نیز آمده

هـ چهڑا بفتح اول و تشدید را بر وزن اره مذکر چیزی است
معروف که در بندوق کنند و پرندگان را بزنند

س چهڑا بضم اول مذکر دشنه قصاب و بمعنی استره هم آمده
است چهڑا چهڑی بضم هر دو جیم فارسی مقاتله و مجادله

هـ چهڑ چهوبی بفتح اول و سکون واو مجهول مونث جای

ضرور بیت الفراغ و ادبخانه و مستراح باشد

س چهڑی بضم اول مونث کارد چهڑی تلے دم لینا
در مصیبت صبر کردن چهڑی کٹاری قتال و
جدال را گویند

هـ چهڑ بفتح اول و سیوم هندی مونث سنبل الطیب
و چوب نیزه

هـ چهڑا بفتح اول مذکر زیوری است که آنرا از مروارید
سازند و در گوش کنند

س چهڑا بفتح اول جریده و متنفس و تنها

س چهڑانا بضم اول رهانیدن و جدا کردن

س چهڑاوا بضم اول رهانی دهنده و نجات بخش

هـ چهڑکانا بکسر اول افشانیدن آب و غیر آن

هـ چهڑکاو بکسر اول مذکر افشاندگی آب باشد

هـ چهڑکنا بکسر اول افشاندن آب و ریختن چیزی
چهڑک کر بیچنا فروختن سبزیها و ترکاری‌های
دوشینه و دیرینه بود بتازه کردن آن از آب و نیز
کنایه است از ستودن تاجر جنس بد خود را

هـ چهڑکوانا بکسر اول و فتح سیوم افشانانیدن

س چهڑنا بفتح اول کوفتن برنج

هـ چهڑنا بکسر اول مصدر لازمی باشد از چهیڑنا و آنچه آمده

س چهڑوانا بضم اول رهانیدن

س چهڑوتی بضم اول و فتح رای هندی و کسر تای فوقانی
مونث فدیه و دیت

هـ چهڑی بفتح اول مونث چوب باریک و علم گرد
پیروان شاه مدار قدس سره بجای باشان و حشمت

هـ چهڑیلا بفتح اول و کسر رای هندی مونث اشنه
اشنان
و آن دوایی است

هـ چهکا بفتح اول بر وزن صهبا مذکر نوعی از آتش
بازی و زخم زبان جراحت و دمامیل که باستعمال دوای
پیدا شود چهکا لگانا سوختن پوست عضوی
بود به نطول گرم

س چھمکا بفتح اول و تشدید کاف تازی مذکر ورق کنجفه
که مدورش از زنگی داشته باشد و قفسی که بدام طعمی برد
چھمکا بنجه کرنا کنایه از فریبیدن و مکر و فند کردن باشد
ھ چھمکار بفتح اول بر وزن بہار مونث ترنم و نغمه مرغان
ھ چھمکارنا بفتح اول صفیر زدن و ترنم کردن مرغان
ھ چھمکانا بفتح اول سیر کردن و کرشمالی دادن
ھ چھمکائی بفتح اول مونث سیری
ھ چھمکن بفتح اول و تشدید سیوم مونث طپانچه
ھ چھمکنا بفتح اول مذکر کردن و عرابه
ھ چھمکرانا بفتح اول طپانچه زدن
ھ چھمکنا بکسر اول و دوم سرائیدن بلبل و نوازدن
مرغان و آواز سوختن چیزهای آتش بازی و بفتح اول
و دوم صفیر زدن مرغان
ھ چھمکنا بفتح اول سیر شدن و حیران و پریشان گشتن
ھ چھمکنی بکسر اول و ضم سیوم مونث چوب و شاخ
و دراز را گویند
ھ چھمکیه بفتح اول و سکون های هوز و فتح کاف تازی
و سکون دیگر حروف ستاره عظیم الجثه و ضخیم
س چھمگری بفتح اول و سکون کاف فارسی و کسر رای
مهمله زاده کوچک
س چھمگنی بفتح اول و ضم کاف فارسی مونث و آن
چیزی است که از بهر مکیدن بطفلان شیرخواره
دهند مرادف چوسنی
س چھمل بفتح اول مذکر مکر و غدر و تذویر و حیله چھمل بل
مکر و زور و حکمت عملی چھمل چھدر - چھمل چھدرم
بکسر جیم فارسی و دوم در هر دو مذکر حکمت عملی و بندش را
گویند چھمل چھدری غدار و مکار
ھ چھمل بضم اول و فتح های هوز مونث ذکر و بیان و
تذکره و خوش طبعی و ظرافت چھمل کرنا سرودن
و ظرافت کردن
ف چھمل بکسر اول عددی معروف بعربی اربعین گویند

چھمل نمر جامه حلبه که سپاهیان در جنگ پوشند
چھمل ستون یا چھمل منار نام جای است چھمل
قدمی رسمی است بعد دفن مرده و آن چنان بود که از
گور چهل قدم دور رفته پس ایستاده بنام او فاتحه
کتاب خوانند
ھ چھلا بکسر اول مذکر گل سیاه و پاره چوب و تراشه
چھلا نکلنا انده شدن چھلا کرنا صیقه پاره کردن و چھلا
بضم اول میخ چوبین که بدان خیمه زنند
ھ چھلانا بضم اول پس کشانیدن
ھ چھلا بر وزن غله مذکر انگشتر و انگشتری و خاتم چھلے
دار حلقه دار
ھ چھلانگ بفتح اول مونث جست و جهند کی و گریز
چھلانگین مارنا برجستن
س چھلاوا بر وزن علاوه مذکر غول بیابانی
ھ چھل پھل بفتح اول و دوم در هر دو مونث خوش
طبعی و ظرافت و بازی را گویند
ھ چھلچھلانا بفتح اول و چهارم نالیدن از شکایت
کردن و بضم آن هر دو کم بول کردن مادیان آب
و غیر آن بسبب حرارت
ھ چھلچھلاهٹ بفتح اول و چهارم مونث شکایت و گله
ھ چھلر بکسر اول و تشدید لام مفتوحه مذکر نخاله و قشر نخود
س چھلك بفتح اول و سیوم مونث سیلان و طغیان آب
ھ چھلکا بکسر اول مذکر پوست و قشر و سبوسه چھلکا
اتارنا تراشیدن پوست و مقشر کردن
س چھلکانا بفتح اول ریختن آب
س چھلکنا بفتح اول و سیوم سیلان کردن آب
س چھلنا بفتح اول فریبیدن و فریب دادن
ھ چھلنا بکسر اول تراشیده شدن
ھ چھلنا بفتح اول و دوم مانده شدن و تب ناک گشتن
ھ چھلنگ بفتح اول و سیوم بر وزن پلنگ مونث
جست و جهندگی مرادف چھلانگ

ه چهلنگنا بفتح اول و سیوم در گذشتن و جهیدن

ه چهلنی بفتح اول سونث پرویزن و غربال و بمعنی کوفته و سائیده هم آمده است چهلنی کرنا کوفتن و سائیدن

ه چهلو بضم اول و تشدید لام مضموم سفیه و نادان و گول و کودک آسا

ه چهلوری بفتح اول و کسر آن و ضم لام و سکون واو مجهول سونث گرد مه و آن ابحر یا داحس گویند و آن ورمی است ابل بسرخی که در اطراف انگشتان پیدا میشود

ه چهلوهلا بضم اول و سیوم و سکون واو مجهول و سکون های دوم کودک آسا و طفل مزاج باشد

ه چهلها بکسر اول و سکون دوم و فتح لام تیره و مکدر و آلوده

ه چهلهلا بضم اول و سیوم و سکون چهارم و فتح لام دوم طفل مزاج و کودک آسا

ه چهلی و بضم اول و کسر سیوم مسخره و ظریف و خوش طبع

س چهلی بفتح اول و کسر لام بروزن جلی مکار و دغاباز و محتال و حیله گر چهلیا بکسر لام کذلک

س چهما بکسر اول و فتح سیم سونث عفو و آمرزش چهماجوگ بکسر اول قابل عفو و لایق بخشایندگی چهما کرنا بخشیدن و عفو کردن

ه چهمچهمانا بفتح هر دو جیم فارسی تابیدن و درخشیدن و آواز کردن زنگله باشد

س چهمنا بفتح اول بخشیدن و معاف داشتن و آمرزیدن

س چهن بکسر اول و فتح آن مذکر آن لحظه چهن بدهنس بکسر بای موحده و فتح دال مهمله و سکون نون و سین آنکه آنی بیش نماند یعنی ناپایدار و سریع الزوال چهن بهر مین در یک دم

ه چهن بفتح دال آوازی که از افتادن قطره آب بر ظروف گرم برآید

ه چهنا بفتح اول خواستن مرادف چاهنا

ه چهنا بفتح اول و تشدید سیوم پالوده شدن و نیز بمعنی پرویزن و پارچه که در آن چیزی را پالایند آمد

ه چهنات بفتح اول آواز افتادن قطره آب بالای ظروف گرم و آواز شکستن سفال پاره

ه چهنال بکسر اول روسپی و قحبه و فاحشه چهنال پن چهنال پنا قحبگی

ه چهنالا بکسر اول مذکر قحبگی و زنا چهنالا کرنا پیشه قحبگی ورزیدن

ه چهننا بکسر اول بزور ستاندن چیزی

ه چهناو بکسر اول مذکر اخذ و ستاندن چیزی بزور

ه چهنتاو بفتح اول مذکر جماعتی که برای سیر سامانی و بهم رسانیدن اسباب ضروری پیشاپیش لشکر بمنزل روند و کوفتن شالی تا سبوس از آن جدا شود

ه چهنتائی بفتح اول بروزن تنهائی سونث صاف کردن چیزی و مزدی که برای صاف کردن چیزی دهند

ه چهنتنا بفتح اول و سکون نا و نون و تای هندی کاستن و کم شدن و جدا شدن و مختصر گشتن

ه چهنتوانا بفتح اول و سکون [illegible] حروف صاف کنانیدن هر نخ

ه چهنچهنانا بفتح هر دو جیم فارسی بهم جوش کردن و بر آمدن آواز زنگوله و قربان کردن وجع

س چهند بفتح اول بروزن بند مذکر اوزان اشعار و نیز وزنی باشد در موسیقی چهند بند مکر و غدر

ه چهندا بفتح اول بروزن بنده مذکر مرادف چهاندا

ه چهندنا بفتح اول بسته شدن نقیض گشاده شدن

س چهندی بفتح اول بروزن بندی مکار و حیله گر و دغاباز

س چهنک بفتح اول و کسر نون ناپایدار و سریع الزوال را گویند و آن که آنی بیش نماند

ه چهنکانا بفتح اول بروزن دندانه پالائیدن متعدی پالودن

ه چهنکانا یا چهنکوانا هر دو بکسر اول گرفتار کنانیدن و محو کردن

ه چھنکاہٹ بفتح اول مونث پاود کی چیزی

ه چھنکنا بکسر اول وفتح دوم غلہ برافشاندن
وبیزار شدن از چیزی

س چھنگلی - چھنگلیا بکسر اول وضم کاف فارسی در
ہر دو مونث انگشت کوچک بعربی خنصر گویند

ه چھنلا بکسر اول وفتح سیوم زانی وفاسق

ه چھنوانا بکسر اول بزور ستانیدن چیزی را

ه چھنہائی بفتح اول بروزن تنہائی مونث سایہ دار

س چھنیک بکسر اول وسیوم وسکون یای مجہول
زمان اندک

ه چھوا بضم اول وسکون ہا و واو مجہول مذکر تریاق
کہ علاج زہر است

ه چھواو بضم اول مذکر مانندگی وشباہت

ه چھوانا بضم اول بسوانیدن ولمس کنانیدن
متعدی بدو مفعول چھونا

ه چھوانی بضم اول مونث دوای است گرم کہ
زنان را بعد ولادت دہند

ه چھوپ باواو مجہول مذکر پردہ نقاشی چھوپ
چھاپ کرنا اندودن دیوار خانہ ودرست
کردن آن

ه چھوپنا باواو مجہول پر کردن وبستن ونقاشی
ورنگ آمیزی کردن

ه چھوت بضم اول وسکون واو معروف وبواو
معدولہ ہم خواندہ اند مونث بمعنی نجاست و
ناپاکی وعدم طہارت باشد

س چھوٹ بضم اول مونث ترک وفروگذاشت
وبہم بردن دست وبازی کردن در وقت
شمشیرزنی وضیا ولمعان جواہر وپرتو ونور آئینہ
وغیر آن ودادن زر نقد بشعبدہ بازان در تماشا
بطور انعام یا وعدہ کردن بدادن

س چھوٹا باواو مجہول کوچک وخرد بعربی صغیر گویند

چھوٹا بڑا صغیر وکبیر خرد وبزرگ وگوناگون

س چھوٹائی مونث کوچکی بعربی صغر خوانند

س چھوٹنا بضم اول رہیدن وسر دادہ شدن

ه چھوچھا بضم اول خالی ومیان تہی وبمعنی سخرہ وفسون
ہم آمدہ است مذکر

ه چھوچھلا بضم اول سفیہ ونادان وخالی را گویند

ه چھوچھو بہردو واو مجہول دایہ ومرضعہ وکنار وآغوش
چھوچھو کرنا در آغوش گرفتن ونازبرداری کردن

ه چھوچھی بضم اول محقر وذلیل وفرومایہ وبمعنی ماشوب
دولہ ونایژہ ونی میان خالی ہم آمدہ

س چھور بفتح اول مذکر تراشیدن موی سر وریش

ه چھور باواو مجہول مذکر فور وکنارہ وانجام وسفینہ
کوچک کہ آنرا باکشتی وجہاز نگہدارند

س چھوڑا - چھوڑاو - چھوڑا ہر سہ باواو مجہول
مذکر رہائی ونجات وتخلیص

س چھوڑنا باواو مجہول بگذاشتن وسر دادن و
بخشیدن وخلاصی دادن باشد

ه چھوکرا باواو مجہول کودک وطفل

ه چھوکری باواو مجہول دختر

ه چھوکن بروزن معدن گیرودار کنندہ

ه چھوکنا بفتح اول گیرودار کردن

ه چھوکی بضم اول مونث پشہ وبعربی بعوضہ خوانند

ه چھولنا باواو مجہول خراشیدن وتراشیدن

ه چھولنی باواو مجہول مونث رندہ وآن آلہ است
معروف مر دروددگران را

س چھون بفتح اول وضم دوم چہار چھون اور در
جمیع اطراف چھون چکی یا چھون دس بکسر
دال مہملہ محیط وفراگیرندہ چیزی

ه چھونا بضم اول لمس کردن وبرمجیدن وبفتح اول
بچہ ہر جانور را گویند

ه چھوچھلا بسکون واو مجہول دیگر حروف مذکر

ناز و غنج و دلال چهو نچهلا کرنا ناز برداری کردن
ه چهو چهی با واو مجهول موث سوزن دان و پیاله کوچک
که برای استعمال اطفال بود
ه چهونك با واو مجهول موث ترتیب طعام و مصالح آن
ه چهونکن با واو مجهول مذکر توابل و ابازیر و مصالح طعام
ه چهونکنا بفتح اول ابازیر در طعام کردن
س چهونی بفتح اول موث محل اقامت لشکریان و با واو
مجهول زمین را گویند که ارض باشد
س چهوه با واو مجهول بروزن کوه مذکر تپاک و محبت و
بمعنی خشم و عتاب هم آمده است
ه چهوهرا با واو مجهول و سکون های دوم پسر کودک و طفل
س چهوهی با واو مجهول بروزن کوهی شفیق و مهربان
و خشمگین و این لغت از قسم اضداد است
ه چهوئی با واو مجهول و کسر همزه موث گل سفید که
بدان لوح را بینند و بند مرادف کهری
ه چهویا بفتح اول و سیوم و تشدید یای تحتانی پوشش
سقف خانه بکاه
ه چههارا بضم اول و فتح سیوم مذکر خرما و رطب
ه چهپانا بضم اول و فتح سیوم عیب پوشی کردن و
بظاهر تحسین نمودن چیزی که در باطن بد بود
س چهتر بکسر اول و فتح های هوز و تشدید فوقانی
هفتاد و شش
ه چهاوت بضم اول بروزن خرافت موث لمس
و لبسودن بدست
س چهئی بفتح اول موث تپ دق و بمعنی نیست و
نابود و معدوم هم آمده و سایبانی که از کاه و نی
سازند و بر سر کشتی برای حفظ آن گذارند و نیز چیزی
باشد مانند نمد زین که بر پشت گاوان باربردار
بگذارند تا از گرانی بار مجروح نگردد
س چهی بفتح اول بروزن شی موث فنا و مرگ
چهی مرگ تپ دق

ه چهی بکسر اول کخ کخ و آن کلمه ایست که وقت کراهت گویند
س چهیا بفتح اول بروزن حیا مذکر قربان و فدیه و
به تشدید تحتانی سایه و ظل
ه چهیا بفتح اول و تشدید تحتانی کودک و پسرک
س چهیاسته بکسر اول و فتح سین مهمله شصت و شش
س چهیاسی بکسر اول هشتاد و شش
س چهیالیس بکسر اول چهل و شش
س چهیانوے بکسر اول و فتح نون مخففه نود و شش
ه چهیپ بکسر اول و سکون های هوز و تحتانی و
بای فارسی موث دامی که بر پوست بدن
افتد و شاخ باریک و نی دراز که بدان مرغان را
شکار کنند و زدن جاسوس یکی را بشاخ خود
ه چهیپنا بکسر اول و سکون هر سه حروف بر پارچه نقش
و نگار کردن و زدن جاسوس مرغ یکی را بر رون
خویش و برکشیدن نی از اندرون آب چون ماهی
بقلاب درآویزد
ه چهیپی بکسر اول نقش گر پارچها
س چهیتر بیای مجهول و سکون تای فوقانی و رای
مهمله مذکر شکلی است از اشکال هندسه و بمعنی زمین
و مزرع و میدان هم آمده و هر جای که زیارت
گاه و معبد هندوان باشد همچو بنارس و امثال
آن چهیتر پهل مذکر پیمایش زمین و وسعت مساحت مزرع
ه چهیتنا بکسر اول و فتح های فوقانی بروزن ...
مذکر پای افزار و کفش
ه چهینت بکسر اول و سکون دیگر حروف موث
داغ و نشان و پارچه معروف که گل و بوته دار
و آن از هر دیاری و کشوری آرند و از ان ولایت
بهترین و اعلی ترین بود اما به ثبات رنگ بدر
نمی رسد و بدیا نون هم نوشته اند همچو چهینت
ه چهینتنا بکسر اول افشاندن و منتشر کردن
ه چهیجنا بکسر اول کاستن بدن و کم شدن

توانای دیکھا دیکھی کیجے جولت چھیجے کا پایا
باتھے روگ غرب المثل است باینمعنی کسانیکه
در زہد و ریاضت تقلید دیگران کنند و حوصلهٔ تحمل
آن نداشته باشند بدن آنہا کاسته گردد و بیمار
بیفزاید

ھ چھیچھڑا بکسر اول و سکون حروف چہار گانه مذکر
پوست تنک که با گوشت می باشد و پاره گوشت

س چھید بسکون یای مجهول مذکر سوراخ بعربی
ثقبه خوانند

س چھیدا بروزن دیده باریک و غیر متصل و این
بر آدمی و جانور اطلاق کنند که هر دو پایش
فاصله و کشادگی غیر معتاد داشته باشد

س چھیدنا بیای مجهول سفتن و سوراخ کردن

س چھیر بکسر اول بروزن بمعنی شیر باشد که عربان
لبن خوانند

ھ چھیرنا بیای مجهول ناگوار یدن طعام و قصور
هضم داشتن

ھ چھیری بیای مجهول بروزن سیری ماده بز

ھ چھیڑ بیای مجهول مونث ایذا و رنج رسانی

ھ چھیڑا بیای مجهول و رای هندی مذکر لس را گویند

ھ چھیڑنا دست رسانیدن و بسودن و رنج و
تکلیف دادن بکسی و بمعنی نواختن ساز هم هست

س چھیکا بکسر اول مذکر چیزی است معروف که از ریسمان
دام سازند و در آن سبو چپا و غیر آن گذارند
چھینکا بزیادت نون کذلک

ھ چھیکنا بیای مجهول باز داشتن و منع کردن

ھ چھیل - چھیلا هر دو بفتح اول رند و لوند و
اوباش چھیل پن رندی و لوندی

س ھ چھیل چکینا بفتح اول و کسر جیم دوم فارسی و
سکون کاف تازی و کسر نون و فتح تحتانی رند
و اوباش و لوند

ھ چھیلن بکسر اول و فتح لام بروزن دیدن مونث
تراشه چوب و غیر آن

ھ چھیلنا بکسر اول تراشیدن و خراشیدن چھیل
چھالنا یا چھیل چھال کرنا تراشیدن و
پوست دور کردن

س چھیم بسکون یای مجهول مونث خیریت و عافیت
چھیم کشل بضم کاف و فتح شین خیریت و بهبود
چھیمنکری بسکون یای مجهول و فتح میم و سکون
نون و فتح کاف تازی مونث نوعی از زغن و غلیواز

ھ چھیمی بکسر اول بروزن بی مونث پوست و قشر
را گویند

س چھین بکسر اول بروزن دین ضایع و کم و اندک
و حقیر باشد

ھ چھینا بسکون یای مجهول مذکر شیر مایه را گویند و
نوعی از زنگله و آن بغایت خردمی باشد و بکسر اول و
تشدید نون بزور ستاندن و بر کشیدن چیزی از کسی
چھینا چھانی کرنا بزور ستاندن و غصب کردن

ھ چھینٹ بکسر اول مونث پارچه رنگین معروف

ھ چھینٹا بکسر اول مذکر داغ گل و غیر آن چھینٹا مارنا
پاشیدن آب را گویند

س چھینچھا بکسر اول و سکون دیگر حروف آب براندا اختن

ھ چھینچنا بسکون یای مجهول کوفتن و باریک کردن

ھ چھینک بکسر اول و سکون دیگر حروف مونث عطسه
بفارسی شنوشه گویند و بسکون یای مجهول ضبط و
قبض سامان و اسباب
چھینک لینا بسکون یای مجهول قرق کردن و
ضبط نمودن سامان

س چھینکا بکسر اول مرادف چھیکا

ھ چھینکاو بسکون یای مجهول مذکر ضبط اسباب و
و قبض اشیا

ھ چھینکنا بسکون یای مجهول منع کردن و باز داشتن

و مزاحمت نمودن و بکسر اول عطا دادن

هـ چهینکویا بسکون یای مجهول بوزن کاف تازی و فتح واو زرق کننده و ضبط کننده

س چهینی ـ چهیونی بسکون یای مجهول مونث بماده و برادر و برده باشند بعربی شقشب گویند

س چهیو بسکون یای مجهول بروزن دیو مذکر نشان و اثر و پاره از چوب که آنرا بریده باشند چهیو مارنا نشان کردن بر چیزی

س چهیوا بسکون یای مجهول بروزن میوه نشانی را گویند که بعد فقره و جمله کتاب برای وقف نویسند

هـ چهیوره بسکون یای مجهول و ضم واو مذکر پوست بیرونی را گویند

س چهیونا بسکون یای مجهول تراشیدن و سوراخ کردن درخت تا شیرآب آن یعنی تاری و دارو مانند آن بچکد و فراهم آید و بمعنی نشان کردن هم گفته اند

هـ چهیپنا بسکون یای مجهول و بای فارسی پیوند کردن چیزی با چیزی دیگر

س چیت بسکون یای مجهول مذکر یاد و یادگار و خیال و تصور را گویند و بفتح اول نام ماه چهارم هندوان

هـ چیتا بکسر اول مذکر نقش و صورت و خواهش و مراد

س چیتا بسکون یای مجهول اعطاء ناصح و پندگوی را گویند و بکسر اول یوز و آن جانوری است کوچکتر از پلنگ و نیز نباتی است دوائی بعربی شیطرج گویند تیز و تلخ و خشک و ممسک و قابض شکم و هاضم طعام و دافع سنگرهنی

س چیتر بفتح اول و سکون یای تحتانی و تای فوقانی نام ماه چهارم هندوان باشد

هـ چیتل بکسر اول و فتح فوقانی گوزن

س چیتن بیای مجهول و فتح فوقانی مذکر هوش و خبرداری و احتیاط را گویند

س چیتنا بسکون یای مجهول اندیشیدن و خیال بستن و یاد کردن و بهوش آمدن و بمعنی غور کردن [illegible]

و بکسر اول تصویر کشیدن و نقاشی کردن

هـ چیتنا بکسر اول خواستن و اراده کردن

س چیتنیه بفتح اول و سیوم و سکون نون و فتح یای تحتانی مذکر تمیز و امتیاز و فهم و دانش و آگاه و دانا و ذی هوش هم گفته اند

هـ چیتهنا بکسر اول دریدن و چاک زدن

هـ چیتلف بسکون یای مجهول و فتح تای منقوطه مونث کرامت و معجزه و فریب و دغا

هـ چیتهی بکسر اول و سیوم مونث نامه و مکتوب و رقعه مرادف چتهی

س چیخ بکسر اول مونث نعره

س چیخنا نعره زدن

س چیر بکسر اول مذکر چاک و شکاف و دریدگی و بمعنی لباس و پوشاک هم آمده است و پارچه که آنرا اهل دکن و زنان هند بطریق فوطه و لنگی بر کمر می بندند و سر دیگر آنرا مانند مقنعه بر سر اندازند و باین معنی هندی است و ساری مرادف آن باشد

س چیرا بسکون یای مجهول بنده خانه زاد و شاگرد و مرید

چیلا و بکسر اول مذکر زخم و جراحت و شکاف و بکارت دوشیزگی و دستاری که آنرا بر سر پیچند چیرا اتارنا ازاله بکارت کردن و با زن دوشیزه برخوردن

چیرابند دوشیزه و باکره

س چیرائی بسکون یای مجهول مونث بندگی و غلامی را گویند

س چیرنا بکسر اول دریدن و شکافتن

س چیره بکسر اول مذکر دستاری که آنرا بر سر پیچند و بکارت و دوشیزگی و در فارسی تسلط و استیلا و شجاع و دلیر را گویند

س چیری بسکون یای مجهول و سیوم منقوطه و او [illegible]

س چیهشنا بسکون یای مجهول و شین معجمه و فتح تای منقوطه هندی مونث کوشش و سعی و جستجو و توجه و التفات

و رباعث باشد

ھ چیلک بکسر اول بروزن ویک مونث گل ولائی باشد

ھ چیکٹ بکسر اول و فتح سیوم آرنج و آمیزش روغن و خاک و باین معنی مونث باشد

ھ چیکٹرا بکسر اول و فتح سیوم مونث گل ولائی

س چیکھ بکسر اول و سکون دیگر حروف مونث نعره و بانگ مرادف چیخ

ھ چیکھر بکسر اول و ضم کاف تازی مذکر موشک پران

س چیکھنا بکسر اول چشیدن و ذائقه کردن و بمعنی عربده و نعره زدن هم هست

س چیل بکسر اول بروزن پیل مونث زغن و گوشت ربا و طیواج و موش گیر و موش خوار بعربی حداة و بترکی چلغان نامند و در دوم گرم و خشک است مطبوخ او با گندنا دمدا وست خوردن آن قاطع بواسیر و اشامیدن قدری از محرق آن که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهت زحیر و اسیری و سوخته پر او بقدر یک دانگ تا دو دانگ با آب آشامیدن جهت نقرس بی عدیل و مجرب است و در رفع غدد بلغمی و سلعه بی عدیل و مدهن بروغنی که بیضه او را در وی بسیار جوشانیده باشند تا تحریر شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت ربو و اکتحال بزهره او که خشک کرده با آب سرسیل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب بادیان سه بعقد و در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او نداند باشد مانع خواب او میشود

ھ چیلا بفتح اول مذکر پاره از هیزم که آنرا برای سوختن بریده باشند

س چیلا بسکون یای مجهول بنده خانه زاد و مرید و شاگرد باشد

س چیلهد بکسر اول و سکون دیگر حروف مونث زغن و گوشت ربا مرادف چیل

ھ چیلهر بکسر اول و فتح لام مونث سپش بعربی قمل گویند مرادف چیلق

س چیلی بیای اول مجهول بروزن سیلی داه و کنیزک

ھ چین بفتح اول مذکر راحت و آرام و آسودگی و بمعنی حیله و غدر و تزویر هم گفته اند و بکسر اول و رفارسی ولایتی است معروف و شکن و نه باشد چین ابرو هونا چین بچین هونا ابرو ترش کردن چین بر چین هونا پرشکن شدن پوست بدن از فربهی چین ڈالنا شکن افکندن در چیزی چین لینا شکن در شدن چین ماننا بکسر اول نشانه ملامت شدن و هدف طعن گشتن

س چینا بفتح اول مذکر نوعی از غله باشد

ھ چینا بسکون یای مجهول مذکر ارزن و آن غله است معروف

ھ چینپ بسکون یای مجهول و نون و بای فارسی مذکر ترشی میوجات

ھ چینتھنا بکسر اول و سکون دیگر حروف کوفته شدن چیزی از پایمالی

ھ چینتی بکسر اول و سکون یا و نون مونث مورچه بعربی ذره خوانند

ھ چینچ بفتح ها یای مجهول و سکون نون و جیم فارسی در هر دو اولاد و فرزندان و این در محل حقارت گویند

ھ چینچی بسکون یای مجهول و نون و کسر جیم فارسی مونث سوزندان که از پارچه بدوزند

ھ چینترا بسکون یای مجهول و نون و فتح تای منقوطه هندی کوچک و خرد نقیض بزرگ

س چینهد بکسر اول مذکر نشان و علامت که بدان چیزی

را معلوم کنند
س چینها بکسر اول وسکون یا و نون آشنا و صورت شناخته
س چینهنا بکسر اول وسکون هر سه حروف شناختن و دانستن
هـ چینی بکسر اول بروزن بینی مونث شکر را گویند زیرا که
شکر سفید اکثر از چین آرند و مصری نبات را گویند چه آن
از مصر میرسد و این از جنس تسمیة الشی باسم محله باشد
هـ چیولی بسکون یای مجهول و واو و کسر لام مونث
پارچه ابریشمی
هـ چیونتا بکسر اول وسکون هر سه حروف مذکر مور بزرگ
هـ چیونتی بکسر اول مونث مورچه

گفتار هشتم در حرف دال مهمله

هـ دابنا فشردن داب رکهنا پوشیدن و غصب کردن
و فشردن براهنماه نگهداشتن چیزی بزور داب لینا
فایق آمدن چیزی و ره دبیدگی
س دات بروزن ذات مذکر عطا و بخشش و سخاوت
س داتا جوانمرد و سخی و کریم باشد
س داد مذکر قوبا و آن جوششی است برخارش و در فارسی
راستی عدالت و ماضی از دادن و قوبا را نیز گویند داد
بیداد کرنا داد خواهی کردن داد دینی کردن
کاری بکمال درستی داد کو پهنچنا دادرسی کردن داد
لینی انتقام گرفتن داد ملنی حاصل کردن پناه با
دادو بیداد داد خواهی کردن
هـ دادا بروزن باده پدر پدر و نیا بعربی جد خوانند
و برادر بزرگ را نیز گویند
س دادر بضم سیوم مذکر غوک بعربی ضفدع گویند
هـ دادرا بسکون سیوم بروزن باده با مذکر نوعی از
نغمه و سرود باشد
س دادرو بضم سیوم وسکون رای مهمله مذکر غوک
مرادف دادر
س دادمردن بروزن مشاورکردن مذکر نام نباتیست
که در علاج قوبا بکار آید

هـ دادو بضم سیوم بروزن دارو و نام درویشی که
از مشاهیر بوده است و معتقدان و پیروان او را
دادو پنتهی خوانند
س دادهنا بسکون سیوم وهای هوز سوختن چیز
در آتش
هـ دادی بروزن شادی مادر پدر بعربی جده خوانند
س دار مونث زن و زوجه و یکی از حبوبات مشهور اسم
گفته اند و در فارسی مطلق درخت را گویند و چوبیکه دزدان
را از آن بحلق آویزند و چوبیکه بدان خانه پوشند
و در ترکیب بمعنی دارنده و نگهدارنده هم چو مالدار و زردار
دار و نام شهری است در هندوستان و نام داروی
که آنرا فلفل دراز می گویند و بمعنی داشتن و امر بداشتن
هم هست و در عربی مرادف بیت است که خانه باشد
س دارا مونث زن و زوجه و در فارسی نام پادشاه
مشهور است که دارای اکبر باشد و او در زمان اسکندر
کشته شد و دارای اصغر پسر او است و بمعنی دارنده و
اشاره بذات باریتعالی جل جلاله و عظم شانه هم هست
و لای و دردی که در خم نشیند
س داردر بکسر رای مهمله وسکون دال دوم و رای دوم
مذکر خواری و افلاس و فقر باشد
س داردری بکسر هر دو رای مهمله محتاج و شقی و مسکین
را گویند
س دارن بضم رای مهمله سخت گیر و بی رحم
هـ دارنی بکسر ثالث و نون نام موضعی است در هندوستان
مشتمل بر بتخانه های بسیار
هـ دارو بضم رای مهمله مونث می و شراب و بمعنی
باروت هم گفته اند و در فارسی دوا را گویند
هـ دارو ترا - دارو تری با واو معروف در
هر دو اول مذکر و ثانی مونث می و شراب را گویند
هـ داری بروزن جاری کنیز و برده که در حرب گرفته
باشند و در فارسی خطاب با ثبات از مصدر داشتن

س داڑم بکسر سیوم منقوط ہندی مذکر انار بعربی رمان خوانند
ہ داڑہ مونث وندان آسیا بعربی لثہ گویند بدال منقوط
بچہار نقطہ ہم خوانند یعنی ڈاڑہ
س داڑھی مونث ریش بعربی لحیہ خوانند داڑھی
بنانا یا مونڈھنا ریش تراشیدن
س داس بروزن پاس بندہ وچاکر ودر فارسی افزاری
است کہ بدان غلہ درو کنند بعربی منجل خوانند وخسہای
سر تیز کہ بر سر خوشہ گندم وجو می باشد وہرہ را نیز گفتہ اند
وآن سلاحی است مانند داس
ہ داسا بروزن آسا مذکر پارہ چوبی کہ در دیوار برای
پشتی سقف بگذارند
س داسی بروزن آسی خادمہ وزن خدمت گزار
ف داشن بروزن واسن عطا وبخشش ودر رشیدی
مرقوم است کہ داشن نقد وجنسی باشد کہ پارسیان
در عید وجشن ہا برسم نذر وصدقہ بفقرا دہند
س داکھ مونث انگور خشک را گویند
س دال مونث یکی از حبوبات مقشر ودر عربی دلیل
ودر ہبر را گویند دال گلنی کسیکی کنایت است از
موثر شدن سعی کسی در کاری
س دالد ر بکسر لام وسکون دال دوم مذکر افلاس و
احتیاج مرادف داردر
س دالدری بکسر لام وسکون دال مسکین ومحتاج و
شقی مرادف داردری
س دام رسن وریسمان ودر فارسی نقیض بود باشد کہ
آن وحشی وغیر در بند ست عموما وآہو وغزال ونخچیر را گویند
خصوصا وہر چیز کہ جانوران دران بفریب گرفتار
شوند ونزد محققین بمعنی زخارف دنیوی باشد
ہ دام بکسر حصہ باشد از بست وچہار حصہ فلوس و
بمعنی بہا وقیمت ہم آمدہ
ہ داماسا باسین مہملہ نام تجربیست شکستہ حالی
کہ در ایام باستان بودہ ودر عالمی کہ طاقت ادای
قرض مردم نداشت بر دلیس رخت وجنس او را بقرض
خواہانش تقسیم کردند
ہ داماساہی باسین مہملہ مونث تقسیم مناسب و
حصہ علی السویہ
س دامنی بکسر سیوم مونث درخشن بعربی برق گویند
وبفتح سیوم ودر فارسی سر انداز ومعشوق زنان
ہ دامی بروزن خامی مونث خراج ومال گذاری دامی
لگانا مقرر کردن خراج باشد بر کسی ودامی در فارسی
صیاد را گویند
س دان بروزن نان مذکر خیرات وداد ودہش ومحصول
وخراج را ہم گفتہ اند ودر فارسی مخفف دانہ وامر از دانستن
یعنی بدان وچون در آخر کلمہ آید معنی ظرفیت بخشد ہمچو قلمدان
وقہوہ دان وطشدان
دان پتر مذکر سند انعام وبخشش را گویند
دان پن بضم بای فارسی مذکر خیرات وداد ودہش
س دانت بسکون نون وتای فوقانی مذکر دندان بعربی
سن گویند اسنان جمع دانت انگلی کاٹنا گزیدن انگشت باشد از
از تحیر دانت باجنا سائیدن دندان از روی خشم دانت بجنا
سائیدہ شدن دندان دانت پر چڑھانا بمعنی وصف کسی
کم گفتن دانت رکھنا یا ہونا کسی پر بمعنی مشتاق
چیزی بودن ودر دل کینہ داشتن را نیز گویند دانت
پیسنا ہم سائیدن دندان دانت تلے انگلی دبانا
یا کاٹنا انگشت حیرت در دہان گرفتن دانت کاٹی
روٹی کھانا ہم نوالہ وپیالہ گشتن ودوست جانی شدن
دانت کٹکٹانا ہم سائیدن دندان دانت کھٹے
بفتح ہر دو کاف تازی دندان سپید کردن دانت کھٹے
کرنا کنایہ از ناخوش کردن وآزردہ نمودن باشد
کسی دانت لانا یا نکالنا روئیدن دندان دانت
نکالنا خندہ زدن ودندان سفید کردن واعتراف
عجز کردن دانتون زمین پکڑنی کنایہ از محتاج
شدن وربخ ومحنت کشیدن باشد دانتوں چبا مرنا

بهم ساییدن دندان بخشم

ه داتکلکل بکسر هر دو کاف تازی مونث عربده و ستیز و نزاع

س دانتن بسکون نون و فتح تای فوقانی مذکر مسواک را گویند مرادف دتون

س دانتی بسکون نون و کسر فوقانی مونث دندانه تیشه و دیگر آلات باشد دانتی پتنا شکستن اندکی باشد از دم تیشه و غیر آن دانتی دینا اصرار کردن و اقامت کردن برکاری دانتی لگنا بند شدن نگین و بهم چسپیدن دندان باشد

س دانک باچهارم هندی مذکر تاوان و جریمانه و سیاست و جفا و ستم را گویند

هن داند مینکنا مذکر داند چوب را گویند و مینکنا بمعنی پهلوان است و در حالت ترکیبی حدی و نشانیکه در میان زمین جداگانه دو مالک سازند

س داندی بسکون نون و کسر دال منقوطه مونث شاخ بین ترازو

ج دانو بسکون نون و واو مذکر کمین گاه و فرصت و قدرت و قابو و پیچ دادن یکی مرد دیگر را در وقت کشتی گرفتن دانو بیتهنا در کمین نشستن دانو پکرنا کشتی گرفتن دانو چلانا از چیزی فائده گرفتن و متمتع شدن

هن دانو بفتح نون مذکر جن و دیو و عفریت مرادف اسر

س دانوان بسکون نون و فتح واو بقیه ساق مزروع که بعد درو کردن بماند از ابتدا خشک شدن بریده بجای هیمه بکار برند

ف دانه زنان نوعی از جادوگران باشد در هندوستان گرد آرد ارزن و جو با زعفران زرد کنند و افسونی بران خوانند و بر کسیکه خواهند بزنند تا مقصود خویش بر آید این لفظ از برهان قاطع نوشته شد

س دانی بروزن بانی جوانمرد یعنی کریم جود فارسی است بر داشتن خلاف نشستن

س داو بروزن کاو مذکر بیابان و آتش ذوکی بیابان و جلدگی آتشیکه بسبب وزیدن باد تند بیابان را فرا گیرد داو در فارسی

نوبت بازی شطرنج و نرد و زیاده کردن نقش قاب و آن از عقده زیاده نمی باشد و بر مرتبه و درده باشد از دیوار گلی که بر بالای هم گذارند

ه داؤ بضم همزه بروزن قابو مذکر لفظی است که بدان پدر و برادر بزرگ را خطاب کنند

ه داوا بروزن کاوا شوهر دایه

ه داوان بواو مجهول بروزن زده مذکر مرادف داو است و آن بگذشت

ه داونا بسکون واو مالیدن و کوفتن غله باشد

س داه بروزن کاه مونث احتراق و حرقت و آتش زدگی و در فارسی کنیزک و پرستار باشد داه رکهنا حسد کردن و رشک بردن

س داهنا بسکون های هوز سوختن و بریان کردن و بکسر های هوز راست نقیض چپ بعربی یمین گویند

س دائی بروزن مائی دادن و بخشیدن و زن شیر دهنده که مرضعه باشد و بعضی قابله هم گفته اند دائی پلائی بکسر بای فارسی مرضعه دائی جنائی قابله و او را در فارسی مام ناف گویند چه مام در فارسی مادر را گویند ناف معروف و بتغییر قابلت مام نائی است دائی کو سونپنا سپردن کودک بدایه دائی کهلائی زنیکه بر حفظ کودک مامور بود و او را در بازی مشغول دارد دائی گری مام نائی

ه دایا شوهر دایه را گویند هندیست

س دایک بفتح تحتانی دهنده یا دهانیده

س دائین با تحتانی یمین و یسار

ه دبا بفتح اول بروزن قبا مذکر کمین گاه دبا مارنا در کمین نشستن

س دباکر بکسر اول و فتح کاف تازی مذکر خورشید بعربی شمس گویند

ه دبانا بفتح اول فشردن و سرزنش کردن و چیره شدن دبالینا دست اندازی کردن و غصب

نمودن دبا مارنا چیره شدن پامال کردن کسی را چنانکه
بمیرد دبا بے دالنا گرفتن چیزی بدزدی پوشیدن آن
ھ دبا بفتح اول مذکر زور و قدرت و چیرگی و تسلط و غلبه دبا و
ماننا هراس داشتن از چیزی و مرعوب بودن از هیبت کسی
س دبدھا بضم اول و فتح سیوم مونث شک و ریب و
شبه و عدم یقین باشد
ھ دبکانا بفتح اول ترسانیدن و تهدید کردن و پوشیدن
و گرفتن چیزی بدزدی
ھ دبکی بفتح اول و سیوم مونث چیزیکه بدان جانوران را
اسیر کنند و لفظ صحیح دبکل است ترکیب از دام و کل
ھ دبکنا بفتح اول و دوم روپوش شدن و رعب کسی
داشتن و بمعنی کمین کردن هم هست دبک آنا یا جانا یا
رهنا روپوش شدن از بیم کسی دبک بیٹھنا در
گوشه نشستن از هراس کسی
ھ دبکی بفتح اول مونث روپوشی و کمین کردن دبکی
مارنا کمین کردن
ھ دبکیل بفتح اول و سکون یای مجهول روپوش دبکیلا
بیای معروف کذالک
س دبلا بضم اول لاغر و نحیف و غریب و مسکین دبلاپا
دبلاپن مذکر دبلائی مونث لاغری و نحافت
ھ دبنا بفتح اول فشرده شدن و مرعوب گشتن و بمعنی
مخفی گشتن هم آمده است دب آنا پیش قدمی کردن
دب جانا باز ماندن و رفتن و ترسیدن از شکوه کسی
دب چلنا۔ دب نکلنا ترسیدن و مرعوب شدن
دب مرنا مردن بعشار دبے پاوں بقدم آهسته
و بنرم قدمی
ھ دبنگ۔ دبنگا بفتح اول و دوم بد خلق و بی تمیز و
نادان و جاهل را گویند
ھ دبوچنا بفتح اول و سکون واو مجهول پوشیدن
چیزی و غصب کردن آن باشد
ھ دبوس بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر سنگ چقماق

را گویند و در فارسی پروزن مجوس عمود و دبابه نیز و گرز
آهنین را نیز گویند و بعربی نیز همین معنی دارد و دو بست
کشتی و آن خانه است در پس کشتی
ھ دبوسا با واو مجهول مذکر بی پرستی کردن و ساغر کشی نمودن
س دبهلک بضم اول و سکون دوم و ضم های هوز مذکر خشک
سال بعربی قحط گویند
ھ دبیل بفتح اول و سکون یای مجهول تابع و محکوم
ھ دبیلا بفتح اول و کسر دوم مذکر و ه ای است و نیز چیزی باشد
که بدان کشتی رانند
س دبیه بکسر اول و سکون دوم و فتح سیوم مذکر سوگند و
قسم باشد و بمعنی پاک و خالص هم آمده است
ھ دپٹ بفتح اول و دوم فارسی مونث تک
س دپٹا بضم اول و فتح دوم و تشدید سیوم مرادف دپٹه باشد
ھ دپٹانا بفتح اول تکانیدن
ھ دپٹنا تکیدن و دویدن و بمعنی نکوهیدن و ملامت
کردن هم گفته اند
ھ دپدپانا بفتح اول و سیوم درخشیدن
ھ دپدپاهٹ بفتح اول و سیوم مونث درخشندگی و لمعان
ھ دپو بفتح اول و ضم دوم مونث کون بعربی و بر و مقعد را گویند
س دوپهریا با واو مجهول و فتح بای فارسی مرادف دو
پهریا و آن نوعی از گل است و معنی ترکیبی لفظ منسوب
بدو پاس
س دت بضم اول کلمه است که در محل کراهت و زجر گویند
و بمعنی نور و ضیا و حسن و کینه و عداوت هم آمده است
با این معنی مونث باشد دت دبک ملامت و
نکوهش و سرزنش باشد
س دتا دینا بضم اول بعجالت براندن و فریبیدن و
دغا کردن هم هست
س دتانا بضم اول غشودن و افشاندن و ملامت کردن
و نکوهیدن
س دتکار بضم اول مذکر نکوهش و زجر دتکاری

بضم اول موئث گزک
س دکان با بضم اول گریهیدن و زجر کردن
هـ دتا بفتح اول جنبیدن و ستیزیدن باشد
س دتون بفتح اول و سیم مذکر سنگ
س دیا بکسر اول و دوم موئث ، و دوم ماه قری بود و نیز
هـ دثموبا بکسر اول و فتح تای مثقوطه هندی و سکون ها و
واو مذکر قالی که جای خوابیدن انداخته بوده ، وی کذا
س دچت ـ دچتا بضم اول و کسر دوم در هر دو ستر و د
مشغول الخاطر و متفکر باشد
س دچهس بفتح اول و سکون و دیگر حروف عالم و فاضل و دانا
فسوئی که در باستان بود و او خسیر حبادی بوده
س دچهن بفتح اول و تشدید جیم فارسی مکسوره مذکر جنوب
س دچهنا بفتح اول و تشدید دوم مکسوره موئث نذر و
هدیه که برهمنی را ابتدای هر اسم دینی بدهند و نذر و هدیه
س دچهناین بفتح اول و تشدید دوم مکسوره و فتح یای
تحتانی مذکر گذشتن خورشید از شمال بجنوب
س دچهی بفتح اول و تشدید دوم قابل و صاحب هنر و
صاحب قدرت باشد
هـ ددکانا بفتح اول گریهیدن و سرزنش کردن
هـ ددورا بفتح اول و سکون دال مجهول ورم و تیجی که
از گزیدن پشه و غیر آن پیدا شود
س ددهس بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر ماست
راگویند ددهکادو ددهکادون بواو
مجهول و ماخیر هرد و لفظ جشن سالگره کرشنا
س ددهار بضم اول و فتح دوم شیر دار و شیرده
س ددهی بضم اول و تشدید دال مکسوره موئث نباتی
بود ددهیل بضم اول و فتح دوم موئث شیرده و
شیردار
هـ ددیال بفتح اول و کسر دوم مذکر سلسله اجداد
هـ در بفتح اول مذکر بها و قیمت و در فارسی دروازه
و نیز حرفی است که افاده ظرفیت و هم ترجمه فی و هم

اول و مجهول مرد جدا گویند و بالفتح بمعنی شیر باشد
س دربهر بضم اول تباه و بدبخت و بدحال را گویند در
باچیه بروزن خدا محاوره کرشنام و نیز چنین که
دربل بضم اول ضعیف و ناتوان دربلتا موئث
ضعف و ناتوانی دربهچه بکسر بای موحده و سکون
جیم فارسی و دیگر حروف خشک سال و قحط درجن
بفتح جیم تازی دشمن و عدو درجن بکسر دال دوم
مصیبت درنام مذکر بدنامی و رسوائی
هـ دراچاری بضم اول بی دین و مفسد و بدکردار
هـ دراو بفتح اول بروزن قرار مذکر شکاف و شق
و رخنه و تراک باشد
هـ درانا بفتح اول و تشدید دوم کسی را گویند که در
جای بلا تحاشا در آید و بضم اول و تخفیف دوم پوشیدن
و مخفی کردن
هـ درانتی بفتح اول موئث داس بعربی منجل خوانند
س دراولک بفتح اول بروزن چکاوک دوا ...
رادع و مدر بول
س درب بفتح اول بروزن حرب مذکر اقبال و دولت
و کار و بار و شی و چیز را گویند
هـ دربهرا بفتح اول و سیوم بروزن خرزهره مذکر
شرابی است مسکر که از برنج میسازند
س درپ بفتح اول و سکون دوم و سیوم فارسی
مذکر تکبر و فخر و لاف باشد
س درپن بفتح اول و سیوم بروزن کردن مذکر آئینه
بعربی مرآت گویند
هـ دردر بفتح هر دو دال بروزن صرصر مذکر شکرف و تحیر
س دردر بفتح اول و کسر دوم و سکون دال و رای
دوم شقی و مفلس و محتاج مرادف دادر
هـ دردرا بفتح اول و سیوم گنده و ناباریک
س دردری بفتح اول و کسر دوم و سکون دال و کسر رای
مهمله شقی و مفلس مرادف دادری

س درشن بفتح اول و دوم و بسکون دوم هم خوانده اند نظر و نگاه و قران مهر و ماه که سبب ... باشد و در عربی سبق کتاب را گویند

س درسن بفتح اول و سیوم مذکر ملاقات و مواصلت باشد درسن دهاری حسین و حسین و لایق دیدن

س درسنی بفتح اول و سیوم بر جذب کردنی مونث تحفه و کالائی که بسبب دیدن آن ادای نذر لازم آید و هدیه و نذر و بمعنی حسین و شکیل و قابل دیدن هم آمده

درسنی جوان جوان زیبا و نیکو شمایل مرادف دیدار و جوان

س درشت بکسر اول و دوم و سکون شین معجمه و تای منقوطه هندی مونث نظر و نگاه و چشم را گویند

درشت کوت بضم کاف تازی مذکر عینک بعربی الفز گویند

س درشتانت بکسر اول و دوم و سکون شین معجمه و فتح تای منقوطه و سکون الف و نون و تای فوقانی نظیر و مانند و مشابه

س درشن بفتح اول و سیوم معجمه مذکر ملاقات و دیدار مرادف درسن

هـ درکا بفتح اول بر وزن برپا مذکر شق و شکاف شدن

هـ درکانا بفتح اول شکافتن

هـ درکنا بفتح اول و دوم شکافته شدن

س درگ بکسر اول و دوم و سکون کاف فارسی مذکر چشم بعربی عین خوانند و بضم اول بر وزن گرگ مذکر حصن حصین و قلعه محکم و دشوار گذار و آنچه رسیدن بدان متعذر بود

س درگا بضم اول مونث یکی از نامهای بهوانی و آن زنی است پرستیده هنود و نیز نام کتابی است که مشتمل بر احوال درگاست کنایه از لفظ مکر ... است

س درگت بضم اول و فتح سیوم مونث تنگی عسرت و خواری باشد

ت درکد دکنا معاف کردن و بخشیدن

هـ درکذرنا گذاشتن و رها کردن و بازماندن

ت درگرفت کرنا اسیر کردن و گرفتار ساختن

س درگم بضم اول و فتح سیوم ژرف و عمیق

س درگتا بضم اول و سکون دوم و فتح کاف فارسی و میم و فوقانی شدنی و عمق

س درگند هـ بضم اول و فتح کاف فارسی و سکون دیگر حروف گنده و متعفن و بمعنی تعفن و بوی بد و گند کی هم گفته اند مونث

س درلبهه بضم اول و فتح لام و سکون موحده و های هوز کمیاب و نایاب و عزیز الوجود

هـ درم مذکر درخت و شجر در اصل کتاب ضبط اعراب این لفظ نکرده و بکسر اول و فتح دوم در فارسی سکه است معروف و درهم معرب آن است

هـ درما بفتح اول بر وزن سرما مذکر نوعی از بوریا

س درمتی بضم اول و فتح سیوم مونث گولی و نادانی و سفاهت و حماقت

هـ درمس بضم اول و سیوم مذکر آلتی است که بدان وقت درست کردن راه زمین را بکوبند تا استوار شود

س درو بر وزن سرو مذکر چیز وحشی مرادف درب و بکسر اول و فتح دوم در فارسی بریدن مزروع باشد بعربی حصاد گویند

س دروه بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر کینه و عداوت و انساد و انحراف باشد

س دروهی - درودهیا بفتح اول و سکون واو مجهول و کسر های هوز دشمن و عدو و کینه ور و بدخواه را گویند

هـ درهی بفتح اول بر وزن دربی مونث توانایی ...

هـ دری بضم اول و کسر رای مهمله مونث نقش و دو دو بازی نرد و بفتح اول در فارسی لغت پارسی باستانی است و ... از بعضی ... تعبیر کرده اند و در ... که در آن نقصانی نباشد دری گویند همچو اشکم و شکم

وبکوی وکوی ماشان اثین ها ودرین لفظ اختلاف قوال وتفصیل آن درجای خودش جویند وبضم اول وتشدید دوم در عربی روشن همچو کوکب دری

هـ دیبا بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول مذکر سایبانیکه از کاه وغیر آن سازند ودر زیر آن نشسته پان می فروشند

س دره بکسر اول وسکون رای منقوطه هندی وهای هوز استوار ومحکم

س درهتا بکسر اول وفتح های هوز وتای فوقانی مونث استواری ومضبوطی

س درهانا بکسر اول ثابت کردن واثبات نمودن

هـ دریرا بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول مذکر باران بزرگ وسخت باشد

س دس بفتح اول ده بعربی عشره گویند وبکسر اول مونث جانب وطرف راگویند دسا بکسر اول کذلک دساکرنا کوچ کردن وسفر کردن

س دساسول بکسر اول وضم چهارم مذکر روزی که برای سفر کردن بجانب معینه نحس باشد

س دسا بروزن بسا مونث چگونگی واحوال چیزی

س دساور بکسر اول بروزن دلاور اقلیم

س دساوری بروزن دلاوری نوعی از برگ تنبول باشد

س دسانس بفتح اول ودوم وسکون الف ونون وسین مهمله حصه دهم راگویند

هـ دستا بفتح اول مذکر نوعی از خزات باشد

هـ دسر بضم اول وتشدید سین مفتوحه مذکر گرد وشرط دوما در بازی نرد وغیر آن

س دسرتهه بفتح اول ودوم وسیوم وسکون دیگر حروف نام راجه ایست که در زمان پیشین بود واو پدر راما است

س دسم بفتح اول ودوم تاریخ دهم

س دسمین بفتح اول ودوم دهم ماه قمری

س دسن بفتح اول ودوم مذکر دندان بعربی سن گویند

هـ دسوکها بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول مذکر گریز وگریچ وگریجه وگریزه باشد همه بضم اول وآن پرریختن پرندگان راگویند دسوکها جهانا پرریختن پرندگان باشد

هـ دسوندهی بفتح اول ودوم وسکون واو ونون وکسر دال مهمله مداح وثناخوان

س دسهرا بفتح اول ودوم وسکون دوم وفتح سیوم هم خوانده اند مذکر دهم ماه جیتهه شکل پکش است وآن روز ولادت وپیدا شدن گنگ باشد عقیده هنود آن این است هرکه دران روز در گنگ غسل کند وبدن شوید از معاصی ده گونه پاک شود وهم آسن شکل پکش را هم گفته اند که دران روز هنود بعد پرستش وادای مراسم دینی بهتان راکه شکل ویری که دیو باده است ساخته باشند در جویبار بینداز ند گویند که رام درین روز برای مقابله راون رفت وازین رهگذر آنرا وجی دسمی خوانند درین روز راجگان وحکام هنود جشن عظیم وپر تکلف بجا آرند واسلحه وآلات حرب را پرستش کنند واگر جدال وقتال مقصود باشد دران روز در یورش وحرب شروع نمایند

س دسی بفتح اول وکسر دوم مونث رشته ورشته های ناباقته که در آخر پارچه گذارند

س دسیلا بروزن کلیله خوش حال وفارغ بال

س دشا بفتح اول وبا دوم معجمه مذکر کیفیت وحقیقت واحوال

س دشت بضم اول وسکون شین معجمه وتای منقوطه هندی مفسده جدو ودشمن وبدرا گویند دشتچن بضم اول وفتح چهارم که یای موحده باشد کلمه ناشایسته وسخن ناپسندیده چه وشت بمعنی بد وبچن سخن باشد

س دشت بکسر اول وسکون شین وتای منقوطه هندی مونث نظر ونگاه وچشم

س دشکری بضم اول وفتح کاف تازی بروزن خوشطبعی مجرم وگنهگار وتبه کار

س دکپال بکسر اول نگهبان و زمان رعایای ازده دک
باشد دک بکسر اول و سکون کاف تازی و بکاف
فارسی هم گفته اند و آن بمعنی جانبی از جوانب جهات
ارض باشد و نگهبانان آن حسب معتقد هنود متعدد
اند همچو بهما و اندره و غیرها

هـ دکتا بضم اول مذکر چهارم حصهٔ فلوس

هـ دکری بضم اول مونث نوعی از کلام باشد

س دکهه بضم اول مذکر درد و الم و رنج و محنت و غم باشد
دکهه بهرنا محنت کردن و رنج کشیدن دکهه
پانا دردمند شدن و غمگین گشتن دکهه دائی
دکهه دائی آزار رسان و موجب درد و الم دکهه
کا مارا دردمند دکهه هرت بفتح های هوز و
رای مهمله تسکین درد و تسکین دهنده رنج دکهه
هرتا بفتح های هوز و سکون را و فتح تای فوقانی
دافع غم

س دکهانا بکسر اول نمودن و عرضه دادن و بضم اول
آزردن و رنج دادن باشد

س دکهاؤ بکسر اول و ضم همزه خوبصورت و حسین و لایق
دیدن

س دکهاو بکسر اول مذکر ظهور و نمود

س دکهائی بکسر اول مونث ظهور و نمود دکهائی
دینا بنظر آمدن و حاضر شدن

س دکهت بضم اول و کسر دوم و سکون های هوز
و تای فوقانی محزون و غمگین و افسرده ناک

س دکهرا بضم اول مذکر حادثه و مصیبت

س دکهلانا بکسر اول نمودن و عرضه دادن

س دکهلاوا بکسر اول مذکر نمود و ظهور

س دکهن بفتح اول و دوم و سکون سیوم و بفتح
اول و تشدید دوم هم گفته اند مذکر جنوب و بلاد
جنوب هند باشد دکهنا بفتح اول و دوم و
بفتح اول و تشدید کاف مکسوره هم خوانده اند جنوبی
و باد جنوبی را گویند

س دکهنا بضم اول درد کردن

س دکهناین بفتح اول و تشدید کاف مکسوره و فتح یای
تحتانی مذکر جنوبی و مایل بسمت جنوب دکهناین سورج
سیل آفتاب در سیر بسوی جنوب

س دکهنی بفتح اول و دوم و کسر نون منسوب بجنوب اعم از
اشیا و مردم دکهنی پودینه نوعی از نعناع که برگهایش
سطبر و دراز میباشد

س دکهی بضم اول و کسر کاف محزون و دردمند و رنجور و بیمار

س دکهیا بضم اول و کسر کاف دردمند و پریشان و مفلس و مسکین

س دکهیارا بضم اول محزون و دردمند و رنجور

س دکهیاری بضم اول مونث محزون و دردمند

س دگ بکسر اول و سکون کاف فارسی مذکر جانب و سمت
و ناحیه را گویند همچو اتر دگ یعنی سمت شمالی و بمعنی نقطه دایره
هم گفته اند

س دگپال بکسر اول مرادف دکپال و آن بگذشت

س دگج بکسر اول و تشدید کاف فارسی مفتوحه فیلی که یکی از
جوانب اربعه زمین را پشتیبان است و کنایه از
بزرگ و کلان هم هست

هـ دگدگا بفتح اول و سیوم بروزن دبدبه تابان و
درخشان

هـ دگدگانا بفتح اول و سیوم درخشیدن و تابان
شدن و بکسر اول و سیوم آواز کردن لبسائیدن وندان

هـ دگدگاهت بفتح اول و سیوم مونث درخشانی
و نور و ضیا باشد

س دگدهنا بفتح اول و دوم و سکون سیوم سوختن و
رنجانیدن و آزار دادن و نکوهیدن و سرزنش
کردن و ترسانیدن

هـ دگر بفتح اول و دوم و سکون رای منقوطه هندی
نقاره و طبل باشد

هـ دگرا بفتح اول مذکر شاه راه

ھ دگرانا بفتح اول پیش ماندن
ھ دگرنا بفتح اول و ضم دوم انکار کردن سخنی که راست باشد
و باور نداشتن
س دگسول بکسر اول و ضم سیوم مذکر روزی که برای سفر
نامبارک و نحس باشد
ھ دگلا بفتح اول مذکر قزاگند
س دگمبر بکسر اول و فتح دوم بروزن ستمگر برهنه و عریان و
طریقه ورمیان جوگیانی که برهنگی شعار ایشان است و
سیوا را پرستند و نیز طریقه باشد در جوگیان فرقه جینا
و آنان یا برهنه بدن می باشند یا پارچه بگیرو رنگ کرده
می پوشند و گیرو گلی است سرخ رنگ
ھ دگمگانا بفتح اول و سیوم لرزیدن و تزلزل کردن
مرادف ڈگمگانا با دال منقوطه هندی
س دگن بضم اول و فتح دوم بروزن ختن آهنگ دو مین سرود
س دگنا بضم اول و دو چند و مضاعف
س دگوان بکسر اول بروزن کردار پاسبان و نگهبان
س دگهی بکسر اول و دوم مونث چشمه و آبگیری را گویند که
مربع باشد
ف دل مذکر معروف که بعربی قلب خوانند دل ٹوٹنا
بیدل و محزون کردن دل بڑھانا جرات و همت نمودن
دل بہلانا مشغول کردن خاطر بچیزی دل بہلنا
مشغول شدن خاطر بچیزی دل پانا راه بردن بخیر
مسرت و هدکسی را دل پر کسیکے چلنا فرمان بردار
بودن دل توڑنا دل شکنی کردن دل جلا
محزون و رنجیده خاطر دل چرانا بضم جیم فارسی دل
ربودن و باز ماندن از کار و خدمت و تن آسانی کردن
دل چلا دل چلا شجیع و دلیر و سخی و جوانمرد باشد
دل پھیرنا باز داشتن خاطر از چیزی دل پیچھے
اندوه کسی فراموش کردن دل چلنا خواستن چیزی
دل چلی مونث همت و دلیری دل چور خایف
و بزدل و تن آسان دل خوش سرور و شادمان

دل خوشی شادمانی دل دیکھنا آشنا شدن
بمزاج و طبع کسی دل دینا دل دادن و عاشق شدن
دلسوز خانہ تراش عدوی که در لباس دوستی
باشد دل کا پھپھولا پھوڑنا تازه کردن غمی
که گونه از خاطر رفته باشد دل گرمی محبت و دوستی
دل گردا بضم کاف فارسی مذکر شجاعت و دلیری
دل لگنا مایل شدن دل بکارے دل لگی مونث تفریح
و سیر گویند دل مرچ بضم سیم مذکر نوعی از تیر باشد
دل مین ڈالنا الہام و توفیق ایزدی باشد
دل مین کھپ جانا دل نشین شدن دل مین
گھر کرنا در دل جای کردن و ارتباط و اختلاط نمودن
دل و دماغ عزم و غرور و نخوت دل ہٹ
جانا نفرت کردن دل از چیزی دلی دل بیای
معروف راز و سر مخفی
س دَل بفتح اول مذکر لشکر عظیم و برگ درختان و مایه
و ضخامت و کندگی چیزی دلوال بفتح اول امیر لشکر
و امیر عسکر
ھ دلال بفتح اول ضخیم و مایه دار و کنده و بکسر اول
در فارسی معروف که دلربا و محبوب باشد
ھ دل بفتح اول مذکر برنج دشتی
ھ دلار بضم اول مذکر مهر و محبت
س دلانا بکسر اول و ماییدن و بضم اول جنبانیدن
و بفتح اول مرادف دلوانا باشد
س دلاو بضم اول مذکر اضطراب و جنبش
س دل بادل بفتح اول مذکر اجتماع سحاب و تراکم ابر
لشکر جرار و خیمه بزرگ را گویند
ف ھ دلبند بضم اول و فتح بای موحده و سکون نون
و دال دستار و عمامه و بکسر اول در فارسی معروف
که عزیز و گرامی و جگر پاره باشد
ھ دلتی بضم اول و فتح دوم و تشدید سیوم مونث
لکد زدن اسپ و دیگر جانوران باشد

دلال پیش گیر بفتح لعل مذکر پرده را گویند که در پیش تخت وچارپای فروتو تزنند

س دلدر بفتح اول وکسر دوم وسکون دال وراي مذکر شقاوت وافلاس مرادف داردر

س دلدری بفتح اول وکسر دوم شقي ومفلس وبدنصیب باشد مرادف داردری

هد دلدل بفتح اول وسیوم مونث گل ولای وگل را گویند وبضم اول وسیوم درعربي خارپشت بزرگ ونوعی از جانوران ونام استر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه

هد دلدلانا بفتح اول وسیوم جنبیدن وحرکت کردن

هد دلدلاهت بفتح اول مونث زلزله ولرزه

هد دلدلی بفتح اول وسیوم زمین پرگل ولا

هد دلرا بضم اول وفتح لام آنچه دوسنگ واحد

هد دلك بفتح اول ودوم مونث لمعان ودرخشندگی باشد وبفتح اول درعربي بدست مالیدن

هد دلکنا بفتح اول ودوم درخشیدن

هد دلکی بضم اول مونث تیزگامی دلکی جانا یا چلنا تیزگام رفتن

هد دلمسل کرنا بفتح اول وسکون لام وفتح میم وسین مهمله وسکون لام ژولیدن وپرچین ساختن

هد دلمیان بضم اول وسکون دوم وکسر میم مذکر کیسه کوچک

س دلن بفتح اول ودوم شکافتن ودوکردن

س دلنا بفتح اول شکستن نخود ودیگر حبوب باشد در آسیا بطوریکه هریک دانه دوپاره گردد

هد دلوالی بکسر اول بروزن دلداری ساکن دلی دلی کے دلوالی منهه چکنا بیت خالی یعنی ساکنان دلی وعالمی که از فاقه بجان آمده باشند همچو مردم غنی سیر دلی انکری نمایند واین ضرب المثل است که برمردم محتاج ونخوت کیش آن دیار اطلاق کنند

س دلوانا بفتح اول متعدی دلنا وآن بگذشت وبکسر اول ولهانیدن

س دلویا بفتح اول وسیوم آسنده

هد دلها بضم اول مرد نوکتخدا بعربي عروس گویند

س دلهارا بفتح اول آنکه غله فروش بوده زن آن کاره را دلهارن دلهاری گویند

س دلهن بفتح اول وکسر دوم وفتح های هوز مونث هرگونه از حبوب که آنرا شکسته باشند

هد دلهن ـ دلهیا بضم اول وفتح های هوز زن نوکتخدا بعربي عروس گویند

هد دلی بکسر اول وتشدید دوم مونث شهری معروف که دار الخلافت هندوستان است وآنرا شاه جهان آباد هم گویند

س دلیا بفتح اول بروزن قلیه مذکر حبوب وغله نیم سائیده وشکسته را گویند

س دلیني بفتح اول وکسر لام وسکون یای مجهول ونون وکسر فوقانی آسیای که آنرا بدست بگردانند

ت دم بفتح اول مذکر معروف که بعربي نفس گویند دم آلنا نفس والپسین زدن ونیز بگذاشتن کسی عادت قدیم خود دمادم پیاپی دم باز آنکه کسی را بسخنان خوش فریب دهد دم بازی فریفتن کسی را دم باندهنا متوجه وملتفت شدن دم بخود خاموش دم بهرنا بفتح بای موحده لاف زدن دم بخت نوعی از بلاو باشد دم توتنا که یه از مردن باشد دم جکنا گفتن وحرف زدن دم چرانا بضم جیم فارسی نفس وزدیدن خود را مرده ساختن دم چرهنا نفس سوختن دم چوترا بضم جیم فارسی چیزی باشد در آتش بازی که ایستاده ایستاده می سوزد دم چهوتنا نفس زدن ومردن دم مضم لب وساخت تیغ دم دلاسا مذکر تسکین وتسلی دم دینا فریفتن وسخنان شیرین گفتن دم دار تیز لب دم دکهنا برانگیخته شدن دم دکنا

خفه کردن دم سادهنا حبس دم کردن و تن کی از ریاضات و اشغال درویشان باشد دم سے تالنا دفع کردن چیزی باشد باستهزا دم کرنا دمیدن بر چیزی بعد دعا خواندن دم کهانا یا خموشی گزیدن دم کهانا فریب خوردن و خاموش بودن و کداختن طعام سخت بر روی آتش دم کهیچنا خاموش شدن دم لگنا خواهان چیزی شدن دم لینا آرام یافتن و نفس کشیدن دم ملنا حرف زدن و گفتن و لاف زدن دم ناک مین آنا جان بلب آمدن و بجان رنجیدن باشد دم نقد بکسر میم اما ده و تیار شده نسیه دم نکلنا مردن دم هونا کداختن طعام سخت بر سر آتش

ف دُم بضم اول معروف بعربی ذنب گویند دُم دبانا دم دبا جانا گریختن و فرار کردن دم علم کرنا نیز کنایت از گریختن باشد دم لابه کرنا غلطیدن و دم جنبانیدن سگ باشد از خوشی دم مین گهسنا بضم کاف فارسی در پناه کسی رفتن و پناه گرفتن بکسی

ع دماغ بکسر اول مذکر معروف بفارسی مغز سر و کنایه از عجب و تکبر هم هست و جمیع مغزها سرد و تر است و مغز سر خروس و مرغ بجهت گزندگی مار و عقرب نافع است و مغز سر شتر چون خشک کنند و با سرکه بمصروع دهند شفا یابد دماغ چڑهنا مغرور شدن دماغ کرنا تکبر کردن دماغ هونا کذلک

هـ دمانا خائیدن

س دمبهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر تکبر و نخوت

س دمبهی بفتح اول متکبر و مغرور

هـ دمدمانا بفتح اول و سیوم جنبانیدن شاخ درخت

س دمڑا بفتح اول و سیوم منقوطه هندی مذکر زر و سیم دمڑی مونث دام دمڑی کے تین تین هونا کنایت از تباهی قدر شدن چیزی باشد

هـ دملک بودن سگ مونث گرمی هوا و درخشندگی

هـ دمکنا بفتح اول و دوم درخشیدن

س دمکلا بفتح اول و سیوم مذکر معقفه نیز آلتیست چون محقفه بزرگ که بدان بر خانه آتش گرفته از دو ما آب می زنند و نیز آلتیست که بدان بار سنگین از زمین بر داشته بالای سقف یا کشتی می نهند

ف دمن بروزن چمن مخفف دامن است و نام معشوقه نل در قصه نل و دمن مشهور است و نام شهری است در هندوستان و در عربی جمع دمنه است که مزبله باشد

هـ دمنا بفتح اول درخشیدن و خمیدن چیزی با قوت جهنده گی

بی دمهنا بضم اول و دوم آنکه دُور و دار و دمار و دوره را هم گفته اند و این لفظ مرکب است از دو که عدد معروف است و منهه که روی باشد

س دن بکسر اول مذکر روز بعربی نهار گویند دن بدن روز بروز دن بهرنے گذشتن ایام باشد در محنت و خواری دن پڑنا بفتح بای فارسی بدبخت شدن دن پهرنا بکسر بای فارسی کنایت از برگشتن ایام بد و آمدن اقبال باشد دن چڑهانا شروع کردن در کاری لیس از درنگ و حاصل کردن اجرت لی کردن کاری و سستی و کاهلی کردن دن چڑهنا کنایه از گذشتن پاره از روز و موقوفی بی نمازی زن از بار حواری دن دهولے بفتح دال و سکون هائی هوز و واو و کسر لام دن دیا بکسر دال نیز و بمعنی روشنی روز باشد اول ع عوام دن د والے گویند دن کاٹنا گذاردن ایام محنت و غم دن کو دن رات کو رات نجاننا کنایت از کمال استغراق در فکری یا کاری بودن دن کهلنا بضم کاف کنایت از آغاز ایام اقبال باشد

هـ دنا بفتح اول و تشدید دوم زنه بعربی ذکر گویند

هـ دنائی بکسر اول برونش یکسائی مذکر خوبیاه دواو

س دنت بفتح اول مذکر و متلاشی جمعته پهیا و درد و دندان بعربی وجع الاسنان هم اسنی

س دنتیل بفتح اول و سیوم بروزن سرخیل آنکه دندان
دراز دارد
س دنتیلا بفتح اول و کسر سیوم و سکون یای مجهول
فیل و خوک دشتی و هر جانوری که دندان دراز دارد
س دند بضم اول طبل و نقاره بزرگ مرادف دندبهی
هـ دندان و بفتح اول و فتح رای قرشت مذکر آید مجوله
س دندبهی بضم اول و سیوم مونث طبل بزرگ
هـ دندنانا بفتح اول و سیوم کامران شدن و
براحت زیستن
س دنڈ بفتح اول مذکر تاوان و جریانه مرادف ڈانڈ
س دنڈوت بفتح اول و سیوم مونث کورنش و تسلیم
هندوان مرادف ڈنڈوت
س دنڈی بفتح اول گدای که عصا در دست دارد
مرادف ڈنڈی
س دنکر بکسر اول و فتح سیوم مذکر خورشید بعربی شمس خوانند
هـ دنگا بفتح اول مذکر ستیزه و هنگامه دنگے باز
طاغی و باغی و ستیزه گر
هـ دنگل بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از کرسی و در فارسی
بکسر ثالث آید و دیوث و بفتح ثالث روبرو نشستن
در مجلس باشد و بعضی گویند باین معنی ترکی است و بمعنی
مجمع و محفل و جماعت هم آمده
هـ دنگیت بفتح اول و سیوم هنگامه گر
س دنمان بکسر اول بروزن زندان مذکر درامنی بروزن
س دنی بکسر اول و دوم سال خورده و اطلاق آن در
اکثر بر حیوانات باشد و بفتح اول معربی فرومایه
ومهین دو عدد معروف بعربی اثنین گویند دو آتشه
شرابیکه آنرا دو بار تقطیر کرده باشند دو
باره دوبالا مکرر دوبار دو برابر مضاعف
دو چندان دوبد و یا دو بر دو بدو بره
روبرو صحبه دو بهاشیا [illegible] دو پایه
چیزی که دو پای داشته باشد [illegible] از حیوان

ناطق بود دو پٹہ نوعی از پارچه معروف دو پٹہ تانکر
سوناکنایه از امن و خاطر جمعی و یاسستی و کاهلی و یا مرگ
و وفات باشد دو پٹہ هلانا یا پهرانا کنایت از تسلیم
کردن و اظهار اطاعت نمودن باشد دستور است که
چون اهل قلعه از جنگ عاجز آیند از بالای برج قلعه دو پٹہ
را حرکت دهند و این اشعار باشد بر آنکه عاجز شده ایم دو
پرتا بفتح بای فارسی جامه که دو ته داشته باشد دو
پلکا بمعنی لفظی هرچه دو پلک دارد و آن نوعی از کبوتر است
و نیز قسمی از سنگ که بر انگشتری نصب کنند دو پهر نصف
النهار و نیمروز دو پهریا قسمی از گل بستان بود دو
پیازه گوشتی که آنرا با مصالح برشته باشند دو پیکر
برج جوزا دو تارا قسمی از شال و نوعی از رباب کرده
تار دارد دو تهی جامه که استر داشته باشد دو تلک
دو پاره و بمعنی صاف و پاک و ساده هم گفته اند دو
تولت هونا کامل شدن و درست گشتن دو جیا
بکسر جیم تازی زن باردار و حامله دو جی سے هونا
باردار شدن دو جیوا باردار و حامله دو چار هونا
چار چشم شدن دو چتا دو چت بکسر جیم فارسی در هر دو
بمعنی متردد و متفکر باشد دو چتائی تردد و شک و توزع
خاطر دو چوبه خیمه که آنرا بر دو عماد بر پا کنند دو خما
نوعی از میانه قلیان یعنی نیچه باشد دو خوابه نوعی
از مخمل و پارچه که بسیار صاف و نرم بود دو دامی
نوعی از پارچه بوته دار کشیده دوزی دو دلہ
منقسم الخاطر و متردد دو دم تیغی که آنرا دو بار تیز کرده
باشند دو دهارا شمشیر دو سر دو رخا آنچه در هر دو
جانب یکسان بود دو رنگا بفتح رای قرشت و کاف
فارسی کنایت از مردم متلون بود و حرام زاده و تخم
تفاریق که هم خون نیک و بد هر دو داشته باشد دو رنگی
رنگا ستون دو رنگی تلون و مکر و فریب و متلون
و مردم دو رو را هم گویند دو زانو بیٹهنا بر دو زانو
نشستن دو ساله دو نیم و منقسم دو سوتا

نوعی از پارچه که هر تار آن دو تا بود دوکال با کاف تازی دو جهان و سر و سرا و دارین دوکسی لایق دو کس و آنچه بدو کس کفایت کند دوکلا بفتح کاف تازی آهنی که در پای کنه کاران نهند و قفل و دو ضربی دوکوها اشتری که دو کوهان داشته باشد دوگندیجتی بفتح کاف فارسی و سکون نون و کسر دال منقوطه و کسر جیم فارسی و تشدید فوقانی مکسوره مردم فتنه انگیز و مفسد و آتش افروز را گویند دوگهریا عرصه دو ساعت دولترا زیوری که دو سلک داشته باشد دولوه -

س دولوهی شمشیر که از دو تخته فولاد بهم پیوسته ساخته باشند

ف دوا بضم اول شین و جفت در اوراق گنجفه و نرد بازی آن را خوانند

ف دوابه بضم اول مذکر قلم زمینی که در میان دو دریا چون گنگ و جمن واقع است و آن را در سنسکرت انتربید گویند چنانکه بگذشت

س دواپر بفتح اول و فتح بای فارسی مذکر نام دور سیومین زمانه که آن را قرن مسی گویند

س دوادس بضم اول دوازده

س دوادسی بضم اول دوازدهم ماه را گویند

س دوار بر وزن سوار مونث آتشی که در صحرا مشتعل شود دوار بضم اول مذکر دروازه که عربان باب گویند و در عربی نام بی است و کشتن سر عیلتی و چرخ گردنده

س دوارپال حاجب و دربان را گویند دوارپالی حاجبی و دربانی

س دوارا بضم اول بر وزن گوارا مذکر دروازه و واسطه و معروف نیز گویند

س دوارابتی بضم اول و فتح بای موحده و کسر تای فوقانی دوارکا بکسر رای مهمله مونث هر دو نام جایی است که بر ساحل دریای غربی واقع است و هنود آنجا برای زیارت روند دوارکا ناتهه بمعنی خداوند دوارکا یا دوآن یکی از اوصاف کرشنا بود

ه دوالا بکسر اول بر وزن نواله مذکر افلاس و نادری و پریشانی گویند دوالا نکلنا پریشان و شکسته حال شدن جرات گویند ه داغ بر دل جو تیر اجاچه دوالا نکلا کسب چراغان نوروز کا دیوالا نکلا ہو

س دوب بضم اول مذکر نام گیاهی است

س دوبر با واو مجهول و فتح بای موحده بوزن خوکر سفا ضعیف و دو چند و بضم اول و فتح سیوم ناتوان و ضعیف و نحیف و بمعنی دشوار هم آمده است

ه دوبرو گهستر بضم اول و سکون دوم و سیوم و ضم رای منقوطه و فتح کاف فارسی و سکون ها و سین مهمله و ضم رای منقوطه لاچار و بی کس و مردم گمنام

س دوبهاشیا بضم اول مترجم

س دوبهکش بضم اول و فتح سیوم مونث خشک سال و قحط را گویند مرادف دربهچهه

س دوبهنیان با واو مجهول و فتح بای موحده و سکون ها و نون و فتح تحتانی دوالیدین قوی و زورآور و توانا دوبهیان کذلک

س دوبے با واو مجهول مذکر یکی از القاب برهمنان باشد

س دوبیا بضم اول و کسر بای موحده مونث نوعی از سبزه باشد

ه دوپستا با واو مجهول و معروف و فتح بای فارسی و سکون سین مهمله و فتح فوقانی زن حامله و بامدار

س دوت بضم اول بر وزن حوت رسول و قاصد و سیانچی و سروش و هاتف را گویند مرادف دت بضم اول و آن بگذشت

س دوتی با واو معروف و کسر فوقانی مونث نور و تجلی و بمعنی لاله وزن برذهم هست

س دوتیا بضم اول و کسر تای فوقانی بمعنی دوم و دومین باشد

س دوج بضم اول بر وزن عوج مونث دوم ماه قمری و بضم اول و کسر دوم برهمن را گویند

س دوجا با واو معروف دوم و دومین

س دوجبر بضم اول و سکون واو و جیم و فتح بای موحده آنکه زنی را بزنی دیگر گیرد یعنی بعقد نکاح آرد

س دوجپتی بضم اول و کسر واو و سکون جیم و فتح بای فارسی و سکون فوقانی و کسر نون زوجه برهمن را گویند

س دوجها با واو مجهول آنکه زن دوم را شادی کرده باشد

هـ دودما بسکون واو مجهول و دال مهمله انکار کردن از چیزی
س دودهه بضم اول مذکر شیر بعربی لبن گویند دودهه
آدهاری بالف ممدوده آنکه عیزاز شیر چیزی دیگر
نخورد دودهه بر هنا بازداشته شدن کودک
از شیر بعربی فطام گویند دودهمائی برادر رضاعی
دودهه پلائی زن شیرده و مرضعه دودهه
هندی آوند شیر
س دودهار بضم اول و فتح سیوم آنکه شیر بسیار دهد
دودهل بفتح سیوم و سکون ها و لام کذلک
س دودهی بضم اول بر وزن دودهی مونث نباتیست
را گویند و بعضی شیر دارد و بنا بات شیر دار هم آمده است
س دودهیا بضم اول و کسر سیوم شیر دار دودهیا
پتهر سنگیست سفید رنگ که بسوده آن دیوار سپید کنند
و گاهی آوند و ظروف هم می سازند
هـ دوهر بفتح اول بر وزن جوهر مذکر سبد بزرگ
س دورانی بکسر اول زوجه برادر شوهر مرادف دیورانی
هـ دوهری بفتح اول مونث سبد و ریسمانیکه بدان چیزی
را به بندند و بضم اول در فارسی معروف که جدائی و فراق
و مسافت باشد
س دوترا بفتح اول مونث تک و پورش و حمله و کوشش
دوترا دهوپ مونث تک و دو دوترا دهوپ
کرنا جهد و کوشش فراوان بکار بردن در امری
هـ دوترا بفتح اول مذکر سبد بزرگ در هر نیکه بر اسپ
سوار شده رهزنی میکند
س دوترا دوتری بفتح اول مونث تک و دو
س دوتراک بفتح اول دونده و شتابنده
س دوترانا بفتح اول دوانیدن
س دوتراها بفتح اول پیک و قاصد را گویند مرادف
دوترها
س دوترنا بفتح اول دویدن دوترنا دهوپنا
دویدن و کوشش بسیار کردن

س دوترها بفتح اول پیک و قاصد را گویند
س دوتری بفتح اول مونث بر دو شدن بازی چوپر را گویند
س دِوَس بکسر اول و فتح دوم مذکر روز که عربان یوم خوانند
و بواو مجهول بر وزن بوس جرم و گناه و خطا باشد
دوس هونا بیمار شدن زیرا از قصوری کم در پرهیز
واقع شود
هـ دوساد با واو مجهول مذکر فرقه از اراذل که برداشتن
لاش های مرده و جلادی کردن کار شان است
س دوسر بضم اول و فتح سیوم ثانی و دومین
س دوسرا بضم اول و سکون سیوم دوم ثانی و با واو
مجهول و فتح سیوم در فارسی این جهان و آن جهان
س دوسنا با واو مجهول نکوهیدن و ملامت کردن
س دوسی با واو مجهول بزه کار و مجرم و گنه کار
هـ دوسی با واو مجهول مذکر دوغ و نیز دوغ فروشی که
مسلمان باشد
س دوش با واو مجهول بر وزن کوش مذکر بزه و جرم مرادف
دوس و در فارسی معروف که کتف باشد و شب
گذشته را نیز گویند و امر از دوشیدن هم هست یعنی بدوش
س دوشاله دوشال کشمیری
ف دوغله با واو مجهول و سکون غین معجمه آنکه از دو نسل
پیدا شده باشد و صحیح این دوغل است
س دوک با واو مجهول مذکر بچه اسپ و کره دوساله و
بضم اول در فارسی آلتی که بدان ریسمان ریسند
و آنرا بعربی مغزل خوانند
س دوکهه با واو مجهول مذکر جرم و گناه و عیب و خطا
و اعتراض و ملامت
س دوکهک با واو مجهول و فتح کاف تازی و سکون
دیگر حروف معترض و نقاد سخن گیر
س دوکهن با واو مجهول و فتح کاف تازی اعتراض و
ایراد باشد
س دوکهنا با واو مجهول و سکون کاف نقص عیب جوی

نکوهیدن و اعتراض کردن

س دوگارا با واو مجهول دو بار و دو کرت و بندوق دو ضربی را هم گفته اند

س دوگنا بضم اول و سیوم دو چند و مضاعف

تش دولمال کونا با واو مجهول و سکون لام چنپیدن و تشنج نمودن

ف دولیان کیسه و خریطه که از پوست و امثال آن دوزند

هـ دولها بضم اول مرد نوکتخدا او داماد باشد

س دَون بر وزن عون سوخت آتش بعربی نار گویند و بضم اول بعربی فرد و جزو نقیض حق و حقیر و اندک

س دونا بضم اول دو چند و مضاعف و بفتح اول مذکر مرزنجوش معرب از مرزنگوش فارسی در آخر دوم گرم و در اول خشک محلل و مفتح و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح و مسخن احشا و مجفف رطوبات معده و اسعاد جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و جهت خفقان و وجع الفؤاد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کام و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و برگ خشک او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت جسم و با سرکه جهت گزیدن عقرب و جهت کلف و بدبوی عرق و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و صعود آب او جهة تنقیه دماغ و لقوه و صرع و خائیدن او با نمک و فرو بردن آن جهت رفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهت ابتدای نزول آب و ضعف باصره مفید و فرزجه او مدر حیض و مسقط گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه شربت جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و روغن مرزنجوش که آب او را با مثل آن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده گرانی سامعه نافع و بخور مرزنجوش رافع مضرت هوای و بای دگر ریزاننده هوام است

هـ دونا بفتح اول مذکر چیزی باشد که از برگ درختان همچو پیاله سازند و دران چیزی خوردنی گذارند و با واو مجهول هم آمده

س دونالی با واو مجهول بندوق دو ضربی دونلی گند

هـ دونجا بفتح اول مذکر دار یعنی سولی

س دونر با واو مجهول و سکون نون و رای مهمله مذکر نوعی از مار باشد

هـ دونکنا با واو مجهول و سکون نون و کاف تازی غریدن و نعره زدن

س دونکی با واو مجهول و کسر کاف تازی سوخت و سه بعربی سنخ گویند

هـ دونگرا بفتح اول و سکون کاف فارسی و فتح رای مهمله هندی مذکر قطره بزرگ باران

س دونون بهر دو واو مجهول هر دو و دونون وقت ملنے کنایت از شعاع وقت شام باشد که آن وقت پیوستن روز با شب است

س دوو هر دو

س دُوِونش بضم اول و کسر دوم و سیوم و سکون نون و شین معجمه بست و دوم

س دوونشت بضم اول و کسر دوم و سیوم و سکون نون و فتح شین معجمه و سکون فوقانی بست و دو

س دوها با واو مجهول بر وزن کوبه مذکر نظم و شعر و بیت

س دوهان با واو مجهول بر وزن کوهان گاو و جوان را گویند

س دوهائی با واو مجهول و بضم اول هم گفته اند سوخت دادخواهی و استغاثه و سوگند و قسم دوهائی تهائی کرنا بکسر تای فوقانی نالش های مکرر کردن و بار بار فریاد کردن

س دوهتا بسکون واو مجهول و های هوز و فتح فوقانی بسر دختر زاده مرادف دوهترا

س دوهترا با واو مجهول و فتح های هوز و تشدید

فوقانی و سکون رای منقوطه موئث حربی را گویند که
بهر دو دست زنند

س دوهتر بفتح اول و کسر های هوز و سکون فوقانی و
رای مهمله منسوب دو دختر زاده دوهتری دختر دختر

س دوهرا با واو مجهول و فتح های هوز مذکر بنام شمشیر
چادر دوتا

س دوهرا با واو مجهول و سکون های هوز دوچند دجامه
که ابره و استر دار دو بمعنی فرد و شعر هم گفته اند

س دوهراو با واو مجهول مذکر اعاده و تکرار

س دوهنا با واو مجهول دوشیدن شیر باشد

س دوهنی با واو مجهول موئث دوشنه دوشه
و آن ظرفی باشد که دران شیر دوشند

س دوهیا بضم اول و کسر های هوز مذکر نوعی انده مکیدان نباشد

س دوی بضم اول و فتح دوم دورا گویند

س دویپ بفتح اول و کسر دوم و سکون تحتانی و بای
فارسی مذکر جزیره

س دویش بضم اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر
دشمنی و خصومت و کینه را گویند

هـ دَه بفتح اول گرداب ژرف و در فارسی عدد
معروف که بعربی عشر خوانند و بکسر اول قریه و امر از
دادن و دهنده باشد

س دهاپ موئث پیمایش قدم و مقدار یکقدم و مسافتی
که آدمی بغیر دوم رفتن تا آنجا دویدن تواند

س دهات بر وزن ذات مذکر فلز خام و آب مرد
که سنی باشد

س دهار بفتح اول موئث صف و قطار و سیلاب و
آب روان و تیزی دم شمشیر باشد دهار مارنا
دهار پر مارنا کنایه از خفیف انگاشتن و
استخفاف کردن باشد

س دهار بضم اول بر وزن خار و دشته شیر دهان

س دهارا بفتح اول بر وزن سارا موئث سیل و آب بسیار

س دهارن بفتح رای مهمله بر وزن دادن نگهداشت و
گرفت را گویند

س دهارنا گرفتن و گذاشتن و داشتن و ریختن آب

س دهاری بر وزن زاری موئث خط و عماد و پشتی و
اسطوانه کوچک و نام رستنی باشد که از این رنگ برآید

هـ دهاڑ با چهارم منقوطه هندی موئث گروه و هجوم خلق
دهاڑا بزیادت الف مذکر کذلک

هـ دهاڑنا غریدن پلنگ باشد

هـ دهاک بفتح اول موئث شوکت و حشمت و شهرت
و نام آوری و بیم و هیبت را گویند و نام درختی هم هست

هـ دهاکر بر وزن چاکر دو غله و حرام زاده و آنکه از دو
نسل پیدا شده باشد

هـ دهاکها بفتح اول مذکر با دپیچ و نام درختی هم هست

هـ دهاگا بفتح اول و با چهارم فارسی مذکر رشته بعربی
خیط گویند دهاگا ڈالنا بخیه دوختن

س دهام بر وزن وام خانه و مسکن و مقام باشد

هـ دهامن بکسر میم مذکر نوعی از افعی است گویند که در بیابان
از پستان گاو ماده شیر می مکد و بزهر خود گزند نمی رساند
و قسمی از چوب و نوعی از نی هم هست

س دهان بر وزن نان مذکر شالی و شلتوک

س دهانا بفتح اول دویدن و جلدی کردن و محنت نمودن
و بضم اول و فتح دوم دوشانیدن شیر باشد و بفتح اول
و دوم سوزانیدن

هـ دهاندهل بفتح هر دو دال موئث عربده و ستیزه
و مکر و نیرنگ باشد

هـ دهاندهلی بفتح هر دو دال ستیزه گر و نزاع کننده و مکار

هـ دهاندهنا بفتح اول و سکون نون و دال بسیار
خوردن و بحرص خوردن

هـ دهانسنا بفتح اول سرفیدن اسپ باشد

س دهانک بر وزن چابک تیرانداز و پاسبانی
که سلاح او تیر و کمان باشد و نیز قومی است از کوهستان

که تیر و کمان با خویش می دارند

س دهانگر بروزن نانگر مذکر فرقه باشد که زمین کندیدن کار شان است

س دهانویا بفتح اول و سکون نون و فتح واو و تشدید یای تحتانی آنکه شالی را کوفتن چالیدن از کیاه جدا کند

س دهانی بروزن بانی نوعی از شالی و رنگ سبز که سیر و شوخ بود

س دهاوا بروزن کاوه مذکر تک و یورش و تاختت بر ملک دشمن و بمعنی ذخیره و سرمایه و ازدحام خلق نیز آمده و نام نوعی هم هست دهاوا مارنا دویدن و تاختت آوردن و شبخون زدن

س دهاونا بسکون واو پوئیدن و دویدن و حمله آوردن و یورش کردن و گران سیر شدن و فیل اسار فتن و بمعنی پرستیدن و پرسش کردن هم بنظر آمده است

هـ دهاه بروزن کاه موئنث شور و غوغا دهاه مارنا نالیدن و فریاد کردن باشد دهاتے مارنا کذلک

س دهائی بروزن هراجی موئنث استغاثه و دادخواهی و سوگند

س دهاۓ دایه را گویند

هـ دهائین دهائین بهره و یای مجهول و نون زده موئنث آواز توپ تا که و دور بگوش خورد

ت دهباشی سرهنگ ده تن و شخصی که امیر ده کس بود

هـ دهبلا بضم اول مذکر ته بند زنان

هـ دهپا بفتح اول و تشدید سیوم مذکر داغی که بر جامه نشیند و سیلی و طمانچه و نیرنگ و شعبده و عذر

هـ دهپاتر بفتح اول و بای هندی در آخر و پیره و تنگ

هـ دهت بفتح اول کلمه است که فیلبانان برای دلاور کردن فیلان گویند

س دهت بفتح اول و کسر دوم و سکون فوقانی سوخته شده

س دهتا بضم اول و تشدید سیوم مذکر مکر و غدر دهتا دینا فریب دادن کسی را

هـ دهتکارنا بضم اول مرادف دتکارنا

س دهتورا بفتح اول مذکر جوز ماثل بفارسی تاتوره گویند و آن معرب از کور ماثل باشد و مستعمل تخم اوست در اول چهارم سرد و در دوم خشک گویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکن حرارت ملتهبه و مفرطه و در نهایت تنویم و مسکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و اکثار آن قاتل باشد و قدر یک درم او را سم دانسته اند و طلای طبیخ او با سرکه و عسل محلل اورام استسقا و مرزبان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات او جهت تقویت اعضای رئیسه سفر خیره و مانع ریختن و مجفف رطوبات معده و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجرب است و آن مورث جنون و فا و ذکر و مصلحش فلفل و درازیانه و عسل است و شربتش تا یک دانگ باشد

س دهتوریا بفتح اول و ضم سیوم و کسر رای قرشت کنایه از مکار و غدار و حیله گر و دغاباز باشد

هـ دهتینگر بفتح اول و کسر تای منقوط بهندی و سکون تحتانی و نون و فتح کاف فارسی پاجی و فرومایه

س دهج بفتح اول موئنث شکل و صورت

س دهجا بفتح اول بروزن رجا موئنث پاره و دراز پارچه و رایت و لوا و بمعنی شکل و صورت هم گفته اند

س دهج بهنگ بفتح اول و فتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی ناتوانی و عدم قدرت را گویند

س دهجی بفتح اول و تشدید سیوم موئنث پاره جامه و تراشه کاغذ دهجیان اڑانا کنایه از ذلیل و رسوا کردن باشد دهجیان کرنا پاره پاره کردن

س دهجیر بفتح اول و کسر جیم تازی بروزن اجیر مرادف دهجی باشد و آن مذکور شد

س دهجیلا بفتح اول و کسر جیم بروزن جمیله مرد شکیل و جمیل

هـ دهجکنا بفتح اول و سیوم مذکر زدن پا در گل ولا

س دهجهر بفتح اول و سیوم و تشدید جیم فارسی مسعوده مذکر کلمات تحسین که بعضی از شعرا استعمال نمایند

هـ دهر بضم اول و سکون دوم مذکر آغاز و حد و نهایت باشد دهرسے دهر تک از ابتدا تا انتها از آغاز تا انجام

س دَهرا بفتح اول بر وزن سرا مونث زمین را گویند و بکسر اول مذکر بت کده باشد و بضم اول مضاعف و جامه کرایه و استرداد مرادف دُوهرا

س دهد هکنا بفتح اول و سوم افروختن و مشتعل شدن باشد

س دهراج بکسر اول بر وزن سراج حاکم و بادشاه و فرمانروا و مرزبان

س دهرانا بضم اول تکرار کردن و اعاده نمودن و دو تا ساختن و بفتح اول وام دار بودن و قرضدار شدن

س دهرانا بکسر اول ترسانیدن

س دهرب بفتح اول و ضم رای مهمله مذکر قطب زمین و قطب دایره و بمعنی راست و درست هم آمده است

س دهرپد بضم اول و فتح بای فارسی مذکر نوعی از ترانه

س دهرتا بفتح اول بر وزن وسطه قرضدار و مقروض و مشغول

س دهرتی بفتح اول مونث زمین و ارض دهرتی کا پهول و آن رستنی باشد قدرتی و آن را در فارسی چتر مار خوانند

س دهرساجه بضم اول مونث تاریکی و شفق که در وقت شام پدید آید

س دهرکار بکسر اول بر وزن کردار مذکر لعنت و نفرین

هـ دهرکال بکسر اول بر وزن غربال مذکر نام فرقه ایست که از قصب و نی چیزها سازند و بفروشند ف

س دهرم بفتح اول و سکون سیوم و فتح آن مذکر انصاف و عدل و دستور و رواج و وضع و آئین را گویند

دهرم راج بادشاه عادل و مملکتے که در آن عدل و انصاف رواج داشته باشد دهرم سالا جائیکه در آن بمساکین و فقرا خیرات دهند

س دهرمات بفتح اول و فتح میم مخیر و عادل و نیک

دهرماتما بسکون فوقانی همچنین

س دهرماوتار بفتح اول و فتح واو لفظی است که بدان بادشاه را خطاب کنند یعنی ای جهان پناه

س دهرمشت بفتح اول و کسر میم و سکون شین معجمه و تای منقوطه هندی نیک و مخیر دهرمی بر وزن نرمی کذلک

س دهرن بفتح اول و سیوم مونث شتهیر خانه و اعراب و نشان و بمعنی ناف هم آمده است و مرادف دهرنا هم هست

دهرن ڈگنی بکسر دال منقوطه هندی و سکون کاف فارسی بمعنی بیجا شدن ناف باشد مرادف ناف تلنا یا اکهرنا

س دهرنا بفتح اول نهادن و گذاشتن و گرفتن و اخذ کردن و ودیعت نهادن دهرنا دینا بر در کسی برای درخواست قرض نشستن و متقاضی شدن دهرنا بیتهنا کذلک

س دهرنی بفتح اول مونث زمین مرادف دهرتی

دهرنی دهر بفتح دال دوم مذکر کوه و پشتی چیزی و نام ماری است که پشتیبان زمین است و نیز نام وشنو باشد که در شکل لاک پشت و خوک جلوه گر شده چنانکه معتقد هندوان است

س دهرنیت بفتح اول و کسر نون و سکون یای مجهول متقاضی و قرض خواه را گویند

س دهرو بفتح اول و ضم رای مهمله مذکر قطب زمینی

س دهروانا بفتح اول متعدی دهرنا و معنی آن بگذاشتن

س دهروهر بر وزن صنوبر مونث امانت و ودیعت را گویند

س دهری مونث بضم اول آهنی که هر دو پای گردون بر آن می گردد و مرادف دهوری و بفتح اول در عربی منسوب بدهر که روزگار و زمانه باشد

س دهریانا بضم اول و فتح یای تحتانی غله بهوا بر افشاندن و دور کردن گرد و غبار را

هـ دهریچا بفتح اول بر وزن دریچه شوهر دومین بیوه زن هند و عقیده هنود این است که شوهر دیگر گرفتن خاص از اراذل و فرومایگان آن قوم است

هـ دهما بفتح اول و سیوم منقوطه هندی مذکر ترانیدن جسم و بدفعات

ہد دهڑا بفتح اول مذکر ضم و فرق و وزن را گویند دهڑا باندهنا مضاعف کردن وزنی باشد

ہد دهڑا بفتح اول مذکر صدمه و آواز توپ باشد

ہد دهڑ دهڑانا بفتح هردو دال طپیدن و اضطراب کردن

ہد دهڑ دهڑ جلنا بفتح هردو دال سوختن چیزی بود بزور و تندی

ہد دهڑک بفتح اول و سیوم مونث طپش و بیم و هراس را گویند

ہد دهڑکا بفتح اول مذکر طپش و بیم و هراس و رعد براو برق را هم گفته اند

ہد دهڑکنا بفتح اول و سیوم طپیدن

ہد دهڑلا بفتح اول و سیوم و تشدید لام مذکر آوازی که از زدن چنگ و چلکش بر آید و ترسندگی و هراس و از ازدحام و هجوم خلق را هم گفته اند

ہد دهڑوا بفتح اول و ضم رای منقوطه مذکر نوعی از شال باشد و آن پرنده ایست که مثل طوطی سخن گوید

ہد دهڑی بفتح اول مونث رنگ مسی که بر لب نشیند و وزن پنج آثار و مقدار چیزی که در یکبار وزن کنند

ہد دهسا بضم اول و تشدید سیوم بر وزن غصه مذکر نوعی از صوف و قماش پشمینه باشد

ہد دهسانا بفتح اول سوختن و فرو بردن

ہد دهسان ـ دهسا و هردو بفتح اول مذکر گل و لا

ہد دهسکنا بفتح اول و سیوم فرو رفتن

ہد دهسم بفتح اول و سیوم مذکر خلاب و وحل و گل و لای باشد

ہد دهسن بفتح اول و سیوم بر وزن حسن مونث گل و لای و وحل و حالت فرو رفتن که در چیزی

ہد دهسنا بفتح اول سوخته شدن و فرو رفتن در چیزی

س دهلک بفتح اول و دوم مونث حرارت و سوزش و سوختگی را گویند و دهلک بکسر اول و سکون دوم کلمه ایست که در محل تحقیر و کراهیت گویند

ہد دهکا بر وزن کلمه صدمه و ضرب و تصادم

ہد دهکا دینا مصادمه کردن

ہد دهکار بکسر اول و تشدید سیوم مذکر لعنت و نفرین

س دهکارنا بکسر اول و تشدید کاف نکوهیدن و لعنت کردن

س دهکاری بکسر اول تشدید سیوم لعنتی و ملعون

س دهکانا بفتح اول بر وزن شهدانه افروزانیدن و تباه و معدوم ساختن و گرم کردن آهن و بمعنی پشیمان ساختن هم گفته اند

ہد دهکد هکانا بفتح اول و چهارم طپیدن و جنبیدن باشد

ہد دهکد هکی بضم اول و چهارم مونث اندیشه و تامل و تردد و تشویش و نیز زیوری است که آنرا بر سینه بندند

ہد دهلک ره جانا بفتح اول پریشان شدن باشد از آفت ناگهانی دهلک هو جانا کذلک

ہد دهکر پکر بضم اول و فتح سیوم و ضم بای فارسی و فتح کاف تازی طپش و اضطراب را گویند

ہد دهکری بضم اول و سکون کاف تازی و کسر رای منقوطه هندی مونث کیسه

ہد دهکم دهکا بفتح هردو دال و تشدید هردو کاف مذکر بزور و از دحام رفتن و تخلیه قاب و مصادمه

س دهکنا بفتح اول و دوم سوختن و افروختن و تباه و نیست شدن و پشیمان گشتن باشد

ہد دهکیل بفتح اول و سکون های هوز و کسر کاف تازی و سکون یای مجهول مذکر راندگی و سپوختگی مرادف ذهکیل

ہد دهکیل دینا راندن

ہد دهکیلنا بفتح اول راندن مرادف دهکیلنا

ہد دهکیلو بفتح اول راننده

ہد دهگڑ ـ دهگڑا بفتح اول حریف زن فاحشه یا مخنثی که دهگڑ انکه مطیع و منقاد این هردو مباشد واین را در محل فخر و تکبر گویند

دمگر با مز فاحشه و قحبه

هـ دمگولنا بفتح اول و ضم کاف فارسی و سکون واو مجهول غلطیدن

هـ دملانا بفتح اول جنبانیدن و تحرک ساختن

س دهلانا بضم اول شویانیدن

س دهلائی بضم اول مونث شست و شو و مزدی که برای شستن چیزی دهند

هـ دهلنا بفتح اول و دوم جنبیدن و حرکت کردن و لرزیدن و ترسیدن

س دهلوانا بضم اول شویانیدن

س دهلی بکسر اول مونث آستانه و دهلیز و نام شهری است معروف

س دهلیانا بضم اول و کسر سوم مرادف دهریانا

س دهلینڈی بضم اول و کسر سوم و سکون یای مجهول رونده دوم جولی که دران خاکستر را بر افشانند

هـ دهماچوکڑی بفتح اول و فتح جیم فارسی مونث شور و غوغا باشد

هـ دهمادم بروزن فراهم مذکر آواز ضرب و کوفتن چیزی باشد

هـ دهمار بفتح اول مذکر آهنگ سرود و رفتن و گشتن از بالای آتش چنانکه در عرس شاه مدار انار الله برهانه طریق بعضی از درویشان مداری است و لفظ دهمال که مرادف این است مشهور تر است

هـ دهماکا بفتح اول مذکر نوعی از توپ که آن را بر پشت فیل نهاده می برند

هـ دهمچا بکسر اول نوعی از تیر بندی

هـ دهمدهمانا بفتح اول و چهارم آواز کردن از پا هنگام دویدن بر بام خانه

هـ دهمدهوسر بفتح اول و سکون های هوز و سیم و ضم چهارم و فتح سین مهمله جسیم فربه را گویند

هـ دهمک بفتح اول و سیوم مونث آواز قدم که از بام خانه آید و فربان و جمع را هم گفته اند

هـ دهمکا بفتح اول مذکر حرارت عظیم و زجر و تهدید و آواز افتادن چیزی باشد

هـ دهمکانا بفتح اول ترسانیدن

هـ دهمکاهت بفتح های هوز و سکون تای هندی مونث تهدید

هـ دهمکنا بفتح اول و سیوم درخشیدن و جنبیدن و فربان کردن و جمع باشد

هـ دهمکی بفتح اول مونث تهدید و تخویف

هـ دهمکیلا بفتح اول و کسر کاف تازی و سکون یای معروف رنگ روشن و صاف را گویند

س دهملا بضم اول کور نابینا بعربی اعمی خوانند

س دهملائی بضم اول مونث تاریکی چشم و کوری

هـ دهموکا بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر نوعی از دهل باشد

س دهن بفتح اول و ضم سیوم مذکر کمان که قوس باشد و برج قوس را هم گفته اند و بضم اول مونث خیال و اراده و سودا و خواهش و نیز دزدی که در استخوان باشد و نوا و آهنگ را هم گفته اند و بفتح اول مذکر مال و دولت و نیز کلمه ایست که در محل تحسین گویند بمعنی مرحبا و شاباش دهن مانا شکر گذار کردن دهنانده بفتح اول و سیوم و سکون نون دوم و دال و های هوز مست مال و دولت یعنی کسی که بسبب مال دیده عقل او کور شده باشد دهنپتر بفتح بای فارسی و سکون تای فوقانی مذکر فرد حساب مال را گویند

س دهنمان ـ دهن وان غنی و توانگر و متمول

س دهن بفتح اول و دوم مونث گرمی سخت و حرارت شدید و دهن فارسی معروف که عربان فم خوانند و بضم اول در عربی دهن را گویند

س دهنا بفتح اول بریدن شمه سوختن و بمعنی

یمین هم هست که نقیض یسار باشد و بضم اول و تشدید ثانی
س دهنا بضم اول و تشدید نون غلطیدن بروزن کرشیدن
یعنی سینه برزدن و از غم دست بر سر زدن هم هست
سر دهنا دست زدن بر سر از غم و اندوه
س دهناسری بفتح اول و سیوم و سکون سین و کسر رای
مهمله مونث نوای است در موسیقی
س دهناسیتهه بفتح اول و کسر سین مهمله و سکون یای
مجهول کامیاب و بهره مند و صادق و راست باز
هـ دهنترا بفتح اول و سیوم و تشدید تای فوقانی زور
آور و صاحب قدرت و غنی و نام طبیبی که در بارگاه
اندر است
س دهنده بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر خیرگی نظر و
تاریکی و ظلمت
هـ دهندها بفتح اول و چهارم بروزن خنده مذکر کار و شغل
هـ دهندهار بفتح اول بروزن قندهار تنها و جدا
هـ دهندهاری بفتح اول بوزن قندهاری مونث
تنهای و جدای
هـ دهندهلا بروزن و معنی دلاله یا که زن کس کشش را گویند
س دهندهرانا بضم اول و فتح دال دوم تیره و کند شدن
هـ دهندهکا بفتح اول و فتح دال دوم مذکر نوعی از دهل باشد
هـ دهندهلی بفتح اول و چهارم مونث طبل کوچک
هـ دهندهلا بفتح اول و سکون دیگر حروف و فتح لام
مذکر مکر و دغا
س دهندهلا بضم اول و سکون دیگر حروف کند و تیره
و تاریک
هـ دهندهلانا بفتح اول فریبیدن و فریفتن و غدر کردن
س دهندهلائی بضم اول مونث خیرگی و تاریکی چشم است گویند
هـ دهندهیلا بضم اول و کسر دال دوم و سکون یای مجهول
غدار و دغاباز و مکار
هـ دهنسنا بفتح اول و سکون دیگر حروف فرو دهسا
هـ دهنشتما بفتح اول و کسر سیوم و سکون شین معجمه و

فتح تای منقوطه مونث و تغیین آن لهجی از نهای باشد
و منزل بیست و سیوم از منازل قمری
س دهنك بفتح اول و ضم نون مونث کمان که عربان
قوس خوانند دهنك دهاری تیرانداز دهنك
دهر بفتح دال دوم و سکون های هوز تیرانداز و مرد
مسلح با تیر و کمان و نیز لقبی است از القاب کرشن
دهنکدهر بفتح دال دوم و سکون های هوز رسمی است
که در باب سپاه بجا آرند
هـ دهنك بفتح اول و سیوم مونث چیزی است
معروف که نقره و طلای می باشد و آنرا بر ریسمان
ابریشم سیاه بپیچند بر کنار کلاه و غیر آن بدوزند
س دهن کتی بفتح اول بروزن بندری مونث موسم
درو کردن شالی را گویند و نیز نوعی از پارچه باشد
اما باین معنی لفظ هندی است
س دهنکنا بضم اول و فتح نون پنبه برزدن
س دهنکی بفتح اول و ضم نون و کسر کاف تازی مونث
کمان حلاجی را گویند
هـ دهنگار بضم اول بروزن زنار مذکر توابل و ابازیر
که آنرا در روغن بریان کنند و چاره و تر شابه بالای
آن ریزند تا خوش مزه شود
هـ دهنگارنا بضم اول مصالح دادن شوربا و غیر آن
هـ دهنگانا بکسر اول بروزن سیندانه مذکر شوره و غل
س دهمانی بفتح اول شکر گذار و نیز حرفی است
که در محل تحسین و آفرین گویند
س دهمنك بفتح اول و چهارم بروزن سر مد نخوت
و کبر و مستی از مال و دولت باشد
س دهنا بضم اول پنبه برزدن
س دهنتر بروزن سمندر توانا و صاحب قدرت
و نام طبیبی است در بارگاه اندر
د هنتری بر زیادت یای تحتانی کذلک
س دهنجی بفتح اول و سیوم و سکون نون و فتح

جیم مذکر آتش بعربی نار گویند
هـ دهن نوتا بفتح اول و سکون هاء و نون و ضم نون
دوم و سکون واو مجهول شهتیرهای سقف کاهی
س دهنوان بضم اول مذکر دود بعربی دخان خوانند
مرادف دهونوا بفتح اول بر وزن جوان مالدار
س دهنونت بفتح اول و چهارم توانگر و مالدار
س دهنوی بضم اول و کسر واو مونث کمان حلاجی
س دهنها بفتح اول مزارعت کننده شالی و هر چیز
منسوب بکشتی که دران زراعت شالی شده باشد
س دهنی بفتح اول بر وزن دمنی یعنی که توانگر و دولتمند
و مالک باشد و ایزد تعالی را هم باین نام خوانند
اند جل جلاله و عظم شانه
هـ دهنی بفتح اول بر وزن منی مونث شهتیر
س دهنیا بفتح اول و چهارم مذکر کشنیز خشک و آن
بالخاصه مقوی دل و مفرح بود خصوصاً در امزجه
حاره و بریان کرده وی شکم را ببندد و چون هر روز
با یکدرم نبات بیاشامد نفری زایل کند و بسیار
خوردن وی منی را مختلط کند و تاریکی چشم آرد و
منی خشک کند و باه را بشکند و نسیان آورد و نهال
آن را در عربی کزبره خوانند دهنئے کی کھوپری
میں پانی پلانا کنایه است از افگندن کسی را
در رنج و محنت
س دهنیا بضم اول و کسر نون حلاج و پنبه زن
س دهنیس بفتح اول و کسر نون و سکون یای مجهول مذکر
پرنده است که منقارش بسیار دراز می باشد
س دهنیها بضم اول و کسر نون و سکون یای مجهول حلاج
هـ دهنیهاو بضم اول و کسر نون مذکر دردی که در
استخوان ها میشود مرادف دهن و آن مذکور شد
س دهو بفتح اول بر وزن جو مونث نوعی از چوب باشد
هـ دهوا بفتح اول مذکر بر وزن هوا قومی اند کهاران که
کیش مسلمانی می دارند با واو مجهول میوه ایست [illegible]

هدیه و نذر برند
س دهوان بضم اول مذکر دود بعربی دخان خوانند
س دهوب بر وزن چوب مذکر شست و شوی
س دهوبن بکسر بای موحده و سکون نون زن گازر
بعضی بفتح با خوانند و آن غلط است
س دهوبی بر وزن چوبی گازر بعربی قصار گویند
هـ دهوپ بضم اول مونث آفتاب که تابش خورشید
باشد و با واو مجهول نوعی از شمشیر
س دهوپ بضم اول مونث بخور و خوشبوی که هندوان
در وقت پرستش میسوزند دهوپ دانی بضم اول
عود سوز و بخوردان
س دهوپکالا بضم اول مذکر تابستان بعربی صیف گویند
س دهوپنا بضم اول خوشبو کردن و معطر ساختن
س دهوتا بر وزن غوطه دغاباز و سکار و دروغ گو را گویند
س دهوتی با واو مجهول مونث جامه که هنود بدان ستر
عورت کنند همچو لنگ
س دهوجا بفتح اول و سوم مونث مرادف دهجا
که پاره جامه باشد
س دهور بضم اول بر وزن صور مونث گرد و غبار
و بضم اول و دوم در عربی جمع دهر که زمانه باشد
هـ دهور بفتح اول بر وزن عور مذکر نوعی از فاخته و کبوتر
صحرائی
س دهورا بفتح اول بر وزن دوره سفید نقیض سیاه
مرادف دهولا
هـ دهورا با واو مجهول مذکر نام دوایی است
س دهورادینا بضم اول فریب دادن مرادف دهتا دینا
س دهورت بضم اول و سکون جمله حروف سکار و
فریبنده را گویند
هـ دهوردهانی بضم اول و فتح دال دوم شخص بلند
بالای قوی هیکل و بندوق بی خزانه را نیز گویند
س دهورسنجها بضم اول و فتح سین مهمله و جیم تازی

مذکر شام کو نقیض پگاه

س دهوری بضم اول بروزن دوری سونث آهنی که در دو [illegible] گردون جهان میکرد

هـ دهویابیلا بضم اول وکسر یای قرشت وفتح تحتانی وکسر بای موحده وسکون یای مجهول مذکر نوعی از یاسمین باشد

هـ دهویاسلام بضم اول وفتح میم وتشدید لام نوای است در سوسیقی آنرا در وقت باریدن باران می سرایند

هـ دهوسا بروزن بوسه مذکر قسمی از شال کنده خشن

هـ دهوساد ماسی بضم اول وفتح دال دوم سونث [illegible]

هـ دهوسنا بضم اول اگندن وسوختن وزدن جانور شاخ دار مرکسی را از شاخ خود

هـ دهوکرنا باواو مجهول وفتح کاف تازی توانا وزبردست

هـ دهوکها باواو مجهول مذکر دغا وفریب وپاس وحیرانی وریب شک وتصویر وشکلی که برای ترس مرغان در مزرع نصب کنند وهر چیز موهوم وسراب رانیز گویند

س دهول بضم اول سونث گرد وغبار

هـ دهول بفتح اول سونث سیلی وضربی که بر سر زنند دهول جرهنا یا لگانا یا مارنا بر سر زدن دهول لگنا کنایه از نقصان یافتن وخساره کشیدن باشد

س دهولا بفتح اول سفید نقیض سیاه دهولاگر [illegible] فاسی نام کوهی است

هـ دهولانا بفتح اول بر سر زدن

س دهولائی بفتح اول سونث سفیدی نقیض سیاهی

هـ دهول دهپا مذکر سیلی وطپانچه را گویند

هـ دهولیانا بفتح اول وکسر لام بر سر زدن

هـ دهوم بضم اول بروزن بوم سونث شور وغوغا وغلغله

س دهوم بضم اول بروزن روم دود که بعربی دخان گویند

س دهوما بضم اول مذکر رنگی که برنگ دود ماند

هـ دهوم دهام بروزن روم شام سونث کوفر و شور وغوغا

س دهومرا - دهوملا بضم اول وسکون میم [illegible]

آنچه برنگ دود ماند

هـ دهون بفتح اول مذکر وزن است سرحرفی است که برای شک وتردد آید ترجمه با این یا آن

س دهونا بضم اول بروزن کونه مذکر آنچ از آن دوا داده شود [illegible] است معروف وبا واو مجهول شستن وشست وشو داد

س دهونان بضم اول بروزن [illegible] بمعنی دهقان باکثر ترجمه [illegible]

س دهونتال بفتح اول وسکون واو ونون وفتح تا غنی وتوانگر وجری وبهادر ومضبوط وقوی وفاسد وزیان کار باشد

س دهونتالی بفتح اول سونث دولت وزور وقوت وجرات وفساد وبدی را گویند

س دهونج بفتح اول وسکون نون وجیم تازی سونث خیال واندیشه وتامل را گویند

هـ دهوندها با واو مجهول وسکون نون وفتح دال مذکر توده خاک وشکلی که بهیچ سبو بزرگ بود

س دهوندهر بضم اول وسکون واو ونون وفتح دال دوم سونث عداوت وکند ذهنی وبلادت

س دهوندهرا بضم اول وفتح دال غبی وکند ذهن [illegible] بلید

س دهوندهون کار - دهوندهون کال بضم دو دال در هر دو باران بزرگ قطره وظلمت وتاریکی وویرانی ونیز نام بازی است

هـ دهونس بفتح اول وسکون دیگر حروف مذکر حمله وهنگامه وبمعنی تهدید نیز آمده است

هـ دهونسا بفتح اول مذکر طبل بزرگ

هـ دهونس دهرا بفتح هر دو دال مذکر هجوم وانبوه وهنگامه خلق

هـ دهونسنا بضم اول مرادف دهوسنا وآن مذکور شد

هـ دهونسیا بفتح اول کسر سین مهمله بانی شور وغوغا وبانی فساد

س دهونک بفتح اول وسکون جمله حروف مونث تنفس ودم زدن ودبو وضیق النفس را گویند

س دهونکنا بفتح اول از سنبع بدمیدن

س دهونوا بضم اول و سکون نون زده و فتح واو مذکر دود

س دهونوا دهار دود بسیار و آنچه دود ناک بود و کنایه از خوب و حسین آراسته هم هست

هـ دهونوارا بضم اول مذکر تا بدان که راه برآمدن دود است

س دهونوارانا بضم اول و فتح رای قرشت دود کردن و دخان برآوردن باشد

س دهونی بضم اول بروزن خونی مونث مواظبت و مداومت دود و دخان و آتشی که جوگیان در پیش خویش بیفروزند و دود آن بکشند برای ریاضت و کسر نفس و نیز این آتش افروختن اکثر برای طلب و تقاضای چیزی می باشد و بمعنی بخور و الکباب هم آمده است دهونی دینا رسانیدن بخار ادویه بکسی و بمعنی تقاضای دام کردن دهونی لگانی سختی کردن در تقاضای چیزی دهونی لینا بخار آب گرم یا ادویه ببدن رسانیدن خود را بجای پسینه

هـ دهوها بضم اول بروزن تو با مذکر تصویری که برای ترسانیدن مرغان نصب کنند

هـ دهوئی با واو مجهول بروزن کوهی مونث آب پاس سبو آمیخته و نیز جوبا شیکه آنرا پیش از جوشانیدن خیسانیده باشند

هـ دهوینڈهی ڈکارا بضم اول و کسر واو و سکون یای مجهول و نون و کسر دال مهمله و فتح دال منقوطه [illegible] مونث آروغ دود ناک و آروغ ترش

س دهی بفتح اول بروزن رهی مذکر ماست بعربی لبن المحمض خوانند سرد و تر است در دوم مرطب و مقوی باه محرور [illegible] تشنگی و سفر سودا و صفرا و دو بر سبیل [illegible] مولد خلط خام [illegible] مرکبه [illegible] و مصلحش [illegible]

س دهی بکسر اول و سکون دوم دختر بعربی بنت گویند و فهم و فراست و شعور و نام آور را هم گفته اند

س دهیوان بکسر اول بروزن ایمان خبردار آگاه و نامور

س دهیا بکسر اول بروزن ریا دختر و بنت

س دهیان بکسر اول مذکر خیال و تامل و فکر و اندیشه

س دهیانا بکسر اول اندیشیدن و فکر و تامل نمودن

س دهیانی بکسر اول متامل و صاحب اندیشه و مراقبه [illegible]

س دهیاونا بکسر اول اندیشیدن

س دهیر بکسر اول بروزن سریر سلیم و متحمل و صابر و نانی و آهستگی و صبر را هم گفته اند مذکر

س دهیرا بکسر اول بروزن چهره سلیم صاحب تحمل صابر

س دهیرتا بکسر اول و فتح رای مهمله مونث شکیبائی و تحمل [illegible]

س دهیرج بکسر اول و فتح رای مهمله مذکر شکیبائی و شکیب و صبر دهیرج وان شکیبا و صابر

س دهیویا بکسر اول چهارم مونث دختر بعربی بنت گویند

هـ دهیرا بکسر اول و سکون ها و یای مجهول نام پرنده است شاید که تحریف دهین باشد و در دکنی ساهری را گویند چنانکه شهرت دارد

هـ دهیرا بروزن زیبا کار دروغ و احول مرادف تیهرا

س دهیز بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول مذکر رخت عروس شاید که این تحریف جهاز باشد

هـ دهیل بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر نام پرنده است

هـ دهیلا بروزن شبیلا نیم فلوس مرادف ادهیلا و بضم اول و کسر دوم و سکون یای مجهول دشوار و مشکل

هـ دهیم بکسر اول مذکر آهستگی و نرمی را گویند

هـ دهیما بکسر اول بروزن خیمه آهسته و ساکن و کاهل و سست را گویند دهیمی دهیمی آهسته آهسته

س دهیمر بکسر اول و فتح میم بروزن دیگر ماهی گیر و نیز نام قوم ماهی گیران باشد

س دهین بکسر اول و سکون یای مجهول و ضم نون گاو ماده

س دهینڈی بفتح اول وکسر ثانی و سکون یای مجهول مؤنث آونده است
هـ دهینك بکسر اول و سکون دیگر حروف یار و حریف زن
هـ دهینگا دهانگی بکسر اول مؤنث ایذا و آزار رسانی
ش ذهینگامشتی بکسر اول و یای مجهول و ضم میم و سکون شین معجمه و کسر تای منقوطه مؤنث مشت زنی
ش دهینگر بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و فتح کاف فارسی و بسکون رای قرشت مذکر ظرف آونده است
هـ دهینگرا بکسر اول و سکون ها و یای تحتانی و نون و کاف فارسی و فتح رای منقوطه هندی حریف زن
س دهینور بکسر اول و سکون دیگر حروف و فتح واو و ها و نام فرقه ماهی گیران دهیورا بکسر اول و فتح او کذلک مرادف دهیمر
س دهینو بیای مجهول و ضم نون کاو ماده شیرده
س دی بفتح اول و او بخشیده و آنچه داده شود و در فارسی نام ماهی است معروف
س دئی بفتح اول و کسر همزه مرحمت و بخشش و تقدیر و قضا باین معنی مذکر باشد و خدای الوهیت باین معنی مؤنث است دئی الکنایه بخت شدن دئی مارا شقی و مدبر و بدبخت
س دیا بروزن حیا مؤنث بخشش و مهر و شفقت و بکسر اول مذکر چراغ و صیغه ماضی و مفعول از دادن یعنی بداد و داده شد
هـ دیا بفتح اول و تشدید یه دوم مادر بعربی ام گویند و مادی که در بازی سرما مک مقرر کنند
س دیاسیل بکسر سین بروزن ابابیل شفیق و مهربان و نیک و خیر دیامان - دیاونت بفتح واو و سکون نون و فوقانی کذلک
س دیاسلائی بکسر اول و فتح سین مؤنث چیزی است که از پارهای چوب سازند و بهر دو طرف آن کبریت بچسپانند تا آتش از آن زود در گیرد
هـ دیاترا بیای مجهول مذکر بشه گل که در آن فتیله

دیوک خانه کنند
س دیال بفتح اول بروزن خیال سخی و جوانمرد و محسن و مهربان
س دیایت بفتح اول و چهارم که یای تحتانی است شفیق و محسن
هـ دیبدار بروزن زبیدار درخت مازو
س دیبرا بسکون یای مجهول و یای موحده چپ که نقیض راست باشد
س دیبی بیای اول مجهول ملکه و زنیکه هندوان پرستاری او کنند و بفتح اول بمعنی اتفاقا و ناگاه و آخر کار باشد
س دیپ بکسر اول و سکون تحتانی و بای فارسی مذکر جزیره از جزایر و بمعنی چراغ هم گفته اند
س دیپك بکسر اول و فتح بای فارسی مذکر شمع و چراغ و لوعی از پروانه و آتشبازی و نام نوای در موسیقی که آنرا در تابستان بوقت دوپهر یعنی نصف النهار سرایند
س دیت بفتح اول و دوم مذکر شیطان و دیو و بکسر اول و بعربی خون بها را گویند
س دیتهه بکسر اول و سکون دیگر حروف مؤنث نظر و نگاه مرادف ذیتهه
س دیجا بسکون یای مجهول بروزن بیجا و بفتح اول هم گفته اند مذکر کابین و دست پیمان بعربی مهر خوانند
س دیجو بسکون یای مجهول و ضم جیم تازی مذکر بخشی از کابین باشد
س دیدهت بکسر اول و سکون یای تحتانی و دال و کسر های هوز مؤنث شعاع آفتاب
س دیدارو بکسر اول شکیل و حسین و لایق دیدن و این هندی است
ف دیده معروف که چشم باشد دهو یا دیده کنایه از شوخ چشم و گستاخ و بی شرم باشد دیده بهار تماشا نظر کیش دیده مریزی کنایه از اعمای چشم باشد و نظر کردن چیزی بود دیده کهولنا چشم گشادن و بمعان نظر دیدن و خوض

کردن درچیزی دیده ودانسته عمداً وقصداً دیده ودل سے بدل وجان

هـ دیوا بسکون یای مجهول مذکر خیمه وخرگاه وکنایه از مکان وخانه هم هست

س دیس بسکون یای مجهول بروزن پیس مذکر ملک وکشور دیس تیاگ بفتح فوقانی وتحتانی وسکون الف وکاف فارسی جلای وطن وهجرت دیس نکالا اخراج وشهر بدر کردن باشد کسی را

هـ دیساکهه بسکون یای مجهول وفتح سین وسکون کاف وهای هوز مذکر نوای ست در موسیقی که در نصف النهار در فصل بهاران می سرایند

س دیساور بسکون یای مجهول وفتح واو وبکسر اول هم خوانده اند مذکر دیار غریب وشهر بیگانه

دیساوری مذکر نوعی از برگ تنبول وقسمی از کبوتر هم هست

هـ دیسکار با سین مهمله بروزن پیشکار مذکر نوای ست در موسیقی که آنرا در بامداد سرایند

س دیسنا بکسر اول نمودن ودیدن

س دیسی بروزن پیسی منسوب بملک شهر وهم وطن ونمود وظهور را هم گفته اند مونث

هـ دیسے بیای مجهول ومعروف بمعنی مانند باشد وعوام بفتح اول گویند

س دیکها بروزن زیبا دیده ودیده شده ونظره وتماشا

س دیکهنا دیدن ونگریستن ونگاه کردن دیکهنا بهالنا دیدن دیکها دیکهی حسرت وغبطه کردن کاری که دیگران آنرا کرده باشند

س دیکهلانا مرادف دکهلانا

س دیکهویا بفتح واو ناظر وبیننده

س دیگنبر بسکون یای مجهول وفتح کاف فارسی ونون زده وفتح بای موحده برهنه وعریان مرادف دگمبر

هـ دیمک بروزن وسعنی دیوک واز ... [illegible]

بعربی ارضه خوانند

س دین بکسر اول بسکین وسلیم الطبع وبیای مجهول بخشش وبخشیدن وبفتح اول وعربی وام وبکسر آن مذهب وملت است

س دین دیال بکسر اول وفتح دال دوم پناه غربا وفقیر دوست

دین بندهو بفتح موحده وضم دال مهمله کذلک دینا ناتهه بکسر اول خداوند غربا وهر یک ازین سه لفظ بر ایزد تعالی نیز اطلاق کنند

س دینا بیای مجهول دادن وبخشیدن دینا پاونا معاملت وسود وزیان

س دینتا ـ دینتائی بکسر اول وسکون یا ونون مونث افلاس ومسکنت وغریبی

س دین لین با هر دو یای مجهول مذکر داد وستد ومعامله

س دیو بفتح اول وواو دوم در محاوره اهل برج بمعنی داد وداد باشد وبسکون یای مجهول یزدان در فارسی اهرمن یعنے شیطان وبکنایت از باران هم هست دیو تهان بتکده ومعبد

س دیوا بسکون یای مجهول بروزن شیوه یزدان وبخشنده ودهنده وکنایت از باران هم هست که مطر باشد

س دیواگت بثانی مجهول وفتح واو وکاف فارسی مونث حادثه ومصیبت ناگهانی

س دیوال با یاے مجهول مذکر دهنده وبخشنده

هـ دیوالا با دوم مجهول مذکر افلاس وناداری

س دیوالی بثانی مجهول وکسر لام مونث داد وستد ومعامله مرادف دین لین

س دیوالی بثانی مجهول مونث نام عیدی است ودرون آن غره ماه کارتک باشد ودر ان روز هنود در دریا گنگ یا دیگر رودها غسل کنند ولباس فاخره پوشند وبنام آبا واجداد خود طعام پخته به برهمنان ودیگر مردم خورانند وپرستش لچهمی بجا آرند ودر خانه وکوی وبرزن چراغان کنند ودر دیار هندوستان دستور این است که مردم همه شب قمار بازی ولهو ولعب مشغول باشند

س دیوالی بثانی مجهول و فتح لام و سکون تحتانی مذکر بتکده و معبده

س دیوالیا بثانی مجهول و فتح لام نادار و مفلس و قلاش و آنکه همه سرمایه خود در قمار بازی در باخته باشد

س دیوتا بیای مجهول معبود و بت و صنم باشد

س دیوت بکسر اول و فتح سیوم و سکون تای منقوطه موٴنث چراغپایه و چراغپایه و آن چیزی است که چراغ بالای آن گذارند و عوام بجای تای منقوطه رای هندی گویند یعنی دیوڑ

س دیوتهان موٴنث روز دوم ماه کاتک که شکل کشن که درآن وشنو بعد از خواب چهار ماه بیدار شده

س دیودار و مذکر دیودار و آن نوعی از درخت سرو و صنوبر هندی باشد و بعربی شجرة الجن خوانند شیرهٔ او تند و محرق و معطش و در چهارم گرم و در سیوم خشک و از سموم قتاله و صمغ او سنگرال صناعت گویند نگاهداشتن او باعث اطاعت جن می شود و ضماد او بجالی و بقروح جلد و جهت اورام بارده نافع و سایر اجزای دیودار در سیوم گرم و خشک و اشامیدن و سائیدن او جهت استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع اسهال بلغمی و دو نشستن در طبخ او جهت خروج مقعد نافع و مضر ششی و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام شربت تا یکدرم

س دیودت بیای مجهول و فتح دال دوم خداداد و خدا بخشی و وهبی

س دیور بروزن زیور برادر کوچک شوهر

س دیورانی بسکون واو زوجه برادر کوچک شوهر

س دیوستهان بیای مجهول و فتح واو موٴنث بتکده و جای اصنام

س دیوکاندی با کاف تازی و سکون نون و فتح دال هندی مذکر جائی است که آنرا کیکج خوانند

س دیوگری بکسر کاف فارسی موٴنث نام نوایی است در موسیقی

س دیول بیای مجهول و فتح واو مذکر بتکده

هـ دیولی موٴنث پوست ماهی و خشک لشه آبله و جدری و چراغ کوچک و بمعنی بتکده کوچک که شهرت دارد صاحب کتاب ذکر کرده

س دیونامروا بیای مجهول و فتح نون و فتح میم مذکر مرد بخوشش

س دیوهرا بثانی مجهول و فتح های هوز مذکر بت کده

س دیوی بفتح اول و کسر واو مرادف دیبی بفتح دال و کسر اول ماده دیو که معبود هنود است

س دیه بکسر اول و سکون یای مجهول و های هوز موٴنث تن و جسم و در فارسی قریه را گویند

س دیهرا بیای مجهول و فتح های هوز مذکر بت کده

گفتار دوم در حرف دال منقوطه بهندی

س ڈاب بروزن آب موٴنث نام گیاهی است

هـ ڈاب بروزن باب مذکر حایل و دوال شمشیر و نارجیل نارسیده

هـ ڈابر بفتح سیوم بروزن چادر مذکر طشت و تالاب و آبگیر که مدور باشد ڈابر یعنی زن کلان چشم را گویند چه ڈابر در محاوره اهل پنجاب بمعنی کلان باشد

هـ ڈابک بفتح سیوم بروزن شارک مذکر آب تازه که از چاه بر کشند

ف ڈابهه بروزن خواب دشت و بیابان الف

هـ ڈات باسیوم منقوط هندی موٴنث تهدید و تخو

هـ ڈاٹنا ترسانیدن و تهدید کردن

س ڈار بروزن خار موٴنث صف و قطار مراد دهار

س ڈارم بکسر سیوم بروزن صادم مذکر انار بعربی رمان گویند مرادف دارم

هـ ڈارنا بسکون رای قرشت افکندن و انداختن مرادف ڈالنا

س ڈارهه باسیوم منقوط هندی موٴنث و مذا

آسیا بعربی لثه گویند

دار هند شور و غوغا را گویند

دارهسا رنا شور و فریاد کردن

س دارهی سونث ریش بعربی لحیه خوانند

هـ داك بروزن خاک سونث تپال و نامه بران و قاصدان و اسپان و کهاران که در راه می باشند و بزودی طی منازل کنند و تپال خانه را نیز گویند و قی و تهوع دایمی داك لگی شکایت تهوع داشتن

س داك بروزن باک لو و خبیث که سونث خبیثه باشد

هـ داکا مذکر شبخون رهزنان و حمله که اینها بر مسافران آرند داکا پرنا یا دینا یا دالنا رهزنی کردن

هـ داکنا قی کردن

س داکنی بکسر کاف تازی خبیثه و عفریته که چشم زخمش کودکان را بکشد و هلاک سازد و گویند که او جگر شان را تباه می سازد و کنایه از زن زبان دراز هم هست

هـ داکو بضم کاف تازی بروزن قابو رهزن و قاطع طریق

هـ داکی بروزن خاکی حریص و بسیار خوار

هـ داکیا بروزن بادیه رهزن و پیک و قاصد را نیز گویند

هـ دال بروزن فال سونث شاخ بعربی فرع خوانند ایك دال آنچه یکباره داشته شد

هـ دالا بروزن لالا مذکر شاخ بزرگ

هـ دالنا انداختن و افگندن دال دینا افگندن و ترک کردن چیزی

هـ دالی بروزن خالی سونث شاخ و هدیه میوه و شهد

هـ دامر بفتح [illegible] مذکر مشعل را گویند

هـ دانتنا ترسانیدن مرادف دانتا

هـ دانتهل بسکون نون و فتح تای منقوط و سکون ها و هوز مذکر ساق درخت دانتهی مونث کذلک

هـ داند بسکون نون و چهارم هندی مذکر قصاص و سیاست و تاوان و انتقام و چوب دستی

و خط و قطاره و مقذاف کشتی و مهره و استخوان پشت باشد داند بهرنا تاوان دادن

س داندا بسکون نون مذکر نشان سرحد و بمعنی راه هم آمده

س داندنا انتقام گرفتن و سیاست کردن و تاوان گرفتن

س داندی بسکون نون و کسر دال منقوط ملاح کش و ملاح

س دانس بسکون نون و سین مهمله مذکر نیش پرکرمی و نوعی از پشه

هـ دانك بسکون نون و کاف تازی مذکر نیش عقرب و بمعنی آب و تاب جواهر هم آمده

هـ دانگ بسکون نون و کاف فارسی مونث چوب دستی و عصا و قله کوه را گویند

هـ دانگر بسکون نون و فتح کاف فارسی لاغر و ناتوان و جانور لاغر که از گرسنگی جان بلب باشد و شاخ پر گل درخت ترب و خردل

س دانوان دول بسکون نون و فتح واو و سکون نون و فتح واو و سکون واو دوم مجهول مذکر آواره گی و پریشان گروے

هـ دانوسرو بسکون نون و واو و ضم رای مهمله بعد ان ماه رو مذکر بچه یوز

س داه بروزن راه مونث کینه و بغض و حقد و حسد

س داهنا حسد بردن و کینه داشتن از کسی

س داهی بروزن راهی کینه ور

س داین بفتح تحتانی بروزن دادن خبیثه و عفریته

هـ دب بفتح اول مذکر زور و قوت و نوعی از جیب وادیمی که از آن ظرف روغن بسازند

دبکو بروزن ابتر که پاک کننده چرم باشد

هـ دبا بفتح اول و تشدید دوم بروزن حبه ظرف ادیمی که در آن روغن نگهدارند و بکسر اول طبله کوچک مرادف ...

هـ دبانا بضم اول در آب غرق کردن و کنایه از خراب کردن دبا بیسا ختن هم هست

هـ دباو وایکی که عمق زیاده از قد آدم باشد

هـ ڈبڈبانا بفتح اول و سوم چشم پر اشک و پر آب پر کردن
آنسو ڈبڈبانا چشم پر آب کردن

هـ ڈبرا بفتح اول مذکر آبگیر ڈبرا دهر بفتح دال هندی
دوم از تابع است یعنی آبگیر و گوی آب

هـ ڈبریا بکسر اول و فتح دوم و کسر رای مهمله چپه و آن بفتح
اول و ثانی نشد و شخصی را گویند که کارها بدست چپ کند
کذا فی البرهان

هـ ڈبس بفتح اول و دوم مذکر اسباب و ذخیره

هـ ڈبکا بفتح اول مذکر آب تازه چاه و فربه و جسیم را
هم گفته اند

هـ ڈبکنا بفتح اول و دوم درخشیدن

هـ ڈبکی بضم اول مونث غوطه

هـ ڈبو بفتح اول و تشدید بای مضموم مذکر چمچه آهنی

هـ ڈبونا بضم اول غرق کردن و هلاک ساختن ڈبو
دینا کذلک

هـ ڈبی بکسر اول و تشدید دوم مونث طبله کوچک و عوام
بفتح اول گویند غلط است

هـ ڈبیا بکسر اول طبله کوچک

هـ ڈپٹنا بفتح اول و دوم بانگ برزدن و غریدن و
تکیدن اسپ را نیز گویند

هـ ڈپھارنا بفتح اول شور کردن و نالیدن و غریدن با
...

هـ ڈپھر بفتح اول دف ڈپھالی گدای دف نواز

هـ ڈٹا بفتح اول و ثانی نشدد مذکر سر بند شیشه

س ڈٹنا بکسر اول دیدن و نگریستن و شست کردن

هـ ڈٹنا بفتح اول ماندن و ایستادن چیزی و اندرون
نرفتن

هـ ڈٹھا بفتح اول مذکر ساق درخت

س ڈٹھیار بکسر اول و دوم بینا که نقیض کور باشد

س ڈر بفتح اول مذکر بیم ڈرپوکنا با واو مجهول و سکون
کاف تازی بزدل و ترسنده و بزدل و عوام ڈرپکنا
گویند و آن غلط است

س ڈرات بفتح اول خایف و ترسان و هیبت ناک

س ڈرانا بفتح اول ترسیدن و هیبت ناک ... هم گفته اند

س ڈراؤ بفتح اول و ضم همزه مهیب و هایل

س ڈراونا بفتح اول ترسانیدن و مهیب و هایل

س ڈرایب بفتح اول و دوم وحشت ناک و مهیب

س ڈرپنا بفتح اول و سکون بای فارسی ترسیدن

س ڈرونا بفتح اول و سیوم خایف و ترسان و بزدل

هـ ڈریانا بضم اول و کسر دوم بجنبانیدن اسپ را بهر طرف
بردن و جنبیت کشان رفتن

س ڈرهمسنڈا بفتح اول و سکون رای هندی و
های هوز و ضم میم و سکون نون و دال منقوطه مردی را
... و آنکه ریش نتراشند

س ڈرهیل بفتح اول و سکون رای منقوطه و های هوز
و فتح تحتانی مرد دراز ریش را گویند

س ڈس بفتح اول مذکر ریسمان کهنهای تراز و دوبالهای
نابافته که در آخر پارچهای باشد مثل دهوتی و غیر آن

س ڈسنا بفتح اول گزیدن مار و نیش زدن عقرب

هـ ڈسونا بفتح اول و دوم مذکر بالاپوش و فرو دپات
بستر را گویند

هـ ڈک بضم اول مذکر ضرب مشت

هـ ڈکار بفتح اول مونث آروغ بعربی جشا گویند

هـ ڈکارنا آروغیدن و بانگ برزدن گاو و غریدن
آن و بانگ گاو را بعربی خوار خوانند

هـ ڈکرانا بفتح اول شور کردن

هـ ڈکریا بضم اول و فتح کاف و کسر رای مهمله پیر زال و عجوزه

هـ ڈگڈگانا بفتح هر دو دال منقوطه و فتح کاف دوم
تازی جنبیدن مرادف ڈگڈگانا بهر دو کاف فارسی

هـ ڈکوت بفتح اول و دوم مذکر قومی از هنود که در علم
نجوم مهارت دارند و گویند که سلسله خاندان
آنها به برهما و گیهالن میرسد ڈکوتیا بکسر تای
فوقانی کذلک

هـ ڈکیت بفتح اول و دوم رهزن ڈکیتی رهزنی
هـ ڈگ بفتح اول و سکون کاف فارسی مونث قدم و گام
هـ ڈگا بفتح اول و تشدید دوم بخفیف و لاغر و اسپی که وست
و پایش ویران باشد
هـ ڈگانا بکسر اول جنبانیدن
هـ ڈکڈگانا بفتح اول و سیوم جنبیدن و حرکت کردن
و روشن شدن آتش ڈکڈگا کر پانی پینا نوشیدن
آب باشد به بسیاری و بضم اول و سیوم برآمدن
آواز نقاره
هـ ڈگر بفتح اول و کاف فارسی و سکون رای مهمله مونث
طریق و راه
هـ ڈگرہنا غلطانیدن و گردش دادن
هـ ڈگرنا بفتح اول و دوم سفر کردن و سیر نمودن و غلطیدن
هـ ڈگمگانا بفتح اول و سیوم لرزیدن و تزلزل
کردن باشد
هـ ڈگنا بکسر اول کوتاه شدن و باز ایستادن از بیم و
بمعنی جنبیدن و لرزیدن هم هست
هـ ڈلا بفتح اول و تخفیف دوم بروزن بلا مذکر پارچه
بزرگ از قند و نبات و نمک و غیر آن و سبد را هم گفته اند
س ڈلانا بضم اول جنبانیدن
هـ ڈلک بفتح اول و دوم مونث لمعان و درخشانی
هـ ڈلوا بفتح اول بروزن حلوا مذکر سبد بزرگ
هـ ڈلوانا بفتح اول افگنانیدن و اندازانیدن
هـ ڈلی بروزن جلی مونث پاره باشد از نبات و
گوشت و امثال آن
هـ ڈلیا بفتح اول و کسر دوم مذکر سبدی که بهیچ خوان باشد
س ڈمیهه بکسر اول و سکون میم و بای موحده و های
هوز مذکر کبر و نخوت و خودفروشی
س ڈمرو بفتح اول و دوم و ضم رای مهمله و سکون واو
نوعی از طبل که آنرا بانگشتان نوازند
س ڈنڈ بفتح اول مذکر بازو و ورزشی معروف و کسیکه
آن ورزش میکند او را ڈنڈ پیل بیای مجهول گویند
س ڈنڈا بفتح اول مذکر چوب و عصا و شاهین ترازو
و مردی که از بازاریان خراج گیرد
س ڈنڈوت بفتح اول و سکون نون و دال منقوطه
هندی و فتح واو مونث مجرا و کرنش و آداب و سجده
را گویند
س ڈنڈی بفتح اول و کسر سیوم مونث قبضه و شاهین
ترازو و فقیری که چوب دستی با خود دارد بیگ
ڈنڈی بفتح اول مونث جاده و راه تنگ
هـ ڈنڈیا بفتح اول و کسر سیوم مذکر نوعی از جامه که
مستعمل زنان است و مردی که خراج از اهل بازار
وصول کند
هـ ڈنڈیر بفتح اول و کسر سیوم بروزن تدبیر مونث
خط و جدول
هـ ڈنک بفتح اول مذکر نیش هر جانور زهردار را گویند
عموما و نیش عقرب خصوصا ڈنک مارنا نیش زدن
س ڈنکا بفتح اول مذکر طبل و نقاره
س ڈنکائی بفتح اول مونث مزدی که بنقاره نواز دهند
س ڈنکنی بفتح اول و کسر کاف تازی و نون و سکون
تحتانی خبیثه و عفریته مرادف ڈاین
هـ ڈنکیانا بفتح اول و کسر کاف تازی نیش زدن
هـ ڈنکیلا بفتح اول و کسر کاف تازی نیش دار
هـ ڈوا بروزن هوا مذکر کفچه بزرگ
هـ ڈوب با واو مجهول بروزن چوب مذکر غوطه دادن
و تر کردن پارچه در رنگ و بضم اول امر از غرق
شدن و بمعنی غوطه هم هست
هـ ڈوبا با واو مجهول مذکر چشمه آب و حوض و غشی
و بیهوشی هم آمده
هـ ڈوبنا بضم اول غوطه زدن و غرق شدن دل
ڈوبنا غشی کردن
هـ ڈور با واو مجهول مونث ریسمان و رشته

تاب داده و بمعنی چلو هم آمده است مذکر مرادف ڈول

ھ ڈورا با واو مجهول مذکر ریسمان و رشته تاب داده و دم شمشیر آنکهه کا ڈورا عروق چشم که سرخ باشد و ڈورا ڈالنا بخیه کردن سوزنی باو آواز دور از کشیدن گودی کا ڈورا حرکت دلفریب کردن لولیان و رقاصان باشد

ھ ڈوری بوزن کوری مونث ریسمان و رشته سه تافته

ھ ڈوریا بروزن بوریا مذکر پارچه مشهور و آنکهه با سگ هم گفته اند

ھ ڈوریهه بوزن بوریا مذکر کلابتون

ھ ڈوڑهی بفتح اول و کسر سیوم که رای منقوطه هندی است آهنگی که نصف آن بلند و نصف دیگر آهسته باشد

ھ ڈوک با واو مجهول و سیوم تازی مونث قی و استفراغ

ھ ڈوکرا با واو مجهول و سکون کاف تازی و فتح رای مهمله مرد کهن سال

ھ ڈوکری با واو مجهول پیرزن و عجوزه

ھ ڈوکنا با واو مجهول قی کردن

ھ ڈوکی با واو مجهول مونث استفراغ و قی

ھ ڈول بفتح اول بروزن حول مذکر طور و شکل و سوال و با واو مجهول دلو را گویند

س ڈولا با واو مجهول مذکر تخت و نوعی از پالکی و نیز زنی را گویند که از خاندان ادنی بود و مرد صاحب رتبه او را بجباله نکاح در آورده باشد مادر و پدر این زن را تحف و هدایا داده باشد و این زن زیر حکم دیگر زنان همسر شوهر باشد اما نسبت بسایر لکنها اعلی و برتر بود

ھ ڈولنا با واو مجهول جنبیدن و حرکت کردن و بهوا در آمدن و رفتن و سیر و عبور کردن

ھ ڈولر با واو مجهول مذکر طور و وضع و چلع و مباشرت را گویند

س ڈولی با واو مجهول مونث نوعی از سواری زنان

ھ ڈوم ـ ڈوم را هر دو با واو مجهول مذکر فرقه کمینه از هنود و نیز فرقه از مسلمانان مردان آن فرقه پیشه مطربی اختیار کنند و زنان در حرم زنان عمده رفته می سرایند و می رقصند

ھ ڈومنی با واو مجهول و سکون میم زنیکه از فرقه ڈوم باشد و بمعنی ڈوم گذشت

ھ ڈونڈی با واو مجهول و سکون نون و بفتح اول هم خوانده اند مونث اشتهار و اعلان و منادی که گویند مرادف ڈهنڈهورا

س ڈونر با واو مجهول و سکون نون و رای مهمله مونث نوعی است از نار که افقی باشد

ھ ڈونگا با واو مجهول مذکر چیزی است معروف که از نارجیل سر تراشیده پیاله ئی سازند و بدان آب از سبو بر گیرند و نوعی از زورق باشد و هر چیز خالی و میان تهی مجوف

ھ ڈونی بروزن کوهی مونث کفچه بعربی مغرفه گویند

ھ ڈهابا بفتح اول بروزن لابه مذکر دام و قابول و عمارت بجه عمارت که بسیار دراز بود و مردم زیران نشینند

ھ ڈهاتا با چهارم منقوطه هندی بروزن ساده مذکر رومالی که بر دستار و گوشها بندند

ھ ڈهاٹهی بکسر چهارم که منقوطه هندی است مونث شکنجه و چیزی که بر لب اسپان بد نعل گذارند و پیچند و نعل کنند آنرا بفارسی لواشه و لبیشه و لبیشن و لبیسته گویند

ھ ڈهار بوزن کاه مذکر پستی و نشیب و سپر مرادف ڈهال

س ڈهارس بفتح اول و فتح رای منقوطه هندی مذکر و مونث هر دو آمده استقلال و استقامت و همت و تسلی و خاطر جمعی

ھ ڈهاڑهی بفتح اول و کسر رای منقوطه نوعی از مغنی و مطرب ڈهاڑی لگ ڈهاڑن و ڈهاڑهن بکسر رای منقوطه هندی در هر دو زن قسمی از مطرب

ھ ڈهاک مذکر نام درختی است

ھ ڈهاکا مذکر سهو و خطا که در آن اشجار ڈهاک

بسیار باشد

هـ دهال بروزن حال مذکر پستی و نشیب و سپر یعنی جنه و ترس خوانند بضم اول و باین معنی مونث باشد

هـ دهالنا ریختن چیزی و فلزات گداخته و کنایه از آزار دادن و ضرر رسانیدن هم هست

هـ دهالو بروزن خالو کج و خمیده و در قالب ریخته شده

دهالوان بسکون لام کذلک

هـ تمان بروزن نان مذکر خاربست

هـ دهانا شکستن و استیصال کردن و منهدم نمودن

هـ دهانپنا بسکون نون و بای فارسی پوشیدن

هـ دهانچا بسکون نون مذکر کالبد و قالب

هـ دهانسا بسکون نون مذکر تهمت و ملامت بیجا

هـ دهانسنا نکوهیدن و ملامت کردن

هـ دهانکنا پوشیدن

هـ دهانگ بسکون نون و کاف فارسی مونث نشیب کاو زمین نشیب

هـ دهاهنا بسکون های دوم شکستن و منهدم کردن

هـ دهائی بروزن های دو و نیم یعنی اثنین و نصف

هـ دهب بفتح اول مذکر طور و وضع و شکل

هـ دهبرا بفتح اول و سکون سیوم تیره و کدر

هـ دهبکا بکسر اول و سکون سیوم مذکر فراز و برآمدگی

هـ دهبوا بفتح اول و ضم بای موحده مذکر نوعی از فلوس مسکا

هـ دهبیلا بفتح اول و کسر بای موحده شکیل و خوش وضع را گویند

س دهپ دهپانا بفتح اول و سکون ها و بای فارسی دست بر دف زدن و این مهند است از دف گرفته اند

هـ دهپنا پوشیده شدن

هـ دهپهپ بفتح اول دف را گویند

هـ دهتا بفتح اول و تشدید سیوم مذکر سر بند شیشه

س دهتائی بکسر اول و فتح سیوم مونث شوخی و بی شرمی و وقاحت

هـ دهتیا بفتح اول و کسر سیوم ریسمانی که آنرا در عوض لگام بکار برند دهتی بفتح اول و تشدید تای هندی کذلک

هـ دهدها بفتح اول و سیوم بروزن قهقهه شر و شاداب و سر سبز

هـ دهدهانا شگفتن و سیراب شدن

هـ دهرکوا بفتح اول و سکون های هوز و رای هندی مذکر زاغ و شستی

هـ دهروا بفتح اول بروزن برا مذکر نوعی از شار کپشا شد

هـ دهری بکسر اول و ضم دوم و کسر سیوم مونث استان و دهلیز را گویند مرادف دیوهری دهرئی داد دوبار

هـ دهلک بفتح اول بروزن کهک مذکر غار و کهف

هـ هلک بفتح اول بروزن چک مذکر وزن

هـ دهکار بفتح اروغ و صحیح دکار است

هـ دهکانا بفتح اول و سکون دوم و فنا کردن و فریبیدن و مایوس ساختن و تباه کردن و برانداختن باشد

هـ دهکنا بفتح اول مذکر سرپوش و بمعنی پوشیده شدن هم هست و بضم اول سیل کردن و شست نمودن و نشان چیزی و یدن و در آمدن و داخل شدن

هـ دهکنی بفتح اول مونث سرپوش

هـ دهکی بضم اول و تشدید کاف تازی مونث شست و نشان دهکی لگانا شست کردن

هـ دهکیل بفتح اول و سکون یای مجهول مذکر رانندگی

هـ دهکیلنا بفتح اول و کسر سیوم راندن و سپوختن دهکیل دینا راندن کسی را

س دهگ بکسر اول و سکون های هوز و کاف فارسی مذکر طرف و جانب و نزدیک و متصل را گویند مرادف دگ بکسر اول

هـ دهلانا بفتح اول ریزانیدن و در قالب ریختن فرمودن و بضم اول بار نهادن بر سر و پشت کسی و آب و امثال آن ریختن باشد

هـ دهلائی بضم اول مونث حال و بردار ندگی بار

خردی که برای حمالی دهند
ھ ڈھلک بفتح اول و سیوم بر وزن فلک مؤنث گردش و میل
ھ ڈھلکا بفتح اول هذا و ندرست و بمعنی ریزش آب
هم آمده است
ھ ڈھلکانا بفتح اول ریختن و گردانیدن
ھ ڈھلکنا گردیدن و مایل شدن
ھ ڈھلملانا بفتح اول و سکون ها و لام و فتح میم از
جائی بجائی جنبیدن
ھ ڈھلڑ بکسر اول و تشدید لام مفتوحه و سکون رای
هندی سست و کاهل
ھ ڈھلنا بضم اول ریخته شدن فلزات در قالب
و برگشتن و دور شدن از جای
ھ ڈھلوانا بضم اول مرادف ڈھلانا
ھ ڈھلیت بفتح اول و سیوم پیاده سرکار، ڈھلیتی
بکسر تای فوقانی کار و خدمت ڈھلیت
ھ ڈھمڈھمی بکسر هر دو دال مفتوح مؤنث نوعی از
طبلک باشد
ھ ڈھملانا بفتح اول و سکون ها و میم غلطیدن
ھ ڈھنا بفتح اول منهدم شدن
س ڈھنڈھوانا بضم اول و سکون جمله حروف سوای
واو جویانیدن
ھ ڈھنڈھورا بفتح اول و چهارم و سکون واو مجهول
مذکر اشتهار چیزی بنواختن طبل و منادی کردن
س ڈھنڈھوریا طبل زن و منادی
ھ ڈھنگ بفتح اول بر وزن تنگ مذکر کردار و خو و طور
س ڈھنیک بفتح اول و کسر نون و سکون یای مجهول مذکر
نام پرنده است
ھ ڈھوا بضم اول مذکر طوان زراعت و کلوخ و ابواو
سعد و له کلها و فواکهی که چاکران بطور هدیه در روز عید
پیش صاحبان خود برند
ھ ڈھوانا بفتح اول بر وزن روانه منهدم گردانیدن

و حکم کردن به برداشتن
ھ ڈھوتا با واو مجهول کودک را گویند
ھ ڈھور با واو مجهول بر وزن کور مذکر دواب و
چارپای و مواشی
ھ ڈھورا با واو مجهول بر وزن شوره مذکر تابوتیکه
دران مرقد امام حسین رض نمی سازند ڈھوتھالک
ھ ڈھوروا بضم اول و سکون واو معروف قسمی از
حبوبات بود شبیه نخود
ھ ڈھوری با واو مجهول بر وزن کوری مؤنث
شوق و آرزومندی
ھ ڈھوک با واو مجهول مؤنث سلام و تحیت
ھ ڈھوکا بضم اول و سکون واو معروف مذکر آن
اشاره باشد مرمخاطب را تا بسوی گوینده ملتفت
شود ڈھوکا دینا اشاره کردن و زدن بدست
ھ ڈھوکنا با واو مجهول نوشیدن و بضم اول بستن
و نزدیک شدن و ناگاه در آمدن و داخل شدن با
ھ ڈھول با واو مجهول مذکر نوعی از طبل
ھ ڈھولا با واو مجهول کودک و طفل و نام عاشقی است
در هندوستان
ھ ڈھولک - ڈھولکی بفتح لام در اول و سکون
لام در دوم و کسر کاف مؤنث طبلک یعنی طبل کوچک
ھ ڈھولکیا بسکون لام و کسر کاف تازی طبلک
زن و طبلک نواز
ھ ڈھولن با واو مجهول و فتح لام دوست و محبوب را گویند
ھ ڈھولنا بسکون لام مذکر حمذی و تعویذی که بشکل
طبلک سازند
ھ ڈھولی بضم اول طبل زن و بسته صد برگ تنبول
ھ ڈھولیا طبل زن
ھ ڈھونا با واو مجهول بار بردن
ھ ڈھونچا با واو مجهول چهار و نیم
ھ ڈھونڈ با واو مجهول و سکون نون و دال هندی

مذکر خوشه خشخاش

س ڈهوندهن بضم اول و سکون واو معروف و نون و فتح دال هندی تلاش و جستجو

س ڈهوندهنا بضم اول جستن

ه ڈهوندهیا با واو مجهول قسمی از زر و یش باشد

س ڈهونڈهانڈ بضم اول و سکون واو معروف و نون و رای هندی و فتح دال هندی و سکون نون و رای هندی مذکر تلاش و جستجو

س ڈهونڈهنا جستن مرادف ڈهوندهنا

ه ڈههنا بفتح اول و سوم افتادن و منهدم شدن

ه ڈهی پڑنا افتادن و ساقط شدن

ه ڈهیا بفتح اول و سکون تحتانی مذکر پیمانه دو و نیم سیر

ڈهیا ٹیکر خراب افتاده و ویران را گویند

س ڈهیٹهه ـ ڈهیٹها بکسر اول شوخ و بیباک و رام را گویند

ه ڈهی دینا بفتح اول یعنی دعوت منتظر طعام نشستن

ه ڈهیر بکسر اول و سکون یای مجهول انبار و فراوان و بسیار ڈهیر ہہا انعام دیا انعام فراوان بخشید

ه ڈهیرا بکسر اول و سکون یای مجهول گاژ و پیچ بر بی احول خوانند

ه ڈهیری با یای مجهول مونث انبار و خاک توده و برای هندی هم آمده

ه ڈهیرهه با یای مجهول و سکون رای هندی و هاے هوز مذکر غراب و زاغ وحشی و سامری و بکسر اول مذکر حمل و بارداری و شکم کلان را گویند

ه ڈهیل بکسر اول مونث گشادگی و اهمال و سستی و کاهلی

ه ڈهیلا بکسر اول گشاده و سست و کاهل و بسکون یای مجهول مذکر کلوخ

ه ڈهیلائی بکسر اول مونث گشادگی و اهمال را گویند

ه ڈهینڈس بسکون یای مجهول و نون و فتح دال هندی مذکر نوعی از کدو باشد تهینڈسی هاے

هندی کذلک

ه ڈهینڈها بسکون یای مجهول مذکر حمل و بارداری و شکم کلان

ه ڈهینڑی با یای مجهول مونث خوشه خشخاش و خوشه پنبه و نیز نوعی از آویزه گوش باشد

ه ڈهینکا بسکون یای مجهول و نون و فتح کاف تازی مذکر آله کوفتن چیزی باشد

ه ڈهینکلی بسکون یای مجهول و نون و سکون کاف و کسر لام مونث نوعی از قطع کردن جامه باشد و نوعی از دولاب هم هست

ه ڈهیو بیای مجهول بر وزن دیو مذکر موج را گویند

ه ڈهیما بکسر اول و سکون یای مجهول قسمی از زر و یشان و فرقه از قوم جاٹ و بکسر اول و سکون یای معروف مذکر تل و کربوه

س ڈیٹهه بکسر اول و سکون یای معروف و تای منقوطه و هاى هوز مونث نظر و نگاه ڈیٹهه بند نظر بند و شعبده باز

ه ڈیرا بیای مجهول مذکر خیمه و خرگاه و کنایه از مسکن و ماوا هم هست

ه ڈیڑه با یای مجهول یک و نیم ڈیڑه پاو شش ڈیڑه اینٹ کی مسجد جدی بنائی کنایه از گذشتن و ترک کردن صحبت یاران باشد از غرور و نخوت

هس ڈیڑه گت بفتح کاف فارسی مونث نوعی از رقص باشد

ه ڈیگ بیای مجهول و سکون کاف فارسی مذکر گام قدم و ...

ه ڈیل بکسر اول مذکر قامت و جسم و بیای مجهول کلوخ

ڈیلا بر وزن کیلا کذلک

س ڈین بفتح اول مذکر جناح مرغ

ه ڈینا بیای مجهول مذکر کنده که در گردن گاوان شریر بندند و بفتح اول شاخ درخت

هس تهنگ ما ... بکسر اول الف ز ... ن

هـ ڈیوڑھا مذکر نصف ثانیه و مضاعف و طوری در حساب
هـ ڈیوڑھی بیای مجهول مونث دهلیز و آستانه ڈیوڑھی
دار دربان و حاجب
هـ ڈبھا بکسر اول مذکر پنهان و مکان و خیابان
هـ ڈھیٹھ بیای مجهول و فتح ثای هوز و سکون رای ...
هندی شوخ و مردان بها دلیر بیکبارگی

گفتار یازدهم در حرف رای مهمله

هـ راب بروزن تاب مونث رب چیزی بضم اول چون
رب السوس و مانند آن
هـ رابڑی بروزن خاکشی مونث چیزی است خوردنی
مثل پالوده
س رابن بفتح بای موحده مرادف رادن و آن آید
هـ رات مونث شب بعربی لیل گویند رات تھوڑی
اور سانگ بہت کنایه از کثرت امور و قلت فرصت
باشد خرج بسیار و دخل اندک باشد میرگوید سانگ
بن جو کچھ بن سکے جوانی میں رات تھوڑی ہے اور بہت ہے
س راتا بروزن سارا سرخ و رنگین را گویند
س راتر بسکون تای فوقانی و رای مهمله مونث شب
نقیض روز
س راتنا رنگ دادن و عاشق و شیفته گشتن
س راج مذکر حکومت و سلطنت و معمار و خانه ساز
و در ترکیب بمعنی بادشاه و خداوند باشد
راجبھوجن بضم بای اول و فتح بای دوم دارالخلافت
راج بھوگ بواو مجهول طعمه که بوقت نصف النهار
پیش بتان هند راج پت راج پتی بفتح بای فارسی
بادشاه و سلطان و مرزبان راجتلک بکسر تای
فوقانی و فتح لام و سکون کاف تازی قشقه شاهی
راج رادک مذکر بمعنی مرض مهلک با وسل گفته
اند و آن قرحه شش است با تپ دق
راج سبھا بفتح سین مهمله مونث بارگاه سلطانی
راجکنیا بفتح کاف تازی و کسر نون و تشدید تحتانی
دختر بادشاه راجگادی بروزن کالا گاڑی مونث مسند شاهی
راجمند بفتح میم و سکون نون گروه ... و
دفتر شاهی
س راجبنسی بفتح بای موحده و سکون نون و کسر سین
یکی از ذوالاقدار و نیز فرقه ایست از راجپوتان
س راجا بروزن خواجه بادشاه و سلطان باشد
س راجپوت مذکر قومی است معروف و فرزند
چه پوت فرزند را گویند
ق راجپوتانه آنچه براجپوتان تعلق داشته باشد و
سرزمین اجمیر را باین نام خوانده اند
س راجپوتی مونث دلیری و شجاعت را گویند و
بمعنی لفظی شهزادگی باشد
س راج دھر بفتح دال مهمله بروزن کارکرد نیر اعظم
س راج دھانی بروزن کامرانی مونث دارالخلافت
و مسکن شاهی
س راجس بفتح جیم مذکر هوا و هوس
س راجسوجگ بضم سین مهمله و فتح جیم تازی و سکون
کاف فارسی قربانی که بادشاهی بزرگ بجای فرستند
و با آن دیگر امرا و حکام را روانه کنند
س راجنا درخشیدن و آراسته شدن
س راج گیری عصی الراعی
س راج وارا مذکر قلمرو راجگان
س راجر مرادف راجا
س راج ھنس بفتح های هوز مذکر لط و قاز و پرسیاه و شان
راهم گفته اند کذا فی تحفة المومنین
س راجیسور بکسر جیم و سکون یای مجهول و سین
مهمله و فتح دا و حاکم و بادشاه
هـ راچنا خواستن و دانستن
هـ راچھ مذکر آلات حرفه و اسباب خانه
س راچھس بفتح جیم فارسی دیو و شیطان
و عفریت باشد راچھسی عفریته و خبیثه

س راچسی بروزن یاوسی شیطانی و منسوب بعفریت و ماده عفریت و خبیثه

هـ راد بروزن باز مونث رسم و دیر عزالی بر کنند

س رادها نام بانوی کرشناست

س رادهانگری بفتح نون و سکون کاف فارسی و کسر رای قرشت مذکر نوعی از حریر منسوب بشهر رادها نگر

هـ راز بروزن کار مونث ستیزه و عربده راز بسیوم هندی کذلک

هـ رازی بروزن کاری عربده جو و ستیزه کر

س راتر هد بسکون سیوم منقوطه هندی مذکر نام کشور مملکت بنگاله که بجانب غربی دریای کنگ واقع است

س راس مذکر نام ملاعبت و بازی کرشناست که در میان زنان برج بیرامون او رقص کرده بودند و او در میان ایستاده بود و نام جشنی است که هنود آنرا در ماه کارتک بجا آرند و بمعنی انبار هم هست و منطقة البروج را هم کفته اند

س راسدهاری بروزن کامکاری طفلی که بتقلید بازی کرشنا رقص کند راس چکر دایره منطقة البروج

هـ راس مونث عنان و لکام اسپ و پسر خواندن کسی را راس بتهانا یا لینا پسر خواندن و بسپردن کسی را و راست و سعد و مبارک را هم کفته اند راس آنا راست آمدن و مبارک بودن و در عربی سر و سروران

س راکس بفتح کاف تازی عفریت و دیو

س راکهنا کذاشتن و نهادن

س راکه مونث خاکستر بعربی رماد خوانند

س راکهی ریسمانیکه هنود بطور تعویذ در چهاردهم ماه ساون بنام کرشنا بر بازوی خویش بندند

س راگ با سیوم فارسی مذکر سرود و نغمه و بمعنی خشم و عشق هم آمده راگ چهانا هم آهنگی کردن در سرود و راگ رنگ مذکر سرود و سماع و مجالس ساگر بفتح کاف فارسی نام امامی موسیقی که گویند راگ مالا مونث قانون سرود و رساله موسیقی

س راگنا آغاز سرود کردن

س راگی بروزن خاکی سرخ و نغمه سرا و عاشق و خشمکین و غله معروف در دکن و آن سرد و خشک است و قلیل الغذا

س راگنی بکسر کاف فارسی و نون مونث آهنگ و نوا را گویند

س رال مونث قیفهر بفارسی لعل مصری و بعربی سحره نامند کرم و خشک است در سیوم مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ با ماء العسل جهت صرع و استسقا در بو و آشامیدن آن با سکنجبین و یا آب جهت سیرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان از مجربات و اکتحال او جهت باصره و رافع آثار چشم و مرهم او جهت جراحات مزمنه و ناصور مجرب و قدر شربتش یک درهم است

س رام نام خدای بزرک است جل جلاله در فارسی نقیض وحشی که مالوف و فرمانبردار باشد و نام روز بیست و یکم است از ماه های شمسی و نام فرشته موکل بر آن روز و آرام و طاقت و روان و سوند و نام شخصی که واضع ساز چنگ بوده و خوش و شاد و خرم و نام دره است در ملک هندوستان و نام عاشق ویس هم هست و چون او بسیار عیاش و شاد کام بود او را رام میکفتند در امین شهرت دارد و قصه شان منظوم و مشهور است و نام بادشاه سند باشد

س رام چندر نام خدای تعالی است جلت عظمته

س رام کهانی قصه رام و افسانه و دراز را هم کفته اند

س رام بهت بفتح بای موحده استغاثه و فریاد و رام دهائی سوکند رام

س رام رام سلام هندوان

س رامانندی بفتح نون اول و سکون نون دوم و کسر دال
فرقه از فقرای هنود که معتقد رام اند و طریق اظهار ا
راماوت گویند

س راماوتا بفتح واو مذکر و آن ظهور منزل او و مشتمل
بر مقالب رام

س رامایَن بفتح تحتانی و سکون نون مونث و آن مثنوی
باشد مشتمل بر داستان رام و شخصی والمکی نام مصنف آن
بوده است و اکثر مثنویات دیگر مندرج باحوال رام از
دیگر شعرا نیز هست

ه رامپی بسکون میم و کسر بای فارسی مونث افزاریست ا
که کفشگران و کفشگران بدان پوست را برند بفارسی
نشکرده و شفره و بعربی ازمیل خوانند رانپی بسکون
نون کذلک

ه رام تری مونث نوعی از قماش الحمار باشد

س رام جنی بفتح جیم تازی و کسر نون اولی و روپیه گویند

س رامچیرا — رامچیرا بکسر جیم فارسی در هر دو بمعنی بنده
رام باشد و مطلق غلام و بنده را گویند

س رام سر بفتح سین مهمله مذکر نام بیابانی است و قسمی از
بید هم هست

س رام کیلی بیای مجهول و کسر لام مونث نوای است
در موسیقی

س رامون بروزن هامون مذکر نوعی از بز

س رانا بروزن دانا سلطان و راجه را گویند

س رانبهنا بروزن ماجرا بانگ برزدن و خوار کردن

ه رانپی بسکون نون و کسر بای فارسی نشکرده

س رانجها — رانجهن — رانجهنا بفتح جیم در هر دو و
سکون جیم در لفظ سیوم آشنا و دلبند و دلفریب
و محبوب را گویند

س راند پترس بسکون نون و دال مذکر همسایگی

ه راندنا راندن و دوم کردن

ه راندنی مونث اجوائن خراسانی و کرفس بستانی

ه راندهنا طعام پختن

س راند مونث زن بیوه و مطلق زن را هم گفته اند

س راند کا ساند فرزند بیوه و کودک آواره را گویند

س رانده ا بسکون نون درختی که بار نیارد و ثمر ندهد

س راندها مذکر سوکی

س رانگ — رانگا اول مونث و ثانی مذکر ارزیز
بعربی رصاص خوانند

س رانگبهوا بسکون نون و کاف فارسی و فتح بای
موحده آنکه اشیای بازیچه کودکان بفروشد

س رانی بروزن پانی ملکه و زن راجه

ه راو بروزن داو پادشاه و سلطان

ه راوت بفتح واو پهلوان و تاکرو بجای چاروب
کش را هم گفته اند

ه راوتی مونث نوعی از خیمه که آنرا شهر والی گویند

ه راوچاو بروزن کاوکاو مذکر ظرافت و خوش
طبعی و ناز و نعمت را گویند

ه راورا بسکون واو و فتح رای مهمله در زبان
برج بمعنی از آن شما باشد راورو بسکون
واو اول و ضم رای مهمله و سکون واو مجهول کذلک

س راون بروزن دامن یکی از دیوان هند و لنکا
باشد پدر او وشرو ما در او کیکاسی نام داشت
کشور لنکا تحت حکم او بود و چون او سپتا زن برده
بود شوهر او رام چندر مملکت او را گرفت

س راه بضم ها شخصی که در خسوف و کسوف مهر و ماه را
فرو برد و این معتقد هند و است راهو کذلک

ف راه طریق و طور راه با ندهنا سد راه شدن
راه بتانا بر طرف کردن و رخصت دادن جدا
کردن راهبر هادی راهبری هدایت راه پر آنا
درست شدن و تهذیب اخلاق کردن راه
پرنا پایدار شدن دوستی طرفین باشد راه
چهوتنا راه دادن راه خرچ زاد راه راه

داد عاملی که در راه مانده از مردم خراج ستاند راه
داری خراج ستادن در راه راه دکهانا انتظار
داشتن راه دیکهنا یا تکنا انتظار کشیدن و چشم
براه داشتن راه دینا بار دادن راه ڈالنا
کاری را رواج دادن راه راه چلنا بر عادت مستمر
بودن راه رکهنا آمد و شد داشتن پیش کسی راه
رو مسافر راه روش اطوار و دستور ها راهزن
قاطع طریق راهزنی قطع طریق راه سرا بکسر سین
درست و راست راه کاتنا طی راه کردن و رای را
ترک کردن راه کرنا دوستی کردن با کسی راه کهونی
کرنی درنگ کردن در راه راه گیر مسافر راه
لگنا آشنا شدن بچیزی و عمل کردن بر دانست خود
راه لینا راه پیش گرفتن و رفتن راه مارنا راهزنی
کردن و کسی را در ضبط خود آوردن راه مرنا محو شدن
نشان قدم از راه راه نانپنا هرزه گردی کردن
راه ناصر کتابیکه بدان راه شهرها معلوم کنند

ھ راهنا بسکون های هوز کندن سنگ آسیا دنا هموار
ساختن آن باشد تا غله سائیده شود

س رای بروزن پای بادشاه و سلطان و رئیس باشد
و در عربی دیدن بدل و بینای دل را گویند رای
رایان راجه بزرگ

س رائی بروزن مائی مونث خردل گرم و خشک است
در چهارم چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء
الثعلب همین سبیل خاصه بری و بر عرق النسا
و ورد سبز و هر وردی که مزمن باشد چون خواهند
که جذب آن از عمق بدن کنند بظاهر ضماد کردن
سود دهد از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن
وی قطع بلغم کند چون با کبریت و سکنجبین بر روی
طلا کنند در قوبای مزمن و خنازیر تحلیل کند و ضماد
آن بر جرب و قوبا بغایت سودمند بود و گذاشتن
آن بر دندان درد دندان بی ورم را مفید باشد
اگر آب وی در گوش چکانند درد ساکن گرداند و صلابت
رحم و تپ های کهن زایل کند رائی کالی پاره یا
دریزه ریزه همچو خردل

س رائی بانس مذکر نوعی از نیزه باشد

ھ رای بیل قسمی از گل است

ھ رایا بروزن جاریه مذکر سبوس گندم

س رائیا بروزن ساریه مذکر نوعی از خردل که دانهای
آن کلان می باشد

ھ راتیا بسکون یای مجهول مذکر اچار کدو و غیره که با ماست
می پزند

ھ رایمنی - رایمینا بسکون یای اول مجهول و فتح
میم نوعی از شالی باشد

س راب بفتح اول و کسر دوم مذکر خورشید در عربی
بفتح اول پروردگار و خداوندگار و بضم اول طلا و آب
منجمد هر چیز همچو رب السوس و غیر آن

س رببار بفتح اول و کسر دوم مذکر یکشنبه

ھ ربدا بفتح اول و سکون بای موحده و فتح دال منقوطه
هندی مانده و تعب زده

ھ ربڑ بفتح اول و دوم مونث تعب و محنت بی فائده

ھ ربڑنا بفتح اول و دوم تعب کشیدن و بیفائده
بهر سو دویدن ربڑانا متعدی این باشد

ھ ربوری بفتح اول و کسر سیوم مونث دلمه شیر

س ربی بروزن صبی مذکر خورشید و بتشدید دوم
در عربی ترجمه پروردگار من

س رپ بکسر اول و جیم بای فارسی دشمن و عدو

ھ رپٹ بفتح اول و دوم و سکون تای هندی مونث
تعب و ماندگی و لغزش و بمعنی نخچیر و صید بنظر آمده است

ھ رپٹنا بفتح اول و دوم لغزیدن و لخشیدن

ھ رپوپانا بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم
تکمیدن و دویدن اسپ

س رپنا بضم اول باز داشته شدن و مزاحمت کرده شدن

س رپہیو بضم اول و فتح دوم سیمین و نقره‌ئی مرادف رپیلا
س رپیا بضم اول و فتح دوم و تشدید تحتانی مذکر روپیه
س رات بفتح اول و سکون تای فوقانی مونث مخفف رات
که شب باشد رتوندها شبکوری رتوندیا شبکور
رات مین ہونا تقصیر مند شدن
س رات بکسر اول و ضم دوم مونث فصل و موسم و عوام بضم اول
خوانند و بفتح اول و کسر دوم عشق و مباشرت با زن
س رتالو بروزن جعاجو مذکر شکرکند و آن در اول کرم
و در دوم تر است نفع و ثقل آرد و شکم به بندد اگر خوب
هضم شود تولید خون کند و باه بیفزاید و گاه گاه ازرا
یا شکر خوردن سفید بود
س رتانا بفتح اول مست و پر شهوت شدن و بکسر اول
خالی کنانیدن
س رتجگا بفتح اول و سوم شکر و آن شب بیدار داشتن باشد در بعضی رسوم است
س رتکیل بفتح اول و سکون فوقانی و کسر کاف تازی
و سکون یای مجهول مذکر جماع و مباشرت را گویند
س رتن بروزن وطن مذکر گوهر و سنگ قیمتی و مردم
چشم رتن جنت بفتح جیم و کسر تای منقوطه هندی
مرصع رتن جوت مونث نام نباتی است و نیز دوای که
بصارت چشم بیفزاید رتن مالا هار جواهر بهجو هار
کل و نام کتابی است در علم هیئت و نام گلی هم هست
رتن منجری بفتح میم و فتح جیم مونث نام گلی است
س رتنار بفتح اول و سکون فوقانی مذکر رنگ سرخ
را گویند
هـ رتنیان بفتح اول و کسر سوم که نون باشد مذکر
نوعی از شالی باشد
س رتواهی بفتح اول و سکون فوقانی مونث جستجوی
و حرمی و مدخوله که وقت شب پیش مرد بیاید
س رتهی بفتح اول مذکر گردون رتهه بان رتهبان
رتهه بانی رتهبانی رتهی مالک و صاحب رتهبل
س رتی بفتح اول و کسر دوم زینت که هنود آنرا اعضا

عشق دانند و او زوجه کام دیو باشد و بفتح اول و تشدید
دوم مونث ثروت و مکنت و دولت و وزنی معروف
هشت جو رتی چمکنی کنایت از نیک بخت و
صاحب دولت شدن باشد
س رتیونت بفتح اول و کسر دوم و فتح واو اقبالمند و
نیک بخت رتیوت بروزن هزیمت کذلک
س رٹ بفتح اول و سکون تای منقوطه هندی مونث
تکرار و اعاده
س رٹنا تکرار کردن و اعاده نمودن
س رج بروزن کج مونث گرد و غبار و چیزی است
که در قشقه هندوان بکار آید و بی نمازی و حیض و
بمعنی شهوت نفسانی و خواهش لذات جسمانی
هم آمده است رج منگ بفتح میم سکون نون و کسر دال منقوطه
هندی غبار آلوده
س رجت بفتح اول و دوم مذکر سیم و نقره
س رجک بفتح اول و دوم و سکون کاف تازی گازر
و قصار
س رجنی بفتح اول و دوم و کسر نون مونث شب بفتیس رون
س رجو بفتح اول و تشدید دوم بروزن عمو مونث رشته
و ریسمان
س رجواڑا بروزن همواره مذکر کشوری را گویند
که تحت فرمان راجه باشد
س رجوگن با واو مجهول و ضم کاف فارسی مذکر یکی
از سرایر و خصایل دل انسانی که قرار داده هنود است
یکی نیکی و احسان دوم خواهش و میل عشرت سوم
سرعت انتقام و گویند که این هر سه صفت در آلهه
ثلثه که هندوان قائل آنها اند موجود است باین
نمط که برها در برها است و ستوا در وشنو و تما در مهیش
س رجهانا بکسر اول شادمان کردن و کنایه از
رنجانیدن و آزار دادن هم هست
س رجهوار ـ رجهویا بکسر اول در هر دو و تشدید

یای تحتانی زده دوم شادمان و مسرور الحال را گویند

س رسیج بضم اول موٰنث لذت و چاشنی و مزه و شعاع
نور را هم گفته اند

س رچا بکسر اول موٰنث چلیبا شد از کتاب هندوان که
رگ وید نام دارد

س رچانا بفتح اول کردن و ساختن و ادای رسم
شادی کردن دوست و یار را حنابستن و شادمان
کردن کسی را

س رچنا بفتح اول شدن و مهیا گشتن و سرگرم
و مشغول شدن و دوست داشتن و پسندیدن
و وقت گذرانیدن در سرود و نغمه و داخل شدن
و در آمدن و منعقد کردن و بمعنی کردن و ساختن
و رنگ کردن و حنابستن هم آمده است و بضم اول پسندیده
شدن

س رچها بفتح اول و تشدید دوم موٰنث حمایت و
تائید و دستگیری باشد

س رچهك بفتح اول و تشدید دوم مفتوح حافظ
و نگهبان و نجات دهنده

س رد بفتح اول مذکر دندان رد چهد بفتح جیم فارسی
مذکر لب را گویند و رد در عربی باز گردانیدن
را گویند

ه ردا بفتح اول و تشدید دوم مذکر رده دیوار
و بکسر اول در عربی پوشش

س ردر بضم اول و سکون دوم و سیوم نام مهادیو

س ردن بر وزن عدن مذکر دندان و بضم اول
و فتح دوم گریه و بکا را گویند مرادف رودن

س رده بکسر اول و تشدید دوم مکسوره موٰنث
ترقی و اقبال و دولت باشد

س ردهر بضم اول و کسر دوم و سکون های هوز
خون بعربی دم خوانند

س رس بفتح اول مذکر شیره و آب میوه و آب
برگ لطیفه و بذله و مزه و ذائقه و سیماب و دگر ...
خشم و عتاب و غصه را گویند و بفتح اول در فارسی بمعنی
رسیدن و رسنده و امر برسیدن و طناب و کمند
و رسن و طلا و نقره و مس و سیماب و آهن و هر چیز از
فلزات که از کشته باشند و نام رودخانه است و
گلوبند زنان و بمعنی مفسد و فساد کننده هم هست
و حریص و شکم خواره

ه رسا بفتح اول و تشدید دوم مذکر رسن و به تخفیف
در فارسی رسنده و تیز ذهن باشد

س رساتل بفتح اول و فتح تای فوقانی اهل دوزخ و
جهنمیان را گویند

ه رسانا بفتح اول با کفشیر به پیوستن رسید

س رسانا بکسر اول و ضم آن آزردن و رنجیده کردن با

س رساول بفتح اول و فتح واو مذکر نوعی از خوردنی و آن
از برنج و شیره نیشکر پزند

س رساین بفتح اول و فتح یای تحتانی مذکر کیمیا و فلزات
کشته و دوای که از سیماب کشته یا دیگر فلزات
کشته ترکیب داده باشند

ه رساین بفتح اول و یای تحتانی مذکر رستی و کابلی را گویند

س رساینی بفتح یای تحتانی اول و کسر نون کیمیاگر و هندسی

س رسبهتی بفتح اول و سکون و فتح بای موحده و کسر فوقانی
نام دوای است مرادف رسوت

ه رسرا بر وزن بصره مذکر ریسمان بزرگ رسری
موٰنث ریسمان کوچک

س رسك بفتح اول و کسر سین مهمله تیز فهم و زیرك را گویند

س رسکائی بفتح اول و کسر دوم موٰنث سکاری و زیرکی

رسکپور مذکر دوای است مرکب و آن شنجرف سفید او از
رساین اطبای هند است گرم و خشک بغایت از برای
افرنجیه و آتشک و نار فارسی و سعفه جنسیه که از انگلی
گویند فایده کامل اقسام قروح و نواصیر اکلا و ضمادا نافع
و دستور استعمال آن از قرابادین جویند

س رسمسانا بفتح اول و سیوم تر کردن چیزی باشد بشکر و عطریات بدین گونه معطر کرده را رسمسیلا گویند

س رسنا بفتح اول زبان بعربی لسان خوانند و بضم اول بمعنی آزرده شدن مشهور است شاید که لغت زن اهل دکن باشد نه اهل اردو

هـ رسنا بکسر اول چکیدن چیزی باشد باہستگی

س رسواد بفتح اول فتنه انگیز و آتش افروز

هـ رسوت ـ رسوت دوای است بعربی حضض هندی گویند و آنرا از شیره هلیله تازه سازند و گویند عصاره دار هلد است و قسمی دیگر هست که آنرا حضض مکی گویند و طبیعت آن سرد و خشک است جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفراوی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع

س رسولی بفتح اول و سکون واو مجهول و کسر همزه سوختن طعام و مطبخ و جای طعام پختن را گویند

س رسویا بسکون واو مجهول و کسر همزه پزنده طعام و باورچی

س رسها بکسر اول و سکون سین خشمناک

هـ رسیے بروزن لسی برچی و بمدارا

س رسی بفتح اول و تشدید دوم ریسمان را گویند

س رسیا بفتح و کسر دوم اوباش و عیاش و رند مشرب را گویند

س رسیانا بفتح اول شیره دار شدن و شروع کردن میوه

هـ رسیجے بکسر اول غمگین شدن و در خشم در آمدن شتر

س رسیلا بروزن فتیله شیره دار و مردم رند و اوباش

س رششت پشت بکسر اول و ضم سین و تای منقوطه و فتح بای فارسی و سکون شین و تای منقوطه فربه و سمین

س راک بکسر اول و سکون کاف تازی نام کتابی است که هندوان آنرا از کتب سماوی دانند و بضم اول مذکر منع و تعارض و سد باشد

ف رکابی بکسر اول ظرف معروف و نیز قسمی از روپیه که در قلمرو لکهنو رایج است رکابی مذهب کنایه از مردم چاپلوس و خوش آمد گو باشد

س رکانا بضم اول متعدی روکنا باشد

س رکاو بضم اول مذکر ممانعت و مزاحمت و سد

س رکاوٹ بضم اول و فتح واو مونث کشیدگی و ممانعت و مزاحمت

س رکت بفتح اول و دوم و بسکون دوم هم گفته اند مذکر خون و بمعنی سرخ هم گفته اند رکت کوتهه بفتح اول و سکون دوم مذکر نوعی از برص که در آن عضو ما سرخ میباشد رکت پتی بفتح اول و سکون دوم که کاف تازی باشد و عوام بکاف فارسی خوانند جوششی است پرخارش و یا درد که از اندیا و خون و صفرا پیدا شود و نیز نام رستنی باشد که در علاج این زحمت بکار آید رکت چندن مذکر صندل سرخ

س رکنا بضم اول کشیده شدن و دلتنگ شدن تن و بازداشته شدن

س رکویا بضم اول و سکون دوم و فتح واو و تشدید یای تحتانی مانع و مزاحم و بازدارنده

س رکهه بکسر اول حکیم دانا و ولی صغر اولیا

س رکهانا بفتح اول متعدی رکهنا

س رکهائی بضم اول مونث سادگی و خشکی و بی پروای و سرد مهری را گویند

س رکهک بفتح اول و دوم بروزن سمک نگهبان و پاسبان

س رکهن بروزن سمن مذکر حفاظت و نگهبانی

س رکهنا بفتح اول نهادن و گذاشتن و نگهداشتن و اعتراف کردن رکهه چهوڑنا نهادن و گذاشتن و داشتن و امانت نهادن رکهه دینا نهادن رکهه لینا نگهداشتن چیزی

بطور امانت واگذاشتن کسی را

س رکھوارا - رکھوال - رکھوالا بر سه بفتح اول نگہبان و پاسبان و راعی و شبان را گویند

س رکھوالی مونث نگہبانی و محافظت

س رکھوانا بفتح اول متعدی رکھنا

س رکھوائی بفتح اول مزدی که برای پاسبانی چیزی دهند

س رکھی بکسر اول حکیم و بفتح اول مونث خراج که رئیس قوم سکھہ در هند تا محافظت قوم کند و حافظ و نگہبان و نیز کاهی که آنرا بریده و خشک کرده برای مواشی نگهدارند

س رکھیا بفتح اول و کسر دوم مونث نگہبانی و محافظت را گویند

س رکھیس بکسر اول و دوم و سکون دیگر حروف امام اولیا و ولی بزرگ

ف رگ بفتح اول مونث معروف که عربان عرق گویند رگ اترنا شکایت باد خایه داشتن و کم شدن و ضعیف گشتن رگدا ریا پارچه را گویند که تا ناهموار بود و تار آن مثل رگی بنماید رگ چڑھنا ستم و شد[ت] رگ گردن کنایه از تکبر و نخوت باشد رگ هرنا ناتوان و ضعیف گشتن

ه رگسر بفتح اول و دوم و سکون رای منقوطه مونث مالش

ه رگڑا بفتح اول مذکر ستیزه و مالش و روشنگری و صیقل و نام سرمه هم هست رگڑا جھگڑا ستیزه و نزاع و جدال و مباحثه

ه رگڑنا بفتح اول و دوم سائیدن و مالیدن

ه رگنا بفتح اول مائل شدن و عاشق گشتن

ه رگید بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مونث تعاقب باشد

ه رگیدنا تعاقب کردن

ه رلانا بفتح اول آمیختن

س رلانا بضم اول گریانیدن و رنجانیدن

ه رلنا بفتح اول آمیخته شدن و سائیده شدن

ف س رمانا ترغیب دادن و فریب دادن و متصرف شدن

س رمچیرا بفتح اول و کسر جیم فارسی و سکون یای مجهول حلقه بگوش و غلام و بنده

ه رمد و ھپتو بفتح و ضم دال و فتح بای فارسی و تشدید تای منقوطه هندی عوام الناس و جمهور را گویند

ف ه رمنا بفتح اول گردیدن و رفتن

س رمنا بفتح اول مذکر شکارگاه

س رمینک بفتح اول و سکون دوم و کسر نون لطیفه و دلکشا

س رن بکسر اول مونث قرض و وام و بفتح اول مذکر جنگ و حرب رن بھوم معرکه و نبردگاه

س رن بن بروزن کندن مذکر صحرا و بادیه را گویند

س رنبھا بفتح اول و تلفظ نون همچو میم مونث شادمانی و سرور و مسرت

ه رنجک بروزن اندک مونث فروزینه بندوق رنجک اترانا سوختن فروزینه بندوق را گویند رنجک پلانا پر کردن باروت در سوراخ رنجکدان سوراخی که در آن باروت پر کرده بندوق را بسوختن سر دهند

س رنده بفتح اول بروزن بنده مذکر سوراخ و روزن و در فارسی آله است معروف نجاران را

س رنده جانا بضم اول دلگیر و ملول شدن

س رندھنا بفتح اول پخته شدن طعام

س رنڈ بضم اول و سکون نون و دال هندی تن بی سر و بفتح اول نام درختی است غیر معلوم

س رنڈ ایا بفتح اول مذکر بیوگی رنڈ اپو بفتح بای فارسی و ضم رای قرشت و سکون واو مجهول نیز

س رنڈسالا بفتح اول مذکر لباس بیوگی یعنی پوشاکی که بعد مردن شوهر زن او بپوشاند و بجای الف اخیره ها نیز می نویسند یعنی رنڈساله

س رنڈوا بفتح اول و ضم دال منقوطه هندی مردی [که] زن [ش مرده]

س رنڈی بروزن بندی زن بعربی مراة گویند

رنڈی باز عیاش رنڈی بازی عیاشی
س رنڈیا بفتح اول و کسر دال هندی بیوه و بمعنی مطلق زن هم هست
س رانس بفتح اول و سکون نون و سین مهمله مونث شعاع خورشید
هـ رنگ بفتح اول و سکون نون و کاف تازی مسکین و مرد مفلس را گویند
ف س رنگ بفتح اول مذکر معروف که عربان لون خوانند و بمعنی طور و آئین و عشرت و سرور هم هست رنگ بهوم جای تماشا و بازی گاه رنگ بهنگ تباهی و خللی که در بازی واقع شود رنگ اترنا رنگ باختن و زرد رنگ شدن و غمگین شدن رنگ اترجانا پریدن رنگ روی و هراسان شدن رنگ افشانی ریختن رنگ باشد رنگ آمیزی نقاشی و مصوری و کنایه از حیله و حکمت هم هست رنگ باختن رنگ پریده و هراسان و متحیر رنگ برنگ بوقلمون و بالوان جداگانه رنگ بگڑنا تغیر و تبدل حالت چیزی باشد رنگ چڑهنا مست و سرخوش گردیدن از می رنگ دیکهنا دریافتن حالت و آئین چیزی باشد رنگ راتنا مایل شدن و دل دادن بکسی رنگ رلیان مونث عیش و عشرت رنگ روپ رنگ و شکل و هیئت چیزی رنگ فق هوجانا پریدن رنگ باشد از حیرت و بیم رنگ کرنا با عشرت و شادمانی بسر بردن رنگ لگانا کنایه از آتش افروزی کردن باشد رنگ مارنا بازی در ربودن و این یکی از مصطلحات بازی چوپر باشد رنگ محل شبستان و خوابگاهی که از برای عشرت آراسته باشند
ف س رنگانا بفتح اول متعدی رنگنا که بمعنی رنگ کردن باشد و این هندست
س رنگاوت بفتح اول مونث رنگ و لون
ف س رنگائی بفتح اول مونث مزدوری که برای رنگ کردن چیزی دهند و عرصه وقت مقرری که دران پارچه رنگ کرده شود
س رنگت بفتح اول و سیوم مونث رنگ
س رنگترا بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح تای فوقانی مذکر نوعی از نارنج باشد و آن میوه ایست معروف گویند که محمد شاه بادشاه این نام نهاده
س رنگرس بفتح اول و سیوم مذکر سرور و بهجت
س رنگرهـ بفتح اول و سیوم و سکون رای هندی مذکر خندق
س رنگنا رنگ کردن
س رنگوائی بفتح اول مونث مزدوری که برای رنگ کردن چیزی دهند
ف س رنگویا بفتح اول و سیوم و تشدید یای تحتانی رنگریز بعربی صباغ خوانند
ف س رنگی بروزن جنگی رنگریز و پارچه رنگین بوته دار که رنگ آن قایم نبود و نیز نوعی از پارچه که در خیرآباد می شود
س رنگیلا بفتح اول و کسر سیوم رند و اوباش و خوشنما و شکیل را هم گفته اند
س رن مار بکسر اول بروزن زنهار آنکه قرض خود ادا کند
س رنواس بفتح اول مذکر محل و حرم سرای راجه
هـ رهنت بفتح اول و سیوم مذکر چرخی که بدان آب برکشند مرادف رهٹ
س رنی بکسر اول و سیوم مونث قرضدار و مدیون
س رنیا بکسر اول و دوم مذکر و مونث قرضدار و مدیون
هـ روا بفتح اول بروزن هوا مذکر برادهٔ و سوهان زر و سیم و ریزه ریگ و گرد و باروت و غیر آن و در فارسی بمعنی درست و جایز باشد
س رواس با واو مجهول مونث ناله و فغان

س روسا با واو مجهول مالان واند و همین و چنین باشد

س روان با واو مجهول مذکر سوی بدن و خط چهره را گویند و بفتح اول در فارسی رونده و روان شونده و رایج و جان و روح را گویند

س روانا با واو مجهول گریانیدن

ه روانس بفتح اول و دوم و سکون الف و نون و سین مهمله مذکر نوعی از باقلا باشد

س روائی با واو مجهول مونث گریه و زاری

س روپ بضم اول مذکر شکل و صورت و چهره را گویند و بمعنی سیم هم آمده است مرادف روپا روپ رس سیم گشته روپسا گر دریای حسن روپ مندها بکسر نون مقام حسن و خانه حسن

س روپا بر وزن طوبی مذکر سیم و نقره بعربی فضه خوانند و بترکی کومش نامند در اول سرد و خشک است و گویند معتدل در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات از معده و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ریو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع

ه س روپجست بضم اول و سکون واو و بای فارسی و فتح جیم تازی و سکون سین و تای فوقانی مذکر ارزیر

س روپنا با واو مجهول نهال نشاندن و کاشتن و بوئیدن و باز داشتن و ممانعت کردن هم هست مرادف روکنا

س روپوتی بضم اول و سکون دوم و فتح بای فارسی و فتح واو و کسر تای فوقانی مونث شکیل و جمیل گویند

س روپونت بضم اول و سکون واو و بای فارسی و فتح واو و سکون نون و تای فوقانی شکیل و جمیل باشد

س روپیلا بضم اول و فتح بای فارسی سیمین

س روپی بضم اول صاحب شکل و شکیل را گویند

س روپیه بضم اول مذکر سکه معروف

ه روتا بفتح اول بر وزن موتی مذکر مرادف راتیا است و آن مذکور شد

س روت - روتلہرو با واو مجهول مذکر نانی معروف که با شکر و روغن و آرد گندم می پزند و هندوان آنرا بنذر هنومان برند

س روٹھنا روٹھی بضم اول مونث آزردگی

س روٹھنا بضم اول آزردن و رنجیده شدن

س روٹھنی بضم اول ستیزه کرد و عربده جو و نام نباتی ذی حس

س روٹی با واو مجهول مونث نان بعربی خبز خوانند

ه روج بضم اول مذکر کرمی است که پرندگان را از ان سیر سازند

س روج با واو مجهول مذکر تضرع و زاری روجنا بزیادت رای منقوطه هندی و الف کذلک

س روجهه با واو مجهول نیله گاو را گویند

ه روجها بضم اول جانوری و پرنده که از روج آزار یابد و روج نام کرمی است

س روچك بر وزن کودک با واو مجهول هاضم و مشتهی و دوای نشتهی

س روچهه بضم اول شدید و سخت و اذیت رسان را گویند

س رودن بر وزن سوزن مذکر گریه و سرشک و اشک باشد

س رور بر وزن و معنی شور باشد و شهرت هم گفته اند

ه روڑا با واو مجهول و رای دوم منقوطه مذکر نام قومی است در هنود

س روڑا با واو مجهول سنگ و سنگریزه باشد

س روڑهه با واو مجهول و سکون دیگر حروف شدید و سخت و درشت

س روس با واو مجهول بر وزن بوس خشم و غضب روس کرنا عتاب کردن

س روسنا با واو مجهول و بضم اول هم خوانده‌اند بمعنی رنجیدن و ناخوش گشتن باشد

س روسی بضم اول مونث چیزی سبوس آسا که در سر آدمی پیدا میشود

س روک با واو مجهول مذکر زر نقد و بمعنی منع و مزاحمت هم آمده و باین معنی مونث باشد

ه روک بضم اول بر وزن دوک مونث فایده و سود علاوه و ستیز او بر چیزی

س روکسر بواو مجهول و فتح کاف تازی و سکون رای هندی اول مذکر و ثانی مونث زر نقد روکڑی کذلک

س روکڑیا بواو مجهول خزانچی و خزانه دار را گویند

ه روکن بضم اول بر وزن بودن مونث علاوه و مزید مرادف روک

س روکن با واو مجهول و فتح کاف تازی مونث منع و باز داشت را گویند

س روکو بر وزن دورو مانع و باز دارنده را گویند

س روکنا با واو مجهول باز داشتن و منع کردن و مزاحم نمودن باشد

س روکھ بضم اول مذکر درخت را گویند و بمعنی ساده و تهی هم آمده است روکھ چڑھا کنایه از بوزینه باشد

س روکھا بضم اول خشک و تهی و ساده و مردم بی مروت

س روکھائی بضم اول بر وزن نورانی مونث افزاری است مرور و دگر انزا

س روکھائی مونث سختی و ناهمواری بی مروتی را گویند

س روکھڑ بضم اول و فتح کاف فارسی نوعی از [illegible] باشد

س روکھڑا بضم اول و سکون واو و کاف و های هوز و فتح رای هندی مذکر نهال کوچک

س روکھی بضم اول مونث موشک پران

س روگ بر وزن سوگ مذکر بیماری و مرض و علت باشد

س روگی - روگیا بیمار و مریض و کسلمند

ه رولا بفتح اول مذکر شور و غوغا و ازدحام و هجوم باشد

س رولانا با واو مجهول گریانیدن

ه رولنا بواو مجهول و سکون لام صاف و هموار کردن و چیدن و انتخاب کردن باشد

ه رولی با واو مجهول مونث دانه‌ایست سرخ رنگ که هندوان آنرا در قشقه بکار میبرند

س روم بر وزن موم مذکر موی تنک بدن

ه رومتی بضم اول و سکون واو و کسر تای منقوطه هندی و میم مونث عذر و مکر و ستیزه را گویند

س رونا با واو مجهول گریستن رودینا گریستن و رنجیده شدن رونی صورت آنکه بر روی آثار اندوه و ملال پیدا باشد رودو روکی بدقت و بمحنت و بدشواری

ه رونا با واو مجهول مذکر سولش زر و سیم مرادف [illegible]

ه رونا بفتح اول و دوم و تشدید نون نوکری [illegible] که هر در محل سرای زنان باشد و اشیای مطلوبه او خریده شود و بفتح اول و سکون دوم مذکر آوردن عروس بخانه برای اتمام رسم شادی

س رونپنا با واو مجهول و سکون نون و بای فارسی کاشتن و نهال نشاندن

ه رونت با واو مجهول و بسکون نون و تای منقوطه هندی مونث عذر و مکر و حیله را گویند

ه رونٹنا با واو مجهول و سکون نون و تای هندی انکار کردن

ه رونتی با واو مجهول مونث عذر و مکر

ه رونٹیا با واو مجهول و سکون نون و کسر تای هندی دغاباز و مکار را گویند

ه روندنا - روندھنا بهر دو بفتح اول مالیدن پامال کردن

س روندھنا بضم اول احاطه کردن و حراست نمودن [illegible] و متحیر گشتن

س رونگٹا بضم اول و سکون واو و نون و کاف فارسی و فتح تای هندی مذکر [illegible] کوتاه بدن رونگٹے کھڑے ہونا موی بدن [illegible] از برودت یا هراس یا غیر آن

ھ ڑونگتی باواو مجہول و فتح کاف فارسی و کسر تای ہندی
موئنث سبزہ و عذار را گویند مرادف ڑومتی

ھ ڑونگھت بضم اول و فتح کاف فارسی موئنث گرد و
غبار و چرک را گویند

س ڑوھت باواو مجہول و فتح ہای ہوز گریہ و بکا و زاری
باشد

س ڑوھنی باواو مجہول موئنث نام منزل چہارمین
باشد از منازل قمری

س ڑوھو بروزن دورو موئنث نام ماہی است کہ سرخ
باشد

ھ ڑوئی بضم اول پنبہ بعربی قطن خوانند ڑوئی دار موئنث
پنبہ دار

س ڑوئین باواو مجہول و یای مجہول موئنث موی و
خط و ریزہ جامہ را گویند و بیای معروف در فارسی
معروف کہ آنرا در عربی نحاس خوانند ڑوئین
بدلنا زرد شدن اسپ و صفای رنگ آنرا گویند

ھ ڑوئیہا بضم اول پنبہ فروش

ھ ڑھاو بفتح اول مذکر اقامت و سکونت و درنگ
و مکث را گویند ڑھایش بروزن نوازش موئنث درنگ

س ڑھت بفتح اول و کسر ہای ہوز و سکون تای فوقانی
بیچارہ و بی نوا و عاجز و فرو ماندہ را گویند

ھ ڑھت بفتح اول و دوم توقف و مکث و درنگ

ھ ڑھتے بفتح اول اسم حال است از مصدر رہنا مستعمل
است بمعنی در حضور او ہیچ اسکے ڑھتے مین یہ
کام کیا یعنی در روبروی وے او این کار کردم

ھ ڑھٹ بفتح اول و دوم و سکون تای ہندی
مذکر چرخی کہ بدان آب از چاہ کشند

ھ ڑھنا بفتح اول بروزن صہبا مذکر چرخ ریسمان

س ڑہ جانا توقف کردن و باز ماندن و دیر کردن
و ترک کردن

ھ ڑھچولا بفتح اول و سکون واو مجہول مذکر

تملق و خوشامد و سخنان شیرین باشد

ھ ڑھڑو بفتح اول و ضم رای ہندی مذکر بہل و گردون
را گویند

ھ ڑھس بفتح اول بروزن نحس مذکر پامالی

س ڑھس بفتح اول و دوم مذکر ظرافت و بذلہ و بمعنی
مخفی و پوشیدہ ہم آمدہ است

س ڑھسنا بفتح اول و دوم شاد شدن و شادمانی
کردن

ھ ڑھکلا بفتح اول و سیوم مذکر توپ کوچک و گردون
و بہل را ہم گفتہ اند ڑھکلہ گک

ھ ڑھلا بفتح اول بروزن بہلہ مذکر نوعی از حبوب باشد

ف ڑھمار بروزن رہدار راہزن و قاطع طریق

س ڑھن بروزن چمن موئنث طور و وضع را گویند و
بالفتح در عربی گرو و گرو دادن باشد

ھ ڑھنا بروزن شحنہ ماندن و توقف کردن و بودن
و باز ماندن

ھ ڑھنٹ بفتح اول و دوم و سکون نون و تای منقوطہ
ہندی موئنث چرخی کہ بدان آب از چاہ برکشند
مرادف ڑھٹ

ھ ڑھوا بروزن قہوہ بندہ کہ بی خریدن بدست
آمدہ باشد

ھ ڑھوائی بفتح اول بروزن صحرای موئنث کرایہ
و اجرت خانہ را گویند

ھ ڑھویا بفتح اول و سیوم و تشدید تحتانی ساکن و مقیم
را گویند

ھ ڑئی بفتح اول و کسر ہمزہ موئنث شیر زنہ و آن آلہ
است کہ بدان ماست را بزنند و بمعنی سبوس
و نخالہ ہم آمدہ است

س ڑے - ڑی اول مذکر و ثانی موئنث حرفی است
کہ در مقام حیرت و استخفاف بگویند

س ڑیت بکسر اول و سکون یای مجہول موئنث ریگ

وسوزش آهن و غیر آن و نطفه و نسل و بیای معروف رسم و عادت
و طور و دستور و قانون باشد
س ریتا بکسر اول بروزن حیطه تهی و خالی
س ریتانی بیای اول مجهول مونث مرد یکه برای ستوهان
کردن و صاف نمودن چیزی دوشند
س ریتیل بالتحتانی مجهول و فتح فوقانی مونث زمین ریگ
و ریگ ناک
س ریتیلا بسکون یای تحتانی و تای فوقانی ریگسار ناک
س ریتینا بسکون تحتانی مجهول و تای فوقانی ستوهان کردن
و صاف نمودن
س ریتوا بکسر اول و ضم تای فوقانی صاف کننده
س ریتی بروزن کیتی مونث زمین ریگ ناک که بر کنار
جوی باشد و بمعنی ستوهان هم گفته اند
س ریتیانا بسکون یای مجهول و کسر تای فوقانی ستوهان
کردن و صاف نمودن
ریتیلا بسکون یای مجهول و کسر تای فوقانی ریگ ناک
س ریتها بکسر اول مذکر معروف و آنرا بفارسی رته خوانند
و چون آنرا باسرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر با آب
سرنگوش در چشم کشند شب کوری را ببرد و بعربی
فندق هندی خوانند
س ریتهیا بکسر اول و سیوم مونث رته کوچک
س ریجهه بکسر اول و سکون دیگر حروف مونث اختیار
و خواهش و آرزو و پسندیدگی و دلآویزی و دلکشای
باشد ریجهه پچانا بفتح بای فارسی و جیم فارسی
پوشیده کردن خوشی و فرحت خویش باشد از
کسی ریجهه پچاو بضم همزه و در آخر آنکه اراده خوشی
پوشیده دارد
س ریجهنا بکسر اول شاد شدن
س ریجهواتر بکسر اول مرادف ریجهواتر دوان
بگذشت
س ریچهه بکسر اول مذکر خرس بعربی قرد گویند

س ریداس بفتح اول نام درویشی است
س ریر بروزن تیر مذکر شور و غوغا مرادف رور
بروزن زور
س ریریانا بکسر اول و سیوم گریستن کودک و شکایت کردن
و بعجز التماس نمودن
هـ ریته بکسر اول و سکون دیگر حروف مونث مهره پشت
هـ ریتهی بکسر اول مونث ابنه نارسیده
هـ ریس بکسر اول بروزن کیس مونث مساوات و برابری را گویند
س ریس بکسر اول مونث خشم و عتاب
ف ریش بکسر اول مونث معروف که بعربی لحیه خوانند
ریش بنانا اصلاح خط باشد ریش خند تمسخر
واستهزا ریش خندی استهزا و مضحکه ریشایل
بروزن ریکایل آنکه ریش دراز داشته باشد
ف ریغل بکسر اول و فتح غین معجمه خشک و لاغر و نحیف باشد
س ریکهه ریکها هر دو بیای مجهول مونث نشان
و علامت و خط باشد
ریگهاری بیای اول مجهول و فتح کاف فارسی
بروزن بیکاری مونث شیارها یعنی زمینی که آنرا
برای تخم ریزی باکلاهن شکافته باشند
هـ ریلا بیای مجهول مذکر طوفان و سیلاب و قطار
و صف جانوران و حمله و راندگی
هـ ریل پیل باهر دو یای مجهول کثرت و وفور و هجوم و
انبوه را گویند
هـ ریلنا راندن و حمله آوردن
س رین بفتح اول و بیای مجهول هم خوانده اند مونث
شب بعربی لیل خوانند و بیای مجهول و ضم نون گرد
و غبار را گویند
هـ رینت بای دوم مجهول و سکون نون و فوقانی هندی
مذکر چرخی که بدان آب بر کشند و آب بینی و مخاط
هـ رینتا بیای مجهول مذکر مخاطه
هـ ریندی هندی بیای مجهول بسکون نون و کسر دال مهمله

خربزه کوچک
س ربھچھه بکسر اول وسکون دیگر حروف مذکر خرس مرادف ربھچھ
س رینڈھنا بکسر اول وسکون یای معروف ونون وفتح دال طعام پختن
س ریندی بیای اول مجهول مونث بید انجیر ریندی کا تیل روغن بید انجیر
س رینڈ بیای مجهول وسکون نون ودال منقوطه مذکر بید انجیر مرادف ریندی
ھ رینگٹ بیای مجهول وسکون نون وکاف تازی مونث آواز خر بعربی نهیق ونهاق گویند
ھ رینگنا آواز کردن خر
س رینگنا بکسر اول وسکون یای معروف ونون وکاف فارسی لوکیدن وباهستگی روان شدن
ھ رینگنی بیای اول مجهول مونث نباتی است که آنرا بهت کتیا هم خوانند
س ریوتی بیای مجهول وفتح واو مونث منزل بست وهفتم از منازل قمری ونام زوجه بلراما هم هست
ھ ریوڑی با دوم مجهول مونث شیرینی معروف
ریوڑی کے پھیر میں پڑنا در محنت گرفتار شدن وآفت کشیدن باشد واین استعاره ازان بازی گرفته اند که چون کسی غالب آمده اقرار کند که چندان مقدار تضعیف شیرینی مذکور بخورد وچون این مقدار را به تضعیف وزن کرده پیش او گذارند از فراوانی مقدارش حیران گردد وخوردن نتواند
ھ ریهه بیای مجهول بروزن دیه مونث گلی که بدان پارچها بشویند وآن در ترکیب صابون هم داخل است
ھ ریهو بیای مجهول وفتح های هوز وضم رای منقوطه هندی مذکر نوعی از بهیل باشد
ھ س ریهلا بیای مجهول وسکون های هوز نوعی از حبوب باشد وآنرا کشنه گویند
ھ ریهو ریهو با هردو یای مجهول وضم های هوز مونث کثرت وزیادتی

گفتار دوازدهم در حرف سین مهمله

س سا حرفیست که افاده معنی شباهت ومانندگی دهد مثل کالا سا وبهت سا ودر فارسی آسا گویند
س سابدهان بفتح بای موحده ودال مهمله متوجه وملتفت وخبردار مرادف ساودهان
س سابر بروزن چادر مذکر پوست گوزن یا آهو باشد که ازان بستر سازند
س سابر منتر افسونیکه الفاظ آن موافق محاوره مردم بود
ھ سابر بروزن چادر سندان کوچک
س ساپ با سیوم فارسی مذکر لعنت ونفرین وبددعا
س ساپن بکسر سیوم مار ماده
ھ ساپن بفتح سیوم مذکر مرضی است که دران موی از بدن بیفتد بعربی داء الحیه وداء الثعلب خوانند
س ساپنا بسکون سیوم که بای فارسی است بددعا کردن
س سات بروزن ذات هفت سات پانچ کرنا در شش وپنج بودن ومتفکر شدن سات سمندر نام بالیست
س ساتا روهن با واو مجهول وفتح های هوز مذکر کسی که باشش کرک صحبت میدارد
س ساتوک بسکون تای فوقانی وکسر واو صادق ونفیس ونیک را گویند
س ساتھ حرفی است که افاده معیت دهد وبمعنی صحبت ورفاقت وهمراهی هم آمده است باین معنی مذکر باشد ساتھ والا رفیق
س ساتھون ساتھ همراه
س ساتھن بکسر سیوم زن مصاحبه
س ساتھی رفیق ومصاحب
س سات پات مونث سازش وموافقت وشرکت
س ساٹھ شصت بعربی ستین گویند
س ساٹھی مذکر نوعی از شالی که در فصل باران مدت

ششم و مقابل درو میشود

س ساج بروزن عاج مذکر سازه و سامان و تیاری

س ساجن بفتح سیوم محبوب و دریا و دوست و عاشق باشد

س ساجنا بسکون سیوم آراستن و آماده کردن و زیبیدن

س ساجها بروزن خواجه مذکر انبازی و شراکت

س ساجهی بروزن راجی انباز و شریک

ت ساچق بفتح جیم فارسی رسم بردن حنا بخانه عروس

س ساد بروزن زاد مذکر خواهش و آرزو

س سادر بروزن مادر از روی ادب و تعظیما و تکریما

هـ سادرا بسکون دال مهمله مذکر نوعی از ترانه و سرود باشد

س سادهو بسکون دال مهمله صادق و راست باز و زاهد و نیکوکار و بمعنی شوق و آرزو هم آمده باین معنی مونث باشد

س سادهارن بروزن جادادن فاطبه و عموماً و عام را گویند

س سادهک بروزن پاچک زاهد و عابد و مرتاض

س سادهن بروزن دادن مذکر کار و عمل

س سادهنا آموختن و استعمال کردن و عادت کردن و خوگر شدن و تجربه نمودن و اسم مونث هم است بمعنی استعمال و تجربه و حکمت و پرستش

س سادهو بروزن جادو دیندار و خدا دوست و بمعنی تاجر و گدا و خواهنده هم آمده

س سادهیه بروزن بادیه ممکن و آسان را گویند

س سار بروزن کار مونث سرگین بخاکستر آمیخته که نیرو باشد و آهن و مغز و مخ و قدر و بها و نرد و در فارسی کلمه ایست که افاده معنی انبوهی و بسیاری میدهد چون نمکسار و شاخسار و کوهسار و بمعنی سر و شتر هم آمده است همچو نگونسار و ساربان

س سار مذکر خانه که دران گاو از را بندند

س سارا بروزن خارا همگی و جمیع و تمام و براداریدن و در فارسی خالص و نفیس و زبده را گویند چون عنبر سارا و زر سارا و مشک سارا

س سارامرتھ بسکون الف و سکون رای مهمله دو بمیم و تای فوقانی و های هوز مذکر اختصار و ایجاز

س سارامهی بفتح سیوم بروزن آزرمی بمعنی پهلوان باشد

س ساردا بفتح سیوم بروزن ماجرا یکی از اسمای درگاهست و بمعنی درگا مذکور شد

س سارس بفتح سیوم و سکون چهارم مذکر نوعی از بوتیمار باشد

س سارکا بکسر رای مهمله بروزن حامله مونث پرنده است و شارک را هم گفته اند

س سارنا بسکون رای قرشت تمام کردن و بجا آوردن و درست ساختن و پیرو دادن زمین را و نیز در زبان دکنی پیرو گویند

س سارنگ بروزن آهنگ مذکر نوای است در موسیقی و طاوس و مار و ابر یعنی سحاب و آواز طاوس و آهو و زن نقیض مرد و آب و ترجمه ماه و چراغ را گویند و نام کشوری و دیاری هم است شاعر این معنی جمع کرده است سارنگ نے
سارنگ کهیر سارنگ بولیو آئے چو
سارنگ سارنگ کهے سارنگ منہ
یتن چاہے معنی شعر این است طاوسی مار را بگرفت و ابر خروش میکند اگر طاوس بفریاد آید مار از دهان او بیفتد و نجات یابد گویند که از خواص طاوس این است که چون آواز سحاب می‌شنود به نشاط آید و شور کند

س سارنگی مونث آله از آلات طرب باشد و آن معروف است

س سارنگیا بکسر کاف فارسی نوازنده سارنگی

س سارو بروزن دارو مونث نام پرنده ایست

س ساری مونث لباسی است که زنان اهل دکن یکسر آنرا بطریق لنگی بر کمر بندند و سر دیگر مانند

سقنقور و پاک بر کرانداز ند و در فارسی نام شهری است
از مازندران و نام پرنده است سیاه و خالدار و
بمعنی سرایت کننده عربی است
س ساتهو بضم رای هندی هم زلف یعنی شوهر خواهر زن
س ساتهے کلمه ایست که چون با عدد مرکب گرد دبالای
آن عدد نیم بیفزاید
س ساتهی مرادف ساری که لباس زنانست
س ساس مادر زن که خوشدامن باشد در فارسی
بمعنی لطیف و پاکیزه باشد و نام جانوریست سیاه
از مقوله کیک و سپش در هندوستان بسیار
است و آنرا بزبان هندی کهتمل خوانند
س ساسن بفتح سیوم بروزن آهن مذکر حکم و فرمان
و سند و پروانه را گویند
س ساسنا تنبیه کردن و اصلاح دادن مرادف سانسنا
ع ساق مونث معروف که پای و ساق درخت باشد
ساق عروس نوعی از شیرینی
س ساکا بروزن آسا مذکر تاریخ را گویند ساکا کرنا
تاریخ نکسی درست کردن ساکا بندهه بادشاهی که
تاریخ را مقرر کرده باشد
س ساکهه بروزن پاک مونث اعتبار و آبرو و حرمت
و بمعنی فصل و موسم هم آمده است
س ساکها بروزن خارا مونث شاخ درخت بعربی فرع خوانند
س ساکهی بروزن جنگی گواه و شاهد
س ساکهیات ظاهر و علانیه و آشکار و روبرو را گویند
س ساگ با سیوم فارسی مذکر سبزی و بقل ساگ پات
بقل و تره ساگ پات هونا سهل و آسان شدن
س ساگر بروزن چادر مذکر دریا و بحر را گویند
ھ ساگوتی بفتح سیوم و سکون واو و کسر مثناة فوقانی
مونث گوشت و لحم
ھ ساگون بروزن صابون مونث نوعی از چوب و
درخت باشد

س سال بروزن حال مذکر صلب نام درختی است که از چوب
آن کشتی سازند و سوراخ و جای و مدرسه را گویند و نام
جانوری هم هست و در فارسی معروف است و آن حرکت
یک دوره آفتاب است از نقطه اول برج حمل تا نقطه
آخر برج حوت و آنرا بعربی سنه گویند و بمعنی کشتی و جهان
هم آمده است
س سالا بروزن لاله برادر زن و در ترکیب بمعنی جای و مقام
باشد و ساله بروزن ژاله در فارسی لشکری که در پس سر
قلب نگاه دارند
ھ سالسا بسکون سیوم مذکر نام درختی و نباتی باشد
س سالگرام بفتح سیوم و سکون کاف فارسی مذکر نوعی از
سنگ چقماق و این سنگی باشد که هنود آنرا معتقد بت شناسند
و مشکل و شنوجی دانند
ھ سالن بفتح لام مذکر نانخورش و بعربی ادم بالضم و ادام
بالکسر خوانند سالنا بسکون لام لگ
س سالنا بسکون سیوم سفتن و سوراخ کردن و بمعنی حرج
کردن عضر نات شود نش هم بنظر آمده
س سالو بروزن خالو مذکر پارچه معروف
س سالوتری بسکون واو مجهول و فتح فوقانی بیطار که
طبیب اسپان باشد
س سالی بروزن خالی خواهر زن و در فارسی هر چیز دیرینه
و کهنه و مستقل را گویند
سام بروزن لام مونث حلقه آهنی یا مسی که در آخر
چوب و دستی یا نیام شمشیر و غیر آن کنند سامی
کذلک و سام در فارسی نام پسر نوح علیه السلام و نام
پدر زال که جد رستم باشد و نام علتی است که بعضی آنرا
ورم و ماعی می دانند و سرسام همان است و بمعنی آتش
باشد چه جانوری که در آتش مسکون می شود او را
سام اندرامی گویند یعنی اندر آتش و سمندر مخفف
آنست و نام کوهی است در ما وراء النهر و در عربی زر
طلا باشد و مرگ و هلاک را هم گویند و در عربی نوعی

از جملهٔ اسم است

س سامابروزن نامه مونث سامان و اسباب

س سامانا بفتح نون در آخره هنی و قحبه و بمعنی نام هم گفته اند
اما بمعنی بجای الف آخر یا می نویسند چون سامانیه

س سامبهر بسکون میم و فتح بای موحده مذکر نام شهریست
نزدیک اجمیر که متصل آن دریاچه است و از آب آن نمک
می سازند و آن نمک را هم بدین نام خوانده اند

س سامدهات بضم میم که میم باشد و سکون دال مهمله و
کسرهای قرشت مونث فالگیری و رمالی و خطوط شمار را گویند

س سامرتهه بفتح میم و سکون دیگر حروف مونث قدرت
و توانائی و استعداد باشد

ھ سامرتهی بروزن باورچی قادر و توانا

س سامگری بفتح میم و سکون کاف فارسی و کسر رای قرشت
مونث سامان و اسباب

س سامنا. سامهنا بسکون میم در هر دو مذکر پیش و قدام

ھ سامهنی پیش و قدام و سامهی سامهی سامهنی گویند

س سامی بروزن نامی حلقهٔ آهنین که از سر استکام چوب
و غیر آن نصب کنند

س سان بروزن نان مونث سنگ فسان [illegible] فارسی طرز و
روش و رسم و عادت و مطلق سوهان را نیز گویند و نظیر و
مثل و مانند را هم گفته اند و مطلق سلاح جنگ باشد و بمعنی
حصه و پاره هم هست و فسان را نیز گویند و بمعنی سامان و
سرانجام و وانمودن خود به الجوبی و عرض لشکر هم هست

ھ سان جهانا فهمانیدن کسی باشد با ایما و اشاره

س سانپ مذکر مار بحری چه گویند طریق خوردن مار است
که سر را با دنباله با هم بسته بقدر چهار انگشت از هر دو بیک
ضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بی
حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع است حروف
[illegible] باید از [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] مجفف [illegible] و چون [illegible] شست و روغن
[illegible] و [illegible] غلیظ [illegible]

جلد و فنح کرده تحلیل می دهد در مجربات [illegible] ابن سینا تجربه [illegible]
است [illegible] سموم [illegible] و [illegible]
و ضعف بصر و در [illegible] عصب و [illegible] و منع زیادتی خارج
و حفظ جوانی و تقویت قوتهای جوانی و حواس و طول
عمر [illegible] و تحلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستین
است [illegible] موجب سرعت ولادت است
و بخور او سقط جنین [illegible] دانه بواسیر

س سانت کرنا بسکون نون و تای فوقانی تسکین دادن
و صلح کردن و دو کس سانت هونا تسکین یافتن

ھ سانتی بسکون نون و کسر فوقانی مونث بمعنی عوض [illegible] باشد

ھ سانٹ بسکون نون و تای هندی مونث پیوستگی
و وصل و عهد و پیمان و سازش و چوب [illegible]

ھ سانٹا مذکر چوبی یا تازیانه که بدان فیلان را در وقت
حرب بزنند و بمعنی [illegible] هم بنظر آمده است

ھ سانٹنا پیوستن رشتهٔ گسسته و پیوند دادن آن سانٹها
مذکر

ھ سانٹه بسکون نون و تای فوقانی مرادف سانٹ

س سانجه مونث شام را گویند

س سانجها. سانجهی اول مذکر و ثانی مونث تصویر [illegible]
که طفلان [illegible] در ماه [illegible] بکشند [illegible]

س سانچ راست و درست را گویند

ھ سانچا مذکر کالبد و قالب [illegible] و راست و درست [illegible]
و حقیقی و یا بمعنی لفظ سنسکرت باشد

س ساند بسکون نون و دال منقوطهٔ هندی مذکر گاو و
اسپ و [illegible] و [illegible] را هم گفته اند

س سانندا بسکون نون مذکر نام جانوری که بکلپا
شباهت دارد گویند [illegible] آن قوت رفته [illegible] را
باز آرد

ھ سانڈنی بسکون نون و دال منقوطهٔ هندی شتر
ماده [illegible] شد

س سانس بسکون نون سین [illegible] مونث دم و نفس [illegible]

سانس الٹی لینی تنفس وقت اخیر وجان کندن سانس بھرنا آه کردن وحسرت خوردن سانس ہما کنا تنگ
شدن نفس را گویند
س سانسا بسکون نون مذکر خیال وگمان وقصه وعندیشه وتامل وشک
س سانستا ترسانیدن وتکوہیدن وسہمانیدن
س سانک بسکون نون وکاف تازی مونث ہم دم وخوف
س ضیق النفس ہم آمده است
ھ سانکھی بسکون نون وکاف مذکر مونث پاره از حلوا با شکر وپاره از حلیبی
س سانکره سانکری بسکون سیوم وفتح کاف تازی
ہر دو مونث زنجیر ونوعی از شیرینی وتنگ وچست وکنایه
از محنت ومشقت ہم ہست
ھ سانکل بسکون نون وفتح کاف مونث زنجیر مرادف
سانگر بروزن ناگر
ھ سانکھو بسکون نون و واو مجہول بروزن مام چو مذکر
ال که عربان جبر خوانند نوعی از چوب
س سانگ بسکون نون وکاف فارسی مونث نیزه
س سانگ مذکر تبدیل لباس وتقلید ونقل بازی وتماشا
آرسید سانگ کرنا بمحاقت کاری کردن سانگ کا نا
تقلید کردن وتقلبازی نمودن باشد
س سانگوچن بسکون سیوم وضم کاف فارسی مونث
کفچلیز وکفچه گیرک وآن جانوری است کوچک که در آب
می باشد بعربی دعموص خوانند
ھ سانگر بسکون سیوم وفتح کاف فارسی پسر زن شوہر
سابق وآنرا بعربی ربیب خوانند
ھ سانگی بسکون نون وکسر کاف فارسی مونث پشتی تیر
س سانگیت بسکون نون وکسر کاف فارسی مذکر سرود
ومخزن حروف سنگیت
ھ سانٹنا بسکون نون اول آمیختن وجمع کردن
ھ سانا تیز کردن بر سنگ فسان
س سانوات سانوان مذکر غله ایست معروف
س سانوکا بسکون نون وزوه و واو گندم گون بعربی

اسمر گویند
ھ ساہی بروزن ماہی مونث سیوسی که آنرا بارگیشت آہیخت
بجزو جانوران وہندوی پیشه بروزن کلیچ فضله کہنه
س ساؤ بضم ہمزه بروزن آہو نام دو زیاخبر داده وبمعنی
خویش ہم آمده است مذکر
س ساوج بفتح سیوم وحشی وبیابانی وصید ونخچیر
ہم گفته اند باین معنی مذکر باشد
س ساودھان بفتح سیوم وچہارم خبردار ومتوجه وملتفت
س ساودھانی بفتح سیوم وچہارم مونث التفات
وخبرداری را گویند
س ساوک بفتح سیوم بروزن ناوک مذکر بچه جانور
س ساون بفتح سیوم مذکر نام ماه چہارم است از شہور
ہندیه ساون ہرے نه بھادون سوکھے تازه وترباشند
وہیچ پژمرده در خزان واین کلام را بر چیزی اطلاق
کنند که دایما بر یک نسق بماند
س ساونت بفتح سیوم وسکون نون وتای فوقانی
دلیر وجری وپہلوان را گویند
س ساونتی مونث دلیری وشجاعت وپہلوانی
ھ ساونگی بضم ہمزه وسکون نون پشتی تیر ہیل
س ساه بروزن راه تاجر ودوکاندار وبمعنی مرد بی گناه
ہم آمده است
س ساہس بفتح سیوم مذکر شدت وغلبه وشجاعت
وہمت ومردانگی باشد
س ساہسی بفتح سیوم وکسر سین شدید وغالب وجابر
وجری ومضبوط ودلیر باشد
ھ ساہل بروزن کاہل مذکر خط مستقیم وخط عمود
باشد ونوعی از خارپشت ہم ہست
س ساہن بروزن آہن زن تاجر وزن دوکاندار
س ساہوکار بروزن بازوداد تاجر عمده
س ساہوکاری مونث تجارت
ھ ساہول بروزن قابول مذکر چیزی وزن دار که آنرا

بریسمان بسته و در پا اندازند تا عمق آن معلوم شود
س ساهی بر وزن کاهی مونث نوعی از خارپشت باشد و عربی
بمعنی خارش و فرامش کننده باشد
س سایا مذکر بر وزن پایه مذکر سایه چیز بالای خانه خوانند
س سائین بر وزن آئین خداوند خداوند دقاوکرد و در شیرا
نیز گویند و صدای جهیدن باد
س سب بفتح اول همه و جمله و کل سب مصری یکی از
دلیان ضرب المثل است در مقامی گویند که هر فردی از
افراد در نیکوئی و خوبی عدیل یکدیگر باشد سب یکجهت همه
و تمام سب کوئی هر کس و همکنان
س سبکهوا بفتح اول و سیوم آنکه همه نوش کند یعنی هر طعامی که
باشد بخورد
س سباس بضم اول بر وزن عطاس مونث بوی خوش
ورایحه طیب
س سبد بفتح اول و سکون بای موحده و دال مهمله مذکر او
و کلمه و لفظ و سرودی است در میان نانک پنتان
و بفتح اول و دوم در فارسی چیزی است معروف برای
برداشتن چیزها که کوچک آنرا سبدچه خوانند
ه سبرهت بفتح اول و دوم و سکون رای مهمله و های
مذکر خرگوش و آن جانور است معروف
س سبرن بضم اول و فتح دوم و سکون رای مهمله و نون
که بعربی ذهب گویند
ف سبزی معروف که تره و البقه باشد سبزی منڈی
بفتح سیم جای فروختن بقول و سبزیها
ه سبسانا بفتح هر دو سین و سکون بای موحده اول حرکت
کردن و جنبیدن و روان شدن با مرادف سرسرانا
س سبل بفتح اول و دوم نوعی مرض از رمد و عربی باران
و خوشه و آشوب و مرضی که در چشم پیدا شود
س سبلان بفتح اول و دوم مونث منبع و قوت
س سبوی بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول بفتح
بمعنی هر جائی و هر کجا باشد

[illegible] سبو را بفتح اول و ضم دوم و بجای سین صاد هم می نویسند
س سبجه بضم اول مبارک و نیکو و سعد
س سبها بفتح اول و دوم مونث مجلس و محفل و بزم سبها گویند
س سبهاو بضم اول مذکر خلق و خوی نیک و کرده شایسته
و بمعنی خلیق و نیک سیرت هم آمده است
س سبهیتا بضم اول و کسر دوم مذکر فرصت و فراغت
و قابو سبهیتا بر وزن گلیچه کک
س سبگره بضم اول و فتح بای موحده و سکون های هوز
و فتح کاف فارسی و رای قرشت و فتح های هوز
مذکر نجم سعد و اختر نیک و ستاره مبارک
س سبیرا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و را
قرشت زود و جلد و بر وقت باشد
س سبیرا بفتح اول و کسر دوم مذکر بامداد
س سبیرے بفتح اول و کسر دوم علی الصباح
س سپاتی بضم اول و فتح بای فارسی و سکون الف و
فوقانی بعدای قرشت لایق و سزاوار و زیبا
ه سپارا بضم اول مذکر سرنره یعنی سرفراز
ه سپاری بضم اول مونث سرزده و فوفل و آن میوه
و خشک است در دوم و گران و دافع فساد بلغم و
صفرا و دافع بی مزگی دهن و تازه آن بسیار کرم
و نفاخ و عرق او و مقل اشتهای طعام
س سپت بفتح اول و سکون دوم و سیوم هفت بعربی
سبعه گویند سپت رشی بکسر رای مهمله بنات النعش
س سپتلس بفتح اول و چهارم و سکون دوم و سیوم
هفده هم را گویند
س سپترا بفتح اول و ضم دوم و سکون فوقانی و رای
قرشت فرزند رشید و فرمانبردار و خلف الصدق
مرادف سپوت
[illegible] بفتح اول و سیوم بضم و سایج
س سپشت بفتح اول و سکون دوم و فتح فوقانی
و کسر [illegible] فتح شین معجمه و کسر تای فوقانی است

س سپو نشتم ست و هفتم از باب این همه حرکات لفظ گذشته باشد بزیادت فوقانی دیگر و سکون میم

س سپتهم بفتح اول و دوم و سکون فوقانی و های هوز موئث سوگند و یمین و قسم باشد

س سپچه بضم اول و فتح دوم و سکون جیم فارسی و های هوز مذکر فرنگی که حق بطرف او بود و نصف مبارک ماهی و آن از هلال شدن است تا بدر گشتن

س سپردا بفتح اول و دوم مطربی که بر تعلیم زنان معین باشد

س سپردائی مطربانیکه در پس اولیان بوده سرود بلند خوانند

س سپرها بکسر اول و فتح بای فارسی و کسر های هوز موئث خواهش و آرزو را گویند

س سپلو بفتح اول و دوم و تشدید لام مفتوحه درخت کوپل دار در بهار و نیز سبوچه که روی آنرا از برگ کوپل پر کنند و در رسم شادی و غیر آن بر ستونها نصب نمایند

س سپن بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر خواب و واقعه و منام سپنا کذلک سپن دوش احتلام را گویند

س سپنا بچاری بکسر بای موحده معبر یعنی آنکه تعبیر خواب بکند

س سپوت بضم اول بمعنی قوت پسر فرمانبردار و بفتح اول هم آمده

س سپولا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر بچه مار سپولیا کذلک سانپ کا سپولا بچه افعی

س سپهتک بکسر اول و فتح بای فارسی و سکون های هوز و کسر تای منقوطه هندی و سکون کاف تازی و آن سنگی است معروف

س سپهل بضم اول و فتح دوم و سکون های هوز و لام ثمردار و بار آورده و مفید را گویند

س سپیاری بضم اول بمعنی فوفل مرادف سپاری

س ست بفتح اول مذکر عنصر و قوت و جوهر و خلاصه چیزی و لمس و جوهر عرق و شیرهٔ چیزی و خوبی و فضیلت و راستی و صداقت و بمعنی است و فی الواقع و لفظها هم بنظر آمده است

س ستباری بر جستن فریادی حق گو و راست گو بضم جیم ملتمس و در عربی هذا بانی نیکی باشد ستکرم بفتح کاف تازی و فتح رای مهمله عمل نیک

س ست بضم اول سپر را گویند سوالی ست بفتح سین اول کنایه از مروارید باشد

س ستا بفتح اول و تشدید دوم مذکر وقت و در اصطلاح گنجیفه بازان بمعنی هفت باشد و بضم اول و تخفیف دوم و خر را گویند که عربان بنت خوانند

س ستار بضم اول و دوم گرد و بخار و فرصت و قابو و بکسر اول در فارسی ستاره است معروف و بفتح اول و تشدید دوم در عربی بسیار پوشنده و نامی است از نامهای خدای تعالی

س ستاری بضم اول موئث درفش و آن آلتیست نوک دار که بدان سوراخ کنند چیزی را بعربی مخصف خوانند کذا فی المنتخب

س ستاسی بفتح اول آزردن و رنجانیدن

س ستانوے بفتح اول و تشدید دوم و فتح نون و کسر واو نود و هفت

س ستاون بفتح اول و تشدید دوم و فتح واو پنجاه و هفت

س ستائیس بفتح اول و تشدید دوم بست و هفت

س ست بهکها بفتح اول و کسر بای موحده و فتح کاف تازی موئث منزل بست و هفتمین باشد از منازل قمری

س ستت بضم دوم و کسر سیوم موئث ثنا و مدح

س ستر بفتح اول و تشدید فوقانی مضمومه دشمن و عدو و بفتح فوقانی مفتوحه عدد معروف که هفتاد باشد و بسکون دوم در عربی بمعنی پوشیدن باشد

س ستر ابهترا بفتح اول و تشدید تای فوقانی کنایه از پیر خرفت و شیخ فانی باشد و معنی لفظی هفتاد ساله و هفتاد و دو ساله باشد

س سترانا بفتح اول و دوم و سیوم بر آمدن و در خشم افتادن باشد

س ستره بفتح اول هفده
س ستری بکسر اول و سیوم مونث خوی بدن عرق باشد
س ست ستهمر بفتح هر دو سین شصت و هفت
س ست سئ - ست سیا بفتح هر دو سین مهمله مونث نام
کتابیست مشتمل بر هفت صد دوها که نوعی از شعر هندی
باشد و مصنف آن بهاری لال بود باشنده گوالیر
وکل آن اشعار حسب محاوره برج گفته است برج
بهاکها برنی کین بهو بدهه بدهه بلاس سبهی کو
بهوکهن ست سیا کرے بهاری داس ازرمرهٔ
اهل سخن بر یکی خوبی و حسن محاوره برج آشکارا کرده است
اما بهاری داس کتاب ست سیا تصنیف کرد و آن
مثل گوهر است نسبت بدیگر کلام شعرا
س ستکار بفتح اول مذکر التفات و جزا و انعام دادن و
امتیاز و شناخت و مرده را سوختن
س ستکاری بروزن درباری آنکه مرده را می سوزد
س ستکهنا بفتح اول و سیوم [illegible] هفت منزله چه ست
هفت و کهن منزل باشد
س ستلرا بفتح اول مذکر ستلری مونث آنچه هفت سلک
داشته باشد اعم از سلک مروارید و غیر آن و آن
زیوریست که در گلو کنند
س ستماسا بفتح اول مذکر رسمی که در ماه هفتم حمل یعنی بار
برداری زنان بجا آرند و جشن کنند
س ستمی بفتح اول و کسر سیم مونث روز هفتم باشد از
ابتدای هلال
س ستنگ بکسر و فتح فوقانی بروزن نهنگ مذکر فالج را گویند
س ستنگی بروزن درنگی مفلوج
س ستو بفتح اول و تشدید تای مضموم مذکر سیست جو بریان
سویق خوانند
س ستوا بفتح اول و ضم دوم مذکر سویق و ممکن السحق و بی ریشه
و اطلاق آن بر نوعی از زنجبیل آمده است ستوا
سنکرنت بفتح سین دوم و سکون کاف تازی و

فتح رای قرشت و سکون نون و فوقانی داخل شدن
آفتاب در برج حمل که هندوان دران روز سویق
به برهمنان تقسیم کنند
س ستوانسا بفتح اول و سکون فوقانی کودکی را گویند
که در ماه هفتم پیدا شده باشد
س ستوگن بفتح اول و سکون دوم و فتح واو و ضم کاف
فارسی عنصر خوبی و احسان و این لفظ از
اوصاف وشنو باشد
س ستونتا بفتح اول بروزن خرزهره نیک و صاحب
فضیلت
س ستهایت بفتح دوم که تای فوقانی باشد و کسر
بای فارسی قایم و منصوب
س ستهاپن بفتح فوقانی و بفتح بای فارسی مذکر
نصب و وضع
س ستهان بفتح فوقانی مذکر جای و مقام را گویند
مرادف استهان
س ستهر بکسر دوم قایم و ثابت و برقرار
س ستهتر بفتح اول و سیوم هفتاد و هفت
ه ستهرا بضم اول خوب و پاکیزه و نفیس
ه ستهرائی بضم اول مونث خوبی و پاکیزگی
ه ستهراو بروزن خرگاو بفتح اول مذکر انبار کشتگان
س ستهل بکسر اول بروزن مشعل سرد و خنک و سرگشته
و حیران و بی حواس
ه ستهن بضم اول و سکون دوم و فتح های هوز مذکر
شلوار و ازار
ه ستهوار بفتح اول بروزن پرواره معجونیکه زنان را
بعد ولادت خورانند مرادف ستهورا
ه ستهیا بفتح اول و سکون دوم و کسر های هوز جراح یعنی
آنکه جراحی داند و نشانی باشد بشکل چلیپا که
چهار خط آن بطرف زاویهای راست خمیده
می باشد و آنرا هندوان برکتابهای حساب

در آغاز سالِ نو می نویسند و همین گونه شکل را در
ستّا و بیاد رسومات از آرد و بر زمین می کشند
س ستی بفتح اول و کسر تای مخففه هند و زنی که خود را
با شوهر بسوزد و زن عاصمه و پاکدامن و نیک بخت را هم
گفته اند و عوام بتشدید دوم گویند
س ستیاناس بفتح اول خراب و نیست و تباه باشد ستیاناس
جانا یا هونا تباه شدن ستیاناس کرنا تباه کردن
س ستیاناسی بفتح اول خراب و نیست و نیز نام بناتی
که خاردار می باشد
س ستیادی بفتح اول و سکون دوم و فتح تحتانی و
کسر دال مهمله راست گو
س ستیلا بر وزن قبیله توانا و محکم
س ستیوارن بفتح اول و کسر دوم مونث قبر و گور و جایی که
در آن هند و زن خود را سوخته باشد
هـ ستهیا بر وزن کریوه مذکر مرادف ستیا و آن شکوب
هـ ستّا بکسر اول و تشدید تای منقوطه هندی مونث مرادف
بهشّا باشد بالضم
هـ ستابتّا بفتح اول و تشدید تای هندی در هر دو
مذکر عشق حرام و زنا و فسق را گویند
س ستاست با بر دو تای هندی بر وزن کرامت
مونث پیوستگی و چسپیدگی و التصاق باشد
س ستانا بفتح اول پیوستن و جنبانیدن
س ستّیانا بفتح اول و سیوم سرگشته شدن و حیران ماندن
هـ ستک بر وزن خنک مونث عصا و چوب
هـ ستکاری بکسر اول کاف دوم و محفوظ
هـ ستکانا بفتح اول محروم کردن و بی بهره ساختن
هـ ستکائی بفتح اول مونث غیبوبت و غایب شدن
و کم شدن جسم مخروطی شکل در انجام خویش
هـ ستکن بضم اول و سیوم مونث عصا
هـ ستکنا بفتح اول و دوم گریختن و غایب شدن و
جدا شدن و بضم اول و دوم فرو بردن چیزی

باشد بتخرج که آواز از آن برآید
هـ ستل بفتح اول و دوم بر وزن خلل مونث خرافات
و هرزه و یاوه و دروغ را گویند
ستلی بفتح اول و دوم بر وزن ازلی مونث گلک
س ستنا بفتح اول چسپیدن و پیوستن و در زبان
دکنی افکندن و انداختن
س ستهم بفتح اول عیار و سکار و بمعنی نادان هم آمده
س ستهائی بکسر اول مونث بی مزگی و تفه بودن
هـ ستهوترا بفتح اول و ضم دوم و سکون های هوز و
واو مجهول حلوائیست که از آرد و شکر و زنجبیل و دیگر
توابل سازند و زنان را بعد ولادت خورانند
هـ ستهی بکسر اول و تشدید دوم مونث زنگ آهن و
از آن عربی صدا گویند
س ستهیا بفتح اول بعمر شصت سالگی رسیدن و
خرف گشتن باشد
هـ ستی بکسر اول و تشدید دوم مونث بشپیل و
سافوت را گویند
س ستیا بفتح اول و کسر دوم مونث چوب دستی
هـ ستیا بکسر اول و دوم دختر بعربی بنت گویند
س ستی ستی بفتح اول و کسر دوم در هر دو ملتصق و بهم پیوسته
و با سر یش پیوسته شده
س ستیک بفتح اول بر وزن شریک کتاب محشی
و تفسیر دار
س سج بفتح اول بر وزن کج مونث شکل و نمود و ظهور و
زیب و زینت سجدار شکیل و خوشنما سجا سج
بفتح اول و سیوم آراستگی و نمایش را گویند
س سجانا بفتح اول تیار کنانیدن و آراسته کردن
و بضم اول آماسیدن
س سجاو بفتح اول مذکر آراستگی و زینت
س سجاوت با تای هندی بر وزن سخاوت مونث
آراستگی و تدبیر و حکمت را گویند

س سچانی بفتح اول بوزن کدائی موئث مرزوی که برای حمایل و بنام شمشیر و هند و بمعنی آماسنگی هم آمده است

س سچسی بضم اول و فتح دوم و کسر سین مهمله شبهو و نام

س سچل بفتح اول و دوم بروزن اجل آبدار و سیراب و در عربی بکسرتین و تشدید لام قباله با مهر و نویسنده و نام کاتب پیغمبر و نام فرشته است

هـ سچلا بفتح اول و سکون جیم برادر سیومین از میان چهار برادران پانڈوان

س سجن بفتح اول و دوم مذکر و موئث معشوق و محبوب و دلبر و عزیز و دلرباه بکسر اول و سکون دوم در عربی زندان

س سجنا بفتح اول زیبیدن و بمعنی محبوب و معشوق هم آمده است

س سجوانا بفتح اول زیبانیدن

س سچهانا بکسر اول پراستن پوست مجرب و باغت گویند

هـ سچهانا بضم اول فهمانیدن

س سچی بفتح اول و تشدید دوم بورق

س سچیو بفتح اول و کسر دوم و سکون تحتانی دواوزنده و ودے

س سجیلا بروزن جمیله شکیل و خوبصورت

س سچ بفتح اول و سکون جیم فارسی مذکر راستی نقیض دروغ باشد و بمعنی راست و صادق هم آمده است

سچ مچ بصدق و راستی

س سچ بضم اول مرادف سوچ که تامل باشد

س سچا بفتح اول و تشدید دوم صادق و راستباز

س سچاهت با تای هندی بروزن سماوت موئث راستی و صداقت سچائی بفتح اول کذلک

س سچیت بضم اول و کسر دوم و سکون فوقانی متوجه و خبردار و بمعنی بی فکر و فارغبال هم آمده است

س سچک سچکنا بضم اول و فتح دوم در هر دو خبردار و آگاه و ملتفت و هوشیار

س سچها بکسر اول و تشدید دوم موئث تعلیم و تلقین

س سچهک بکسر اول و تشدید دوم مفتوحه واعظ و معلم و اتالیق و ادب آموز

س سچیت بفتح اول و ضم آن و کسر جیم فارسی و سکون یای مجهول آگاه و خبردار و متوجه و ملتفت

س سد بفتح اول تازه و در عربی حاصل و مانع میان دو چیز

هـ سد بفتح اول موئث بیت و شعر

س سدا بفتح اول همیشه و دایما سدا بهل شجر ثمر معلوم که خوردن آن عمر جاودانی بخشد و نیز درختی را گویند که همواره بار آورد و نوعی از لیمو هم هست

سداسو بکسر سین دوم و فتح واو یکی از ناچهای چهار یوپا سداسهاگن نام پرنده ایست و نام گلی هم هست

س نیز درویشی را گویند که جامه زنان پوشیده باشد

س سدابرت بفتح اول و فتح بای موحده و سکون رای مهمله مذکر خیرات یا وظیفه که بفقرا و مسافرین دهند

س سدرسن بضم اول و فتح دوم و چهارم بروزن کدشتن نوعی از کلاه که آنرا دستنو یا کرشن پوشیده بود

س سدرش بفتح اول و کسر رای مهمله و سکون شین معجمه بروزن برورش یکسان و برابر و مانند را گویند

س سدگت بفتح اول و فتح کاف فارسی بروزن فرحت موئث نجات و سعادات ابدی

س سدن بروزن بدن مذکر خانه و سکان و منزل را گویند

س سده بکسر اول ولی و مرد خدا و کامیاب و مستعد و کامل و بمعنی کامیابی هم آمده است

س سدهـ بضم اول موئث هوش و خبر و بمعنی خالص و صحیح و درست و پاک هم گفته اند

س سدها بضم اول مذکر آب کوثر

س سدهارنا بضم اول آراستن و بکسر اول رفتن و روان شدن

س سدهان بفتح اول و تشدید دال مهمله مفتوحه لفظی سمت که افاده معیت و ... کند

س سدهانا بفتح اول پروردن و تربیت کردن جانوران و بمعنی ساختن و کاری کردن هم گفته اند و بضم اول دلنشین و خاطرنشان کردن چیزی و یا دمانیدن باشد

س سدهانت بکسر اول و تشدید دال مفتوحه و سکون دیگر حروف مذکر نتیجه و ثمره و حاصل و قانون و قاعدهٔ علم

س سدهانتی بکسر اول و تشدید دوم آنکه بدلیل و برهان از انجام کاری آگاه بود

س سدیه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مجسم و تن دار چه دیه تن را گویند

هـ سدیا بفتح اول بروزن هدیه مونث پرندهٔ ایست کوچک و نوعی از درویشان هم هست

هـ سدَول بضم اول و فتح دوم شکیل و خوشنما

هـ سُدهب بضم اول و فتح دوم سقطع و خوش و نفیس و خوشنما

س سر بکسر اول مذکر سر که بعربی راس خوانند سر اتهاتے هی پامال هوجانا خراب و تباه شدن کسی در آغاز کاری سر اتهانا سرکشی کردن با کسی سر بولنا بهیجا اکهانا شفقت کردن بظاهر و کینه داشتن در دل سر پر چڑهانا سرفراز کردن فرومایه کس را و رو دادن و گستاخ کردن طفل را در فارسی رو دادن گویند سر پر خاک ڈالنا خاک بر سر کردن و زاری نمودن سر پرستی کرنا مدد کردن کسی را و این لفظ پرستی مشتق از مصدر پرستیدن است سر پهرانا محنت کردن بعبث سر پهرانا منحرف شدن سر پیتنا دست بر سر زدن و زاری کردن سر توڑنا مغلوب کردن کسی را سر چڑها مغرور و متکبر سر چڑهانا سرفرازی دادن و گستاخ کردن و تعظیم و تکریم نمودن سر چڑهکے مرنا مردن کسی باشد بطوریکه دیت خون وی ناحق بر گردن دیگری افتد سر دهرنا گردن نهادن و فرمان بردار شدن سردهنا بضم دال مهمله و تشدید نون گردیدن سر باشد از درد و غم سر ڈوبا آنکه سراپای او در آب تر شده باشد سرے سے سر واه بکسر سین دوم سربراهی کار موقوف است بر رئیس و بزرگ جماعت گاهی با جمله سابق جمله لاحق را منضم میکنند همچو جب بیل بهوتی سرائی سرائی - هو گئی یعنی چون باره و رختی نشو و نما میکند مانند تخم خردل منتشر میشود سر سے کفن باندهنا پروای جان نکردن باشد در ادای مهمی سر کو قدم کرنا بکمال ادب رفتن بجائی سر کرنا سر کردن و آغاز کردن سر کے بهل بفتح بای موحده سرا زیر و سراشیب و سرا گون سر کهجانا بالضم کاف تازی سیاست خواستن و تمنا کردن تنبیه را سر مارنا محنت فراوان بردن و جستجو کردن سر مندانا ترک علایق کردن و پیشه گدائی اختیار نمودن سر نوانا بفتح نون تسلیم کردن و مطیع گشتن

س سُر بضم اول مذکر آهنگ و نوا و بمعنی فرشته هم گفته اند و بفتح اول بمعنی تیر و کمان باشد و نیز نی که از آن تیر و کمان می سازند و بمعنی تالاب و چشمه هم بنظر آمده است و در فارسی ترجمه راس باشد بکسر اول و در عربی ترجمه راز

س سرا بفتح اول مذکر سرپوش سفالین و بکسر اول سرانجام و نهایت چیزی و بفتح اول در فارسی معروف که خان و کاروان سرا باشد

س سراپ با بای فارسی بروزن خراب مذکر لعنت و نفرین و دعای بد سراپ دینا دعای بد گفتن و نفرین دادن

س سراپنا بفتح اول لعنت کردن و نفرین نمودن

س سرات بکسر اول بروزن هرات سرد و خنک و بارد

هـ سرادگی بفتح اول و دوم و سکون دال و کسر کاف تازی مذکر نام فرقه ایست از هنود

س سراده بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف فاتحه آبا و اجداد و عرس آنها باشد

س سرانا بکسر اول سرد کردن چیزی و تحریص کردن و دلیر ساختن و روان کردن

هـ سراون بفتح اول و دوم و فتح و او مذکر خاک کش و آن تخته ایست که دهقانان زمین شیار کرده را بدان هموار کنند

س سراوك بروزن چکاوک مذکر فرقه ایست از هنود

س سراون بفتح اول چهارم نام ماه چهارم هندوان است مرادف ساون

هـ سراه بفتح اول مونث مدح و تحسین و ثنا و محمدت باشد

هـ سراهنا بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف ستائیدن و ثنا گفتن

هـ سرائی بروزن گدائی مونث سرپوش کوچک

س سرب بفتح اول بروزن حرب همه و جمله و کل باشد و بضم اول هـ فارسی مخفف اسرپ است که بعربی آنک و در هندی سیسا خوانند

س سربدا بروزن عربده همیشه و دوام و علی الدوام باشد

هـ سربر بروزن برتر برابر و مساوی

س سربس بروزن هرکس ترجمه هر چیز باشد

س سرب گهن بفتح اول گرفتن همگی قرص ماه

س سرپ بفتح اول و سکون رای مهمله و بای فارسی مذکر مار را گویند

س سرپت بضم اول و فتح دوم و سیوم و کسر فوقانی بمعنی خداوند فرشتگان و راجه اندر باین لقب ملقب است

هـ سرپت بروزن فرحت مذکر نوعی از نی سرپتا بروزن مرحبا کذلک

هـ سرپٹ بفتح اول و سیوم و سکون تای منقوطه هندی مونث دو تک و خیز رفتن اسپ

س سرپهنو سرپهنی بفتح اول و فتح بای فارسی و تای منقوطه هندی و تشدید واو مونث شیره و عربده و نیکوئی و خلق ظاهر با نفاق باطن

س سرت بضم اول مونث تامل و اندیشه و توجه و احتیاط و التفات و صحت و درستی چیزی و بفتح اول و دوم فصلی از فصول سته و آن موسم گرما باشد و بفتح اول و کسر دوم مونث جوی در و دیوار

س سرتا - سرتیلا بضم اول در هر دو هوشیار و آگاه و خبردار را گویند

س سرٹ بفتح اول و دوم و سکون تای منقوطه هندی مذکر حلباسه

س سرتهتهو بکسر اول و فتح هر دو تای منقوطه هندی و سکون هر دو های هوز و تشدید واو مذکر سلامی که با کراهت و ناخوشی باشد

س سرجنا بکسر اول و فتح دوم آفریدن و پیدا کردن و ساختن

س سرجن بضم اول بروزن بردن دلربا و محبوب مرادف سجن

س سرجو بروزن سرو مونث نام رود باری است

س سرد بفتح اول و دوم مونث نام یکی از فصول سته باشد و بسکون دوم در فارسی خنک نقیض گرم

هـ سردا بروزن فردا مذکر نوعی از خربزه و انه و ست (؟) تربوزه را گویند

س سردها بفتح اول و دوم و تشدید دال مهمله مونث عقیدت و ارادت و تمنا و اشتیاق باشد

س سرس بروزن جرس بهتر و نفیس و زیاده و بیش را گویند سرسا بروزن ترسا کذلک و

س سرس بکسر اول و دوم مذکر نام درختی است

س سرسائی بفتح اول بروزن ترسائی مونث فوقیت و بهتری را گویند

س سرسرانا بفتح هر دو سین رفتن مار و حرکت

کردن آن باشد و بضم هر دو سین نیز آمده

س سرسراهت بضم هر دو سین رفتن مار یا آواز حرکت ریسمان وغیر آن

ه سرسری بضم اول و سیوم مونث غلغلیچ و نیز کرمی است که در میان غله می باشد سُرسُری تکرکی

س سرسوتی بفتح اول و دوم و سکون سین و فتح واو نام زوجه برهماست

س سرسون بفتح اول و ضم سیوم و سکون واو مجهول و نون زده مونث خردل ابیض کذا فی تحفة المومنین

س سرسینگ بکسر اول و سیوم و سکون تحتانی و نون و کاف فارسی طاغی و ستمرو و سرکش

ه سرکانا بفتح اول دور کردن و بیک جانب گذاشتن

ه سرکترا بفتح اول و سیوم مذکر نی و قصب را گویند

ه سرکنا بفتح اول و دوم دور شدن و بطرفی رفتن و بضم اول و دوم مرادف سرکنا بضم اول و ر اهندی

س سرکندا بفتح اول و سکون نون و فتح دال منقوطه مذکر نی و قصب

هند سرگهپ بفتح اول و فتح کاف فارسی دلیر و جانباز

س سرگهپی مونث دلیری و جانبازی

ه سرکی بکسر اول و سیوم مونث نوعی از گیاه که بدان بوریا بافند

س سرگ بر وزن مرگ مذکر آسمان و عالم بالا و آنرا سرگ لوک هم خوانند

س سرگبتالی بفتح اول و سکون رای قرشت و کاف فارسی و فتح بای فارسی و تای فوقانی و کسر لام کاشه (؟) و احوال و نیز کاو را گویند که یک شاخ آن بزیر خمیده باشد و دیگری ببالا رفته

س سرگم بفتح اول و کسر دوم و فتح کاف فارسی در یه مستعمل

س سرگن بفتح اول و سکون دوم و ضم کاف فارسی بمعنی جامع صفات کامله باشد و آن صفتی از صفات باری تعالی است جل شانه

س سرل بر وزن خلل مذکر نام چوبی است خوشبو و درست و صادق و مستقیم و ساده لوح و ساده دل

س سرلا بفتح اول و دوم صادق و راست

س سرم بفتح اول و سکون میم مذکر تعب و ماندگی را گویند

س سرمکهه بفتح اول و سکون دوم و ضم سیم مرادف سمکهه باشد در محاوره عوام

س سرن بفتح اول و دوم مونث جای پناه و دامن و حمایت

س سرنا بفتح اول انجامیدن و تمام شدن و بآخر رسیدن

س سرناگت بفتح اول و دوم و فتح کاف فارسی پناه گیرنده و ملتجی و زینهار خواه

س سرنگ بضم اول و فتح دوم بر وزن کلنگ مونث نقب و رخنه که در دیوار باشد و اسپ کمیت و بکسر اول و دوم مذکر بوط و سقوط و شاخ گاو بعربی قرن گویند

س سروا بر وزن پروا مذکر پیاله و جام آب و فضیلت و بزرگواری و بمعنی خسر پوره برادر زن هم آمده و بضم اول نوعی از کلچه که بشکل دست می سازند و بدان روغن گاو بر آتش اندازند در وقت کباب کردن گوشت قربانی

س سروپ بفتح اول و ضم دوم مذکر صورت و شکل و صورت خلقی و ذاتی و بمعنی شکیل و خوشنما هم آمده است

س سروپی آنچه صورت اصلی دارد

ه سروتا ـ سروتا بفتح اول و ضم دوم مذکر و سکون واو مجهول در هر دو مذکر آلتی است که بدان فوفل تراشند و پاره کنند

س سرودج بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر درخت انجره

س سروده ا بفتح اول و سیوم بر وزن نامرده همواره و مدام

س سرو بفتح اول و سوم بر وزن برتر مذکر چشمه و
تالاب و در فارسی سالار و بضم اول در
عربی بمعنی شادمانی است
س سروسی بفتح اول و سکون دوم و فتح واو و سین
و یای تحتانی بمعنی از آن همه و ملک همه
س سردن بفتح رای مهمله و فتح واو مذکر گوش ترجمه اذن
و بمعنی شنیدن و استماع هم آمده است و نیز منزل بیست
و سیومین باشد از منازل قمری و در فارسی
بر وزن زیون شاخ است اعم از شاخ گوسفند و
گاو و امثال آن و بضم اول بمعنی سرین باشد
ه سروبخ بفتح اول و دوم و سکون واو و نون و جیم
موٴنث نام نجمی است
ه سردهی بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول نوعی
از خنجر
ه سره گاو ــ سره گاے هر دو بکسر اول و فتح دوم جانور
است که از دم آن آله در مکس برانی سازند
س سرهانا بکسر اول مذکر بالین
ه سرهنا بفتح اول و سکون رای قرشت و هاى هوز
مذکر فلس ماهی
س سری بر وزن پری موٴنث سنان تیر و نیکه
بدان تیر ما سازند و بکسر اول سر ترجمه راس و نیز
بمعنی اقبال و خوبی آمده و نام لچهمی هم هست و او
زن وشنو بوده و هم این لفظ در ابتدای نام
هندوان می نویسند
س سریمد بکسر دوم و فتح سیم مستی مال و عزور و دولت و
و سری در فارسی سرداری و سپه سالاری باشد
و سرای و چیزی که از آهن سازند و در روز جنگ
بر سر اسپ بندند و نام یکی از اولیاء الله است ابو الحسن
السری سقطی
ه سری بکسر اول و تشدید دوم دیوانه
س سرویت بضم اول و فتح دوم و سکون تحتانی و فوقانی سینه

منظور و حرم و مدخوله و معشوقه
س سرتن بکسر تای فوقانی و سکون نون کذلک
س سرپر بر وزن تحریر مذکر جسم و تن و در فارسی
قوس قزح و نام ولایتی و جائی نیز هست و در
عربی اورنگ و تخت را گویند
س سرای راگ بکسر اول و دوم مذکر نوای است
از موسیقی که آن را وقت سه پهر در فصل زمستان
می سرایند
س سرینشهه بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول
و شین معجمه و تای منقوطه هندی و هاى هوز بهتر
و نفیس را گویند
ع سرپاف بکسر اول و دوم نوعی از سپید
س سریکها بفتح اول و دوم و سکون یای مجهول
و بفتح کاف تازی موٴنث منزل نهمین است
از منازل قمری و بمعنی مکار و عیار هم آمده
ه سریکها بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف
مانند و مشابه
س سرایو بر وزن هندیو مذکر حمایت و دستگیری
را گویند
ه ستر بکسر اول و سکون رای منقوطه هندی موٴنث
دیوانگی و جنون
ه سترا بکسر اول دیوانه و بفتح اول پوشیده
ه سترانا بفتح اول پوشانیدن و بمعنی خیسانیدن
هم هست
ه ستراهت با تای هندی بر وزن سنجاوت
موٴنث پوسیدگی
ه ستراهند بفتح اول و کسر هاى هوز و سکون
نون و دال مهمله موٴنث رایحه کریه و بوی بد
متعفن باشد
ه سترپلا بکسر اول و کسر بای موحده و لام اول
و تشدید لام دوم دیوانه و مجنون

هـ سراپ بضم اول وفتح دوم وسکون بای فارسی موث تجرع یا بمعنای تجرع باشد
هـ سرپنا بضم اول وفتح دوم جرعه جرعه خوردن
هـ سرك بفتح اول ودوم مونث راه
سرکنا بضم اول ودوم جرعه جرعه خوردن
هـ سرکی بضم اول مونث رها کردن ریسمان کاغذ باو را گویند
هـ سرن بفتح اول ودوم مونث پوسیدگی و بکسر اول وفتح دوم زن دیوانه ومجنونه
هـ سرنا بفتح اول پوسیدن وبمعنی جنبیدن چیز در آب هم آمده
هـ سری بکسر اول دیوانه ومجنون را گویند
هـ سریل بفتح اول وسیوم بروزن خردل بدبو ومتعفن
س سس بروزن بس مذکر ماه که قمر باشد وبمعنی فلک هم آمده است
س سسا بروزن لبا مذکر خرگوش بعربی ارنب خوانند
هـ سستا بفتح اول بروزن بسته ارزان بعربی رخیص گویند
س سستانا بفتح اول بروزن دستانه آرامیدن وآرام گرفتن وبضم اول هم خوانده اند
هـ سستائی بفتح اول بروزن هرجای مونث ارزانی
س سستهل بکسر اول وسکون دوم وفتح فوقانی و سکون های ہوز ولام سردوبار درمرادف سستیل
س سستاچار بکسر اول وسکون سین دوم وفتح تای هندی مذکر اخلاق نیکو وخوی پسندیده
س سسر بروزن وبمعنی خسر بعربی صهر گویند وبفتح اول وضم دوم هم آمده وبکسر اول ودوم مونث فصلی ست از فصول شش گانه وبمعنی شبنم هم بنظر آمده ست
س سسرا بضم اول خسر

س سسرار ـ سسرال هردو بضم اول بمعنی خوشدامان مونث خانه خسر وخانمان او باشد
هـ سسکارنا بضم اول شغلیدن وبرباد کردن گنجه خود را
هـ سسکنا بکسر اول وفتح دوم وسکون کاف تازی وفتح نون زغنگیدن وگرفتن فواق مرکسی را
هـ سسکی بکسر اول وسکون دوم مونث زغنک وآن بروزن پلنگ بمعنی برجستن گلو باشد بعربی فواق گویند سسکیان بهرنا گرفتن فواق باشد کسی را
هـ سسیایند بکسر اول وسکون دوم وفتح تحتانی و سکون الف وکسر تحتانی ثانی وسکون نون ودال مهمله بوی بد باشد
س سسیر بفتح اول وکسر دوم وفتح تحتانی مذکر در محاوره عوام بمعنی ماه وقمر باشد وصحیح سس است چنانکه مذکور شد
س سسیل بضم اول وکسر دوم خلیق وخوشطبع ونیک نهاد را گویند
س سشتاچار بکسر اول وسکون شین معجمه مذکر خلق نیک
س سشتاچاری بکسر اول خلیق ونیک طبع وبمعنی سلوک وضیافت هم آمده است مونث
س سکار بروزن بهار مذکر بامداد وسکاری مونث کذلک
س سکارنا بفتح اول پذیرفتن
س سکال بضم اول بروزن زلال مذکر کثرت ودوفور هرشی وخوبی فضل وبروزن نهال در فارسی بمعنی فکر واندیشه وگفتگو درخواهنده وگوینده باشد وبکاف فارسی مشهورست
هـ سکاذا بفتح اول اندو نکین شدن
س سکت بفتح اول ودوم مونث قدرت وتوانائی
س سکت بفتح اول ودوم وسکون تای منقوطه هندی

مذکر سال و نام جشنی هندیست در هنود

س سکتا بضم اول لاغر و نحیف و بکسر اول مذکر سفال پاره

س سکتمب بفتح اول و ضم دوم و سیوم و سکون میم و بای
موحده صاحب عیال مرد عیال دار

س سکتی بضم اول مونث ماهی خشک و سطلق خشک و لاغر
و نحیف را نیز گویند

س سکچ بفتح اول و دوم و سکون جیم فارسی بیم و خوف و
شرم را گویند

س سکچانا بضم اول ترسیدن و نادم گشتن

س سکچنا بضم اول و دوم ترسیدن و خجل شدن و شرمنده
گشتن و بفتح اول هم آمده

س سکر بضم اول و سکون کاف تازی و رای قرشت مذکر
ناهید بعربی زهره گویند و بمعنی جمعه و آدینه هم هست و او شمیم
سنی را هم گفته اند و در زبان عربی مستی و به لشد کاف
مفتوح معرب شکر باشد

س سکرا بفتح اول تنگ و ضیق را گویند

س سکرانا بفتح اول تنگ کردن کسی را و از جای هر دو باز
داشتن و قبول کنانیدن کاغذ تنخواه و غیر آن

س سکرانت بفتح اول و سکون دوم و فتح رای قرشت و
سکون الف و نون و تای فوقانی مونث تحویل آفتاب
باشد در برجی از بروج دوازده گانه سکرانتی منسوب
بسکرانت

س سکرائی بفتح اول بروزن صحرائی مونث تنگی جای
و ضیق مکان

س سکوت بضم اول و کسر کاف و رای مهمله و سکون تای
فوقانی هر چیز خوب ساخته و بمعنی کار نیک و خوبی
و نیکی هم هست

س سکرهلک بفتح اول و دوم و فتح میم و سکون کاف
تازی فعل متعدی را گویند

هـ سکری بکسر اول مونث قلاده قفل یا سر قفل

س سکرنا بضم اول و فتح دوم و سکون رای منقوطه ترنجیدن

وفراهم آوردن و کوتاه شدن

س سکل بفتح اول و فتح کاف تازی همه و بضم اول
و فتح دوم سفید بنقیض سیاه و لقبی مر برهمنان را

سکل پچهمن بفتح بای فارسی نصف نورانی ماه و آن
از آغاز ماه تو تا بدر شدن آن باشد

س سکلیکرم بضم اول و سکون کاف و کسر لام و سکون
تحتانی و فتح کاف دوم و سکون رای مهمله و میم
صابون را گویند

س سکما بضم اول و ضم دوم و فتح میم مرادف سکوما

س سکن بفتح اول و ضم دوم مذکر شگون

س سکنا بفتح اول توانستن و قادر شدن

هـ سکنا بکسر اول برشته شدن

س سکنده بکسر اول و فتح دوم و سکون دیگر حروف
مذکر شاخ درخت و حصه و بهره و دوش که کتف
باشد و بمعنی گروه و جماعتی از لشکر هم هست

س سکوار بضم اول نفیس و نرم

س سکوچ بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و
جیم فارسی مذکر تعظیم و تکریم را گویند

هـ سکورا - سکوری بفتح اول و ضم دوم و سکون
واو مجهول در هر دو اول مذکر و ثانی مونث ظرف
گلی و بکدان گل و صاحب برهان قاطع گفته که
سکوره بضم اول و ثانی و فتح رای قرشت کاسه
گلی باشد

س سکوترنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول
ترنجیدن و فراهم آمدن

س سکه بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر آرام و
راحت سکه باس سکان راحت سکه پال
نوعی از پالکی سکه پانا آرام یافتن سکه چین سکون
و آرام سکه دائی راحت بخش و آرام دهنده
سکه دهام مکان راحت را گویند

س سکه بکسر اول مرید و شاگرد و تلمیذ و قومی معروف

که در پنجاب و مضافات لاهور می باشند و از
مریدان و پیروان نانک اند و آن نام شخصی است
که مقتدای قوم سکه بوده است

س سکها بفتح اول آشنا و ندیم و بکسر اول مونث کاکل
و گیسو و بمعنی شعله آتش نیز آمده و بضم اول خشک
نقیض تر مرادف سوکها

س سکهانا بکسر اول آموختن و بضم اول خشک کردن

س سکهائی بکسر اول مونث سکهایا بکسر اول مذکر
تعلیم و تلقین و تربیت

س سکهپال بضم اول مذکر نوعی از پالکی

س سکهت بضم اول و کسر دوم آسوده و مرفه الحال

س سکهتلا بضم اول و سکون کاف تازی و هاء هوز
و فتح فوقانی و تخفیف لام مذکر پاره ادمی که اندرون
پای افزار کنند

س سکهد بضم اول و فتح دوم و سکون هاء هوز و دال
مهمله دلپذیر و دلکشا

س سکهداس بضم اول نوعی از برنج خوشبو

س سکهدان بضم اول مذکر راحت بخشی و ترفیه یعنی
آسودگی دادن کسی را

س سکهدایک بضم اول و فتح چهارم و فتح تحتانی
راحت بخش و فرحت افزا

س سکهدرسن بضم اول و فتح دال و سکون رای
قرشت و فتح سین و سکون نون مهمله مذکر نباتی است
که عصاره آن در گوش را نفع دهد

س سکهر بکسر اول و فتح دوم مذکر ریسمان بهانگی باشد و
بهانگی وزنی باشد اعم از آب و غیر آن که بدو چوب
و ریسمان حمال آن را بر دارد و بمعنی قله و سر
چیزی هم آمده

س سکهرن بکسر اول و فتح دوم و فتح رای مهمله مذکر نوعی
از خورش که از شکر و دلمه شیر می سازند

س سکهلانا بضم اول خشک گردانیدن مرادف

سکهاناد بکسر اول آموزانیدن

س سکهناود بکسر اول و سکون کاف و هاء هوز و فتح
واو و سکون دال مذکر اتالیقی و معلمی

س سکهی بضم اول و کسر دوم آسوده و مرفه الحال و بفتح
اول زنی که محرم و ندیم زن دیگر باشد و نیز در بیتی
که لباس زنان پوشیده باشد

س سکهیا بضم اول آسوده و مرفه الحال

س سکیت بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مونث
افلاس و سختی و بمعنی تنگ و چپت هم آمده است

س سکیتنا بفتح اول و کسر دوم و سکون تحتانی و فوقانی
تنگ کردن و در مضیق افکندن

ه سکیلا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر
نوعی از آهن باشد

ه سکیلنا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و لام
کشیده شدن و کوتاه شدن و درهم کشیدن باعضا

ف سگ ترجمه کلب سگ ددی مونث هرزه دو
و سعی لاحاصل سگ لگی مونث چاپلوسی و تملق و
خوشامد

س سگا بفتح اول خویش سگا بهائی برادر حقیقی سگی
بهن خواهر حقیقی

س سگائی بفتح اول مونث خویشی و قرابت و نامزد
کردن دختر با کسی و شادی دوباره زنیکه از قوم
اراذل بود چه قوم هنود آن زنی که شریف و نجیب
باشد نکاح ثانی بروی حرام است و موجب ذلت

س سگبهتا بفتح اول و فتح بای فارسی و سکون
هاء هوز و فتح فوقانی بر وزن خرزهره سبزی که آن را
با حبوبات پزند

س سگرا بفتح اول و سکون کاف فارسی همه و جمیع

ه سگرئی بضم اول و سکون دوم و فتح رای قرشت
و کسر همزه مونث نوای است در موسیقی مخصوص
بوقت چاشت

س سگر بفتح اول وتشدید کاف فارسی مفتوحه مذکر
سهل وکردن

س سگن بروزن سخن مذکر شگون وفال را گویند

هـ سگوتی بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول
گوشت حیوانات را گویند

س سگند - سگندهہ بضم اول وفتح دوم وسکون
دیگر حروف مونث بوی خوش وبمعنی خوشبو
وعطر هم آمده
سگندهای نام گلی است

س سگهر بضم اول وفتح دوم وسکون های هوز ورای
منقوطه هندی بهتر ونیکو وپسندیده ودانا است
وصاحب فضیلت

س سگهرائی بضم اول مونث زیبای ونیکوی ولطافت
سگهرتی بکسر همزه کذلک

س سگهن بفتح اول ودوم سطبر وغلیظ ومتراکم باشد
همچو موی وابر ودرخت وپا انبساط اشجار

س سگیان بضم اول وکسر دوم مذکر فراست ودانائی
وتیزفهمی وبفتح اول دانا وصاحب فراست

س سگیانا بفتح اول وکسر دوم دانا وذی هوش

س سل - سلا هردو بکسر اول مونث سنگی که بران
توابل وغیر آن لسازند وکارد وامثال آن تیز کنند
وبمعنی مطلق تخته سنگ هم هست وسل بفتح اول
در فارسی چیزی باشد که از چوب وخلاشه
درهم بندند وبدان از آب عبور کنند وکشتی و
سفینه وششی که عربان ریه گویند وبکسر اول نام
مرضی است وآن قرحه ریاست مع تپ دق

س سلاجت بکسر اول وفتح لام وکسر جیم تازی وسکون
فوقانی مذکر سنگ ازرق است داورا سلارس
هم گویند بعربی سیعه سامله خوانند

س سلاکا بفتح اول مونث جدول وسطر ونیز میل
جراحان که بدان غور جراحت معلوم کنند وآنرا
بعربی محراف گویند

س سلانا بکسر اول دوزانیدن وبضم اول خوابانیدن
وکنایت از کشتن وقتل کردن هم هست سلا
دینا کذلک

س سلائی بکسر اول مونث اجرت دوختن و
دوختن چیزی وبفتح اول میل وقلم سرمی

س سل بٹه بکسر اول وفتح بای موحده وتشدید
تای منقوطه هندی مذکر دو سنگ دراز که
بدان دارو های سایند صاحب برهان گفته
بته اول ودوم سنگ دراز که بدان دارو ها
لسازند بعربی مسحق باشد

س سل پت بکسر اول وفتح بای فارسی هموار
ویکسان وصاف را گویند

هـ سلپچی بکسر اول وفتح دوم وسکون بای فارسی وکسر
جیم فارسی مونث طشت مرادف چلپچی

س سلنا بفتح اول وکسر دوم مونث رود بار مرادف
سرت

س سلج بفتح اول ودوم خجل وشرمسار وبفتح اول
در عربی فرو بردن لقمه وبالضم وتشدید لام گیاهی
است که شتر می خورد

هـ سلجهانا بضم اول پیچ گشادن ودرست نمودن
وصاف کردن

هـ سلجهنا بضم اول وفتح دوم گشاده شدن

س سلچهن بضم اول وفتح دوم وتشدید جیم فارسی
مفتوحه مذکر نشان نیک وعلامت سعد
وخوبی وحسن

هـ سلسلانا بفتح هردو سین مرادف سرسرانا

هـ سلفا بضم اول بروزن زلفی مذکر کوزه گلی که
بی سفال پاره در سر قلیان کنند وکشند

هـ سلفچی بکسر اول وفتح دوم مونث طشت با آفتابه

س سلکی بفتح اول وسکون لام وکسر کاف تازی

مونث بمعنی است دوای

س سلگانا بضم اول افروختن

س سلگنا بضم اول وفتح دوم افروخته شدن

س سلل بفتح اول وکسر دوم بروزن خجل مذکر آب وبر مانعی که باشد

س سلم بفتح اول وتشدید لام مذکر نوعی از پارچه کنند وجای خشن وبضم اول وتشدید دوم در عربی نردبان وسبب ووسیله بسوی چیزی

هـ سلنا بفتح اول مذکر نهر ودریاچه ودر دکنی بمعنی خلجان باشد

هـ سلو بفتح اول وتشدید لام مضموم مذکر تسمه دوال باریک وبواو مجهول زن احمق ونادان را گویند

س سلوانا بکسر اول دوزانیدن وبضم اول خوابانیدن

س سلوب بفتح اول وضم دوم مذکر اندک وقلیل باشد

س سلون بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول طعام بانمک ونام کشوری هم است

س سلونا بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول نمکین وملیح

س سلونو بفتح اول وواو اول معروف وواو دوم مجهول مونث بدر شدن هلال در ماه ساون که دران هنود ریسمان ابریشم سرخ بطور تعویذ بنام کرشنا بر بازوی خود بندند وآن ریسمان را راکهی خوانند وآن روز روز عید هنود است

س سلونی بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول مزه دار ولذیذ وبمعنی نمکین وخوبصورت هم آمده است

س سلی بکسر اول ودوم مخفف مونث سنگی که کارد را بران تیز کنند وتنور کوچک وعوام بتشدید لام گویند بمعنی اول

هـ سلی بکسر اول ودوم مونث تنه درخت وموج وتخته وماکیان صحرائی

س سلیش بکسر لام وسکون یای مجهول وشین معجمه مذکر ابهام وکلامیکه ذو معنیین باشد

کیکر جا کر نا رجا من بهل سا املا ۱ سنو کرم کجنار بیل رالی تو فتح این شعر بطا بر چنان نماید که گویا نامهای اشجار جمع کرده اند اما معنی دیگر ازان مستفاد میشود یعنی حقتعالی بر تو مهربان بوده وهرچه خواستی ترا میسر شد قدم او را پرستش کن ای زن نادان وترک مکن عاشق خود را یک لحظه

س سم بفتح اول یکسان ومانند وتمام وباهم باشد ودر عربی زهر را گویند وبضم اول در فارسی معروف که عربان حافر خوانند

هـ سم بفتح اول نوای است در موسیقی

س سما بفتح اول بروزن همه مذکر وقت وهنگام وحالت ووفاق وهم آهنگی ودر عربی بمعنی آسمان وسقف خانه وسایبان وابر وباران

س سماپت بفتح اول ودوم وسکون الف وبای فارسی وتای فوقانی تمام وکامل وبکسر تای فوقانی بمعنی انجام واتمام وکمال بود مذکر

س سماج بفتح اول بروزن رواج مذکر رخت واسباب وبمعنی صحبت وانبازی وشارکت هم است

س سماجی بفتح اول سطربانی که ملازم رقاصان باشند

س سماچار بروزن جفاکار مذکر خبر واحوال وسرگذشت وماجرا وکیفیت باشد

س سمادهه بفتح اول ودوم وسکون دیگر حروف مونث قبر جوگی را گویند عموماً وخصوصاً مقامی که دران یکی را لسیبی از اسباب زنده در گور کنند تا بمیرد وغیر نام ریاضتی است ورسیان کیلد که بدوان روح را از جسم جدا توان داشت تا مدت معین

س سمادهان بفتح اول مذکر تسلی و اطمینان و بندوبست
و قرار داد
س سمالو بفتح اول و ضم لام مذکر نام نباتی است
س سمان بفتح اول با نون زده بروزن کمان مذکر وقت
و هنگام و حالت و با نون ظاهر کرده برابر و مانند و همسر
و باین معنی مذکر و مونث هر دو آمده تو میرے سمان کا
نهین تو همسر من نیستی
س سمانا بفتح اول گنجیدن و گنجایش داشتن مرادف اما نا
س سمانتا بفتح اول و دوم و سکون نون ظاهر مونث
مانندگی و مشابهت
س سمائی بفتح اول گنجایش و گنجائی
س سمائی بروزن کمائی مونث صبر و تحمل و قدرت و لیاقت
ھ سمبا بضم اول مذکر گز بندوق
س سمباد بروزن همزاد مذکر گفتگو و مکالمه
س سمبت بفتح اول و سیوم بروزن فرحت مذکر سال
و تاریخ باشد
س سمبندھ بفتح اول و سیوم بروزن هرچند مذکر
نسبت و قرابت و خویشی و بمعنی قافیه شعر هم آمده است
س سمبندهی بروزن فرزندی مذکر خویش و خسر پسر
و خسر دختر را نیز گویند
س سمبودهن بفتح اول و ضم بای موحده و سکون واو
مجهول و فتح دال ابجد و سکون های هوز و نون ندا و
خطاب را گویند
س سمبهارنا بفتح اول و سیوم مرادف سمبهالنا
س سمبهالنا بفتح اول و سیوم پناه دادن و نگهداشتن
س سمبهاونا بفتح اول بروزن مردآزما مونث
احتمال و امکان و ممکن بودن چیزی
س سمبهلنا بفتح اول و سیوم پناه داده شدن
س سمبهو بفتح اول و ضم سیوم ممکن و لایق و زیبا
س سمبهوگ بفتح اول و ضم سیوم و سکون واو
مجهول مذکر تصرف و کامرانی و بمعنی جماع و مباشرت

نیز آمده
س سمپت بفتح اول و سیوم که بای فارسی است مونث
اقبال و دولت و ثروت باشد
س سمپٹ بفتح اول و ضم سیوم و سکون تای منقوطه هندی
مذکر بند کردن رخنه و جوفی باشد و بمعنی طبله سربسته
و صندوقچه هم هست
س سمپدا بفتح اول و سیوم بروزن همصدا مونث
دولت و ثروت مرادف سمپت
س سمپن بفتح اول و سیوم کامل و تمام
س سمپورن بروزن فرمودن کذلک
س سمت بضم اول و فتح دوم و کسر فوقانی مونث خوبی
و مروت و لطف و بفتح اول و تشدید دوم مذکر
قیاس و گمان و بالفتح در عربی بمعنی راه و روش باشد
س سمتا بروزن همتا مونث برابری و همسری و مساوات
س سمٹ بکسر اول و فتح دوم و سکون تای منقوطه
هندی مونث کشش و جهیدگی را گویند
س سمٹنا بکسر اول و فتح دوم کشیده شدن
س سمجهت بفتح اول و دوم مونث فهم و دانش و خیال
و گمان باشد
س سمجهانا بفتح اول فهمانیدن و دلنشین کردن
س سمجهاوا بفتح اول مذکر تفهیم
س سمجهنا بفتح اول و دوم فهمیدن و دانستن
س سمجهوار بفتح اول و دوم دانا و عاقل
س سمجهوتی بفتح اول و سیوم مونث تفهیم
س سمدائی بفتح اول و ضم دوم منضم و پیوسته و مجموع
س سمدر بفتح اول و ضم دوم و سکون دال مهمله
مذکر دریا بعربی بحر خوانند سمدرپهین بکسر بای
فارسی و سکون های هوز و یای مجهول و نون بمعنی
کف دریا باشد و آن کنایت است از فلس یا
استخوان نوعی از ماهی
س سمدرپهنت بفتح اول و ضم دوم و فتح رای مهمله

سکون الف و نون و تای فوقانی دراز و وسیع همچو دریا

س سمدر سوکهه بفتح اول و ضم دوم و فتح سین و سکون واو مجهول و کاف تازی سونش فال گوی و رمالی را گویند

س سمدر رکی بفتح اول و ضم دوم و کسر رای مهمله رمال و فال گو

س سمده بفتح اول و کسر دوم و سکون دال و های هوز سونش پارهای هیزم که آنرا برای سوختن و هوم آماده کرده باشند و معنی هوم خواهد آمد انشاء الله تعالی عزوجل

س سمدهر ملاوا بفتح اول و دوم مذکر معانقه کردن و سمدهی یعنی پیوند و پیوند شوهر

س سمدهن بفتح اول و سیوم خوشدامن فرزند را گویند

هـ سمدهی بکسر اول و کسر سیوم خسر فرزند

س سمدهیانا بفتح اول و کسر سیوم مذکر خانمان خسر فرزند

س سمر بضم اول و کسر دوم و سیوم یاد و ذکر و بفتحتین در عربی افسانه را گویند

س سمرپن بفتح اول و دوم و فتح بای فارسی تحویل و تفویض و سپرد کردن

س سمرتهه بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر زور و قدرت و توانا و قادر را هم گفته اند

س سمرتهی بفتح اول و دوم قادر و زورآور

س سمرن بضم اول و سکون سیم و فتح رای قرشت تند سبحه کوچک و معنی یاد و ذکر هم آمده و بفتح سیم و کسر آن هم خوانده اند

س سمرنا بضم اول و فتح دوم یاد کردن و ذکر نمودن باشد

س سمست بفتح اول و دوم و سکون سین مهمله و تای فوقانی همه و مجمع

س سمسرگ بفتح اول و سیوم بروزن کم یک

مذکر صحبت و معاشرت

هـ سمسم بضم هر دو سین مهمله سوزش آواز سوختن چوب تر و بکسر هر دو سین در عربی کنجد را گویند

س سمسیا بفتح اول و دوم و سکون سین و فتح تحتانی مذکر و آن طریقی باشد در میان شعرای هند که یک کس مصرعی نویسد یا بگوید و شاعر دیگر مصرع دوم گفته بیت را تمام کند

س سمشان بفتح اول و سکون دوم و فتح سین معجمه مذکر گورستان و جای که در آن مرده را می سوزند

سمشان باسی بمعنی ساکن گورستان باشد و این وصفی است از اوصاف مهادیو

س سمن بضم اول و فتح دوم گل مرادف پهول و بروزن چمن در فارسی گل سفید برگ و در عربی سطلی روغن را گویند عموماً و روغن گاو را خصوصاً و روغن گاو چون بسیار کهنه شود دفع سم افعی کند

س سمندر بفتح اول و ضم دوم و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای قرشت مذکر دریا و بفتح دوم در فارسی نام جانوری است که در آتش متکون میشود گویند مانند موش بزرگ میشود و بعضی گویند بصورت سوسمار و چلپاسه است و بعضی گویند بصورت مرغی است والله اعلم و نام ولایتی است از هندوستان که چوب عود از آنجا آورند

س سمندر پهل بفتح اول و ضم دوم مذکر نام دارویست

س سمندر پهین بفتح اول و ضم دوم و کسر بای فارسی و سکون یای مجهول و نون مذکر مرادف سمندر پهین باشد

س سمندر سوگ بفتح اول و ضم دوم و فتح دال و ضم شین مهمله و سکون واو مجهول و کاف تازی مذکر نام دارویست

س سمندر کهار مذکر هم الفاظ

س سمندع بفتح اول و تشدید سیم مفتوحه و سکون نون

دوال مهمله های هوز مذکر قرابت خویشی وقافیه شعر را گویند
س سمو بفتح اول وضم میم وسکون واو مجهول مذکر وقت وهنگام و
بکسر اول در عربی بلند وبلند شدن وتشدید واو بلند شدن
س سموت بفتح اول وسیوم بروزن ثبوت مذکر
سال که دوازده ماه باشد
سمو بستر بفتح سین دوم کذلک
س سمو ستری بفتح اول وسیوم ونجم هر رسمی که در سال
یکبار آید
س سموچا بفتح اول بضم دوم وسکون واو معروف کامل وتمام
س سمونا بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول سرد کردن
آب گرم با آمیختن آب سرد با او
س سمها لنا بفتح اول ودوم مرادف سمها لنا
س سمی بفتح اول بروزن دمی مذکر وقت وهنگام
سمیا بفتح اول ودوم کذلک
س سمیپ بفتح اول وکسر دوم وسکون یای معروف و
بای فارسی متصل ونزدیک
س سمیپی بروزن عربی مونث قربت واتصال
س سمیت بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول
وتای فوقانی حرفیست که افاده معیت در هندی بخشد
س سمیٹ بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول و
تای منقوطه هندی مونث انقباض وکشیدگی ونیز
دوای است که زنان برای تنگی فرج بر دارند
س سمیٹنا بفتح اول کشیدن وفراهم آوردن
س سمیر بروزن حریر مذکر باد بعربی ریح گویند ودر
عربی بمعنی افسانه گو وافسانه گویندگان باشد
س سمیرو بضم اول وکسر دوم وسکون یای مجهول وضم
را مهمله وسکون واو معروف قطب شمالی وکوهی که
در اعتقاد هنود آن مسکن خدایان یعنی دیوان است
س سمیلی بضم اول وکسر میم وسکون یای مجهول ولام
لایق وپسندیده
س سمین بفتح اول ودوم وسکون تحتانی وزن قیمت و

وهنگام
س سن بفتح اول نام وبضم اول بی حواس سن سان
ساکن وخاموش وساکت وسن بفتح اول ایضا مذکر
نام نباتی است صاحب برهان گفته سن بروزن
من رستنی باشد که بر درختها پیچد وبعربی عشقه
خوانند وترکی بمعنی تو باشد که عربان انت گویند
وبکسر اول در عربی دندان وسال ومقدار عمر باشد
س سنا بضم اول وتشدید دوم شنیدن گوش
فرا داشتن
هـ سنا بفتح اول بروزن عنا آمیخته ومنضج ودر
عربی گیاهی است مسهل وبهترین آن مکی است
س سناپت بضم اول وفتح بای فارسی وسکون
تا منقوطه هندی مونث سکون وسکوت
س سناتن بفتح اول وفتح تای فوقانی ابدی و
دایمی باشد
س سناتهه بفتح اول وسکون تای فوقانی وهای هوز
بنده که آقا دارد وزنیکه شوهر داشته باشد
هـ سناٹا بفتح اول وتشدید نون مذکر شور امواج
دریا وشور باد وباران
س سنار بضم اول زرگر بعربی صایغ وصیاغ
گویند ودر فارسی زن پسر که عروس باشد
وبهندی کلن خوانند
هـ سناری بضم اول قابل ومستعد
س سناری بضم اول مونث زرگری وزن حسینه
وجمیله را نیز گویند
س سناسی بفتح اول وتشدید نون درویش وفقیر
س سنان بفتح اول بروزن کمان مذکر غسل و
بدن شستن وبالکسر در عربی فنان وسر نیزه
وسر عصا باشد
س سنانا بضم اول شنوانیدن
هـ سناهٹا بفتح اول وتشدید دوم وفتح های هوز

مذکر شور باد و باران و آواز موج نام از مرادف سناٹا
س سنبھارنا- سنبھالنا هر دو بفتح اول مرادف
سمبھالنا باشد و آن گذشت
س سنبہری بضم اول و سکون نون و فتح بای موحده
بروزن پر زہری مونث نام مرضی است
س سنپات بروزن مرضات مذکر مرضی است که
دران همه بدن سرد و فسرده می ماند اطبای
هند میگویند که این مرض از فساد صفرا و سودا
و بلغم پیدا میشود
س سنپت بفتح اول و سیوم مونث مرادف سمپت
س سنپولا- سنپولیا هر دو بفتح اول مذکر بچه مار
س سنپیرا بفتح اول آنکه مار می پرورد و هر جا برای
تماشا می برد
س سنت بفتح اول و سکون نون و تای فوقانی نوعی
از درویشان و ولی و پارسا را نیز گویند
و بالضم و تشدید نون در عربی راه و روش و عادت
س سنتا بفتح اول و سکون نون محروم و طمعکار و
بخیل
س سنتاپ بفتح اول و سکون نون مذکر اندوه
و درد و رنج
س سنتاپی بروزن هرباپی محزون و غمگین
س سنتان بروزن فرمان مذکر اولاد و اطفال
سنتت بروزن فرحت کذلک
س سنتشت بفتح اول و سکون شین معجمه و تای فوقانی
راضی و شادمان و خرم
س سنتنا بفتح اول و سیوم مونث تسکین و استمالت
سنتا کرنا تسکین دادن و تسلی بخشیدن
س سنتوکھ بفتح اول و ضم تای فوقانی و سکون
واو مجهول و کاف تازی و های هوز مذکر صبر و رضا و قناعت
و بسندکاری و شادمانی
س سنتوکھی بفتح اول و ضم فوقانی صابر و قانع و
بسندکار
س سنتے بفتح اول عوض و در عوض
هم سنتی بفتح اول مذکر
س سنتھ بفتح اول و سکون دیگر حروف محروم و بخیل
و طامع
س سنجکت بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تازی
و تای فوقانی پیوسته و منضم و مرکب
س سنجم بفتح اول و سیوم مذکر پرهیز و اجتناب از
غذای مخصوصه در روزهای مقرری
س سنجمی بروزن گردنی پرهیزگار و زاهد
س سنجنا بفتح اول و سیوم مذکر درختی است که بیخ آن
بکار آید مرادف سہجنا
س سنجوگ بفتح اول و سکون نون و ضم جیم و سکون
واو مجهول و کاف فارسی مذکر حادثه و واقعه و اتفاق
و بخت و وصل و التصاق و پیوستگی
س سنجوگن بفتح اول و فتح کاف فارسی زن سنجوگی
س سنجوگی بفتح اول و سکون نون و واو مجهول اهل
کشرائط تجرد و زهد بجا نیارد و اهل و عیال داشته باشد
س سنجھا بفتح اول و سکون نون و فتح جیم مونث شام
و شبگاه و دعای که هنود بوقت زوال آفتاب و غروب
آن و وقت ظهر بخوانند
س سنجھنا بفتح اول و سیوم مرادف سمجھنا
س سنجیونی بدیا بفتح اول و کسر سیوم و سکون یای معروف و فتح واو و کسر نون
مونث علم احیای اموات یعنی علمیکه بدان مرده را زنده کنند
س سنچار بفتح اول بروزن زنگار مذکر دخول و
سرایت و آغاز و شروع و در آمدن ستاره
از برجی به برجی دیگر
س سنچارکا بفتح اول و سکون نون و فتح جیم فارسی
و کسر رای مهمله و فتح کاف تازی قواده و دلاله گویند
س سنچی بفتح اول و سیوم کیسه و سرمایه و راس المال
و ذخیره را گویند

س سنجت بفتح اول و کسر سیوم و سکون فوقانی فراهم آورده
وجمع کرده را گویند
س سنچهپ بفتح اول و کسر جیم فارسی و سکون های مجهول
و بای فارسی مختصر و کوتاه
س سنچهپین بفتح اول و کسر سیوم بروزن سرپلین اختصار
والایجاز
س سندر بضم اول و فتح سیوم حسین و جمیل و خوب و نیکو کار
و بمعنی حسن هم هست مذکر
س سندرتا بضم اول و فتح سیوم مونث حسن و جمال
س سندری بضم اول و فتح سیوم و کسر رای مهمله مونث
حسن و جمال و بمعنی زن هم گفته اند
س سندهر بکسر اول و سکون دیگر حروف دریای شور
و محیط اعظم و نام کشوری است معروف و نیز نام
نوای است در موسیقی و بفتح اول مونث اتفاق
و موافقت و آشتی و شگاف و سوراخ
س سندهان بفتح اول و سیوم بروزن فرمان مذکر
درد و ظیفه
س سندهانا بروزن دندانه مذکر اچار که با طعام بخورند
س سندهانی بروزن جیدانی گک
س سندهاوت بضم اول و فتح دال مهمله مونث بوی
و رایحه خوش
س سندهب بفتح اول و سیوم بروزن انجب مذکر
نوعی از نمک که آنرا نمک لاهوری خوانند
س سندهو بکسر اول و ضم دال مهمله و سکون های هوز و
واو معروف مذکر دریای شور و محیط اعظم مرادف
سندهه
س سندهیا بفتح اول و کسر سیوم مونث دعا که هنود
بوقت زوال خورشید و غروب آن و بوقت
ظهر بخوانند مرادف سنجها
س سندیس - سندیسا بفتح اول و سکون نون
زده و کسر دال مهمله و سکون یای مجهول و سین مهمله
مذکر پیغام سندیسو بضم سین دوم کذلک
س سندیسی بفتح اول و کسر سیوم پیغامبر و رسول و قاصد
س سندیه بفتح اول و کسر دال و سکون دیگر حروف
مذکر شک و تردد
س سندیهی بفتح اول و کسر دال صاحب شک و متردد
هـ سنڈا با دال منقوطه هندی بروزن خنده محکم
و مضبوط و فربه و غالبا بسته دسته را هم گفته اند
هـ سنڈاسی بفتح اول مذکر مستراح و جای فرود در
و نادان هم گفته اند
س سنڈاسا بفتح اول مذکر منقاش بزرگ آنرا انبر
هم گویند
س سنڈاسی بروزن وسواسی قسمی است از فقرای هنود
س سنڈاسی بفتح اول مونث دست پناه و آن
آله که بدان آتش بردارند
س سنڈسی - سنڈسی بفتح اول و سکون نون و دال مهمله
منقوطه هندی و رای منقوطه و کسر سین بر هر دو کذلک
س سنسا بفتح هر دو سین مهمله مذکر شک و احتمال و
خوف و ترس و تردد
س سنسار بفتح اول بروزن تندار مذکر جهان
و دنیا
س سنساری بروزن تنداری دنیا دار
س سنسان بضم اول خاموش و ساکن
هـ سنسر بضم اول و فتح سیوم مذکر نام زیوری است
س سنسرگ بفتح اول و سیوم و سکون رای مهمله
و کاف فارسی مذکر دیدار و وصل و چار چشمی را گویند
س سنسکار بفتح اول و سکون نون زده و سین
و فتح کاف تازی بروزن زردوار مذکر وقف نذر
و معطر کردن چیزی بخوشبوییها
س سنسکرت بفتح اول و سکون نون زده و سین
مهمله و فتح کاف فارسی یا تازی و رخیز
هـ سنسنانا بفتح هر دو سین مهمله منطنه زدن و

بمعنی غشی کردن هم آمده
س سنسی بفتح اول و سکون نون بر وزن هرسی مذکر
شک و شبهه و تردد و اندیشه را گویند
هـ سنک بکسر اول و فتح دوم و سکون کاف تازی مذکر
استنشاق آب بینی بعربی مخاط گویند
س سنک بفتح اول و سکون دوم و سیوم مونث
بیم و اندیشه و شک و تردد و سنکا بفتح اول و سکون
نون کذلک
هـ سنکاتر بضم اول و سکون نون و فتح کاف تازی
و شناة فوقانی مذکر نوعی از مار باشد
س سنکار بفتح اول بر وزن تنذار مونث اشاره
و ایما
س سنکارنا بفتح اول و سکون نون اشاره کردن
س سنکت بفتح اول و سکون نون و فتح کاف
تازی و سکون تای هندی مذکر اندوه و مصیبت
و رنج و آفت سنکت چوتهی بفتح جیم فارسی
و سکون دیگر حروف نام جشنی و عیدی ست
که هنود بجا آرند در ماه ماگه بنام گنیش آن نام
نهی است
س سنکچی بفتح اول و سکون نون و کاف تازی و
کسر جیم فارسی مونث کفچلیز و آن جانوری است
که بعربا دعموص خوانند و بعضی گویند نوعی از ماهی است
که آنرا اسک ماهی گویند
س سنکرات بفتح اول و سکون نون و فتح کاف تازی
مونث تحویل آفتاب از برجی به برجی سنکرانتی
بفتح اول کذلک
س سنکرشن بفتح اول و سکون نون و فتح کاف تازی
و سکون رای قرشت و فتح شین معجمه نام بلرام است
س سنکلپ بفتح اول و سکون نون و فتح کاف تازی
و سکون لام و بای فارسی مذکر نذر و نیاز
س سنکلپنا بفتح اول مصدر است از سنکلپ بمعنی

خیرات دادن و نذر کردن
هـ سنکنا بکسر اول و فتح دوم استنشاق آب بینی
س سنکوچ بفتح اول و سکون نون و ضم کاف تازی
و سکون واو مجهول مذکر ندامت و شرمندگی و بمعنی
کفچلیز که هم است که عربان دعموص خوانند
س سنکوچن بفتح اول و سکون نون و ضم کاف تازی
و سکون واو مجهول و سکون نون مذکر کشیدگی
س سنکوچی بفتح اول و سکون نون و ضم کاف تازی
نادم و شرمسار
س سنکهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر مهره و ناقوس
و نوعی از زیور
هـ سنکهه بفتح اول و سکون دیگر حروف ساده لوح
و نادان ڈپول سنکهه بفتح دال منقوطه و ضم بای
فارسی و سکون واو مجهول که بسیار وعده ها
کند و یکی بوفا نرساند
س سنکهلی بفتح اول و سکون نون و فتح کاف تازی
و ضم های هوز و کسر لام مونث نام رستنی باشد که
در دوا بکار آید
س سنکهنی بفتح اول و کسر کاف تازی قسمی است از
اقسام چهارگانه زنان و صفت این زن چنین
گفته اند که بلند و بالا و دراز موی باشد نه فربه بود نه لاغر
زود رنج و تندمزاج بود
س سنکهیا بفتح اول و کسر کاف تازی مونث عدد و
حساب و نیز سم الفار باین معنی مذکر آمده
س سنگ بر وزن رنگ مذکر صحبت و رفاقت و همراهی
و بمعنی همراه و رفیق هم آمده است و در فارسی
معروف که عربان حجر خوانند سنگ تره نوعی از
نارنج
سنگتول بفتح اول و سکون واو مجهول مساوی
الوزن سنگ موسی سنگی است که سیاه
رنگ میشود

س سنگا بکسر اول و سکون نون مذکر تغیر و کرنا

س سنگار بکسر اول مذکر آرایش و زینت

س سنگارنا بکسر اول آراستن

س سنگارهار بکسر اول مذکر درختی ست که گل زرد رنگ از آن بهم رسد

س سنگاریا بکسر اول و رای مهمله خادم بتخانه که صنم را بیاراید بگلها و غیر آن

س سنگت بفتح اول و سیوم مونث مباشرت و جماع و بمعنی صحبت و جماعت نیز آمده و جای که مردم سکهه دران جمع آمده رسومات دینی را سرانجام و بسند و بمعنی درست و راست و خوب هم آمده

س سنگر بروزن لنگر مذکر خندق

س سنگرام بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و سکون الف و میم مذکر جنگ و حرب

س سنگره بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای مهمله مذکر جمع و مجموعه و تالیف

س سنگرهنی بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و های هوز و کسر نون مذکر ذرب و خلفه و آن نوعی از اسهال باشد

س سنگرا بکسر اول و سکون نون و کاف فارسی مذکر شاخ کاو که دران باروت نگهدارند و کوچک آنرا سنگری خوانند

س سنگسکار بفتح اول و سکون و کاف فارسی و سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و رای قرشت مذکر خیال و رای و تصور

س سنگسی بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و کسر سین مونث سنقاش و ابزار مرادف سنڑسی

س سنگم بروزن همدم مذکر جماع و اتصال و امتزاج دو کس یا دو چیز و در فارسی همین معنی دارد چنانچه صاحب برهان قاطع ذکر کرده و بمعنی همراه و رفیق هم هست

س سنگوتی بکسر اول و فتح سیوم مونث آله صیقل که از شاخ کاو سازند و قبه دراز که از فلزات سازند و بر شاخ کاو نصب کنند برای زینت

س سنگهه بکسر اول و سکون دیگر حروف مذکر نام شیر بعربی اسد گویند و برج اسد و لقبی است راجپوتان را چو رام سنگهه و بهگونت سنگهه

س سنگهات بفتح اول مذکر صحبت و همراهی و همراه رفتن

س سنگهاتی بفتح اول و کسر سیوم رفیق و دوست

س سنگهار بفتح اول مذکر قتل و کشتن و بمعنی مقتول هم هست

س سنگهارنا بفتح اول و کسر سیوم کشتن و قتل کردن

س سنگهاتا بکسر اول مذکر نوعی از درستی باشد و رومالیکه هر دو گوشه آنرا گره زده باشند

س سنگهاسن بروزن نهادن مذکر اورنگ و تخت

س سنگهانا بضم اول بویانیدن

س سنگهنی بکسر اول شیر ماده

س سنگهیا بفتح اول و کسر سیوم رفیق سنگی بروزن جنگی کذلک

س سنگیا بکسر اول و سیوم مذکر نوعی از زهر و بفتح اول مونث تشبیه و استعاره و کلمه که اسم باشد

س سنگیت بفتح اول و کسر سیوم مذکر سرود و نغمه سنگیت درپن آئینه سرود و آن کتابی است در علم موسیقی سنگیت ناچ نوعی از رقص باشد

س سنمان بفتح اول بروزن دربان مذکر ادب و تعظیم

س سنمانی بفتح اول بروزن ارزانی معزز و مکرم و خلیق و متواضع

س سنمکهه بفتح اول و سکون نون و ضم سیوم و سکون دیگر حروف مقابل و روبرو

س سنمند بفتح اول و سکون نون که در تلفظ

همچو سیم است و فتح سیم و سکون نون و دال مهمله نسبت و قرابت

س سنتا بضم اول شنیدن و بمعنی لفظه حرف نیز آمده مذکر

ه سنوارنا بفتح اول آراستن و درست کردن و انتظام دادن و بند و بست کردن و اماده نمودن

ه سنورنا بفتح اول و سیوم آراسته شدن

س سنهارنا بفتح اول نیست و نابود کردن و تباه ساختن

س سنهرا بضم اول و فتح دوم طلائی و زرین مرادف سنهلا

ه سنیا بفتح اول و کسر دوم مذکر نوعی از پارچه

س سنیاسی بروزن فریادی درویش و زاهد و عابد مرتاض

س سنیچر بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف و فتح جیم فارسی مذکر کیوان بعربی زحل خوانند و روز شنبه را نیز گویند

س سنیچرا بفتح اول و کسر دوم و فتح جیم فارسی شقی و بدبخت و بدنصیب و نیز نام کوهی است نزدیک گوالیر

س سنیهه بفتح اول و کسر نون و سکون یای مجهول و های هوز مذکر دوستی و محبت و بمعنی روغن هم آمده بعربی دهن خوانند

س سنیها بفتح اول و کسر نون دوستی و محبت

س سنیهی بفتح اول و کسر دوم دوست و آشنا و عاشق

س سو بفتح اول صد و بمعنی مانند هم آمده و بضم اول حرفی است که افاده معنی خوبی دهد همچو سو ظالم نیکو و نفیس سو دول شکیل و خوشنما و سو با واو مجهول بمعنی پس بود و بکسر اول و فتح دوم نام از نامهای جها و پوست سوسر کا هونا بودن سیاهی باشد فرضا با صد سر که اگر یکی ازان بدست دشمن قطع کرده شود سر دیگر جا بنشانی نماید و این کنایه است از کمال استقامت و قوت در

و غیر آن

س سو بفتح اول مذکر لاشه و لاش مرده و بضم اول در محاوره اهل برج ترجمه از باشد که یکی از حروف معنوی است و در فارسی معروف که جانب و جهت باشد

س سوا بضم اول مذکر طوطی و سوزن بزرگ که بدان جوال بدوزند و بفتح اول با ذال و بسکون واو و جهه تخم شبت و آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک باشد محلل است و منفتح و مدر بول و حیض و شیر و مسکن مغص و مفتح سده و هاضم و باه با تریاقیه جهت یرقان و امراض بلغمی و دوائی مفید و جهت امراض آلات تناسل نافع و با عسل جهت سموم و اعانت فی سو

س سوا بکسر اول مونث نام زنی که هندوان پرستش او کنند و دو رایا را نیز هم گویند و در عربی بمعنی غیر باشد

س سواپاتی - سواپاتی هر دو بضم اول مونث بازی باشد مر اطفال را

س سوات بفتح اول بروزن فوات مونث منزل پانزدهم باشد از منازل قمری سوات گویند قطره ابر نیسان و آن در وقت بودن قمر درین منزل در دریا می افتد و هر قطره که در صدف جای گیرد بحکم الهی مروارید شود

ه سواچنا بفتح اول و دوم و سکون الف و جیم فارسی آزمودن و امتحان کردن

س سواد بفتح اول مزه و ذائقه و چاشنی و حلاوت و لذت و در عربی سیاهی رنگ را گویند

س سوادك بفتح اول و دوم و فتح دال مهمله و سکون کاف تازی لذیذ و مزه دار سوادلا هم و در عوض کاف هم گویند

س سوادهین بروزن فراهین مختار و حاکم و سرکش و خودسر فی لارهی للقیض سعدی

س سوادهینی بفتح اول بروزن فراهینی مونث مختاری و آزادی سوادهینتا بسکون نون و آخر و فتح تای فوقانی کک

س سوادی بفتح اول بروزن جادی چاشنی کرو بکاول

س سوار بضم اول و سکون واو مجہول مذکر حجرہ زچہ و زچہ خانہ و بکسر اول گیاہ و سبزی کہ در قعر چشمہ و تالاب بروید و بضم اول خوک و خنزیر و بفتح اول در فارسی بمعنی فارس و بالضم و بالکسر در عربی دست برنجن

س سوارتھ بسکون واو مجہول و رای قرشت و دیگر حروف مذکر دنیاوی و مطلب و مقصد و غرض نفسانی

س سوارتھک بضم اول و فتح دوم و رای قرشت و کسر تای فوقانی کامیاب و بہرہ ور

س سوارتھی بضم اول و فتح دوم و سکون رای قرشت و کسر فوقانی خود غرض

س سوارگہ بضم اول و فتح دوم و سکون رای قرشت و کاف فارسی مذکر قدر خویش و استحقاق خود

س سواری بضم اول مادہ خوک و بفتح اول در فارسی معروف کہ فراست و فارسی باشد

ھ سواس بضم اول مذکر بروزن نخاس مذکر نوعی از برنج

س سواس - سواسا ہر دو بسکون واو مجہول مذکر دم و نفس و حیات و زندگی

س سوالا بکسر اول بروزن نوالہ مذکر تبکدہ عبادو

س سوامی بسکون واو مجہول و کسر میم خداوند و مالک و شوہر و طائفہ از درویشان کہ از دوکانداران غلہ و درم بطور خراج ستانند و ایشان را ڈنڈی فقرا گویند چہ ڈنڈا پیادہ سرکار و سرہنگ باشد

س سوان بواو مجہول مذکر سگ بعربی کلب گویند

س سوانا بکسر اول بروزن میانہ مذکر لب و کرانہ و حد چیزی و بضم اول خوابانیدن مرادف سولانا

س سوانگ بضم اول و فتح دوم و سکون الف و نون و کاف فارسی مذکر تقلید و تبدیل لباس سوانگ لانا تبدیل صورت کردن

س سوانگی بواو مجہول و سکون الف و نون و کاف فارسی مسخرہ و نقلباز و نقلیہ

س سوانہ بکسر اول مذکر حد و سرحد

س سوائی بفتح اول بوزن ہوائی لقب راجہ جیپور است

س سوایا بفتح اول یاو بالا

ھ سوباس بضم اول و واو کشیدہ مذکر مکان دلکشا و بوی خوش

س سوبن بضم اول و واو کشیدہ و فتح بای موحدہ غیر خالص و ناسرہ

س سوبرن بضم اول و واو کشیدہ و فتح بای موحدہ و رای مہملہ و سکون نون مذکر زر خالص و بیغش و ہر چیز زرین

س سوبس بضم اول و واو کشیدہ و فتح بای موحدہ و سکون سین مہملہ مذکر خانہ دلکشا و مکان دلچسپ

س سوبھا بواو مجہول مونث حسن و خوبی و رونق و آرایش را گویند

س سوبھاو بواو معروف مذکر طبع نیک و مردم نیک طبع و خوش خو و بواو مجہول دستور و رسم و طریق و عادت و طبیعت

س سوبھایمان بواو مجہول و فتح بای موحدہ و فتح مثناۃ تحتانی زیبا و خوشنما و رونق دار

س سوبھنا بواو مجہول و سکون موحدہ و ہای مو[ز] زیبیدن

س سوپ بضم اول مذکر رہک و غلہ برافشان

س سوپاپیہا بضم اول و سکون واو معروف و فتح بای فارسی و سکون الف و کسر بای موحدہ و سکون یای مجہول مذکر نام پرندہ ایست

ھ سوپارہ بضم اول مذکر سرسبزہ

س سوپان بواو مجہول مونث نردبان بعربی سلم گویند

س سوپن بفتح اول و دوم و سکون بای فارسی و فتح نون مذکر خواب بعربی منام و واقعہ گویند

س سوپھل بضم اول و سکون واو معروف و فتح بای فارسی مثمر و بارآور و فائدہ بخش

ھ سوپیاری بضم اول و کسر بای فارسی ... فوفل

س سوت بضم اول بروزن جوت مذکر رشته وتار کلابتون و نجاره و در دوکر سوت بونی بضم بای موحده وسکون واو ونون وکسر تای هندی نوعی از کشیده دوزی باشد

س سوت بفتح اول بروزن فوت اتباع واسوسی بعربی ضره خوانند و بواو مجهول مذکر و مونث چشمه آب که عربان ینبوع گویند

س سوتا بواو مجهول بروزن غوطه مذکر چشمه آب و نهر و ینبوع و خوابناک و نائم

س سوتك بضم اول وسکون واو معروف وفتح فوقانی وسکون کاف تازی مذکر ناپاکی حالت نفاس

س سوتل بضم اول وسکون واو معروف وفتح فوقانی وسکون لام مذکر دوزخ وجحیم واسفل السافلین

س سوتلا بضم اول وسکون واو معروف وتای فوقانی وفتح لام مذکر عنان گاوان بیل و پوست باریکی که بر پلست ناخنها می باشد

س سوتلی بضم اول وسکون واو معروف وتای فوقانی مونث نوعی از ریسمان

س سوتن بفتح اول وسیوم بروزن کودن اتباع وضتره

س سوتنا بضم اول وسکون واو معروف وتای فوقانی خوابیدن و خواب کردن

س سوتنتر بکسر اول وفتح واو وفتح تای فوقانی اول وسکون نون ودیگر حروف مختار وخود سر ناحکوم

س سوتنترتا بکسر اول وفتح دوم وفتح تای فوقانی ورای قرشت وفوقانی سیوم مونث مختاری

س سوتھه باواو مجهول وسکون فوقانی وهای هوز مونث آماس و ورم

ھ سوتھن بروزن بودن مونث پای جامه و شلوار

ھ سوتھنی بضم اول بروزن بودنی مونث پای جامه وشلوار و بیخ درختی است که آنرا سیخور نم

س سوتی بروزن صوفی چیزی را گویند که از رشته پنبه ساخته باشند

س سوتیاداه بضم اول وکسر فوقانی وفتح تحتانی و فتح دال مفتوطه هندی وسکون الف وهای هوز مونث کینه اتباعی

س سوتیلا بضم اول وکسر تای فوقانی وسکون یای مجهول علاتی سوتیلا بھائی برادر علاتی سوتیلی بہن خواهر علاتی

س سوج بضم اول بروزن عوج مونث آماس بعربی ورم گویند

س سوجا بضم اول مذکر درفش وآن ابزاری باشد کفشگران واشال ایشان را

س سوجنا بضم اول آماسیدن و ورم کردن

ھ سوجھه بضم اول وسکون واو معروف وجیم تازی وهای هوز مونث نظر و بصیرت و بواو مجهول رای راستی واستقامت ضد کجی

ھ سوجھا بواو مجهول وفتح جیم تازی راست بنقیض کج

ھ سوجھنا بضم اول سودن و بنظر آمدن

س سوجی بضم اول بروزن سوذی پاره دوز جیا ط

ھ سوجی بضم اول بروزن سوذی مونث آرد گندم یکباره پخته

س سوچ بسکون واو مجهول وجیم فارسی مذکر تامل واندیشه وغور وخوض باشد و بفتح اول آبدست وشست وشوی اندام نهانی بعد قضای حاجت

س سوچت بضم اول وسکون واو معروف وکسر جیم فارسی فارغ و بی فکر یعنی خبردار ومتوجه است

س سوچنا باواو مجهول اندیشیدن وخوض کردن

س سوچم بضم اول وسکون واو معروف وفتح جیم فارسی وسکون های هوز ومیم باریک وسبک ونازک ونفیس وتیز آواز

س سوچھما بضم اول وفتح جیم فارسی وسکون های هوز ی

وفتح فوقانی مونث باریکی وسبکی وتیزی آواز

س سوچهند بضم اول ودوم وفتح جیم فارسی وسکون دیگر حروف مردم خود رای وسرکش وناسخن شنو

س سوچهہ بفتح اول ودوم وتشدید جیم فارسی وسکون ہای هوز صاف وخالص وپاک

س سودر بضم اول وسکون واو ودال وراى قرشت مردم فرقه چهارمین هنود وازین فرقه را سود رلی گویند

س سوده باواو مجهول وسکون دال وہای هوز مونث ادای قرض واصلاح وتجسس ودریافت باشد وباواو معروف که سائیده وبراده چیزی باشد

س سودها بضم اول برابر ودرست وراست مقابل کج وبمعنی ساده لوح وناداں ہم ہست

س سودهنا باواو مجهول ادای وام کردن وامتحان نمودن وپالودن وصاف کردن سیم وزر وامثال آن

س سودول بضم اول وفتح دال مسقوط هندی شکیل وخوشنما

س سور بفتح اول ودوم بروزن شر مذکر نوا وآهنگ وحرفی از حروف علت وبفتح اول وسکون دوم بروزن جور شمسی ونیز قسمی از ماہی وبضم اول بروزن نور مذکر خورشید وپہلوان ومخفف سورواس ودر عربی باره شهر وہر رده از بنا وضیافت واین فارسی ہست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدان تکلم نموده

س سورا بضم اول بروزن نوره پہلوان سورا رن مین جاکے لوها کرو نسنک بکاف تازی نامه حرہے مرنا ایرونا ترجہے کلنک ترجمهٔ ای پہلوان وقتی در حرب گاه ورای بی بیم شمشیر زنی کن چنانکه من بیوه نشوم وتو رسوا نکروے

س سورات بکسر اول وفتح دوم شبی ہست که در ان هندوان بنام سیو که نام بتی ہست جشن وعید کنند

س سورانی بکسر اول وفتح دوم زوجه سیو که اورا پاربتی ہم گویند

س سوربیر بضم اول وکسر بای موحده وسکون یای معروف پہلوان ودلاور

س سورتا بضم اول وسکون واو معروف ورای قرشت وفتح تای فوقانی مونث پہلوانی ودلیری وشجاعت سورتا دهاری کذلک

س سورتهه باواو مجهول وفتح رای مهمله وسکون تای هندی وہای هوز مونث نوائی ہست در موسیقی

س سورتها باواو مجهول مذکر نام بحری ہست از بحور شعر

س سورج بضم اول وفتح رای مهمله مذکر خورشید بعربی شمس خوانند سورج گهن مذکر گرفتن آفتاب بعربی کسوف خوانند سورج مکهی گلی که برگهای آن بجانب آفتاب میل کند انرا در فارسی آفتاب پرست گویند ونوعی از بادبیزن ہم ہست

س سورداس بضم اول نام شاعری ومطربی که در هندوان بوده واو نابینا بوده وہر نابینا را نیز بدین نام خوانند

س سورگ بفتح اول ودوم وسکون رای مهمله وکاف فارسی مذکر آسمان وفلک وچرخ برین

س سورما بضم اول وسکون واو معروف ورای قرشت وفتح میم دلیر وشجیع وبهادر

س سورمان بنون زده کذلک

س سورملار بضم اول وفتح میم وتشدید نوائی ہست در موسیقی

س سورن بضم اول وفتح رای قرشت مذکر بیخی ہست که انرا سیخوزنند

س سوروپ بفتح اول ودوم وضم رای مهمله مرادف سروپ وان بگذشت

س سوبره با واو مجهول و فتح رای مهمله شانزده مرادف سولها

س سوبریا برمان بفتح اول و سکون واو و کسر رای اول یا اندازه و موافق را گویند

س سوس بضم اول بر وزن طوس خوک آبی است و آن حیوانی باشد آبی مانند مشکی پر از باد و خرطوم نیز دارد و در فارسی کرمیکه بیشتر جامهای ابریشم ضایع کند و مخفف سوسمار هم هست و علفی که حمامیان سوزند بیخ آن رافع سعال است و در عربی کرمی را گویند که گندم و برنج و اقسام غله را ضایع کند و نام درختی است که بیخ آن را اصل السوس می گویند

س سوست بفتح اول و دوم و سکون سیوم و کسر تای فوقانی بجای حرف تحسین و مرحبا و شاباش گویند

س سوسندیس بضم اول و سکون واو معروف و فتح سین دوم و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و سین مهمله مذکر نوید و بشارت و مژده

س سوسه بضم اول بر وزن موسی مذکر سوختگی نفس و تنفس

هـ سوسی بضم اول بر وزن روسی مونث قماشی معروف که بدان شلوار و ته بند و غیر آن دوزند

س سوک بضم اول بر وزن دوک مذکر زهره و ناهید و روز آدینه و بواو مجهول مصیبت و ماتم

هـ سوک بواو مجهول مذکر سوراخهای چارپای که دران ریسمان کنند و محکم به بندند

س سوکا بضم اول خشک بعربی یابس گویند مرادف سوکها

س سوکاس بضم اول مذکر فراغت و فرصت

هـ سوکا بضم اول مذکر یاوه رو بیه باشد

س سوکتا بضم اول و سکون واو و کاف تازی لاغر و نحیف

س سوکر بضم اول و فتح کاف تازی مذکر خوک بعربی خنزیر گویند

س سوکنا بضم اول خوشیدن و خشک شدن

هـ سوکوا بضم اول و سکون واو و کاف تازی مذکر نوعی از نخود

س سوکها بضم اول خشک و تنباکوی خشک که آن را با پان خورند و بیماری سل را هم گویند

س سوکهچهری بضم اول و فتح جیم فارسی مونث سل و نفث الدم

س سوکهم بضم اول و فتح سیوم مختصر مرادف سوچهم

س سوکهنا بضم اول خوشیدن و خشک شدن

س سوکیا بفتح اول و دوم و کسر کاف تازی خویش مراد سگا و بجای الف های هوز نیز نویسند چون سوکیه

س سوگ بسکون واو مجهول و کاف فارسی مذکر اندوه و ماتم در فارسی نیز بهمین معنی دارد

س سوگا بضم اول مذکر طوطی و با واو مجهول و بناله چشم

س سوگن بکسر اول و فتح دوم و فتح کاف فارسی و فتح نون خادمان سیو را گویند

س سوگندهـ بضم اول و فتح کاف فارسی و سکون دیگر حروف بوی خوش و معطر و خوشبو را هم گفته اند

س سوگندهـ سنا بفتح سین دوم معطر و عطر آمیز

س سوگی با واو مجهول سوگوار و حزین

س سول بضم اول مذکر و مونث قولنج و سنان نیزه و خار و بعضی مهربانی و ترحم و شفقت هم هست

هـ سول بضم اول حالت و احوال

س سوله با واو مجهول و فتح لام شانزده

س سولی بضم اول بر وزن لولی مونث دار و نام مهادیو هم هست سولی دینا سولی چرهانا بدار کشیدن کسی را

هـ سوم بر وزن و معنی شوم باشد

س سوم با واو مجهول مذکر ماه که قمر باشد و روز

دو شنبه سه شنبه وامرو زود دوشنبه

س سوم‌راج بسکون واو مجهول و میم و فتح رای ثانی آخرشت و سکون الف وجیم تازی مذکر گنوکش و ذیره ششت ساه

س سون بضم اول بفتح نون خاموش و ساکت واو مجهول و نون بالاه مذکر نام رود بارتی و نام کلی است بعضم کا فارسی

ھ سون باواو مجهول مونث سوکند و قسم و نیز حرفی است که برای ابتدای غایت آید و باواو معروف شهر واز

س سونا بواو مجهول خفتن و آسودن و در زبان معنی مذکر با سونے کا نوالا کنایه از لقمه چرب و لذیذ با شده و بضم اول خالی و ویران گنوتا لیفئے پی گئے سونا کر گئے دیس، سونا ملا نه پی بهرے مر و پا هو گئے نیکسی از بهر کسب ندیارم زفت و شهر را ویران بگذاشت نه زر بدست او یا من خواب نکردم ونه یا من مراجعت کرد ونسیم آسا شد و خیلی بمویی من

س سونپنا بسکون واو مجهول و نون و فتح بای فارسی سپردن و تفویض کردن

ھ سونتنا. سونتهنا بضم اول و سکون واو و نون و تای فوقانی آنیختن شمشیر و فرا کشیدن برگیاه از شاخ

ھ سونت بضم اول و سکون واو معروف و نون و تای منقوط هندی مونث خاموشی و سکوت سونت بهرنا بخموشی رفتن سونت مارنا خاموش ماندن

ھ سونتا باواو مجهول مذکر چوب دستی سونتے بردار چوب دار و نقیب

س سونتھ باواو مجهول مونث زنجبیل در سیوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبیع و منفح سده جگر و سپرز و محلل ریاح غلیظ معده و امعا و مجفف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوت حافظه و دافع برودت بواسیر فالج و کرم معده و مربای او محرک باه و مجرب و جهت تقویت

اکثر مو تجفیف بلغم قوی تر است و سونتھ کنایه از زر و بنکدل بسیار است سونتھ کی سی ناس ضلع مرهٹنا کنایه از بخل کردن و حبس کردن و محتی باشد سونتھ کی ناس نکلیا کنایت از حریص عاجز لوا سیت

س سونتھوراسے باواو اول مجهول وواو ثانی معروف نسیم و سرد و از جیلان

س سوندھا بسکون واو مجهول نون و فتح دال مذکر مجموعه عطریات که بدان موی سر شویند و بوی که از تر کردن آوند نو و برشتن حبوبات بر آید

س سوندھاهٹ بسکون واو مجهول نون و فتح های هوز دوم و سکون تای منقوط هندی مونث بوی خوش و بوی که از آوند نو بر آید

س سوندھنا باواو مجهول بهشتن و مالیدن جامه در کلی که گازران در شستن و شو بکار برند

س سوندھے باواو مجهول معطر خوش خوشبو

ھ سوندی بسکون واو مجهول و نون و کسر دال مونث گلی که در آن گازران پارچها بیالایند و بشویند

س سوند بضم اول و سکون واو معروف و نون و دال منقوط هندی مونث یعنی فیل بعربی خرطوم گویند

ھ سونٹا بضم اول مذکر کرمی است که غله را تباه کند

ھ سونڈ کا بضم اول و سکون واو و کشیده و نون و دال هندی مذکر چیزی تکیه مانند که بزانو بر بند زین کذا اولند

س سونرا بفتح اول و سکون واو و نون مذکر دود چراغ

س سونری بضم اول و سکون واو و نون و کسر رای منقوط هندی عرق کش و قر بیق

س سونس بضم اول و سکون واو و نون و سین مهمله مذکر معروف سوس

ھ سونف بفتح اول مونث بادیان وآن ورا اول سیوم گرم در آخر اول خشک مدر بول وحیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظ

ھ سونگا بضم اول و سکون واو و نون مذکر چیزی است که از ارحال و بھلش ہم گویند

ھ سونگرا بضم اول و سکون واو و نون کاف فارسی مذکر بچه جاسوس

س سونگھ بضم اول مونث بوی و رایحه

س سونگھا بضم اول ثابت و مستقیم و نیز شخصی که در فوج مرتبه میباشد و خزینه و دفینه و غله را از بوی زمین بسوی خاک می شناسد

س سونگھن بضم اول و فتح کاف فارسی مونث سفوف روشن و ہر چیزی که از بوی کنند

س سونگھنا بضم اول بوئیدن

س سونگھی بضم اول مونث سفوف روشن و ہر چیز که از ابوبند

ھ سونوگن بہر دو واو مجهول و فتح کاف فارسی نشان و اشاره

ھ سونه بسکون واو مجهول و نون و های ہوز مونث سوگند سونه دینا قسم دادن سونه کھلانا قسم خورانیدن سونه کھانا قسم خوردن

س سونرا باواو مجهول و فتح نون طلای سونلا کذلک سونلا پانی آب زر

س سونین بسکون نا واو مجهول و نون روبرو

س سونیا باواو مجهول و کسر نون آنرا گویند که در دار الضرب ند از خاک جدا کند

س سونیه بضم اول و سکون واو معروف و نون و فتح تحتانی لفظ را گوید

س سوه باواو مجهول بروزن کوه مونث زیور و آرایش

س سوها بضم اول سرخ و قرمزی رنگ و نیز نوای است در موسیقی

س سوهاگا باواو مجهول مذکر تنکار

س سوهن باواو مجهول و فتح های ہوز لطیف و دلکشا و عاشق و دوست و در فارسی چیزی معروف که آنرا سوهان گویند

ھ سوهن باواو مجهول و فتح های ہوز مونث زمی از علوا باشد

س سوهنا باواو مجهول و سکون های ہوز بستجیل شدن چیزی از حالی بحالی و بنظر آمدن و خس برکندن از مزرع

ھ سوهین باواو مجهول و کسر های ہوز روبرو و مقابل

س سوئی بضم اول بروزن روحی مونث سوزن بعربی ابره خوانند و خیاط گویند سوئی کا مینبل سوراخ آنکه بعربی جباب گویند سوئی کے ناکے سے ہاتی کو نکالنا سرانجام دادن کاری بظاهر محال و ناممکن باشد بدایت گویند کہ تیرا ہی کام ہے تیرا ہی خدا وند تعالی سوئی کے ناکے سے ہاتی کو نکالا

س سوئیا بضم اول و کسر ہمزه و تشدید تحتانی نوک و بفتح اول و تشدید یا و با لا واو مجهول و تشدید تحتانی خوابنده و نائم

س سویت بفتح اول و کسر واو و سکون تحتانی مجهول و فوقانی سفید نقیض سیاه مرادف سیت

س سویر بفتح اول و کسر واو و سکون یای مجهول و رای قرشت بتود و شتاب مرادف سبیر

س سویرا بفتح اول و کسر واو مذکر بامداد

س سویران بفتح اول و دوم مرد طالی و زنا کار

س سویرے بفتح اول و زنا و کسر دوم علی الصباح مرادف سبیرے

س سویرنی بفتح اول و دوم و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و نون زن فاحشه و زانیه

س سویمبرا بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی و سکون میم و فتح بای موحده و سکون رای قرشت برگزیدن دوشیزه باشد مردی را برای شوهری خود

س سهارا بفتح اول مذکر تائید و اعانت و مدد و سهارا کرنا حمایت کردن

ه سهارنا بضم اول کشیدن

س سهاگ بضم اول مذکر زیوری که زنان تا زندگی شوهران خود پوشند و کنایه از شفقت و محبت هم هست سهاگ پتارا ـ سهاگ پرا طبق جواهر که داماد بعروس خود دهد سهاگ لهر نسیم عنبر شمیم و هوای سرد و دلگشا

س سهاگن بضم اول و فتح کاف فارسی زنیکه شوهرش زنده باشد

س سهاگه بضم اول مذکر تنکار

ه سهال ـ سهالی هردو بضم اول اول مذکر و ثانی مونث نان تنکی که در میان روغن بریان کرده باشند و آن را بفارسی چربک گویند

ه سهانا بضم اول زیبیدن و زیب دادن و پسند آمدن و بمعنی زیبا و خوشنما هم هست

س سهاو بفتح اول قابل برداشت و لایق تحمل

ه سهاون بفتح اول بروزن کشادن پسندیده و زیبا سهاونا بضم اول و فتح واو کذلک

س سهائی بفتح اول بروزن گدائی مدد و مددگار و معین

س سهایتا بفتح اول و فتح تحتانی و فوقانی مونث تائید و پایمردی و مدد و اعانت

س سهایک بفتح اول و فتح تحتانی یاور و مددگار

س سهت بفتح اول و کسر دوم و سکون فوقانی با هم و همراه

س سهج بفتح اول و دوم و سکون جیم تازی سهل و آسان و باسانی

س سهجنا بفتح اول و دوم و سکون جیم تازی و فتح نون درختی است که بیخ آن بدل ترب بری است

س سهرا بکسر اول مذکر چیزی است معروف که از تار سفتش سازند و بر روی زن و مرد نوکتخدا آویزند

ه سهرانا بکسر اول مانده کردن و رنجانیدن و تعب دادن و بفتح اول برخاستن موی بر تن که بعربی قشعریره گویند

ه سهراؤ بکسر اول و ضم همزه چیزیکه در تعب افکند و موجب محنت طبع باشد

ه سهراون بفتح اول و فتح واو مونث تعب و ماندگی

ه سهرنا بکسر اول و فتح دوم و سکون رای قرشت لرزیدن بدن باشد از شدت سرما شاعر گوید ـه گیا جو پوس پہنچا ماگھ میں لگے جاڑا بدن اوسے سہر ترجمه ماه پوس بگذشت و ماه ماگهه فرارسید چون سرما ببدن میرسد موی بر تن می خیزد و سهرنا بمعنی خراشیدن و تراشیدن نیز آمده و بضم اول کشیدن

س سهری بفتح اول بروزن زهری مونث نوعی از ماهی بسیار کوچک

س سهسر بفتح اول و دوم و سکون سین و رای قرشت هزار ترجمه الف

ه سهلا بضم اول و سکون های هوز مذکر نوعی از ترانه

ه سهلانا بفتح اول باهستگی مالیدن و نرم نرم برچیدن خایه سهلانا کنایه از چاپلوسی کردن باشد

ه سهلاهت بفتح اول مونث مالش نرم و غلغلیچ

ھند سہماں بفتح اول ہراسان و ترسناک مہندست

ف سہمانا بفتح اول ترسانیدن مہندست

ف سہمنا بفتح اول و دوم ترسیدن مہندست چه سہم بفارسی ترس را گویند

س سہنا بفتح اول تحمل کردن و برداشت نمودن

س سہنکار بفتح اول و دوم و سکون نون قابل تحمل و برداشت

ھ سہولی بفتح اول و دوم و سکون واو مجہول و کسر ہای ہندی منقوطه مونث نوعی از آستانهٔ در

س سہودر بفتح اول وضم دوم و سکون واو مجہول وفتح دال مہمله و سکون رای قرشت یک مادری وحقیقی و اعیانی سہودر بھائی برادر حقیقی

ھ سہول بفتح اول وضم دوم و سکون واو مجہول و لام مذکر آله است که بدان راستی دیوار یا قعر دریا معلوم کنند بفارسی بیخاره گویند

س سہویا بفتح اول و سکون ہای ہوز وفتح واو و تشدید تحتانی متحمل

سے

س سہی بفتح اول بروزن رہی ہر آینه والبته و در فارسی راست و درست را گویند عموماً و سرو راست سہی را خصوصاً خوانند

ھ سہیانا بفتح اول وکسر دوم انتظام دادن

ھ سہیجنا بفتح اول وکسر دوم و سکون یای مجہول وجیم تازی آزمودن و مہیا ساختن و فیصله کردن

س سہیلی بفتح اول وکسر دوم و سکون یای مجہول وکسر لام زنیکه در صحبت دیگری یا مصاحبه ملکه باشد و او را خواص ہم گویند

ھ سہئی بفتح اول وکسر ہمزه مونث زنجیریکه از تار نقره وطلا وغیر آن سازند

ھ سے بروزن نے از حروف معنوی که برای حرف ابتدای غایت آید بفارسی از و بعربی من خوانند

س سی بروزن می صد و بمعنی ظفر و کامیابی نیز آمده

س سیار بکسر اول بروزن بیار مذکر شغال را گویند و بفتح اول و تشدید دوم در عربی سیر کننده باشد

س سیال بکسر اول بروزن عیال مذکر شغال و بالفتح و تشدید دوم در عربی بسیار روان شونده

ھ سیالابوکا بکسر اول وضم بای فارسی و سکون واو اول مجہول مذکر پرنده است که مثل بطی باشد

س سیام بفتح اول بروزن پیام مذکر پرنده است که آنرا سیام چڑی نیز گویند و بمعنی سیاه و نیلگون و وصفی از اوصاف کرشنا و نوای است از نواہای موسیقی

س سیاما بفتح اول مذکر نام پرنده است معلوم و صفی است مرد و نیز اکه ہندوان پرستش او کنند و او را کالی ہم گویند

س سیامتا بفتح اول و دوم وفتح میم و تای فوقانی مونث سیاہی و تیرگی

ھ سیان بفتح اول مونث نام پرنده است

ھ سیانا بکسر اول وفتح ان دانا و زیرک و کامل و پخته و دیرینه و عیار و متفنن

ھ سیانپ بفتح اول و دوم وفتح نون و سکون بای فارسی زیرکی و ہوشیاری و فطانت سیان پن - سیان پنا کذلک

سے

ھ سیپ بکسر اول و سکون یای معروف و بای فارسی مونث صدف و نوعی از انبه نیز ہست

ھ سیپل بکسر اول وفتح بای فارسی سفال پاره

س سیپھل بکسر اول وفتح بای فارسی مذکر نوعی از میوه

ھ سیپی بکسر اول مونث صدف

سے

ھ سیت بکسر اول و سکون یای معروف و تای فوقانی مونث شبنم و برودت و تری و نم

سیت کال زمستان و سیت بیای مجهول سفید نقیض سیاه

س سیتا بکسر اول نام زن رام است و پدر جنک راجه بود است سیتا پهل میوه است معروف و آنرا شریفه گویند مولد منی و مفرح و مقوی دل است از بعضی محققین بعلوم شد که شریفه را با شیر در معده جمع نباید کرد که خاصیت زهر دارد

س سیتانگ بکسر اول و فتح فوقانی و سکون الف و نون و کاف فارسی مذکر فالج

س سیترس بکسر اول سکون تحتانی و فوقانی و فتح رای مهمله مذکر اسهال و جریان شکم را گویند

س سیتل بکسر اول و سکون تحتانی و فوقانی سرد و خنک که نقیض گرم باشد سیتل پاتی نوعی از بوریا که بغایت نرم و خنک می باشد سیتل چینی نام دوای است

س سیتلا بکسر اول و سکون تحتانی و فتح فوقانی موٴنث آبله بعربی جدری خوانند

س سیتلتا بکسر اول و فتح هر دو تای فوقانی موٴنث سردی و خنکی

ھ سیتنا بفتح اول سکون تحتانی و فوقانی و بکسر اول و سکون یای مجهول هم خوانده اند بمعنی زندگانی کردن و اهتمام خانه نمودن باشد

س سیتهه بکسر اول و سکون یای معروف و فتح حرف مذکر خشک بیخ یا آتش باشد

س سیتهه بسکون یای مجهول و تای مخلوط هندی با جز عمده و بکسر اول و یای معروف موٴنث فضله برگ تنبول یا امثال آن باشد

س سیتهما بکسر اول و فتح تای مخلوط هندی بی مزه و ضعیف و ناتوان را گویند

ھ سیتهن بکسر اول و فتح تای مخلوط هندی آلهٔ که بدان گرد و غبار پارچه و غیر آن صاف کنند

ھ سیتهنا ـ سیتهنی هر دو بکسر اول اول مذکر و ثانی موٴنث سرود و دشنام آمیز که زنان در روز شادی سرایند

س سیتهی بکسر اول و سکون یای معروف و کسر تای هندی موٴنث فضله پان و غیر آن مرادف سیتهه

ھ سیتی بکسر اول موٴنث شپیل و سا و ت سیتی باز شپیل زدن سیتی بجانا شپیل زدن سیتی بند هنا ـ یا گم هونا ـ یا بهولنا کنایه از حیران شدن در کاری

س سیج بکسر اول و سکون یای مجهول و جیم تازی موٴنث بستر سیج بند ریسمانی که بدان نهالی یا چارپای محکم ببندند

س سیج بکسر اول و سکون یای معروف مذکر نوعی از رستنی باشد

س سیجنا بکسر اول و سکون یای معروف و جیم تازی جوشیدن و جدا شدن و پختن و پالودن و وصول شدن از جای

س سیچنا بکسر اول و سکون یای معروف و جیم فارسی آب دادن مزرع را و آبیاری کردن زراعت

س سیدنا بکسر اول و سکون یای مجهول و دال مهمله تکیه کردن

س سیدهه بکسر اول و سکون یای معروف و دال و های هوز راست و صحیح و مقابل

س سیدها بکسر اول راست و درست و مقابل و مردم ساده لوح و بمعنی لوازمه طعام و اسباب خورش آمده و باین معنی مذکر باشد

س سیدهائی بکسر اول موٴنث راستی و ساده لوحی

س سیر بکسر اول بر وزن تیر موٴنث تری و برودت و بمعنی زراعت و کشاورزی هم هست یا نیمهٔ

مذکر آمده و بکسر اول و سکون ثانی مجهول در فارسی
معروف است که بلغتش گسسته باشد و ثانی نیز آمده است
معین آن در خراسان پانزده مثقال است و با ثانی
معروف مشهور است به لغه پیاز باشد بعربی ثوم
خوانند و بفتح اول بعربی رفتن و بکسر اول و فتح
دوم جمع سیرت

س سیرا بکسر اول بر وزن تیره سبزه باره و نیز قسمتی
از حلوا که از آرد شکر و آرد ترتیب دهند

س سیرانا بیای مجهول سیران کردن و سرد نمودن
مرادف سرانا بکسر اول

س سیرک بر وزن مزرک باره و سرد و خنک

س سیروا بثانی مجهول و ضم رای مهمله مذکر جانب
بالین و پایین چارپایی را گویند

س سیرا بکسر اول و سکون یای معروف و فتح رای
منقوط هندی مذکر کاریزه افکند و خیابان پر آب

هـ سیرهی بکسر اول مؤنث نردبان و زینه بعربی سلم
و معراج خوانند

س سیس بکسر اول مذکر سر بعربی راس گویند و بمعنی شعله
و زبانه آتش هم آمده و بثانی مجهول مذکر نقیه چیزی
و نام پادشاه ماران که هزار سر داشته گویند که او چتر
و شمشیر بود و جهان بر یک سر او سرهای وی قایم
است سیس ستانی مخصوص قاده ماف و شنوا باشد

س سیسا بکسر اول بر وزن کیسه مذکر سرب

س سیسم ثانی مجهول و فتح سیوم بر وزن ببدر مذکر
مقبضه کمان و نام بلندی ست در نجیقه

س سیسناک بثانی مجهول پادشاه ماران

س سیسو بکسر اول و سکون یای معروف و ضم سیوم
نام چوبی یا درختی باشد

ع سیف بفتح اول مذکر شمشیر نیف پهنا گویند
گوینده که تماشی بداو تا تیر داشته باشد و مرتبه قاف

س سیکرهی بکسر اول و سکون یای معروف و کاف
تازی و کسر رای مهمله مؤنث زنجیر تار ره و سیم و غیر آن

س سیکتر بفتح اول صد در صد

س سیکهه بکسر اول و سکون یای معروف و کاف تازی
و هاى هوز مؤنث درس و سبق و بیای دوم مجهول
آخر و انجام و تمه و باقی

س سیکهنا بکسر اول آموختن و تحصیل کردن

س سیکهرن بسکون یای مجهول و کاف تازی و های
هوز و فتح رای مهمله و سکون نون مذکر نوعی از طعام
باشد

هـ سیگاره بکسر اول پاره کننده

س سیل بیای دوم مجهول مذکر نیزه انگلیسی و بیای دوم معروف
خلق و نیکی و احسان و سخاوت آنگهونمین
سیل هونا خیق بودن و صفت سخاوت داشتن
و سیل بمعنی سرما و برد هم آمده مؤنث و بفتح اول
مذکر کوه را گویند ترجمه جبل و بعربی آب بسیار
که روان باشد و روان شدن آن

س سیلا بکسر اول بر وزن خیره تر و نمناک

هـ سیلا بیای مجهول مذکر پارچه معروف و نوز و
پلنگ بزرگ

س سیلوان بکسر اول بر وزن پیلبان مردم خلیک
و خوش خلق

هـ سیلی بیای ثانی مجهول مؤنث حمایلی باشد که از رشته
بافته در گردن اندازند و در هندوستان است و بفتح اول
که شهرت دارد غلط است و بمعنی طمانچه و ارتخ
لو قول هم آمده بودن بمعنی و در فارسی انگشتک
انگشت بانگشت البته کند گویند چسپانند و تیغ و
برکردن مجرمان زنند و اینکه طپانچه که سیلی گویند
غلط است کذا فی الرسالات

هـ سیلیا بیای دوم مجهول و کسر لام مشکر نوعی از کرمه ثنا
س سیم بیای دوم مجهول مؤنث نوعی پیسه که بکار آید و بکسر اول
[illegible] سیم [illegible] معروف که از او بافته خوانند

س سیما بکسر اول بروزن ضیمه سوخت سرحد و در عربی
نشان و علامت و بالکسر و تشدید یای مفتوح ...
س سیمل با واو مجهول و فتح میم مذکر نوعی از جنبد که بهت
نمی باشد یا درخت چنین گفته
س سین با واو مجهول مذکر باز و آن پرنده است شکار
و بفتح اول سوخت ایما و غمزه و اشاره و بفتح اول و
دوم مذکر خواب و آرام و استراحت
هـ سینج با واو مجهول یکی از حروف معنوی مراد ف
سے بمعنی از
س سینا با واو مجهول صد سنگدار می کردن و نشستن
ماکیان به بیضه و بمعنی عوج و لشکریم است سوخت
و با واو معروف دوضن جاره و در عربی نام جد
شیخ ابو علی و طور سینا کوه است بنام
هـ سینا با واو مجهول حاصل و تحصیل را
سیناپتی با واو مجهول و فتح بای فارسی بمعنی
سیرنجشی باشد و آن لفظی است که لقب وزرای عظیم
سیبا شد و راجه بر ابر هم بدین لقب ملقب بوده است
س سیناسینی بفتح هر دو سین سوخت اشارات
طرفین و میان دو آشنا
س سینل بسکون یای مجهول و نون و فتح یای موحده
و سکون لام مذکر درخت هندی که انگشت برگش
مانند برگ جامن اما در طول و عرض زیاده تر
و ثمر او دراز باشد چون پخته شود دانان پیشه تر
... خام با ثمر یعنی شود و مانند کی نفع دارد و سرد
است و مبهی و مسهلی و مسمن و قابض سنگم و دافع
دماغیل بحو و بیضه ام و فساد خون و صفرا و ورم
خشکی هند قوی تر این او و یه باشد است اگر
پوست و بیخ او را بکوبند و تفسیره اش بر آورده
همه وزن آن شکر آمیخته بیاشامند بمقدار یازده گند
و حرارت ... بغایت ... ننماید و معنی
نیاید ... کنند و یج ... فایده ... حاصل

شود و درین شهر قومی است جوکیان گویند که هر که
مقوف این را با شکر بخورد قدرت حق تعالی
مشاهده نماید پیری برود و شباب عود کند
حکیم محمد شریف خان در کتاب خویش که بشریفی
شهرت دارد قصه غریب و حکایت عجیب تحت
این لفظ ذکر کرده هر که را اطلاع علیها ...
فلیرجع الی کتابه
هـ سینت بسکون یای مجهول و نون و تای فوقانی
مفت در رایگان و بلاعوض باشد
س سیناالیس بفتح اول حیل و مفت
هـ سیکنا با واو مجهول ترتیب دادن و درست
کردن و انتظام دادن
س سینتیدس بفتح اول سستی است
سینتها - سینتهی بسکون یای مجهول و نون
در هر دو و اول مذکر و ثانی سوخت نوعی از گیاه
باشد
س سینچائی بکسر اول و سکون یای معروف و نون
سوخت آبیاری زراعت
س سینچنا بکسر اول آب دادن کشت را
س سینچی بکسر اول سوخت هنگام آبیاری مزرع
هـ سیندل بکسر اول و سکون یای مجهول و نون و دال
مهمله سوخت نوعی از تره کاری باشد و آن را اسپندچری
نیز گویند
س سیندهم - سیندهمی با ثانی مجهول مذکر
سرخ و آن قلمی سخته بسپیداب مرغ خیه
... سفید ... سبز ... کهنسال زنیا
است ... نام ... قاتلان ... وجنلاي ... با سرخ ... کل
سرخ ... باشد و گوشت ورم دوم
زخمها و منقیه چرک آن و جدید و ... کهنه
و قطع ... بوی ... ترشی ... آتش و ... ارخشتن
مسهل خون و حقنه آن باید ... با آب

بانمک جهت قرص اسما سفید
س سیندوریا با ثانی مجهول وضم دال مهمله وکسر رای
قرشت نوعی از انبه که میوه معروف است
س سیندهر بکسر اول وسکون یای مجهول ونون و
دال وهای هوز مذکر نقبی که دزدان در دیوار زنند
س سیندها با ثانی مجهول مذکر نوعی از نمک که آنرا
نمک لاهوری خوانند سیندهو بکسر اول وسکون
ونون وفتح دال مهمله کذلک
س سیندهنا با ثانی مجهول نقب زدن ونقب زنی
کردن
س سیندهی با ثانی مجهول مونث آب درخت
نارجیل وآن در اسکار وتقویت باه وتفریح بهتر
از خمر است وحلاوت آن تا یکروز باقی است و
بعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود
س سیندهیا مذکر زهر وروز دیگر در دیوار نقب
زنند وقومی باشد از مرهتکان که کسان ساحل
دریای سنده اند
ه سینک بکسر اول وسکون یای مجهول ونون و
کاف تازی مذکر کماد وبرشتگی سینک سالک
کرنا تکمید کردن وگرم کردن برآتش وسینک
بکسر اول وسکون یای معروف مونث گیاهی است
که بدان جاروب سازند
ه سینکا بکسر اول وسکون یای معروف ونون مذکر
جوف وشگاف
ه سینکه بکسر اول وسکون یای معروف ونون و
فتح کاف مذکر کل گیاهی که بدان جاروب سازند
وبفتح کاف بمعنی ریش نباشد بعجمه
ه سینکنا با ثانی مجهول وسکون نون وکاف تازی
وفتح رای هندی صد مرادف سینکرا
ه سینکنا با واو مجهول گرم کردن وتکمید نمودن
ه سینکیا بکسر اول وسکون یای معروف ونون

وکرکاف تازی وفتح تحتانی مخطط
س سینگ بکسر اول وسکون یای معروف ونون وکاف
فارسی مذکر شاخ گاو وبعربی قرن خوانند
س سینگا بکسر اول وسکون یای معروف ونون مذکر
نفیر وکرنای
ه سینگسمن بفتح اول وچهارم مذکر نوعی از ترکاری باشد
ه سینگری بکسر اول وسکون یای مجهول ونون و
کاف فارسی وکسر رای قرشت مونث پوست و
قشر راگویند
س سینگرا بکسر اول وسکون یای معروف ونون و
کاف فارسی وفتح رای هندی مذکر ماروت الت
که از شاخ گاو سازند
س سینگی بکسر اول وسکون یای معروف ونون مونث
نوعی از ماهی وکرنای ومحجمه که بدان حجامت کنند
سینگیان لگانا حجامت کردن
س سینگیا بکسر اول وسکون یای معروف ونون وکسر کاف
فارسی مذکر نوعی از زهر باشد
ه سینهه بکسر اول وسکون یای معروف ونون و
های هوز مذکر خارپشت وآن جانوریست چون
خوک وحشی
س سینهوا بکسر اول وسکون یای مجهول ونون وضم
های هوز وفتح واو مذکر جوبا
ه سیو بر وزن دیو مذکر نوعی از شیرینی
س سیوا بر وزن میوه مونث پرستش وعبادت
وخدمتگذاری باشد
س سیوار بکسر اول وسکون یای مجهول وفتح واو مذکر
گیاه وسبزی که از قعر چشمه بروید مرادف سوار
س سیوارهی با واو مجهول مونث نگری که آنرا
از سیوار صاف کرده باشند
س سیوتی با ثانی مجهول مونث گلی است معروف
ه سیوره بکسر اول وسکون یای مجهول وواو وفتح

رای ترشت مذکر نوعی از ظرف سفالین نیم سوخته و قسمی
از درویشان هند و باین معنی برای هندی هم خوانده اند
یعنی سیوترا
س سیوك با ثانی مجهول و فتح واو خادم و خدمتگذار و
رهی و چاکر و پرستار
س سیوکائی با دوم مجهول و فتح واو بندگی خدمتگزاری
ه سیولی بکسر اول و سکون یای معروف و کسر لام فرقهٔ
گدایان از درخت تازه و خرمای صحرائی سندی تاری
می کشند
س سیون با دوم معروف و فتح واو مذکر دوخت جامه
و بثانی مجهول و فتح واو خدمتگزاری و پرستاری
س سیونا با ثانی مجهول خدمتگزاری کردن و پرستیدن
و نشستن پاکیان بر بعضیها
س سیونتما بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معروف
و نون و فتح تای منقوطه مذکر دست پناه را گویند
ه سیهتنا بکسر اول و سکون یای مجهول و فتح های هوز
و سکون فوقانی و های هوز جاروب زدن و پاک
کردن
س سیهن بفتح اول و سکون تحتانی و های هوز و رای
مهمله مونث تحمل و برداشت
س سیهرلی بفتح اول و سیوم متحمل و بردبار
س سیهنڈ با ثانی مجهول و ضم های هوز و سکون نون
و دال هندی مذکر زقوم اگر شیرهٔ آن در چشم کسی
افتد چشم را آشوب کند آب برگ تمر هندی و آب
پیاز و شیر دختران دافع گزند آنست
ه سیهی با ثانی مجهول مونث خارپشت و آن جانوریست
صحرای

گفتار سیزدهم در حرف شین معجمه

ف شاخ مونث بمعنی فرع گویند شاخ زعفران
کنایه از مردم متکبر و سرکش و خودفروش باشد میر گوید
؎ نازچمن وهی هی بلبل سے کو خزان کی
تهنی جو زرد بهی هی سو شاخ زعفران
هی ؛ و تهنی شاخ را گویند
شاخسار الهست مرزرگران را که بدان تار طلا
و نقره و غیره کشند. شاخ شانه بمعنی تهدید و ترسانیدن
باشد و قسمی از گدایان که شاخ گوسفند و شانه
گرفته بر در خانه و پیش دوکان روند و از آن شاخ
و شانه صدای عجیب برآرند و اگر در دادن اهمالی
واقع شود از کارد اعضای خود مجروح سازند
میر گوید ؎ شاخ شانے هزار نکلینگے ؛ جو
کیا اسکے زلف کا یکتار
س شاستر بروزن آستر مذکر کتاب شرع هندوان
شاستراره بفتح الف و سکون دیگر حروف
مناظره و مباحثه را گویند
س شاستری فقیه و عالم و فاضل و ملا شاستری
اچهر خط دیوناگری چه اچهر خط و حرف را گویند
ف شاکمونی با سیم بواو رسیده و نون بتحتانی کشیده
باعتقاد کفرهٔ هند پیغمبر صاحب کتاب است
و هیچکس از اسرار او واقف نیست و در ولادت و وجود
او خرق عادات و خرافات بسیار گویند و
کتاب او را نیز شاکمونی خوانند و بعضی گویند
پیغمبر ابل خطا است
س شبد بفتح اول و سکون بای موحده و دال مهمله
مذکر لفظ و کلمه را گویند شبد شاستر علم صرف
شبد بید هی تیراندازی که در انداختن چنان
کامل باشد که بشنیدن آواز آدمی بی دیدن
او تیر به تاب کند و خطا نرود
ف شبدیك بفتح اول مونث نوعی از بلا و که آنرا
با شلغم و گوشت بپزند چون آنرا هر شب همه شب
بر آتش می گذارند باین نام مسمی شد
ه شپا بفتح اول و تشدید بای فارسی مذکر آماج و هدف
ف شتر جانوری معروف بعربی جمل گویند

شتر غمزه ادای نازیبا و پندار بر غلط

س شتر بفتح اول و سکون فوقانی و ضم رای مهمله دشمن شترها و مثل
دشمن و شتر بضم اول و دوم فارسی معروف که بعربان جمل خوانند

س شترا بفتح اول و سکون دوم و ضم رای مهمله مونث
دشمنی و عداوت

س شاذ شاذروم
شدّ شن بفتح اول و دال منقوطه هندی و سکون شین معجمه

س شدّ و نشت بفتح اول و سکون دوم و کسر واو و سکون نون
و فتح شین معجمه نسبت و ششش

س شدّ و ششتم بفتح اول و کسر واو و فتح شین معجمه و کسر فوقانی
اول و فتح فوقانی دوم و سکون میم نسبت و ششم

س شرابور بفتح اول و دوم و ضم بای موحده و
سکون واو مجهول و رای قرشت تر بتر و نمناک
مرادف شوربور

ه شراتا بفتح اول مذکر بانگ و آواز

س شراده بفتح اول و دوم و تشدید دال مفتوحه مذکر
مرادف سراده باشد و آن بگذشت

ع شربتی نوعی از لیمو و قسمی از رنگ

ع شرط معروف شرط بدت بفتح موحده و سکون
رای قرشت و تای فوقانی فائده و منفعت و
کامیابی را گویند یعنی شرط بدت هوئی یعنی در این
کار چیزی نفع یافتی و سود گرفتی

ه شرمانا بفتح اول شرم داشتن هندیست

ه شرهاؤ- شرهیلا بفتح اول شرمگین و شرمناک
و خجل و منفعل این هر دو لفظ هندیست

س ششتر بفتح اول و سکون سین و فتح تای فوقانی و
رای قرشت مذکر حربه و سلاح باشد ششتر
دهاری مردم مسلح را گویند ششتر کرنا
مشق شمشیرزنی کردن

س ششتاچار بکسر اول و شین معجمه و فتح تای هندی
مذکر اخلاق نیکو

س ششتم بفتح اول و سیوم ششم

س ششکارنا بضم اول شش گفتن و برانگیختن سگ
بر صید بصدای شش و ششکاری بضم اول
حاصل بالمصدر باشد

س شکت بفتح اول و سکون کاف تازی و کسر فوقانی
مونث قدرت و نیرو و زور

ف شکر مونث معروف شکرپارا نوعی از حلوا که
از برنج و مسکه و شکر سازند شکرپارا نوعی از
شیرینی باشد

س شکل پکش بضم اول و سکون کاف تازی و لام
و فتح بای فارسی و سکون کاف و شین معجمه مراد
شکل پچهه نسبت مهمله

س شکن بفتح اول و ضم دوم مذکر شگون و فال و بکسر اول
و فتح دوم و بای فارسی پیچ و ترنجیدگی و امر از شکستن
شکهر بکسر اول و فتح دوم مذکر قله کوه و سر جبل

ه شلبین بفتح اول بر وزن تلقین عیب که در اسپ
می باشد

ه شلوکا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معروف
و فتح کاف تازی مذکر کلوبند کودک

ه شلیته بر وزن خلیفه مذکر جوال جامه کتان که
در آن رخت و سامان گذاشته بر گاو و اشتر
بار کنند

ع شمسه بفتح اول علاقه تسبیح

ف شمشیر سیف شمشیر بهادر کنایت است
از مردم ناکاره و بی قدر

ع شمعی مرهنگ رنگی که بهچو شعله ماند

س شنکرا بفتح اول و سکون نون و فتح کاف تازی
نام مهادیوست

س شنکرا بفتح اول و سیوم مذکر نام رنگی است از
موسیقی و امرا شنکرا بهرن نیز گویند

س شنکرچارج بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح
جیم فارسی و سکون رای قرشت و جیم تازی

نام درویشی است ورهنود واو فرقه جین راکه طریقت
اختیار کرده بودند استیصال نمود وپیروان او را
شنکراچارجی گویند
س شنکری بفتح اول وسیوم نام زنی است که هنود ان
پرستش او کنند اورا پاروتی هم خوانند
س شو بکسر اول نامی از نامهای مهادیو است
س شوالا بکسر اول بروزن نواله مذکر بتخانه مهادیو
باشد مرادف سوالا
ه شولا با دوم مجهول درختی است که چوب آن بسیار سبک
می باشد وماهی گیران از پاره آن عمارک می سازند
ودیگر بازیچهای کودکان از ان می سازند
ف شوله تصحیف شله باشد بضم اول وفتح دوم و آن
چوی از طعام بود وآنرا اشله پلاو گویند کذا فی البرهان
ه شوم را بضم اول مرد بخیل ولئیم وخسیس را گویند
ه شومری زن لئیمه
ف شه نشین صدر محفل وبرآمده را گویند
ه شهدا بضم اول رند واوباش ومردم آواره
شهدا شکسته رند وآواره
ه شهدا پن بفتح بای فارسی مذکر رندی واوباشی
ف شهر ترجمه مصر شهر پور امحله شهر شهر خبرا
بفتح خای معجمه آنکه از همه اخبار شهر آگهی داشته
باشد وجاسوس وخبر رسان را نیز گویند شهر دار
صیاد ونیز شکاررا گویند شهر غریب یعنی غریب در
شهر غریب الدیار ومسافر
س شیت بکسر اول وسکون تای فوقانی مونث سرما
وبرودت
ع شهید آنکه شهادت یافته باشد شهید هونا
شهادت یافتن وعاشق شدن
س شیتل بکسر اول وسکون یای معروف وفتح فوقانی
وسکون لام سرد وبارد وخنک
ع شیخ پیر بزرگ ورئیس استاد شیخا یعنی کسیکه
بزرگ باشد شیخ ذوند و بواو اول مجهول
وثای معروف شخصی را گویند که برای مسخریه واستهزا
یا سحر وجادو لباس شیخ پوشیده باشد شیخنا
حضرت ما پیر ما
ع س شیخن پوره آبادی را گویند که دران اولاد
پیغمبر سکونت ورزیده باشند
ف شیر با دوم معروف که عربان لبن خوانند
شیر شکر نوعی از پارچه ابریشمی باشد وبمعنی
گرمجوشی واختلاط ومحبت چسپان هم آمده
است شیر گرم نیم گرم را گویند شیر مال
نانیکه آرد آنرا با شیر سرشته باشند شیر
مست شیر خواری که از بسیاری شیر مادر
تازه وتوانا باشد
ف شیر با دوم مجهول اسد شیر آلی هنگ را گویند
شیر قالی صورت شیر که بر قالین نقش کنند
ومردم خود فروش دلاف زن شیر گردون
آفتاب وبرج اسد را نیز گویند
س شیش بروزن کیش مذکر تتمه ومابقی ونام
بادشاه مازان که او را شیش ناگ هم
خوانند شیش شام نامی است از نامهای ویشنو
س شیشم بکسر اول وفتح سیوم مونث نوعی از چوب
باشد که بدان قلمدان وصندوق سازند
ف شیشه با دوم معروف زجاج شیشه باز
شعبده باز شیشه بازی شعبده بازی شیشه
باشا بسیار نازک ونفیس را گویند شیشه
ساعت شیشه معروف که دو جوف دارد ودرآن
مقداری از ریگ کرده بهر ساعتی وا ژگون
کنند وچون ریگ از جوفی بجوفی دیگر ریخته
شود آن وقت مقدار یک ساعت باشد
شیشه محل خانه آئینه یعنی خانه که دران آئینه
بقدر قد آدم گذاشته باشند

ه سیفی شیشه کوچک که دران عطر و امثال آن کنند

ع شیطان دیو شیطان کی آنت بالف ممدوده دیو وان کنایت از چیزی است که بسیار دراز بود اعم از کوچه وغیر آن

شیگهر بکسر اول وسکون یای معروف وفتح کاف فارسی وسکون دیگر حروف زود و شتاب و چست و چالاک باشد

س شو بکسر اول نامی است از نامهای مهادیو و معنی آن خالق و ممیت باشد

س شیوبرت بکسر اول وفتح بای موحده وسکون رای قرشت و تای فوقانی روز عیدی است مر هنود را

س شیوراث بکسر اول نام شبی است که هندوان ازو اکرام دانند

گفتار چهاردهم در حرف طای مهمله

ف طوطی مونث پرنده معروف که سخن میگوید

طوطی کے سے ہونتھہ مل دیے الا مالیدن

ببها شل طوطی وا این عبارت است که در محل نصیحت دوستانه گویند شاعر گوید ے بولا

نکر ای یار تو حریف سے بکتا کرتا مل دے الیکا

طوطی سے کوی ہونتھہ پکڑ کرتا

ع طوفان مذکر طغیان باران و آب که از زمین بر آید وهمه چیز را غرق کند کذا فی الصراح و کنایه از جنگ جو و ستیزه گر و شوخ باشد هدایت گوید

ے اشک گلگون جیب و دامان میں
میرے غلطان ہین اس زمانے کے
تو لڑکے بھی کوی طوفان ہین

گفتار پانزدهم در حرف غین معجمه

ه غائه بنده و غلام

ه غبا غپ با هر دو بای فارسی بر وزن شتاب آواز حرکت جای

ه غت بفتح اول مذکر فوج و گروه

ه غت پت بفتح اول و سیوم واره گیر و ستیزه

ه غچ غچا غاغچ غچاکا هر چهار بفتح اول آواز حرکت جامی و آواز سنگ و صدای بر آمدن پای از میان گل و لا و نوای نیزه زدن و شمشیر زدن

ه غچو غچی هر دو بفتح اول اول مذکر و ثانی مونث مغلاج یعنی گوه آلکرده کان بازی غچو پاچ نام بازیچه

ع غنیم دشمن و غارتگر بمعنی دشمن در لغات عربی یافته نشد والله اعلم

ه غنده بضم اول رند و اوباش

ه غنغنا بضم هر دو غین از بینی سخن گفتن و این لفظ هندی است از غنه ساخته اند و او آواز بینی باشد کذا فی الصراح

ه غوت خات با دوم مجهول بمعنی حیران و سرگشته باشد

گفتار شانزدهم در حرف کاف تازی

ه کا حرفی است که برای اضافت آید و در بعض حالات و بعد حروف معنوی الف آن بیای تحتانی مبدل شود کما لا یخفی

ه کابس بر وزن حابس مونث گلی است که بدان سفال را رنگ دهند

س کابیری بیای اول مجهول نام رودباریست بکاویری شهرت دارد

س کاپنا بسکون سیوم لرزیدن کاپنا گند

س کاتر بر وزن چادر پریشان و خسته حال و تباه را گویند

س کاتک بکسر سیوم بر وزن جاتک مذکر نام ماه دوم یا هفتم از ماه های هندوان

س کاتنا بسکون سیوم رشتن و ریسیدن

س کات مونث قطع و بریدگی و کف و چرک شکر و غیر آن و بمعنی شدت و حدت چیزے

ہم ہست کات کھانا کنایہ از تعلق نمودن و
خوش وقت شدن با کات کلانا [illegible] کردن بر بند کات کو
تراشہ قطعہ و پارہ کہ از بریدن چیزی برآمد کاٹ کوٹ
کنایہ از بریدن و تراشیدن و پیراستن و حذف کردن

س کاٹنا بریدن و گزیدن و طی کردن راہ و بسر
بردن مدت و روزگار گذرانیدن و شمردہ
کردن و حاصل شدن و از ہم گشتن

س کاٹھ مذکر چوب [illegible] چوب و بمعنی نیام
شمشیر ہم ہست کاٹھ پتلی لعبت و [illegible]
کاٹھ چبانا بمعنی خائیدن چوب باشد و
آن کنایہ است از بسر بردن اوقات بفقر
و افلاس کاٹھ کا الو کنایہ از [illegible] ابلہ و
احمق و [illegible] نادان باشد کاٹھ کباڑ
[illegible] کاٹھ کبڑا
[illegible] کاٹھ [illegible] باشد یا [illegible] شدن
و در چوبی کہ شکنجہ [illegible] سازند [illegible] و پای
[illegible] کاٹھ [illegible] ک
[illegible] کاٹھ ہونا متحیر شدن و
[illegible] گشتن

س کاٹھا بالسکون سیوم مذکر سبوی چوبین

س کاٹھی بکسر سیوم موئث جسم و شکل و بشرہ بدن
[illegible] زین ہم ہست

س کاج بروزن [illegible] مذکر کار و شغل و عمل و
[illegible] کاجا بروزن خواجہ کذالک

س کاجل بفتح جیم مذکر دود چراغ کاجل
کی کوٹھری کنایہ از جای [illegible] باشد
[illegible] کردن آن رسوائی [illegible] و

س کاجن بروزن دامن مذکر سبب و باعث

س کاجی بروزن ناجی سرگرم و مشغول

س کاجے بہ [illegible] آن [illegible] و برای آن

س کاچ بالسوم فارسی مذکر شیشہ مرادف کانچ و در فارسی
افسوس و کاشکی و تفاخر زدن و شیشہ صلایہ کردہ را گویند

ھ کاچا در محاورہ اہل برج خام کہ نقیض پکا است مرادف کچا

س کاچھ مذکر و آن پارچہ است معروف کہ مثل لنگوٹہ
کندہ می باشد و در عرض بقدر یک وجب و در طول
ہفت و یا ہشت قدر ذراع و از اندرون ران ہا
گرفتہ بالای کمر می بندند و جانب بالای ران را نیز
گویند

س کاچھنا بستن کاچھ کردا کردکر

ھ کاچھنا پوست کندن

س کاچھنی موئث پارچہ معروف کہ مثل لنگوٹہ بر کمر بندند
مرادف کاچھ

س کاچھی باغبانی کہ در باغ خود سبزی ہا بکارد و آنرا
بفروشد

س کادا بروزن بادا مذکر گل و لا

س کادر بروزن چادر بزدل و شتردل و وحشی

س کادرائی بروزن نارسائی بزدلی و وسواس و
ترس

ف کار مذکر تختہ یا چوب زردوزی و زردوز کار
چوبی زردوزی

س کارا بروزن دارا ہر چیز سیاہ و مار سیاہ مرادف
کالا

س کارتک بسکون سیوم و کسر چہارم مرادف کاتک
و آن نام ماہی است

ھ کارج بفتح سیوم مذکر کار و شغل و عمل

س کارک بفتح سیوم مذکر و در اصطلاح نحویان حالتی
از حالات ثلثہ باشد چون حالت فاعلی و حالت
مفعولی و حالت اضافت

ھ کارن بفتح سیوم مذکر سبب و باعث

س کاری بروزن ناری حرفی است کہ در ترکیب
افادہ معنی فاعلیت کند و در فارسی مؤثر را گویند

ه کاترا با سیوم منقوطهٔ هندی مذکر بچهٔ جاسوس
ه کاترها مذکر جوشانده
ه کاترهنا بر آوردن وکشیدن وکشیده دوزی
ه کاترهه مذکر آلهٔ تناسل وبزه بعربی ذکر گویند
س کاس بروزن داس مونث نوعی از گیاه که
بدان ریسمان می تابند وسرفه وسعال ودر فارسی
بمعنی کوس است که نقاره بزرگ باشد وخوک
نر ودر عربی کاسه را گویند کاس سواس بفتح
سین دوم ربو وضیق النفس
ه کاسبی بسکون سیوم وکسر بای موحده جولاهه و
جولاه را گویند
ه کاست بروزن راست مذکر نوعی از جستی
باشد ودر فارسی ماضی از کاستن ونقصان وکمی
س کاك بروزن خاک مذکر زاغ ودر فارسی مرد
ومردم ومردمک چشم وهر چیز خشک گوشت قدید
وآدمی وحیوان بسیار لاغر ونان خشک را نیز
گویند کاك بجیم زلف وگیسو
ه کاکا عمو که برادر پدر است ودر فارسی برادر کلان
وغلام قدیم که در خانه پیر شده باشد
ه کاکرا بسکون سیوم مذکر قسمی از ادویه باشد
س کاکرسنگی بکسر سین مهمله مونث دوای است
معروف مشابه بشاخ حیوان تلخ درخت و گرم
ومشهی طعام ودافع فواق وبهق ودافع قی و
تشنگی ودافع تپ وعنا وبلغم وسرفه وآروغ
ه کاکونجلی بضم سیوم وسکون واو معروف و
نون وجیم تازی وکسر کاف مرد لعین وشوم
ه کاکی بروزن خاکی عمه یعنی خواهر پدر
س کاگ ـ کاگا با سیوم فارسی مذکر زاغ
س کال بروزن خال مذکر اجل ووقت وهنگام
ومار که افعی باشد وخشک سال وملک الموت
وحادثه ومصیبت وبمعنی فردا هم آمده است کال
بتانا یا کاٹنا یا گنوانا وقت گذرانیدن وبتضییع
وقت کردن کال بس هونا آخر شدن مدت
حیات کال پڑنا افتادن خشک سال باشد
س کالا بروزن لاله سیاه ومار سیاه ونام کرشنا
وبمعنی وقت هم بنظر آمده است ودر فارسی رخت
ومتاع وبلغت ژند وپاژند فریاد وفغان کالا
چور مردم بیگانه ونا آشنا کالا بال موی های
کسی کو کالا بال اپنا جاننا یا سمجھنا بچشم
کم دیدن کسی را وپشم اسا داشتن کالا منهه
کرنا ترک صحبت کردن وکناره گرفتن از کسی
روی کسی سیاه کردن ورسوا ساختن وگائیدن
یعنی جماع کردن وراندن ومطرود کردن کالا
رنگ سیاه کالی بوند بفتح بای موحده وبای فرشت
آنچه در رنگ بهمه سیاه باشد کالے کوس کنایت
از مسافت دراز باشد
س کالاپن بفتح بای فارسی وتشدید فوقانی بندکردن
سوراخ کشتی
س کالك بفتح سیوم مونث سیاهی وسواد وهیچ
چیزی از مقدار معین باشد
س کالکا بکسر سیوم نام زنیکه هندوان پرستش
او کنند مرادف کالی واو را گوری بفتح واو هم
گویند
س کالکوٹ بسکون لام وضم کاف تازی وسکون
واو معروف وتای منقوطهٔ هندی نوعی از زهر باشد
ه کالما بسکون سیوم مذکر بهتان وافترا
س کالندی بکسر سیوم مذکر نام دریای جمن وجمنا
س کالی بروزن خالی مونث سیاه وماسود ونام
بت دیوی که انسان را برای قربانی آدمی کشند
ودریای نیل وسیاهی ومرکب ومدار ونیز نام کار
که کشن او را در جنگ شکست داد
س کالیا بکسر سیوم مذکر نام ماری است که کشن او را در جنگ

شکست داد

س کالیمبه بهای مجهول و فتح سین مذکر نام دوای ست صاحب شریفی کلیه گفته و آن نهالی ست دو قسم باد سفید و سیاه و هر دو چرب و شیرین می باشد منی بیفزاید برای تپ و رحمت فرج زنان را استعمال نافع ست

ه کالهن بکسر سیوم و فتح های هوز مونث سرخک را گویند

س کام بروزن دام مذکر لفافه مکاتیب و بسته خطوط و کاره خواهش و آرزو و رب العشق را نیز گویند کام آنا بکار آمدن و مفید بودن و کشته شدن کسی در معرکه جنگ کام تمام کرنا سرانجام دادن کاری و کشتن و قتل کردن کام چلانا سر براه دادن کاری کام رکهنا کار داشتن بچیزی کام کاج کار و شغل کام کاجی بایای معروف چست و چالاک کام کیل بایای مجهول بوس و کنار و جماع کام میں لانا بکار بردن و استعمال کردن کام نکلنا کامیاب شدن

س کاملا تو بضم تای فوقانی عاشق بیقرار

س کاماہت بسکون رای مهمله و تای فوقانی بروزن آراست شهوت پرست

س کامارهی بکسر فوقانی شخصی را گویند که آب گنگ در سبو ها کرده بر دوش می برد

س کاماندھ بسکون دوال مهمله و های هوز اسیر هوا و شهوت پرست

س کام دهین بکسر دال و سکون های هوز و یای مجهول و ضم نون نام گاو ماده اندر باشد که هر چه ازو طلب کند بدهد و نیز گاو ماده را گویند که شیر بسیار دهد

ه کامراج بسکون سیوم مذکر کاهوی صحرای

س کام دیو نام دیوی ست که او را خدای عشق دانند و او پسر شوهر لکهمی ست و شوهر رتی

س کاهری بسکون سیوم و کسر رای مهمله مونث کلیچه مرادف کهلی

س کامن بروزن ضامن زن حسین خوبصورت و نیز کودکی را گویند که لباس زنان پوشیده در ایام هولی رقص کند و در عربی بمعنی پنهان شده

س کامنا بسکون سیوم مونث آرزو و خواهش و اراده

س کامنی بکسر سیوم زن خوبصورت و جمیله

کامود با واو مجهول مونث نوای ست در موسیقی که آنرا در شب می سرایند

س کامی بروزن نامی عاشق و مشغول در کاری

ه کامی بروزن جامی مونث پاره طلا

س کان مذکر گوش بعربی اذن گویند و بمعنی وادی العین هم ست مرادف کانا و در فارسی حرف که عربان معدن خوانند و بمعنی کندن نیز آمده کان اینٹھنا بفتح الف و کسر سیوم و سکون یای مجهول و تای منقوطه هندی گوشمالی دادن کان بهرنا کان بهر دینا آتش فروختن با میان دو کس سخن چینی و نمامی کان پر جون نه چلنا کنایه از غافل و بی خبر بودن باشد کان پر رکهنا یاد گرفتن و بمعنی عذر کردن هم آمده کان پر هاتهه دهرنا انکار چیزی کردن کان پکڑنا بعجز اعتراف کردن کان پهوٹنا کر شدن کان پهوڑنا شور و غل نمودن کان پهونکنا سرگوشی کردن بغمازی و فتنه انگیزی کردن کان سلائی گوش خر گوش خارک و آن کرمی ست که اکثر شبها در گوش مردم در رود و هلاک کند کان کا پرده پرده گوش کان کاٹنا کنایه از غالب شدن و ظفر یافتن بر خصم و گوی سبقت پیش بردن کان کهڑے هونا هراسان شدن

كان كھولنا يا كھول دينا متنبہ وآگاہ كردن
كان لگنا اعتبار پيدا كردن پيش كسي وقدر
ومنزلت بہم رسانيدن كان ملنا گوشمال
دادن وتنبيہ كردن كان ميل چرك گوش
كان ميل والا آنكہ چرك از گوش مردم
پاك كند باجرت كان مين انگلي دئے رہنا
انگشت در گوش كردن وناشنيدن چيزے
بھرا كان مين بات مارنا انكار شنيدن
كردن در چيزي كہ شنيده باشد كان مين
پڑنا بگوش خوردن گوش زد شدن كان
مين تيل ڈالنا دعوي ناشنواي كردن كان
مين تيل ڈالكے سو رہنا غافل وبي التفات
شدن كان مين ڈالنا يا كہنا گوش گذار
كردن وشنوانيدن كان نہ ہلانا
خاموش بودن كان ہونا كان كہنا سرگوشي
كردن كان ہلانا راضي شدن وقبول كردن
چيزي كان ہونے دانستن ومعلوم كردن
ھ كان مونث شرم وحيا وادب كان كترنا
شرمنده ورسوا كردن كان چھوڑنا بي حيا شدن
كان نما نما كان نكرنا تكريم نكردن وتعظيم
كسي بجا نياوردن
س كانا بروزن دانا يك چشم كہ واحد العين و
ثمريكہ مغز آن پوشيده بود واحمق ونادان
ودر فارسي ہمين معني دارد وچوب بن خوشہ
خرما وپاره از خوشہ انگور وخرما نيز ہست
س كانپنا بسكون نون وباي فارسي لرزيدن
س كانپھل بسكون نون مذكر نام ميوه ايست
مرادف كايپھل
كانٹا بسكون نون مذكر خار وخار شاہين وترازو
ومہميز وغلاف ونشان باشد كانٹا سا نكل
جانا از محنت ورنج بكاست يافتن كانٹون

بر گھسيٹنا معني لفظي ظاہر ست وكنايت است
از سرفرازي دادن كسي را يا بعد از لياقت او
وبيشتر بمعني [illegible] يا از جرح [illegible] ہر
ممدوح چنين كلمات براي ستائش گويند كانٹون مين
مت گھسيٹو يعني در مدح ما مبالغہ مكنيد كانٹے بونے
خار كشتن كسي در راه خويش يعني براي خود تہيہ
آفت كردن
س كانجي مونث سركہ ہندي ست كہ از حبوبات
مي سازند وبہترين او از برنج است وآن جالي و
مقوي اعضا ومسكن حرارت خون وصفرا است
ومصلح معده و[illegible] ست
ھ كانچ بسكون نون وجيم فارسي نام [illegible] ناسفيده
س كانچھا بسكون نون وفتح جيم فارسي حرص خواہش
وآرزو
س كانڈا بسكون نون مذكر پياز بري بعربي بصل گويند
س كانڈو بسكون نون وضم دال مسكون واو مجہول
مذكر گل ولا
س كانڈو بسكون نون واو معروف مذكر صاف كننده
شكر ونيز قومي را گويند كہ حبوبات را بريان زنند
وشيريني تيار نمايند
س كاندھا بسكون نون مذكر دوش وكتف كاندھا
دينا كنايہ از مدد كردن ودادن جنازه كس
بر دوش
س كاندھنا تائيد كردن
س كانڈ بسكون نون ودال مخلوط ہندي مذكر
بخش وحصہ وپاره وبازي وتماشا
ھ كانڈلي بسكون نون ودال مخلوط ہندي
مونث لعقلہ الحمقا
س كانڈي بسكون نون مونث تيرخانہ وفقره و
آيت بيد كہ كتاب ہندوان ست
ھ كانٹنا بسكون سوم وچہارم پامال كردن

س کانس بسکون نون و سین مونث نوعی از گیاه باشد مرادف کاسه

س کانسا بسکون نون مذکر روی که یکی از فلزات باشد

س کانکهه بسکون نون و دیگر حروف مونث بغل بعربی ابط گویند

ه کانکها بسکون نون مذکر جهدی که بوقت قضای حاجت کنند تا فضله برآید

ه کانکهنا بمعنی فشاندن خوک و آنرا بعربی قبع گویند

ه کانگری بسکون نون و کاف فارسی مونث مجمر و آتشدان

س کانگن بسکون نون و فتح کاف فارسی نام نباتی است یا تخم نباتی است

س کانن بفتح سیوم بروزن دامن مذکر بیابان و صحرا

ه کانهه بسکون نون و های هوز شوی و شوهر و یکی از نامهای کرشنا

ه کانهرا بسکون های هوز و فتح رای منقوطه نام نوای است در موسیقی و نوعی از عندلیب

س کانی بروزن بانی نمن یک چشم و در فارسی بمعنی معدنی باشد

ه کانی بروزن فانی مونث کینه و انتقام

س کاوا بروزن یاوه گردانیدن اسپ را و فریفتن و حیله باختن با کسی

س کاور بروزن یاور مونث بهنگی که هنود دران آب دریای گنگ گذاشته بر دوش می برند

س کاهن بفتح سیوم بروزن آهن مذکر عبارت است از شانزده پانس یا یک هزار و دوصد و هشتاد کوری و بکسر سیوم در عربی بمعنی فال گو باشد

ه کاهو بروزن آهو کسی و چیزی باشد و در فارسی خس و آن سرد و تر است در مرتبه دوم خونی ازان پیدا شود و بهترین خوبهاست که سبزیهای دیگر تولد کنند و آن سیوم مخدر بود

ه کاهے بمعنی چیز بمعنی کو چرا و از بهرچه

س کائی بروزن مائی مونث سبزی است که بر دیوار

وامثال آن پیدا شود مثل گره از کثرت رطوبت آب و غیر آن

س کایا بروزن سایه مونث بدن و جسم

س کایر بفتح سیوم ترسان و بزدل و شتر دل مرادف کادر

س کایتهه نام فرقه ایست از هنود

س کایپهل مذکر نام دوای است

س کب بفتح اول کی و بمعنی شاعر نیز هست و بضم اول کوز را گویند

س کبا بضم اول و تشدید دوم کوز پشت

س کباتر بفتح اول دروازه را گویند

س کبت بفتح اول و کسر دوم مذکر قسمی از نظم باشد

س کبتا بفتح اول و کسر دوم مونث شعر و نظم باشد

ه کبدی بفتح اول و دوم و تشدید دال منقوطه بازیچه معروف که آنرا بهبلی هم گویند

س کبرا بفتح اول بروزن عنبر انگشتری رنگ

س کبر بضم اول و فتح دوم و سکون رای هندی مذکر کوز

س کبرا بضم اول کوز پشت

س کبنده بفتح اول و دوم و سکون نون و دال و های هوز تنه درخت سر بریده و جسم سر بریده

س کبهو ـ کبهون بفتح اول و ضم های هوز گاهی کبهی کذا لکــ

س کبهی کبهی گاه گاه کبهی کے پیش از چند روز کبهی نه کبهی و قسمتی و گاهی و احیانا

س کبهار بضم اول و فتح دوم مذکر بدسلوکی بدخوی

س کبهارجا بضم اول و فتح دوم و سکون رای مهمله زن بد و ناشسته

ع کبیر بزرگ و نام درویشی است مشهور کبیر پنتهی پیروان کبیر کبیرکا الف تا القصه و غیره و تغیر و تبدیل

س کبیشر بفتح اول و کسر دوم و فتح شین معجمه شاعر

نام آور و ملک الشعرا
س کپا بضم اول و تشدید مذکر ظرف ادبی که دران روغن
کادیا غیر آن نگه دارند کپا الٹ جانا وفات کردن
وشاه دو غیر آن کپا هونا بسیار فربه شدن
س کپات بفتح اول مذکر یکجانب در
س کپاتر بضم اول و فتح دوم و سکون الف و تای
فوقانی و رای قرشت ناسزاوار نالایق
س کپار بفتح اول مذکر مرادف کپال و آن آید
هه کپاری بروزن هزاری عیار و شریر و قومی
از بنگالیان که سبزی فروش اند
س کپاری لقب سیوا که یک کاسه سر در دست
خود دارد و یک زنجیر کاسه سرها بر امون گردن
وارد و نیز بندی است که بر بینی اسپ گذارند هیچو
پوزی اسرده کپاری شقیقه و در دو نیم سر و
فوفلی که دو مغز داشته باشد گویند که چنین فوفل
در دو نیم سر را نافع است
س کپاس بفتح اول مونث پنبه و درخت پنبه
س کپال بفتح اول بروزن وبال مذکر سر و پیشانی
و سرنوشت و کاسه سر کپال پھوٹنا کنایه از نگون
بخت شدن باشد کپال کھلنا بضم کاف
دوم نیک بخت شدن
س کپالی بفتح اول مرادف کپاری کپاری آسن
ریاضتی است مر جوکیان و درویشان را و آن
چنان باشد که زمانی دراز بر کپال ایستند و پای
بسوی چرخ بردارند کپالی کریا بفتح کاف
دوم و کسر رای مهمله رسمی است در هندوان و آن
چنین باشد که چون مرده آتش دهند و نزدیک
باشد که خاکستر شود یکی از اهل قرابت کاسه سر
او را به عصا می شکند و دران روغن گاو می
اندازند
هه کپالی بوزن سبزی فروشان

س کپتھه بضم اول و فتح دوم و سکون فوقانی و های
هوز گمراهی و ره گردانی
س کپٹ بفتح اول و دوم مونث کینه و حقد و بغض
وغدر و غدار و مکار را نیز گویند کپٹ رادپ
دهاری - کپٹ ولیشی ریاکار را گویند
کپٹی بفتح اول و دوم و کسر سیوم کینه ور و غدار
س کپر دهول بفتح اول و دوم و ضم دال مهمله مذکر نوعی
از ابریشم باریک باشد
س کپرکوٹ بفتح اول و دوم و ضم کاف و سکون
واو معروف گلی که آمیز با پارچه کوفته خمیر کنند و از ان
بوته زرگری سازند
س کپر بفتح اول و دوم مذکر مخفف کپرا کپر چھان
کرنا پالودن
س کپرا بفتح اول مذکر پارچه کپرے دینے هونا حایض
شدن زن کپڑے رنگنا ترک لباس کردن
و خرقه درویشان پوشیدن کپڑے کو جھول
دینا کنایه است از ترسانیدن کسی و در بیران
افگندن کسی را کپڑے و تتے پارچها از قسم
توابع مهمل است
س کپڑے کوٹھا بفتح اول و دوم و ضم کاف و
سکون واو مجهول مذکر خیمه و خرگاه
س کپ کپی بروزن سردی مونث لرزه و فراشا
س کپلا بفتح اول و کسر دوم گاو ماده که گندم گون
باشد
س کپنا بفتح اول لرزیدن و بمعنی لرزان هم هست
س کپوت بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول
مذکر کبوتر و باد او معروف پسر ناخلف و آواره
س کپوتی بفتح اول و ضم دوم مونث ناخلفی
س کپور بروزن صبور مذکر کافور و نیز نام گلی است
هه کپور کچوری بفتح کاف دوم مونث نام دوایی
س کپوری بروزن صبوری مونث نوعی از برگ

تتنبول است

س کپول بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول مذکر رخساره وعارض را گویند

س کپی بضم اول وتشدید دوم فارسی بر وزن صفی مذکر میمون وبوزینه ودر فارسی نیز میمون را گویند عموماً ومیمون سیاه را خصوصاً

س کت بفتح اول کجا وچرا وچگونه وبکسر اول چه قدر وچه مقدار مرادف کتا

س کتا بضم اول وتشدید دوم سگ بعربی کلب خوانند وبکسر اول وتشدید دوم چند وچه مقدار

هـ کتارا بر وزن هزاره مذکر نوعی از نیشکر باشد

س کتان به تشدید دوم بر وزن فتان مذکر کارد وخنجر ودر عربی جامه ایست معروف آن معتدل است در حرارت وبرودت

س کتانا بفتح اول رسانیدن

س کتائی مونث رسیدن ومزدی که بجای رسیدن دهند

س کترا بفتح اول مذکر تراشه

س کترانا بفتح اول تراشانیدن وترک کردن شاه راه کترا کر چلنا ترک رفاقت کردن واز صحبت یاران دور شدن

س کترائی بفتح اول مونث مزد بریدن چیزی

س کتر بیونت بفتح بای موحده وضم تحتانی وسکون واو مجهول ونون وتای فوقانی مذکر قطع وبریدن کنایه از فکر وتجویز وتامل هم هست

س کترن بر وزن کردن مونث تراشه وبضم اول خائیده وجاویده

س کترنا بفتح اول ودوم قطع کردن وبضم اول خائیدن باشد

س کترانی بفتح اول ودوم مقراض ودو کارد

هـ کترد بضم اول مذکر سگ بچه

س کترد بضم اول برنده وقطع کننده

هـ کتل بفتح اول وتشدید دوم مونث پاره سنگ یا خشت یا کلوخ باشد وبضم اول بر وزن جعل در فارسی اسپ جنیبت را گویند وبمعنی تل وپشته بلند هم آمده

س کتنا بفتح اول رسیده شدن وبکسر اول چه قدر وچه مقدار مرادف کتا

س کتنی بفتح اول ودوم وسیوم وکسر همزه مونث رسیدن

س کتوهل بضم اول ودوم وفتح هاى هوز مذکر خواهش وآرزو وسیر تماشا

هـ کتهه بفتح اول مذکر چیزی باشد آنرا با پان خورند

س کتها بفتح اول ودوم مونث داستان وافسانه

س کتهک بفتح اول وتشدید تای فوقانی قصه خوان ونوعی از مطرب

س کتهنا بفتح اول گفتن وحرف زدن مرادف کهنا

س کتیا بضم اول وکسر دوم ماده سگ

هـ کتیرا بر وزن وتیره مذکر کثیرا وکتیره وآن صمغ درخت قتاد است سفید وزردی باشد بهترین آن سفید است وآن گرم وتر است

هـ کتئین بکسر اول وفتح دوم وکسر همزه علامت مفعول است بمعنی را

س کت بضم اول وسکون تای هندی مذکر نام دوا است وبفتح اول وکسر دوم مونث کمر کت کیهری یعنی کمر کاف دوم وفتح هاى هوز زنیکه کمرش چون شیر باریک بود

هـ کت بفتح اول رنگ سیاهی که بدان جیست را رنگ کنند

هـ کتا بفتح اول وتشدید دوم فربه وقوی وبجای قد وچوپند وسیش بزرگ را هم گفته اند

س کتا بر وزن صفا مونث قتل کتا کرنا کشتن

وقتل کردن ...

س کتاچهه بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر عشوه و غمزه چشم

س کتار بفتح اول مذکر کتاره و آن حربه ایست معروف

ه کتارا بفتح اول مذکر نام نباتی است دوای

س کتاری مونث نام حربه است

س کتاریا بفتح اول مذکر پارچه ابریشمی که بروی نشان خنجر نقش کنند

س کتاسا بفتح اول آنکه بگزیدن میل کند

ه کتال بفتح اول مذکر سیلاب

س کتانا بفتح اول متعدی کاتنا

س کتاو بفتح اول مذکر قطع و دره و نوعی از نقش که بر پارچه کنند

س کت بندهن بفتح اول و سکون تای هندی و فتح موحده و سکون نون و فتح دال مذکر کننده یا حلقه چوبین که بدان پای فیلان را بندند

ه کتت بفتح اول و کسر دوم مذکر فروخت و بیع

س کتن بفتح اول و تشدید تای هندی مفتوحه سیب که مردم را گزد و به تخفیف دوم بی رحم و سنگدل و بضم اول و کسر دوم کلیه و کاشانه مذکر

ه کترا بفتح اول مذکر بازار بعربی سوق گویند

س کتک بفتح اول و دوم مذکر فوج و لشکر

ه کتکت بضم هردو کاف تازی مذکر خراش و حکه

س کتکونج بفتح اول و سکون تای هندی و فتح کاف تازی و رای قرشت و سکون نون و جیم مونث چوب تپ شکن کتابیجی کذلک

س کتکی بضم اول مونث دوای است بعربی خربق اسود گویند آن بیخ گیاهی است سیاه و گره دار و خشک است در آخر سیوم و قسمی دیگر است که آن را خربق ابیض گویند و خربق اسود جهت امراض بارده قوی تر از ابیض است

ه کتکی بضم اول مونث پشه که مردم را می گزد و بمعنی بیگانگی و ترک دوستی

س کتکنا بفتح اول و سکون تای هندی و فتح کاف دوم مذکر دستور و قانون و تصویری که بر چوبها ساخته باشند و بمعنی مکار و غدار هم آمده

س کتکهانا بفتح اول و سیوم گزیدن و ترش روی کردن

س کتکهنا بفتح اول و سیوم آنکه میل بگزیدن داشته باشد

س کتل بضم اول و کسر دوم ظالم و ستمکار

س کتم بضم اول و دوم مذکر تیار و دودمان

س کتن بضم اول و تشدید دوم قلتبان و خرم ساق و کس کش کتنا کذلک

س کتنا بفتح اول بریده شدن و گذشتن مدت و پشیمان شدن و مردن بزخم شمشیر

س کتنایا بضم اول مذکر قلتبانی و قوادگی

ه کتناس بفتح اول مذکر نام پرنده است

س کتنا بضم اول در غلانیدن و فریفتن

س کتنانی بضم اول مونث مزد قوادی و اجرت قلتبانی

س کتنب بضم اول و دوم و سکون نون و بای موحده مذکر تبار و خاندان

س کتنی بضم اول قواده و دلاله و بفتح اول هنگام درو و وقت حصاد زراعت

س کتوانا بفتح اول برانیدن

ه کتورا بفتح اول مذکر پیاله و جام و کاسه باشد

ه کتوری مونث پیاله کوچک

ه کتوسی بروزن عروسی مونث خرافات و سخنان پوچ و فحش

ه کتول بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول مذکر نام نباتی است

س کتهه بفتح اول مخفف کاتهه بمعنی چوب و تخته کتهه بوکی بکسر بای موحده وضم رای قرشت وسکون واو معروف وکسر کاف تازی غوک زهردار کتهه بیلا مذکر نام گلی است کتهه هوترا هدهد و مرغ سلیمان راگویند کتهه گلاب نوعی از گل باشد کتهمستا بفتح اول جوان فربه وشهوت پرست کتهه هنسی هم خنده وخنده غضب

ه کتها بفتح اول وتشدید دوم مذکر مقداری از مساحت زمین وآن بستم حصه بیگه بود وبیا پنج سیر را هم گفته اند

س کتهنا بفتح اول ودوم های هوز نا ل طرزیدن

س کتهار بضم اول مذکر تیشه راگویند

ه کتهاری یا کتهالی بضم اول مونث بوته زرک

س کتهمن بفتح اول وسیوم مذکر قفس چوبین که دران جانوران وحشی را بند کنند ونام درختی ومیوه هم هست

س کتهرا بفتح اول وسیوم مذکر قفس چوبین وحصار چوبین

س کتهرا بفتح اول مذکر خوان طعام وبچه جاسوس را نیز گویند

س کتهری مونث خوانچه یعنی خوان کوچک

س کتهگهرا بفتح اول وچهارم که کاف فارسی باشد مذکر قفس چوبین وحصار چوبین

س کتهل بفتح اول وسیوم مذکر نام میوه است ودرخت آن میوه

س کتهلا بفتح اول مذکر زیور چوبین یا تعویذی که در گلوی کودک کنند

س کتهن بفتح اول وکسر دوم دشوار ومشکل وسخت

س کتهنی بفتح اول مونث گل سفید رنگ که آنرا کهری هم گویند

س کتهوتی بفتح اول ودوم مونث تغار وخنور چوبین

س کتهور بفتح اول وضم دوم وسکون واو مجهول

ظالم وسنگدل وبی رحم وسختگیر

س کتهورتا بفتح اول وضم دوم وسکون های هوز ورای قرشت وفتح تای فوقانی مذکر جفا وسنگدلی وبی رحمی

س کتهیا بفتح اول وکسر دوم مذکر تغار راگویند و بمعنی دام وبند هم آمده

س کتی بر وزن ببی مونث کم آدمی وبضم اول کلبه وکاشانه

س کتیلا بفتح اول وکسر دوم درخت خاردار ومردم چالاک وچست ونوعی از رستنی نیز هست

ه کتیو بضم اول وکسر دوم وسکون یای مجهول وواو مونث خوی بد وآئین ناشایسته

س کج بضم اول مذکر روز سه شنبه بعربی ثلثا خوانند بفتح اول در فارسی معروف که نقیض راست باشد ونوعی از ابریشم فرومایه کم قیمت وقلاب وبضم اول کیا است که کان گران بر پاندوی از جا بر آمده بندند

س کجات بضم اول کینه وفرومایه وبدنژاد

س کجاچت بفتح اول ودوم وکسر جیم فارسی وسکون تای فوقانی شاید که بود که بحتمل که

س کجال بفتح اول مذکر دود چراغ که در چشم کشند وکجلا بفتح اول ودوم کذلک

س کجرا بر وزن ببوارا چشمی که سیاه باشد وجابجا دوده ندارد

س کجل بفتح اول مذکر دوده چراغ وکجل کجلا بفتح اول کذلک

س کجلوتی بفتح اول وسیوم مونث طبله که دران دوده چراغ نگهدارند

س کجلی بن بضم اول وفتح بای موحده بیابانی که فیلان دران بیشتر آمد ورفت داشته باشند

ه کچ بفتح اول وسکون جیم فارسی مذکر خامی و ساده لوحی

س کچ بضم اول مذکر ومونث پستان زن وبفتح اول موی راگویند

هـ کچّا بفتح اول و تشدید دوم خام و نارسیده و مردم ناتجربه کار و دروغ ضد پکا است

س کچال بضم اول مونث کردار ناشایسته

س کچالو بفتح اول مذکر نوعی از ترکاری

س کچالی بضم اول مردم بدخو و بدوضع و بدآئین

هـ کچائی بفتح اول بروزن رسائی تخمه و استاد خامی را گویند

هـ کچپچ بفتح اول و سیوم که بای وحده باشد اطفال و اولاد

هـ کچپچ بفتح اول و سیوم فارسی مونث کرده و ہجوم خلق و بسیار اکثر و مجمع و انبوه را نیز گویند بکسر اول و سیوم مونث کل اولاد

هـ کچ پچیا بفتح اول و فتح بای فارسی و کسر جیم فارسی پروین بعربی ثریا خوانند

هـ کچپن بفتح اول و سیوم بروزن کردن مذکر خامی و ساده لوحی و نارسیدگی

هـ کچرا بفتح اول مذکر خاشاک و خلاشه و خربوزه خام را هم گفته اند

هـ کچرپچرهونا بفتح اول و دوم تر شدن و نمناک گشتن

کچری - کچریا هر دو بفتح اول و دوم مونث سیوتها

س کچر - ا بکسر اول و سکون جیم فارسی و فتح رای منقوطه هندی چرک سفید که از چشم روان باشد بعربی غمص گویند و آنچه در کنج چشم گرد آید آنرا رمص خوانند

هـ کچرا بفتح اول مذکر خربوزه خام

س کچرانا بکسر اول جاری بودن چرک از چشم

هـ کچک بفتح اول و دوم مونث دردی که از جراحت پیدا شود

هـ کچکانا بفتح اول متعدی کچلنا است

هـ کچکچ بفتح اول و سیوم مذکر ستیزه و جدال و سکایره

هـ کچکچانا بکسر اول و سیوم دندان بهم سائیدن

و بفتح آن هر دو بسیار شدن و نزدیک ناک گشتن چیزی

هـ کچکچاهت بفتح هر دو کاف تازی ستیزه و جدال و نزاع

هـ کچکر - ا بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم مذکر پوست بادام یعنی کشف

هـ کچکنا بفتح اول و دوم پیچ خوردن و منخلع شدن عضو از جای خویش و دور کردن

س کچکیلا بفتح اول و کسر سیوم و سکون یای مجهول مذکر نوعی از موبز که بدان ناتخورش پزند

هـ کچلا بفتح اول مذکر کچلا و بضم اول چیزی است از جمله سموم خصوصا کرک و سگ را زود می کشد بعربی قاتل الکلب و خانق الکلب گویند و فارسیان هم کچله خوانند

هـ کچلنا بضم اول و فتح دوم کوفتن کچل ڈالنا کچل دینا کوفتن چیزی باشد

س کچلون بفتح اول مذکر نمکی است که خوردن آن اشتهای طعام می افزاید

س کچلوهو بفتح اول و سکون جیم فارسی و ضم لام و سکون واو اول مجهول و واو دوم معروف زرداب که باریم برآید

س کچلوهی - کچلوهیا بفتح اول و سکون واو مجهول در هر دو مونث آهن بی آب

هـ کچلی بضم اول مونث دندان ناب

س کچنار - کچنال بفتح اول مونث درختی است معروف که از بار و شگوفه آن ناتخورش پزند

هـ کچو بفتح اول و تشدید دوم مضمومه مذکر نام نباتی است

کچور بفتح اول و ضم دوم زرنباد و از اعراق الکافور نیز گویند گرم و خشک است تا سیوم محلل و مقوی و مفرح است وقی را بند کند و ریاح بشکند و فرحی آرد و بوی شراب و سیر دفع کند و گزیدن هوام را نفع بخشد

ه کچوری بفتح اول و دوم و سکون واو و کسر رای مهمله
مونث طعامیکه از گندم و دیگر حبوبات بپزند

ه کچومر بفتح اول و ضم دوم و فتح سیم مذکر نوعی از اچار
کچومر کو قتالنا کنایه از پاره پاره کردن چیزی باشد

س کچهه بفتح اول مذکر لاک پشت و سنگ پشت و
اندام نهانی را هم گفته اند

ه کچهه بضم اول چیزی کچهه ادهر گانا سخن دروغ
گفتن و آوردن بیانی که ما تحت فیه نباشد کچهه ایک
اندکی و قدری و چیزی کچهه تم نے پڑا پایا چیزی
در راه افتاده را یافتی و این در مقامی گویند که شخصی
بسیار شادمان بنظر آید و سبب شادمانی او ظاهر
نباشد کچهه تم نے خواب دیکها در مقامی گویند
که شخصی سخن محال گوید یا اظهار حیرت گوینده مطلوب
باشد کچهه سے کچهه هونا متغیر شدن چیزی
بالکلیه کچهه نه کچهه چیزی کچهه هو هر چه باشد

س کچهارنا بفتح اول شستن و پاک کردن باب

س کچهپ بفتح اول و تشدید دوم مفتوحه مذکر باخه و سنگ
پشت یعنی کشف

ه کچهری بفتح اول و دوم مونث دار العدالت
و محکمه

س کچلنبت بفتح اول و سکون جیم فارسی و هاى هوز و
فتح لام و سکون نون و فتح بای فارسی و سکون
تای منقوطه هندی مردم عیاش و آواره گرد

س کچهنا بفتح اول مذکر نوعی از شلوار است و آن تا
ران بود

ه کچهنا بفتح اول شسته شدن

ه کچهنی بفتح اول مونث نوعی از شلوار باشد

ه کچهو بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و بواو
معروف هم خوانده اند مرادف کچهه بمعنی چیزی

س کچهوا بفتح اول و ضم دوم مذکر لاک پشت و باخه
و سنگ پشت و کاسه پشت و کشف را گویند

کچهوادا ابر رود باری که فراز و نشیب داشته
باشد و عمق آن متفاوت بود

ه کچهواها بفتح اول مذکر قومی است اند اجپوتان
که سلسله شان به پسر رام چندر میرسد و راجگان
جینگر از همین خاندان اند

س کچهوتی بفتح اول و دوم مونث لنگوته خرد

ه کچهی بفتح اول و تشدید دوم اسپی که از کشور کچهه
آرند و آن بر ساحل دریای سند واقع است

ه کچیا بضم اول و کسر دوم مذکر بنا گوش و نرمه گوش
و بفتح اول و کسر دوم داس و آن آله است معروف

ه کچیانا بفتح اول و کسر دوم ترسیدن و هراسان
شدن و احتراز کردن

ه کچیاهت بفتح اول و کسر دوم مونث نفرت
و اجتناب

ه کچیرا بفتح اول و سکون یای مجهول مذکر نام قومی است

س کد بر وزن بدی و کدام وقت و در فارسی
بمعنی خانه باشد و نخست و اول را هم گفته اند و
در عربی جد و جهد

س کدابی ـ کدابیت بفتح اول و دوم و کسر چهارم در
هر دو کاه کاه و احیانا و شاید که و باشد که

س کدار بضم اول بر وزن غبار مذکر کلند بر وزن
بیل کدرا ـ کدال هر دو بضم اول کدلک

س کدارا بر وزن ستاره مذکر نوای است از
نواهای موسیقی که در تابستان وقت نیم
شب می سرایند

س کدار بسنت بکسر اول و فتح بای موحده
مذکر نوای است از نواهای موسیقی

س کدال ـ کدالی بضم اول اول مذکر و ثانی
مونث کلند برادر بیل

س کدانا بضم اول جهانیدن

ه کدایا بضم اول مذکر نوعی از کبوتر و فاخته

س کدرا بضم اول کلند برادربیل
س کدهرانا بضم اول جهیدن
هـ کدکنا بضم اول وفتح دوم جهیدن
س کدلی بفتح اول و دوم وکسر سیوم موئنث سوزوآن سیوه‌ایست معروف در هندی کیله گویند کذا فی البرهان
س کدم بروزن عدم مذکر درختی است نامعلوم وآنرا کدسب هم گویند
س کدوانا بضم اول جهانیدن
هـ کدهر بکسر اول کجا
س کدهو بفتح اول وضم کاهی مرادف کبهی کدهی کدک
هـ کدیمه بروزن نسیمه مذکر کدینه وآن چوب دقاق کردن باشد وکد ورا نیز گویند
هـ کدهب بضم وفتح دوم زشت وبدشکل وناریبا
هـ کدهنگ بضم اول بروزن تفنگ بدکردار و ناشایسته
س کر بفتح اول مذکر دست بعربی ید گویند وبمعنی باج وخراج ومحصول هم آمده است وام از کرنا بمعنی کن ودر فارسی کسیکه گوش وی چیزی نشنود بعربی اصم خوانند وبالضم درعربی حوض آب را گویند
س کرا بروزن سرا اقلب وناسره وسیم سخت و بکسر اول در فارسی معروف که ترجمه لمن باشد
س کرات بکسر اول بروزن هرات نام دشتی وصحرائی است ونام قومی از کوهیان که گذران شان بر شکار است وبفتح اول وتشدید دوم درعربی بارها مرادف مرات
هـ کرارا بفتح اول مذکر مرادف کراترا
س کرارا بفتح اول سخت وشدید
س کراکل بفتح اول ودوم وضم چهارم نوعی باز بوتیمار باشد
س کرانا بفتح اول کنانیدن وبه تشدید دوم درشت

شدن وبکسر اول انتظام دادن وغله برافشاندن وبمعنی بقالی ودوکانداری هم آمده است باینمعنی مذکر باشد
س کرانت بفتح اول ودوم وسکون الف ونون وتای فوقانی مذکر اره بعربی منشار گویند
س کرانتی بفتح اول ودوم وسکون الف ونون وکسر فوقانی اره کش
س کراو بکسر اول مذکر کرسنه یا حمص باشد
هـ کراهنا بفتح اول ودوم وسکون الف وهای هوز نالیدن وآه کشیدن
س کراهی بروزن تباهی موئنث ظرفی است که دران پوریها وغیرآن در روغن می پزند وبای پارسی منقوطه هندی هم آمده وهمین مشهور است کراهی چاتنا لیسیدن کسی باشد این قسم ازفرط حرص وبجای سرزنش بر نامادی اطلاق کنند که در رسم عروسی وشهرت او باران ببارد گویند این معنی
کراهی چاتی کراهی لینا نوعی از امتحان است وآن چنان باشد که چون شخصی تهمت امری کرده شود درچنین آوند روغن گرم کنند واندرون آن پاره از سیم وزر یا انگشتری بیندازند تا خوب گرم شود وپس بگویند که آنکس آن انگشتری برآرد اگر ازین برداشتن او را زیانی نرسید معلوم شود که بی گناه است
هـ کرایل بفتح اول وچهارم مذکر رال که گویند وآن چیزی است معروف که در دوا بکار آید
س کربرا بفتح اول وسیوم خاکستری رنگ مرادف کبرا
هـ کربی بروزن چربی ساق جوار یا باجره وبای منقوطه هندی شهرت دارد
س کرین مرادف کرویر باشد
س کرپا بای سیوم فارسی بروزن حربا موئنث مهربانی

وعطوفت وترحم کرپاسنده بکسر سین مهمله وسکون دیگر حروف دریای شفقت وبحر کرم

کرپایت دمان بکسر نون وفتح دال بمنزل عنایت یعنی صاحب عنایت

س کرپال بکسر اول بروزن غربال مهربان وشفیق

س کرپن بکسر اول بروزن خرمن بخیل وحریص ولئیم

س کرت بفتح اول وکسر دوم نتیجه وثمره وکرده شده وساخته

س کرتا بفتح اول وسکون دوم خالق وکارساز وصانع ومالک وخداوند وبمعنی شوهر هم گفته اند

س کرتار بفتح اول بروزن سرکار خالق وپروردگار

س کرتارتهه بفتح اول وکسر دوم وفتح فوقانی وسکون دیگر حروف کامیاب ومحظوظ وبهره یاب

س کرتال بفتح اول مونث نام سازی است

س کرتب بفتح اول وسیوم مذکر عمل وکردار وهنر وصنعت

س کرتکا بکسر اول ودوم وتشدید فوقانی مکسور وفتح کاف تازی مونث ثریا را گویند وآن منزل سیوم است از منازل قمری

س کرتگهن بکسر اول ودوم وفتح فوقانی وکاف فارسی احسان فراموش وناشکرگذار

س کرتوت بروزن فرتوت مونث عمل وکار وکنایه از سحر وجادو

س کرچی بضم اول مونث حب القلب

ه کرتی بفتح اول پوست گوساله مرده که آنرا از کاه پر کنند وپیش گاو ماده گذارند تا از دیدن آن بچه مرده او فراموش کند وشیر بدهد وبضم اول کرته نان که برای کوچک باشد

ه کرتیا بکسر اول وسیوم طفل وقاصر وسرد وگو

ه کرچ بکسر اول وسکون رای قرشت وجیم فارسی مونث تراشه چوب پاره وبمعنی شمشیر نیز هست

ه کرچها بفتح اول مذکر چمچه بزرگ

ه کرچهال بضم اول بروزن خوشحال مونث جست وجهیدن قاز ادر فارسی غژغژ گویند بروزن

سمند

ه کرچهل بفتح اول وضم سیوم مونث چمچه کفچه که از آهن نرم سازند

ه کرچهی بروزن کردنی کفگیر را گویند

ه کرچهن بفتح اول مونث چمچه وکلاوه ریسمان

س کرچهیت بضم اول ودوم وکسر جیم فارسی وسکون های هوز ویای مجهول وتای فوقانی وبای قرشت مقامی است نزدیک دهلی که دران ودر ایام قدیم فیمابین کورو وپاندو جنگ عظیم واقع شده بود

ه کردا بروزن فردا مذکر چیز نقص یعنی ردی ونیز بود یا چیزی که درعوض متاع نو یا رخت کهنه باکسی داده شود

س کردنت بکسر راء مهمله وفتح دال وسکون نون وتای فوقانی هر اسم مشتق از فعل ونام رساله است در نحو

س کردهری - کردهنی هر دو بفتح اول وسیوم هر دو بفتح اول وسیوم مونث گرسنه

ه کرست بروزن فرست مذکر نخی از شکر سیاه

س کرستا بکسر اول بروزن فرشته مونث خردی وکوچکی وباریکی

ص کرسهن بفتح اول مونث سرگین گاو که برای سوختن خشک کنند وبضم اول در فارسی عرش باشد ونیز نام مقامی است به مسافت چهارده میل از لکهنو گویند که باشندگان آنجا دیوانه واحمق اند

س کرشن بکسر اول ودوم وسکون شین معجمه ونون سیاه ونیلگون ونام اوتاری است در هنود ومعنی اوتار درباب الف گذشت کرشن پچهه نصف اخیر ماه را گویند کرشن چیرن بفتح جیم فارسی ورای مهمله نوعی از رستنی باشد کرشن بفتح جیم وتحتانی مرکب از کرشن

س کرکٹ بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر خرچنگ
و برج سرطان
ه کرکا بفتح اول مذکر رسا دیانه و ترانه فتح و ظفر
س کرکانا بفتح اول چسپیدن و منجلی ساختن و شکستن
ه کرکٹ بضم اول و سیوم و سکون تای هندی مونث خس و خاشاک
س کرکٹ بفتح اول و سیوم مذکر خرچنگ و برج سرطان
ه کرکٹی بکسر اول و سیوم مونث غباری که در چشم افتد
بعربی قذی گویند
ه کرکچ بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از نمک
س کرکرا بفتح اول و سیوم زر قلب و ناسره و نیز نام
پرنده ایست و بکسر هر دو کاف ناهموار و ریگ
نمک اما بدین معنی لفظ هندی است
ه کرکرانا بکسر اول و سیوم ناهموار شدن و بفتح هر دو
کاف کاویدن و آن بفتح اول و بکسر جیم بانگ و
فریاد کردن مرغ خانگی باشد در وقت بیضه نهادن
کذا فی البرهان
ه کرکراهٹ بفتح هر دو کاف مونث فغان
مرغ خانگی
ه کرکری بضم اول و سیوم مونث اضطراب از
درد شکم و بروزن سرسری لغت فارسی بمعنی عفو
باشد
س کرکس بروزن نرگس تند و تلخ
س کرکسا بفتح اول و سیوم زن زبان دراز
کرکٹ ناتهه نوعی از ماکیان است که زبان و
چشم بلکه استخوانش سیاه رنگ بود
ه کرکها بفتح اول مذکر مرادف کرکهاوان آید
ه کرکنا بفتح اول بروزن عربده مذکر رسیا که
گهراره گرفی بندند
س کرکهن بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف
فارسی و سیوم و های هوز بروزن پر کردن

حاجت بود و ستمگری
س کرالگوا بفتح اول و سیوم زن مرید و پیرو کسی که
مطیع زن باشد
ه کرمال بفتح اول و کسر دوم مذکر کوپل و کو پد که شگوفه
و بهار درخت باشد
س کرلانا بفتح اول اثر کردن و متاثر کردن و بمحاوره
عوام بمعنی نخره نمودن نیز آمده
س کرم بضم اول و سکون رای قرشت و میم مذکر باخته
و کشف و نام او تار دوم است و بفتح اول و دوم کار و
عمل و بخت و تقدیر و پرستش و پرستاری و نام
پرنده و در لغت سغنولی بدایم گفته اند و در فارسی
کلم را و شلغم را گویند و در عربی جای نمو و کاه همت
باشد و بسکون ثانی سبزه و بوته که بر لب نای
جوی رسته باشد و در عربی درخت انگور را گویند
و بضم اول عزم دانند و بکسر اول سبزه کرمان که
بعربی دود خوانند
س کرم بهوگ بفتح اول و دوم اجرای تقدیر و اتفاق
حکم قضا
س کرمادهی بروزن کرماکهی زاهد و عابد
و نیک بخت و صاحب اقبال و جاری متقابل
واسے
س کرمچاری بروزن عملداری شخصی را گویند
که از هر قصبات تحصیل خراج نماید
س کرمکانڈ بفتح اول و سکون رای قرشت و
میم و فتح کاف تازی و نهای قرشت مذکر کتاب مخصوص کارهای مذهبی
ه کرمی بضم اول مذکر قومی از مزارعان و کشاورز
مرادف کنبی بضم اول
س کرمی بروزن برهمی نیک بخت و مقبل
ه کرمیوه بفتح اول و سکون دوم و کسر میم و سکون
یای مجهول و فتح واو مذکر بمعنی آنت کا علی ...
ه کرن بضم اول و فتح دوم مونث پرتو و شعاع آفتاب

و بفتح اول گوش و سکان کشتی کرن [illegible] مجهول نوعی از
کوشواره و اوان نیلوپیت معروف کرن مول بضم
میم فارسی که نزدیک این گوش پیدا شود و گوش و
سکان کشتی و بفتح اول و دوم خطره و کاره و فعل
و سبب و الحاح گویند
ه کرون بفتح اول و دوم مذکر نام مقیشی که آنرا ریزه ریزه
کنند و بر کلاه دوزند
س کرنا بفتح اول کرنا [illegible] بفتح اول و ضم دوم مونث رحم
و شفقت
کرناکر بفتح اول و ضم های مونث کان شفقت و
معدن لطف و کرم
کرناندهان بکسر نون دوم مسکن مهربانی
کرنا به تشدید دوم دهنا فارسی برادر کلان و تغیر که انرا
قرنا هم گویند
ه کرنها بفتح اول مذکر نوعی از ترنج باشد
ه کرند بضم [illegible] و فتح دوم و سکون نون [illegible] مذکر نوازنده [illegible]
س کرن دهار بفتح اول و سکون دوم و سیوم
و فتح دال مهمله کشتیبان و معلم جهاز
س کرنگ بضم اول و فتح دوم و سکون نون و کاف
فارسی مذکر آهو و غزال
س کرنی بفتح اول مونث کارم کرده [illegible] استاد
بناوان [illegible] معماران را
ه کرو بکسر اول بر وزن کرو هندکر و ندان کاواک
هر چیز شکسته و پاره شده و هندوان کاسنی را هم
گفته اند
ه کرو بضم اول و فتح دوم نام شخصی که در ایام پیشین [illegible]
دهلی بوده است
س کروا بفتح اول و ضم دوم مذکر آفتابه گلین کروا لچو
بفتح جیم فارسی [illegible]
و [illegible]
ه کروا [illegible] بر وزن [illegible] کشتی کرنا

بفتح اول کذلک
س کروان بکسر اول مونث شمشیر
س کروانا بفتح اول کنانیدن
س کروپ بضم اول و فتح دوم و سکون واو معروف
و بای فارسی زشت و بدشکل
س کروت بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول
و فوقانی مذکر زاده را گویند
س کروت بفتح اول و [illegible] و سکون تای
منقوطه هندی مونث [illegible] وانرا [illegible]
صحیح و صحیح گویند کروت [illegible] پهلو به پهلو
دیگر خفتن کروت [illegible] کردن
س کرودهر بضم اول [illegible] سکون واو مجهول
و دال و های هوز مذکر [illegible] و عیاب
س کرودهوان کرو[illegible] خشمگین خشم آلود
س کرور بر وزن ستور بی رحم و سنگدل
س کرور کرورپتی بفتح اول و سکون واو مجهول
صد لک کروریتی توانگری که صد لک
روپیه داشته باشد
کرور [illegible] بضم کاف دوم و سکون دیگر
حروف کاذب دروغ گو
ه کورا کروری بفتح اول و سکون واو
مجهول [illegible]
س کروندا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو
مجهول و نون [illegible] صحرائی
ه کروفل بفتح اول و سکون واو مجهول مونث
شیری که بعد جوشیدن در ظرف
چسپیده می ماند
س کروی بفتح اول بر وزن [illegible] درخت کنیز
ف کره بفتح اول و دوم پوست پا و اعضا که
به سبب کار کردن بسیار سخت شده و پیه
[illegible] باشد و بفتح [illegible] سکه [illegible] عکست و

زنکار باشندی که بر روی نان و میوه و امثال
آن نشیند و سوب آن کرج باشد چه هر چیز
که کرفته باشند کج خوانند و بفتح اول و سکون ثانی
و در عربی نام شوی و جبر و بضم اول و فتح ثانی
مشدد بچه اسپ و ستور و کره الاغ و با غیر مشدد کوی
که با چوکان بازند و بچه اسپ و خرد هر چیز مدور
و عناصر را هم کفته اند بطریق اضافت همچو کرهٔ
آتش و کرهٔ هوا و بمعنی کلیدان و دندانه کلیدان
هم آمده بست

ھ کرها بفتح اول و دوم موضع کر کرهانه بر زبان
مردانه کذلک

ھ کری بضم اول و تشدید دوم مونث بمعنی عرض
باشد و بفتح اول و تخفیف دوم در فارسی علتیست
معروف در کوش و پردهٔ سفید خانهٔ عنکبوت
را نیز کویند

س کریا بکسر اول و دوم مهمله مونث کار و معامله
و فعلی که در مقابل اسم است و سوکند و قسم و بمعنی
تجهیز و تکفین هم کفته اند کریا کرم بفتح کاف
دوم و سکون راء مهمله و میم تجهیز و تکفین

ھ کریال بضم اول مونث سبز در زیر بال نهادن
مرغ و کنایه از آرام و راحت و امن و امان
است کریال مین خلیلا لگنا کنایه از وقوع
نکردیدن بود در عین راحت و کامرانی شاعر کوید
بیت بیٹھے اگر خوشی سے اگر چمن مین بلبل
کریال مین غلیلا ایسا لگے کہ ارجائے

ھ کریت بفتح اول و دوم و سکون تحتانی و
فوقانی مذکر نوعی از مار است که بغایت زهردار
می باشد

س کریت بضم اول و کسر دوم و سکون تحتانی و
فوقانی مونث خوی بد و وضع ناشایسته

س کریت بکسر اول و دوم و سکون تحتانی و فوقانی
هندی مذکر کلاه و خود

س کریچ بر وزن سریر نوعی از دستی باشد

س کریرا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول
سخت و درشت را کویند

س کریرا بکسر اول و سکون تحتانی معروف و فتح رای
هندی مونث لهو و بازی

ھ کریکون بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول
و فتح کاف دوم پهلو به پهلو

س کریل بر وزن قلیل مذکر نوعی از درستی
است مرادف کریر

س کریلا مذکر نوعی از ترکاری باشد و آن کرم
است در اول و خشک در دوم بطی الهضم و
مولد سودا و صفرا و پخته آن با روغن کتان کند
للعاد ور و خصیه و ورم خصیه را نافع است نفرس
بارد و استعمال آن مفید باشد و اثر البعضی فساد
المحار و اشند محض توهم است

ھ کریلنا بضم اول و کسر دوم و سکون تحتانی مجهول
و لام پیچیدن و لاصق کردن و چسبیدن چیزی

ھ کرس بفتح اول و سکون رای هندی مونث تخم قصعر
یعنی تخم

س کرر بکسر اول و تخفیف کیرا که کرم باشد کرها یا
کرم خورده

س کرا بفتح اول مذکر دست بر نحوی حلقه در مردم
عیار و سخت کیر و درشت و مکار

ھ کراارا با هر دو رای هندی بر وزن سواره مذکر
کناره رود و لب جو باشد

ھ کراکا بفتح اول مذکر فاقه و آواز شکستن چیزی

ھ کراکر با هر دو رای هندی بر وزن برابر مذکر
آواز بلند که متواتر آید

س کراه بفتح اول مذکر نوعی از ظرف آهنی باشد که
شکر و امثال آن را بجهت ساختن حلوا جوش دهند

س کڑاهی بفتح اول مونث ظرفیست معروف
هـ کڑهو بون مذکر نوعی از رستنی
هـ کڑک بفتح اول و دوم و سکون کاف تازی مونث بانگ و نعره و رعد و چستی و چالاکی و بضم اول و دوم بانگ و فریاد مرغ خانگی
هـ کڑهکا بفتح اول و سکون رای هندی ترانه ظفر و فیروز مذکر
س کڑکڑا بفتح اول و سیوم محکم و سخت و درشت
هـ کڑکڑانا بضم اول و سیوم بانگ و فریاد کردن مرغ خانگی در وقت بیضه نهادن و آنرا در فارسی کراچیدن گویند و بمعنی شکایت کردن هم هست و بکسر هر دو کاف از خشم بهم سائیدن و بفتح آن هر دو آواز کردن روغن در وقت جوشیدن
هـ کڑکنا بفتح اول و دوم غریدن و نعره زدن
هـ کڑکها بفتح اول و سیوم مذکر فاخره و درس بزرگان و جرأت و آن سپاه را در وقت جنگ بذکر فضایل و شجاعت و تحسین پهلوانان ایام باستان و شخصی را که برین کار در لشکرها مقرر باشد او را کڑکهیت گویند
س کڑما بضم اول بر وزن خرما مذکر قوم و تبار و خاندان
کڑهموی بضم اول و دوم و سکون میم زنیکه با اهل عزا هم بستر شود
هـ کڑنا بفتح اول سفتن و سوراخ کردن
س کڑوا بفتح اول تلخ بعربی مر گویند و کنایه از مردم تندخو و دلیر و سنگدل هم هست کڑوا تیل روغن خردل کڑوا کرنا دادن چیزی باشد با نارضامندی کڑوا هونا خشمگین شدن کڑوے کسیلے دن کنایه از ایام سختی و رنج باشد

س کڑواهت بفتح اول مونث تلخی و مرارت
س کڑوهر بفتح اول صدلک مرادف کڑوهر
هـ کڑوی بفتح اول مونث ساق جوار و غیر آن
س کڑهانا بضم اول رنجانیدن و آزردن

س کڑهن بضم اول و فتح دوم مونث رنج و اندوه
س کڑهنا بضم اول رنجیدن
هـ کڑهنا بضم اول کشیده و برکنده شدن
هـ کڑهوا بفتح اول و ضم دوم مذکر وام و قرض و صنع کردن زر
هـ کڑهی بفتح اول و کسر دوم نانخورشی که از آرد حبوبات و ماست پزند
هـ کڑی بفتح اول بر وزن بری مونث شهتیر و چوب و حلقه آهن و فولاد و غیر آن
س کس بفتح اول مذکر زور و قوت و عیار زر و سیم و جوشانده چیزها که بدان چیزی را رنگ کنند و بکسر اول حرفی است در ترکیب فائده استفهام از مقدار چیزها بخشد همچو کس طرح و کس قدر و بفتح اول در فارسی بمعنی مردم باشد و بضم اول موضع جماع زنان که عربان فرج خوانند
هـ کسا بر وزن بساحست
س کساوت - کساهت بفتح اول مونث عفونت
هـ کسار بفتح اول مذکر نوعی از حلوا در دکنی بسگر را گویند و بضم اول در فارسی بمعنی خورنده باشد و امر باینمعنی هم هست لیکن این لفظ را بغیر از میگسار و غمگسار ترکیب نکرده اند
هـ کساری بکسر اول بر وزن فراری مونث نوعی از حبوبات باشد
س کسان بکسر اول کشاورز و بزیگر و مزارع و بفتح اول در فارسی مردمان
س کسانا بفتح اول آزمودن عیار زر و سیم و تنگ و چست کردن و تباه شدن ماست و غیر آن در ظرف برنجی و امثال آن
س کسایا بفتح اول آماده و فرو بسته کسبت بکسر اول بر وزن نسبت مونث کیسه که حجامان

وچراجان دست افزار و آلات خود در آن نگهدارند
و نیز پاره ادیمی که سقایان آنرا بر سر پاچه پیچ گذارند
وچراب آب بالای آن نهند کسبت نامه
کتابی را گویند که رشته بر تاریخ جراحان و ذکر
وکارهای آنها باشد و سقایان نیز چنین کتاب دارند
هـ کستوره بفتح اول و ضم فوقانی مونث با دلان
و صدف
س کستوری بروزن دستوری مونث مشک
بعربی مسک گویند
س کست بفتح اول و سکون سین و تای منقوطه هندی
مذکر مرادف کشت و آن آید
س کسرات بضم اول و فتح دوم مونث مرادف
کسلات و آن آید
س کسک بروزن خشک مونث درد و وجع
س کسکت بفتح اول و سکون سین و ضم کاف
و سکون فوقانی مذکر که یکی از فلزات باشد
هـ کسکسا بروزن وسوسه ریگ آمیز و نانی که
در آن ریگ افتاده باشد
هـ کسکنا بفتح اول و دوم سالم شدن و دردی کشیدن
س کسل بضم اول و فتح دوم مونث خیریت و عافیت
و بهبود و خوشحالی و بفتحتین در عربی کاهلی و
ناخوشی
س کسلات بضم اول و فتح دوم مونث خیریت و
خوشحالی کسلتا بضم اول و فتح دوم مونث کذلک
س کسم بضم اول و دوم مذکر گل معصفر کسم کی بجای
استحاضه و روانی خون از رحم زن
هـ کسمسانا بفتح اول و سیوم جنبیدن و حرکت
کردن
هـ کسن بفتح اول و دوم مذکر شکنجه و فشار و عذاب
س کسنا بفتح اول محکم بستن و آزمودن عیار سیم
و زر بر محک و پختن چیزی در روغن و بعضی بسته

چیزی و بقچه پارچه هم آمده است مذکر
س کسنبها بضم اول و دوم مذکر رنگ گل معصفر و آب
خیسانده بنگ که نوشیدن آن نشه آرد
س کسنبهی بضم اول و دوم پارچهای که آنرا از گل معصفر
رنگ کرده باشند
س کسنی بکسر اول و سکون سین و فتح نون و کسر همزه
مونث کشاورزی و برزیگری و مزارعی
س کسوانا بفتح اول متعدی کسنا
س کسوتی بفتح اول و دوم و سکون واو و کسر تای فوقانی
مونث محک
هـ کسوندی بفتح اول و دوم و سکون واو و نون
و کسر دال مونث نوعی از اچار و نام نهالی است
هندی صاحب شریفی گفته قسم بزرگ آنرا
کسوندا و کوچک را کسوندی گویند گرم و تر است
و بعضی معتدل نوشته اند اخلاط از و ملح فرو آرد اگر
بار او بریان کرده بخورند علاج زهر کژدم بود اگر
بار و برگ او آتش کنند و بارد گندم پخته با روغن
خورند شبکوری دفع شود اگر پوست بیخ کسوندی
خشک کنند و باریک سازند و با شهد غلوله بسته
مقدار دو درم وقت نماز دیگر بخورند و یک کاسه
شیر ماده گاو بالای آن بنوشند و دو شب هم
غلوله در دهن گرفته در جماع مشغول شود امساک
س کسی کسائی بفتح اول آماده و تیار
س کسی بکسر اول کرا و بفتح اول در فارسی مردی
و شخصی
س کسیرا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول
قلعی کرور و بشن کر را گویند
س کسیرو بفتح اول و کسر دوم و ضم رای قرشت مذکر
بیخی است دوائی
س کسیلا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول غث
و ترش و زمخت بعربی عفص را گویند و تحتانی

معروف محکم و مضبوط

س کش بضم اول مذکر نوعی از گیاه که ہنود آنرا مقدس دانسند و در فارسی امر از کشتن و بفتح اول ہر گوشه و بغوله را گویند عموماً و بیغوله زن خصوصاً

س کشاسن بضم اول و فتح سین مہمله و سکون نون حصیر که آنرا از گیاه کش بافته باشند

ھ کشت بکسر اول بروزن زشت مونث شاه که از اصطلاح بازی شطرنج است و در فارسی ماضی از کشتن و زراعت و بضم اول ماضی از کشتن که قتل کردن باشد

ھ کشٹ بفتح اول و سکون شین معجمه و تای منقوطه ہندی مذکر فقر و افلاس و مشقت و محنت و سختی و تیزی

س کشتی بفتح اول زنیکه بدر ذره تا دیر مبتلا باشد

س کشن بکسر اول و فتح دوم نام دیوی است که او را وشنو ہم گویند او او تار دہم و برادر کوچک بلرام است پدرش واسدیو و مادرش دیوکی نام داشت

س کشور بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجہول و را قرشت پسر جوان و بکسر اول و فتح سیوم در فارسی دیار و اقلیم

ھ کفنانا بفتح اول کفن دادن مرده را ہندست کفنی نوعی از خرقه درویشان

ھ ککا بفتح اول و دوم که برادر پدر و عم مرادف کاکا

س ککٹ بضم اول و دوم خروس و مرغ را گویند

ھ ککرہتا بضم اول و دوم و سکون رای قرشت و ضم سیم و فتح تای فوقانی مذکر چیزی است که چتر آن از زمین نمناک در برشکال بروید و آنرا سماروغ و کلاه دیوان و چتر مار و گل گورستان گویند

س ککروندا بضم اول و سکون کاف دوم و ضم را قرشت و سکون واو مجہول و نون مذکر نوعی از رستنی باشد

س ککری بفتح اول و سکون دوم و کسر رای مہمله مونث بغل و جراحت بغل و بغلک لھکری کذلک

س لکری بفتح اول مونث بادرنگ بعربی خیار گویند سرد و تر است در دوم و چون بیخ آنرا بجوشانند و از آب آن مضمضه کنند درد دندان را تسکین دہد

س لکنا ککنی بفتح اول و سکون دوم اول مذکر و ثانی مونث نوعی از دست برنجن

ھ لکورنا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجہول و رای قرشت و فتح نون خراشیدن مرغ خانگی زمین را

س لکھوا بفتح اول و دوم مذکر حروف تہجی را گویند

س لکھوری بفتح اول و دوم و کسر رای قرشت مونث بغلک لکھولی کذلک

ھ لکیانا بکسر اول و دوم شور کردن و نعره زدن

ھ لگرن بفتح اول و دوم فارسی بروزن اکبر مذکر کناره دامن و سنجاف و قور

س کل بضم اول مذکر اہل و عیال و تبار و بفتح اول مذکر فردا و دیروز و آرام و قرار و سکون و آله حکمت و طلسمات و نام دور رابع از ادوار زمانه ہنگلی کی بات سخن دیروز و مقدمه که در زمان قریب واقع شده باشد کل کا آدمی لعبت و لعبت و مردم حقیر و ناتوان کل کا گھوڑا اسپی که در سواری بغایت درست و رام بود کل مکل بفتح سیم و کاف تازی مونث بیقراری و اضطراب و کل بفتح اول در فارسی کچل و اقرع و بضم اول در عربی ہمه و تمام

س کلا بفتح اول بروزن بلا مونث حصه شانزدہم از قطر ماه و دقیقه و مکر و فن کلا بازی شعبده بازی و گردش بر سر و پای کلا نه بدنا فرق نکردن و منحرف شدن کلا نه لگنا سود بر نگرفتن و منفعت نیافتن از چیزی

ف کلا بفتح اول و تشدید دوم مذکر کرم و ظلم و آسیب

سبزی است وکله آدمی وفک کلاه پاچه ناتخوره که کلاه و پاچه گوسفندان بپزند کلاخشک آنکه کله او گوشت نباشد کلاه کار شور انگیز و غوغا

کلاه بهلاه بفتح های هندی و تشدید لام شان و شوکت

ه کلاه بتون بفتح اول و دوم مذکر رشته زرین

ه کلاه پهوار بفتح اول و تشدید دوم و فتح بای فارسی مذکر نوعی از شیرینی

س کلاهر بفتح اول شراب فروش و شراب ساز

س کلاهرن بفتح اول و کسر رای مهمله زن می فروش

س ف کلاهول بضم اول کوزه گر و کاسه گر بعربی فخار گویند و در فارسی نیز همین معنی دارد و بفتح اول شراب فروش و در فارسی تارک سرود بعربی مانند کی اعضا و خیره شدن چشم

ه کلاهنا بکسر اول غله برافشاندن و مشت زدن و بفتح اول و تشدید دوم سوختن جسم از مالیدن فلفل کرد و غیر آن و به تخفیف لام بریان کردن غله باشد

ه کلانچ بضم اول و فتح دوم و سکون الف و نون و جیم فارسی مونث جست و خیز و شلنگ

کلانچ مارنا برجستن و جست کردن

ه کلاونت بفتح اول و چهارم رامشگر و مغنی و مطرب

س کلاهل بضم اول و فتح های هوز مذکر شور و غل مرادف کولاهل است

ه کلائی بفتح اول بروزن گدائی مونث بند دست را گویند

س کلائی بفتح اول مونث جنسی از حبوبات که آنرا مقشر کرده میخورند

س کل بالک هو بضم اول و فتح بای موحده و ضم واو زن صاحب فضیلت که از خاندان عمده باشد

ه کلبلاه بضم اول و سیوم بروزن غلغله کرم آسا و بیقرار

ه کلبلانا بضم اول و سیوم پیچیدن امعا و خراشیدن بدن و متحرک بودن کرم یا مار

ه کلبلاهت بضم اول و سیوم و فتح های هوز سوزش پیچ و تاب

س کل بوری بضم اول و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو مجهول و رای هندی کسی را گویند که خاندان خود را رسوا کند

س کلبورنا بضم اول رسوا کردن خاندان خود را

ه کلپ بفتح اول و دوم مذکر خضاب و آهار و نشاسته

س کلپ بفتح اول و سکون لام و فتح بای فارسی بمعنی یک روز یک برهما باشد و مقدار زمان آن ۴۳۲۰۰۰۰۰۰۰ سال طبعی است و بقای دنیا در همین روز است و شب آن روز همین مقدار است و اتمام کلپ را در اصطلاح اهل هند فنای صغیر گویند فقط و بمعنی لیاقت و درستی و شک و احتمال و قصد و اراده هم آمده کذا فی البرهان کلپت بعربی

کلپترا اول بکسر بای موحده و بای فرشت و ثانی بفتح فوقانی و ضم رای فرشت در اعتقاد هنود درختی است در بهشت اندر که از باب حاجت هر چه از وی طلبند می دهد

ه کلپنا بفتح اول و دوم و سکون بای فارسی اندوهگین شدن و ملول گشتن

س کلپوچ بضم اول و سکون لام و ضم بای فارسی و سکون واو و جیم تازی سرکرده خاندان پیشوای دودمان

س کلتارن بضم اول و سکون لام و فتح فوقانی و رای مهمله و سکون نون جوانی که شرف دودمان خود باشد

س کلتهی بضم اول و کسر سیوم مونث حب القلت

س کلتا بضم اول و فتح لام و تای منقوط هندی روپیه و
س کل جیها بفتح اول و کسر جیم تازی و فتح بای موحده مردم سخن سخ بدزبان و آنکه دعای بد او موثر باشد
س کالجگ بفتح اول و کسر دوم و ضم جیم و سکون کاف فارسی نام دوری از ادوار زمانه
س کلجهوان بفتح اول و سکون لام و فتح جیم و سکون های هوز و فتح واو زرد رنگ
هـ کلچه بضم اول مذکر اصل المال و راس المال و سرمایه و در فارسی نان کوچک روغنی مرادف کلیچه
س کلچهن بضم اول و فتح دوم و تشدید جیم فارسی مفتوحه و سکون ها و نون مذکر خوی بد و کردار ناشایسته و زشتی
س کلچهنا بضم اول و فتح دوم و تشدید جیم فارسی شوم و بدخو و ناشایسته
هـ کلر بفتح اول و تشدید دوم زمین شور و طعام شور و در دکنی قومی است سنگدل و رهزن
س کلس بفتح اول و دوم مذکر قبه و رواق و زیوری است معروف و نوعی از مطهره و بکسر اول و سکون لام در فارسی مضاف هندی و بعربی آهک را گویند و بضم اول پنبه حلاجی کرده
س کلسا بفتح اول بروزن جلسه مذکر قبه مرادف کلس
س کلسرا بفتح اول و سکون لام و کسر سین مهمله آنکه سرش سیاه باشد
س کلسی بفتح اول مونث قبه کوچک و مطهره کوچک
ف کلغی بفتح اول و کسر سیوم مونث چیزی است که از پرها سازند و از بهر زینت بر دستار بندند
هـ کلك بکسر اول و فتح دوم مونث آب و تاب جوهر باشد و بسکون دوم در فارسی بمعنی خامه است
س کلکاری بکسر اول بروزن دلداری مونث قهقهه و دندان بهم سائیدن بوزینه
س کلکل بفتح هر دو کاف تازی مذکر هرزه گوی کردن و کاد کاد نمودن باشد در فارسی همین معنی دارد و

س کلکلا بکسر هر دو کاف تازی مذکر خشم و زود رنجی و نام پرنده معروف و بضم هر دو کاف غرغره
هـ کلکلاون بضم هر دو کاف و تشدید لام دوم مدار المهام و میر سامان و این لفظ مهندست
س کلکلانا بکسر هر دو کاف تازی زود بغضب رفتن
هـ کلکل کانتا بکسر هر دو کاف تازی مذکر نوعی از بازی است و آن چنین باشد که کودکی بر تخته سنگ خطوط متعدده بکشد و آنرا بپوشد و دیگر کودکان کلکل کانتا گویان بهر جانب در تلاش آن سنگ دوند کسی که آنرا بیابد بدسته بار از انگشتان خویش بر ساعد طفلی که آنرا پوشیده بود می زند
هـ کلکلی بضم هر دو کاف مونث حکه و خراش
س کلکی بفتح اول و سکون لام و کسر کاف تازی نام او تار دهم حسب معتقد هنود که در زمان مستقبل ظاهر شود گویند که او دیوی است بشکل همنی که در شهر سامبل در خاندان وشنو سرما پیدا خواهد شد بر اسپ سوار شده همه مردم بدکار خواهد کشت و بروزن فلکی در فارسی پری باشد که در بزم و رزم بر سر زنند بترکی جیغه خوانند
هـ کلگا بفتح اول و سکون لام و فتح کاف فارسی مذکر تاج خروس و آن نوعی از گل باشد
هـ کلما بضم اول مذکر گوشتی که آنرا قیمه کرده با توابل در روده گوسفند کنند و پخته بخورند
هـ کلدونا بفتح اول و سیوم پیچ و تاب خوردن
ف کلنده بفتح اول بروزن رونده ملکله را گویند و آن چوبکی باشد که یکسر آن بدول آسیا و سر دیگر در سوراخ سنگ آسیا بود و از دول کم کم دانه در آسیا ریزد و آن را هندیان سیانی خوانند
س کلنك بفتح اول و دوم و سکون نون و کاف تازی مذکر تهمت و بهتان و رسوائی و بدنامی
س کلنکی بفتح اول و دوم معیوب و شایان نکوهش

ه کلنج بضم اول بروزن ترنج اسپی که هر دو پای او در وقت رفتن بیکدیگر بپیچد و بکسر اول بروزن شکنج در فارسی بمعنی چرک و وسخ و عجب و تکبر باشد

ه کلنی بکسر اول و سکون لام و کسر نون مونث کیک و آن کرمی ست که خون سگان می مکد

س کلوار بفتح اول عرق کش و می فروش

س کلوان بضم اول بروزن حلوان مردم نجیب و شریف و صاحب نسب

س کلوتا بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معروف و فتح تای هندی سیاه فام

ه کلور بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و لام مونث شوخی و بازی و بفتح سیوم آفت و مصیبت

س کلونت بضم اول و فتح دوم و سیوم و سکون نون نجیب و شریف النسب و عالی خاندان کلونتا بزیادت الف کذلک

س کلونتی بضم اول و فتح دوم و سیوم زن عاصمه و نجیبه

ه کلونجی بفتح اول و دوم و سکون نون و کسر جیم تازی مونث سیاه دانه بعربی حب السودا و شونیز خوانند حار و یابس است در سیوم تپ های بلغمی و سوداوی را بغایت سود دهد و با سرکه قوبا را زائل کند

س کلهه بفتح اول و دوم مذکر ستیزه و نزاع کلهه کار ستیزه گر کلهه کارنی زن ستیزه گر

س کلهاتر ا- کلهاتری بضم اول و فتح دوم و اول مذکر و ثانی مونث نوعی از تیشه باشد که بدان هیزم شکنند

ه کلهر بضم اول و تشدید لام و سکون های هوز و رای هندی مذکر نوعی از آتشبازی

ه کلهرا بضم اول و فتح دوم پیاله و قدح گلین

س کلهی بفتح اول و دوم و کسر های هوز زن زبان دراز

ه کلهیا بضم اول و کسر لام و سکون های هوز مونث نوعی از آوند گلین که بغایت کوچک می باشد کلهیا میں گڑ پھوڑنا کنایه از آغاز کردن دو کس در کاری که انصرام آن بر جمع کثیر منحصر باشد

س کلی بفتح اول بروزن جلی مونث شکوفه و غنچه و بهار درخت و آنکه دور چهارم از ادوار زمانه حسب قرار داد هنود و ریزه و شاخ جامه و بکسر اول و ثانی مشدد کلید و چوبکه در پس در گذارند و بضم اول در فارسی بمعنی دهی و روستایی باشد و بعربانه و آن دائره ایست حلقه دار که عربان نوازند و نوعی از ماهی باشد که آنرا سمک رضراضی گویند و نام علتی هم هست که آنرا خوره گویند و بفتح اول بمعنی کچلی و آن علتی است معروف که در سر اطفال بهم می رسد و بضم اول و تشدید دوم در عربی معروف که نقیض جزئی باشد

ه کلی بضم اول و تشدید لام مکسوره مونث مضمضه

س کلیان بفتح اول بروزن قلیان مذکر سعادت و اقبال و بهبود و نام نوای است از موسیقی که آنرا بوقت شب می سرایند و بمعنی راست و درست و خوش و خورم هم آمده

س کلیانا بفتح اول و کسر دوم غنچه آوردن نهال

س کلیجن بضم اول و کسر دوم و فتح جیم تازی و سکون نون مذکر نام دوائی ست

ه کلیجه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و فتح جیم مذکر جگر بعربی کبد خوانند عوام بیای معروف گویند و آن غلط است کلیجه الٹنا واژگون شدن جگر باشد از بسیاری قی کلیجه پھٹنا بفتح بای فارسی پاره شدن جگر باشد از اندوه یا حسرت و رشک کلیجه ٹھنڈا کرنا کنایه ست از رسیدن بمطلب دل و راحت و آرام یافتن کلیجه کانپنا کنایت است از هراسان شدن و زحمت یافتن از سختی سرما

کلیجے پر سانپ پھرنا کنایت است از سوختن دل کسی در آتش حسد کلیجے مین ڈال رکھنا جای دادن کسی را بدل خویش و مکرم داشتن بغایت

س کلبیس بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجہول و سین مہملہ مذکر بیماری و درد و محنت و نزاع و ستیزه و نجی اخیر لفظ ہندی باشد

س کلین بضم اول بروزن سرین نجیب و عالی خاندان و والا گوہر

هـ کلینا بضم اول و کسر دوم و سکون یای معروف و فتح نون مذکر نوعی از اچار

س کلینائی بضم اول و کسر دوم و سکون یای معروف مونث بیت نحوشرافت را گویند

س کلیو بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجہول و واو مذکر طعام سرد و ستہ و شب مانده کلیوا بزیادت الف کذلک

س کم بکسر اول بمعنی چه و چگونه و چرا

ف کم بفتح اول اندک و نادر و نقیض بیش کم بر بفتح موحده دسته جداگانه از اوراق گنجفه کم بغل خواجه که پیروان و ملازمانش کم باشد کم پا ناپایدار کم چو مخفف کام چو رپہلو و دزدیدن بحیله از کار کردن باز ماندن کم خرچ بالا نشین بر چیز های اطلاق کنند که بقیمت اندک بدست آید و شان و تجمل داشته باشد کم خرچی مین آتا گیلا در محلی گویند که مردی تہیدست و مفلس را از خرج کردن زر چاره نباشد و معنی لفظی این مثل آنست که چون خمیر نان بسیاری نمناک و تر گردد بی آمیختن آرد خشک نان نتوان پخت و مردم کم مایه بعد فاسد شدن خمیر نان باز ... کی برای اصلاح آن بہم ساندن تعذر دارد کم خور کم خوراک معروف بیشتر این را بر اسپ اطلاق کنند کم راه کم رو اسپی که تیز کام نبود کم رسم چیزی را گویند که استعمالش کثیر نبود کم زبانی کم گوئی کم سے بغایت اندک کم شان متواضع و فروتن کم شر بفتح شین معجمه مردم نیکو طبع و نیکخو کم شرح مشاہره اندک و ماہیانه قلیل کم شوق بی پروا کم قدم اسپ نرم رو کم نگاهی عدم التفات و سرد مہری

ف کماج بضم اول مذکر نانی است مشہور و نانی که بر روی اخگر و زغال پزند و در ہندی بجیم فارسی شہرت دارد کماچ سا منہه چہره پہناور را گویند

س کمار بضم اول بروزن خمار پسر و کودک مرادف کنور

س کماری بضم اول دختر دوشیزه مرادف کنواری

س کماست بفتح اول و ضم سین مہمله نوکر و خادم و خدمتگزار

س کمانا بفتح اول تحصیل زر کردن و صاف کردن او یم و غیر آن و بمعنی کاستن و کم کردن از لفظ کم ساخته اند باین معنی مہند ست

س کماؤ بفتح اول و ضم ہمزه صاحب کسب و آنکه از محنت زر بدست آرد

س کمائی بفتح اول مونث کسب زر

س کمبھه بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر آوند آب و مطہره باشد و برج دلو را ہم گفته اند

س کمت بضم اول و فتح میم مونث حماقت و نادانی و بمعنی احمق و سفیه ہم گفته اند

س کمتھه بفتح اول و دوم مذکر باخه و کشف

هـ کمتھا بفتح اول کمانیکه از نی سازند

س کمد بضم اول و دوم درخت چند قوق و نیلوفر سفید رنگ و در عربی بفتح اول اندوه نہانی و بالفتح و کسر میم اندوہگین

ف کمر معروف که میان باشد کمر باندهنا کمر بستن و
اراده کرده تیار شدن کمر بندی تیاری
برای جنگ یا کار دیگر کمر پکر کے اتھنا کنایه
از ضعیف و ناتوان شدن کمر پکرنا تقاضا
کردن کمر توتنا نومیدن شدن از چیزی و
جدا گشتن از یار و آشنا کمر توڑنا نومید کردن
و جدا کردن کسی از دوست و آشنا کمر دوال
چرمین که بر کمر می بندند کمر رہ جانا درد کمر
داشتن کمر سیدهی کرنی دراز کشیدن
و خفتن کمر کس باندهنا عزم کردن بر کاری
کمر کوتا با واو مجهول دیواریکه بلندیش از بالای
آدمی بود کمر کوهتا بزیادت ها بعد تای منقوطه
هندی پاره از شهتیر که از دیوار بکند شهتیر
ظاهر شده باشد کمر کھولنا ترک نوکری گرفتن
کمر کھول بیٹھنا بآرام نشستن کمر مارنا
بر پهلو زدن و حمله آوردن بر پهلوی لشکر
کمر مضبوط کرنا همت کردن در کاری که
سرانجام زر بسیار خواهد کمر هلانا سعی کردن
در کاری و مباشرت نمودن با زن
پ کمرا بفتح اول مذکر حجره که این لفظ از لغت اهل
پرتگیس است
س کمرکھ بفتح اول و سیوم و سکون کاف و های
هوز مذکر میوه مشهور سیخوش زمستانی است
افشرده او بسیار تحفه و درست می باشد
رافع صفرا و سرد و قابض شکم و دافع باد و
بلغم و خوردن آن ترقیدگی زبان می آرد
مصلح آن خوردن با نمک و آهک است کمری
اسپی که کمرش بی زور باشد کمری انگرکھا
نوعی از قباله تا کمری باشد
س کمرھا بفتح اول مذکر نوعی از کدو
ع کم صلا بفتح اول و فتح صاد مهمله مذکر نوعی از

زبان زرگری ست و اصلش مبنی برین شعر است
ـه کم صلا او حطله در سع ها حرف منقوطه
را انجا یش دع ها یعنی متکلم این زبان را باید که
حروف مصرع اول را یاد گرفته هنگام حرف
زدن حرف کلمات را تغیر کند و حرف منقوطه
را که در کلمه اش باشد همون سان باقی دارد
ك م ص لا او حطل ه در س ع
و برین قانون لفظ سلامت را عصکت گویند
کما لا یخفی علی الفطن
س کم کم بضم هر دو کاف مذکر زعفران
س کمل بفتح اول مذکر گلیم و به تخفیف دوم درخت
نیلوفر
س کمل باے بفتح اول و دوم مذکر بیماری یرقان
س کملا بفتح اول و دوم مذکر کرمی ست که آنرا کملی
کیڑا گویند و آن اگر ببدن آدمی رسد خراش
بسیار آرد و نامی ست از نامهای لچھمی و بضم
اول و فتح سیم در عربی جمع کامل است
س کملانا بضم اول پژمردن
س کملی بفتح اول مونث گلیم و در فارسی همین معنی وارد
س کمنڈل بفتح اول و دوم و سکون نون و فتح
دال منقوطه هندی نوعی از مطهره و آفتابه و
ابریق که مستعمل زاهدان هنود است
س کموانا بفتح اول متعدی کمانا
هـ کمود بفتح اول بروزن محمود نام دوای است که
ازان رنگ می آرند و آن را کمیله هم خوانند
هـ کموری بفتح اول و سکون واو مجهول مونث
ظرف کوچک گلی
س کمھار بضم اول کوزه گر و کاسه گر و آن مذکر بو علی
فخار خوانند
س کمھاری بضم اول مونث جانوریست شبیه
بزنبور که خانه برای خود از گل سازد

سیخوش
نیشش و شیرینی مزه دار

س کهلانا بضم اول پژمردن

س کمهیر بضم اول و کسر سیوم و سکون یای معروف مذکر نهنگ و تمساح

ه کمیدیا بضم اول و سکون یای مجهول و دال منقوط هندی مذکر فیل کوچک

س کمیرا بفتح اول و سکون یای مجهول کاسب و کارکن و ممد و معاون را گویند

س کن بفتح اول مذکر خرده و ریزه الماس و غیر آن و بضم اول در فارسی امر از کردن و کننده و در عربی امر از کان یعنی بشو

ه کن بفتح اول اندازه زراعت و تخمین مقدار غله و کشت و نوعی از کرم کن کرنا تخمین کردن غله و کشت کن کوت با واو معروف تخمین غله و کن بکسر اول ضمیر جمع مفعول ست کن انکهی مرادف کنانکهی باشد و آن آید کن انکهیون سے دیکهنا بگوشه چشم نگریستن

س کنا بر وزن ثنا مرادف کنکا و آن آید

ه کنا بفتح اول و تشدید دوم مذکر و مدانه که بهر دو جانب کفش باشد و جانبی در کاغذ باد که در ان رشته را می بندند

ه کناری بکسر اول مونث چیزی است معروف که از تار نقره و طلا سازند

ه کناکچو بفتح اول و دوم و فتح کاف و جیم فارسی نوعی از زرکاری

س کناگت با کاف دوم فارسی بر وزن ملامت نشست رسم فاتحه بزرگان و آباو اجداد که هنود در نصف اخیر ماه اسن بجا آرند

س کنبا بضم اول و سکون نون و فتح بای موحده مذکر برادری و قوم و خاندان و قبیله

س کنبه بضم اول سکون دیگر حروف بمعنی ظرف آب و مطهره باشد و برج دلو را هم گفته اند

س کنبهیر بضم اول و کسر بای ابجد و سکون های هوز و یای معروف و رای قرشت مذکر نهنگ بحری تمساح گویند

س کنپانا بفتح اول و سکون نون همچو میم لرزانیدن

س کنپاها بفتح اول و سکون نون همچو میم ترسناک و لرزانیدن

س کنپتی بفتح اول و سیوم و تخفیف تای منقوط مونث شقیقه را گویند

س کنپنا - کنپهنا بفتح اول و سکون نون همچو میم لرزیدن

س کن پهتا بفتح اول هیکی گوش دریده چه کن مخفف کان و پهتا بمعنی دریده باشد

س کنت بفتح اول و سکون نون و تای فوقانی شوهر و یار و آشنا

س کنتها بفتح اول و سیوم مذکر ریسمانیکه جوکیان از ابر کردن خود بندند و سازند سامان خود بدان گذارند و برند

ه کنترا بفتح اول و سکون نون و فتح تای منقوط هندی و سکون رای قرشت بخیل و لئیم

س کنتک بفتح اول بر وزن اندک مذکر خار و مرادم بدخو و دشمن فرومایه

س کنتکاری بفتح اول و سیوم مونث نوعی از عنب الثعلب باشد

س کنتهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر حنجره و گلو و صوت و آواز و بر چیز حفظ کرده و از بر کنتهه پهوتنا متغیر شدن آواز جوانی که بحد بلوغ رسیده باشد کنتها روندهن بسکون واو مجهول و نون و فتح دال و سکون های هوز و نون خفه کردن گلو کنتهه مالا گلوبند که از زر و جواهر سازند و خنازیر را هم گفته اند کنتهه کرنا حفظ کردن و از بر نمودن

س کنتها بفتح اول گلوبند یا سبحه که از دانهای

جواهر و بلور و مهره خاک که بالا ساخته باشند
کنتها بمعنی زیور گلو
س کنتهاگر بفتح اول و سیوم و سکون ها و الف
و کاف فارسی و رای مهمله از بر و حفظ کرده
س کنتی بفتح اول مونث گلوبند کوچک
هـ کنتیا بفتح اول و کسر سیوم مونث قلاب های و
ظرفی که در ان روغن نگهدارند
س کنج بضم اول مذکر درختان و محل اشجار و در
فارسی معروف که گوشه و زاویه باشد و چین و
شکنج و کسیکه دو تا شده باشد و بفتح اول تازه
هـ کنجا بفتح اول بر وزن پنجره مردم ازرق چشم
س کنجر بضم اول و فتح سیوم مذکر فیل
هـ کنجر بر وزن سنجر نام قومی است که رسن بازی
پیشه آنهاست و مردم آن قوم ماران شکار
کنند و بخورند
هـ کنجرا بضم اول سبزی فروش
هـ کنجرن - کنجری زن سبزی فروش
س کنجل بضم اول و فتح سیوم فیل را گویند
هـ کنجوس بر وزن منحوس لئیم و بخیل در فنت
هـ کنجوسی بر وزن منحوسی رفتی و بخیلی
س کنجی بضم اول مونث کلید بعربی مفتاح گویند
هـ کنجیا بفتح اول و کسر سیوم مونث آبله کوچک که بر
پلک چشم پیدا شود
س کنجت بکسر اول و سیوم که جیم فارسی است
اندک و قلیل
س کنجلی بفتح اول و ضم سیوم مونث بربند و سینه‌بند
زنان
س کنجل بکسر اول و سکون نون و جیم فارسی
و کسر لام مونث پوست مار بعربی سلخ الحیة گویند
س کنجن بفتح اول و سیوم اولی و دوسی و
رقاص و بمعنی زر هم آمده که عربان ذهب خوانند

کنجن بان قحبه اصلی و روسپی مادرزاد
س کنجنی بفتح اول و سیوم اولی و روسپی
س کند بضم اول مذکر نام قلعی است و در فارسی
نقیض تیز و بفتح اول شکر و قند معرب آنست
س کندا بر وزن بنده مذکر تکه کاریست معروف
و در فارسی بضم اول حکیم و فیلسوف و شجاع و
دلیر و نام نقاشی و عنصری هم بوده است
س کندا سا بفتح اول بر وزن اندازه مرادف
لنک که آن چیزی است از زر و نقره که بصورت
فرج و ذکر سازند و بعضی هنود آنرا در طبله سیمین کرده
در گلوی خود آویزند و در عقیده فاسد آنها این
عضو بر وزن خالق کائنات است
کندر بر وزن بندر مذکر و مونث غار و
کوال زمین و بضم اول و ثالث در فارسی
صمغی است که آنرا مصطکی خوانند
س کندرا بفتح اول و سیوم مذکر غار و کوال
و بسکون سیوم ترکاری است معروف مرادف
کندا
هـ کندرا - کندرا بضم اول و سکون نون و
دال هر دو مذکر توده و انبار
س کندرکوت بضم اول و فتح سیوم و ضم کاف
تازی و هم مذکر نام دوائی است
س کندسار بفتح اول و سکون نون و دال و
فتح سین مهمله مذکر گوزن که قسمی از آهوان است
س کندل بر وزن صندل مذکر نوعی از صمغ باشد
هـ کندلا بضم اول مذکر نوعی از خیمه مرادف
کوندلا بفتح اول و سیوم گریوه مغاک و
نوعی از کلابتون
هـ کندن بضم اول و فتح سیوم مذکر زر خالص و
فتح اول در فارسی معروف که کاویدن و نقش
کردن و حس و بیخ و استیصال آمده

هند کندوری بفتح اول مونث سفره و دستارخوان
چرمین و بر فاتحه را گویند و فاتحه جناب فاطمة الزهرا
مخصوصا و نام ثمری است معروف که چون پخته شود
سرخ رنگ گردد و مزه آن بسیار خوش باشد بغایت
بیاره آن بیشتر بالای خار بندد و احاطه باغها
میرود
س کنده بفتح اول و ضم آن مذکر دوش و کتف کنده
جهارنا آماده شدن مرغ از بهر پریدن
س کنده ها بفتح اول مذکر دوش کنده هادینا
بدوش بردن لاش کسی را
س کنده هیانا بفتح اول و کسر سیوم بر دوش دادن
و بر کتف گذاشتن چیزی
هندی کنده کرنا بفتح اول نقش کردن نامها بر نگینه
خاتم و غیر آن
ه کند هیلی بفتح اول و سکون نون و کسر دال
مهمله مونث نوعی از خوگیر که بر پشت چارپا گذارند
ه کندی بضم اول مونث دقاقی و چوبی را که
بدان گازران جامه را دقاقی کنند فارسیان آن را
و کدینه بضم اول خوانند کندی کرنا دقاقی
کردن جامه را و لکدکوب کردن کسی کندی
گی دقاقی کننده و کندی در فارسی نقیض
تیزی باشد و بفتح اول گلی است معروف
بسیار دراز و خوشبوی بعربی کاذی و بهندی
کیوره خوانند
س کنک بضم اول مذکر مغاک و کوال
ه کندا بفتح اول مذکر سرگین خشک شده که
مردم از انها بان برداشته بجای هیمه بکار برند
و فنی [illegible] قصب را هم گفته اند اما لفظ باین معنی
سنسکرت باشد
س کنداهری بفتح اول ملاح و کشتی بان
ه کندال بفتح اول مذکر نوعی از شهنایی

نوازان آن را می نوازند
ه کندهرانا بفتح اول و سکون نون و دال
منقوطه هندی کراهت کردن [illegible] و بمعنی [illegible]
فراشیدن و فراشاد و شعر [illegible] هم آمده مراد
دیه سهرنا
ه کندهری بفتح اول و سیوم مونث نوعی
از ترکاری
س کندل بضم اول مذکر بمعنی حلقه و آویزه
گوش باشد و دایره و هاله و خرمن ماه را
هم گفته اند
س کندلی بضم اول مونث حلقه و دایره و
بمعنی مار و افعی هم آمده
س کندلیا بضم اول و سکون نون و فتح دال
هندی و کسر لام نوعی از شعر باشد که لفظی
که در ابتدای آن آورده باشند در آخر
نیز آمده گویا این را تشبیه کرده اند بحلقه
ماری که دمش با سر یکسان می باشد
س کنکهه بضم اول مذکر مرادف مغاک
و کوال مرادف کنک
ه کنڈی بفتح اول مونث گرده سرگین خشک
کرده و بضم اول جفت که زنجیر دروازه خانه
باشد
ه کندیرا بفتح اول و کسر دال هندی و سکون
یای مجهول نداف و پنبه زن
س کنّ بکسر اول و تشدید نون منقوطه سطر بکیه
در بارگاه دیوان یعنی خدایان هندوان
می باشد
س کنّر بفتح اول و سیوم مذکر لذت نغمه
و ذوق سماع باشد
س کنرسیا بفتح اول و سیوم و کسر سین مهمله
شایق سماع

ه کنڑی بفتح اول وکسر رای هندی مونث نام نوای است از موسیقی

س کنس بفتح اول وسکون نون وسین مهمله نام ظالمی است که کرشن برای قتل او پیدا شده

س کنسلائی بفتح اول وسیوم مونث جانوری که چون در گوش مردم خزد بدماغ رود واز گزیدن انسان را هلاک سازد وآنرا بفارسی گوش خزک گویند

س کنشتهه بفتح اول وکسر دوم وسکون ویکر حروف هر چیز کوچک وخرد وبرادر کوچک

س کنشتها بفتح اول وکسر دوم وسکون شین معجمه فتح تای هندی مونث انگشت کوچک که خنصر گویند کنشتهکا بکسر تای هندی کذلک

س کنک بفتح اول ودوم مذکر زر بعربی ذهب گویند ونوعی از زرستنی هم هست که آنرا دهتورا خوانند

س کنکا بفتح اول وکسر دوم مونث ریک وذره ریزه هر چیز ودانه ونوعی از برنج باشد

س کنکالن بفتح اول وسکون نون وفتح کاف دوم وکسر لام جنبشه وساحره

س کنکتا بفتح اول وسیوم گوش بریده

س کنکتی بفتح اول وسیوم مونث مرضی از امراض گوش باشد

س کنکر بکسر اول وفتح سیوم بنده وخادم وبفتح هردو کاف سنگریزه

س کنکرا بفتح اول وسیوم مذکر سنگریزه وغلوله سنگ که کودکان بدان بازی کنند

س کنکرول بفتح اول وسکون سیوم وضم رای قرشت وسکون واو مجهول ولام مذکر نوعی از کدو باشد

س کنکری بفتح اول وسیوم سنگریزه که گرد ومدور باشد

س کنکریلا بفتح اول وسکون نون کاف تازی وکسر رای قرشت وسکون یای مجهول پر ریک وسنگریزه دار

س کنکن بفتح هردو کاف فارسی مذکر دست برنجن مرادف کنگن

س کنکنی بکسر هردو کاف تازی مونث زنگوله

س کنکهجورا بفتح هردو کاف مذکر کرمی است که در گوش فرو رود وآنرا گوش خزه وگوش خزک وگوش خارک ونهزار پا هم گویند کذا فی البرهان

س کنکهی بفتح اول وکسر سیوم مونث عشوه وکرشمه ونظر بگوشه چشم کنکهیا بفتح اول وکسر سیوم کذلک کنکهیا دیکهنا بگوشه چشم نگریستن

س کنکی بفتح اول مونث ریزهای برنج

س کنگال ـ کنگالی هردو بفتح اول مفلس ومسکین ومردم تنگدل وبخیل کنگال بانکا کسی را گویند که با وصف افلاس مغروری ونخوتی در سر داشته باشد

س کنگالتر بفتح تای هندی مفلسی که با نخوت در سر دارد

س کنگالتا بفتح اول وسیوم وسکون لام مونث افلاس وفقر

ه کنگروتر بفتح اول وسکون کاف فارسی وضم رای قرشت وسکون واو مجهول ورای هندی مذکر صلب آدمی واستخوان پشت ونام پرنده هم هست از جنس مرغابی

ه کنگری بکسر اول وسکون نون وکاف فارسی وکسر رای قرشت مونث سازی باشد معروف صاحب برهان گفته کنگرا ـ کنگره ـ کنگری سازی باشد معروف که مردم هندوستان نوازند

ه کنگرا بضم اول وسکون نون وکاف فارسی وفتح رای هندی قوی جثه وفیلتن وتهمتن

ھ کنگرائی بضم اول مونث [illegible]
س کنگلتا بفتح اول و سیوم مونث تهیدستی و افلاسی
ھ کنگن بفتح اول و سیوم مذکر دستبرنجن بعربی سوار
خوانند
س کنگنا بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی مذکر
و آن چیزی باشد که از تار ابریشم و کلابتون سازند
و در وسط او ما و و نوشاه تا آنکه دو و دوز کهدر زند
س کنگنی بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی
مونث کنگره و شرفه و نام غله ایست معروف و
برنجن را هم گفته اند
ھ کنگوری بفتح اول و ضم سیوم و سکون واو معروف
و کسر رای هندی مونث نرمه گوش
س کنگهی بفتح اول و کسر سیوم مونث شانه بعربی
مشط خوانند کنگهی سنوارنا درست کردن موی
سر که بسبب خواب کردن پراگنده شده باشد
کنگهی کرنا شانه کردن
س کنوارا بضم اول بروزن شماره پسر و جوان ناکتخدا
و شیر ناداده را گویند
س کنواری بضم اول دختر و زن دوشیزه
س کنوائی بروزن تنهائی مونث سفتن و سوراخ
کردن گوش باشد
س کنوما بفتح اول و دوم مذکر سفاسیکه در حجره باشد
و بگوشه دیوار متصل بود
س کنور بضم اول و فتح سیوم هر پسر و کودک را گویند
عموما و پسر راجه و هر زبان را خصوصا و بضم اول
در فارسی بمعنی رعد برادر برق و بفتح اول هم
آمده است صاحب برهان گفته که درهندے
دوشیزه را گویند
کنونتا بفتح اول و دوم و سکون واو و نون خجل
و شرمنده و روپوش و خوفناک مرادف کنوندا
کنوترا کرنا خجل و خوفناک کردن کسی را

ھ کنول بفتح اول و سیوم مذکر نیلوفر و آن دو گونه
است در دوم سقوی دل و مسکن درد سر باشد
و شربت آن سرسام و تپهای حاره را نافع
بود و مستعمل بمعنی نیلوفر کنول بادبیماری
یرقان کنول نین آنکه چشمانش همچو نیلوفر بود
ھ کنوند بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف
مذکر خجالت و ندامت
ھ کنوندا بفتح اول و دوم خجل و نادم و روپوش
س کنویا بکسر اول و سکون نون و فتح واو خریدار
و مشتری
ھ کنها بفتح اول و دوم عاملی که برای تخمین غله
زراعت از سرکار مامور بود و بکسر دوم کینه و
رو کینه کش
ھ کنهائی بفتح اول و سکون دوم مونث تخمین
زراعت و نامی از نامهای کشن
س کنهر بفتح اول و سیوم بروزن سنجر مسکان
کشتی
س کنهر بفتح اول و سیوم مذکر التفات و توجه
و شنیدن احوال کسی
س کنهرالا بفتح اول و سکون نون و هائی هوز
ملاح
ھ کنهیا بفتح اول و سیوم یکی از نامهای کرشن است
س کنی بفتح اول و تشدید نون مکسوره مونث خرده
و ریزه الماس و غیر آن و سبوس کنی کاتنا
از پیچ برکندن کسی را و در خفیه در پی استیصال
او سعی کردن
ھ کنی بفتح اول نزدیک و قریب
س کنیا بفتح اول و دوم و تشدید تحتانی و فتح
اول و سکون نون هم آمده دختر و صبیه و دوشیزه
و برج سنبله کنیادان دست بیاه و کابین مهر
ھ کنیانا بفتح اول یکسو شدن و کناره گرفتن

ص کناهت بفتح اول وکسر دوم مونث وحشت ورسیدگی

ص کنیق بفتح اول وکسر دوم وسکون یای مجهول وکسر تای هندی مونث گوشمال

س کنیر بفتح اول وسکون یای مجهول مونث نباتیست مشهور بفارسی خرزهره وبعربی دفلی خوانند کرم وسبک وضعف نور چشم ودافع خوشید گیهای بدن وجذام ودماميل وبثور وکرم شکم وجرب وآن از سمیات است اهل هند می دانند که نگهداشتن گل آن در خانه باعث جنگ است وپوست کنیر در اطلیه واضمده ضعف باه استعمال میکنند

ص کنیرا بفتح اول وسکون یای معروف مذکر نام قومی است که تیرها می سازند ومی فروشند

س کنیل بفتح اول وسکون یای مجهول مونث خرزهره

س کنیه بفتح اول ودوم وتشدید تحتانی مذکر نام رسمی است که در وقت سوراخ کردن گوش بجا آرند

ه کو باواو مجهول ترجمه را که علامت مفعول است ودر محاوره بمعنی کدام وکه مرادف کون وبفتح اول حرفی است که برای اضافت آید وبضم اول در فارسی کوه بر وزن وبمعنی کجا باشد

س کوا بضم اول مذکر چاه وگوشه چشم وخانه وکرم ابریشم وپاره از عمارت است وآن میوه است معروف

ه کوا بفتح اول وتشدید دوم زاغ بعربی غراب گویند

کواتهینتهی بکسر دو تای منقوطه هندی وسکون دیگر حروف نام گلی است مرادف ایراچا

س کوار بضم اول بر وزن غبار مذکر نام ماه هشتم است از ماه های هنود

س کوارا بضم اول بر وزن بجا مرد بی زن بعربی عزب گویند

س کواری بضم اول دوشیزه مرادف کنواری

س کواتر بکسر اول مذکر دو ومکیا نب در کواتر ا کیواتر بهر دو بکسر اول کذلک

س کوان بضم اول مذکر چاه بعربی بیر خوانند

ه کوانچه بکسر اول نام نباتی است

ه کولب بر وزن چوبی مونث کرم وکلم وادرشلغم شد

س کوپ باواو مجهول وبای فارسی مذکر خشم وغضب وباواو معروف چاه آب

س کوپی باتانی مجهول سوم خشمگین وقهرآلوده وخشمناک

س کوپنا با دوم مجهول بهم برآمدن ودر خشم افتادن

ص کوپرا باواو معروف وفتح بای فارسی مزروعه سبز قدم وشوم قدم

س کوپین باواو مجهول وکسر بای فارسی مونث لنگوته که از زیر بالا گرفته بندند

ه کوت بسکون او معروف وتای فوقانی مذکر تخمین واندازه قیمت وقیاس را گویند

س کوت باواو معروف مذکر دو تر را گویند

س کوتلک بفتح اول وسکون واو وضم تای فوقانی وسکون کاف تازی مذکر سیر وبازی وبطرقه فن وبضم اول وفتح سیوم قانونی از قوانین حساب باشد

س کوتکی بفتح اول وضم سیوم رقاص ومدرس باز

ه کوتل باواو مجهول اسپ جنیبت وبفارسی هم کتل خوانند بضم اول بر وزن جبل کذا فی البرهان

کوتل کش کمربندی که بالای قمیص وجامه بندند

ه کوتمبر بسکون واو مجهول وتای فوقانی وکسر میم مونث کشنیز تر بعربی کزبره خوانند در اول سرد ودر دوم خشک بود ودر ان قبض وتحذیر است وشیره آن باشیر سرد وخصوصا در درد چشم را تسکین دهد وورام وخنازیر را نافع باشد مضر قوت باه وبغوط وخشک کننده منی است

ه کوتنا بسکون واو معروف وتای فوقانی اندازه کردن قیمت

ف کوتوال سرهنگ وشحنه نگهدارنده قلعه وشهر را

گاینده این لغت هندی است چه کوٹ قلعه را گویند

ف کوته مخفف کوتاه کوته کردن معروف و
کنایت از مردم شریر و مکار و عیار

هـ کوتھمین مونث کشنیز مرادف کوتھمیر

س کوٹ بسکون واو مجهول و تای منقوطهٔ هندی مذکر
قلعه و حصار و بسیار و در لغات عدد ده کرور
و با واو معروف کاغذی که بدان مقوی سازند
و نقلبازی و تقلید را هم گفته اند مونث

هـ کوتک با ثانی مجهول سیوم مذکر نوعی از سبزی و
بقله باشد

س کوتک با ثانی مجهول و فتح سیوم مذکر سوراخهای که
پرندگان از برای خود در درختان ساخته باشند

س کوٹنا با واو معروف کوفتن و زدن و لگدکوب
کردن

س کوٹھا با واو مجهول مذکر مکان پخته و سقف خانه
و بام و طارم

س کوٹھری با ثانی مجهول مونث حجره را گویند

س کوٹھور با ثانی مجهول و فتح تای منقوطه و سکون
دیگر حروف بی موقع و بی محل

س کوٹھی با واو مجهول مونث کارخانه و مخزن و
ذخیره گاه و زهدان و بچه دان که رحم باشد و خزانه
صندوق و اندرون چاه و ته بغل و آن چیزی مانند
قبه که از فلزات سازند و بر سر بام کنند تا از
شکستن محفوظ مانند کوٹھی وال ملک التجار

س کوچ بفتح اول و دوم و سکون جیم فارسی مذکر
تکبر و دگله و بضم اول در فارسی معروف و عربی
رحیل خوانند کوچ کرنا نهضت کردن

هـ کوچنا با ثانی مجهول خنجر زدن

س کوچها با واو معروف و فتح سیوم مذکر طره و دسته

س کوچی با واو معروف مونث لیف و آن چیزی
باشد که از پوست خرما و از موی اسپ سازند

و کفش و موزه های ساغری و چیزهای دیگر را
پاک کنند کذا فی البرهان

هـ کوچیا بضم اول نوعی از نشتر هندی که کوچک می
باشد و نرمه کوش

س کود بر وزن بو مونث جست و جهندگی

س کودنا با واو معروف برجستن و جهیدن و
جست کردن و کنایت از شادمانی کردن
و لاف زدن هم هست کودنا پهاندنا
برجستن و جهیدن از انتعاش و مسرت

س کودو بهر دو واو مجهول مذکر نام غله ایست که
بسیار کوچک می باشد

س کور بر وزن نور ظالم و بیرحم و بفتح اول بروزن
غور لغت و نواله و با ثانی مجهول غوره و کناره و نوک
و سر باشد باین معنی لفظ هندی است
و بضم اول در فارسی نابینا

هـ کورا تازه و نو و نامستعمل و بیشتر اطلاق آن
بر ظروف گلی و پارچه یا و قرطاس کنند کورا
رهنا بی نصیب شدن و بی وصل ماندن

هـ کورنی بضم اول و سکون واو و رای قرشت
و کسر نون مونث مغرفه و کفچه

س کورو بفتح اول و سیوم و چهارم یکی از اولاد
کرو که در ایام قدیم بادشاه دهلی بود

هـ کورو بهر دو واو مجهول تیر سقف خانه

هـ کوری با ثانی مجهول بر وزن شوری باکره
و دختر دوشیزه و در فارسی عدم البصر
نقیض بینائی

س کوڑھ بسکون واو با ثانی مجهول و رای منقوطهٔ
هندی مذکر پیسی بعربی برص خوانند

هـ کوڑا با دوم مجهول مذکر تازیانه بعربی مقرعه
و سوط خوانند و بضم اول خاشاک و بفتح اول
بمعنی خرمهره بزرگ باشد کوڑا کرنا تازیانه

زدن و مطیع کردن کسی را و سبک و حقیر کردن بضرب تازیانه

هـ کوتربلا با واو مجهول مذکر نام پرنده است و نیز نام ماری و نام گلی هم هست بضم کاف فارسی

هـ کوترنا با واو معروف کندیدن و کاویدن

هـ کوترهـ با واو معروف احمق و نادان و بی سلیقه

س کوترهـ با ثانی مجهول مذکر یعنی کوترمیان کهاج نکلنا ترجمه لفظی پیدا شدن حکه و خارش باشد و یعنی و آن کنایت است از توالی آفات و تواتر حوادث

س کوترهنا با ثانی مجهول کجا نیدن و از ارواد ان

س کوترهی با واو مجهول پیس بعربی ابرص خوانند

هـ کوتری بفتح اول مونث خرمهره و کنایت از زر نقد هم هست و خنده مزد عذر و با هم گفته اند

کوتری کوک طالب مال و مشتاق زر

کوتری با واو مجهول عشرت و لذت

هـ کوتربالا بفتح اول و کسر سیوم مالدار و متمول و تونکر و غنی باشد و نوعی از افعی هم هست

س کوترمال فرومایه و زن بهان و ناز بیبا

هـ کوس با واو مجهول مذکر کرده و در فارسی بمعنی هر دو کوفتن باشد بعربی صدمه گویند و نقاره بزرگ و جرگه و قطار و نوعی از بازی شبیه ببازی شطرنج و گوشه جامه و گلیم و پلاس که از گوشهای دیگر زیاده بینی دراز تر شده باشد

هـ کوسلی بسکون واو مجهول و سین مهمله مونث کویل و بهار درخت را گویند

هـ کوسنا با واو مجهول دعای بد کردن و لعن کردن بر زن جز و شیدن

س کوش بر وزن گوش بر لغت فرهنگ الفاظ بمعنی خصیه و خایه هم آمده و در فارسی امر از کوشیدن است

س کوشکی بفتح اول و کسر شین معجمه نام جوی و رود باری است

هـ کوک با ثانی مجهول علمی که بدانستن آن اوقات و احوال زنان معلوم گردد و نام پرنده هم هست

س کوک با واو معروف پروهان و دوک مونث ناله و گریه و صدای کند و فغان و در فارسی کوک مار مار هم نالیدن و فغان بر آوردن

هـ کوکا با ثانی مجهول همشیر و برادر رضاعی و فرزند دایه و میخ کوچک و نوعی از نیلوفر

س کوکر بضم اول و فتح سیوم مذکر سگ بعربی کلب گویند کوکرچال تیز گامی و قدم کشاده

کوکرمتا بضم میم کلاه دیوان و سماروغ و آن چیزی است نرم که از زمین نمناک روید

هـ کوکری بسکون واو معروف و کاف تازی و کسر رای قرشت مونث کلاوه و رشته و پیچش شکم و سنج و نوعی از غله

س کوکل کوکلا با ثانی مجهول و کسر سیوم مونث نام پرنده است خوش آواز مشهور بکویل کوکل بینی بفتح بای موحده و سکون یای تحتانی و کسر نون خوش آواز همچو کوکل

س کوکنا با واو معروف نالیدن و فغان و ولوله از دو همچو کوکل که پرنده است معروف بکویل

ف کوکن چند و آن مرغی است بغایت مشهور و بهندی نام ولایتی از ملک دکن بر ساحل دریای عمان

هـ کوکنی با واو مجهول و کسر کاف تازی پست و کوتاه

ف کوکو بضم هر دو کاف صدا و آواز فاخته و فاخته کوکو پلاو و پلاوی که با تخم مرغ پخته باشند

س کوکهـ کوکها با واو مجهول و هر دو مونث بچه دان و رحم

ھ کول با ثانی مجہول مذکر خلیج دریا و جادہ را گویند و نام قومی از کوہیان

س کول بفتح اول بروزن قول مذکر نوالہ و لقمہ

ھ کولا بفتح اول بروزن مولا مذکر گوشہ و زاویہ و آغوش و بضم اول سرین و کفل و با ثانی مجہول شغال و روباہ

س کولا بفتح اول مذکر نوعی از نارنج شیرین

س کولاھل با ثانی مجہول و فتح ہای ہوز مذکر شور و غلغلہ و ہنگامہ

ھ کولو با دوم مجہول و چہارم معروف بروزن دو رہ عصار روغن کش کہ روغن فروش باشد

ھ کولھو با دوم مجہول مذکر چرخ عصاری کولھو مین پیروا دینا بکسر بای فارسی و سکون رای منقوطہ ہندی حکم کردن نشی تا مجری را بچرخ عصاری شکنجہ کنند

ھ کولی با ثانی مجہول جلاہہ و پارچہ باف و بفتح اول آغوش و معانقہ

ھ کولیا با ثانی مجہول و کسر لام مذکر کوچہ و برزن

س کولیا بفتح اول و کسر لام مونث لقمہ کوچک

ھ کولیانا با ثانی مجہول و کسر لام در آغوش گرفتن و بفتح اول ہم خواندہ اند

ھ کومانچہ با دوم مجہول کوماج و آن نانی است معروف

س کومل بروزن کوپل نرم و ملائم و نازک

س کوملتا با دوم مجہول و فتح میم مونث نرمی و نازکی

س کومھل با واو معروف و فتح میم و سکون ہای ہوز و لام نقب زدن

ھ کون بفتح اول کدام و در عربی چیزی حادث را گویند کونسا کدام و چہ قسم

س کون - کونا ہر دو با ثانی مجہول مذکر گوشہ و زاویہ و دیوار کونا کمرا گوشہ دیوار

ھ کونای بضم اول مونث تراشہ

س کونپل با واو مجہول و سکون نون مونث کوپل

و کوپلہ کہ بہار درخت باشد

س کونت بسکون واو مجہول و نون و فوقانی مونث نیزہ و آن سلاحی است معروف

ھ کونت بسکون واو معروف و نون و فوقانی قیاس و اندازہ

ھ کونج بسکون معروف و نون و جیم تازی نام پرندہ ایست

س کونج بسکون واو معروف و نون و جیم فارسی مذکر سرخ و آن جیبہ ایست معروف و آنرا اہل دکن کچی گویند

ھ کونچنا بسکون واو مجہول و نون و جیم فارسی خنجر زدن و سفتن بہ تیر و غیر آن

ھ کونچی بسکون واو معروف و نون مرادف کوچی است و آن مذکور شد

ھ کوندا - کوندھا ہر دو بفتح اول مذکر برق برادر رعد

ھ کوندلا بسکون واو معروف و نون و دال مہملہ مذکر نوعی از خیمہ

ھ کوندنا - کوندھنا ہر دو بفتح اول درخشیدن

ھ کوندھ بفتح اول و سکون دیگر حروف مونث درخشش و لمعان و نور

ھ کوندا بسکون واو معروف و نون مذکر کاسہ سفالین کوندا کا - رنگ کنایت از تنگ بخت شدن و سرسبز شدن باشد

س کوندھا با ثانی مجہول مذکر قسمی از کدو با شکل

ھ کوندی بضم اول مونث کاسہ سفالین کوچک کہ دران بنگ و غیر آن می سایند

س کونلا بفتح اول مذکر نوعی از نارنج باشد

س کونا گوشہ و زاویہ

س کوھر با ثانی مجہول و فتح ہای ہوز مذکر غبار و بخار زمین و نام میوہ ہم ہست

س کوهرا بسکون واو معروف وهای هوز ندکر غبار و بخار زمین

س کوهنی بسکون واو مجهول وهای هوز وکسر نون مونث آرنج بعربی مرفق خوانند

ھ کوهی نوعی از باز که پرنده است شکاری و در فارسی ساکن جبل

س کولی با ثانی مجهول کسی وهیچکس

ھ کولی با ثانی مجهول گل نیلوفر و دانه میوهٔ خار پشت و خارپشت را در هندی کتهل و در دکن پهنس

س کوین بضم اول و کسر واو و سکون یای مجهول در اعتقاد هنود خدای دولت و مال باشد

ھ کویری بضم اول و سکون واو مجهول و یای مجهول و کسر رای منقوطه باغبان و کشاورز و برزیگر

س کویل با ثانی مجهول و فتح سیوم مونث پرندهٔ است خوش آواز و نام گلی هم هست

س کویلا بسکون واو مجهول و یای مجهول مذکر انگشت و زغال بعربی فحم گویند

س کوین با ثانی مجهول و فتح تحتانی مذکر گوشه و زاویه

س کها بفتح اول بروزن بها مذکر قول و سخن و فرمان و در زبان اهل برج بمعنی چه باشد

ھ کهابر با پنجم هندی بروزن چادر درشت و ناهموار

ھ کهات بروزن ذات مونث مسرگینی که مزارعان در کشت زارها کنند و آنرا تیز و گویند کشت را بدان قوت حاصل میشود

س کهات بروزن ذات مذکر خندق و مخزن و ذخیره گاه

س کهاتا مذکر خورش و خوراک و در و زنامچه و حساب روزمره کهاتا بارتری ذخیره خانه

ھ کهاتی بروزن ذاتی مونث نام قومی است که مردم آن گروه بهل و کردون تیار میکنند

س کهاٹ با چهارم هندی چارپای

س کهاج بروزن باج مونث حکه و خارش

س کهاجا بروزن راجه مذکر نوعی از شیرینی باشد

ھ کهاد بروزن زاد مونث نیروی زراعت مرادف کهات

س کهار بروزن عار مذکر سنگار

س کهار بروزن بهار حامل سواری و بردارندهٔ پالکی

س کهارا بروزن بارا شور و نمکین و ملیح باشد

ھ کهارا بروزن بارا مذکر دام از ریسمان بافته که دران کاه و گیاه از بهر خورش جانوران گرد آرند

ھ کهارو بفتح اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه است سرخ رنگ که بغایت مضبوط و کنده می باشد و ازان پردها و توشک و مرخوابه می دوزند

س کهاری بروزن جاری مونث خلیج دریا

س کهاگ با چهارم فارسی مونث شاخ کرگدن

س کهاسا بروزن دوباره بخار و غبار

س کهال - کهالا بروزن لال و لاله مونث پوست بدن و دم آهنگران بعربی آنرا منفخ گویند و آبگیر و جوی و خلیج دریا را هم گفته اند کهال کهینچنا پوست برکندن

س کهان مونث بروزن و معنی کان است که معدن جواهر باشد و کنایه از آشیان مرغ و انبار و فراوانی چیزی هم هست

ھ کهان بفتح اول بروزن جهان کجا و بکسر اول در فارسی خردوان جمع خرد کهیان تلک کها

تنگ تاکجا و تاکی و چه قدر

س کهانا بروزن دانه خوردن و تناول کردن و کنایه است از یافتن چیزی و برداشتن و تحمل کردن و بمعنی طعام و خورش نیز آمده است مذکر

س کهانا بفتح اول بروزن و هانه کوبانیدن

هـ کهانچ بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر کل و لا

هـ کهانچا بروزن و بمعنی خوانچه و سبد و قفس و خانه مرغ خانگی هم آمده

س کهانڈ بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر شکر و قند

س کهانڈا بسکون نون و فتح دال هندی مذکر دشنه و شمشیر و پاره که از گوشت ماهی بریده باشند

س کهانڈنا بسکون نون و دال هندی کاویدن و کوفتن

س کهانسنا بسکون نون و سین مهمله سرفیدن

س کهانسی بسکون نون مونث سرفه و سعال

هـ کهانکهر بروزن نانکر مذکر غار و خندق و هر چیز خشک شده بنهایت

س کهانگ بروزن وانگ مذکر دندان ناب

س کهانی بروزن روانی مونث داستان و حکایت

هـ کهاو بروزن داو نیروی زراعت

هـ کهاؤ بروزن آهو بسیار خوار و حریص

س کهاوت بروزن سخاوت مونث مثل و ضرب المثل

س کهاون بفتح اول و فتح واو عدد مجموع شانزده پانس را گویند مرادف کاهن و آن بگذشت

س کهائی بروزن ماهی مونث خندق و خلیج دریا

هـ کهبا بفتح اول و تشدید بای موحده چپه و آن شخصی را گویند که کارها بدست چپ کند کذا فی اللغات

هـ کهبسا بفتح اول مذکر کل ولا

هـ کهبنا - کهبهنا هر دو بضم اول نشستن و جاگیر شدن و زینت دادن

هـ کهپاچ بفتح اول و سیوم مونث پاره از نی که آنرا بدرازه بریده باشند و مرد حقیر و کاک و لاغر

هـ کهپانا بفتح اول نیست کردن و معدوم ساختن

هـ کهپت بفتح اول و سیوم مونث نرخ و قیمت متاع هر گونه و بمعنی مصروف و صرف کرده شده هم گفته اند

هـ کهپتی بفتح اول بروزن ضبطی مونث نرخ متاع و خرچ و درخواست و التماس و بمعنی دیوانه و سودائی صاحب ضبط نیز آمده

س کهپتا بفتح اول مذکر سفال پاره و قاش میوهٔ انبه

س کهپر بفتح اول و تشدید بای فارسی مفتوحه مذکر مجمر و کانون و پیاله گلی که جوکیان آنرا نگهدارند و نیز آوندی که خون جانور قربانی کرده در آن افگنند و پیش دیوان گذارند

س کهپرا بفتح اول مذکر سفال

هـ کهپرا بفتح اول مذکر تیری که پیکانش پهن بود

س کهپری بفتح اول مونث سفال کوچک و کاسه سر بعربی قحف گویند

س کهپریل بفتح اول مونث خانه سفال پوش

هـ کهپنا بفتح اول خشک شدن و بفروش رفتن و بانجام رسیدن و هلاک شدن و ماندن و پیوستن و هر گروه را گویند عموما و گروه سپاهیان را خصوصا مذکر

س کهتا بفتح اول و تشدید سیوم مذکر انبار خانه و مخزن غله و ذخیره گاه مرادف کهات

س کهتری بفتح اول سپاهی و لشکری و فرقه

از فرق اربعه هنود وزن این فرقه را کهتراني گویند
هـ کهتی بضم اول وتشدید تای مکسوره مونث کیسه زر
س کهت بفتح اول وسکون های هوز وتای منقوطه
شش بعربي سته گویند کهت پد نوعی از
زنبور که شش پا دارد وسیاه وبزرگ می باشد
کهت رس لذات وشهوات شش گانه کهت
ساستر علوم شش گانه حکمیه هندوان وتفصیل
آن در جلد سیوم آیین اکبری مذکورست
هـ کهتا بفتح اول وتشدید سیوم ترش بعربي
حامض گویند
هـ کهتاپتی بروزن برابری مونث ستیزه
وعربده
س کهتاس بفتح اول نام جانوری است بنهایت
بدبوی
هـ کهتاکا بفتح اول مذکر صدمه وآواز را گویند
هـ کهتال بفتح اول مذکر مد کامل دریا
هـ کهتاو بفتح اول مذکر میخی که بدان تخته کشتی را
استوار کنند
هـ کهتائی بفتح اول مونث ترشی وحموضت
وبمعنی ترش هم آمده وبضم اول شرارت و
بغاوت مرادف کهوتائی
هـ کهت پت بروزن ثروت مونث ستیزه
ونزاع
س کهت راگ بفتح اول مذکر ستیزه وعربده و
نغمه ناموزون ونوای خارج آهنگ را گویند
هـ کهتریا بفتح اول وسیوم وکسر رای قرشت
مذکر نوعی از کرم باشد
س کهتنک بفتح اول وتشدید تای منقوطه مکسوره
صیاد ومیرشکار را واورا کهتک هم گویند
هـ کهتکا بفتح اول وضم آن مذکر شک وتشویش و
آواز قدم را گویند

هـ کهتکانا بفتح اول مذکر آواز جنبش ورود غیر آن
هـ کهتکنا بفتح اول ستهیدن وخلیدن وخلش
وشبه وریب را هم گفته اند وبضم اول اندک
اندک خوردن وشک کردن باشد
هـ کهتکهتانا با هر دو کاف تازی کوفتن وبدست
زدن
س کهتگین بفتح اول گیرنده چارپای وآن کنایه
از سرخک باشد
هس کهت متها بفتح اول وکسر میم سیخوش که ترش
وشیرین باشد مرادف کهت میتها
س کهتمل بفتح اول ساس وسرخک
هس کهت میتها بفتح اول سیخوش بعربي مز گویند
هـ کهتنا بفتح اول پایدار شدن ومدا ومدت کردن
هـ کهتو بفتح اول وتشدید تای منقوطه مضمومه مزدور
محنت کننده
س کهتوا بفتح اول مونث چارپای که بران خواب کنند
هـ کهتوار بفتح اول مذکر مزبله وانبار سرگین
هـ کهتولا بفتح اول وسکون واو مجهول مذکر چار
پای کوچک که بران خواب کنند
هـ کهتی بضم اول وتشدید تای هندی مکسوره مونث
ذخیره را گویند وبمعنی پشه وبعوض هم آمده
س کهتیا بفتح اول وکسر دوم مونث چارپای وجنازه
تابوت مرده خدا کرے اسکی کهتیا نکلے خدا کند
که جنازه او برآید واین در محل دعای بد گویند
س کهتیک بفتح اول وکسر تای منقوطه صیاد ومیرشکار
س کهجانا بضم اول خراشیدن
هـ کهجانا بکسر اول شرمنده کردن وآزاردادن
هـ کهجلانا بکسر اول بهم برآمدن وخشم گرفتن
س کهجلانا بضم اول خراشیدن
س کهجلا بفتح اول مرادف کهاجا وآن نوعی از
شیرینی باشد

س کهجلاهت بضم اول مونث خراش حکه

س کهجلی بضم اول مونث خارش بعربی جرب وحکه گویند

س کهجور مذکر خرما وچیزیست معروف که از آرد گندم وبرنج وشکر می پزند وخرما در اول خشک ودر دوم گرم باشد وبعضی در اول تر والنسبة مبهی هر دو وموافق سینه وشش وکثیر الغذا ومولد خون متین ومقوی گرده لاغر شده وطبخ او با حلبه جهت تپ بلغمی وحصاة مجرب است ومولد سودا وسده جگر وسپرز ومحرق خون است مصلحش روغنها وخشخاش وبادام ومحرور را از آن پرهیز اولی کهجور چهری قسمی از پارچه ابریشمی

هـ کهجورا بفتح اول وضم سیوم مذکر جانب بالای کوسه وکوسه با تای مجهول خانه باشد که از نی وعلف سازند

س کهجوریا بفتح اول وضم سیوم وکسر رای قرشت مذکر خرما بعربی تمر گویند

س کهجهه بکسر اول وسکون دیگر حروف مونث ناخوشی وملالت

س کهجانا - کهجلانا هر دو بکسر اول رنجیدن وناخوش شدن

هـ کهجهراها بضم اول بر وزن خرما ما هر چیز ریشه دار

هـ کهچا بکسر اول تنگ چست وباریک ونفیس

هـ کهچاو بکسر اول مذکر کشش وتنگی

س کهچت بفتح اول وکسر جیم فارسی وسکون تای فوقانی بجواهر آراسته ومرصع کهچا بفتح اول کذلک

س کهچری بکسر اول مونث طعامیکه از برنج وماش مقشر وروغن گاو می پزند وفارسیان ازا کچری گویند وگل درخت کنار وسعایه که بلولیان ورقاصان بطور پیشکی دهند وخلط لسانین یعنی آمیزش میان دو زبان که بر وجه شایسته نبوده باشد وانبار روپیه ها شرفیها

س کهچنا بفتح اول نشستن جواهر چیزی

هـ کهچنا بکسر اول کشیده شدن

س کهدانا بضم اول کندانیدن

هـ کهدبدانا بفتح اول وچهارم آواز کردن چیزی وقت جوشیدن کهدکهدانا بفتح هر دو کاف تازی کذلک

س کهدوانا بضم اول کندانیدن

س کهدها بضم اول وفتح دوم وسکون هر دو های هوز مونث گرسنگی وجوع

س کهدهارت بضم اول وفتح دال وسکون رای مهمله وتای فوقانی گرسنه وفاقه کش

هـ کهدی بفتح اول مونث نام گیاهی است که در تالاب بروید وبضم اول وتشدید سیوم نشیمن بیت الخلا ونیز جوفی که بسبب افتادن دندانی میان دو دندان بهم رسد

س کهدیر بفتح اول وسکون یای مجهول مونث تعاقب

س کهدیرنا بفتح اول وسکون یای مجهول تعاقب کردن

س کهدس با سیوم هندی بر وزن نقس بمعنی شانزدهم باشد

س کهر بضم اول مذکر سم اسپ وبفتح اول خر وحمار

هـ کهر بفتح اول مونث گاو وحش را گویند

س کهرا بفتح اول بر وزن وبمعنی سره باشد ودرست وصادق را هم گفته اند وبفتح اول وتشدید سیوم مذکر سوده مکتوب وآله ایست دندانه دار آهنی که بدان پشت اسپ بخارند وفرجه که بر پشت پای بود وپوست آن سخت شده باشد

س کهرو بضم اول بر وزن مهره مذکر غبار وبخار را گویند

هـ کهراکا بفتح اول مذکر آواز وشور

هـ کهرام بضم اول مذکر تضرع وزاری

ه کهرانا بفتح اول نالیدن بیمار
ه کهرانت بضم اول و فتح سیوم و سکون دیگر حروف
دیرینه و کهن سال
ه کهراهند بفتح اول و سیوم و فتح های هوز و سکون
نون و دال مهمله مونث ساق گیاه سوخته را گویند
س کهرائی بفتح اول مونث دیانت و راستی و
خلوص سره بودن زر و سیم
س کهرب بر وزن ضرب کرور و صد لک
ه کهرپ بر وزن برتر مذکر هنگامه و آشوب و دوار و گیر
مرادف کهبل
ه کهرپا بفتح اول مذکر نعلین و در رزجامه که از بغل تا به
پهلو می باشد و بضم اول آله ایست که بدان گیاه
بر کنند و کاسه زانو و سر زانو را هم گفته اند
ه کهرپی بضم اول مونث آله ایست که بدان گیاه
بکاوند و قفس مرغان را از نجاست پاک کنند
ه کهرج بفتح اول و سکون دیگر حروف مونث بم
نقیض زیر که از مصطلحات ساز و نغمه است
ه کهرچن بضم اول بر وزن بردن مونث تگران
طعام دیگ و آن طعام سوخته را و رهندی کهرچن
از بهر آن گویند که بی خراشیدن از ته دیگ بر
نمی آید
ه کهرچنا بضم اول و فتح سیوم خراشیدن
ه کهرچنی بضم اول و فتح سیوم مونث بیلچه و آن آله
است آهنی
ه کهرچرا بفتح اول و جیم فارسی کاواک و ناهموار
س کهرسا بکسر اول چیزی است که از غله و آغوز می پزند
و سیخ و زند
ه کهرک بر وزن فلک گاوخانه یعنی جائی که در آن
گاو و نر را به بندند
ه کهرکانا بفتح اول جنبانیدن و حرکت دادن
و بمعنی ترسانیدن و فروختن هم آمده

دیگچی بر وزن بیچی
کهران طعام ۱۲۳

ه کهرکن بکسر اول و چهارم دریچه مرادف کهرکی
س کهرکهرا بفتح اول و چهارم آله ایست که بدان پشت
اسپ بخارند و بضم اول و چهارم کاواک ناهموار
ه کهرکهریا بفتح اول و چهارم و کسر رای قرشت محجبه
و سیانه و پالکی
س کهرل بفتح اول و سیوم مهمله مذکر سنگی که بر آن
ادویه بسایند
ه کهرن بکسر اول و فتح رای مهمله مونث حلقه سیاهی
که بر بالای خنجری نقش کنند و خنجری سازی است
معروف
ه کهرنا بفتح اول و دوم نالیدن مریض
ه کهرنجا بفتح اول و سیوم مذکر فرش خشت
س کهرنی بکسر اول مونث نام میوه و درختی است
ه کهروتنا - کهروچنا بفتح اول و سکون واو مجهول
در سر و خراشیدن
ه کهرونت بفتح اول و ضم سیوم و سکون دیگر حروف
مونث خراش ناخن
ه کهره بفتح اول بر وزن سره مونث خس و گیاه
ه کهرها بفتح اول و چهارم خرگوش و آن جانوریست
معروف
ه کهرهارنا بفتح اول و چهارم صاف کردن و رفتن
ه کهرهرا بفتح اول و سیوم مذکر آله که بدان پشت
اسپ بخارند
ه کهرهی بر وزن زردی مونث توده و انبار و نوعی
از گیاه هم هست
س کهری بضم اول مونث سم شگافته بعربی ظلف
خوانند و بفتح اول مونث گل سفید رنگ که طفلان
نوشتن آغاز کرده لوح بدان بیالایند و بر پشه که
ثقل کنجد باشد
ه کهریا بضم اول و کسر سیوم مذکر کاسه زانو و چیزی
است پیاله مانند که از پوست نارجیل سازنده

بدان بر بار چہار نشان کنند و خط کشند

هـ کھرینا بضم اول و کسر رای قرشت و سکون یای مجہول دویدن در عقب کسی و اسیر کردن

هـ کھرا بفتح اول ایستاده و قایم و تیار و مستعد کھرا کرنا بر پا کردن و نہادن و تیار کردن مردی را از بہر کاری که استحقاق آن نداشته باشد و در غلطانیدن

هـ کھراکا بفتح اول صدا و آواز شکستن چیزی مرادف کھٹاکا

هـ کھرانو بفتح اول و سیوم و سکون الف و نون و واو مجہول مذکر پای افزار چوبین

هـ کھراہٹ - کھربری بفتح اول و بای موحده هر دو مونث دار و گیر و شور و غلغله و آواز پای سپاهان و احساس حاجت بیت الخلا

هـ کھرسان بفتح اول مذکر سنگ فسان

هـ کھرک بفتح اول و سیوم صدای چیزی کھرک جانا بفتح اول آگاه شدن و خبردار گشتن

هـ کھرکا بفتح اول مذکر شک و شبه و تشویش و بمعنی خلال دندان نیز آمده

هـ کھرکن بکسر اول و چهارم مونث دریچه مرادف کھرکی

هـ کھرکنا بفتح اول و سیوم شور و آواز کردن کھرکھرانا کذلک

هـ کھرکھراہٹ بفتح هر دو کاف تازی مونث آواز

هـ کھرکی بکسر اول مونث دریچه

س کھرگ بفتح اول و سکون های هوز و رای مشقوطه هندی و کاف فارسی مونث شمشیر و سیف

هـ کھرلا بضم اول مذکر خانه ماکیان

هـ کھرمندل بفتح اول و سکون های هوز و رای هندی و فتح میم و سکون نون و دال هندی و سکون لام مونث ستیز و عربده

هـ کھرنکھ بفتح اول و سیوم و سکون دیگر حروف

خشک و خوشیده

هـ کھرو بفتح اول و ضم سیوم مذکر دست برنجن

س کھری بفتح اول مونث گل سفید رنگ مرا هم کھری کٹ کھری نوعی از گل سفید رنگ که کودکان آن را با آب تر کرده بر روی تخته مشق بنیدانید و نویسند و دیوار ها نیز بیندانید

هـ کھرے کھرے شتاب و زود و بیک دم

س کھریا بفتح اول و کسر سیوم مونث گل سفید رنگ

هـ کھس بکسر اول و دندان و برهم سائیدن دندان مرادف کھیس

هـ کھساری بکسر اول مونث مرادف کساری و آن نوعی از حبوبات باشد

هـ کھسانا بفتح اول تباه کردن و خراب ساختن و کشادن و سست کردن چیزی که تنگ باشد و بکسر اول در کشیدن و یک طرف نهادن

هـ کھسرا بفتح اول مذکر روزنامچه و روز نامه و دفتر و خراش چیزی و نوعی از بیماری

هـ کھسکانا بکسر اول و فتح آن یکطرف کردن و راندن و دور کردن

هـ کھسکنا بکسر اول و فتح سیوم لغزیدن و حرکت کردن

هـ کھسکنت بفتح اول و چهارم و سکون و تای فوقانی مونث دوری و گریز

س کھسکھس بفتح اول و چهارم مونث خشخاش را گویند

هـ کھسکھسا بفتح اول و چهارم مذکر برهم سائیدن دندان

هـ کھسکھسانا بفتح اول و چهارم دندان برهم سائیدن

هـ کھسلاو - کھسلاہٹ بکسر اول مونث لغزش را گویند

هـ کھسلانا بکسر اول و فتح سیوم لغزیدن و لخشیدن

واسم صفت نیز آمده وبمعنی لغزانشده
ه کھسا بکسر اول وفتح سیوم لغزانشده
ه کھسنا بفتح اول وکسر آن شکستن خانه ومنهدم شدن
وکهنه شدن وکهن سال گشتن
ه کھسوٹنا بفتح اول وسکون واو مجهول برکندن
سوی وبرکشیدن چیزی ودریدن
ه کھسیانا بکسر اول خندیدن بشرمندگی وبمعنی
شرمنده ونادم نیز آمده
ه کھسیاهٹ بکسر اول وفتح های هوز در آخر
مونث اندوه وناخوشی کھسیاپنت بسکون
نون وفتح بای فارسی کذلک
س کھمك بضم اول وفتح دوم مونث نوای کویل
وآن پرنده ایست معروف
س کھکنا بضم اول ودوم آواز کردن کویل راگویند
ه کھکھه بضم اول وسکون دیگر حروف مفلس و
تنگدست
ه کھکھورنا بفتح اول وسکون واو مجهول خراشیدن
ه کھکھیرنا بفتح اول وسکون یای مجهول جلدی
کردن
س کھگ بفتح اول وسکون های هوز وکاف
فارسی مذکر مطلق پرنده بعربی طایر گویند
س کھل بفتح اول کنجشه وثقل کنجد وعار وصفاک
ومرد بی قدر وفرومایه راهم گفته اند
ه کھلا بفتح اول وتشدید سیوم مذکر کفش و
پاپوش
ف کھنگل بروزن منزل مونث گل حکمت
س ه کھلا بھیجنا پیغام فرستادن
ه کھلار بفتح اول جوف وکاواکی
س کھلاڑ- کھلاڑی بکسر اول شاطر وبازنده
وبازیگر
ه کھلانا بکسر اول خورانیدن وبازی کنانیدن

وشگفانیدن وبضم اول متعدی کشودن است
س کھلانا بفتح اول کوبانیدن وپژمردن وخوشیدن
وسست وضعیف شدن
س کھلائی بکسر اول دایه که نگهبانی طفل کند کھلائی
پلائی اجرت پرورش
ه کھلبلانا بفتح اول وبای موحده جوشیدن
کھلبل- کھلبلی بفتح اول وبای موحده مونث
اضطراب وهنگامه وشور وغلغله
س کھلجانا بکسر اول شگفته شدن وخندیدن
وشادمان شدن وبضم اول کشاده شدن
س کھلڑا بفتح اول وسکون لام مذکر پوست وچرم
س کھلڑی بفتح اول وسکون لام مونث پوست
وغلاف سبزه بعربی قلفه خوانند
س کھل کھلانا بکسر هردو کاف تازی قهقهه زدن
ه کھل کھلانا بفتح هردو کاف تازی آواز کردن
اسپ باشد
س کھل کھیلنا بضم اول علانیه کردن کسی کار بدی را
که پیش ازین در پرده میکرد
س کھلنا بضم اول کشودن وظاهر شدن ومنتشر
گشتن
ه کھلنا بکسر اول شگفتن وشاد شدن وخندیدن
س کھلنگا بفتح اول وسیوم وسکون نون وفتح کاف
فارسی مذکر صیدگاه وشکارگاه
س کھلو بکسر اول وتشدید لام مضمومه وسکون واو
معروف ومجهول شوخ وظریف
س کھلوانا بضم اول متعدی کشودن
س کھلواڑ بکسر اول شوخ وظریف وشاطر
ه کھلوری بکسر اول وفتح لام در محاوره عوام مراد
گلوری باشد وآن آید
س کھلوڑ بکسر اول وفتح لام شاطر وبازی کننده
س کھلونا بکسر اول وفتح لام مذکر بازیچه ولعبت و

وصفت را گویند

س کملی بفتح اول بر وزن جبلی موثث بزرشه و ثقل کهد و بایزن بمعنی به تشدید لام نیز آمده و بکسر اول و تشدید لام بمعنی و ظرافت و مزاح کملی یا ظریف کملی باز ظرافت

س کملیان بفتح اول و کسر لام انبار خانه و ذخیره کاه و مخزن

س کملیانا بفتح اول و کسر لام پوست بر کندن

س کهلے بنل بضم اول از اده بی تکلف و خود سر را گویند و ترجمه لفظی گشاده بند باشد

س کملیهان بفتح اول و کسر لام مذکر انبار خانه کهمیه

هـ کهمب بفتح اول مذکر ستون و استوانه مرادف

هـ کماچ بفتح اول موثث نام نوای است از موسیقی

کمبا بفتح اول بر وزن ابه مذکر ستون و استوانه

هـ کهمس بفتح اول و سیوم بروزنی که بوا نه داشته باشد و کرم بود

هـ کهمانی بفتح اول و سکون میم موثث گرمی و حرارت

س کهن بفتح اول و دوم بر وزن سخن گفتن و گفتار و بضم اول بر وزن سخن در فارسی معروف که دیرینه و سال خورده باشد

هـ کهن بکسر اول و دوم کسی را از بهر شخصی

س کهنا بفتح اول گفتن

س کهناوت بفتح اول و سکون های هوز موثث ضرب المثل و عبارت و بیان را گویند

هـ کهنبه ـ کهنبها بفتح اول مذکر ستون استوانه

س کهنتی بفتح اول موثث کرداره و آن چیزی است که بدان زمین بکاوند

س کهنجن بفتح اول و چهارم مذکر صعوه و آن پرنده است

هـ کهنچنا بکسر اول کشیده شدن

هـ کهندانا بفتح اول بر وزن دندانه مذکر خادمی که از ان گل بکنند و خشت و امثال آن سازند و دندانه که

در گنده بوده باشد

هـ کهندلنی بکسر اول موثث بستر گدایان

هـ کهندلنا بضم اول و فتح چهارم پامال کردن

س کهند بر وزن و معنی قند باشد و بمعنی طرف و جانب و ناحیه و حجره و نوعی از ترانه هم آمده

هـ کهندانا بکسر اول ریختن و منتشر کردن

س کهندتا بفتح اول و سکون های هوز و کسر دال منقوطه زنی را گویند که چون از بیوفای شوهر و بد مروتی حریف خود بغضب در آید بدشنام گفتن غبار از دل خود بدر کند و در دل خود کینه را جا نده

س کهندت کرنا بفتح اول و کسر دال منقوطه هندی خلل کردن و منع شدن

س کهنڈر بر وزن بندر مذکر نشان خانه ویران شده بعربی طلل گویند اطلال جمع الست

س کهنڈریچ بفتح اول و سکون های هوز و نون و دال اول هندی و کسر رای قرشت و سکون تحتانی و جیم فارسی مذکر صعوه و آن پرنده است

س کهنڈلا بفتح اول مذکر پاره که از بدن شی بریده باشد

کهنڈ کی ز سرک سنگچی و دو کچی بعربی نصلیه گویند

س کهنڈنا بفتح اول باطل کردن و منسوخ ساختن و رد کردن

س کهنڈ بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر ضلع و ناحیه و کشور باشد

س کهنڈل بضم اول مذکر حرف و رخت در کاواکی آن

هـ کهنڈهوس بفتح اول و ضم دال هندی و سکون واو مجهول مذکر رهتره و آلوده

هـ کهنس بضم اول و سکون نون و سین مهمله مذکر بغض و کینه

هـ کهنسانا بضم اول بهم بر آمدن

است

هـ کهنکلی بفتح اول و چهارم مونث تشنج و آن اسپ ...
هـ کهنکنا بفتح اول و سیوم آواز کردن و طنطنه زدن
هـ کهنکهارنا بفتح اول و چهارم تنحنح کردن
هـ کهنکالنا بفتح اول کنایه از قتل کردن کسی
باشد پوشیدگی
س کهنگالنا بفتح اول شستن
هـ کهنکهر بفتح اول و چهارم هر چیز خشک باواز
هـ کهنگل - کهنکیل بفتح اول و فتح کاف فارسی
آنکه دندان ناب داشته باشد
س کهنی بضم اول مونث آرنج بعربی مرفق
هـ کهوا بفتح اول مذکر کلابه و ساییده خشت که
باریک نموده باشد و شیری که از جوشانیدن
غلیظ شود
س کهوانا بفتح اول کوبانیدن
کهوبار باواو مجهول و فتح بای موحده مذکر جای
بستن خوکان باشد
هـ کهوپ باسیوم مجهول مونث غار و زاویه
و گوشه و بمعنی تراک و شکاف هم آمده
س کهوپرا بسکون واو مجهول و بای فارسی مذکر مغز
نارجیل که آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک
و مستکرج اولسیار گرم و خشک مغز نارجیل مولد
و مسخن گرده و مسمن بدن مبرودین او با شکر جهت تولید خون
صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و روغن او
جهت تقویت فهم و تولید پیه کرده و رفع درد
مثانه و ریاح آن و درد کمر و زانو و بواسیر و تخم نیک
باه سفید و قدر شربتش تا سه مثقال است
س کهوپری بسکون واو مجهول و بای فارسی مونث
کاسه سر و تحف کهوپری کهاجانا کنایه از
اسراف کردن باشد در مال دیگری
هـ کهوتی باسیوم معروف و کسر فوقانی مونث
گره و حکه و خارش و خشکریشه و آبله

هـ کهوت باسیوم مجهول مونث قباحت و بدی و
خطا و عیب را گویند
هـ کهوتا باسیوم مجهول مذکر قلب و ناسره و ناراست
و شریر
هـ کهوتائی مونث ناسرگی و شرارت
هـ کهوتنا باسیوم معروف برکندن برگ‌ها و درست
کردن ترکاری
هـ کهوتهی باسیوم معروف گره و خارش
س کهوجانا گم گشتن و مفقود شدن
هـ کهوج کهاج باسیوم مجهول مونث فکر و تشویش و
اندوه و تفحص و جستجو و تلاش
هـ کهوجنا باسیوم مجهول جستن و دریافت کردن
هـ کهوج - کهوجه باسیوم مجهول مذکر تفحص و جستجو
هـ کهوجها بضم اول و فتح جیم تازی مذکر دردسر که و غیر
آن نقیض صاف
هـ کهوجیا باسیوم معروف و کسر جیم مستفسر و متلاشی
هـ کهود باسیوم مجهول مذکر دفع و طرد و راندن و
باسیوم معروف فضله چیزی
هـ کهود بیواد باسیوم مجهول و تحتانی مجهول مذکر
تفحص و جستجو
س کهودر بضم اول و سکون دیگر حروف کوچک
واونی و فرومایه و ناکس
هـ کهودر باسیوم مجهول و فتح دال مهمله مذکر نام
رفتاری از رفتار اسپان باشد
هـ کهودرا باسیوم مجهول و فتح دال کسی را گویند
که بر بدن او نشان آبله یعنی داغ سیتلا پیدا باشد
هـ کهودرانا بضم اول و سکون واو معروف و
دال مهمله تیز گام رفتن اسپ
س کهودنا با واو مجهول کندن و کندیدن و تفحص
کردن و کاوکاو نمودن
س کهودنی بسکون واو مجهول و دال مهمله مونث

بیل و بمعنی جستجو و تفحص نیز آمده

هـ كهوج با واو مجهول بر وزن شور مونث جاده و راه تنگ کوه تنگ و سر و پش چیزی و قهر و غضب خدای

هـ كهوجی بر وزن شوری مونث جاده و راه تنگ

هـ كهوسا بر وزن بوسه مذکر پوست و قشر چیزی

هـ كهوسنا با واو مجهول بر کندن موی و در ربودن چیز بزور

هـ كهوكها با سیوم مجهول طفل کوچک و دستاویز اوای زر باشد

س كهوكهلا با واو مجهول و سکون کاف دوم میان تهی و کاواک و مجوف

هـ كهوكهی با واو معروف و کسر کاف دوم دختر خرد سال

س كهول با واو مجهول مذکر غلاف و نیام و جوف و کاواکی درخت و امر از كهولنا بمعنی گشادن

هـ كهول بندی با واو مجهول مونث تبدیل نعل اسپ

س كهولترا با سیوم مجهول و فتح لام و سکون رای هندی مذکر جوف و کاواکی درخت كهولترا بسکون لام کم

هـ كهولنا با واو مجهول گشادن و فتح کردن و توضیح کردن

هـ كهولنا بفتح اول جوشیدن و غلیان از گرمی و بیقرار شدن کسی از گرمی هوا

هـ كهومنا با واو معروف و سکون میم بالیدن و کهن سال شدن

هـ كهون بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معروف مرادف کهیں

س كهونا با واو مجهول کم کردن چیزی و ضایع کردن و تباه کردن مال و نیز روهیسم مذکر هم آمده بمعنی فقدان و کم کردگی و برگی که در آن ستهه مگت تنبول و کلها و امثال آن بسته باشند

هـ كهونیا با واو مجهول و سکون نون مذکر موی سر که آنرا بالای سر بندند

هـ كهونت بضم اول و سکون واو معروف مذکر گوشه و زاویه و چیرک گوش و جای و مقام را هم گفته اند و با سیوم مجهول بمعنی عیب و خطا باشد

هـ كهونٹا بضم اول و سکون واو مجهول و نون مذکر ناصر و قلب و میخ خیمه و دست آسیا و حمایت و دستگیری

كهونٹے کے بل کودنا کنایت است از شوخی کردن کسی بحمایت دیگری که او را از سیاست نگهدارد

هـ كهونٹاه بضم اول و سکون واو معروف و نون و تای هندی

هـ كهونچ بسکون واو مجهول و نون و جیم فارسی مونث چاک و دریدگی و با واو معروف پی و عصب را گویند

هـ كهونچا با واو مجهول مذکر ضرب

هـ كهونچا - كهونچی با هر دو واو مجهول مونث دریدگی و منازعه

هـ كهونچنا با واو مجهول ضرب دادن

هـ كهونچی با سیوم مجهول مونث حشو و چیزی که در چیز دیگر فرو برند و خریدی چیزهای محقر و اندکی از غله برشتنی که آنرا بجای مزد به بریان کننده آن دهند و نزدیک تشنگان آب چاه بسقا که نزد چاه حاضر می ماند می دهند

س كهوندنا با واو معروف و نون و دال هندی کندن زمین از پا

هـ كهوندا با سیوم مجهول مذکر آشیانه

س كهوندكل با سیوم مجهول و سکون نون و دال هندی و فتح کاف و سکون لام مذکر جوف و کاواکی

س كهوندلا بسکون واو مجهول و نون و دال هندی مرو بی دندان و هر چیز کاواک و میان تهی

هـ كهونسنا بسکون واو مجهول فرو بردن و سوختن و ضرب دادن

س كهونكهنا با سیوم مجهول و سکون نون و کاف فریاد کردن

س کهونکهی با واو مجهول و سکون نون مونث سرفه بعربی سعال گویند

ه کهوه با هاء و او مجهول مذکر غار و دره کوه

ه کهوئی با واو مجهول و کسر همزه مونث پاره نیشکر که شیره آن برآورده باشند و نیز پارچه که آنرا ته کرده بپای پناه باران بر سر گذارند

س کهویا بروزن جویا مذکر فضله چیزی

ه کهی بفتح اول بروزن سیی مونث جماعتی که پیشاپیش لشکر روند و اسباب خوردنی اهل لشکر و دانه چارپایان فراهم آرند و بضم اول مخفف کوهی که نوعی از باز شکاری است

س کهیال بفتح اول مذکر یادی و بهو مرادف کهیل

س کهیانا بکسر اول و فتح تحتانی فرسودن

س کهیپ بسکون یای مجهول و بای فارسی مونث سیر و سیره و پاره از ظرف است که آنرا باسکه سیم آمیزند و حجره و خانه و در اصطلاح اهل حساب عددی که بعدد دیگر افزوده شود کهیپ ملنا یافتن و در خسارت افتادن

س کهیپا باسیوم مجهول کول [illegible] و احمق و دیوانه

س کهیپنا باسیوم مجهول گذران کردن و روزگار بسر بردن

س کهیپیا تاجر که متاع را از شهری بشهری دیگر برد

س کهیت باسیوم مجهول مذکر کشت زار و مزرع و میدان جنگ و مرکز کهیت چهوتنا از مرکز گریختن کهیت رهنا در حرب کا ثابت قدم ماندن و کشته شدن در جنگ و زمین و جای مقدس را نیز گویند

س کهیتی بروزن گیتی مونث زراعت و کشت و کشاورزی و زمینیکه صلاحیت زراعت داشته باشد

کهیتی باری کشاورزی و نیز بکری بکهیتی هم بفتح ثانی مونث دستار کشاده و نیز بمعنی مزارع

س کهیتک باسیوم مجهول و فتح تای مثناه هندی پیشخدمت حربه و سلاح بازی و سپر شکار

س کهیتکی باسیوم مجهول و فتح تای مثناه هندی و کسر کاف تازی صیاد و میر شکار

س کهیج بکسر اول و سکون یای معروف و جیم تازی خشم و رنجش و آزردگی خاطر

س کهیجنا بکسر اول بهم برآمدن و رنجیدن

ه کهیج بکسر اول مونث آزردگی و نفرت از چیزی

س کهیچر باسیوم مجهول بروزن بی سر مذکر ستاره دار که خر و بچه شده و دیوچین را گویند

س کهیچنا بفتح اول کشیدن و برکشیدن مرادف کهینچنا

ه کهید با یای مجهول بروزن بید مذکر اندوه و غم

ه کهیدا باسیوم مجهول مذکر دامی که جانوران فیلان را اسیر کنند

س کهیدنا بیای مجهول تعاقب کردن

س کهیس بایای معروف بروزن قیر مونث شیر برنج

س کهیسا بفتح اول اسهر و کسنم کوثی

ه کهیرا بکسر اول مذکر خیار و بادرنگ مزاج آن در آخر دوم سرد و تر سیوم مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة باشد و کف خیار که بهم بهم می مالند و بهم می آید بر زبان مالیدن کفیدن زبان یعنی شقاق اللسان را بغایت سودمند باشد

س کهیری بکسر اول بروزن پیری مونث پستان میش و گاومیش

ه کهیری باسیوم مجهول مونث دندان و بچه دان بعربی مشیمه گویند

س کهیرا باسیوم مجهول مذکر کوزه و قریه

ه کهیرهی باسیوم مجهول مونث مشیمه بچه دان و نوعی از آهن و فولاد باشد و آنرا کهیری هم گویند

ھ کھیس بایای مجہول بروزن ہیش مذکر نوعی از پارچہ وچادر باشد وبادوم معروف مونث نقصان و زیان کھیس نکالنا وندان سپید کردن

ھ کھیسا بکسر اول مذکر کیسہ کہ بدان بدن را بمالند

ھ کھیسرا بسکون یای مجہول وسین مہملہ مذکر نوعی از پارچہ باشد

ھ کھیسنا بکسر اول وندان سودن و وندان سپید کردن

ھ کھیل بکسر اول بروزن پیل مونث شالی برشتہ

س کھیل باسیوم مجہول مذکر بازی ولہو ولعب

ھ کھیلا بفتح اول بروزن لیلا بچہ جاسوس

س کھیل کھلاڑی شوخ وبازیگر وزن بدکار و آوارہ را گویند

س کھیلنا باسیوم مجہول بازیدن وبازی کردن

س کھیلت باسیوم مجہول و فتح لام بازی ولہو

ھ کھیلی بکسر اول مونث بیرہ پان کہ آنرا بالوازم آن سازند

س کھیم کسل باسیوم مجہول وضم کاف تازی و فتح سین مہملہ مونث خیریت وعافیت

س کھین جائی

ھ کھینچ بفتح اول مونث جذبہ وکشیدگی وقلت و کمی و امساک چیزے

ھ کھینچنا بحرکات ثلثہ کہ اول فتح وکسر آن وباسیوم مجہول باشد کشیدن

س کھیوا بروزن شیوہ مذکر عبور و درگذشتن از دریا واجرت نشستن در کشتی وآنرا بعربی نول گویند کذافی المنتخب

س کھیوٹ ۔ کھیوٹیا باسیوم مجہول و فتح واو ملاح و کشتیبان را گویند کھیوک بفتح واو کذلک

س کھیونا باسیوم مجہول راندن کشتی وکشیدن محنت و درد و مصیبت

ھ کھیہ بکسر اول مونث اشنان سعد نی

س کی بروزن شی وآن حرفی ہست برای استفہام از کمیت اشیا در عدد در آید

س کئی چندکہ وبعضی

ھ کے حرفیست کہ برای اضافت آید کے پاس نزدیک

س کیا بکسر اول وسکون یای زدہ والف چہ وبکسر اول وفتح دوم فعل وعمل وکردار وصیغہ ماضی از مصدر کردن

س کیاری مونث خیابان وکالبد را گویند

س کیت بسکون یای مجہول وتای فوقانی مذکر ستارہ دمدار وبفتح اول نام درختی است

س کیتا بادوم مجہول چند وچہ قدر

س کیتک بادوم مجہول وکسر فوقانی اندک وبعض را گویند

س کیتکی بادوم مجہول وفتح فوقانی وکسر کاف مونث نام گلی است کہ ازان شراب برکشند

س کیتھا بفتح اول مذکر شرابیکہ از ثمر درخت کیت سازند ودرخت کیت راہم گفتہ اند وکیت درختی است

س کیٹ بکسر اول وسکون یای مجہول وتای ہندی مذکر کرم کہ عربان دودہ گویند ودرعین کہ در چراغ گرد آید ونیز چرک دودی کہ در قلیان جمع شود

س کیچ بکسر اول وسکون یای مجہول وجیم فارسی مونث گل ولا و وحل کیچڑ بفتح جیم فارسی کذلک

س کیدھر بایای معروف وفتح دال کجا

س کیر بکسر اول بروزن تیر مذکر طوطی وبروزن خیر نوعی از رستنی باشد وبادوم مجہول در فارسی معروف است کہ نرہ باشد

س کیرت بکسر اول بروزن سیرت وسکون رای قرشت وکسر فوقانی ہم آمدہ مونث ثناوستائش

ومدح کیرت وان مردم نام آور ومشهور و
معروف وممدوح وموصوف را گویند
س کیرک بروزن زیرک مذکر طوطی
س کیرها بکسر اول وفتح سوم کرم دار وکرمناک
ه کیری بفتح اول وکسر سوم مونث انبه نارسیده
کیری آنکهه چشمی که مردمک آن اسمانگون باشد
س کیرا بکسر اول مذکر کرم بعربی دوده گویند وکنایه
از مار ومور وکژدم هم هست
ه کیرا با دوم مجهول مذکر نهال نو رسیده
س کیرها بکسر اول کرم خورده وکرمناک
س کیس بروزن پیس مونث موی سر وتاج خروس
وبکسر اول در فارسی چین وشکنج ودر عربی توبره
وخریطه را گویند
س کیسا بفتح اول چگونه وچسان
س کیسر با دوم مجهول وفتح سوم مذکر زعفران
ودرختی است مشهور که رنگ گل آن همچو رنگ
زعفران است
س کیسری بروزن قیسری شیر بعربی اسد خوانند
س کیسریا با نالباس زرد وزعفرانی چه کیسریا
منسوب برنگ کیسر ویا نا بمعنی لباس باشد
س کیسین بفتح اول وسکون یای مجهول ونون
وکسر سین مهمله چگونه
ه کیکرا بکسر اول وفتح سوم وسکون رای هندی
مذکر درخت مغیلان
س کیکرا با دوم مجهول وسکون سوم مذکر خرچنگ
بعربی سرطان گویند ومطبوخ دو سه عدد وگرد اطراف
او منقطع کرده جوف اورا با آب خاکستر تاک وبرگ
مشتبه او با جو مقشر بجوشانند جهت سل ودق و
یبوست اعضا وهزال مفرط حار مجرب وبدستور
محرق او با صمغ عربی واوویه مناسبه جهت بواسیر
بغایت نافع است

س کیکی با ثانی مجهول وسوم مکسور مذکر طاوس وآن
جانوری است معروف
س کیل با ثانی مجهول مونث جماع ومباشرت وبکسر
اول ابله که برخ برآید ومیخ کوچک کیل کانتا
اوزار وآلات چیزی
ه کیل بفتح اول کونپل وبهار درخت ودر عربی پیمودن
وپیمانه
س کیلا بکسر اول میخ کوچک وبا دوم مجهول مذکر میوه ایست
معروف که آنرا بعربی موز گویند
س کیلاس بفتح اول مذکر در تواریخ هندوان نام
کوهی است که مسکن کوبیر است
ت کیلن با دوم مجهول وفتح لام زوجه پسر
س کیلنا بکسر اول بستن مار باشد با فسون وسحر
ه کین بفتح اول بروزن عین مونث شاخ
نی وبکسر اول در فارسی بغض وکینه ومخفف
کیه این
س کینا با دوم معروف کردن کاری مرادف کرنا
س کینچل - کینچلی با ثانی مجهول وضم جیم فارسی
ورا اول وسکون آن در دوم مونث پوست
مار بعربی سلخ الحیه خوانند بخور او باعث گریختن
هوام ومخرج جنین است ومشیمه ومجفف قروح رطبه
س کینچوا بسکون یای مجهول ونون وجیم فارسی
مذکر خراطین وضماد او با زفت وبرگ کدو جهت
بزرگ کردن قضیب نافع
س کینا بسکون یای معروف ونون اول خریدن
وخرید کردن
س کینو بکسر اول وفتح واو خریدار ومشتری
س کیواتر با ثانی مجهول مذکر یک جانب در
س کیوانچ با ثانی مجهول مونث گریکه گاوان را پیدا
می شود
س کیوترا با دوم مجهول مذکر گاوی شراب آن حصه

چدری مجذام را مفید ست
س کیول بثانی مجهول و فتح واو نام و کامل جمله و با انکلیس وهمکنان
هـ کیون چرا آواز چه واز بهر چه و بجه علت کیونکر کیونکر کیونکی چرا و چراکه
س کیهس بروزن بی زر مذکر شیر بعربی اسد گویند
کیهری بروزن بی زری گذلک

گفتار شانزدهم در حرف کاف فارسی

هـ گاب مذکر نام درختی ست که ثمرهٔ آن شیره قرح دارد و بدان تخته زیرین کشتی ها را بیالایند و نیز دام ها تر کنند
س گابهه مذکر بارداری و حمل باشد
س گابها مذکر برگ نو دمیده درخت موز
س گابهن بکسر سیوم زن حامله و باردار
س گابهنا بسکون بای موحده و های هوز ملامت کردن
س گات بروزن ذات مونث بدن و لباس را گویند
هـ گاتا مذکر سقوه و فتین
س گاتی بروزن ذاتی مونث دو شاله و بارانی
هـ گاج بروزن باج مونث کف دریا و صاعقه را نیز گویند گاج مار عاشق و سرگشته بصیبت زده و صاعقه زده باشد
س گاجر بفتح سیوم مونث زردک
س گاجنا بسکون سیوم غریدن و بانگ برزدن شیر و دیگر حیوانات و شاد گشتن و مسرور شدن
هـ گاچهه مذکر مطلق درخت و شجر را گویند گاچهه مرچ نوعی از فلفل باشد
هـ گاد بروزن زاد مونث درد که بفتیض صاف بود
هـ گادر بفتح سیوم نیم پخته و توده و انبار
هـ گادنا بسکون سیوم افگندن و پر کردن
هـ گادی بروزن شادی مونث صدر و مسند و مسند نشین مرادف گدی
هـ گادر بفتح دال منقوطه هندی مونث میش و ماده گوسفند
گادر فس بفتح دال هندی و ضم رای مهمله فسولی که برای دفع زهر کنند
س گار بروزن بار مونث و شنام مرادف گالی و بدگنی ژاله را گویند و در فارسی لفظی ست که در ترکیب افاده معنی فاعلیت کند چون آموزگار و سازگار
هـ گارا بروزن بارا مونث گلی که آوندگران آنرا برای ساختن ظروف گلی تیار کنند و نیز نام نوائی است از موسیقی
س گارنا افشردن و پالودن چیزی و دوشیدن شیر
س گاری بروزن یاری مونث و شنام مرادف گالی
س گاترا با سیوم هندی مذکر غار و مغاک چرخ و گردون گاترے بیتهنا نهان شدن از کسی در مغاک یا جای دیگر
س گاترتوپ مونث دفن و تدفین
س گاترنا فرو بردن و دفن کردن و نصب نمودن
س گاتره بسکون سیوم و های هوز مونث مشقت و دشواری
س گاترها بفتح رای هندی کنده و غلیظ ضد رقیق و کنایه از غافل و هوشیار و مکار هم ست
س گاتری مونث ... اهل و کردن و عراده گاتری وان بهلبان را گویند
س گاگر بفتح سیوم فارسی مونث کلیره ... آن بروزن غربیه سبوی آب باشد
هـ گال مذکر نوعی از تنباکو باشد
س گال مذکر رخساره و عارض و در فارسی و در کرد بفتیض نزدیک باشد و نام غذا که آنرا اکلو ...

گویند و غوزه و غلاف پنبه و شغال و غلطیدن و فریب دادن هم هست
ف گاله بروزن لاله بمعنی دوده است و گلوله پنبه بزرگ که بجهت رشتن مهیا کنند و در هندی همین معنی دارد و جوال و آن ظرفی است که از پشم و موی باشند
س گالی بروزن شالی مونث دشنام گالی گلوچ بفتح کاف فارسی دشنام دو طرفه گالیان دشنام‌ها و سرودی که مشتمل بر دشنام‌ها بود و در رسم عروسی می‌سرایند
س گام بروزن دام مذکر ده و قریه مرادف گاؤن و در فارسی مسافت مابین پایها در وقت راه رفتن و قدم و لجام اسپ و نیز بمعنی روستا و ده کده باشد
س گامنی بکسر میم روان و حرکت کنان
س گان بروزن بان مذکر ترانه و نغمه
س گانا بروزن دانا سرائیدن
س گانتهنا بسکون نون و تای فوقانی و های هوز در سلک کشیدن و منعقد کردن چیزی و خشت در گچ نهادن
س گانتهه مونث گره و عقده و بسته چیزی گانتهه پرنا افتادن گره در دلها گانتهه دار گره‌دار گانتهه کا پورا متمول و غنی گانتهه کاتونا تعصب کاری کردن گانتهه کهولنا کشادن گره و اسراف زر و درگذشتن از تعصب گانتهه گتهیلا چوب گره‌دار و مردم سخت اندام
س گانتهنا بستن و پیوستن و بخیه زدن و رام کردن و مطیع ساختن کسی را
س گانجا بسکون سیوم مرادف گانجها
هد گانجن بفتح جیم مونث نوعی از گیاه باشد
هد گانجنا بسکون نون و جیم تازی انباشتن و ذخیره نهادن و فراهم آوردن و مضطرب و بیقرار ساختن و شورانیدن ماست تا مسکه از وی برآید
س گانجها مذکر بنگ بعربی قنب گویند و درخت آن را شجرة الملعون خوانند
س گاند بسکون نون و دال هندی مونث کون بعربی دبر و مقعد گویند گاند غلط ابله و احمق و مرده
هد گاندا بسکون سیوم و فتح دال هندی مذکر نیشکر
هد گاندر بفتح چهارم مونث نوعی از گیاه
س گاندو بروزن دارو لوطی و مغلم و لواطت کننده
س گاندیو بسکون نون و کسر دال هندی و سکون یای معروف و فتح واو مذکر نام کمان ارجن و ارجن نام خدای است از خدایان مشرکین
س گانر بسکون نون و رای منقوطه هندی کون مرادف گاند
هد گانسنا بسکون نون و سین مهمله در سیخ کشیدن مرغان را هنگام بریان کردن
هد گانسی بسکون نون مونث سنان تیر
هد گانگن بسکون سیوم و فتح کاف فارسی مذکر نام بیماری است
س گانو بسکون نون و واو ده مذکر روستا و ده و معموره را گویند
س گاواکهی بروزن بازاری مذکر روغن گاو
ف گاودی بکسر دال مهمله ابله و نادان و احمق را گویند کذا فی البرهان
س گاون روستا و ده
س گاه نهنگ و شیر آبی و در فارسی تخت پادشاهان و وقت و زمان و بوته گداختن طلا و نقره و صبح صادق و جا و محل همچو بارگاه و ستاره جدی
س گاهک بروزن آهک مشتری خریدار

ه گاهنا بسکون های هوز کوفتن و پامال کردن و جستجو کردن و تفحص نمودن
س گابے بر وزن راهی گاو ماده
س گاینتری بفتح سیوم و سکون فوقانی مونث وظیفه و تسبیح خواندن برهمنان باشد
س گایک بفتح سیوم مطرب و مغنی
س گاین بفتح سیوم و کسر آن بمعنی و وزن سرود گوی
ه گبهرو بر وزن ابرو جوان نورسیده و داماد و نوشاه که مرد کتخدا باشد
ه گبهروتا بضم اول و سکون موحده و فتح رای مهمله و سکون واو و فتح فوقانی مذکر سرگین کرد که بعربی جعل گویند
ه گبهانا بضم اول بزور فرو بردن چیزی در چیزی
گبهونا بضم اول و سکون واو مجهول کذلک
ه گبهیلا بضم اول و کسر دوم سدّی که بسبب قبض طبع و ذا امعا پیدا شود
ه گپ بفتح اول و سکون بای فارسی مونث بمعنی سخن باشد و سخنان دروغ و گزاف و در فارسی نیز همین معنی دارد گپ مارنا سخنان دروغ گفتن
س گپال بضم اول مرادف گوپال است
س گپت بضم اول و سکون بای فارسی و فوقانی مخفی و پوشیده
س گپتی بضم اول مونث نوعی از سلاح باشد
ه گپها بضم اول و فتح دوم مونث مغاره و مغاک
ف گپ شپ مونث سخنان دروغ و گزاف
ه گپکنا بفتح اول و دوم فرو بردن و بلع کردن
ه گبها بفتح اول [illegible] دریوزه گوی
س گت بفتح اول و سکون تای فوقانی مونث حرکت و قدم و رفتار و حالت و ظهور و نمود و نجات و سعادت ابدی و گت بمعنی [illegible] بضم سین مهمله

و کسر رای قرشت نوعی از رقص باشد
ه گتهاو بفتح اول مذکر مرادف گهاو
ه گتهنا بضم اول منسلک و منتظم شدن و در رشته کشیده شدن باشد
س گتهوان بضم اول منسلک و در رشته کشیده
س گتی بفتح اول و کسر دوم مرادف گت و آن مذکور شد
س گتے بفتح اول و کسر دوم سبزی و باهستگی باشد
ه گتا بفتح اول و تشدید تای منقوط هندی مذکر سربند شیشه و سربند حقه و آن چیزی است معروف
ه گتبنگن بضم اول و کسر بای موحده و سکون یای مجهول و نون و فتح کاف فارسی بادنجان دشتی که پر خار میباشد مرادف بهتکتیا
ه گت بت بفتح اول و سیوم مونث عربده و ستیز
ه گترمل بفتح اول و دوم و فتح سیم مذکر لقب بوزینه و میمون باشد
ه گتکا بضم اول مذکر مهره حکمت که جوگیان بسازند و هر که آنرا در دهن گیرد از نگاه مردم پوشیده ماند و نیز نام حلوای است بغایت نرم میباشد و کتاب کوچک که آنرا اکثر تعویذ نگهدارند
ه گتکاری بکسر اول و سکون دوم مونث کوک و آهنگ گتکری بکسر اول و فتح دوم و سکون سیوم کذلک
ه گتکنا بضم اول و فتح دوم کهو کردن فاخته و چیزی در حلق فرو بردن
ه گتگوری بکسر اول و فتح سیوم مونث سنگریزه
س گتها بفتح اول و تشدید دوم مذکر بسته چیزی و دانه پیاز و سیر و امثال آن
س گتهانا بفتح اول بستن و پیوستن و منعقد کردن متعدی گتهنا
س گتهاو بفتح اول اسم کر اتصال و پیوستگی گتهاو گانتهنا

منصوبه کردن خوند چیز نیک نمودن

س گتهه بندهن بفتح اول مذکر یعنی گره دادن و
آن رسمی باشد از رسومات شادی وقت عقد دادن
که دران پارچه عروس و داماد را با هم گره دهند
و سواری آنها تا جوی آب و چشمه می برند و آنرا
گتهجوترا هم گویند

س گتهر بفتح اول و دوم مذکر بسته بزرگ

س گتهری بفتح اول و کسر رای مهمله مونث بسته و جمع
و نیز گتهری باندهنا عبارت بر بستن و زر فراهم
کردن گتهری کرنا جمع کردن اعداد

س گتهه کتی بفتح اول و فتح کاف تازی مونث گره
بری یعنی بریدن گره زر

هـ گتهلی بضم اول مونث دانه و خسته و استخوان
انبه و غیر آن

س گتهنا بفتح اول پیوستن و منتظم شدن

س گتهوا بفتح اول و ضم دوم مذکر گره های پارچه و
مرادف گتهه بندهن هم هست و معنی آن
مذکور شد

س گتهوانا بفتح اول متعدی گتهنا باشد

س گتهی بفتح اول و کسر دوم مونث بسته چیزی غلوله

س گتهیا بفتح اول و کسر دوم مونث ورم و نفخ و کیسه
و بسته چیزی و گرهی که در اعضا پیدا شود و
وجع مفاصل و آنرا گتهیا بائی نیز گویند

س گتهیلا بفتح اول و کسر دوم گره دار و مردم قوی جثه

س گتیا بفتح اول و کسر دوم مونث بسته کوچک

س گج بفتح اول فیل گجپال فیلبان گج پت سوار
فیل یا خداوند فیل گجراج فیل بلند و بزرگ
گجگمنی - گجگونی بفتح سوم قدم زن هر دو زنیکه
خرام او همچو خرام فیل باشد گجموتی در شاهوار
و مروارید بزرگ گجنال توپ کلان

هـ گجا بفتح اول بروزن رجا مذکر نوعی از شیرینی
که جا بجا از بهل باشد

هـ گجانا بفتح اول جوشیدن و جوش کردن

هـ گجر بروزن شجر مذکر طبلی که شام و سحر بر در
سرداری یا حاکمی نوازند

س گجرا بفتح اول مذکر برگ زردک و دست بند
گل و مروارید و امثال آن و خطوط و نقشی که
در شروع می باشد و آن پارچه است معروف

س گجربهت بفتح اول و چهارم مذکر طعامیکه در ان
زردک داخل کرده پخته باشند

هـ گجری بفتح اول مونث گل ملتانی و گل سرخ

هـ گجها بفتح مذکر برد شدن بازی شطرنج
هـ و آن چنان باشد که حد الطرفین غالب
هم نیاید

س گچهن بفتح اول و کسر دوم بهم پیوسته و متراکم ام
از صحرا و سحاب و بفتح دوم متراکمانه

هـ گجیا بضم اول و کسر دوم مونث آویزه گوش نوعی
از حلوا نیز هست

هـ گچ بفتح اول مذکر معروف در فارسی همین معنی
دارد و معرب آن جص باشد

هـ گچ پچ بفتح اول و سیوم بهم پیوسته و متصل
و اچیده کرده بنا

هـ گچ پچیا بکسر اول و سیوم مذکر پروین و ثریا که

هـ گچکینا بفتح اول و کسر سیوم که کاف فارسی
است کوتاه قد و فربه

س گچها بضم اول و تشدید دوم کوچک و چست و
حرد و چالاک و کثیف و سنگین

س گچهه بضم اول و تشدید جیم فارسی معقوده مذکر
خوشه میوه و خوشه غله گچهی دامن نوعی از
دستار باشد

هـ گدا بضم اول و تشدید دوم نعبت و لعبت
و مرضی است در بهیان و آن آماسیدن پای

باشد و آنرا هند اهو تراهم گویند
س گدا بضم اول بروزن جدا مونث سرسفره و بفتح
اول بروزن صدا عصا و چوبدستی و چماق باشد
و در فارسی گدیه کننده و درویش
ص گدا دهر بفتح اول و دال مهمله بروزن سراسر یکی
از اسمای وشنو است و معنی آن عصا بردار باشد
س گدا جده بفتح اول و ضم جیم تازی و سکون دال
و های هوز جنگ کردن با چوب دستی
هـ گد بدا بفتح اول و سیوم فربه جسیم
هـ گدر بفتح اول و تشدید دوم نارسیده و نیم پخته
گدرا بفتح اول گدلک
هـ گدتری بضم اول و کسر رای هندی مونث حزمه و
دلق و بار از هر چیزه
هـ گدتریا بضم اول و فتح دوم دلق پوش و کسیکه
دلق مردم را نگاهدارد گدتریا پیس درختی را گویند
که بیرون شهر یا در صحرا بود راه روان پاره
از پارچهای بدن خود ران آویزند و اعتقاد
دارند که به برکت این عمل نخل ال و امانی سبز
گردد و کام دل برآید
س گدگا بفتح هردو کاف فارسی مذکر عصا و چوب دستی
س گدگد بفتح هردو کاف فارسی شادمان و
مسرور
هـ گدگدا بضم هردو کاف فارسی نرم و صاف
س گدگدانا بضم هردو کاف فارسی جنبانیدن
انگشتان در زیر بغل و کف پای یا در پهلو در
حالتی که ازان در آدمی پیدا شود و آنرا غلغلیچ گویند
س گدگداهت. گدگدای. گدگدی بضم
هردو کاف فارسی در هند لفظ مونث غلغلیچ
هـ گدلا بفتح اول و سکون دال تیره و کدر
هـ گدلای بفتح اول و سکون دال مونث کدورت
و تیرگی

س گدهد بکسر اول و سکون دیگر حروف مذکر کرکس
بعربی نسر گویند
س گدها بفتح اول و دوم خر بعربی حمار خوانند
گدی بفتح اول و تشدید دوم مونث توده و
جاجامه خوگیر و مسند و صدر را گویند و بضم
اول و تشدید دوم قفا
هـ گدیل بفتح اول و تحتانی مجهول طفل و کودک
هـ گدیلا بفتح اول و سکون یای مجهول بستر
آگنده و آجیده کرده
هـ گدبد بفتح اول و سیوم و سکون هردو دال
هندی درهم برهم و مختلط و زیر و زبر
هـ گدریا بفتح اول و دوم و کسر رای مهمله شبان
و راعی که نگهبان گوسفندان باشد
س گده بفتح اول حصار و قلعه مرادف گره
هـ گدی بضم اول و تشدید دوم مونث جناح
مرغ و کاغذ باد و بفتح اول بسته قرطاس که در آن
ده دسته کاغذ بود
مهـ گذارنا گذاردن مهندست
ف گذران بضم اول مونث معیشت و روزگار
و خدمت گذران گذرانا پیش نهادن
و خدمت گذشتن
مهـ گذرنا بضم اول و فتح دوم و بانجام رسیدن
و در گذشتن و مردن و رفتن و باز ماندن گذر
جانا بگذشتن و منقضی شدن مدت
س گر بکسر اول مذکر کوه را گویند و بفتح اول در
فارسی مخفف اگر که حرف شرط و نام مرضی
است بعربی جرب گویند و مراد و مقصود و
و امانی و کننده و سازنده
هـ گراه بتشدید را بروزن اره اسپ کمیت
س گرا بروزن سرا گلو مرادف گلا
هـ گرابه بفتح اول بروزن شراره مذکر غلاف

و خورجی که در وی قناعت و خیمه نگهدارند

هـ گراهی بروزن نزاری بمعنی آن است که بدان پشت پا بیچ نهند

س گرامی بکسر اول بروزن سرامی مذکر عمده و والا و بفتح نیز آمده

س گرام بکسر اول بروزن نظام روستا و ده و درو بعضی و بفتح اول هم آمده

س گرامین بفتح اول و کسر سیم و سکون تحتانی و نون غنه بروزن نظامی بمعنی دهقان

هـ گرانا بکسر اول بمعنی گران است

هـ گرانون بفتح اول و ضم و سکون هر دو نون مذکر پالهنگ

هـ گراه بفتح اول مذکر شیر آبی

س گرائی بضم اول بروزن صراحی بمعنی سفیدی و زردی

س گراب بسکون دوم بروزن ضرب مذکر غرور و نخوت

س گرستا بفتح اول و دوم و سکون سین و فتح فوقانی بمعنی تکبر و غرور و بروزن متکبر

هـ گربونی بفتح اول و سکون رای قرشت و بای موحده و فتح واو و سکون نون بمعنی مغرور و متکبر

س گرهه بفتح اول و سکون و بکر حروف مذکر حمل و باربرداری که هنوز نتج بفتح واو حامله

س گرهمی بفتح اول و کسر سیم حامله بار بردار

هـ گرپتنا بکسر اول بمعنی افتادن

س گرهاپن بکسر اول و فتح بای فارسی مذکر جرز و خانه داری

س گرج بفتح اول بروزن ارج بمعنی غرش و تهدید و رعد را نیز گویند

س گرجن بفتح اول و سیوم آواز رعد

س گرجنا بفتح اول و دوم غریدن

س گرچ بضم اول و سکون رای مهمله و جیم فارسی بمعنی نام بنالی است بیاره دار

س گردهر بکسر اول و فتح سیوم نامی از نامهای وشنو است

هـ گرهر بکسر اول و دوم مذکر گفتار و صفت آن چانور است و رخده و شبیه بزرگ گویند که او را بهجو آدمی آواز کند

س گرتر بفتح اول و دوم و سکون رای هندی نوعی از بوتیار بزرگ

س گرشش بفتح اول و کسر دوم و سکون شین معجمه بمعنی فصل چهارم است از فصول سته و بمعنی تابستان و حرارت و گرمی هم آمده

هـ گرگا بضم اول نوکر و خادم و مردم اوباش را نیز گویند

هـ گرگابی بضم اول بمعنی نوعی از کفش

هـ گرگت بکسر هر دو کاف فارسی و سکون تای هندی حربا و بوقلمون و آفتاب پرست

هـ گرگج بفتح هر دو کاف فارسی و سکون جیم تازی مذکر دار که بران مردم را بقصاص بکشند و برج قلعه

هـ گرگرانا بفتح هر دو کاف فارسی غریدن و شیر و آب در دهان گردانیدن یعنی غرغره کردن

هـ گرگری بضم هر دو کاف فارسی بمعنی حب ارزه

هـ گرگیا بفتح اول و کسر سیوم بمعنی گنجشک

ف گرم جابه گرم بولنا فی البدیهه سخن گفتن و حاضر جواب شدن گرم جوشی اختلاط عار تباط گرم بره سفر کردن یا رفتن بعجلت گرم هونا خشمگین شدن و بهم بر آمدن

هـ گرمانا بفتح اول بهم بر آمدن و خشمگین شدن

ف گرمی بمعروف گرمی کرنا گرمجوشی کردن

هـ گرنا بکسر اول افتادن و ساقط شدن گرنی کنایت است از گردن کاری بکمال تخفیف دشوار

س گرنتهه بفتح اول و دوم کتاب را گویند عموماً و کتاب
مذهب سکهه را خصوصاً که نانک شاه آنرا تالیف کرده
بود و گرنتهه کا ماهر مصنف و مولف کتاب را گویند
س گرو بضم اول و دوم معزز و مکرم و مرشد و استاد
و پیشوا و نیز ستاره مشتری گرو مکهه هونا
کنایه از شاگردی کردن باشد
س گروا بفتح اول بر وزن پرواگران و سنگین و
مکرم و بزرگ و صاحب ادب و مردم محجوب و با
حجاب
س گرواپن بر وزن تره‌امن مذکر بزرگی و احتشام
س گروبار بضم اول و دوم پنجشنبه را گویند
س گرودر بکسر اول و فتح سیوم کوه و جبل
س گره بفتح دوم و کسر آن مذکر اختر و ستاره و خانه
و سکون بکسر اول و دوم عقده گره پرنا پیدا شدن
شکر رنجی و شکراب در میان دو کس گره کهلنا حل
مشکل گره کهلنا زائل شدن غبار خاطر و دشواری
باشد
س گرهست بکسر اول و سکون رای قرشت
و کسر های هوز روستا و دهقان و ریش سفید و
کدخدا و بزرگ باشد گرهستا اسم بفتح
سین و دوم و رای مهمله مسکن دهقان و روستا
را گویند
س گرهستی بکسر اول و سیوم مونث دهقانی و خانه
داری باشد
س گرهن بفتح دوم و های هوز مذکر گرفتن مهر و ماه
مطلق ماخذ و گرفت را هم گفته اند
هـ گری بضم اول و تشدید دوم مونث جو بریان
و بفتح اول و تخفیف دوم مغز نارجیل و به تشدید دوم
الاست که در میان ثمران پیچند
س گریا بضم اول و کسر دوم مونث دانه تسبیح و غیر آن
س گریکهیم بکسر اول و سکون یای مجهول و فتح کاف

تازی مونث فصل تابستان
س گریوا بفتح اول و سکون یای معروف مونث
گردن بعربی عنق گویند
س گریه بکسر رای قرشت و سکون تحتانی مجهول
مذکر خانه و مسکن و بفتح اول و سیوم در فارسی
زاری و بکا
س گڑ بضم اول و سکون رای هندی مذکر معروف
که قند سرخ باشد گڑانبه بفتح همزه حلوای معروف
که از قند و انبه پزند
هـ گڑانا بضم اول گسستن و کاویدن زمین و
کاوانیدن
هـ گڑبڑ بفتح اول و سیوم مرادف گڈبڈ
هـ گڑبڑا بفتح اول و سیوم مذکر پریشانی و هنگامه
و دار و گیر و قراقراصعا
هـ گڑبڑاهٹ بفتح اول و سیوم مونث پریشانی
و هول و هراس و دار و گیر
س گڑچ بضم اول و فتح دوم مذکر نام دوای است
هـ گڑهریا بفتح اول و دوم و کسر سیوم شبان
و راعی
هـ گڑگڑانا بفتح هر دو کاف فارسی غریدن و بضم اول آن
هر دو آواز کردن امعا و بکسر آن هر دو عجز و الحاح کردن
هـ گڑگڑی بضم اول و سیوم مونث قلیان کوچک
هـ گڑگودڑ بفتح اول و ضم سیوم و فتح دال مهمله و سکون
رای هندی پارچهای کهنه هر گونه باشد
س گڑت بفتح اول و دوم مونث خلاب و گل و لا
س گڑنا بفتح اول و دفن شدن چیزی و فرو رفتن آن
در زمین
هـ گڑنتهه بفتح اول و دوم و سکون نون و فوقانی
و های هوز مذکر نام بازی است و نیز رشتی را افسون
باشد که برای هلاک شدن شخصی یا هوا
کنند

هد گرو بفتح اول مذکر گروهی از افتاده است و کلا انکه سطربان و لولیان از او رعید بسنت نحیی مثل گرکان و محدکان بر بندد و در عوض آن از طرف شان انعام یابند

س گروانا بفتح اول دفن کنانیدن

س گرونا بفتح اول و سکون واو و مجهول سفتن و سوراخ کردن

س گرهه بفتح اول و سکون دیگر حرف مذکر حصار و قلعه

س گرها بفتح اول مذکر مغاک و غار

هد گرهست بفتح اول و سوم مذکر خانه نشین و صاحب خانه [illegible]

هد گرهنا بفتح اول ساختن

س گرهنا بفتح اول فرو رفتن و دفن کرده شدن

س گرهولی بفتح اول و سکون دوم و رای هندی گنده و سطبر و شکفته

س گرهی بفتح اول و دوم مونث قلعه کوچک

هد گرهیا بفتح اول و کسر دوم مونث خمره و بفتح اول و سوم اسحر و تالاب کوچک و نیز بمعنی دفن کننده آمده

هد گریا بضم اول و کسر دوم قند فروش

هد گریا بضم اول و کسر دوم مونث لعبت و لعبت

س گریاس بفتح اول و سکون رای مهمله و آخر ردن سر کارکر و نکشی و سر و سخت دل

س گریلهی بفتح اول بروزن زرداری مونث تر و و کر و کشی

هد گستان بفتح اول و سکون دوم و فتح فوقانی زنان و جمیع

هد گستلنگر بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف فارسی خدم نیزوان و سفیه ساکو بند

س گشت بضم اول و سکون شین معجمه و تای هندی مذکر مصلحت مخفی

هد گگری بفتح هر دو کاف فارسی مونث ظرف آب را گویند

س گگن بروزن لگن مذکر آسمان و فلک گگن بهیر یا تحتانی مجهول و سکون رای هندی پرنده است که از ماهی خوار گویند

س گگند هول بفتح هر دو کاف فارسی و ضم دال مهمله معنیش از اصل کتاب معلوم نشد

ف گل بضم اول معروف بعربی ورد گویند و گل شمع و گلی که در چشم پیدا شود و آن مانع بصارت است و داغ سوختن یا بهن و گروه زغال سوخته و کرده کوزه گلای که بعد کشیدن قلیان بجا ماند گل چاپنی نام گلی است گل اشرفی نام گلی است گل ورهنگ باضافت نام گلی است گل پیاده بسکون دوم قسمی از درد که لوبی مدارد و گل جعفری قسمی از گل باشد گل چاندنی باضافت نام گلی است گل چشم بسکون آنکه در چشمش گل پیدا شود از بیماری گل چهره گلرو گل چهره ای از انا هیش و عشر کرده گل خال و اعذار گلدار و اعذار گلدان ظرفیکه در ان گلها نگذارند بهندی جنگیر گویند گل داودی نام گلی است گل دنیا داغ کردن گل سوهری باضافت گلی است که بسیار خوشبوی باشد گل سوسن گلی است گل شبو گلی است که در وقت شب بوی دهد گلشکر گلقند گل صد برگ گلی است معروف بهندی گیند گویند گل عباس نام گلی است معروف و شاخ از امیر گویند گل عجایب باضافت نام گلیست گل فرنگ باضافت نام گلی گلقند گلشکر گل کاتنا گل کتر یا بریدن سر شمع بگلگیر گل کاری نقش گلها کردن و رنگین کردن چیزی را گل کرنا خاموش گشتن چراغ باشد گل کهانا خوردن داغ و سوختن اندام خود یا بهن گرم که عموما این عمل در عاشقان رواج دارد گل کهندا بفتح کاف تازی

دزدن و رنگ گلافشتن ... گل است گلگشت
سیر چمن گلچهنه قسمی از گل است گل لگانا داغ
کردن گل لینا بریدن سر شمع گل مهندی نام
گلی است گل پیچ قسمی از پیچ گرتک که سرش بین سیاه
گل هونا کشته شدن چراغ

ف گل بکسر اول معروف بعربی طین گویند گل باضافت
حکمت طین حکمت گل در گل کرنا ریختن خاک
بر مرده بعد دفن کردن آن مرده بی آنکه قصب بران
گذاشته شود

س گلا بر وزن بلا مذکر گلو و حنجره و بمعنی آواز و صوت
و گداخته چیزی و پوسیده هم آمده

س گلا بضم اول و تشدید دوم غلوله کمان و کروهه

ف گلاب بکسر اول معروف گلاب نیر بکسر نون
ماء الورد گلاب جامن بفتح میم نوعی از میوه
باشد

گلابی رنگ گلابی و شیشه و نوعی از شیرینی هم است

هـ گلاس بفتح اول مذکر نام پرنده است

هـ گلال بضم اول مذکر خاکی است سرخ رنگ که هنود
در عید هولی بر یکدیگر می اندازند گلال چشم سرخ
چشم گلال ماری حینه شاهی

س گلانا بفتح اول گداختن و نرم کردن آتش چیزی
و مرض بدن را

هـ گلاوا بکسر اول گلابه هندست

س گلاو بفتح اول و ضم واو کشیده محلل و گدازنده
و پواهوزده گداز و گدازش

س گلاوت بفتح اول و چهارم مونث گداز

س گلانی بضم اول بروزن غذای مونث بدوری
و کند بودن چیزی

س گلباه بفتح اول مونث معانقه و دست در گردن
کشی کردن گلبهی بفتح اول و سیوم و کسر های
هوز گربه

س گل بهتا کی کرنا بفتح اول و بای فارسی آزار
دادن دو رنج گفتن

س گلبهرا بفتح اول و سیوم شیر گر بجاره

س گلبهوت بفتح اول و ضم بای فارسی مونث لاف
و خود فروشی

س گل پهولا بفتح اول و ضم بای فارسی مردم بزرگ گوشت
وفربه و تازه

ف گل تکیه بفتح اول تکیه که کوچک مدور باشد
که آنرا زیر رخساره گذارند

هـ گلتنی بفتح اول و سکون لام و فتح فوقانی و کسر نون
مونث سردوال لگام

هـ گلت بکسر اول و فتح دوم و سکون تای هندی
مذکر ورم مطلب فی اماس سخت را گویند و آنرا گلتی
هم خوانند بکسر اول و سکون دوم

هـ گل جندرا بفتح اول و سیوم و سکون نون
و دال و فتح رای هندی مذکر ... مالی که آنرا بطور
عصابه بر بازو بندند و آنرا گلگند هم گویند

س گلجهری بضم اول و فتح سیوم مونث پیچ و تاب
و اضطراب گلجهری دل کی قلق و اندوه و
بی تابی دل

س گلچلا بضم اول و فتح جیم فارسی برق انداز و گوله انداز

س گلدنا بفتح اول و کسر دال بر دار کشیدن

س گلگل بفتح هر دو کاف فارسی مذکر ترنج و نوعی از ترنج کلان
و قسمی از ترنج باشد

هـ گلگلا بضم هر دو کاف فارسی مذکر چیزی است
معروف که از آرد گندم و شکر در روغن بریده
بپزند و اکثر در ماه صفر روز چهار شنبه آخری ...

س گلگلانا بفتح هر دو کاف فارسی نرم کردن

س گلگلاهت بفتح هر دو کاف فارسی مونث نرمی

هـ گلگلو تهنا بضم هر دو کاف فارسی و سکون واو
معروف و تای فوقانی و های هوز و فتح نون ...

وتر و تازه

س گلنا بفتح اول گداختن چیزی و لاغر شدن بدن

س گلندا بفتح اول و دوم و سکون نون بد زبان و فحش گو

هـ گلندتا بفتح اول و دوم و سکون نون و فتح دال هندی دریده دهن

س گلنی بفتح اول مونث نحافت بدن و گدازش رطوبات از تپ دق

هـ گلوری بکسر اول و فتح دوم مونث بیرهٔ پان

هـ گلوندا بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و فتح دال مذکر گل درخت که خود بخود از شاخ بر زمین افتاده باشد

س گلهان بفتح اول قابل گداختن و گداختنی و نقصان پذیر

هـ گلهتی بضم اول و فتح سوم و تشدید تای فوقانی مکسوره مونث طعامیکه با روغن و نمک می پزند و بیشتر که اشته و نرم کرده کان خورانند و آن سهل الهضم می باشد

هـ گلهری بکسر اول و فتح دوم مونث موشک پران

هـ گلهی بفتح اول و دوم و کسر سوم مونث صدر کشتی

س گلهیا بفتح اول و سکون لام و فتح های هوز و تشدید تحتانی سر سنگ جهازه

س گلهیندا بفتح اول و کسر های هوز و سکون یای تحتانی مجهول و نون و فتح دال منقوطه بد زبان و فحش گو

هـ گلی بکسر اول و تشدید لام مکسوره مونث حلقه که از بهم پیوستن ابهام و سبابه بهم رسد و خوشه که از ان دانه را بر آورده باشند و لاوه و آن چوبی باشد بمقدار یک قبضه که طفلان بدان بازی کنند و بعربی قله گویند و چوب دیگر را که بهمراه آن زنند در هندی ونداو و بعربی مقلاة خوانند و بفتح اول بر وزن جلی کوچه و بر وزن گلی بگلی کوچه بکوچه و بضم اول و تشدید لام مکسوره مرجان بعربی بسد گویند و نوعی از کبوتر و سنگ فسان

هـ گلیار بفتح اول و کسر دوم مذکر بر زن و کوچه

س گلیانا بفتح اول و کسر دوم دشنام دادن و سوختن چیزی در گلوی آب دود و یا طعام اندرون حلق کردن

س گلےبانا مطرب خوش نوا

هـ گلیرا بکسر اول و دوم و فتح سوم و سکون رای قرشت کاهن و سست

س گمت بضم اول و تشدید میم مفتوحه و سکون تای منقوطه هندی مذکر برج قلعه گمتی بضم اول مونث کذلک

هـ گمرا بضم اول مذکر ورم و آماس

هـ گمسا بضم اول و سکون میم پوسیده و متعفن

هـ گمک بفتح اول و دوم و سکون کاف تازی مونث صدای طبل و نقاره

هـ گمکیلا بفتح اول و کسر کاف تازی و سکون یای معروف خوشبو و معطر

س گمن بر وزن سمن مذکر رفتار و روندگی گمنا بفتح اول و دوم کذلک

س گن بفتح اول مذکر جماعه و گروه خدمت گزاران سیوا و بضم اول وضع و طور و خوبی و نیکوئی باشد و رسنی که در پیمایش را استعمال آنرا بکار برند گنگاهک بضم اول و فتح های هوز علم پناه فضیلت دستگاه گن مانا شکر گزاری کردن

س گنا بکسر اول و تشدید نون شمردن و حساب کردن و بضم اول و تخفیف دوم حرفی است که در ترکیب افاده تضعیف عددی دهد چون چوگنا و سوگنا بمعنی چهار چند و صد چند

هـ گنا بفتح اول و تشدید نون مذکر نیشکر بعربی قصب السکر گویند و آن دو راول کرم و تر و دوم تر است

آب و سمن ترب و مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر
بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع
و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح باشد

س گنپت بفتح اول و سکون نون و فتح بای فارسی و سکون فوقانی نام بتی است که او را گنیس هم خوانند

س گنبهیر بفتح اول و کسر بای موحده و سکون های هوز و یای معروف و رای قرشت ژرف و عمیق و مردم سنجیده و صاحب تمکین گنبهیرا بزیادت الف در آخر کذلک

س گنت بفتح اول و کسر دوم مونث حساب و سیاق گنت کار منجم و سیاق دان

س گنتهوانا بضم اول و سکون نون و تای فوقانی و های هوز سعدی گونتهنا

س گنتی بکسر اول مونث شمار و عدد و جایزه و مقابله موجودات لشکر

س گنتهجو ترا بفتح اول و سکون نون و تای هندی و ضم جیم تازی و سکون واو مجهول گره زده در میان دامان و انا و عروس که رسمی است مقرری در هنود بر لوف کتهه بند هن

هـ گنج بفتح اول بروزن سنج مذکر کنجل و کلی که بی سوی بودن سر مردم باشد و در فارسی خزانه و مخزن

هـ گنجا بروزن سنجه کل و کچل و کاف و لام

هـ گنجان بضم اول گنجیده

هـ گنجانی بروزن برهانی مونث گنجیدگی

هـ گنجائی بکسر اول مونث گوش خر و گوش خرک و آن کرمی است مرادف کنسلائی

هـ گنجونا بضم اول و فتح سیوم غریدن و بانگ بر زدن

هـ گنجها بضم اول مردم سنجیده و با وقار

س گنجهیل بفتح اول و سیوم و سکون تحتانی و لام بنکی و بنگ نوش

هـ گنجیا بفتح اول و کسر سیوم مونث کسیکه مردم گنیا

تراش و اسن عیر آن در وی گذارند

س گند بروزن بند مونث گندگی و تعفن و بوی بد

س گندا بفتح اول متعفن و گنده باشد

س گندک بروزن اندک مرادف گندهک و گوگرد بعربی کبریت خوانند و آن در آخر سیوم گرم و خشک است محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و نیز او مقاوم جمیع سموم و بازروه تخم نیم برشت جهت سرطبی در بود اخراج بلغم و سینه و رفع یرقان و زکام و نزله و با عسل و بدستور با بول و آب دهن جهت گزیدن هوام و با قرق جا و عسل و سرکه جهت جوشهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه و نطرون علک البطم جهت قلع آثار حکه و جرب و بهق و برص ناخن و داء الحیه و ثعلب و اکله و قروح رطبه مفید

س گندنا بفتح اول و سیوم سبزی خوردنی است

س گند هه بفتح اول و سکون دیگر حروف مونث بوی خوش

س گند هار بفتح اول و سیوم بروزن قندهار نوای است از موسیقی

س گند هوب بفتح اول و سیوم و سکون دیگر حروف مطرب فردوس گند هوب بیاه نوعی از شادی گند هوب گیت نوعی از ترانه

س گند هلک بفتح اول و سیوم گوگرد و کبریت مرادف گندک

هـ گند هنا بضم اول سرشتن و خمیر کردن

س گند هی بفتح اول و کسر سیوم عطار و خوشبوی فروش و بهر خک و سبز رنگ

س گند هلا بفتح اول و کسر سیوم گنده و بد بوی و متعفن

هـ گند بری بفتح اول و کسر سیوم و سکون بای مجهول مونث مرادف گند بری و آن آید

س گند بلا بضم اول و کسر سیوم درختی که صمغ دهد

که گوند جمع را گویند

س کنتا بفتح اول مذکر حلقه وانگشتری و ریسمانی که دار
که عزایم خوانان برای دفع آسیب بر در گلوی طفل
می کنند وآنچه برای تپ باشد آنرا در فارسی رشته
تپ گویند و در حساب اراده از چهار باشد

هـ کنتاسا بفتح اول مذکر نوعی از تبر و تیشه

س گندی بروزن بندی هر دایره را گویند عموما و
دایره مندلی خصوصا که رام چندر پیرامون سیتا
کشیده بود تا راون از او نگهدارد

هـ گندبری بفتح اول مونث بند نیشکر

س گنک بفتح اول و دوم و سکون کاف تازی محاسب
و سیاق دان

س گنگا بفتح اول و کسر دوم روسپی و فاحشه

س گنگهان بضم اول و فتح سیوم کان و الش یعنی
عالم و فاضل چه گن به الش فضل و کهان بمعنی
معدن باشد

س گنگ بروزن جنگ در ترکیب بمعنی سبیل
و نهر باشد و نیز نام دریایی است مشهور مرادف

س گنگا و بضم اول در فارسی لال و بی زبان

س گنگا بروزن چنگه مونث دریای گنگ

هـ گنگنانا بضم هر دو کاف فارسی دندیدن چه در زیر لب سخن گفتن
با آواز نرم سرائیدن و شیرگرم بودن

هـ گنگنه بضم هر دو کاف فارسی باهستگی سراینده
و شیرگرم

س گنوار بفتح اول و نون زده دهقان و روستا

س گنوان بضم اول بروزن دخان قابل و هنرمند

هـ گنوانا بفتح اول کم کردن و بیجا خرج نمودن

هـ گنواو بفتح اول مسرف و مبذر و بادوست

س گنونت بضم اول و سکون نون و فتح واو و سکون نون ثانی و تای فوقانی
هنرپیشه و صاحب سلیقه گنونتی زن هنرمند

س گنی بضم اول و کسر دوم صاحب لیاقت و هنرمند

و افسونگران و کسیکه مار را شکار کند

س گنیس بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول نام
دیوی است که هنود وان را خدای عقل دانند و شکل
او شکل فیل است و موش خدمتگار او و او پسر
مهادیو بوده چون هنود در امری و مهمی شروع کنند
بنام او استعانت نمایند و خیر و برکت طلبند

س گنین بضم اول و سکون نون و فتح تحتانی و سکون
دوم هنرمند و صاحب سلیقه

س گو بفتح اول و سکون واو مجهول گاو و گاو ماده و بضم اول
سرگین و براز و غایط و با تای مجهول در فارسی امراز
گفتن و گوینده

س گوا بضم اول فوفل

س گواچه بفتح اول و دوم و سکون الف و جیم فارسی و
های هوز نابدان و روشن دان

گواکهه روشنی که از راه دریچه درآید

س گوال گوالا بضم اول پاسبانی گاوان و گوال
در فارسی چوپان را گویند

س گوالن بضم اول و کسر چهارم زنیکه پاسبانی گاوان کند

س گوانا بفتح اول شعدی گانا که بمعنی سرائیدن است

س گوبر با دوم مجهول و فتح با مذکر سرگین گاو گوبر
گنیس کنایه از فربه و جسیم باشد گوبرونا بفتح با
موحده و سکون واو مجهول و نون سرگین گردانک
بعربی جعل گویند گوبر کهانا سرگین خوردن و آن
نوعی از تعذیب است

گوبری بسکون واو مجهول و بای موحده مونث
حصبه و آن جوششی است و اندایش زمین با دیوار بسرگین گاو

س گوبند با دوم مجهول و کسر بای موحده نامی از نامهای
کشن است

هـ گوبهی با تای مجهول و کسر موحده مونث بنائی است
هوائی و لفظی است از اصطلاحات کیمیه

س گوپ بروزن توپ نام قومی است که مردم آن قوم

یاسبانی گاوان کنند

هـ گوپ بروزن توپ مونث وآن نوار مانندی باشد که از کلابتون می بافند

س گوپال بواو دوم مجهول نگهبان گاوان ونامی از نامهای کشن و در فارسی نام مبارزی از خویشان پادشاه توس وگرز وعمود وتخت واورنگ آهنین هم هست

س گوپگوال بسکون بای فارسی وفتح کاف فارسی نگهبان گاوان

س گوپن بفتح سوم مذکر اخفا وپوشیدگی گوپن کرنا مخفی داشتن وپنهان کردن چیزی

هـ گوپهن - گوپهنا با واو مجهول وفتح بای فارسی در اول وسکون آن در دوم مونث فلاخن ومنجنیق

س گوپی با دوم مجهول زنیکه از قوم نگهبان گاوان بود

س گوت بسکون واو مجهول وتای فوقانی مذکر نسبت وسلسله گوتا بروزن فوطه کذلک

س گوتم با دوم مجهول وفتح تای فوقانی نام شخصی از هنود که او را یکی از اولیا دانند واو حسب تواریخ هندوان اول کسی است که منطق نوشت ومسائل ومقدمات او با قوانین ارسطاطالیس موافقت دارد

س گوتهه بضم اول وسکون دیگر حروف مذکر علوله پنبه وعیزان

س گوتهنا بضم اول دوختن وشکن دادن وسه کردن موی برسیخ کشیدن

س گوتی با دوم مجهول کسیکه بسلسله وخاندانی منسوب بود

س گوٹ بسکون واو مجهول وتای هندی مونث مهره شطرنج ونرد

هـ گوٹ با دوم مجهول مونث نوار وسنجاف

هـ گوٹا با دوم مجهول مذکر معروف وآن نوار مانندی است که از تار مقیش بافند

هـ گوٹی با دوم مجهول مونث آبله وجیچک یعنی سیتلا

هـ گوجر با دوم مجهول وفتح سوم مذکر گوش خرک وآن کرمی است وبا دوم معروف قومی اند اچوتان باشد

س گوجری با دوم معروف وسکون جیم نوعی از دو برنجن وپای برنجن وبتی که بصورت زن پاستفروش از گل ساخته باشند ونیز نام نوای است از موسیقی وزن قوم گوجر را هم گفته اند

س گوجی بضم اول مونث چوب دستی

س گوچر با دوم مجهول وفتح جیم فارسی مذکر آگاهی واطلاع وبمعنی معلوم ودانسته هم آمده

س گوچری با دوم مجهول وفتح جیم فارسی ظاهر وهویدا

هـ گوچنا بسکون واو مجهول وفتح جیم فارسی گرفتن واخذ کردن

س گوچهی بفتح اول وسوم وکسر همزه مونث شاخ نورسته وبهار درخت وکوپل

س گود با دوم مجهول کنار وآغوش گود لینا در آغوش گرفتن ولپسر خواندن کسی را

هـ گودا بضم اول بروزن سوده مغز را گویند

س گودان بفتح اول ودال ابجد بخشیدن گاو ماده بکسی

هـ گودر بضم اول وفتح سوم وسکون رای مهمله فربه وچاق وجسیم

هـ گودڑ با واو معروف وفتح سوم وسکون رای هندی مذکر خرقه ولبس پارچهای کهنه ونوعی از پارچه ابریشمی گودڑ خیل زنیکه احمق وبی تمیز باشد گودڑ سینا بهم دوختن چیزی گودڑ کا لال یا گودڑ میں گدڑی میں لال کنایه از شخصیکه احیانا از فعل ناشایسته جلوه گر گردد

هـ گودڑی بضم اول وسکون دال مونث دلق وخرقه ولباس چیزی

هـ گودنا با ثانی مجهول ومعروف وسکون دال

بر پوست نقطه ریزی کردن و خطوط کشیدن
هـ گوچهرا با ثانی مجهول و سکون دال و های هوز
و فتح رای هندی مذکر شاخ درخت
هـ گودڑی بضم اول مونث دلق و خرقه درویشان
مرادف گودهڑی
هـ گودهنا بضم اول و سکون واو معروف و دال
مهمله و های هوز سرشتن آرد و خمیر کردن مرادف
گوندهنا
س گودهورا با دوم مجهول و فتح دال مذکر شفق
و شام را گویند گودهولی نیز
س گودی با دوم مجهول مونث کناره و آغوش
س گودیا با دوم معروف و کسر دال خواهان و طالب
س گور بفتح اول مردم سپید رنگ ضد سیاه فام
ف گور با دوم مجهول گورخر و لقب بهرام گور و قبر
گور پر گورکن کنایت است از تلاش کردن
خدمتی که پیش از این دیگری بدان مامور گشته گور
غریبان دفن گاه مردم غریب الدیار
س گورا با دوم مجهول سفید رنگ و بفتح اول بروزن
دوره یکی از نامهای پاروتی و او را گوری نیز گویند
و آن زنی است که هنود ان پرستش او کنند
هـ گورا بفتح اول بروزن دوره گنجشک نر
س گورس با دوم مجهول و فتح رای مهمله مذکر شیر
بعربی لبن خوانند و دوغ و ماست را نیز گویند
س گورسها با دوم مجهول و فتح رای مهمله و سکون
سین کودکی که از شیر گاو پرورش یافته باشد و او طی
و متعلم
س گورسی با دوم مجهول و فتح رای قرشت و کسر
سین مهمله مونث آوند شیر دوشه
س گورو بضم اول و سکون واو و زده و ضم ثانی فرشته
مرشد و هادی و معلی و ثقیل و در بعض بالکسر گفته اند
و با ثانی مجهول گاو و دواب
گوروچنه بضم اول و فتح لام علمی که ملا صبتا و

مرشد و عالم اند کسی حاصل کرده شود
س گوراتهکان با ثانی مجهول کنایه از وقت شام
و شفق باشد که آن وقت آوردن مواشی است
بخانه گوروا سبهی کنایت از وقت شام
س گوری بفتح اول مونث نام نوای و نغمه ایست
از موسیقی و نامی از نامهای پاروتی هم هست
هـ گوریا بفتح اول و کسر رای قرشت مونث گنجشک
ماده را گویند
س گوڑ بفتح اول و سکون واو و رای هندی مذکر نام
ملکی است از کشور بنگاله و نیز شهری است قدیم که در
باستان دار الخلافت بنگاله بود و نیز هر برهمنی
را که ساکن آن مرز و بوم باشد گوڑ گویند
هـ گوڑ با دوم مجهول مذکر پای و قدم
هـ گوڑا بفتح اول نام قومی است از باشندگان اودیسه
که مردم آن قوم کهار رانند و نام نوای است از موسیقی
هـ گوڑنا با دوم مجهول کندیدن و کاویدن زمین
س گوڑهه بضم اول و سکون واو معروف و رای
هندی و های هوز غامض و دقیق و موهوم و پوشیده
س گوڑهبکتا بفتح بای موحده و سکون کاف تازی
و فتح فوقانی عالم خود و غرور و متعلم کتابی و مغرور
س گوڑهتا بضم اول و سکون دیگر حروف و فتح فوقانی
دقت و باریکی و غموضت
هـ گوڑی بفتح اول مونث نام نوای است از موسیقی
و با دوم مجهول دزدی و دست درازی و دست
اندازی گوڑی کرنا با دوم مجهول دزد بودن
چیزی بطریق سرقت
هـ گوڑیا بضم اول و سکون واو معروف و کسر رای
هندی لعبت و الفت
س گوڑهیا بفتح اول و کسر سوم باشنده گوڑ را گویند
هـ گوسالا بفتح اول مذکر خانه که در آن گاوان بندند
س گوسائین با دوم مجهول ایزد تعالی و ولی و مرشد
هـ گوسپند

س گوسفیا بفتح سین مهمله و سکون تحتانی و نون و فتح تحتانی دیگر ایزد تعالی
س گوشت بسکون واو مجهول و شین معجمه و تای منقوطه
هندی بمعنی سازش و ساخت و دلداری
س گوکل با دوم مجهول و ضم کاف تازی نام جای
است که کشن در انجا پیدا شد
هـ گوکهر بفتح اول و سکون دیگر حروف پیش طاق
و ایوان را گویند
هـ گوکهرو بسکون واو مجهول و کاف تازی و های
هوز مذکر نام زیوریست و بند دستفصل را نیز گویند و
خسک آن نباتی است معروف گوکهرو کا کانتا
خار خسک
س گوگل با واو معروف و فتح کاف فارسی مذکر مقل
و آن گرم و خشک است و جالی و محلل و ملین و مدر بول
و شیر و حیض و ضماد او جهت دمامیل و اورام از مجربات است
س گول با دوم مجهول گرد و مدور و مرتبان را نیز گویند
و مخفف گولا در فارسی ابله و نادان و مکر و فریب
و ابکر و حیله را گویند
س گول پهل گیاهی از خصیه و خایه باشد
هـ گولا با دوم مجهول مذکر مخزن غله و گوله توپ شاخ
و خانه و مغز نارجیل و نوعی از کبوتر … گولا ندا
بازی چالیک
س گولا ربا دوم مجهول مذکر مدوری و گرد بودن
چیزی
س گولارا با دوم مجهول مدور و گرد
س گولائی با دوم مجهول مونث مدوری و گرد بودن
چیزی
هـ گولر با دوم معروف و فتح لام مذکر ثمر درختی است
معروف شبیه بانجیر
هـ گولک با دوم مجهول و فتح لام صحیح آن غولک است
و آن بضم اول و ثانی مجهول کوزه که سر آن بهم کرده
و سوراخی دران کنند و تمغا چیان زر که از

مردم گیرند و دران ریزند کذا فی البرهان
س گوللث - گولکا با دوم مجهول و فتح لام در
اول و کسر آن در دوم ولد الزنا یعنی پسری و
دختری که بزنا پیدا شده باشد
س گولوک بهر دو واو مجهول مذکر نام اسمای است
که تحت کاه و شتو است
س گولی با دوم مجهول مونث حبه و غلوله و مرتبان
را گویند
هـ گوم بروزن سوم مونث جانوریست معروف که با بسیار است
گوکل … و پارچه که در عرس حضرت
قادر ولی رحمة الله تعالی علیه بدان شکل بدوزند
و نقش و نگار کنند و در علم ها بندند و چوب طبقه کار از راسب و
… بیاویزند و اهل بدعت این عمل را موجب
خیر و برکت دانند
هـ گومرا بسکون واو معروف و سیم و فتح رای هندی
بفتح دوم هو آماس
س گون بسکون واو مجهول و نون مونث جوال و
بضم اول در فارسی رنگ و لون و طرز و قاعده
هـ گون بفتح اول بروزن عون مونث قابو و فرصت
و نفع و فائده گون گیر بکسر کاف فارسی ناظر و
واره … و حاکم و قهرمان
س گونا بفتح اول مذکر بخانه آوردن عروس باشد
س گونهنا مرادف گونهنا و آن گذشت
هـ گونهه بسکون واو مجهول و دیگر حروف مذکر
نوعی از دوخت جامه
س گونتها با دوم مجهول و فتح فوقانی مذکر سرگین
خشک
س گونج بسکون واو معروف و نون و جیم تازی
مونث صدا و آوازی که کوه و گنبد مسجد
س گونجنا بضم اول پیچیدن صدا و آواز
هـ گونجها بضم اول مذکر نوعی از شیرینی و حلوا

س گوند بسکون واو مجهول و نون و دال مهمله مونث
شلم درخت بعربی صمغ گویند گوند دانی مونث
گوند کش آله که بدان صمغ از ظرف بر داشته
در لفافه خط کنند
هـ گوندا باو دوم مجهول مذکر مالیده که برای مرغان
سازند و بخورانند
هـ گوندلا بضم اول و سکون نون و دال مهمله و دائره
را و حلقه را نیز گویند
هـ گوندنا بضم اول مرادف گوندهنا است
هـ گوندلی بسکون واو مجهول و نون و دال
مهمله و کسر نون دیگر و سکون تحتانی مونث نی است
که از برگهای آن حصیر بافند
هـ گوندهن بضم اول و سکون واو و نون و فتح
دال مهمله مذکر خمیر نان
هـ گوندهنا بضم اول سرشتن و خمیر کردن
هـ گوندی بسکون واو مجهول و نون و کسر دال
نام درختی است
هـ گوندلی باو دوم مجهول و سکون نون و دال
هندی نام درختی است
هـ گونتا بضم اول و سکون واو و نون مذکر تیر
بیپاره و تیر کشی
هـ گونگا بضم اول و سکون واو و نون گنگ و لال
بعربی ابکم گویند
س گونگان کرنا بضم اول و سکون واو و نون
سرائیدن و هرزه گوئی کردن
هـ گون گهات بفتح اول و سکون واو و نون
زده و فتح کاف فارسی دوم و سکون الف
و فوقانی مونث قدرت و قابو
س گوبهار بفتح اول و سکون واو و نون و فتح های
هوز مذکر جماعتی که با عروس بخانه داماد آیند
س گوه بروزن کوه مذکر چلپاسه و باو دوم معروف

مونث غایط و سرگین
هـ گوه بفتح اول مونث استقلال و ثبات مزاج
هـ گوهرها باو دوم مجهول و فتح هر دو های هوز مددگار
شریک
هـ گوهری باو دوم مجهول و فتح های هوز مونث یوم
التعطیل و توقف کشتی در دریا تا آنکه اسباب بر آن
بار کنند و بفتح اول در فارسی گوهر فروش
س گوهریا بضم اول و فتح های هوز و کسر رای هندی
و فتح تحتانی با الف کشیده کلخن و مزبله
س گوهونه باو اول مجهول و دوم معروف و فتح
نون و سکون های مختفی نوعی از مار باشد
س گومی باو دوم معروف آلوده و ناپاک
س گویا بفتح اول و دوم و تشدید یا مضطرب و راشکر
هـ گویا بضم اول و فتح دوم و تشدید تحتانی خواص و
زنیکه مصاحب زنی باشد و باو دوم مجهول بروزن
بویه در فارسی گوینده و ناطق و چنانکه تو بگوئی
هـ گویان بضم اول و کسر همزه و تشدید تحتانی و سکون
الف و نون در اصطلاح بازی نرد بمعنی سهام و تبهر
و رقیق یکدیگر باشد
س گوینتا بفتح اول و کسر واو و سکون یای مجهول و نون
و فتح دال هندی مذکر سواد شهر گوینڈی بکسر اول
هندی و سکون تحتانی قریب و نزدیک
س گهه بفتح اول بروزن ره مونث دسته کاره و تیشه
و امثال آن
هـ گهابرا بسکون های سوم هراسان و خوفناک و
پریشان
هـ گهات مونث کمین و قابو
س گهات مونث قتل و کشتن گهات کرنا کشتن
هـ گهاتا مذکر نام بازیچه باشد
س گهاتک بضم تای فوقانی و سکون کاف تازی
قاتل و خونریز و داد بیت رسان

س گهات باچهارم هندی مذکر کناره دریا و رودخانه
گهاتمبار کسی را گویند که بخوف ادای خراج از چوکی
پاسبانان سرکار بارخت خود روپوش شود گهات
مارنا روپوش شدن بارخت بی ادای باج

هـ گهات باچهارم هندی مذکر طور وطرح و شکل و
ضرر و نقصان و کمی و تخفیف و بمعنی کم و کاست هم آمده

هـ گهاتا مذکر بمعنی ترحج وصعود وارتفاع و کمی و کاستگی

هـ گهاتی مونث دره وراه تنگ میان دو کوه

س گهاتیا برهمنی را گویند که بر کناره دریا گنگ می نشیند
و پارچها و اسباب مردمانیکه برای غسل کردن
در انجا جمع میشوند محافظت می کند

هـ گهار بضم اول وفتح های هوز مونث شتی و خود و کار
و هول و هراس و نعره

س گهاس مونث کاه و خس گهاس پات خس و خاشاک

گهاگس بفتح هر دو کاف فارسی و سکون سین مهمله
ماکیان کلان

گهاگهر بفتح اول و سکون کاف دوم فارسی و دیگر
حروف سال خورده و کهن سال و تجربه کار و دانا
و عیار باشد

س گهاگهرا بسکون کاف دوم فارسی مذکر نه بند زنان
و نام رودخانه و نام نباتی هم هست دیگر حروف بفتح

هـ گهال بروزن حال مونث ضرر و زیان و خسران
را گویند

هـ گهالک بفتح لام و سکون کاف تازی مهلک و
تباه کننده

هـ گهامیل بکسر میم و سکون یای مجهول و لام مختلط و
همراز و همدم و گرمجوش باشد

هـ گهالنا ویران کردن و خراب نمودن و بمعنی سپوختن
هم آمده

س گهام بروزن جام مونث شعاع خورشید و در
لغت اهل بنگاله عرق بدن را گویند

هـ گهامتر بفتح میم و سکون رای هندی نادان و
ساده لوح و احمق

هـ گهان بروزن نان مونث آن مقدار غله که
یکبار در دول آسیا بریزند

هـ گهانی بروزن فانی مونث چرخه عصاری و چرخ
که بدان شیره از نیشکر برکشند

هـ گهانتی بسکون نون و کسر تای هندی مونث
حلقوم

هـ گهانجنی بضم اول و فتح های هوز و سکون الف
و نون و فتح جیم تازی و کسر نون و سکون تحتانی
مونث آبله که بر پلک چشم برآید

هـ گهاو گهاے مذکر زخم و جراحت

هـ گهاو گهپ بضم همزه و سکون و فتح کاف فارسی
دوم و بای فارسی کسی را گویند که هر چه پیدا کند
بخورد و مسرف و باد دست

هـ گهائی بروزن رباعی مونث بر از طفل نوزاینده

هـ گهائی بروزن نائی مونث باچوب زدن یکدیگر
را و حکمت و فریب و حیله و عدو بیچ و فاصله میان
انگشتان و گوشه که در میان شاخ و تنه درخت
افتد و گو زخم شمشیر و ضرب چوب

هـ گهائین بروزن آئین نوبت و وقت باشد

هـ گهایل بفتح تحتانی و کسر آن مجروح و زخمی

هـ گهبرانا بفتح اول ترسیدن و هراسیدن و هراس
داشتن

هـ گهبراهت بفتح اول و سکون موحده و فتح های
هوز مونث هول و هراس

هـ گهپ بضم اول و سکون های هوز و بای فارسی
تاریک را گویند

هـ گهپچی بفتح اول و سکون بای فارسی و کسر جیم فارسی

س گهت بضم اول و فتح دوم و سکون تای فوقانی
مخفی و پوشیده و مستور

س گھت بفتح اول مذکر آوند آب و بدن و جسم را گوید

س گھت بفتح اول مذکر دل و خاطر و جان را گویند

س گھٹا بفتح اول مونث ازدحام خلق و تراکم سحاب

ھ گھٹا ٹوپ بفتح اول و سکون واو مجہول و بای فارسی مذکر پرده پالکی یا بہل باشد

ھ گھٹانا بفتح اول کاستن و کم کردن و بضم اول مہره کردن و صاف کردن و تراشیدن موی ریش پاک و صاف

ھ گھٹاؤ بفتح اول مذکر نقصان و کاستگی و کمی

ھ گھٹاونا بفتح اول کاستن

ھ گھٹائی بضم اول مونث نمک حرامی و شرارت مرادف کھوٹائی

ھ گھٹتی بفتح اول و سکون ہا و تای ہندی و کسر تای فوقانی مونث کاستگی و نقصان و کمی

س گھٹک بفتح اول و سیوم میانجی و قاصد و دلال

ھ گھٹنا بفتح اول کاستن و کم شدن و بضم اول خفه کرده شدن گلو و بمعنی زانو ہم آمده بعربی رکبه گویند

ھ گھٹنت بفتح اول و سکون نون مونث نقصان و کاستگی را گویند

س گھٹوار گھٹوال ہر دو بفتح اول و سیوم نگہبان پل و گاہی که بر کنار دریا و رود بار باشد

ھ گھٹہا بفتح اول و سیوم و فتح ہای دوم مجرم و گنہگار

ھ گھٹی بضم اول و تشدید تای ہندی مونث ظلم و جور مرادف گھونٹی و بفتح اول و تخفیف سیوم مونث کاستگی و کاہش

ھ گھٹیا بفتح اول و کسر سیوم کم قیمت و ارزان

ھ گھچا گھچ بفتح ہر دو کاف فارسی متصل و متراکم و انبوه

ھ گھچ پچ بکسر اول و بای فارسی متصل گھچ پچ بولنا بشتاب حرف زدن

س گھر بفتح اول مذکر خانه بعربی دار و بیت گویند گھر بسا خانه نشین و کاہل را گویند گھر بگھر خانه

بخانه گھر بیٹھ جانا کنایه از خراب و منہدم شدن خانه باشد میر درد گوید ؎ جس سمت کو تو نے آنکھ اٹھا کر دیکھا ؞ مانند حباب گھر کے گھر بیٹھ گئے گھر جانا رفتن کسی بخانه خودش و نیز ویران شدن خانه گھر چلانا سر انجام دادن اخراجات خانه و کفیل اخراجات شدن گھر دواری بفتح دال مہمله بر وزن ہرزه کاری نوعی از خراج و جزیه گھر ڈبونا تباه کردن خود و اہل و عیال خود را گھر ڈوبنا تباه شدن گھر کرنا خانه داری کردن گھر کھو کر تماشا دیکھنا تباه کردن خود را و ضایع کردن اوقات در لہو و لعب گھر ہونا کنایه از موافقت شوہر و زن باشد میر درد گوید ؎ دنیا کی نکر تو خواست گاری اس سے کبھی گھر ور نہ ہوگا ؞ آ خانه خرابی اپنی مت کر ؞ قحبه ہی یہ اس سے گھر ہوگا

ھ گھرا بر وزن اره مذکر آواز جانکندن و غرغرة الموت

س گھرا بفتح اول بر وزن بہره ظرف و عمیق گہرا رنگ رنگ سیر

س گھرّاتا بفتح اول و تشدید رای مہمله مذکر خرخره

س گھراجی بفتح اول بر وزن حرامی کسی را گویند که خانه از نی و علف تیار کند

س گھران بفتح اول و سیوم مذکر بوی و رایحه

س گھرانا بفتح اول ایل تبار و خاندان

ھ گھرانا بکسر اول متعدی گھیرنا یعنی حلکم کردن بمحاصره

ھ گھرانا بضم اول و سکون ہای ہوز و فتح رای قرشت نعره زدن و بانگ بر زدن و بمعنی مدد کردن ہم آمده

س گھراند بکسر اول و فتح رای قرشت و سکون الف و نون و دال مہمله مونث بر عفونت را گویند عموماً و عفونت بول خصوصاً

س گھر بار بفتح اول بر وزن دربار مذکر تبار و خاندان

دو دو مان گهر بار بسانا سر انجام دادن برسم
کتخدای را گویند

س گهر باری بروزن و بازی مونث خانه داری

س گهر براو بفتح اول و چهارم مذکر اسباب خانه داری
و امورات خانگی

س گهر تکوار بکسر رای مهمله و فتح فوقانی و ضم کاف تازی
مرادف گهیکوار و آن نباتی است خار دار و دوای
کراکثر سعتران برای ازاله رمد چشم بکار برند

هد گهرکنا بضم اول و فتح رای مهمله سرزنش کردن و ترسانیدن
و زجر شودن

هد گهرکی بضم اول مونث چشم نمائی و سرزنش

هد گهرگهرا بضم هر دو کاف فارسی جز دوان جانوری است
شبیه بلغ

هد گهرت بفتح اول و فتح رای مهمله و سکون تای فوقانی
مونث وضع و ساخت

هد گهرنا بفتح اول ساختن آوند مرادف گهرنا و بکسر اول
فراهم آمدن و محاصره کرده شدن

س گهرنا بکسر رای مهمله مونث نفرت و تنفر و کراهت طبع

س گهرنا نا بضم اول خرخره کردن

س گهرلی بکسر اول مونث چرخ است که بدان ریسمان را
تاب دهند و کبوتر گره باز و بضم اول غلطک زدن
و بفتح اول زوجه و کدبانو

س گهرنی بفتح اول و فتح سیوم نون و کسر همزه مونث
چوبهای چند که در زیر ان سبو با بسته بود و آن از
بالای آب بگذرند

س گهرو بفتح اول و سیوم و همزه و سکون واو خانه و دار

س گهروندا بفتح اول و ضم دوم مذکر خانه کوچک که کودکان
از ریگ بهر بازی سازند گهرونلا بفتح اول و سیوم
و سکون واو و نون و فتح دال کذا مگ

هد گهروالا کتخدا و صاحب خانه

هد گهری بروزن تری پارچه ترازو

س گهریلا بفتح اول و سکون یای مجهول مانوس و
مالوف و رام

س گهرا بضم اول مخفف گهوترا که اسپ باشد
چرهاسوار گهرچراهی سواری اسپان گهرسال
اصطبل گهرپهل بهل که اسپ را کشد گهردوڑ
تک اسپ گهرسار اصطبل گهرچهنا
یعنی کسیکه روئیش بچو روی اسپ باشد

س گهرا بفتح اول مذکر کلیزه بروزن ... که سبوی
آب باشد

هد گهرنا بفتح اول تنک کردن تخته فلزات

س گهرونچا - گهرونچی بفتح اول و سکون واو و نون
اول مذکر و ثانی مونث سه پایه چوبین که بالای
آن سبوی آب بگذارند

س گهرولا بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر کلیزه
که سبوی آب باشد

س گهری مونث ساعت و زمان و وقت و آله
شناختن وقت باشد گهری مین تولا
گهری مین ماشا مردم متلون المزاج

گهریا بفتح اول و کسر سیوم مونث بوته زرگری
و نیز نشان عسل و بچه دان را گویند

س گهریال بفتح اول مذکر نهنگ و تمساح و گریال
و آن بر وزن ابدال تخته باشد از هفت جوش
که برای معلوم کردن وقت نوازند و بستن
معارف است کذا فی البرهان و نوازنده آنرا [illegible]
خوانند

هد گهسانا بضم اول سپوختن و فرو بردن

س گهسانا بکسر اول سایانیدن

س گهساو - گهساوت بکسر اول اول مذکر و ثانی
مونث فرسودگی

هد گهس پیٹهه بضم اول و فتح بای [illegible]

دیگر حروف مونث دخل و درآمدن در گروه مردم و تخلی رقاب را گویند

س گھسن بفتح اول و سوم و سکون نون مونث مالش

هـ گھسنا بضم اول درآمدن و داخل شدن

س گھسنا بفتح اول سائیدن و سائیده شدن و زدن کنتی گھسنی کرنا ـ گھسنی چلنا رکیدن کودک

س گھسیارا بفتح اول و کسر سوم گیاه فروش و برنده آن

س گھسیانا بکسر اول و سوم کشیدن و جذب کردن

س گھسیتنا بفتح اول و کسر سین مهمله کشیدن

هـ گھسیٹنا بفتح اول و کسر سوم دوختن و سرو ختن

س گھسیلا بفتح اول و کسر سین مهمله کاهی و چیزی از گیاه ساخته

هـ گھمك بفتح اول و دوم مونث کیف و نشه شراب

هـ گھمکنا بفتح اول و دوم مضطرب گشتن کسی از نشه شراب

س گھمکی بفتح اول و سکون های هوز و کسر کاف تازی مونث خریدی و خریدار را نیز گویند

هـ گھمگنا بفتح هر دو کاف فارسی جنبیدن و حرکت کردن

س گھگھرا بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر ته بند زنان مرادف گھاگھرا

هـ گھگھیانا بکسر اول هر دو کاف فارسی بسخن درماندن و عاجزی کردن و الحاح نمودن

س گھگھی بند هه جانا بکسر هر دو کاف فارسی بسخن درماندن بزرم یا از شرم کسی یا ترس

هـ گھل بفتح اول و دوم مونث گوشه انگور معرف آن مرادف گھود

گھلنا بضم اول و سکون های هوز طعام از چیزی پاشیدن و حل شدن و لاغر گشتن بدن بیمار ابنیاء هی و هزال گھل جانا بضم اول و کسر آمیخته و مخلوط

س گھلوانا بضم اول متعدی گھولنا

هـ گھما گھم بفتح هر دو کاف فارسی شور و گم و انبوه گھماگھم ازدحام

س گھمانا بفتح اول در آفتاب خشک کردن و بضم اول متعدی گھومنا است

هـ گھمرا بضم اول نام نباتی است و نام کرمی است غیر معلوم

هـ گھمرول بفتح اول و چهارم مونث هجوم و انبوه و خلایق و زیر و زبر شدن مردم

س گھمری بضم اول بر وزن عمری مونث دوار و دوران سر

س گھمرانا بضم اول دور کردن و چرخ زدن مرادف گھومنا

س گھمسان بفتح اول بر وزن مرجان مذکر جنگ و حرب

س گھمگھا بضم اول و چهارم مذکر گردش و انقلاب و وسواس و حیله و غدر و بهانه

س گھمگھانا بضم هر دو کاف فارسی چرخ زدن و حیله کردن

هـ گھمند بفتح اول و سیوم و سکون نون و دال بی‌نقطه مذکر غرور و کبر و نخوت و بضم اول اجتماع ابر و تراکم سحاب باشد

س گھموری بفتح اول و سکون واو مجهول مونث کلیهای کوچک سرخ رنگ که بسبب حرارت بر بدن پیدا شود

هـ گھمولی بفتح اول و ضم سیم و کسر همزه مونث نام نباتی است

س گھن بفتح اول و سکون دوم مذکر فراهم آمدن سحاب و سحاب و سندان و بکسر اول مونث کراهت و نفرت و بمعنی شرم و ندامت جهت گھن دینا سرزنش کردن و شرمنده کردن

گهن کهانا کاره بودن ونفرت داشتن از چیزی و بضم اول نام کرمی ست که چوب وظروف را تباه سازد

س گهن بفتح اول و دوم مذکر گرفتن مهر و ماه و آنرا بعربی کسوف وخسوف گویند وبمعنی خاربن و دشت و بیابان هم هست

هـ گهنا بفتح اول مذکر جواهر وزیور وحلیه وبمعنی رهن و گرو هم هست

س گهنا بفتح اول گرفتن چیزی وقبضه چیزی گرفتن وتحمل کردن

س گهنا بضم اول وفتح نون مخففه کرم خورده و پوسیده وبفتح اول درهم آمیخته وستراکم وبسیار وعظیم وانبوه

هـ گهنا بضم اول کینه ور وپر دل

س گهنا بکسر اول کراهت کردن وبمعنی کاره وستنفر هم گفته اند

س گهنتا بفتح اول مذکر دورا وجرس وساعت

س گهنتالی بفتح اول موءنث جرس کوچک

هـ گهنیچ بفتح اول وسکون های هوز ونون مذکر گردن بعربی عنق گویند

هـ گهنڈی بضم اول وکسر دال هندی موءنث تکمه گریبان

س گهنسام بفتح اول مذکر کالور را گویند

هـ گهنسی بضم اول کینه ور ورشوت خوار و مرتشی را نیز گویند

س گهنسیام بفتح اول وکسر سین وفتح تحتانی وسکون الف ومیم مذکر ابر سیاه ونامی از نامهای کشن

س گهنگچی بضم اول وسکون نون وکاف فارسی دوم جنسی است معروف که آنرا سرخ گویند وعوام گهنگچی خوانند

س گهنگوج بفتح اول وسکون های هوز ونون وفتح کاف فارسی دوم ورای قرشت وسکون جیم تازی مذکر رعد آواز بلند ومردم بلند آواز را نیز گویند

هـ گهنگرنا بضم اول وفتح چهارم مذکر بازیچه کودکان

هـ گهنگهانا بکسر اول وفتح کاف فارسی گرفتن آهنگ وتحت الصوت را گویند

هـ گهنگرو بضم اول وسکون دیگر حروف وضم رای مهمله مذکر زنگوله

هـ گهنگهن بفتح هر دو کاف فارسی موءنث آواز گوفتن کمن وغیر آن باشد

س گهنگهنا بکسر هر دو کاف فارسی مکروه وناپسند

هـ گهنگهنانا بفتح هر دو کاف فارسی طنطنه زدن

س گهنگهور بفتح اول وضم کاف فارسی دوم مذکر تراکم وفراهم آمدن سحاب ورعد برادر برق و ابر وسحاب ناک

هـ گهنگهولنا بفتح اول وضم کاف فارسی دوم وسکون واو مجهول شستن وچیز رقیق بیامیختن

س گهنگهیرا بفتح اول وکسر کاف فارسی دوم وسکون یای مجهول مذکر ته بند زنان

س گهنونا بکسر اول وفتح نون وسکون واو وفتح نون دیگر بالف کشیده مکروه وناپسند

هـ گهنی بفتح اول وکسر نون موءنث لیف ناتافته و بند کردن شگاف تخته جهاز وکشتی وبمعنی مرهون ورهین هم آمده گهنی دهرنا گرو کردن وبرهن دادن

هـ گهنیا بضم اول وکسر نون وفتح یای تحتانی کینه ور وپر دل

هـ گهنیرا بفتح اول وکسر نون وسکون یای مجهول بسیار وفراوان

س گهنیس بفتح اول وکسر نون وسکون یای مجهول مذکر نام پرنده ایست

هـ گهوا بضم اول مذکر نوعی از پنبه باشد

هـ گهوا بفتح اول بروزن قهوه مذکر منقاش وآن آله ایست معروف

هـ گهوپا بواو مجهول وفتح بای فارسی مذکر پلیچه حکم

آتر ایده کنند و در وقت ابر یا هوای سرد بر سر گذارند

هـ گهوت بسکون واو معروف و تای هندی مذکر جرعهٔ آب و با واو مجهول شفافی چیزی بهره کردن

هـ گهوتنا با واو معروف جرعه جرعه کردن و با واو مجهول محنت کردن و تراشیدن موی باشد

هـ گهوتنی با واو مجهول مونث چیزی که بدان مهره کنند

هـ گهوتی با واو معروف بر وزن طوطی مونث وجوره وآن دوای چند باشد که بسایند و در دهان کودکان ریزند مرادف گهونتی و بمعنی شتالنگ هم هست

هـ گهود - گهور هر دو بفتح اول مونث خوشه انگور و خوشه خرما و غیر آن

هـ گهور بضم اول بر وزن نور مذکر مزبله و گلخن و تیز دیدن و گرم دیدن

س گهور بر وزن شور مذکر خوف و لرزه و صدای طبل و رنگ سیر و راسیان و خواب سنگین

س گهورگهونتنا پنهان داشتن رنجش خاطر از کسی

س گهورا بضم اول بر وزن نوره مذکر خاشاک و خلاشه و مزبله

هـ گهورچی بسکون واو معروف و رای قرشت و کسر جیم فارسی مونث پیچ و شکنی که در ریسمان و غیر آن افتد

هـ گهورنا بضم اول نگریستن کسی را

هـ گهوریا بر وزن توتیا مذکر مزبله و گلخن

هـ گهوتر بفتح اول و سکون واو و رای هندی مونث خوشه سور که میوه است معروف

س گهوترا با واو مجهول اسب و آتش زنه بندوق

گهوترے کو سرپٹ پھینکنا دو تک دوان دوانیدن اسب را

هـ گهوس بضم اول مذکر خرموش دو شت شاه

سفیر گویند

س گهوس با سیوم مجهول نام قومی است که معاش شان پاسبانی گاوان است

هـ گهوسا بضم اول مذکر بشت و خرموش نر

هـ گهوست با واو معروف و فتح سین مهمله بچهٔ بوم

هـ گهوسم گهوسا هر دو واو معروف مذکر مشت زدن

س گهوسی با سیوم مجهول پاسبان گاوان و شیر فروش که مسلمان باشد

هـ گهوگهو بضم اول و چهارم و هر دو واو معروف بوم و چغد و احمق و سفیه را هم گفته اند

هـ گهوگهی با سیوم مجهول و کسر کاف فارسی دوم مونث جیب و کیسه و فاخته وآن جانوری است معروف

س گهول با سیوم مجهول مذکر دوغ را گویند

هـ گهولا با واو مجهول بر وزن توله مذکر آب بنگ یا افیون و قسمی از ماهی گهولے مین ڈالنا در پریشانی افکندن کسی را

س گهولگهما بسکون واو مجهول و لام و ضم کاف فارسی مذکر غدر و مکر و حیله را گویند

س گهولمیل با واو و یای مجهول مذکر اختلاط و آمیزش

س گهولنا با واو مجهول گداختن و حل کردن

س گهوم بر وزن روم پیرامون و نزدیک و دور و گردش

س گهوم گهمیلا بضم هر دو کاف فارسی و کسر میم و سکون یای مجهول چرخ زن و گردنده

س گهومنا بضم اول چرخ زدن و گرد گردیدن سر گهومنا دوران سر

هـ گهون بضم اول بر وزن نون مذکر کینه و حقد

هـ گهونا با واو معروف آگاه و خبردار و کینه دار

هـ گهونت بسکون واو معروف و نون و تای هندی مذکر جرعهٔ آب

ه گهونٹنا بضم اول و با واو معروف تجرع کردن و جرعه کشیدن و با واو مجهول مهره کردن و بمعنی فرو دادن و خفه کردن نیز آمده و سنگی که بدان مهره کنند و رگبه و زانو را هم گفته اند

ه گهونٹی بسکون واو معروف و نون مونث جرعه

ه گهونس بضم اول خر موش

ه گهونسا بضم اول مذکر مشت

ه گهونسلا بسکون واو معروف و نون و سین مهمله مذکر آشیان و آشیانه

ه گهونگا بسکون واو و نون مجهول مذکر جانوری است آبی که در خر مهره می باشد

ه گهونگر بسکون واو معروف و نون و فتح کاف فارسی و دوم مذکر شکن و پیچ گهونگر والے بال موی مرغوله

س گهونگرو بسکون واو معروف و دیگر حروف و ضم رای قرشت مذکر زنگله و زنگوله

ه گهونگری بسکون واو معروف و دیگر حروف و کسر رای قرشت مونث پارچه که ته کنند و در وقت باران بر سر گذارند و لباده و بارانی نیز گویند

س گهونگنی بسکون واو معروف و نون و کاف فارسی و کسر نون دیگر مونث نوعی از چرخ زدن و نخود و ماش و امثال آن که آنرا نا کوفته بریزند و بخورند

س گهونگهٹ بضم اول و فتح کاف فارسی و دوم مونث سر انداز و برقع و مقنعه باشد گهونگهٹ کرنا نقاب انداختن بروی و باز پس کشیدن اسپ گردن خود را هنگام رفتارش گهونگهٹ کهانا شکست خوردن لشکر

ف گهونگچی بضم اول و سکون دیگر حروف و کسر جیم فارسی و در آخر مونث مرادف گهنگچی

ه گهونگی بسکون واو معروف و دیگر حروف و کسر کاف فارسی مونث پارچه که از ته کنند و بجای پناه باران بر سر گذارند و خر مهره زنده

ه گهویان بسکون واو مجهول و فتح تحتانی مونث ترکاری معروف و آنرا اروی ان هم گویند بعربی قلقاس گویند و اروی مائل به سردی است مقوی باه و مغلظ منی و ملین طبع و گران و مصلح آن ترشی باشد و شستن آن بمبالغه

ه گهمن بفتح اول و سیوم مونث رعد برادر برق

ه گهرانا گهرنا بفتح اول و کسر دوم در هر دو غریدن رعد

س گهی بفتح اول مذکر روغن گاو بعربی سمن گویند و روغن گاو چون بسیار کهنه شود دفع زهر مار میکند و چون یک اوقیه روغن با نیم اوقیه شکر بخورند بول بسته را بکشاید مجرب است

ه گهیا بکسر اول مونث نوعی از ترکاری و آنرا گهیا توری هم گویند

ه گهیپنا بسکون یای مجهول و بای فارسی آلودن و آمیختن

ه گهیتلا بسکون یای مجهول و تای فوقانی مذکر نوعی از پای افزار و در دکنی مرد بی سلیقه و نادان و دهقان باشد

ه گهیر بر وزن دیر پیراهن و دور و دائره و بهتان و نکوهش و ملامت و افترا

ه گهیرا بایای مجهول محاصره و دور و دائره را گویند گهیر دار پهناور و وسیع گهیر گهار کرنا محاصره کردن و مزاحم شدن گهیرے النا محاصره کردن گهیرے مین پڑنا محاصره کرده شدن گهیرنا بایای مجهول محاصره کردن

ه گهیرنی با سیوم مجهول مونث دسته که بآن چرخه ریسمان بگردانند

س گهیکوار بکسر اول و ضم کاف تازی مذکر نوعی از رستنی باشد که رمد و آشوب چشم را سود دارد و در دواهای دیگر نیز بکار می آید

ه گهنگا - گهیگها - گهنگا - گهنگها بر چهار بابای مجهول و فتح کاف فارسی دوم مذکر گرهای که از زیر گلوی مردم بر می آید و آنرا بفارسی خوک و بعربی خنازیر گویند

ه گهیلا بکسر اول و سکون یای معروف مذکر نام درختی است بیاره دار که در صحرا و بیابان می روید مرادف گیلا

ه گهینسا - گهنیتی بسکون یای مجهول و نون اول مذکر و ثانی مونث بچه خوک را گویند

ه گهینچنا با سیوم مجهول مرادف کهینچنا

ه گهیور بروزن زیور نوعی از حلوا است

س گیا بروزن حیا صیغه ماضی از رفتن و نام شهریست از سرکار بهار که زیارتگاه هندوان است

س گیاره با یای زده مرادف اگیاره

س گیالی بفتح اول بروزن خیالی منسوب بشهر گیا

س گیان بکسر اول مذکر علم و دانش و آگهی و ذکاوت
گیان دهرنا فکر و تامل کردن

س گیانوان دانا و صاحب ذکاوت

س گیانی بکسر اول عاقل و دانا و زیرک

ه گیبر بسکون یای مجهول و فتح بای موحده مذکر نام پرنده ایست

ه گیپا بسکون یای مجهول و فتح بای فارسی مذکر سر پستان

س گیت بکسر اول بروزن صیت مذکر ترانه و سرود
گیت گانا سرائیدن سرود باشد

ه گیتم بسکون یای معروف و فتح تای هندی و سکون میم مذکر نوعی از بساط شطرنج ساده باشد

ه گیدا با دوم مجهول بچه مرغ که هنوز پر برنیاورده باشد و کنایت از کودک نوزائیده و هم مست و طعامی را نیز گویند که آش آسا از برنج و ... پزند و بخورند

ه گیدرا با دوم مجهول و سکون دال نادان ساده لوح را گویند

ه گیدر بکسر اول مذکر شغال گیدر بهبکی بفتح بای موحده و سکون های هوز و بای ابجد کنایت از لاف زنی و شیخی

ه گیرا بفتح اول مذکر دسته علف و خرمن

س گیرو بروزن شیرو گلی است سرخ رنگ که بدان پارچه را رنگ کنند و بپوشند و این اکثر شعار درویشان و مشایخ هندوستان است و پارچه بدان رنگ کرده را گیروا خوانند

ه گیروئی با گیرو رنگ کرده و داغهای هم بر پارچه و قرطاس بسبب برودت یا غیر آن پیدا شود و آنرا در هندی چتی هم گویند

ه گیری با سیوم هندی بروزن سیری مونث نام بازی است از قسم چالیک

س گیگتا بسکون یای مجهول و کاف فارسی و فتح تای هندی بروزن ریخته مذکر خرچنگ را گویند

ه گیگلی با دوم مجهول و سکون کاف فارسی دوم زن بی سلیقه و ناهموار و ناپاک را گویند

ه گیل بروزن فیل مونث راه و طریق و با یای مجهول هم خوانده اند

ه گیلا با دوم مجهول ساده لوح و با دوم معروف تر و نمناک و نام نباتی است صحرائی که بیاره دار می باشد

ه گینا بفتح اول مذکر خار بن و کاو کوچک

ه گینت بفتح اول و سکون یای تحتانی و نون و تای فوقانی مونث کلند و آن آله است که بدان زمین را بکاوند و گینتی بزیادت تحتانی بعد فوقانی کلندک

ه گینتهه بکسر اول و سکون یای مجهول و فتح تای هندی مونث قسمی از ماهی باشد

ه گینج بکسر اول و سکون یای معروف و نون و جیم تازی مونث آتش برنج که اول دیگر گنجی گویند

ه گینجنا بکسر اول و سکون یای معروف و نون و جیم تازی شکن انداختن و پریشان کردن

ه گیند بسکون یای مجهول و نون و دال مهمله گل صدبرگ و فیل که جانوری است معروف

س گیند بسکون یای یا دوم مجهول و نون و دال مهمله مونث گوی گیندتری بفتح فوقانی و کسر رای هندی چوگان بازی

س گیندا با دوم مجهول گل صدبرگ و گوی چوگان

ه گیندی مونث آنچه رنگش همچو گل صدبرگ بود و گوی چوگان

س گینت بفتح اول و سکون تحتانی و نون و فتح وال هندی مذکر گردن

ه گسنی بفتح اول بروزن عیسی مونث بهل و کردو کوچک و آنرا گینا هم گویند

س گیه با دوم مجهول و سکون های هوز مذکر خانه و مسکن

س گیهوان با دوم مجهول و ضم های هوز و فتح واو گندم رنگ و نام گیاهی هم هست

س گیهون با دوم مجهول و ضم های هوز مذکر گندم بعربی حنطه خوانند و آن در اول گرم و در دوم رطوبت و هست معتدل و بهترین غذاهای اصحاب و کثیر الغذا و سمن و مسدد و مصفر صاحبان سدد عروق و احشا

گفتار بیستم در حرف لام

س لابهه بسکون موحده و های هوز مذکر سود و نفع لابهه کرنا حاصل کردن و تمتع گرفتن

لاپهنا با سیوم فارسی جهیدن و حرکت کردن

ه لات مونث لگد لات مارنا لگد زدن معروف است و در عربی نام دیوی است

ه لاپت با سیوم هندی پارچه که با متداد ایام چرکین شود

س لاتت مونث عصا و چوبدستی

ه لاتیا مونث نوعی از طعام که آنرا مسکینان میخورند

س لاتهه مونث عصا و چوب دستی

س لاتهی مونث چوبدستی لاتهی باتهی زدن کسی را بچوب دستی

س لاج بروزن باج مونث ننگ و حیا لاجونت بفتح واو و سکون نون و تای فوقانی صاحب حیا

ه لاجها بفتح جیم تازی مذکر لزوجیت و چسپندگی

ه لاد بروزن باد مونث ثقل و بار در روده لبز سعا گویند لاد جهاند نهادن بار بر ستور و محکم کردن پالان

ه لادنا بار کردن رخت بر ستور

ه لادو بروزن جادو جانوری که قابل بار سواری بود و لادو کرنا کنایه از سوار شدن باشد بار اول بر اسپ یا بر کره اسپ

ه لادی بروزن شادی مونث بسته پارچها که گازران بسر خویش می برند

ه لادیا بروزن بادیه کسیکه بر ستور بار نهد

س لاڈلا بسکون دال هندی نازنین و نازپرورد مرادف لاڑلا

س لاق بروزن کار مذکر آب دهان و بعربی بزاق

س لاڑ بسکون رای هندی مذکر ناز و شفقت

س لاڑلا بسکون رای هندی نازنین

ه لاسا بروزن کاسه مذکر لزج و شیر نباتات که در دوا بکار آید و پیمایش و مقدار چیزی را هم گویند

ف لاک طغار و کاسه چوبین و لاک پشت و نام رنگی است مشهور در هندوستان بهم رسد و آن شبنمی باشد که بر شاخهای درخت کنار نشیند و منجمد گردد و آنرا بکوبند و بپزند و از آن رنگ سرخی حاصل میشود و نخاله آن مانند صمغ

باشد و بدان شمشیر و چیزی آن در دسته محکم کنند و
بکارهای دیگر نیز می آید
س لاکهه لک که صد هزار باشد و رنگی است مشهور
که بهندوستان سازند و باتفاق آن کارد و خنجر
در دسته محکم کنند لاکهه لگانا بند کردن و
پوشیده کردن
س لاکهنا بالاک محکم کردن و چسپانیدن آن چیز را
س لاکهی رنگی است معروف که از لاک بر می آرند
س لاگ با سیوم فارسی مونث ضرب و کینه و بغض
ونیز مهر و محبت از اضداد است و صرف و خرچ و
رسیدگی و وصول و بمعنی ازو سر هم آمده لاگ
لگنا عاشق شدن بر کسی
س لاگت بفتح کاف فارسی مونث خرچ و صرف
س لاگنا چسپیدن و پیوستن مرادف لگنا
س لاگو بروزن دارو چسپنده و ملتصق و خواهان
س لاگی با کاف فارسی بروزن خالی مونث نشان گرفته
واثر چیزی و محبت و عشق را هم گویند
ه لال سرخ و در فارسی نیز سرخ و گنگ و زبان
ولعل باشد کذا فی البرهان لال ساگ قسمی از
تره باشد لال کدو قسمی از کدو باشد
ه لال بجهکر بضم بای موحده و فتح جیم و تشدید
کاف تازی و سکون رای هندی دانا و ذهین
وزود فهم باشد و بیشتر از مردمان دان واحمق کنایه
کنند و اورا در فارسی دولا خوانند بضم اول و سکون
دوم و شخصی موصوف بهمین صفت در تعبیر نشان
پای فیلی که از بالای گل ولا گذشته بود و دیگران
ازین حال واقف نبودند این شعر گفته س
یه تو بوجهے لال بجهکر اور نه بوجهے
کوے ؛ پاین چکی باندھکو هرنا مت
کودا هوے ؛ مصرع دوم بطور استفهام قرار یافت
یعنی بنا باشد که آهوے اسیا سنک بر پای خود بسته

جهیده باشد
س لال بروزن حال کودک و لیپ و لعاب و آب دهان
س لالا بروزن کالا صاحب و آقا و معلم را گویند و
در فارسی بنده و خادم و بهر کوی و در خشندن
و بمعنی تکرار و در نفی عربی است
س لالچ بفتح سیوم و سکون جیم فارسی مذکر آز و شره
و طمع و خواهش را گویند
س لالچی بسکون لام و کسر جیم فارسی حریص و طامع
ه لالری بسکون سیوم مونث نوعی از یاقوت
و سنگی فرومایه و کم بها که به لعل می ماند
س لالسا بسکون سیوم مونث خواهش و آرزو
س لالن بفتح سیوم محبوب و معشوق
س لالے پڑنا بفتح بای فارسی و سکون رای هندی
بغایت مشتاق چیزی شدن و از اظهار شوق
قاصر آمدن میر گوید س اس سیری مین نه
کوی ای صبا پالے پڑے ؛ یك نظر گل دیکھنے
کے بھی ہمین لالے پڑے
ف لام حرفی است از حروف تهجی و زلف و گیسو و کج
و هر چیز خمیده را نیز گویند لام کاف کهنا کنایه
از دشنام دادن
س لانا آوردن و کردن و زادن
ه لانب بسکون نون و بای فارسی مونث جست
و جهیدن کی
ه لانك بسکون نون و کاف تازی مونث مقدار
و اندازه چیزے و کمر آدمی و سبوس و نخاله و شلم
درخت را نیز گویند
س لانگهنا بسکون نون و کاف فارسی بر جستن
و در گذشتن
ه لاو بروزن کاو مذکر طناب و ریسمان لنگر را
گویند و در فارسی خاک سعیدی که آنرا گلابه سازند
و چوبی باشد بمقدار یک قبضه که طفلان بدان

بازی کنند و آنرا بعربی قله و چوب دیگر که بر سر آن زنند
سقلاه خوانند و لابه و چاپلوسی
س لاوا بروزن ماوی مذکر غله برشته
هـ لاوالتراس بضم لام و دوم مردم سخن چین و غماز را گویند
س لاوساو بروزن کاوکاو مذکر فایده و نتیج را گویند
س لاولاو بروزن کاوکاو تازه ستره و حرص
هـ لاه بروزن کاه مذکر نوعی از پارچه که مانند اطلس
می باشد
س لاه بروزن راه مذکر فائده و بفتح و لاک و آن چیزی
ست معروف که بدان شمشیر و غیر آن در دسته
محکم کنند
س لاها بروزن ستاها مذکر فائده و نتیج باشد
هـ لاهی بروزن واهی مونث نوعی از دستی است
و قسمی از پارچه نفیس باشد و در عربی غافل و بازی کننده
هـ لائی بروزن مائی مونث برنجی که آنرا بریان کنند
و با شکر آمیخته بخورند
هـ لبا بکسر اول و تشدید بای موحده مذکر سبلی و بفتح اول و
بتخفیف دوم در فارسی و عربی فله و آغوز باشد
و آن شیریست که بعد زادن بچه حیوان دوشند
هـ لبار بفتح اول بروزن تبار مردم ژاژخا و یاوه گو
هـ لبرا بروزن عنبرا کاذب و ژاژخا و چپه و آن کسی را
گویند که هر کار بدست چپ کند
هـ لبرچتائی بفتح اول و دوم و فتح جیم فارسی و تای هندی
وا دون پستان بی شیر باشد طفل را تا مکیدن آرام یابد
هـ لبرخند بفتح اول و دوم و سکون رای هندی و فتح
خای معجمه و سکون نون و فتح دال بالف کشیده کودک
آواره و زبان کار و لبرخندی دختر آواره
هـ لبرسبر بفتح لام و بای موحده و فتح سین و بای موحده
هرزه و یاوه
هـ لبرعنتا بفتح اول و دوم و فتح عین معجمه و تشدید تای
هندی متکبر و مرد او باش و رند

هـ لبرو بفتح اول و سکون و ضم رای هندی و سکون
واو مجهول زن هرزه گرد
هـ لبلبا بروزن و بدبه لرزنده و جنبنده
هـ لبلبه کذلک
هـ لب لوس با دوم موحده بروزن افسوس برهنه
و عریان و چاپلوسی و تملق را نیز گویند
هـ لبنی بفتح اول و سکون موحده و کسر نون مونث
ظرفی که دران آب درخت تار که آنرا تاری گویند
جمع کنند
س لبهانا بضم اول و فتح دوم دلبردن و دلبری کردن
و خوش بنظر آمدن
هـ لبی بفتح اول بروزن غنی مونث شیره نیشکر که آنرا
جوش دهند تا شکر گردد
هـ لبید بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر
چوب دستی
هـ لبیرا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول نام
میوه ایست
هـ لپ بفتح اول و سکون بای فارسی مونث مشت
و جای از کف دست که دران آب و غیر آن بگنجد
و در فارسی لقمه کلان و تکه بزرگ را گویند
هـ لپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر زر لعبت
هـ لپاتی بروزن فراخی مونث دروغ و هرزه گوی
هـ لپاتیا بفتح اول و دوم و کسر تای هندی کاذب
و دروغ گو
هـ لپانک بفتح اول و دوم و فتح نون و سکون کاف
نازک و باریک
هـ لپت بفتح اول و دوم و سکون تای هندی مونث
بوی خوش و گرمی و سوزش را نیز گویند
هـ لپتا بفتح اول و سکون دوم مذکر نوعی از فالوده
و بمعنی قرابت و برادری و قسمی از گیاه هم است
مرادف لپتی

ھ لپتانا بکسر اول چسپاندن
ھ لپٹنا بکسر اول وفتح دوم چسپیدن
ھ لپتی بفتح اول مونث فالوده را گویند
ھ لپ جھپ بفتح اول وسکون دوم وفتح جیم تازی
وسکون ہای ہوز وبای فارسی مردم چالاک
وچست وچابک
ھ لپچھی بفتح اول وکسر جیم فارسی مونث کفچلیر
وآن جانوری باشد که عربان وعموص خوانند
ھ لپری بضم اول وکسر رای مهمله مونث فالوده
ھ لپڑی بکسر اول وکسر رای ہندی دستار
کهن که پاره شده باشد
س لپسی بفتح اول وکسر سین مونث فالوده
ھ لپک بروزن فلک درخشندگی برق وحمله
آوردن شیر وغیر آن
ھ لپکا بفتح اول مذکر حمله وچالاکی ورسم بد وآیین
ناشایسته سیر گوید ع اپنی تو جهان آنکھ
لڑی پھر وهین دیکھو آئنے کو لپکا هی
پریشان نظری کا
ھ لپکنا بفتح اول ودوم درخشیدن برق وحمله آوردن
ھ لپکی بفتح اول مونث دوخت ودوختن
ف لپ لپ بفتح هر دو لام صدا وآواز آش خوردن
وآب خوردن سگ کذا فی البرهان ودر هندی
زود وسریع لپ لپ کھانا خوردن بزودی
وبضم هر دو لام مذکر لیسیدن چیزی باشد همچو سگ
لپنا بکسر اول بالیده شدن دیوار بگلابه
س لپوانا بکسر اول متعدی لپنا باشد
ھ لپیٹ بفتح اول وکسر دوم مونث پیچ وته وشکن
لپیٹ جھپیٹ یا لپیٹ سپیٹ بهانه و
روباه بازی
ھ لپیٹن بفتح اول وسکون یای مجهول وفتح تای
هندی مونث چوبکه جولاهگان آنرا در تار وپود

گذارند
ھ لپیسنا بفتح اول وکسر دوم نوردیدن
ھ لپیٹوان بفتح اول وکسر دوم نوردیده وچیزیکه از تار
منقش ساخته باشند
ھ لت بفتح اول مونث وضع ناپسند وکردار نازیبا
وحقیر وفرومایه وغلام ونیز بمعنی آستانه در آمده
است ودر فارسی زدن وکوفتن وشلاق وکرز
وپاره چیزی وکتان وآن قماشی است که بپوشند
لت خوره ناهنجار وآواره وسیاست کش لت
مزده ناهنجار وآواره لت کوب ضرب سیاست
لت کهدن بضم کاف تازی تذلیل وتوهین و
تادیب لت مردن کرنا بفتح میم وسکون رای
قرشت وفتح دال مهمله پامال کردن کسی با لت
مردن مین پڑنا پامال وذلیل شدن
س لت بفتح اول مونث هر شاخ درختیکه بپاره وارها شد
س لتا بروزن عطا مونث بپاره درخت تاک وغیر آن
وبه تشدید فوقانی بمعنی پارچه کهنه از جنس تعرف
هندیان ودر الفاظ فارسی چه لته بهای هوز
بهمان معنی است
ھ لتاڑنا بفتح اول فرو سائیدن ومحنت گرفتن
از آدمی یا حیوان وبمعنی دشنام دادن وسقط
گفتن هم هست
س لتاکام بفتح اول ودوم وفتح کاف تازی نام شخصی
است که از مشاهیر زمان خود بوده است
ھ لتر بروزن خطر مونث پای افزار فرسوده و کهنه کفش
ھ لترا بضم اول بروزن ستره نمام وسخن چین
ھ لتری بفتح اول مونث پای افزار کهنه ونوعی از کفش
باشد
ھ لتھارنا بکسر اول آلودن وپلید ساختن
ھ لتھر بفتح اول ودوم سخت وصلب
ھ لتھرنا بکسر اول وفتح دوم پلید شدن

ه لتهیرنا بفتح اول و سکون یای مجهول پلید و ناپاک ساختن

ه لتی بفتح اول و تشدید دوم مونث ریسمان سیاه دهر و باد فر لتو گویند و نیز پارچه که بر سر چوب بلندی بندند و بدان کبوتران را پرانند و زدن هر دو پای او وقت شنا و بدین لتی کرنا ریختن و فرار کردن

ه لتیا بفتح اول و کسر دوم بد خو و بد وضع

ه لتیلانا بفتح اول و کسر دوم لگد زدن و بپای زدن

ه لت بفتح اول و سکون تای هندی مونث موی بهم تافته و غوک کوچک لت جانا پراگنده شدن موی و لت بکسر اول نوعی از نان که میخورند

ه لتا بفتح اول ضعیف و صاحب نقاهت

ه لتا تیا بفتح اول و چهارم مذکر سامان و رخت

س لتا لتاکرهارنا بضم هر دو لام بسیار زدن کسی را

ه لتانا بکسر اول متعدی لیتنا و بضم اول غارت کنانیدن

ه لتائی بفتح اول بر وزن خطای مونث چوبی است که بواسطه آن ریسمان کاغذ باد را تاب دهند

ه لت پت بفتح اول و سیوم پیچیده و بهم تافته

ه لت پتا بفتح اول و سیوم شوخ و بازیگر و دستار بی انتظام

ه لت پتانا بفتح اول و سیوم که بای فارسی است لرزیدن و تزلزل کردن

ه لت پتی بفتح اول و سیوم مونث لرزه تزلزل

س لتس بضم اول و فتح دوم مونث تباهی و غارت زدگی و خرابی

ه لتک بفتح اول و دوم مونث آویزش و خرام با ناز لتک چال رفتار با ناز و ادا

ه لتکا بفتح اول مذکر افسون و کرشمه

ه لتکانا بفتح اول آویختن و بر دار کشیدن

ه لتکاو بفتح اول مذکر آویزش

ه لتکن بفتح اول و سیوم هر چیز آویزان و گوشواره و آویزه گوش که زیور است و شری است که از الوان رنگ زرد بر آرند و پارچه را رنگ کنند و مرغی است سبز رنگ و خوشنما که اکثر خود را بر درخت یکپای سرنگون آویزد و استاده و سه پایه که بر آن کوزه آب بگذارند و آویزهای بلور هم گفته اند

ه لتکنا بفتح اول و دوم آویختن و معلق بودن

س لتنا بضم اول بغارت رفتن

ه لتو بضم اول و تشدید تای مضمومه مذکر باد و باد فر و آن چیزی باشد مخروطی شکل که از چوب تراشند و اطفال آنرا از ریسمان بر زمین گذارند و گردان شود و لتو هونا کنایت است از بیهوش شدن در عشق و محبت کسی

ه لتو برا بفتح اول و ضم تای هندی و سکون واو مجهول مذکر نام پرنده ایست

ه لتوری بفتح اول و سکون واو معروف و کسر رای هندی مونث نام زلف و گیسو

س لتهه بفتح اول مذکر چوبدستی لتهه بازی بازی کردن با عصا

س لتها لتهی بفتح هر دو لام بر وزن برابری مونث بچوب زدن دو کس باشد مر دیگر را

ه لتهه پتهه بفتح اول و فتح بای فارسی تر بتر و

ه لتهل بفتح اول و تشدید تای هندی مفتوحه ست و کاهل

س لتهیانا بفتح اول و کسر دوم زدن کسی را بچوبدستی

ه لتیا بضم اول و کسر دوم مصغر لوتا ظرف آب باشد

س لتیرا بضم اول و سکون یای مجهول غارت کرده مسرف و باد دست

س لجا بفتح اول و تشدید دوم مونث حیا و شرم مرادف لاج

س لجالو بفتح لام اول و ضم لام دوم و سکون واو معروف مذکر نباتی است ذی حس که چون دست بشاخش رسانند برگهایش

ستقبض کرد و در مردم حیادار و صاحب شرم هم گفته اند

س لجانا بفتح اول حجاب کردن و شرم داشتن

س لجامان بفتح اول و تشدید جیم تازی شرمناک وحیادار

س لجت بفتح اول و تشدید جیم مکسوره شرمناک

ف لجلاج بفتح اول پیر و مرشد قماربازان و گویند نام شخصی است که واضع شطرنج بوده است و مردم متردد خاطر و زبان گرفته که الکن باشد

هـ لجلجا بضم هر دو لام و فتح آن هر دو رنج و حسیان

هـ لجلجانا بفتح اول و سیوم نرم کردن

هـ لجهری بکسر اول مونث شیشه و زهدان را گویند

س لجوانا بفتح اول محجوب ساختن مسرن

س لجیانا بفتح اول و کسر دوم شرم داشتن و حجاب کردن

س لجیلا بر وزن فتیله حیادار و صاحب شرم

هـ لچ بضم اول و سکون جیم فارسی خالص و بی غش و برهنه و عریان لچپن بضم اول و فتح بای فارسی مذکر اوباشی لچ بهادر رند و مردم اوباش را گویند

هـ لچا بضم اول و تشدید دوم رند و اوباش

هـ لچامی بضم اول و تشدید دوم و کسر سیم رندی و اوباشی

هـ لچانا بفتح اول خمیدن

هـ لچسن بفتح اول و دوم ساده لوح و نادان

هـ لچرا بضم اول مذکر عنکبوت

هـ لچلک بر وزن تحکک مونث چست و خمیدگی و در فارسی پارچه باشد مربع که زنان در آن تکلفات بسیار کنند از کشیده دوزی و کلابتون دوزی و مثلث ته کرده بر بالای سر آویخته گذارند

هـ لچکا بفتح اول مذکر صدمه قسمی از ذوق

هـ لچکانا بفتح اول جنبیدن بهل در زمین ناهموار و متحرک شدن چیزی

هـ لچکنا بفتح اول جهیدن و خمیدن و خم شدن

هـ لچ لچانا بفتح هر دو لام لرج شدن

هـ لچنا بفتح اول خمیدن و خم شدن

هـ لچها بفتح اول و تشدید دوم مذکر کلاوه ریسمان

س لچهمی بفتح اول نام زنی است که زوجه وشنو بوده و او را دختر دریا دانند و مالک خیر و برکت شناسند و کنایت از دولت و مال هم هست

س لچهن بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه مذکر اثر و نشان و علامت

هـ لدانا بفتح اول بار کنانیدن اسباب بر بهل یا بر مرکب

هـ لداو بفتح اول بار ستون و سقف خانه و بام گنبدی

هـ لدبهندا بفتح اول و سیوم مذکر بستن و بار کردن سامان

هـ لدنا بفتح اول بار کرده شدن

هـ لدو بفتح اول و تشدید دال هندی مضمومه مذکر گلوله شیرینی معروف من کے لدو کهانا کنایه از خیال خام پختن و باد بکف پیمودن باشد پهیکے لدو کها بیتهنا کنایه از بالغز خوردن و فریفته شدن و عقل گم کردن باشد

هـ لدوانا بفتح اول بار کنانیدن رخت

هـ لرچها بفتح اول و سیوم مذکر کلاوه ریسمان

هـ لرزنا جنبیدن و حرکت کردن و لرزیدن

هـ لرت بفتح اول و سکون رای هندی مونث سلک مروارید و غیر آن و بمعنی گروه و جماعت وصف نیز آمده لرت مین رهنا بودن کسی باشد در زمره خود

س لراك - لراکا بفتح اول ستیزه گر و جنگ جو

س لرانا بفتح اول جنگانیدن

س لرانکا بفتح اول و دوم و سکون الف و نون مردم جنگ جو و ستیزه گر

س لرائی بفتح اول مونث عربده و ستیزه و جزبرا گویند

ه لڑبڑانا بفتح اول و سیوم فرو ماندن زبان در گفتار و آنرا الکنت گویند و نیز تزلزل کردن آمده

س لڑباولا بفتح اول احمق و دیوانه را گویند

ه لڑکا بضم اول نوعی از زیور باشد که هندوان آنرا در گوش کنند

س لڑکا بفتح اول کودک و پسر لڑکا بالا کذلک

س لڑکاپن بفتح اول مذکر کودکی و طفلی لڑکائی مونث کذلک

س لڑک بدهہ بفتح اول و دوم و ضم بای موحده مونث کودکی و عقل کودک چه لڑک مخفف لڑکا و بدهه بمعنی عقل باشد

س لڑک پن بفتح اول و دوم مذکر طفلی و کودکی و خردسالی

ه لڑکھڑانا بفتح اول و سیوم بسخن درماندن و تزلزل کردن

س لڑکھڑی بضم اول و سیوم مونث غلطک و تملق و چاپلوسی باشد

ه لڑکھنا بضم اول و فتح دوم غلطیدن و لغزیدن

س لڑکی دختر بعربی بنت و جاریه گویند

س لڑنا بفتح اول در آویختن و جنگیدن

س لڑنت بفتح اول و دوم و سکون نون و تای فوقانی مونث ستیزه و عربده و جنگ

ه لڑھا بفتح اول و دوم مذکر بہل دگردون

س لڑھانا بضم اول و فتح دوم غلطانیدن

س لڑھکنا بضم اول و فتح رای هندی غلطیدن و لغزیدن لڑھنا بضم اول و سکون رای هندی کذلک لڑھک جانا کنایت از مردن باشد

ه لڑھی بفتح اول و کسر رای هندی مونث بہل کوچک

س لڑھیا بضم اول و کسر رای هندی سنگ دراز که بدان چیزها سایند مرادف لوڑھا

ه لڑھیانا بضم اول و کسر رای هندی دگرباره دوختن و عوام آنرا لڑانا گویند بضم اول

ه لڑی بفتح اول مونث سلک مروارید و غیر آن

ه لڑیانا بفتح اول و کسر دوم در رشته کشیدن مروارید و غیر آن

س لس بفتح اول مذکر لزوجت لس دار لزج و چسپان لس داری لزوجت

س لست بفتح اول و کسر دوم و سکون تای فوقانی ظاهر و هویدا

س لسکنا بفتح اول و دوم لزج شدن و تر شدن

س لس لسا بفتح هر دو لام لزج و چسپان

س لس لسانا بفتح هر دو لام لزج شدن و لزوجت داشتن

س لسنا بفتح اول زیبیدن و درخشیدن

س لسوڑا بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر نام میوه ایست ذی لزوجت

ه لسی بفتح اول و تشدید سین مونث شیر با آب آمیخته را گویند و نوشیدن آن برای تنقیه مثانه بغایت سودمند گفته اند

س لسیانا بفتح اول و کسر دوم لزج شدن

ه لشتم پشتم بفتح اول و بای فارسی ته و بالا و زیر و زبر و بهزار محنت باشد

ه لفندرا بضم اول و فتح دوم و سکون نون و دال مهمله رند و مردم اوباش

س لک بضم اول مذکر تیر شهاب و بفتح اول صد هزار در فارسی همین معنی دارد و رنگی است مشهور که آنرا در هندوستان سازند

ه لکانا بضم اول پوشیدن و پنهان کردن

س لکانجن بضم اول و فتح کاف و سکون الف و فتح جیم تازی مذکر کحلی را گویند که اگر کسی آنرا در چشم خود کشد از نظر مردم پنهان ماند

ه لکت بفتح اول و ضم دوم و سکون تای هندی چوبدستی

ه لکڑ بفتح اول و دوم و سکون رای هندی مذکر

چوب و تخته را گویند

ه لکرها را قاطع الشجر و هیزم فروش و خارکش

ه لکرا بفتح اول مذکر تخته و کنده و نیز کفتار و آن جانوری است بعربی ضبع گویند

ه لکری بفتح اول مونث هیمه و چوبدستی و هر چیز سخت و درشت هم هست

س لکشمی بفتح اول و سکون دوم و سیوم مرادف لچهمی است

ه لکنا بضم اول پوشیده شدن

ف لکها بفتح اول و سیوم جمع لک که عدد معروف باشد

س لکها بکسر اول و فتح دوم صیغهٔ ماضی است از مصدر لکهنا یعنی نوشت و بمعنی سرنوشت و تقدیر الهی هم آمده

س لکهانا بکسر اول نویسانیدن

س لکهائی بفتح اول و دوم و ضم همزه دلیل و شعر

س لکهاو - لکهاوت هر دو بکسر اول اول مذکر و ثانی مونث تحریر و نوشته

س لکهائی بکسر اول مونث اجرت نوشتن و محنت نوشتن و هنر فن تحریر

س لکهپتی بفتح اول و بای فارسی و کسر تای فوقانی توانگر و متمول

س لکهتنگ بکسر اول و فتح فوقانی و سکون نون و کاف فارسی مذکر نوشته و دستاویز و تمسک و کاغذ و قرطاس

س لکهه لت بفتح اول و ضم دوم و سکون تای هندی مسرف و بادست را گویند

ه لکهه لکهانا بفتح هر دو لام رخشیدن و نفس کشیدن مردمان از شدت حرارت یا تشنگی

س لکهه لینا نقل گرفتن و انتساخ کردن

س لکهنا بکسر اول نوشتن و بفتح اول دیدن و نگریستن و دانستن و فهمیدن

س لکهنت بکسر اول و فتح دوم و سکون دیگر حروف مذکر سرنوشت و تقدیر

ف لکهن بفتح اول و های روزه و فاقه که بت پرستان در کیش و مذهب خود دارند

س لکهنی بکسر اول مونث خامه و قلم لکهنی داس کاتب و محرر را گویند

س لکهوتا بفتح اول و سکون های هوز و واو لاک مالیده لکهوتا کرنا لاک مالیدن بر چیزی

س لکهیرا بفتح اول و کسر دوم کسی را گویند که چیزها را بلاک و غیر آن رنگ کند

س لکیر بروزن سریر مونث خط

س لگ با دوم فارسی بروزن سک حرفیست که برای انتهای غایت آید بفارسی تا و بعربی الی گویند

س لگا بفتح اول و تشدید دوم مذکر محبت و عشق و چوبی که بدان کشتی رانند لگا نکها ناموافق و برابر نبودن چیزی با چیزی

س لگاتار بفتح اول بروزن سیازار متواتر و پیاپی و علی التوالی

س لگان بفتح اول مذکر استاده کردن یا روان کردن کشتی را

س لگانا بفتح اول پیوستن و بند کردن و گذاشتن و ظاهر کردن احوال کسی بکسی از راه سعایت یا عداوت

لگا نا بجهانا بضم بای موحده فتنه انگیزی و خلافت افگندن میان دو کس

س لگاؤ بفتح اول مذکر پیوند و نسبت و قرابت و خویشی

س لگاوٹ با تای هندی بروزن سخاوت استعمال پیوند و نسبت

س لگ بهگ بفتح اول و سیوم نزدیک و متصل و قریب

س لگ چلنا متصل با کسی رفتن و دوستی و اختلاط کردن

ه لگر بفتح اول و دوم و سکون رای هندی نوعی از باز که پرنده شکاری است

ف لگلگ بفتح هر دو لام پرنده‌ایست اللقلق معرب آنست

س لگن بفتح اول و دوم مذکر لحظه و آن و نیز محبت و عشق و لقتر روز شادی و طشت بی آفتابه و در فارسی نیز همین معنی دارد کذا فی البرهان

س لگنا بفتح اول پیوستن و چسپیدن

س لگوا بفتح اول و ضم دوم یار و آشنا

س لگوانا بفتح اول متعدی لگانا

س لگونهان بفتح اول و ضم دوم و سکون واو معروف و نون و فتح های هوز چیزی را گویند که مرغوب و دلچسپ بود

س لگهو بفتح اول بروزن عدو کوتاه و مختصر را گویند
لگهو سیلی باندک مدت و باندک فرصت لگهو دیتهه بکسر دال مهمله کوتاه نظر

ھ لگی بفتح اول و تشدید کاف فارسی مکسوره چوب دراز و چوبیکه عرض و طول آن بقدر پنج و نیم ذراع باشد و بدان چیزها پیمایند

ھ للا بروزن ملا طفل و کودک

س للاٹ بکسر اول بروزن صفات مذکر پیشانی و سرنوشت و تقدیر را گویند

ھ للانا بکسر اول بروزن فسانه حسرت کردن و آرزو داشتن

س للت بفتح اول و کسر دوم و سکون فوقانی نام نوائی است از موسیقی و بمعنی حسین و جمیل هم هست

ھ للچانا بفتح اول حسرت کردن و آرزو داشتن و ترغیب دادن باشد

ھ للاٹ بروزن ملک مونث طغیان آب و کنایت از خیال و وهم نیز باشد

ھ للکار بفتح اول مونث بانگ و نعره

ھ للکارنا بفتح اول نعره زدن و بانگ بر زدن

ھ للکانا بفتح اول برانگیختن و کسی بجنگ

ھ للکنا بفتح اول و دوم حمله کردن

س للکندا بفتح اول و سیوم بمعنی سرشکن است بوزینه را گویند

س للکندی بفتح اول ماده بوزینه

ھ للوپتو بفتح اول و تشدید دوم و ضم و سکون واو مجهول چاپلوسی و خوشامد

ھ للی بروزن جلی خرد دوشیزه و بمعنی ناتوان و زبون هم آمده

ھ للیانا بفتح اول و کسر دوم ستائیدن و خوشامد کردن و سرخ نمودن چیزی را و گلگون ساختن باین معنی از لفظ لال مقصد ساخته باشند

ھ لم بکسر اول مونث تهمت و افترا و بمعنی نشان و علامت نیز آمده و بکسر اول و فتح دوم در عربی چرا

س لمبا بفتح اول بروزن انبه دراز و طویل لمباکرنا دراز کردن و بسیار زدن کسی را

س لمبانا بفتح اول دراز کردن

س لمبائی بفتح اول مونث درازی و طوالت
لمبائی چوڑائی طول و عرض و کنایت از کبر و نخوت و خودفروشی نیز آمده

ھ لمبر بروزن عنبر مونث شاردباله و آن جانوریست معروف

س لمبو بفتح اول و ضم سیوم و سکون واو معروف دراز و طویل

س لمبها بفتح اول و سیوم خرگوش و آن جانوری است معروف

س لمبی بفتح اول هر چیز دراز و نوعی از کام و جستن اسپ
لمبی سانس بهرنی نفس سرد برکشیدن و تاسف خوردن لمبی کرنا نوعی از جستن اسپ

س لمبیان کرنا بفتح اول بر جستن و شلنگ زدن و ناز و نخره کردن

س لمپت بفتح اول و سکون سیم و فتح بای فارسی و سکون تای هندی کاذب و دروغگو و زناکار و فاسق و آواره چهه لمپت بفتح کاف فارسی

آواره و خود سر
س لم‌چهرت بفتح اول و سیوم مونث بندوق دراز
س لم‌چهرا مردم بلند بالا و طویل القامت
ھ لمکانا بفتح اول دراز کردن دست باشد
برای گرفتن چیزی
س لمکنا بفتح اول و سکون میم و فتح کاف تازی
خرگوش
س لمها بفتح اول و دوم لنبها بفتح اول و سیوم کذلک
س لنبا بر وزن انبه دراز بعربی طویل گویند
س لنبان بفتح اول مذکر درازی و طوالت شی
ع لن ترانی مونث کنایه از نخوت و کبر و خود و خود
و ترجمه لفظی هرآئینه نخواهی دید و این نفی تاکید است
نه نفی ابد
ف لنبج بضم اول مردم شل که دست و پای او از کار
رفته باشد
س لند بفتح اول آلت تناسل و در فارسی نیز لند گویند
با دال مهمله کذا فی البرهان
ھ لنڈا بضم اول دم بریده
ھ لنڈورا دم بریده و مرد بیچاره و بیکس را هم گفته اند
س لنڈهنا بضم اول مرادف لوٹهنا
س لنڈیانا بضم اول و کسر دال مهمله هندی غلطیدن
ھ لنک بفتح اول و سکون نون و کاف تازی مونث
کمر را گویند بعربی خاصره گویند
س لنگ بکسر اول و سکون نون و کاف فارسی مذکر
نره یعنی آلت تناسل و نشان مهادیو و آن چیزیست
معروف که بشکل نره و فرج از طلا و نقره ساخته
بعضی از هنود در گلوی خود آویزند و پرستش آن
کنند و بفتح اول در فارسی معروف که اعرج باشد
و بضم اول هم در فارسی فوطه لنگی باشد و بکسر اول
از بیخ ران تا سر انگشتان پای لنگ ملنا
فوطه بالا زدن

ھ لنگر بفتح اول مذکر وحدت ذکر و در فارسی آهنی بسیار
سنگین که بدان کشتی را از رفتار باز دارند و جای
که هر روز در انجا مردم طعام دهند لنگر اٹھانا لنگر
جهاز برداشتن و طعام خورانیدن بمساکین یا احداث
لنگرخانه لنگر پڑهونا بودن کشتی بر لنگر لنگر ڈالنا
لنگر کرنا لنگر کشتی در دریا افکندن
ھ لنگڑی بفتح اول طشت و طغار و خنور
ھ لنگڑا بفتح اول لنگ بعربی اعرج گویند
ھ لنگڑانا بفتح اول لنگیدن
ھ لنگوٹ ـ لنگوٹا بفتح اول و سکون واو مجهول
مذکر لنگی باشد کوچک که درویشان و فقیران بر
میان بندند و آنرا در فارسی نیز لنگوته خوانند کذا فی البرهان
ھ لنگوٹ بند کنایه از درویش و گدا باشد و بندی
که بدان لنگوته را به بندند
ھ لنگوٹی بفتح اول و سکون واو مجهول مونث نوعی
از لنگوته لنگوٹیا یار کنایه از اشنای دیرین و دوست
قدیم و همراز باشد
س لنگوچا بفتح اول و ضم سیوم و سکون واو معروف
و فتح جیم فارسی مذکر روده و آن بفتح اول و ثانی روده‌های
گوسفند باشد که با گوشت و پیه پر کرده دقاق کنند
و در وقت ضرورت پزند و خورند
س لنگور بر وزن انکور میمون
س لنگهن بفتح اول و سیوم مذکر گرسنگی و فاقه و روزه
هندوان باشد و برجستن و حمله آوردن لنگهن
پتنا حمله آوردن و گرفتن بیماری مرکسی را و در
فارسی لنگهن بر وزن بهمن بمعنی روزه و فاقه
هندوان است چنانکه در برهان مذکور است
س لنگهنا بفتح اول و سکون دیگر حروف حمله آوردن
بر کسی و نیز حمله آورده شدن
س لنگهنی بفتح اول مونث فاقه و روزه هندوان را گویند
ف لنگی بضم اول مونث فوطه و لنگ

ه لو با واو مجهول بروزن بو جمع امر از مصدر لینا بمعنی گرفتن و بمعنی اینک و بین هم هست

س لو بفتح اول بروزن جو سوخت پرتو شعله چراغ یا زبانه آتش و بمعنی یاد و ذکر هم آمده لو لگانا عبارت است از استغراق در یاد کسی یا ذکر و عبادت الهی لو لگنی دوام یاد معشوق که در دل عاشق می باشد و یاد الهی و دوم والسی و نیز آرزو و داشتن بهر چیزی

س لوا بفتح اول مذکر پرنده ایست معروف و بکسر اول در عربی رایت و نشان

ه لوات بضم اول مرادف لوکت و آن آید

س لولانا بکسر اول آوردن چیزی بدست دیگری

س لوانا بکسر اول حکم دادن کسی بگرفتن چیزی

س لوبه بسکون واو مجهول و دیگر حروف مذکر آرزو و شره و بمعنی ترغیب و تحریص هم آمده

س لوبهنا با دوم مجهول عاشق گشتن و فریفته شدن

س لوبهی بروزن خوبی حریص و طامع

س لوپ بسکون واو مجهول و بای فارسی عدم حضور و غیبوبت و غائب شدن

ه لوپری بسکون واو مجهول و بای فارسی و کسر رای هندی مونث کلوله هر چیز و نیز چیزی است که فالوده وار از آرد گندم و روغن گاو پزند و خورند

ه لوتهه بسکون واو مجهول و دیگر حروف مونث لاش مرده

ه لوتها با دوم مجهول مونث جوال و خورجین

س لوتهرا بسکون واو مجهول و تای فوقانی و های هوز مذکر پاره گوشت لوتهری مونث کذلک

س لوتهی با دوم مجهول و کسر تای فوقانی مونث چوبدستی مرادف لاٹهی

ه لوٹ با سوم هندی بروزن قوت مذکر غلطک و بازگشت و گردش

س لوٹ بسکون واو معروف و تای هندی مونث یغما و تاراج و غارت لوٹ باز غارتگر لوٹ پاٹ لوٹ کهوٹ تاخت و تاراج را گویند لوٹا لوٹ کذلک

ه لوٹا با دوم مجهول مذکر آوند گلین که بدان طهارت کنند لوٹا بمعنی نوعی از لوٹا

ه لوٹانا بفتح اول غلطانیدن

ه لوٹ پوٹ بهر دو واو مجهول غلطان لوٹ پوٹ هونا کنایت از عاشق شدن باشد

ه لوٹ پوٹیا بواو اول مجهول و ثانی معروف و کسر تای هندی نوعی از رستنی باشد که در آب میروید و آنرا ایکلیج گویند

س لوٹن بسکون واو مجهول و فتح تای هندی مذکر غلطک زدن و نیز کبوتری را گویند که غلطک زند و بمعنی خاربن هم آمده

ه لوٹنا بفتح اول غلطیدن و باز گشتن

س لوٹنا با دوم مجهول غلطیدن لوٹنا پوٹنا از قسم توابع است بمعنی غلطیدن و خفتن نزدیک پهلو به پهلوی دیگر و لوٹنا بضم اول تاراج کردن و غارت نمودن

س لوچا با دوم مجهول مذکر پاره گوشت مرادف لوتهرا

س لوچن بروزن سوزن مذکر چشم که عربان عین خوانند و شوشیش و براده آهن که جزوی از اجزای اکسیر است

س لوده با دوم مجهول و سکون دال و های هوز درختی است که از آن رنگ می برآرند

ه لودها با دوم مجهول و فتح دال نام فرقه از مزارعان و کشاورزان

ه لودی با دوم مجهول و کسر دال نام قومی است از افغانان

س لوهر بروزن شور مذکر نوعی از آویزه گوش مرادف
لولك و بمعنی شهر سنگ و اشک هم آمده

س لوترا بفتح اول و رای هندی نره بعربی ذکر گویند

س لوترها با دوم مجهول سنگی دراز که بدان
چیزها بسایند

هـ لوك بضم اول بروزن دوك مونث مرچ
و باد کرم مرادف لوه

س لوك با دوم مجهول و کاف تازی مذکر گیتی
و جهان و عالم و مردمان را گویند لوك پال
بادشاه عالم پرور لوك را چهس خبیث و
شیطان باشد تین لوك عوالم ثلثه باشد
که یکی سورگ لوك یعنی عالم بالا دوم
مرت لوك که زمین و زمینیان باشد سیوم
پاتال که عبارت زیر زمین باشد

س لوکا با واو معروف مذکر چیزی که از خانه
سوخته و آتش گرفته بردارند و ببینند از مذ لوکا
لگانا کنایه از آتش افروزی و فتنه انگیزی کردن باشد

هـ لوکا بفتح اول مذکر نوعی از خربزه است و بمعنی
برق و درخش هم آمده ست

س لوکالوك بهر دو واو مجهول مذکر زنجیره جبال
یعنی کوه ها که پیرامون گیتی واقع ست

هـ لوکت بضم اول و فتح سیوم هیزم نیم سوخته

هـ لوکتی بسکون واو معروف کاف تازی مونث
آسغده و آسغته یعنی هیزم نیم سوخته و بمعنی بودنا
هم ست

هـ لوکرا بسکون واو مجهول و کاف تازی
مذکر پارچهای کهنه فرسوده

س لوك چلانا با واو معروف سحر کردن

هـ لوکری با واو مجهول مرادف لوکتی با واو
معروف

س لوکك بفتح اول و کسر کاف بمعنی منسوب بعالم

هـ لوکنا با دوم مجهول گرفتن و با دوم معروف
سوختن چیزی باشد از حرارت هوا یا آفتاب

س لوکنا بفتح اول درخشیدن و بضم اول دیدن
و نگریستن

س لوکوائی بسکون واو معروف و کاف تازی
و فتح واو مونث آتش زدگی یعنی گرفتن آتش
صحرا و غیر آن را

س لوکهه بسکون واو معروف و کاف تازی
مونث شعله و زبانه آتش لوکهه چلانا
جادو کردن

س لوکهر با دوم مجهول و فتح کاف تازی مذکر
آلات و ظروف آهنی که کهنه باشد

هـ لوکی بفتح اول مونث نوعی از خربزه

س لوگ با واو مجهول و کاف فارسی مذکر عالم و
مردم مرادف لوك با کاف تازی

هـ لوگائی با دوم مجهول بروزن خوبای مطلق زن
و عورت را گویند

س لول با دوم مجهول بروزن غول اشک چشم و
بمعنی لرزان و اینکه گاه گاه از چشم برآید و خیالات
چشم جنبان هم آمده

هـ لولا با دوم مجهول مذکر نوعی از حقنه و با دوم
معروف مردم شل را گویند

س لولك با واو مجهول و فتح لام مذکر آویزه گوش

هـ لولو بضم هر دو لام و هر دو واو معروف مذکر
چنگال و پنجه را گویند

س لوم با واو مجهول بروزن موم مذکر موی سر و
بدن و بمعنی دم هم ست و بفتح اول در عربی
سرزنش کردن

س لومری روباه

س لون با دوم مجهول مذکر نمک بعربی ملح خوانند و
بفتح اول در عربی بمعنی رنگ باشد لون مرچ

لگانا سخن آرای نمودن و چاپلوسی کردن

ه لون باواو مجهول و نون زده حرفی ست که برای انتهای غایت آید و بفتح اول هم خوانده اند

س لونا بفتح اول درویدن زراعت و برابر کردن پله های ترازو و با دوم مجهول نام میوه ایست و هرچیز نمکین و زمین شور و نمکی که از دیوارها برافتد و بقلة الحمقا راهم گفته اند

س لونار با دوم مجهول بروزن بودار مذکر شوره بوم و جای که دران نمک برخیزد

ه لوند بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر ماه کبیسه و کبیسه در عربی بمعنی کم آمدن سال و ماه باشد و بروزن کمند در فارسی مردم کاهل و آنکه زن خود را دوست دارد و زن فاحشه و پسر بدکاره راهم گفته اند

ه لوندا بسکون واو مجهول و نون و فتح دال مهمله مذکر کلوخ

ه لوندا بفتح اول و سکون واو و نون و فتح دال هندی کودک و غلام پاره لوندا بازی فعل بد و لواطت

ه لوندی- لوندیا بفتح اول دختر و کنیزک

س لونگ بفتح اول مونث قرنفل و آن گرم و خشک ست در سیوم مفرح و مقوی دل و معده و جگر و دماغ و سایر اعضای باطنی و هاضم و محلل ریاح باشد و استسقای لحمی و قی و غثیان را سود دهد و بوی دهان خشک کند و پرده چشم ببرد و تیزی بصارت آرد و لونگ چرا چیزیست که از آرد و نخود بپزند و بخورند

س لونگرا بضم اول و سکون واو معروف و نون و کاف فارسی و فتح رای مهمله شور و نمکین و بفتح اول نام دوای ست

س لونی بفتح اول مونث اجزئیکه به درو ندگان زراعت وجهند و بضم اول نمکی که از دیوارها بیفتد و بمعنی مسکه هم ست بعربی زبده گویند

س لونیا بضم اول و کسر نون هرچیز نمکین و بقلة الحمقا رانیز گویند

ه لونیا بضم اول بیلدار و کلکار و نمک ساز و نام قومی است از بقالان

ه لوه بضم اول و سکون واو معروف و های هوز مونث سموم و باد صرصر

س لوها با دوم مجهول آهن بعربی حدید خوانند

س لوهار آهنگر و حداد

ه لوهار بفتح اول مذکر شکسته و بیهوشی و بیخودی

ه لوهانی با دوم مجهول نام قومی ست از افغانان

س لوهچن باواو مجهول و ضم جیم فارسی مذکر براده آهن که آنرا در اجزای کشتی داخل کنند

لوهچور بضم جیم فارسی کذلک

س لوهسار بروزن کوهسار مونث کان آهن بعربی معدن الحدید گویند

س لوهو بروزن دورو مذکر خون بعربی دم خوانند لوهو بهنا آمدن اسهال خونی راگویند لوهو پهتنا بفتح بای فارسی سرخ شدن لوهو ڈالنا عبارت از بیماری نفث الدم ست لوهولهان خون آلود

ه لوهی بروزن کوبی مونث لقمه و نوعی از پارچه ابریشمی و بامداد و صبح صادق راهم گفته اند

س لوهیا با دوم مجهول و کسر های هوز هرچیز آهنین و از آهن ساخته

س لوئی با دوم مجهول و کسر همزه مونث گلیم و بانات و رونق و رنگ چهره و گلوله خمیر نان که برای پهن ساختن آماده باشد

س لوین با دوم مجهول و فتح یای تحتانی بروزن

سوزش گرچشم بعربی عین خوانند
هـ لوبا بکسر اول وفتح دوم وتشدید تحتانی گیرنده
س لهار بضم اول آهنگر بعربی حداد گویند
س لهارن بضم اول وکسر رای مهمله زن آهنگر
لهرنی ناخن پیرای
هـ لهاترا بکسر اول وفتح رای هندی مردم کینه و
فرومایه وذلیل وناکس
س لهان بضم اول خونخواره وخون آلوده
س لهانگی بضم اول وسکون نون وکسر کاف فارسی
مونث عصای که آنرا با آهن استوار کرده باشند
س لهانه بضم اول وفتح نون خونخوار
هـ لهبر بفتح اول وموحده بروزن رهبر مذکر نوعی
از طوطی باشد
هـ لهبیرا بفتح اول وسکون یای مجهول مذکر
نام نباتیست غیر معلوم
س لهر بفتح اول ودوم مونث موج وخیال و
اثر زهر مار وچیزیست که نقره‌ئی وطلائی
می باشد وآنرا کلابتون دوزان وکشیده‌گران
بکار برند وآشفتگی واضطراب خاطر را هم گفته اند
س لهرا بفتح اول بروزن بهره مذکر آهنگ سرود
هـ لهرا بضم اول کوچک صغیر وبفتح اول ودوم
وتشدید رای مهمله نوعی از غله باشد
س لهرالگانا بفتح اول نجات یافتن از چیزی
بحکمت عملی وزبان ندادن کسی را در کاری
س لهرانا بفتح اول موج زدن وامیدوار چیزی
ساختن کسی را که حصول آن ممکن نباشد
س لهربهر بفتح اول ودوم در هر دو مونث
اقبال وسعادت طالع ونیکوی بخت
س لهرنا بفتح اول ودوم موج زدن وجنبیدن
هـ لهری بروزن شهری متلون ونا پایدار
س لهریا بفتح اول وکسر رای مهمله موج زن و

طوریست در رنگ کردن ونقاشی نمودن
س لهسن بفتح اول وسیوم مذکر سیر بعربی ثوم گویند
وآن گرم وخشک است در دوم درد پشت و
ورک را نافع باشد وقایم مقام تریاق است
درگزیدن جانوران بارد مزاج وصحت مبرودین
وپیران را نگهدارد وریاح غلیظ بشکند
هـ لهسنیا بفتح اول وسیوم وکسر نون سنگی است
گران بها
س لهسورا بفتح اول وضم سین وسکون واو مجهول
وفتح رای هندی مذکر نام میوه است مرادف
لسورا
هـ لهلک بفتح اول ودوم مونث درخشانی چیزی
ولمعان
هـ لهکارنا بفتح اول نواختن ونازبردن وسبک
زدن دست بر بدن اسپ
هـ لهکانا بفتح اول متعدی لکهنا
هـ لهکاوت بفتح اول وفتح واو مونث درخشانی
هـ لهکنا بفتح اول ودوم تبسم کردن ودرخشیدن
چیزی روشن وموج زدن سبزه وگیاه از
حرکت باد
هـ لهکورا بفتح اول وسیوم وتشدید واو مفتوحه
وسکون رای قرشت مذکر شیربرنجی که بجوزد
عروس وداماد دهند
هـ لهکیلا بفتح اول وکسر سیوم وسکون یای معروف
وفتح لام تابان ودرخشان
س لهکوت بفتح اول وضم سیوم وسکون واو مجهول
کسی که وام از مردم ستاند وادا نکند
هـ لهلها بفتح هر دو لام بروزن قهقهه گیاه سرسبز
وسبزه تازه وموج زن
هـ لهلهانا بفتح هر دو لام بالیدن وسرسبز وتازه شدن
هـ لهنا بفتح اول بروزن شهنا جواب دادن و

بیان کردن و یافتن و تجربه نمودن و بمعنی قرض و وام و نصیب
و سرنوشت و تقدیر هم آمده
س لهندا بضم اول و فتح دوم و سکون نون و فتح دال
هندی مذکر ظرف آهنی
هـ لهنگا بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی
مذکر تهبند زنان
س لهو بفتح اول و ضم دوم مذکر خون مرادف لوهو
هـ لهوا بفتح اول و ضم دوم مذکر نام نباتی ست غیر معلوم
س لی بفتح اول مونث صدا و آواز و شوق و آرزو را
گویند
س لے بکسر و کرفته و حرفی ست که برای ابتدای غایت آید
س لئے بمعنی برای باشد
هـ لیارهی بکسر اول و فتح تحتانی و کسر رای قرشت
گرگ بعربی ذئب خوانند
هـ لیبڑ بکسر اول و سکون یای معروف و فتح موحده و سکون
رای هندی مذکر نزله چشم و آبیکه از دیده روان شود
س لیپ باسکون یای مجهول و بای فارسی مذکر
ضماد را گویند
س لے پالک فرزند متبنی و پسر خوانده
س لے پالنا پروردن فرزند کسی و برگزیدن کودک
بفرزندی خویش
س لے پڑنا دراز کشیدن باکسی و هم بستر شدن و کسی را
در رسوایی و جرم خود شریک گرفتار کردن
هـ لیپچی بکسر اول مونث و ستاره کوچک ترعه
و پرزه جامه
س لیپا بسکون مجهول و بای فارسی ضماد کردن و
با یای معروف مالیدن دیوار بگلابه یا غیر آن
هـ لیت بسکون یای مجهول و تای فوقانی مذکر
ضماد را گویند
هـ لیتنا بسکون یای مجهول دراز کشیدن و استراحت
نمودن

س لیجانا بردن و چیزی گرفته بگریختن و اطاعت
کردن و گردن نهادن و ظفر یافتن در بازی
هـ لیچھی بکسر اول و سکون یای معروف و کسر جیم تازی
مونث درد و فضله هر چیز
هـ لیچ جانا بسکون یای مجهول و جیم فارسی اطاعت
کردن و کردن و زیر دست شدن و گم شدن
هـ لیچڑ بسکون یای معروف و فتح جیم فارسی و سکون
رای هندی بخیل و خسیس و لئیم
هـ لید بکسر اول مونث سرگین اسپ و فیل
هـ لیر بکسر اول بر وزن پیر زفاده و پارچه که بدران
ورید باشند
س لے رکھنا آماده داشتن و نگهداشتن
هـ لیرو با یای مجهول بر وزن بیرو گوساله که بچه
گاو باشد لیروا بزیادت الف کذلک
س لے رهنا فریب دادن و دزدیدن چیزی
ف لیزم بر وزن هیزم کباده کذا فی البرهان
هـ لیس با دوم مجهول بر وزن پیس مذکر نشان
و اثر و بمعنی اندک هم هست و در فارسی امر از
لیسیدن و لیسنده
س لیسا لیس بهر دو یای مجهول مذکر اندیش کرسی
هـ لیسنا با دوم مجهول اندرون دیوار مالیدن
آن بگلابه و افروختن آتش و تیز کردن و کشتن نمک
هـ لیک بکسر اول و سکون یای معروف و کاف
تازی مونث نشان پای بهل و داغ و عیب
و رسوایی و بدنامی و در فارسی خرچال و آن پرنده
است که او را چرغ و شاهین شکار کنند و با دوم
مجهول هم در فارسی حرفی است که برای استدراک آید
س لیکهه بسکون یای مجهول و دیگر حروف
مونث سپش بعربی قمل گویند
س لیکها بسکون یای مجهول مذکر حساب و شمار
س لیکهک بسکون یای مجهول و فتح کاف و

سکون های هوز و کاف تازی دوم کاشت و محاسب

س لیکھی با دوم مجهول و فتح کاف اول و کسر کاف دوم تازی مونث نوشت و تحریر

س لیل بر وزن و معنی نیل و آن چیزی است دوای مشهور و نیلگون را هم گفته اند و بفتح اول در عربی بمعنی شب باشد

س لیلا با دوم مجهول بره گوسفند و با دوم معروف نیلگون و بمعنی سبز و بازی هم هست و بفتح اول در عربی نام معشوقه مجنون

س لیل کنٹھ بکسر اول و سکون یای معروف و فتح کاف نام پرنده است که گلوی آن نیلگون می باشد

ھ لیلنا بسکون یای معروف فرو بردن و بلع نمودن

ھ لیلوت با یای مجهول و ضم لام دوم آنکه دام ستانده وا و انکند

هند لیلنا بهر دو یای مجهول گرفتن و قبول کردن و بزور ستاندن چیزی از کسی

ھ لیم بر وزن سیم مذکر سازش و آشتی

س لی هرنا افترا کردن بر کسی و تهمت بستن

س لیمو با یای معروف در فارسی و عربی نیز لیمو گویند ترشی آن سرد و خشک است در سیوم و جالی و مقوی معده و شکنند صفرا و مسکن حرکت خون باشد گویند آب لیمو و نفع سم [illegible] میکند

س لین بکسر اول بر وزن دین گداخته و حل کرده شده و نیز کسی که با او بعمل گیری کنند و بفتح اول و تشدید دوم مکسوره در عربی نرم و ملایم باشد

س لینا گرفتن و یافتن و بازی بره دادن خریدن [illegible]

س لین دین با هر دو یای مجهول مذکر داد و ستد و معامله باشد

ھ لیند ها بسکون یای مجهول و نون و فتح دال [illegible]

هندی مذکر داغهای که از رطوبت هوا بر پارچه و غیر آن افتد و گله گوسفندان و سگان را هم گفته اند

ھ لینڈی با دوم مجهول مونث سرگین بز و بمعنی سگ غیر اصیل هم گویند که کلب باشد و ضعیف و ناتوان را هم گفته اند

س لیو بر وزن دیو مذکر کج یا اندیشی که از دل افزود افتد

س لیوا بر وزن دیوا گیره و افزایش سبوی لو که از جانب خارجی بود و پستان جانوران

س لیوادی با دوم مجهول و کسر دال مهمله و همزه مونث داد و ستد و مضاربه و معامله

س لیوار با دوم مجهول مذکر کلابه که بدان دیوار را بندایند

س لیواس با دوم مجهول مذکر کلابه و کاهگل

س لیهنا با دوم مجهول و سکون های هوز مذکر طعمه و قوت جانوران و دانه و گیاه

ھ لئی بکسر اول و کسر همزه مونث چیزیست نشاسته مانند که از تخم [illegible] بپزند و استادان کفشگر و زین بکار برند

گفتار شانزدهم در حرف میم

س ما مادر و نامی از نامهای [illegible] و در فارسی ضمیر جمع متکلم است و در عربی حرفی است که برای استفهام و نفی آید

س ماباپ والدین و مادر و پدر

س ماپ مذکر پیمانه بعربی مکیال گویند

س ماپنا [illegible] ماباشو با و بر گیتی دلیلان کنایت از قلت اشیای خوردنی و بفارسی پیمانیدن

ھ مات مونث یکی از حروف بود و بمعنی مادر هم هست و در فارسی معروف که شهمات باشد

س ماتا مادر و بمعنی آبله جدری و [illegible]

ھ ماترا بکسر تای فوقانی مونث حرف علت و حصه خوراک و قدر شربت دوا

س ماتنا بسکون تای فوقانی ست شدن و سرخوش گردیدن
س ماتل بضم سیوم خالو که برادر مادر باشد
س ماتها مذکر جبین و پیشانی و فرق سر ماتها ٹیکنا بمعنی بریدن پیشانی بوده وآن کنایت ست از ظهور آثار انجام و آغاز کار ماتها رگڑنا جبهه سائی کردن و جبین نیاز بر آستان کسی نهادن
س ماتهر بضم سیوم باشنده متهورا که نام شهریست و نام قومی ست از کایتان و برهمنان
س ماتهی لینا هموار کردن چیزی عموماً و هموار کردن خس خصوصاً
هـ ماتها با سیوم هندی بمعنی کاهل و سست و سرکش و نافرمان بردار
س ماتها مذکر دوغ را گویند مرادف متها
هـ ماتهو بضم تای هندی مسخره و ریش گاو
س مالی سرشت خاک و گل مرادف متی
س ماجائی بروزن دارائی از یک مادر زائیده و فرزندیکه در اعم از پسر و دختر
س ملجو پهل مذکر ناز و را گویند
س ماجهدار بسکون جیم تازی و های هوز و فتح دال مهمله و سکون دیگر حروف وسط سیلاب و وسط دریا را گویند
س ماچل مذکر چار پای بزرگ و چوب بندی که در مزرع و کشت زار بندند و بالای آن نشسته مرغان را پرانند ماچا توڑ مردم کاهل که از بستر خویش نجنبند و نوعی از سپاهیان در قوم راجپوتان که افیون بسیار می خورند و سست و کاهل می باشند اما چون بپای جنگی برخیزند داد دلیری دهند
ف هـ ماچه خر بفتح جیم فارسی و خای معجمه کول و مردم ابله
س ماچی سرشت خاک کش و آن آله است و چار پایه کوچک را نیز گویند

ف س ملچین نام اقلیمی ست مشهور
هـ ماخرا بفتح خای معجمه و رای هندی احمق و ابله و سفیه باشد مرادف ماچه خر
س مادك بفتح دال مهمله و سکون کاف تازی هر چیز مسکر و نشه آور
س مادکتا بفتح سیوم و سکون کاف تازی و فتح تای فوقانی سرشت مستی و نشه
س مادهو بضم سیوم و سکون های هوز و واو مجهول نامی از نامهای وشنو و کشن ست
س مار سرشت ضرب و حرب و نامی از نامهای دیو
س مارا زده و کشته شده و ماضی از زدن مارا پڑا افتاده کشته در رزمگاه مارا ماری جدال و مضاربت طرفین مارا مارا پهرنا گردیدن کسی در آوارگی
س مارتند بفتح تای فوقانی و سکون نون و دال هندی مذکر آفتاب را گویند
س مارجن بسکون سیوم و فتح جیم تازی مذکر افشاندن آب باشد برای تطهیر مکان چنانکه در ادای رسومات دینی طریقه هنود است
س ماراجانا کشته شدن و مغلوب گشتن و غرق شدن کشتی در دریا و کشته شدن کاروانیان یا پاره از فوج از دست راهزنان
س مارگ بفتح سیوم و سکون کاف فارسی مذکر راه بعربی طریق گویند
س مارنا زدن و کشتن و هلاک کردن و نیش زدن عقرب و گرفتن جرمانه و دفع تشنگی کردن و افکندن و انداختن و طبع کردن نوگر فتن دویدن مارنا اسم هم آمده بمعنی ضرب
هـ مارو بروزن نازو مذکر نام نوای است از موسیقی و طبل و نقاره را هم گفته اند
هـ مارو بسکون سیوم و فتح واو نام نوای است از موسیقی

س ماره‌ی بروزن آره‌ی حرفی است برای تنبیه آید

س ماتر داتری با هر دو رای هندی نام ملکی است که بسمت عربی جنیکو واقع است

هـ ماتریا بکسر سیوم بمعنی لاغر و نحیف باشد

س ماترلی بسکون سیوم مونث خمیر بجای معجمه

س ماس بروزن ساس هر گز ماه بعربی شهر گویند و گوشت یعنی لحم ماسانت بفتح سین و سکون الف و نون و تای فوقانی سلخ ماه اعم از ماه شمسی و قمری ماس کبار بفتح کاف تازی و بای موحده روز اخیر ماه گویند این لغت اهل تکس است

س ماش غله ایست معروف همشیره بنو ماش سرد است در اول و معتدل در رطوبت و یبوست تپ صفراوی و درد موی راسود و هر سفید سرفه و نزله و سعرباه و نرم کننده شکم است

س ماشه بفتح شین مذکر وزنی است و آن بمقدار هشت رتی باشد

س ماکهن بفتح کاف تازی و سکون های هوز و نون مذکر مسکه بعربی زبده گویند

س ماگدهٔ بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و های هوز مذکر مداح و ثناخوان و او را بهاته هم گویند

س ماگنا بسکون کاف فارسی مرادف مانگنا

س ماگهه بسکون کاف فارسی و های هوز مذکر نام ماه دهم است از ماه های هنود

ع مال مذکر معروف مال خاوند صاحب مال مال زاده حرام زاده مال زادی روسپی و فاحشه مال ضامن جواب‌ده مال کسی مقابل حاضر ضامن مال مردم خور آنکه دام شان دیگران وا واگذرد مال مست آنکه بدولت مغرور بود

س مال بهنوان شه زد رو هار گل و حمایلی گرد گلو کنند

س مالا بروزن لالا مونث سبحه و تسبیح و هار گل و حمایل و بمعنی کتاب هم بنظر آمده است

هـ مالپوا بضم بای فارسی بروزن الچوا مذکر نوعی از حلوا باشد

س مالتی بفتح لام و کسر تای فوقانی نوعی از یاسمین باشد

س مال سری بکسر سین مهمله و رای قرشت مونث نام نوای است از نواهای موسیقی

س مال کوس بضم کاف و سکون سین مهمله با واو مجهول نام نغمه باشد

س مال کنگنی

س مالن بکسر لام زن باغبان

س مالی بروزن خالی باغبان و در فارسی بسیار و فراوان

س ماما بروزن خامه خال و خالو یعنی برادر مادر مرادف ماما

س مامو بروزن و بمعنی خالوست که برادر مادر باشد و نیز از مار و افعی کنایت باشد در وقت شب چون خواهند که مار تعبیر کنند ذکر نام او نحس انگاشته ماموگویند

س مامی بروزن جامی زوجه خالو

س مامی پینا بکسر بای فارسی طرفداری کردن حمایت کردن

س مان مادر و بمعنی درون و اندرون هم هست

س مان بروزن شان مذکر تعظیم و تکریم و جاه و رتبه و ادب و تملق و شیرین زبانی را گویند و بمعنی مانند هم هست مان گمان بضم کاف فارسی مذکر جاه و حشمت مان گون بفتح کاف فارسی تعظیم و تکریم باشد

س مانّا به تشدید نون پذیرفتن و اعتراف کردن و گردن نهادن و تسلیم کردن باشد

س مانتا بروزن خوانچه مونث عهد و نذر را گویند

س مانج بسکون نون و جیم تازی ریم جراحت

س مانجنا بسکون نون و جیم تازی صاف کردن و پاک نمودن دیگ و پاتیل و امثال آن باشد

هـ مانجهه بسکون نون و جیم تازی و های هوز مذکر

نوای ست از نواهای موسیقی و وسط و میان چیزی
و نوعی از نظم و شعر مانجهه دهار میانه سیلاب
و وسط دریا باشد مرادف ماجهد هار
هـ مانجها بسکون نون و فتح جیم تازی مذکر نشاسته که
آنرا با کاچ یعنی شیشه صلایه کرده با میزند و ریسمان
کاغذ باد و ران تر کرده خشک سازند تا در وقت
پتنگ بازی ریسمان دیگرا ببرد و ضیافتی که
داماد یعنی نوشاه قبل از رسم نکاح برای دوستان
خود بکند و تنه درخت را هم گفته اند
هـ مانجهت بسکون نون و فتح جیم مونث شان
و شوکت
هـ مانجهی بسکون نون و کسر جیم تازی ملاح کشتی و سکانی
را گویند
هـ ماند بسکون نون و دال مهمله پژمرده و بمعنی کلخن
و مزبله هم آمده و غاریکه مقام ماندن درنده و جانور
باشد
س ماند بسکون نون و دال هندی مذکر آهار و آب برنج
س ماندا بسکون نون و فتح دال هندی مذکر و نمی
که از ضرب بر چشم افتد و نوعی از نان خوردنی هم هست
س ماندنا بسکون نون و دال هندی مالیدن و
پامال کردن و آهار دادن پارچه را یا کاغذ را
س ماندها مذکر مرادف منڈها
س مانڈی بسکون نون و کسر دال هندی مونث
آهار و نشاسته را گویند
س مانس بضم نون و سکون سین مهمله آدمی و انسان
را گویند و بسکون نون و سین مهمله بمعنی گوشت
باشد بعربی لحم خوانند
س مانسنوان بسکون نون اول و فتح سین و سکون
نون دوم و فتح واو و سکون الف و نون مذکر تعظیم
و تکریم و مرحبا گفتن دوستی را که برای ملاقات آید
س مانک بکسر نون و سکون کاف تازی مذکر نوعی
از لعل باشد لیکا مانک کنایت از آب با
مانک جوت بضم جیم تازی و سکون واو مجهول
و رای هندی نام پرندیست
س مانکهه بضم نون و سکون کاف تازی های هوز
آدمی و بشر مرادف مانس
هـ مانگ بروزن تانگ مونث فرق سر و ناحیه
شهر و صف و قطار و دوست سوزه و آن دختری
و زنی باشد که خواستگاری و نموده باشند اما
هنوز نکاح نکرده کذا فی البرهان مانگ نکالنا
شانه کردن موی بطوریکه فرق نمایان گردد
مانگ چلکنی بکسر جیم فارسی و سکون کاف
تازی و کسر نون و سکون تحتانی نام پرنده ایست
س مانگ دینا دادن چیزی بکسی بعد درخواست
آن از دیگران
س مانگ لینا بعاریت گرفتن
س مانگنا طلبیدن و خواستن و خواستگاری نمودن
زن را مانگ تانگ کرنا خواستن و سوال
کردن از قسم توابع ست
س مانگی بسکون نون و کسر کاف فارسی مونث
وام و قرض را گویند و بمعنی دوست سوزه یعنی
دختر خواستگاری کرده
س ماننا بسکون نون اول پذیرفتن و گردن نهادن و
برا ماننا آزرده شدن و ناخوش گردیدن
و رنجیدن و بهلا ماننا نقیض برا ماننا
س مانو - مانون با واو مجهول در هر دو معنی
بالفرض و فرضا باشد و که به را نیز گویند بعربی
سهوز باشد
س مانهه بسکون نون و های هوز در میان و
اندرون مرادف مین ماهنین بسکون
نون و کسر های هوز بروزن شاهین کذلک
س مالی بروزن فانی مغرور و متکبر و در فارسی

ماورو بی هستا و نام نقاشی که دعوی پیغمبری کرد و
بهرام شاه بن هرمز او را بکشت
س ماوا بروزن ساوه مؤنث مطلق چیز وشی را گویند و بمعنی انار
دزروی تخم مرغ و خمیرمایه و شیری که از جوشیدن
غلیظ شده باشد نیز آمده و در زبان عربی مسکن
و ملجا را گویند
س ماوس بفتح واو و سکون سین مهمله مرادف
اماوس شب محاق
ه ماهر بضم های هوز مذکر زهر بعربی سم گویند
و بکسر های هوز در عربی دانا و خبیر
س ماه بکسر های هوز حرفیست که افاده ظرفیت و هد
همچو در در فارسی و فی در عربی و در دوم ملغت
اهل برج ماهن بروزن کاهن کذلک
س ماهو بروزن آهو گوش خر و گوش خارک مرادف
کسلانی
س مائی بروزن راعی مادر و در عربی آبی یعنی منسوب
باب و آنکه در آب زندکانی کند
س مایا بروزن سایه مؤنث لطف و کرم و رحم
و ترحم و خیال بی بود و هم بی نمود و طلسم را گویند
س مایکا بسکون یای تحتانی و فتح کاف تازی خدک
خانه و خانه مادر زن
س مائین بروزن آئین زن خالو را گویند مرادف
مامی
س میانا بفتح اول بیمودانیدن
ه میبت بفتح میم و فتح بای فارسی مؤنث
مساحت و پیمایش را گویند
س میپنا بفتح اول پیموده شدن
س مت بفتح اول و سکون تای فوقانی مؤنث
آئین و وضع و عقل و فراست و فهم و دانش و مستی
که کیف و نشه است و سر را هم گفته اند و نیز حرفی
است برای نهی آید همچو میم در فارسی

معی مت بهنین بروزن قرزین نادان و کم عقل مت
عقل و بهنین بمعنی خالی و محروم باشد
متا بروزن عطا مذکر گنجایش و مشورت
س متاس بضم اول مؤنث آهنگ کمیز و قصد بول کردن خصوصا
س متاسا بضم اول آنکه آهنگ کمیز بول دارد
س متر بکسر اول و سکون تای فوقانی و رای قرشت بروزن
دوست و صدیق
س مترائی بکسر اول مؤنث دوستی و محبت
س مترانا بفتح اول ترغیب دادن و درغلانیدن
س مترتا بکسر اول و سکون فوقانی و رای قرشت و فتح فوقانی
دوم مؤنث دوستی و محبت را گویند
س متر دروهی بکسر اول و کسر دال مهمله و سکون واو
مجهول دوست [illegible] و دغل
ه متلاناجی کا بفتح اول شورانیدن و بعربی غشیان گویند
ه متنا بفتح اول و سکون فوقانی و فتح نون بالف کشیده
نوعی از شکر
س متنا بضم اول آنکه شاش بسیار کند
ف متنجن بضم اول و فتح فوقانی و سکون نون و فتح جیم تازی
نوعی از پلاو باشد که آنرا استنجن کوسفندی هم گویند
س متنگ بروزن تپنگ فیل را گویند و آن جانوریست معروف
ه متوارا - متوالا بفتح اول مست و سرخوش
س متو بفتح اول و تشدید فوقانی و فتح واو و سکون رای قرشت مخمور و
س متها بفتح اول و دوم مذکر پیشانی مرادف ماتها
س متهر بضم اول و کسر فوقانی و فتح های هوز و سکون رای قرشت
مذکر کاه آخور که در بول اسپ آلوده باشد
س متهرا بفتح اول و ضم فوقانی نام شهریست که کشن
انجا پیدا شد
س متهرنی بفتح اول و ضم دوم زنیکه از قوم برهمنان
متهریا باشد
س متهری بضم اول و کسر دوم و سکون های هوز و کسر را
قرشت مؤنث کوی که دران خس و خاشاک کمیز

اسپان فراهم آید

س متهرپا بفتح اول و دوم وکسر رای قرشت برهمنی را گویند که از ساکنان شهر متهرا باشد

س متهن بکسر اول وضم فوقانی وسکون های هوز و نون ذکر جوزا و آن برجی است از بروج آسمان بفارسی دوپیکر گویند و بمعنی جفت هم آمده است و بفتح اول و دوم شورانیدن و درهم زدن ماست

س متهنا بفتح اول زدن و شورانیدن ماست و خمیر کردن و سرشتن آرد و شیر زننده و آن آله ایست معروف که بدان ماست را بشورانند تا مسکه از دوغ جدا شود

س متهنی بفتح اول وسکون تای فوقانی مونث شیرزننده

س متهنیا بفتح اول و دوم وکسر نون و فتح تحتانی مونث شورانیدن ماست

س متهوت بفتح اول و دوم وسکون های هوز و واو و تای هندی مذکر دستگیری و اعانت و مدد خرج را گویند

س متهورا بفتح اول و دوم مذکر چتر و سایبان

س متهیا بکسر اول وسکون فوقانی و های هوز زر قلب دوغل و ناسره

س متی بکسر اول و دوم مونث بمعنی تاریخ باشد و سود و نفع را هم گفته اند

هـ متایا بضم اول و فتح تای هندی مذکر فربهی

س متانا بکسر اول سودن چیزی و حک کردن

هـ متر بفتح اول و دوم مذکر کرسنه و آن نوعی از حبوبات باشد

هـ مترا بفتح اول مذکر کرسنه و نام پارچه ایست ابریشمی

هـ متری بفتح اول نوعی از کرسنه باشد

هـ متریلا بفتح اول وسکون تای هندی وکسر رای قرشت غله که دران کرسنه را آموده باشند

هـ متک بفتح اول و دوم مونث غمزه و ادا را گویند

هـ متکا بفتح اول مذکر کلیزه بزرگ دهن عریضه

هـ متکانا بفتح اول چشمک زدن و غمزه کردن

هـ متکن بفتح اول و سیوم مونث کرشمه و غمزه

هـ متکنا بفتح اول و دوم غمزه کردن و بفتح اول و دوم و سکون سیوم آوند گلی کوچک که بدان آب از کلیزه بردارند

ت متکوتما بفتح اول وسکون واو مجهول مذکر خانه گلین

هـ متکی بفتح اول مونث کلیزه کوچک غمزه و ادا و چیزی است که از عاج و چوب سازند و بدست طفلان شیرخواره دهند تا آنرا مکیده باشند و آنرا چوسنی هم گویند

س متنا بکسر اول سوده شدن

ت متهه بفتح اول مذکر مدرسه هندوان و خانقاه و تکیه گاه جوکیان باشد و بضم اول مشت

متهه مرد بفتح میم دوم وسکون را راهزن و دزد را گویند

س متها بفتح اول و تشدید تای هندی مفتوحه دوم مذکر دوغ و ماست و نرم و آهسته را نیز گویند و بکسر اول و تشدید تای هندی بوسه بعربی قبله گویند و بمعنی شیرین و حلوا و سست و نرم هم آمده است مرادف میتها

س متهاس بکسر اول و فتح دوم مونث شیرینی و حلاوت متهانس بزیادت نون پیش از سین کذلک

س متهالی بکسر اول مونث شیرینی و حلوا

س متهری بکسر اول و فتح دوم وکسر رای هندی نوعی از شیرینی باشد

هـ متهوس بفتح اول وسکون واو مجهول مونث مربان را گویند متهوری بفتح اول و دوم کذلک

هـ متهولی بفتح اول وسکون واو مجهول مونث

رلق زدن
س متّهی بضم اول و تشدید دوم مونث مشت و بکسر اول و تشدید دوم بوسه بعربی قبله
س متهیا بضم اول و کسر دوم آن مقدار چیزی که در مشت گنجد
س متّی بکسر اول و تشدید دوم و بفتح اول هم آمده مونث خاک بعربی تراب گویند و کنایت است از نفس مطمئنه و مرد سلیم النفس و فروتنی و فرمان بردار و قبر و چیزهای بیقدر و ضایع
س متیار بفتح اول زمین قابل زراعت
ه متیانا بفتح اول بچشم و ابرو اشاره کردن و برداشتن و تحمل نمودن باشد
ه متیاو بفتح اول مذکر برداشت و تحمّل
ه مج بروزن کج پخته و رسیده و در فارسی بمعنی راوی و روایت کننده و ماه و قمر باشد و از اتباع کج هم است همچو کج مج
س مجّا بفتح اول و تشدید دوم مغز استخوان
س مجهاری بفتح اول درمیان
س مجهلا - مجهولا بفتح اول میانه و متوسط
س مجهولی بفتح اول و سکون واو مجهول مونث لیل کوتک مجهلی بفتح اول و سکون یای مجهول کذلک
س مجهے بضم اول مرا
ه مجیت بروزن صبیت ارزان بعربی رخیص گویند
س مجیتهه بفتح اول و سکون یای معروف و دیگر حروف مونث نام چیزی است که ازان رنگ سرخ می برآید
س مجیرا بروزن کبیره سریع و آن بکسر اول و دو پاره سبوی تنگ بود که بندی بران تعبیه کنند و در دست گرفته بر یکدیگر زنند تا بصدا درآید
مچّا بضم اول تشدید دوم مذکر پاره گوشت مرادف موچا

ه مچامچ بفتح هر دو میم لبریز و مملو
س مچان بفتح اول مذکر چوب بندی و چبوتره و طوازه باشد
ه مچانا بفتح اول کردن و ساختن و بظهور آوردن
ه مچرانا بکسر اول خوردن چیزی بغیر اشتها
ه مچلک بروزن لچک مونث و جمع مفاصل
ه مچرمچرا بکسر هر دو میم و فتح هر دو جیم فارسی خوردن چیزی بغیر اشتها
ه مچکارنا بکسر اول شستن و بفتح اول بچشم و ابرو اشاره کردن
ه مچکنا بفتح اول و دوم وجع مفاصل و اشتن و آواز کردن چارپای و غیر آن از بسیاری بار
ه مچلا بفتح اول سرکش و شوخ را گویند
ه مچلانا بفتح اول شوریدن دل مرادف متلانا و بمعنی تجاهل کردن و دانسته نادان شدن نیز آمده
ه مچلاها بفتح اول ستمگر و سرکش
ه مچلاهت بفتح اول مونث تمرّد و گردن کشی
ه مچلائی بروزن هرجائی مونث شوخی مچلپن بفتح اول و جیم فارسی و بای فارسی کذلک
ت مچلکه بضم اول و فتح جیم فارسی و سکون لام و فتح کاف تازی مذکر اقرارنامه
ه مچلنا بفتح اول و دوم سرکشی کردن و اطاعت نمودن
ه مچمچ بفتح هر دو میم آواز چیزی
ه مچمچانا بفتح هر دو میم آواز کردن چارپای یا چیزی دیگر از ثقل و گرانباری
ه مچنا بفتح اول شدن و کرده شدن و بکسر اول بستن و بند کردن
ت مچنگ بضم اول و فتح جیم فارسی و سکون نون و کاف فارسی مونث نام سازی است که آنرا در دهان بگیرند و بنوازند
ه مچوانا بفتح اول متعدی مچانا
ه مچورنا بفتح اول و سکون واو مجهول و رای هندی پیچیدن و شکستن

ھ مچولنا بکسر اول و فتح دوم و سکون واو و لام چشم پوشیدن و چشم بستن

س مچھ بفتح اول مذکر ماهی و نام اوتار اولین که در آن وشنو بشکل ماهی کوچک جلوه گر شد و قصهٔ آن خالی از اطناب نیست

س مچھر بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه مذکر پشه بعربی بق گویند مچھر کی جھول کا چوہا و دویرا گویند که چیزهای بی قدر هم بدزدد

س مچھلی - مچھی بفتح اول مونث ماهی بعربی سمک خوانند و آن سرد و تر است در اول و گویند در دوم و ماهی نمک سود گرم و خشک است و هر دو بمعنی

ھ مچھندر بفتح اول و دوم و سکون های هوز و نون و فتح دال مهمله و سکون رای قرشت مذکر موش را گویند و کنایه از احمق و سفیه بود

س مچھندر بفتح اول و دوم نام جوگی است

س مچھوا بفتح اول ماهی گیر و صیاد ماهیان

ھ مچھی بفتح اول و تشدید دوم مونث بوسه بعربی قبله گویند

س مچیا بفتح اول و کسر دوم و فتح یای تحتانی مذکر کرسی

س مچیاو بفتح اول و کسر دوم و فتح یای تحتانی و سکون الف و واو مذکر شهد و عسل

س مد بفتح اول مذکر شراب و می و بمعنی غرور و نخوت و کبر نیز آمده و در عربی کشش و دراز شدن چیزی و آب خیز و آب سیل خلاف جذر و خطی که بر الف نویسند

س مدار بفتح اول مونث نام نباتی است و در عربی جای دور و گردش باشد و نام یکی از اولیا

س مداری بروزن هزاری شعبده باز را گویند

ھ مداریا درویشی را گویند که در سلسله شاه مدار رحمة الله تعالی علیه باشد

س مدت بضم اول و کسر دوم سرور و شادمان و به تشدید دال مفتوحه در عربی بمعنی زمان و زمان دراز باشد

س مدرا بضم اول مونث نشان و چهاپه و چهاپ آن روپیه و وضع و هیئت و نیز حلقه را گویند که جوگیان در گوشهای خود کنند و بفتح اول شراب و خمر

س مدک بفتح اول و کسر دوم و سکون کاف تازی مغرور و متکبر را گویند

س مدماتا بفتح اول و سکون دوم بروزن دیوانه مست و سرخوش

س مدمانتی بفتح اول و سکون دال و سکون نون و کسر تای فوقانی زنی که مخمور باشد

س مدن بروزن بدن مذکر عشق و شهوت و نامی از نامهای مهادیو و نام نباتی است که آنرا دهتورا هم خوانند و درخت مازو که مین پهل را هم گفته اند و بضم اول و فتح دال در عربی جمع مدینه

س مدن بان بفتح اول و دوم و سکون نون اول نام گلیست

س مدھ بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر طبیعت و سرشت و شهد و عسل و بمعنی متوسط و میانه نیز هم است

س مدھبن بفتح اول و ضم دال مهمله و فتح بای موحده مذکر نام شهر مشهور را باشد

س مدھپ بفتح اول و ضم دوم مذکر زنبور عسل و نحل مرادف الی

س مدھپر بفتح اول و ضم دوم فارسی نام شهر مشهور است

س مدھپرس بفتح اول و ضم دوم و فتح بای فارسی و رای قرشت و سکون سین مهمله میوه رسیده و شیره دار را گویند

س مدھپری بضم بای فارسی و کسر رای قرشت نام شهر متهورا

س مدهن بفتح اول و ضم دوم و سکون های هوز و رای قرشت شیرین بعربی حلو خوانند مدهری بکسر رای قرشت و سکون یای معروف کذلک

س مدهه سودن بفتح اول و ضم دوم و ضم سین و سکون واو معروف و فتح دال مهمله نامی است از نامهای کشن چون او شیطانی را که موسوم بمد بود بکشت باین لقب موصوف شد

س مدهه کر بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف تازی و سکون رای قرشت مذکر زنبور عسل و نام مردی از خویشان کشن

س مدهوکری با کاف تازی بر وزن رفوگری مونث نوعی از نان باشد که درویشان آنرا بر آتش پزند و بخورند و نیز طعامیکه بطور خیرات بزایران بتکده دهند

س مدهم بفتح اول و تشدید دوم مفتوح و سکون های هوز و سیم میانه و متوسط

س مدهمات بفتح اول و ضم دوم و فتح سیم و سکون الف و تای فوقانی مذکر نام نوای است از موسیقی

س مدماتا بفتح اول و سکون دال مهمله و های هوز و فتح میم و سکون الف و فتح فوقانی با الف کشیده مخمور و سرخوش

س مدهماس بفتح اول مذکر وسط ماه را گویند

س مدهه ماکهی بفتح اول و ضم دوم و فتح میم دوم و کسر کاف تازی زنبور عسل و مگس شهد چه مدهه عسل و ماکهی مگس را گویند

س مدهیه بهاگ بفتح اول و سکون دال و های هوز و فتح یای تحتانی مذکر مرکز و مدار و وسط چیزی گویند

س مدهها بفتح اول و فتح دال هندی جائیکه در ان مردم استقبال عروس و داماد کنند مرادف منڈها

س مدی بضم اول و تشدید دوم مذکر و آن چیزی است در ...

آتش بازی که چون آنرا بسوزند آواز بندوق ازان برآید و آنرا پتاخا هم گویند و بکسر اول مخفف میر یعنی از من

س مرا بر وزن سرا مرده و در فارسی ترجمه لی باشد

س مرال بفتح اول کبط و آن جانوری است معروف

ه مرائی بضم اول بر وزن مراعی کسیکه بقولات و سبز بها بکار رود و بمردم بفروشد

س مربهکها بفتح اول و ضم بای موحده و تشدید کاف تازی مردم فاقه کش و حریص و بسیار خوار

س مرپچ بفتح اول و سیوم و سکون جیم فارسی پیده و شیخ متنفخ

س مرپچنا بفتح اول و فتح بای فارسی و سکون جیم فارسی پیچ کشیدن و بغایت محنت کردن باشد

س مرت لوک بفتح اول عالم فانی و زمین را گویند

س مرت بکسر اول و سکون رای قرشت و تای فوقانی مونث مرگ و موت

س مرتک بکسر اول و دوم و فتح تای فوقانی و سکون کاف تازی مذکر لاشه و جسم مرده

س مرتها بکسر اول و فتح تای فوقانی دروغ و ناراست

س مرجاد بر وزن فرهاد مونث جاه و حشمت و ادب و تعظیم

س مرجادک بفتح اول و کسر رای مهمله معزز و مکرم و محترم

س مرجانا بفتح اول مردن و وفات یافتن

س مرجهانا بضم اول پژمردن

س مرجیا بفتح اول و کسر جیم و فتح یای تحتانی غوطه خور و غواص را گویند

س مرچ بکسر اول مونث فلفل و آن گرم و خشک است در چهارم گول مرچ فلفل گرد لال مرچ مرچ سرخ

س مرچا - مرچائی هر دو بکسر اول مرچ سرخ

س مرچنگ بضم اول مونث سازی است که آنرا در دهن بگیرند و نوازند مرادف مچنگ

س مرچها بضم اول مونث غشی و بیهوشی مرادف مورچها مرچها جانا غشی کردن و بیهوش شدن

ف مرد نقیض زن مردباز زن فاحشه و زناکار مرد
بازی زناکاری زن با مردان

ف مرداسنگ بضم اول معروف و معرب آن مرداسنج است سرد و خشک است در آخر سیوم و سم قاتل و با قوت محلله و قابضه و بغایت مجفف و سد و دحا و برنده گوشت زاید و رویانده خلط صالح و التیام و بندنده زخمهای عمیق باشد

س مردن بفتح اول بر وزن کردن بالش و زدوکوب و بضم اول بر وزن بردن در فارسی وفات یافتن و نیست شدن

س مردنگ بکسر اول و فتح دال مهمله مونث نوعی از دهل باشد که آنرا سندل هم گویند

س مردنگی - مردنگیا سندل نواز

س مردنی بفتح اول بر وزن کردنی کسی را گویند که بر بدن دیگری روغن بمالد

هـ مردوا بفتح اول و ضم دال مهمله در محل تحقیر همچو مردک گفته میشود

هـ مردها بکسر اول و فتح دال مهمله نقیب و شحنه و سرهنگ باشد

هـ مرهرهنا بفتح اول مردن و عاشق شدن شیدا بودن

س مرسا بر وزن ترسا مذکر بقله و سبزی

س مرستهل بفتح اول و ضم رای مهمله و سکون سین و فتح تای فوقانی و سکون های هوز صحرای لق و دق و بیابان بی آب

هـ مرکانا بضم اول پیچیدن

س مرکت بفتح اول و سیوم و سکون تای فوقانی مذکر زمرد و آن سنگی است گران بها

س مرکت بفتح اول و سکون تای هندی بوزینه و میمون را گویند

س مرکچا بفتح اول و سیوم و چهارم فارسی مذکر بام و سقف خانه

س مرکر ماضی معطوف علیه از مرنا و مردن از کردن کاری بود بمشقت تمام

س مرکها بر وزن درماهه لت خوردم مخفف ماس

است که ضرب باشد مرگهنا بفتح اول و سیوم و فتح نون کذلک

هـ مرگهیا مرده زن

هـ مرگی بضم اول و کسر کاف تازی مونث زیوری است که در گوش کنند و جای از گوش که بالای نرمه گوش است

س مرگ بکسر اول و سکون رای قرشت و کاف فارسی مذکر آهو و غزال مرگ ترشنا بکسر فوقانی و رای مهمله و سکون شین معجمه سراب که نمایش آب باشد در صحرا مرگ چرا بکسر جیم فارسی نام پرنده است بغایت کوچک مرگ چهالا پوست آهو که درویشان و جوگیان بران نشینند مرگ سالا شکارگاه آهوان مرگ لوچنی باواو مجهول و فتح جیم فارسی کسیکه چشمانش همچو چشمان آهوان بود مرگ مد بفتح میم دوم مذکر مشک را گویند مرگ نابهه نافه مشک باشد مرگ نینی زن آهو چشم و بر محبوبه و معشوقه اطلاق کنند مرگ راج بمعنی سردار جانوران است شیر را گویند مرگ سعوا بکسر سین مهمله نام منزل پنجم است از منازل قمری

س مرگهت بفتح اول و سیوم و سکون های هوز و تای هندی مذکر جای سوختن هنود و مردکان خود را مرادف مسان

هـ مرگل بفتح اول و سیوم ماهی بریان

هـ مرگی بکسر اول مونث صرع و آن مرضی است معروف

س مرگیا بکسر رای مهمله و فتح کاف فارسی و یای تحتانی مونث شکار و شکار کردن

هـ مرگیها بکسر اول و سیوم خداوند صرع و مصروع

هـ مرلا بضم اول مذکر طاوس و آن جانوری است معروف و مردم بی دندان را نیز گویند

س مرلی بضم اول مونث مزمار و نی که آنرا می نوازند

س مرم بفتح اول و دوم بر وزن کرم مذکر حال و حقیقت و سرگذشت و ماجرا و رازداری و محرمی و دانش و

علم و بمعنی حاشیه و کناره هم آمده

س مرمر بروزن سرور مذکر آوازی که از برگ خشک درختان و پایمال کردن آن بر آید

ھ مرمرا بضم هر دو میم برنجی که آنرا برگرده برشته باشند

س مرمرانا بفتح هر دو میم بصدا در آمدن کفش نو هنگام رفتن مردم

س مرن بفتح اول و دوم مذکر مرگ و موت و وفات

س مرنا بفتح اول مردن و دل نهادن بر چیزی و عشق باختن

س مرندا کرنا بضم اول و فتح دوم و سکون نون و فتح دال هندی بستن و گره دادن

س مروا بفتح اول و ضم دوم مذکر مرزنجوش را گویند

س مروانا بفتح اول متعدی مرنا

ھ مروڑ بفتح اول و سکون واو مجهول و رای هندی مونث پیچ و اضطراب مروڑ بازمردم بانخوت

ھ مروڑا بفتح اول مذکر پیچش بعربی بیچ گویند

س مروڑپھلی بفتح اول و فتح بای فارسی نام نباتی ست که بار آن را در دوا ها بکار برند

ھ مروڑنا بفتح اول پیچیدن

ھ مروّت بفتح اول مونث پیچ و خم و بمعنی شفیق و مهربان آمده

ھ مروه بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و های هوز مونث محبت و شفقت و لطف و بفتح اول و سیوم در عربی نام کوهی در مکه معظمه

ھ مرودهی بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و کسر های هوز شفیق و مهربان

س مرها بضم اول و سکون دوم و فتح های هوز مذکر طاؤس نوان جانوری ست معروف و بمعنی یتیم و فرزند بچه نیز آمده

ھ مرها بضم اول و فتح های هوز مذکر پیچ و شکن و هر چیز پیچیده

س مرهتا بروزن مرحبا قومی ست از هنود

مرهته بفتح اول و سیوم و تشدید تای هندی گک

ھ مرهی بضم اول مونث پیچ

س مرائی بضم اول و فتح دوم و کسر همزه مونث ترب مرادف مولی

ھ مریتها بفتح اول و دوم و سکون تحتانی و فتح تای هندی پیچیده

س مریچ بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تحتانی و جیم فارسی معروف نام شیطانی که راون او را برای فریب دادن ستیا مقرر کرده بود

س مریچی بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف و کسر جیم فارسی مونث شعاع آفتاب و یکی از اولیا

س مریل بفتح اول و سیوم ضعیف و منحنی

س مریلا بضم اول و سکون یای مجهول بچه طاوس

ھ مڑوڑ مرادف مروڑ

ھ مڑوڑا مرادف مروڑا

ھ مڑوڑنا مرادف مروڑنا

س مڑه بضم اول و سکون دیگر حروف مرادف موئد

ھ مڑنا بضم اول برگشتن و خمیدن و کج شدن و بهم خوردن آب شمشیر

س مڑها بفتح اول اندوده

س مڑهن بفتح اول و دوم مونث اندودگی

س مڑهنا بفتح اول اندودن

ھ مڑهی بفتح اول مونث کلبه و کاشانه و بمعنی تکیه هم آمده

ھ مڑهیا بفتح اول و سیوم و تشدید یای تحتانی مونث کلبه و کاشانه

س مڑهیانا خمیدن و بهم خوردن لب شمشیر

س مڑیانا بفتح اول آهار دادن

س مس بکسر اول و سکون سین مهمله مذکر حیله و بهانه و بفتح اول و کسر دوم سیاهی و مداد و بکسر اول و ر فارسی

ف مرد خالی که خوبان بحاجتی کهند
ف مسا بفتح اول و تشدید دوم مذکر شب واشخ بعربی
ثول خوانند به تخفیف دوم در عربی بمعنی شام آمده
هـ مسان بفتح بر وزن مکان مذکر جای سوختن مرده
هندوان و بمعنی شرح حبشه هم آمده
ف مسانا بضم اول دزدانیدن سعدی موسنا
ف مسترد بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر تای فوقانی
شرح و ثول
ف مستک بفتح اول و سکون سین و فتح تای فوقانی
و سکون کاف تازی مونث سر پیشانی فیل
ف مسرت بکسر اول و سوم و سکون تای فوقانی
آمیخته و ممتزج
س مسرانگی بفتح اول نوعی از غله که آنرا بریان کرده
می خورند
هـ مسکان بضم اول بر وزن برهان مونث تبسم و خنده
هـ مسکانا بضم اول تبسم کردن و بفتح اول دریدن
جامه و چاک زدن جامه
هـ مسکرانا بضم اول و سوم تبسم کردن
هـ مسکراهت ـ مسکرانی بضم اول مونث تبسم
هـ مسکنا بفتح اول و دوم دریده شدن جامه
س مسلنا بفتح اول و دوم مالیدن چیزی بدست
هـ مسمانا بفتح هر دو میم پوشیدن و پنهان داشتن
و ظاهر نکردن کسی اراده و سخن خود مرد دیگری را
از بیم و خوف
هـ مسنا بکسر اول سائیده شدن
س مسور بفتح اول بر وزن صبور مونث عدس و آن
معتدل است در گرمی و سردی و آب اول طبخ او
مطلق است لهذا چون برای قبض استعمال کنند
آنرا دو بار جوش دهند و آب اول بریزند
س مسوریا بفتح اول و سکون واو معروف و کسر رای
قرشت قسمی از اکیلهی حیدری است که شبیه بدانه

عدس می باشد
هـ مسوڑا بفتح اول و سکون واو معروف و فتح
رای هندی گوشت گرداگرد دندان و آنرا ابجائ
انگ و بعربی لثه خوانند
هـ مسوسا بفتح اول و سکون واو مجهول و فتح سین
دوم پیچیده و خم شده و ملول و آزرده و غمگین و
بمعنی حزن و حسرت و کدورت نیز آمده
هـ مسوسنا بفتح اول و سکون واو مجهول و سین مهمله
پیچیدن و افشردن
س مسهری بفتح اول و دوم و سکون های هوز و کسر
رای قرشت مونث پرده های چهار پایی که برای
منع پشه از هر جانب فرو گذارند
هـ مسی بکسر اول و تشدید دوم مکسوره و تخفیف آن
مونث و آن چیزی است معروف که از برادهٔ آهن
و لوتیا و مازو سازند و زنان بیشتر بر دندان مالند
و هر چیزی که آنرا از حبوبات ساخته باشند و به تخفیف
دوم در فارسی هر چیز از مس ساخته
هـ مسین بفتح اول و سکون یای مجهول و نون
مونث سبزه خط و خطی که بر رخسار بر آید
س مسین بفتح اول بر وزن حسین قسمی از حبوبات
سبزه بر وزن دفینه کنزلک
س مشت بهار بضم اول و سکون شین معجمه و تای
هندی و فتح میم دزد و حرامی و در این مرادف
متهه مرد مشت مار بیتهنا مشت
مار کر بیتهنا نوعی از جلسه است و آن چنان بود
که سرین بر زمین گذاشته هر دو سر زانو بالا بر دارند
و هر دو بازوی دو دست پیرامون آن بندند
س مشر بکسر اول و فتح شین معجمه و سکون رای
قرشت لقب برهمنانی باشد که نشان ها از
شهر سکادوب بهندوستان آورده تا
معالجه بر صعی لیپراه که سمبا نام داشت کنند

نیز لقب بعضی برہمنان کنان سنھیلا باشد و طبیب و پچشک ہندو را ہم گفتہ اند

ت مشقاب بضم اول قاب بزرگ

ھ مشکین باندھنا۔ مشکین چڑھانا بزدو اول بضم و سکون یای مجہول دست بکتف بربستن

ت مقیش بضم اول و تشدید قاف مفتوحہ مذکر تار نقرہ و طلا و کلابتون باشد مقیشی کلابتونی

س مکت بضم اول و سکون کاف تازی و تای فوقانی تاج و گوہر و مروارید را گویند و بمعنی نجات و عفو گناہ و آمرزش نیز ہست و ناجی را ہم گفتہ اند که رستگار باشد

س مکتا بضم اول و سکون دوم مذکر مروارید ہر مکتا پھل گذلک

ھ مکتا بضم اول و سکون دوم بسیار و وافر

س مکت بضم اول و دوم و سکون تای ہندی طرکر ناج و وہیم

س مکر بضم اول و دوم و سکون رای قرشت مذکر آئینہ بعربی مرات خوانند و بفتح اول و دوم مذکر جدی که یکی از بروج دوازدہ گانہ باشد

مکراکرت بسکون الف کسر کاف و کسر رای مہملہ و سکون تای فوقانی مشکل الشکل جدی

ھ مکرنا بضم اول و فتح دوم انکار کردن

ھ مکرونا بفتح اول و سکون واو مجہول تر کردن چیزی در آب

عم مکرھایا بفتح اول و سکون کاف تازی و رای قرشت و فتح ہای ہوز و سکون الف و فتح تحتانی مکار و حیلہ گر را گویند مکرھائی زن مکارہ

مکری بضم اول و سکون دوم مونث نام بحریست از بحور شعر و آن بحر قصیر سیبا شد و معنی لفظی آن انکار است ازانکه گویندش چه مکرنا بمعنی انکار کردن باشد مثالش اینکہ بات پلٹ مروا کچھ اگے

میری بات نہ لینے کے ناکچھ موں سوں
مکر جھانتا کون سکھی پھی ناسکی کانتا

ترجمہ آن چون در را دیر فتم او و امن من نگرفت نہ سخن من گوش کرد و نہ ہیچ پاسخ داد الحاصل ما ہیچ گونہ ستیزہ و ماجرا نداشتیم و دین چار سندہ پرسید ای دوست این که کرد آیا عاشق ذکر و زن بطور انکار تجاہل جواب سید بدای دوست خاری چیزی

س مکرا بفتح اول مذکر نوعی از غلہ و عنکبوت بزرگ

ھ مکرانا بفتح اول بمعنی جنبانیدن چیزی است بکجی و کنایہ از مخالفت کردن

س مکری بفتح اول مونث عنکبوت مکری کا جالا پردہ عنکبوت و کنایت ست از پارچہ غیر ضخیم و نامحکم و دور دور بافتہ

ھ مکوترا بفتح اول مذکر سور بزرگ

س مکھہ بضم اول مذکر دہان و چہرہ

س مکھانا بفتح اول مذکر نام نباتی ہست دوائی

س مکھڑا بضم اول مذکر روی و چہرہ

س مکھن بفتح اول و تشدید کاف مفتوحہ مذکر مسکہ بعربی زبدہ خوانند

ھ مکھنا بفتح اول قسمی از فیلان که دندان دراز نمی دارد و خروسی که خار پای نداشتہ باشد

س مکھی بفتح اول و تشدید دوم مونث مگس بعربی ذباب خوانند و پارہ آہنی که بر بندوق نصب نمایند و نگاہ بران کردہ شست بندند مکھی اڑانا بضم الف مگس راندن و کنایہ از تملق کردن نیز باشد و آبلہ یا و قرحہ ہا بر بدن داشتن چه درین حالت مگس بر بدن ہجوم میکند و قادر اندازہ بودن مکھی جھلنا بفتح جیم تازی کنایت از رنجور بودن کسی است بہ بیماری آتشک مکھی چوس زفت و لئیم و بخیل مکھی مارنا کنایت از کاہلی نمودن و بیکار ماندن باشد

س مکی بضم اول و تشدید دوم مونث مشت مرادف مکا بہ تشدید دوم و بفتح اول در عربی منسوب بمکہ

س مگ بفتح اول و سکون کاف فارسی بر وزن سنگ شکر
راه و طریق
س مگانا بفتح اول مرادف منگانا
س مگدر بضم اول و فتح دال مهمله چوب پاره سنگین
معروف که بندر کشان و اہل ورزش آنرا بکار برند
س مگدهه بفتح اول و دوم نام صوبه بهار
س مگدها بضم اول و فتح دال مهمله باکره و دوشیزه
س مگر بر وزن اگر مذکر نهنگ بعربی تمساح خوانند
و در فارسی ترجمه الا است و از برای استثنا می آید
هـ مگر بفتح اول مغرور و متکبر
هـ مگراین مذکر مگرائی ۔ مگراهی مونث هر سه
بفتح اول کبر و نخوت و غرور را گویند
س مگرمچهه بفتح میم و دوم نهنگ را گویند مرادف مگر
س مگرهی بفتح اول و ضم دوم و کسر رای قرشت گواز
س مگریلا بفتح اول و سکون یای مجهول مذکر دانه
ست سیاه رنگ و تیز بوی
س مگسر بفتح اول و دوم و کسر سین مهمله و سکون
رای قرشت نام ماه هشتم باشد از ماه های شمسی
س مگن بر وزن لگن مسرور و شادان و مرفه الحال
س مگنتا بفتح اول و دوم و سکون نون و فتح فوقانی
مونث سرور و شادمانی
س مگها بفتح اول و دوم مذکر برج اسد
هـ مگهن بفتح اول و دوم و سکون های هوز و نون
خوشبو و معطر
س مگهی بفتح اول و کسر دوم منسوب بشهر مگدهه
س مگهیا بفتح اول و سکون دوم و فتح های هوز و تشدید
تحتانی باشنده شهر مگدهه و نام فرقه است
از برهمنان
س مل بفتح اول و سکون لام مذکر چرک و وسخ و دو
نقیض صاف و بمعنی پهلوان هم گفته اند ملجهه
بضم جیم تازی و سکون دیگر حروف کشتی گیری
و کشتی گرفتن
س ملاپ بکسر اول مونث اتفاق و سازش
و موافقت و آمیزش و ملاقات
س ملار بفتح اول بر وزن کلار مونث نام نوای
و سرودی از موسیقی که آنرا در وقت باران
می سرایند
س ملاگر بکسر کاف فارسی بر وزن نوادر نام کوه
است که در آن صندل بسیار پیدا میشود
س ملاگیری بر وزن تباشیری رنگ چوب
صندل را گویند
هـ ملانا بفتح اول متعدی ملنا که مالیدن باشد
هـ ملائی بضم اول و تشدید لام مونث ملاوة لون
و معلوم و این هندیست از ملا ساخته اند
س ملانا بکسر اول آمیختن و آمیزانیدن
و صلح کردن میان دو کس و
ملاقات دهانیدن میان دو کس و ملاقات
دهانیدن و بضم اول مقرر کردن نرخ چیزی و تقویم
قیمت باشد
س ملاو بکسر اول مذکر آمیزش و ترکیب
س ملائی بضم اول مونث تقویم و اندازه و تعین قیمت باشد
هـ ملائی بفتح اول مونث سر شیر
هـ ملیا بفتح اول بر وزن قلیه مذکر خاشاک و خلاشه
هـ ملت بفتح اول و ضم دوم بدیهه فرسوده و کهنه و این را
از ملنا ساخته اند یعنی مالیده شده و بکسر اول و
تشدید دوم در عربی مذهب و دین باشد
هـ ملتانی بر وزن سلطانی مونث نام نوای است
از موسیقی ملتانی مٹی گل ارمنی را گویند
س ملچهه بفتح اول و کسر دوم و سکون جیم فارسی و
های هوز مردم نجس یعنی آنانکه در طعام پاک و طعام
ناپاک فرق نکنند و آنکه به هر زبانی غیر زبان های
مختلفه سوای سنسکرت قادر باشد اما تابع قوانین

ودر سماعت هندوان شود

هس ملدل بفتح اول وسکون لام وفتح دال مهمله سکون لام دیگر سائیدگی ومالش

ه ملغوبا بفتح اول شاید که اصلش ملگوبه نوعی از نانخورش که آنرا از ماش وماست تیار کنند ولعاب دهان را هم گفته اند

س ملکنا بفتح اول ودوم جهیدن وخرامیدن ودر دکنی بمعنی غثیان وشوریدن دل باشد

ه ململ بفتح هر دو میم مونث شیله باریک

ه ملمیت بفتح اول وسکون یای مجهول وتای هندی تباه وضایع ومقدمه فیصل یافته را نیز گویند ملمیت هونا هلاک شدن وباخاک برابر شدن ملمیت کرنا هلاک کردن وباخاک برابر کردن

ه ملن بفتح اول ودوم مذکر جادهٔ وراه

س ملن بفتح اول وکسر دوم تاریک وتیره ومتغیر ومحزون ومکدر وبکسر اول وفتح دوم ملاقات وآمیزش

ه ملنا بفتح اول مالیدن ومالش کردن

س ملنا بکسر اول پیوستن وآمیختن وملاقی شدن ومتفق وواقع شدن ملنا جلنا بضم جیم تازی این لغت از توابع است بمعنی ملاقات کردن ملے جلے رهنا باتفاق بودن وکس...

س ملنسار بکسر اول وفتح دوم خلیق وصاحب مروت وآنکه با مردم آمیزش ودوستی کند

ه ملنگ بر وزن پلنگ نام پرنده است و قسمی از درویشان ودر فارسی مرد مجرد سر وپا برهنه وبیهوش ومست الهی وضع از لنگیدن هم است

ه ملنگی بر وزن پلنگی نمک ساز وآنکه نمک را تیار کند

س ملوانا بکسر اول آمیزانیدن وبفتح اول مالانیدن

ه ملوائی بفتح اول مونث مزدیکه کسی را برای صیقل...

مالش چیزی دهند

ه ملولا بفتح اول وسکون واو مجهول وفتح لام دیگر مذکر ملال واندوه ورنج رالا گویند واین لفظ هندیست از ملول ساخته اند

س ملهتی بضم اول وسکون دوم وفتح های هوز وتشدید تای هندی مونث بیخ جهنک بعربی اصل السوس گویند وآن معتدل است ودر کیفیات از بهر خشونت قصبه ریه وحلق را سود دهد وتشنگی بنشاند وسوزش بول وعسر ولادت واختلاج ووجع عصب را نافع باشد

س ملیا بفتح اول ودوم وفتح تحتانی بالف کشیده نام کوهی است

ه ملیا بفتح اول وکسر دوم مذکر قسمی از چیچه چوبین که به پوست نارجیل باشد که بدان روغن از اندرون ظرف برآرند

س ملیاگیر بفتح اول ودوم وسیوم مرادف ملیاگر

س ملیچهه بفتح اول وسکون یای مجهول ودیگر حروف مرادف ملیچهه

ف ملیدا مذکر صحیح آن مالیده است وآن چیزی است معروف که از آرد گندم وبرنج وشکر وروغن سازند وبخورند

ه ملے میدان بفتح اول ومیم دوم هر چیز آشکارا وظاهر را گویند

س ملین بفتح اول بر وزن ومعنی حزین که ملول وپریشان ورنجیده باشد وبمعنی چرکین ونجس هم است وبضم اول وفتح دوم وتشدید تحتانی در عربی هو الذی یخرج ما فی الامعاء ویحوالیها بخلاف مسهل فانه یخرج ما فی العروق ایضا کذا فی بحر الجواهر

س مماکهی بضم اول بر وزن خاسی مونث زنبور عسل

س ممانی بضم اول زوجه خالو مرادف مامی

س ممتا بر وزن همتا مونث محبت ودوستی

هـ موترا بفتح اول و سکون واو مجهول و فتح رای هندی پیچ و تاب و پیچش و درد امعا و بفتح را گویند

هـ ممولا بفتح اول صوه و آن پرنده‌ایست بسیار خرد

س ممیاساس بفتح اول و کسر میم دوم خال شوهر یا زن خال زوجه مرد

س ممیاسسر بفتح اول و کسر دوم و ضم هر دو سین مهمله خال شوهر و خال زوجه

س ممیرا بفتح اول و سکون یای مجهول منسوب بخالو ممیرا بهائی و ممیری بهن که پسر و دختر خالو باشد

هـ ممیانا بکسر اول و دوم نالیدن و بانگ کردن گوسفند

س من بفتح اول مذکر گوهر و جوهر و دل و خاطر من ارته بفتح همزه اراده و مقصد دل و ما فی الضمیر من بهانا پسند خاطر آمدن و دلخواه شدن و بمعنی شاگرد و احسانمند و محبوب هم هست من بهانا مندیا هلانا باطل انکار کردن چیزی باشد که در دل رغبت حصول آن بوده باشد من بهاون دلپسند و دلکشا من هاونا بسکون واو کذلک من بوهرن بضم بای فارسی و سکون واو معروف و فتح رای قرشت اعتماد خاطر جمعی من چوهرن دزد باطن من در اوردهی بفتح دال و واو و سکون رای مهمله کلام پرخیال و کنایه ایهام داشته باشد من کامنا بسکون میم دوم آرزو و مطلب و خواهش من لگن عاشقی و عاشق بودن من مار رهنا دل را بزور برصبر و شکیب آوردن من مان خواهش دل منمانا منمانتا بفتح اول بخاطر خواه و حسب دلخواه من مار رنا قطع هوا و هوس کردن و پریشان شدن در باطن منموج بفتح میم دوم پندار و خودبینی منموجی مردم خودبین و خودپرست من هاین [illegible] من بکسر یای [illegible] در میان [illegible]

س منی بضم اول و کسر دوم زاهد و پارسا

س منانا بفتح اول فهمانیدن و ذهن نشین کردن و راضی ساختن و ترغیب دادن و تسلی دادن و بمعنی کردن و ساختن چیزی هم آمده مثل رنگ رلیان منانا عیش و عشرت کردن منانا دنانا تسلی دادن و راضی کردن

س مناونا بفتح اول و سکون واو راضی کردن و خاطرنشان ساختن باشد مرادف منانا

س منت بفتح اول و تشدید دوم بروزن جنت مونث عهد و نذر و منیت باشد و بکسر اول و تشدید دوم و در عربی احسان کردن با کسی و بضم اول قوت و نیرو

س منتر بفتح اول و سکون سیوم مذکر افسون و سحر منتر جنتر از اتباع است بمعنی سحر و افسون

س منتری بفتح اول و سکون نون و تای فوقانی و کسر رای قرشت وزیر اعظم و مشیر با تدبیر را گویند

س منترنا بفتح اول و سکون نون با الف کشیده مونث مشورت و مصلحت و تجویز و کنکاش

س منتی بکسر اول و سکون نون و کسر تای فوقانی مرادف بنتی

س منج بفتح اول بروزن رنج خوشنما و دلچسپ و در فارسی ریوند چینی و بضم اول هم در فارسی زنبور عسل و مگس بزرگ و خرمگس

س منجا بفتح اول بروزن گنجه مذکر چارپایی که بر آن خواب کنند و هر موضع بلند و رفیع که در آن بوقت طغیان آب و طوفان پناه گیرند

س منجار بفتح اول بروزن هنجار گربه به بولی سنسکرت خوانند

س منجر بروزن سنجر گل و شکوفه هر درخت را گویند و بضم اول و فتح سیوم در عربی کشیده شده

س منجل بفتح اول و ضم سیوم درد کمی میوه‌ایست معروف که از ثمر نارسیده درخت ثمار گیرند و در آن خاصیت سرد است

س منجی بفتح اول و سیوم مذکر ستون [illegible]

چیزهای مرکب سائیده باشند برای نظافت
بر دندان مالند

هـ منجنا بفتح اول و سکون نون و جیم تازی صاف
شدن و صیقل گشتن

س منجهلا بفتح اول و سکون جیم تازی و های
هوز میانه منجهولا بفتح اول و سکون واو
مجهول کذلک

س منجیت بفتح اول و سکون تحتانی معروف و تای
هندی مونث مرادف مجیته و آن چیزیست
که از ان رنگ سرخ بر آورده میشود

س منجیرا بفتح اول بروزن زنجیره مذکر و آن
دو پاره روی تنک باشد که بنوازند بفارسی
سنج گویند بکسر اول

س منچ بفتح اول و سکون نون و جیم فارسی
هر جای بلند و سقف و منبر

س منچلا بفتح اول و سیوم دلیر و شوخ و چست

س مند بفتح اول بروزن بند سست و کاهل
و ابله و گول و زبون و بد را گویند و در فارسی
حرفیست که افاده صاحبیت و خداوندی
و همچو دانشمند و دولتمند منک مند
بروزن چند بند آهسته آهسته و نرم نرم باشد

س مند گت بفتح کاف فارسی نرم نرم و باهستگی
و روز شنبه و ستاره کیوان بعربی زحل خوانند

س مندا بروزن بنده نرم و سست و سرد و
کاسد وقتی بر بازار کنند

س مندار بفتح اول بروزن تندار مذکر نام کوهی
است مشهور در سواد هند که در عقیده هندوان
بجای شیر زنه که آلهٔ است معروف بدین کوه
محیط اعظم شورانیده تا امرت ظاهر شود و نام
رستنی و نباتی هم هست

س مندتا بفتح اول و سیوم و فوقانی با الف

کشیده مونث سستی و کاهلی و نرمی و سردی
و بدی و خرابی

س منڈر بفتح اول و کسر دال مهمله مذکر مطلق خانه
و بت خانه و معبد هندوان

هـ مندرا بفتح اول و سیوم خرد و چست

س مندرا بضم اول و سکون نون و دال مهمله و فتح
رای قرشت مذکر طوق و حلقه را گویند مندری
بضم اول کذلک

س مندل بروزن صندل مونث نوعی از دهل
باشد که بنوازند و در فارسی عود خام و بعضی
گویند شهریست در زمین هند که در انجا عود بسیار
است و دائره که عزائم خوانان بر دور خود کشند
و دران نشینند

س مندنا بضم اول و سکون نون و دال مهمله بند شدن

س منڈ بضم اول و سکون نون و دال هندی
مذکر سر بعربی راس خوانند منڈ مال هار کل
و غیر آن که بسر بپیچند و بمعنی رئیس و سردار هم هست

س منڈا بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از حلوا باشد
و بضم اول سر بی موی و کاف و لام و کچل و
کل و نوعی از پالکی که بی سایبان و چتر میباشد
و سر کاغذ باد

س منڈاسا بضم اول و سکون نون زده و فتح
دال هندی با الف کشیده و فتح سین مهمله
دستار و عمامه کوچک

س منڈانا بضم اول تراشیدن موی

س منڈپ بفتح اول و سیوم و سکون بای
فارسی مطلق خانه و بت خانه

س منڈت بفتح اول و سکون نون و کسر دال
هندی و سکون تای فوقانی زر اندوده و
ملمع کرده و غبار آلوده را نیز گویند

س منڈل بروزن صندل مطلق دائره و حلقه

وهاله وخرمن ماه وفلک وآسمان وخیمه مدور ونیز سرشکی
را گویند که در دیهات متعین باشد مندلاکار
بزیادت بعد لام وفتح کاف تازی وسکون الف
ورای قرشت گرد و مدور

س منڈلا بضم اول وسکون نون ودال هندی وفتح
لام برهنه ولی موی

س منڈلانا بفتح اول وسکون نون ودال هندی
سرنگون وآویخته شدن مرغان با شاخ درخت
ودور کردن

س منڈلی بفتح اول وسیوم مونث جماعت وگروه

س منڈلیا بفتح اول وسیوم وکسر لام کبوتر که غلطک زند

س منڈن بضم اول وفتح دال هندی مذکر تراشیدن
موی سر فرزند نوزاده وبفتح اول بمعنی زیور و
آرایش وآراستن باشد

س منڈنا بضم اول تراشیده شدن موی باشد

س منڈو بضم اول وسیوم درویش چه اکثر
موی خود را می تراشد

س منڈوا بفتح اول وضم سیوم مذکر چوب بندی است
معروف بفارسی جفت وبرم بر وزن عجم گویند

س منڈوانا بضم اول تراشیدن موی

س منڈها بفتح اول وسیوم جائیکه برای داماد
وعروس با گل وریاحین بیارایند

س منڈهایا بفتح اول وسیوم کاغذ وپارچه
آهار داده

س منڈهپ بفتح اول وسیوم بتخانه کوچک که
مدور باشد مرادف منڈپ

س منڈهنا بفتح اول مرادف مڑهنا

س منڈهوانا بفتح اول مڑهوانیدن

س منڈهی بفتح اول مونث کاشانه جوگیان و
مسکن ومقام اینها

هـ منڈی بفتح اول مونث متعلق بازار وبازار
مخصوص برای فروخت چیزی

س منڈی بضم اول مونث نام نباتی است
دوای درد کهنی سر را گویند بعربی راس خوانند

س منڈیا بضم اول وکسر سیوم سر بعربی راس گویند

س منڈیانا بفتح اول وکسر سیوم آهار دادن پارچه وغیر آن را

س منڈیر بضم اول وکسر سیوم وسکون یای
مجهول ورای قرشت سر دیوار منڈیری
بضم اول کذلک

هـ منڑوا - منڑوی بفتح اول وسکون
نون زده وضم رای هندی در هر دو نام غله
است که آنرا راگی هم خوانند

س منسا بفتح اول وسکون نون وفتح سین مهمله
مونث قصد وخواهش واراده

س منسیج بفتح اول ودوم وکسر سین وسکون
جیم تازی نام دیوی است که آنرا کام دیو هم خوانند
واو در عقیده هنود خدای عشق است

هـ منسروا بفتح اول وسکون نون وفتح سین
مهمله وسکون رای قرشت وفتح واو مع الف
مرد مقابل زن بعربی رجل گویند

س منسیرو بفتح اول وسکون یای مجهول
وضم رای قرشت کذلک

س منش بفتح اول وضم دوم وسکون شین معجمه
بشر وانسان وبفتح اول وکسر دوم در فارسی
خوی وطبیعت باشد وبمعنی سخاوت وهمت هم آمده

س منشی بفتح اول وضم دوم وکسر شین معجمه زن
بعربی مراة وبضم اول وسکون دوم در عربی الشانویس باشد

هـ منکا بفتح اول مذکر دانه تسبیح وفقره کردن منکا ڈهلکا
بیجا شدن فقره کردن که اکثر در عالم عشق ومستی واقع شود

س منکهه بضم اول وسکون دیگر حروف روی چهره
مرادف مکهه وبفتح اول وضم دوم مرد وآدمی

هـ منگا بهیجنا طلبانیدن

س منگانا بفتح اول طلبانیدن

س منگت بفتح اول و سیوم و سکون تای فوقانی گدا و درویش و فدا شده منگتا بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی کذلک

ھ منگوا بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی و رای قرشت قوی و توانا و بسکون سیوم ... سقف خانه

س منگل بروزن و بگل مذکر بهبود و عافیت و نیز راگویند و سه شنبه و ستاره مریخ را هم گفته اند و بفتح اول و ضم سیوم در فارسی دزد و راهزن باشد

س منگل چار – منگلاچار بفتح اول و کاف فارسی و رهر دو ترانه مبارکباد و شادیانه

س منگلا مکهی بفتح اول و ضم سیم دوم مطرب و رامشگر اعم از زن و مرد

س منگل کوت بفتح اول و سکون واو مجهول نام شهری است منگل کوتی بساطی و شطرنجی که در منگل کوت سازند

س منگلی بفتح اول و سیوم و کسر لام فیروز و شادمان
منگلی لوک مردمانی که در کارهای عشرت مشغول باشند

س منگنی بفتح اول مونث خواستگاری برای خطبه گویند بمعنی وام و قرض و عاریت هم آمده
منگنی دینا قرض دادن و بعاریت دادن چیزی

ھ منگنی بکسر اول و سکون نون زده و کاف فارسی و کسر نون دیگر مونث پس افکنده گوسفند

س منگوانا بفتح اول طلبانیدن

ھ منگولا بفتح اول و ضم سیوم بروزن زنگوله مذکر پرچم و علاقه چیزی که از کلابتون و ابریشم می سازند

س من گهتا بفتح اول و سیوم و تخفیف تای هندی مذکر لب چاه و احاطه و پیرامون باشد

س منگیتر بفتح اول و سکون دوم و کسر کاف فارسی و سکون یای مجهول و فتح فوقانی و سکون رای قرشت زنی که با مردی منسوب شده باشد بفارسی او را دست سوده گویند و مردی را نیز گویند که بازنی منسوب شده باشد در دکنی منگیتر گویند

س منمنهه بفتح اول و سکون و فتح میم دوم و سکون دیگر حروف بعقیده هندوان خدای عشق باشد مرادف کام دیو

س من من بضم هر دو سیم حرفی است که بدان گربه را ندا کنند

س منموهن بفتح اول و سکون نون و واو مجهول و فتح های هوز محبوب و معشوق و نامی است از نامهای کشن

س منّا بفتح اول و نون راضی شدن

س منو بفتح اول و سکون واو مجهول بمعنی گونا و بالفرض و بفتح اول و دوم هم خوانده اند مرادف مانو

ھ منوا بفتح اول و ضم دوم مونث نوعی از پنبه و کرپه را نیز گویند

س منوا بفتح اول و ضم دوم مذکر دل و خاطر و جان

س منوتی بفتح اول و دوم مونث فهمایش و تسلی و ضمانت و کفالت

س منورته بفتح اول و ضم دوم و سکون واو مجهول و فتح رای قرشت و سکون تای فوقانی و های هوز مذکر خواهش و آرزو و اراده باشد

س منوهر بفتح اول و سکون واو مجهول و فتح های هوز دلربا و حسین و جمیل را گویند

س منهه بفتح اول مذکر روی منهه اندهیرا

کنایه از شفق و شام و تاریکی باشد منهه بهری بفتح
بای موحده پاره و رشوت منهه پر فاخته اڑجانا
متغیر شدن رنگ چهره باشد منهه پر لانا بر زبان
آوردن و گفتن و درمیان نهادن منهه پر هوائی
اڑنی یا پهرنی یا پهرجانی یا چهتنی کنایه است
از تبدیل بودن بشره منهه چو مرخجل و پشیمان
را گویند منهه دکهائی بکسر دال مهمله مونث رو نما
منهه دیکهکر بات کرنا جانب داری کردن
و تملق نمودن باشد منهه دیکهی مین پیت و دوستی
ظاهری منهه دینا اختلاط کردن و مصاحبت
نمودن منهه سے پهول جهڑنے کنایه از فحش
گفتن و دشنام دادن باشد منهه فق هوجانا
رنگ روی متغیر شدن منهه کاپهوبهرا بضم بای
فارسی بدزبان و دشنام دهنده منهه کهولنا
کنایه از دشنام دادن باشد منهه کے کوے
اڑجانے سرگشته و پریشان شدن چو نقش دیوار
گشتن منهه کی لوی اتر نی یا جانی از ندامت
حواس باختن منهه لیکے رہ جانا با نفعال و
شرمندگی خاموش بودن هدایت کو مدسے
دیکها جولسکے چشم و دهن کو تو شرم سے
منهه لیکے اپنے پستہ کی بادام رهگئے منهه
مانگا خواسته والتماس کرده شده منهه مین پانی
آنا خواستن چیزی بشوق و آرزوی تمام اپنا سا
منهه لیکے پهرجانا مایوس و محروم برگشتن
س منهه بکسر اول مذکر باران بعربی مطر خوانند
س منهار بفتح اول و کسر دوم کسیکه چوڑیها یعنی دست
برنجن شیشه سازد و بفروشد و بفتح اول و ضم
دوم دلفریب و دلکشا و دل آویز باشد
س منهاری بفتح اول و کسر دوم مونث گوهر فروشی
و بسکون نون دلربا
س منهدی بکسر اول مونث حنا سرد است در اول

و خشک در سیوم گویند طفلی که شروع در آبله آوردن
کرده باشد قدری از آن برکف پایش ببندد ایمن
گردد از آنکه در چشم بر آید و آن صفیح افواه عروق
و مجفف بی لذع و محلل باشد و آشامیدن آب
نقیع او در وزن سه مثقال با هفت مثقال
شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و چون
یک ماه مداومت کنند و جذام زایل نشود
قابل سایر علاجات نیست و آب نقیع در ویا بیند
ناخن و جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده
و مثانه و عسر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن
جرم او نیم مثقال بالخاصیت رافع قولنج
س منهنال بضم اول و سکون نون و های هوز
و فتح نون با الف کشیده مذکر چیزی است شبیه
بنلی که از سنگ و سیم و زر و امثال آن سازند
و بر سر قلیان گذارند
س منهو - منهون بفتح اول و ضم سیوم بالفرض و گویا
س منی بضم اول و کسر دوم دانشمند و صاحب دل
و بفتح اول مونث گوهر و جوهر را گویند و در عربی
آب مرد و در فارسی بمعنی انانیت و خودبینی باشد
ھ منیا بضم اول بر وزن دنیا مونث ماده لال
و آن پرنده ایست معروف بغایت کوچک
و ناتوان که آنرا اسیر ورند
ھ منی تهنی بفتح اول و فوقانی نام عیبی است از
عیوب اسپان
س منیس بضم اول و کسر دوم ولی و روشندل
ھ مو با دوم مجهول در لغت اهل برج بمعنی مرا است
و در فارسی معروف بعربی شعر خوانند
س مو بفتح اول مذکر شهد و عسل
س موا بضم اول مرده و بی جان و کاهل موا
بادل ابر مرده بعربی اسفنج گویند مواشو
مرده شو و غسال را گویند

هـ مواس بفتح اول بر وزن حواس مذکر پناه و حمایت قلعت
س موت بضم اول مذکر کمیز و شاشه بعربی بول گویند
و بفتح اول در عربی مرگ باشد
س موتنا بضم اول شاشیدن و بول کردن
س موتها با دوم مجهول مذکر سعد کوفی ن
هـ موتهرا با دوم مجهول مذکر بیماری است در اسپان
و آن ورم بند دست و پا باشد
س موتی با دوم مجهول مذکر مروارید
هـ موتیا با دوم مجهول نام گلی است
س موتیابند بکسر بای موحده و سکون نون و دال
نزول الماء و آن مانع بصارت است و کوری آرد
س موتی چور بضم جیم فارسی مذکر نوعی از حلوا و کلی
از او صاف چشم کبوتران باشد
هـ موٹ با دوم مجهول مونث مرادف موٹها
هـ موٹا با دوم مجهول فربه و کلفت و سطبر را گویند
هـ موٹاپن مذکر موٹائی مونث فربهی و کلفتی
هـ موٹرا - موٹری با دوم مجهول اول مذکر و ثانی
مونث بسته و بار را گویند
هـ موٹکی با دوم مجهول و کسر کاف تازی مونث
کلفت و زن فربه را هم گفته اند
هـ موٹهه با دوم مجهول مونث بسته و بار و گل و حلقه
و انبانی که بدان آب از چاه برکشند و مشت
را هم گفته اند
س موٹهه بضم اول مونث دسته و قبضه و نام بازی
هم هست
س موٹها بضم اول مذکر قبضه و دسته
س موٹهرا بضم اول نوعی از نقاشی باشد که بر پارچه
و اوهم کنند
س موٹهی بضم اول مونث مشت
هـ موتهیا - موتیا با دوم مجهول و کسر تای هندی مرد و زن
س موج بضم اول گیاهی که بدان رسن می تابند و

بفتح اول در عربی معروف که حرکت کردن آب و برآمدن
آب ببالا باشد
هـ موچ با واو معدوله مذکر بیجا شدن مهره دست و پا
هـ موچا مذکر پاره کلان گوشت
س موچا با دوم مجهول درخت موز را گویند
س موچرس با دوم مجهول و سکون جیم فارسی و فتح رای
قرشت صمغ درختی است
هـ موچکانا بضم اول بیجا شدن مهره
س موچن با دوم مجهول و فتح جیم فارسی دزدی دستار
و نجات و رستگاری
س موچنا با دوم مجهول و سکون جیم فارسی نجات
و مخلصی و رها کردن و بضم اول بستن و بند کردن و
پوشیدن
س موچهه با دوم مجهول مذکر نجات و رستگاری
و آمرزش و عفو گناه را گویند
هـ موچهه بضم اول مونث بروت موچهه موڑا
مروتی توڑا کسی را گویند که در بیکاری و کاهلی
نان خورد
هـ موچهیل بضم اول و سکون بای مجهول آنکه بر دست
انبوه دارد
هـ موچی با دوم مجهول کفشگر بعربی اسکاف گویند
س مود با دوم مجهول مذکر شادمانی و سرور
س مودک با دوم مجهول و فتح دال نوعی از حلوا باشد
هـ مودهو با دوم مجهول و ضم دال نادان و گول
و ساده لوح و سفیه را گویند
هـ مودی بقال و دوکاندار و غله فروش و دکان سامان
را گویند
س موڑ بضم اول مذکر سر را گویند
س موهر بر وزن شور مذکر طاوس موهرپنکهی بفتح
بای فارسی نوعی از کشتی باشد که بر آن نشسته
سیر دریا کنند موهرمکت بضم میم و دوم و کاف

تازی تاجی که بشکل تاج طاوس سازند و موہرا بفتح اول شگوفه هر درخت را گویند عموما و شگوفه درخت انبه خصوصا و بضم اول مرادف مول و آن آید

ہ موہر بروزن شوراز ان من پیچ و گردش را هم گفته اند و بفتح اول دوش بعربی کتف گویند و چیزیست که از تارهای نقره و زر سازند و در روز شب گشت بر سر عروس و داماد بندند و آنرا سہرا هم گویند و در فارسی جانوری است معروف که بعربی نمل و ذره خوانند

ہ موہرا بروزن گورا از ان من

س موہرانا بفتح اول بار آوردن درخت انبه

س موہرت بروزن صورت مونث بت و تصویر و شبیه و در اصطلاح بیراگیان بمعنی شخص آمده است

ف موہرچال گودالی که برای گرفتن قلعه در اطراف آن کنند

س موہرچنگ سازیست معروف

س موہرچھا بضم اول مونث غشی و بیهوشی

موہرچھانا غشی کردن

س موہرچھت بضم اول و کسر جیم فارسی بی هوش و بی حواس و مغشی علیه باشد

س موہرچھل بفتح جیم فارسی مذکر مروحه پر طاوس

س موہرکھه بضم اول و فتح رای مهمله جاهل و نادان

موہرکھه کا ہٹھ اصرار جاهل بر کلام خویش

س موہرکھپنا - موہرکھتا - موہرکھتائی هر سه بضم اول و فتح سیوم اول مذکر و هر دو مونث جہالت و نادانی و سفاهت باشد

ف موہری بروزن عزری مونث راهگذر آب در زمین و ناودان و لوله سفالین را گویند

س موٹھا با دوم مجهول مذکر پیچ و گردش و از جا بر آمدگی مهره و بفتح اول مرادف سہرا

س موٹھنا با دوم مجهول پیچیدن و معطوف ساختن

س موٹره بضم اول و سکون واو و رای هندی

ساده لوح و احمق و گول و سفیه را گویند موٹرھہ بفتح میم و دوم ساده لوح

ہ موٹرھا با دوم مجهول مذکر پیش شکم و بمعنی دوش هم هست بعربی کتف خوانند

س موسا بضم اول موش و بفتح اول شوهر خاله

س موسرا بضم اول موش

س موسری بضم اول ماده موش

س موسل بضم اول و فتح سیوم مذکر کتک و دسته چوبی که بدان شلتوک و برنج و امثال آنرا کوبند و آنرا در فارسی پادنگ و پادنگه و کوبه نیز گویند

س موسلا بضم اول و فتح سیوم نام بیخی [illegible]

س موسلادھار باران بزرگ قطره

س موسنا بضم اول بزور گرفتن و غصب کردن

س موسی بفتح اول خواهر مادر و خاله باشد

س موسیرا بفتح اول منسوب بشوهر خاله

س موکا بضم اول مذکر مشت و ضرب مشت و طاقچه و سوراخی که بدان نگاه کنند

س موکھا بضم اول مذکر بالای محوطه که از چوب و علف سازند و پوشش سر دیوار و با دوم مجهول تابدان

س موکھی بضم اول مونث ضرب مشت موکی لک

ہ موکھی بضم اول نوعی از کبوتر باشد

س موگرا با دوم مجهول بیخ چوبه و یاسمین هند

س موگری بضم اول مونث گزین و کدینه و آن چوبیست که بدان جامه را دقاقی کنند

س مول با دوم مجهول مذکر بها و قیمت و با دوم معروف بیخ و اصل و اصل المال و ستاره و متن کتاب و برج عقرب را هم گفته اند

ہ مولسری بفتح اول و فتح سین مهمله نام درختی است معروف

س مولک بفتح اول و کسر لام شخصی از قوم کیاست که در درجه و منزلت کمتر باشد

س موں لنا بفتح اول بار آوردن درخت انبه و مست کردن بنگ و غیر آن کسی را

س مولی بضم اول مونث ترب بعربی فجل گویند و آن گرم و خشک است در دوم مدر بول و هضم طعام و مخرج ریاح و محرک آروغ و مداومت خوردن وی باعث روئیدن موی که ریخته باشد و آب شاخ او که بدون برگ گرفته باشند بقدر یک اوقیه جهت سنگ مثانه مجرب دانسته اند و جوف او را اگر در روغن گل گرم کنند و قطور نمایند درد گوش را نافع است

س مولیا بضم اول قمر طالع یعنی آنکه در وقت بودن قمر در برج عقرب تولد یافته باشد

س موماکھی زنبور عسل

س مون بفتح اول مذکر خموشی درویشانیکه نیت خاموشی کرده باشند مون گنا بفتح کاف فارسی مون سادھنا طریقه سکوت پیش گرفتن

س مونا بفتح اول مرتبان بزرگ و بمعنی سبد هم آمده

س مونتا بفتح اول و سوم مونث سکوت و خاموشی

س مونج بضم اول نام گیاهی است که بدان ریسمان تابند

ه مونچ ـ مونچھ بضم اول مذکر بروت

س موندری بضم اول مونث انگشتری

س موندنا ـ موندھنا بضم اول بستن و بند کردن و فراز نمودن

س موند بضم اول مذکر سر بعربی راس خوانند موند بھیرانا قطع کردن و باشاخ زدن گوسفندان یکدیگر را موند چورا بضم جیم فارسی نوعی از ستون باشد

س مونڈنا بضم اول تراشیدن موی و تعلیم کردن و بشاگردی گرفتن و بمعنی خود فروشی کردن هم هست الٹے استرے سے مونڈنا کنایه

از فریب دادن باشد

ه مونڈھا با واو مجهول مذکر دوش بعربی کتف خوانند و کرسی را هم گفته اند

س مونڈی بضم اول مونث سر

س مونق بضم اول و سکون هر سه حروف سر

س مونڈکا سر تراشیده

س مونسل بضم اول مذکر گتک

س مونکی بضم اول مونث ضرب مشت

س مونگ بضم اول مونث بنو ماش و آن از حبوب معروفه است سرد است در اول و در تری و خشکی معتدل باشد تپ صفراوی و دموی را سود دهد و ضرر کند باه را و نیک است سرفه و نزلات و خارش را

ه مونگا بضم اول مذکر مرجان و بسد را گویند

س مونگجی ـ مونگری بضم اول طعامی است که با بنو ماش پزند

ه مونگیا بضم اول مرجانی رنگ

ه مونو بضم اول و سوم اندک و قلیل

س مونه بضم اول روی

س موہان بضم اول بروزن سوہان مذکر قلاع الفم یعنی بخشکی دهن موہان موہی جدال و ستیزه

ه موہنی بفتح اول مونث سبد کوچک و با واو مجهول نشان و انجام

س موہنی بفتح اول ساکت و خاموش و زمره از درویشان که مهر سکوت بر لب بند

ه موه بروزن کوه مونث غشی و بیهوشی و بمعنی رحم و شفقت هم هست و محبت

ه موہ با واو مجهول و کسر های هوز بروزن کوهی بمعنی صحرا باشد

س موہت با واو مجهول و کسر های هوز و سکون

فوقانی بیهوش و بیحواس و مغشی علیه باشد
س موهن بروزن سوهن محبوب و معشوق و دلربا و ساحر و جادوکر و نامی از نامهای کشن موهن بهوک نوعی از حلوا موهن مالا هاری و حمایلی که از دانه طلا و مرجان سازند
س موهنا دلربائی کردن و افسون و جادوی نمودن و بمعنی دلربا و افسونگر هم هست
س موهنی با دوم مجهول و فتح تای هوز زن افسونگر و موسیی دولی و بمعنی افسونگری و دلفریبی
س مها بروزن بها بزرگ و کلان و عظیم و بسیار
مهابراهمن با یای تحتانی برهمنی که سوم تجهیز و تکفین بجا آرد و در فاتحه سوی نخستین او را طعام خورانند
مهاپاپ گناه کبیره مهاپاتی مرتکب کبائر مها
س پرش بضم بای فارسی و رای مهمله مرد مقدس مها
پرساد بفتح بای فارسی طعامیکه پیش دیوان خصوصا جگناتهه گذارند و پس بعد بمردم تقسیم کنند مهاج
س جال دام بزرگ مهاجان دانای عصر مهاراج
شهنشاه مهاراجا فرمان روا مهارانی
س ملکه و حاکمه مهاسنکهه بفتح سین مهمله کاسه سر مرده
س مهامار طاعون و وبا را گویند مهامانس بسکون نون و سین مهمله گوشت آدمی آنکه و خبر خوردا بعد گرفتن زنکسی تزویج کند گویند که او مهامانس یعنی گوشت آدمی فروخته و این فعل نزد هنود مذموم است
س مهابهارت بفتح اول سوخت جنگ عظیمه که درمیان اولا بهارت واقع شده بود و نیز نام کتابی است منظوم مشتمل بر احوال جنگ پاندو و کشن و مصنف آن واسدیو بود
س مهاتم بفتح تای فوقانی و سکون میم مذکر حشمت و بزرگی و شان و جاه و عظمت باشد و نفعی که از فعل نیک حاصل شود
س مهاجن بفتح جیم تازی صراف و تاجر و مرد معتبر

س مهاجنی صرافی و سوداگری و امانت داری
س مهادیو نام سیوست که یکی از دیوان هنود است
س مهادول نوعی از پالکی جنگ گران بها
هـ مهار بفتح اول اینان من
س مهاسا بضم اول مذکر آبلهای که در عهد شباب بر روی مردم برآید
س مهاکوتهه بفتح اول نوعی از برص که سر و پا را در گیرد
س مهانا بضم اول دهانه رود بار و بکسر اول نمناک شدن
س مهانی بکسر اول بروزن نهانی سوخت شیرزنه
س مهاوت ـ مهاوتهه فیلبان
س مهاوتهه بفتح اول و چهارم بارانی که در ماه ماگهه می بارد
س مهاور بفتح اول و چهارم نوعی از رنگ سرخ که از کرم لاک می برآرند
س مهنت بفتح اول و دوم بزرگ و محترم و بزرگی وجاه و عظمت را هم گفته اند
س مهتا ـ مهتو بفتح اول شخصی که برای تحصیل زر از طرف زمین دار متعین باشد
س مهتاری بروزن رهداری مادر بعربی ام گویند
س مهدی بکسر اول حنا و بفتح اول و بعربی هدایت کننده و نام امام دوازدهم علیه السلام
هـ مهر بفتح اول و دوم رئیس و سردار و بمعنی زوجه و زن هم گفته اند و بکسر اول در فارسی محبت و خورشید و بضم اول خاتم و بفتح اول در عربی کابین و دوست پیمان باشد
هـ مهرا بفتح اول بروزن بهره کهار یا مالکی پردار و بکسر اول شخصی که لباس زنان بپوشد و بضم اول مقدمة الجیش و بضم اول و فتح دوم و تشدید را در عربی بمعنی پخته شده باشد
هـ مهرارو بفتح اول بروزن شه ماجو زنی که همراه باشد

هـ مهرانی بروزن شهنائی کبازی نوعی از ترانه که شبانان و دهقانان بسرایند

هـ مهرو بکسر اول و سکون ها و رای مهمله زن

س مهری بضم اول مونث پارچه که در آخر آستین دوزند و بمعنی موری و ناودان هم مشهور است

هـ مهری بکسر اول زن در فارسی نوعی از چنگ باشد که مطربان می نوازند

هـ مهریا بکسر اول زن

هـ مهک بفتح اول و دوم مونث بوی خوش

هـ مهکانا بفتح اول معطر کردن

هـ مهکنا بفتح اول و دوم معطر شدن

هـ مهکیلا بفتح اول و کسر سیوم خوشبو و مصالح داده

س مهما بفتح اول و کسر دوم مونث بزرگی و عظمت

س مهنا بفتح اول شورانیدن ماست

هـ مهنا بکسر اول مذکر طعن و طعنه و بضم اول و فتح دوم مشدد یدون و در عربی سازوار

س مهنت بفتح اول و دوم درویش و سرگروه

س مهنتائی سرگروهی

س مهندی بکسر اول مونث حنا

س مهنگا بفتح اول و دوم گران بعربی ثمین

س مهنگی مونث گرانی

س مهوا بفتح اول و ضم دوم نام درختی است معروف از گل آن که شیرین می باشد شراب می سازند و روغن ثمر آن بجای روغن کار بکار برند

س مهوچهه بفتح اول و سکون واو مجهول جیم فارسی کاه درواجی و کول را اسم گفته اند

س مهوچا بفتح اول فاتحه و عرس

س مهورت بفتح اول و ضم دوم عرصه دو ساعت و لحظه را اسم گفته اند

س مهوسه بفتح اول و سکون واو مجهول آبله که در عالم شباب بدروی می برآید

هـ مهوکا بفتح اول نام مرغی است معروف

س مهی بفتح اول بروزن سهی زمین بعربی ارض گویند و بمعنی دروغ هم آمده مهی بت بفتح بای فارسی پادشاه و مرزبان را گویند

س مهیپ بفتح اول بروزن حریف سلطان و پادشاه را گویند

هـ مهیر - مهیری بفتح اول و سکون یای مجهول آنکه از نانخورش باشد که در ماست می پزند

س مهیس بفتح اول و سکون یای مجهول نام دیو

س مهیشور بفتح اول و واو مدبری از صلاح ثلثه اول است گن یعنی قوة محصله صلاح و کمال دوم رجوگن یعنی قوة محصله تلون و ضلال سیوم تموگن یعنی قوة محصله فساد و ضلال و مهیشور مجسم با این سه قوة است زوجه اش دیوکا و پسرانش کارتک و گنیش بودند صاحب برهان گفته نام شوریکی از پیغمبران کفره هند است گویند او را کسی نزائید و هرگز نمیرد و زن و فرزند دارد وجود او از شش جسم است آفتاب و ماه و آتش

س مهیلا بفتح اول و سکون یای مجهول طعامی است که با کرده گوسفند و دیگر حیوانات می پزند و با سپاهیان خورانند تا فربهی آرد

هـ مهینا بفتح اول ماه بعربی شهر گویند و بمعنی مشاهره و ماهیانه هم آمده

س میا بروزن حیا مونث رحم و شفقت و لطف و مهربانی باشد و در فارسی نهی از آمدن و بفتح اول و تشدید دوم مادر را گویند

هـ میان بکسر اول صاحب و بزرگ و در فارسی وسط و کرگاه و غلاف کارد و غیر آن و میسیان را گویند
میانی چوبکی که بر دوال اسپ نصب کنند

س میبها بفتح اول و سیوم مادر علانی

س میت بکسر اول دوست و عاشق

هـ میت - میتا بکسر اول کاسه گدایان

هو میسا بکسر اول بکر میتی بوزن ویعنی بعنت بمسام موسی ارشید
س میتهن بفتح اول وضم سیوم مذکر جماع ومباشرت را گویند
س میتهل بفتح اول وسیوم ساکن متهیلا
س میٹنا با دوم مجهول تراشیدن وحک کردن
س میتها بکسر اول شیرین وزرم ودست نام میوه است وز هرگیا نبات موش که از سبزیها حاصل میشود
س میتهو میتها بکسر اول موئنث بوسه بعربی قبله خوانند
س میجنا بکسر اول مالیدن چیزی بدست باشد
ه میجو بکسر اول عدس آن چه بات اسم ونست
س میچ بکسر اول موئنث مرگ و وفات
ه میچنا - میچهنا بکسر اول چشم بر بستن
س مید بروزن بید مذکر ذبح و نثار ومغز چیزی وفربهی بسیار باشد
س میدنی با دوم مجهول وسکون دال موئنث زمین وارض وجماعت زایرانی که برای زیارت قبر ولی روند
س مید هر بسکون یای مجهول ودال مهمله مذکر ذبح ونثار را گویند
س میدها با دوم مجهول مذکر تیز فهمی ورسائی باشد
ه میرا از ان من
س میرو بروزن تیره مذکر محور وقطب را گویند
ه میرو با واو مجهول از ان من
س میرها با دوم مجهول میش
ه میسنا بکسر اول سائیدن
س میش بروزن میش گوسفند ودر فارسی نیز همین معنی دارد وبرج حمل نیز گفته اند
س میشی موئنث پوست میش
س میکا بفتح اول خانه مادر وخویشاوند
س میکهه با دوم مجهول مذکر میش وبرج حمل

س میکهلی با دوم مجهول موئنث پلاس آن پارچه ایست سطبر که بدان خورجین وامثال آن دوزند
س میگهه با دوم مجهول وسکون کاف فارسی مذکر میغ وابر ونام نوای است از موسیقی میگهه بن بفتح بای موحده سحاب رنگ وتیره میگهه پتی خداوند میغ میگهراج « فرشته رعد
س میل با دوم مجهول مذکر اتفاق ودوستی وسازش وآمیزش وبفتح اول مذکر چرک وسخ ودر عربی خواهش وتوجه وبکسر اول در فارسی مقدار یک مدبر وآنچه بآن سرمه در چشم کشند ونشانی که در راه بجهت تشخیص فرسنگ ودر میدان بجهت چوگان بازی سازند
س میلا با دوم مجهول مذکر بازار وعرس وبفتح اول چرکین ووسخ ناک وآلوده میلا کچیلا بضم کاف تازی وفتح جیم فارسی از اتباع است
س میلنا با دوم مجهول پیوستن ودوچار شدن
س میلی با دوم مجهول وکسر لام شریک وموافق
ه میمنا با دوم مجهول وسکون سیوم بزغاله
ه میمیانا بکسر هر دو میم آواز کردن بزغاله
ه مین با دوم مجهول بمعنی درون واندرون باشد وبفتح اول من که ضمیر متکلم واحد باشد بعربی انا گویند مین خوش میرا خدا خوش کنایه از غایت رضامندی باشد سه گر ناخوشی مین میری هوتا هی جی ترا خوش جیمین تیری خوشی هو مین خوش مرا خدا خوش
س مین بکسر اول بروزن دین موئنث ماهی وبرج حوت ونام اوتار نخستین وشنو در زبان عین نام دیوی است
ه مینا بفتح اول موئنث شارک وساد وسار و

وبکسر اول قومی است از هنود که دزدی کردن
پیشه ایشان است
س میون بفتح اول بانه را گویند
س مینجنا بکسر اول مالیدن و صاف کردن ظروف
وظروف مس و امثال آن باشد
ه مینڈک با دوم مجهول مونث پلوان
ه مینڈل با دوم مجهول مونث لب چاه
س مینڈک ـ مینڈکی با دوم مجهول و فتح دال
در اول و سکون آن در دوم اول مذکر و ثانی مونث
غوک بعربی ضفدع خوانند مینڈکی کو زکام
هونا کنایه از خود فروشی و نخوت شخص فرومایه
وکم حوصله باشد
س مینڈها با دوم مجهول گوسفند و میش و آماسی
در زیر گلو بر آید و آنرا در فارسی خوکک و در عربی
خنزیر گویند خنازیر جمع آن
ه مینڈیانا با دوم مجهول پلوان بستن
س مینسل بفتح اول و سکون یا و نون و کسر سین
مهمله سم الفار
ه مینگنی با دوم مجهول مونث پس افکنده گوسفند و
و شتران باشد
س مینهه با دوم مجهول مذکر باران بعربی مطر
خوانند مینهه چهوٹنا باریدن باران لشد
س مینهدی با دوم مجهول مونث حنا
ه میو بر وزن دیو میواتی میو ترا هرسه با دوم
مجهول مردمی که در کوهستان میوات می باشند
واکثر رهزنی کنند
س میهه مذکر باران
س میهکا بفتح اول و کسر های هوز جاسوس
س میهکی بفتح اول ماده جاسوس
ه میهنا با دوم مجهول و فتح های هوز مذکر طعنه
میهنا مارنا طعن کردن و طعنه زدن میهنا

با دوم مجهول و فتح هر دو های هوز و سکون نون
طاعن را گویند
ه میئی بفتح اول مونث کلوخ کوب و بمعنی نردبان هم هست

گفتار نوزدهم در حرف نون

س نابهه مونث ناف
س ناپ مونث پیمایش ناپچوکهه با واو معدوله
وزن پیمایش را گویند
س ناپت بکسر ثالث و سکون فوقانی حجام و جراح
س ناپنا پیمودن
س ناتا مذکر قرابت و خویشی
س ناتق بفتح سیوم بمعنی والا و گرنه باشد
س ناتن بکسر سیوم بر وزن کاهن دختر دختر
س ناتهه خداوند و صاحب و شوهر و خصم را گویند
ولفظی است که بعد نامهای جوگیان آید مثل گورکهناتهه
وامثال آن و ریسمانیکه در بینی گاو ان کنند
س ناتهنا در بینی گاو سوراخ کردن تا ریسمانی در ان بکنند
س ناتی بر وزن ذاتی بنبسه و فرزند دختر
ه ناٹا کوتاه و پست قد
س ناج مخفف اناج که غله باشد
س ناچ مذکر رقصیدن ناچ نچانا
س ناچنا رقصیدن
س ناد مذکر آواز و نوا و سرود ناد کونا غریدن شیر
و سرائیدن باشد
ه نادها با دال و الف و های هوز با الف کشیده
مذکر نهر و جوی آب را گویند
ه نادنا آغازیدن و شروع کردن
س نادهنا بسکون سیوم بر گردن نهادن
و آن چوبی است که بر گردن گاو در زراعت و گادی
گردون گذارند
س نار بر وزن دار ران و ساق فیلو فرو کردن
بعربی عنق گویند و نای بندوق و بیغی کردان

ریسمان می تابند و در عربی آتش و در فارسی مخفف نار

هـ نار بروزن تار مذکر گله و رمه جانوران و مشورت
و کنکاش

هـ نارا بروزن یارا مذکر لیف و رشته سرخ

س نارایَن بفتح تحتانی و سکون نون نام خدای
عزوجل است جل جلاله و نام وشنو هم هست

س نارایَنی منسوب بنارایَن و زوجه وشنو را هم گفته اند

س نارد بفتح رای مهمله بروزن دارد نام ولی است
در هندوان

س ف نارنگی بروزن و معنی که رنگ مشهور است و میوه
هم است از نارنج کوچکتر و شیرین تر و پوست نارنج گرم
و خشک است در اول و ترشی آن سرد و خشک است
در دوم التهاب معده را سود دهد و صفرا بشکند
و [illegible] باز دارد و اشتها آرد و خفقان گرم و سرفه
صفراوی را مفید باشد و رنگ سیاهی از پارچه سفید
زایل کند و تخم آن گرم و خشک است و گزندگی هوام را سود دهد

س نارای بروزن یاری زن بعربی مراة گویند و
نبض و نوعی از سبزی و روده ناف که آنرا امی برند
و در فارسی جامه پوشیدنی و در عربی آتشی
و دوزخی را گویند

س نارایه بروزن ماریه نباض و نبض شناس

س نارِیل - ناریل بکسر رای مهمله و فتح تحتانی نارجیل
و جوز هندی و آن گرم است در دوم و تر در اول
کثیر الغذا و زیاده کننده باه است تقطیر بول و سردی
مثانه و درد پشت و استسقا را نفع بود و گرده را
گرم کند و روغن آن بواسیر را مفید باشد و مضر
معده باشد و مصلح آن شکر است

س ناری سونش نبض

س ناس سونش معروف و آنرا سفر و شن دماغ
و تکمین گویند و بمعنی عدم و نیستی و ویرانی هم هست
و در عربی مردم و مردمان

س ناسا بروزن کاسه مذکر بینی بعربی انف گویند
و مرضی است از امراض بینی

هـ ناسپال بسکون سیوم مذکر پوست انار خام که
بدان پارچه ها رنگ کنند ناسپالی برنگ رنگ
پوست انار

س ناست بروزن ماست خراب و ویران

س ناستک - ناستکی بسکون سین مهمله و کسر فوقانی
دهریه و زندیق و آنکه قایل ثواب و عذاب آخرت نبود

س ناسک بفتح سین مهمله نیست کننده و بمعنی صاحب
برهان گفته که ناسک بکسر ثالث نام یکی از صاحب
شریعتان کفره هنود است و اعتقاد اتباع او آنست
که آدمیان همچو گیاه سیر شوند و خشک می شوند

س ناسکا بروزن ماسکه سونش بینی را گویند

س ناسنا گریختن و معدوم کردن

س ناشپاتی سونش امرود بعربی کمثری گویند و آن
سرد و تر است و معده و دل را قوت دهد

س ناک بروزن پاک سموات و افلاک و بینی که
عربان انف گویند ناک رکھنا حرمت کی
نگهداشتن و ناک در فارسی لفظی است که بحیثیت
بیان اتصاف در آخر کلمات آید همچو طربناک
و غمناک و آلوده و آغشته و ملازه و چانه

هـ ناکا مذکر نهایت راه و جاده و سوراخ سر
سوزن و آن را در فارسی سفت و بعربی
سم الخیاط گویند

س ناکا مذکر شیر آبی

س ناکڑا بسکون سیوم مذکر حرقة الانف یعنی
سوزش بینی

س ناگ مذکر مار بعربی افعی گویند و فیل و زهر و سرب
را هم گفته اند ناگ بهاشا گویند زبان مردم
زیر زمین است که مثل مار اند ناگ پنچمی بفتح
بای فارسی نام بدرونی می آید [illegible] آن در

پنجم ماه سرون آید و هنود دران روز پرستش مار
کنند و ازو در اولاد و اطفال خیر و برکت طلبند
ناگ پاس - ناگ پهانس کمندی که بروز
حرب در گردن دشمن اندازند ناگ کنیا بفتح
کاف و نون و تشدید یا جماعتی از زنان که در زیر زمین
می مانند گویند اگرچه نسب آنان باران رسید
اما حسن و جمال بسیار دارند ناگ لوک عالم
زیر زمین ناگ بیل برگ تنبول ناگ دون
بفتح دال مهمله نام چوبی است گویند صاحب زنجیر
اگر آنرا مس کند زنجیر پایش از خود بکشاید و بیفتد
ناگ دونا نوعی از مرزنجوش باشد ناگ کیسر
نام درختی است
س ناگا قومی از گدایان هنود باشد
س ناگر بفتح کاف فارسی قومی است از برهمنان
گجراتی
س ناگرموتها مذکر سعد بفارسی مشک زیر زمین
گویند در اول حارست و خشک در دوم بوی
دهان خوش کند و جراحات را اندمال دهد و
حفظ بیفزاید و معده و جگر را گرم کند و سنگ
برآرد و بواسیر و تپ های کهنه را نفع بخشد
س ناگری بسکون سوم نام خطی است معروف
و آنرا دیو ناگری هم گویند
س ناگل بفتح کاف فارسی مذکر قلبه
س ناگن بکسر سوم و فتح آن ماده مار ناگنی کذلک
ھ ناگور بفتح کاف فارسی مذکر نام کشوری است
قریب ماتره واتره و بضم کاف فارسی نام شهری
معروف که مقبره قادر ولی در آنجا واقع است
س ناگیسر بسکون یای مجهول و فتح سین مهمله مونث
نام گلی است زرد رنگ
س ناگیسری زعفرانی
ھ نال بروزن حال همراه و نزدیک و در فارسی

نای میان خالی و قلم و رگهای اندرون قلم و نی که
ازان تیر سازند و نیشکر و رود خانه کوچک و جوی
بزرگ و ناله و امر بنالیدن
س نال مذکر نای میان خالی و ساق نیلوفر و رود ده
که با ناف کودک ملاصق می باشد و نای بندوق
را هم گفته اند
ھ نالا بروزن بالا ناله که رود خانه کوچک باشد
ھ نالکی بسکون لام مونث پالکی کرسی نما
س نالی بروزن شالی مونث بدررو کاه و خس
و سفالی که آنرا چون نای سازند و ناودان و اسفل
ع نام معروف بعربی اسم خوانند نام خدا لفظی
است که در محل ستایش و آفرین گویند نام
دهرنا نامیدن و نام بیجا نهادن شاعر گوید
۵ کبهی بولین عقیق اور کبهی نگین لعل
ٹهہراوین یه نا شاعر تیرے هونٹهون
کا کیا کیا نام دهرتے هین نام لینا کنایه از
تعریف کردن و ذکر نمودن باشد
ھ نانا پدر مادر و نیا و آن در فارسی بمعنی جد باشد
خواه پدر مادر خواه پدر پدر
س نانا خاییدن و بمعنی گوناگون و انواع هم است
س ناند بسکون سوم مونث تابه کلان بزرگ
ھ نا ندهنا بسکون سوم آغازیدن
ھ نانک بفتح سوم نام درویشی است بانی
قوم سکهه نانک پنتهی و شاهی نانک متا
بفتح سوم زمره سکهه را گویند که پیروان نانک باشند
س نانگهنا بسکون سوم و کاف فارسی بر جستن
و شلنگ زدن
س نانو - نانون در لغت عوام بمعنی نام باشد
س نانهه بسکون دوم و های هوزی بعربی لا گویند
ھ نانهیال بکسر سوم نسب جد مادری
ھ نانی مادر مادر

س ناو بروزن کاو کشتی وجهاز کوچک ودر فارسی بمعنی نیز آمده داروی وهرچیز دراز ومیان تهی ودر فارسی ناودان
بام خانه هم هست
س ناون نام را گویند
س ناه بروزن ماه نے وخیر باشد ولفظ خیر را فارسیان
در محل نفی استعمال می کند
ه ناهر بفتح های هوز پلنگ ویوز
س ناهن بروزن کاهن ناهین بروزن شاهین بمعنی
نی دهیت باشد
س نائی بروزن مائی حجام وسرتراش
س نایك بفتح سیوم رئیس وپیشوا وسرهنگ وشخصی که
در سرود ورقص مهارت کلی داشته باشد
س نایکا بکسر سیوم زن نایک ودوشیزه وباکره وکدخدا
ودرین زمان بانوی قحبه خانه را گویند
س ناین بفتح سیوم زن حجام
س نباسران بکسر اول وفتح رای مهمله بازداشت وممانعت
را گویند
س نبارنا بکسر اول منع کردن
س نبارن بکسر اول وفتح رای هندی اتمام والصرام
وجدائی را گویند
س نبارنا بکسر اول اهتمام کردن وصرف نمودن و
جدا کردن باشد وبمعنی تمام کردن هم آمده
س نباه بکسر اول مذکر ادا وانجام وکفایت ونگهداشت
باشد
س نباهنا بکسر اول تمام کردن ونگاه داشتن
س نباهو قایم وپایدار وکافی را گویند
ه نبتیں بکسر اول وباکسر تای منقوطه بچهار نقطه مذکر
عزم وقصد وتقرر باشد
س نبرنا بکسر اول وفتح دوم تمام شدن وبانجام رسیدن
س نبل بکسر اول وفتح دوم ضعیف وناتوان
س نبند هه بکسر اول وفتح دوم مقرر وثابت

س نبهه بفتح اول آسمان وفلک نبهه چر بفتح جیم
فارسی طایر هوا
س نبها نا بکسر اول ادا کردن
س نبهنا بکسر اول ادا کرده شدن وگذشتن
س نبیدن بکسر اول وسکون یای مجهول وفتح دال
مهمله مذکر عرض وگذارش والتماس باشد
س نبیڑا بکسر اول مذکر انجام وانتها
س نبیڑنا بکسر اول ودوم صرف کردن وتمام نمودن
ه نپاتنا بکسر اول فیصل کردن وسفر ساختن
ه نپت بکسر اول وفتح دوم بسیار
ه نپٹانا بکسر اول فیصل کردن
ه نپٹنا بکسر اول فیصل کردن وبفتح دوم فیصل شدن
س نپن بکسر اول وفتح دوم قابل وماهر
س نپنسك بفتح اول وضم دوم وسکون نون وفتح
سین مخنث
س نپوتا بکسر اول وضم بای فارسی لاولد
س نت بکسر اول همواره وهمیشه وجاودان
س نتا بکسر اول وتشدید دوم دوام وهمیشگی
س نتنب بکسر اول وفتح دوم وسکون نون وبای موحده
مذکر سرین را گویند
س نتهه بفتح اول مذکر حلقه بینی
ه نتهارنا بکسر اول ریختن وصاف کردن آب
وغیر آن ودوشیدن
ه نتهرا بکسر اول آب صاف وزلال
س نتهنا بفتح اول مذکر سوراخ بینی وحلقه بینی وسوراخ
کرده شدن بینی گاو
س نتهنی بفتح اول مونث حلقه بینی وحلقه که در زیر
قبضه شمشیر کنند
ه نتی بکسر اول وتشدید دوم مونث ترازوی کوچک
استادان زرگر باشد
س نتیت بفتح اول ودوم وسکون تحتانی وفوقانی

خویشاوند
س نتیکرم - نتیکویا بکسر اول وسکون دوم وفتح سیوم وچهارم مشق وکثرت وشغل دایمی را گویند
س نت بفتح اول قومی است که پیشه شان شعبده بازی ورسن بازی باشد و کنایه از مکار ودغاباز
ه نتارا بکسر اول ... کرفیصله وتقرر را گویند
س نتبر بفتح اول وسیوم شعبده باز
س نت کهت بفتح اول وسیوم دغاباز ومکار
س نت کهتی مونث مکاری ودغابازی
س نتن بفتح اول ودوم زن شعبده باز نتنی کذلک
ه نتن بفتح اول ودوم مونث انکار
ه نتنا بفتح اول انکار کردن
س نتوا بفتح اول شعبده باز ورسن باز
س نتهر بکسر اول وضم دوم ظالم وبیرحم ومکار ودغاباز را گویند
س نتهرائی بکسر اول مونث ستم وجفا نتهرتا بکسر اول کذلک
ه نتهلا بکسر اول وفتح دوم وتشدید لام کاهل وکاهلی باشد
س نج بکسر اول خاص وذاتی ومخصوص وازان خود
س نج نج سے بکسر فوقانی بدرستی وبخوبی باشد
س نجت بکسر اول وضم دوم ده صد هزار
ه نجهانا بکسر اول دیدن ونگریستن
ه نجهوتنا بکسر اول وسکون واو مجهول بزور ستانیدن وبرگرفتن باشد
س نجهول بکسر اول خوش رفتار وخوش اندام واین لفظ را بر پیلان اطلاق کنند
س نچانا بفتح اول رقصانیدن
س نچنت بکسر اول ودوم بی فکر وفارغبال
س نچنتائی بکسر اول مونث فراغت وبیفکری را گویند
ه نچوتر بکسر اول مذکر انجام کار وموقوف علیه باشد

ه نچوترنا بکسر اول افشردن ودوشیدن
ه نچوترو - نچوترا بکسر اول غارتگر
س نچویا بفتح اول وسیوم وتشدید یا رقاص
ه نچهاور بکسر اول وفتح واو مونث نثار وقربان
س نچهتر بفتح اول ودوم وتشدید فوقانی مذکر منزلی از منازل قمر وستاره واختر را هم گفته اند
س نچهتری بفتح اول ودوم نیک اختر وخوش طالع
س ند بفتح اول مذکر جوی ورود خانه وبکسر اول در عربی همتا ومانند باشد
س ندان بکسر اول آخر الامر ودر اصطلاح طبی بمعنی شناخت علامات امراض باشد مونث
س ندرا بکسر اول وسکون دوم مونث خواب بعربی نوم خوانند
ه ندولا بفتح اول وسکون واو مجهول مذکر تابه کلین بزرگ
س نده بکسر اول مذکر مطلق خزینه ودولت ومال ونام خزینه کوبیرا که هندوان او را خدای دولت دانند
ه ندهرک بکسر اول وفتح دوم بی خوف
س ندهان بکسر اول مذکر خانه ومقام ومنزل
س ندی بفتح اول وتشدید دوم مونث جوی ورود وبار
س ندر بکسر اول وفتح دوم دلیر وبی خوف
س ندهال بکسر اول ساکن وبی حرکت
س نر بکسر اول حرفی است که چون با کلمه دیگر آید افاده عدم اتصاف بچیزی دهد هیچ نرگنده یعنی چیزی که بوی ندارد وبفتح اول در فارسی نقیض ماده
س نراجه بکسر اول وضم جیم بی زره وجنگ نیازما
س نرادر بکسر اول بر وزن برادر بی ادب وبی وضع را گویند
س نراس بر وزن هراس نومید ومایوس نراسا بکسر اول کذلک
س نراکار بکسر اول ساده وبی جسم ومجرد

هـ نرلا بکسر اول خالص و ساده و نادر و عجیب و تنها را گویند

س نرباه بکسر اول مذکر مرادف نباه

س نربدهی بکسر اول و ضم بای موحده نادان و بی خرد را گویند

س نربس بکسر اول و فتح بای موحده ناتوان و بی طاقت را گویند

س نربسی بکسر اول و سیوم موئنث جدوار

س نربل بکسر اول و فتح سیوم ضعیف و بی زور

س نربلتا بکسر اول موئنث ضعف و ناتوانی

س نربندهو بکسر اول بی یار و بی خویش

س نربنس بکسر اول و فتح بای موحده بی اولاد و بی نسل را گویند

س نربهی بکسر اول و فتح سیوم بی هراس و بی خوف

س نربیج بکسر اول بی تخم و لاولد و بی نسل و خاندانی که منقطع شده باشد

س نرپ - نرپت بکسر اول و دوم و راول و فتح سیوم و ر دوم سلطان و بادشاه را گویند

س نرپچه بکسر اول و فتح بای فارسی عاجز و بی کس

س نرپهل بکسر اول و فتح سیوم بی ثمر

س نرت بکسر اول و سکون رای مهمله مذکر رقص

س نرتك بفتح اول و سیوم مرد رقاص

س نرتانا بکسر اول رقصانیدن و پاک و خالص کردن

س نرتنا بکسر اول و سکون رای مهمله و فوقانی رقصیدن

س نرجن بکسر اول و فتح سیوم ویران و ناآباد

هـ نرجه بفتح اول و سیوم مذکر پرنده ازوی کوچک

س نرجیو بکسر اول بی جان و مرده

هـ نرچا بکسر اول مذکر نوعی از بقولات

س نرچهل بکسر اول و فتح سیوم بی ریا و ساده دل

هـ نرخرا بفتح اول مذکر نرخره موئنث حلقوم را گویند

س نردوکهه بکسر اول و ضم دوم و سکون واو مجهول عیب

س نردوند بکسر اول و فتح سیوم و چهارم مردم بی ستیز

و با انگشتی و صاحب آزرم را گویند

س نردهارا بکسر اول و فتح سیوم مذکر تعین و تشخص

س نردهن بکسر اول بی زر و مفلس

س نردی بکسر اول و فتح دال بی رحم و نامهربان

س نرهلك بکسر اول و فتح دوم و چهارم و سکون رای دوم غافل و بی خبر و متروک و منسوخ باشد

س نرس بکسر اول و فتح دوم بی مزه و زبون و خشک را گویند

س نرسنگا بفتح اول و کسر سیوم مذکر و آن چیزی است که از شاخ گاو سازند و مثل کرنا می نوازند

س نرسنگهه بفتح اول نام او تار چهارم و شنو است

س نرسنگیا بفتح اول نرسنگا نواز

هـ نرسون بفتح اول و سکون واو مجهول روز چهارم گذشته یا آینده

س نرك بفتح اول و دوم دوزخ و جهنم

س نرکت بفتح اول و سیوم مذکر نی است که بدان بوریا بافند

هـ نرکس بفتح اول بر وزن کرکس مذکر حلقوم و حنجره

س نرکهنا بکسر اول و فتح دوم دیدن و نگریستن

س نرگن بکسر اول و ضم کاف فارسی در رشته کشیده و آنکه از اوصاف بشری بری است و آن وصفی از اوصاف الهی باشد و بمعنی بیقدر و بی هنر نیز گفته اند

س نرگهن بکسر اول و سیوم نامکروه و مکروه از اضداد است

س نرلج بکسر اول و فتح سیوم بی شرم و بی حجاب

س نرلوبهی بکسر اول قانع و بی طمع را گویند

س نرمان بکسر اول بر وزن حرمان مذکر ساخت و صنعت و بمعنی درستی و برابری هم گفته اند

س نرمانا بفتح اول نرم کردن

س نرمل - نرملا بکسر اول خالص و صاف

س نرملتا بکسر اول مونث خلوص و پاکیزگی

س نرملی بکسر اول مونث تخمی است که از سودن و امیختن آن آب کدر بار دور زلال گردد و آنرا چلبیچ نیز گویند

س نرموهی بکسر اول بی شفقت و بی التفات و نامهربان را گویند

س نرنتر بکسر اول و فتح دوم همیشه و متواتر

س نرنکار - نرنکال بکسر اول و فتح دوم مجرد از جسم و صورت مبرا

س نرنی بکسر اول و فتح سیوم مذکر تقرر و بمعنی مقرر و ثابت هم گفته اند

س نروان بکسر اول نیست و معدوم و نجات و رستگاری را هم گفته اند

س نروپ بکسر اول و ضم دوم مجرد و بی شکل

س نروکهه بفتح اول و ضم دوم تنقیص ماده و مذکر را گویند

س نروگ - نروگی بکسر اول صحیح و تندرست و مفید و بی ضرر را هم گفته اند

س نرهت بفتح اول ساق پا

س نرهس بکسر اول و فتح های هوز مردم سنجیده و مدبر و ذی وقار را گویند

ھ نری بروزن بری مونث چرم رنگ کرده گوسفند و ماکوی و آن افزاری است که جولاهگان بدان جامه را بافند

ھ نریت بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر حلقوم نرینی کذلک

س نریس بفتح اول و سکون یای مجهول حاکم و فرمان روا

س نریکهنا بکسر اول و دوم و سکون یای مجهول دیدن و نگریستن

س نس بکسر اول مونث شب بعربی لیل خوانند

نسچر بکسر اول و فتح جیم فارسی آنچه در شب در تلاش صید بگردد

س نسا بکسر اول مونث شب و در عربی بمعنی زنان باشد

نساچر بکسر اول و فتح جیم فارسی شیطان و غول و دزد و راهزن و جانوری که در شب بهر طرف گردد نساکر بفتح کاف تازی نسانا کنایه از ماه باشد که عربان قمر گویند

س نساس بکسر اول بر وزن هراس نفس و آرزو

س نسانا بفتح اول نیست کردن و معدوم ساختن

س نسپیهه بکسر اول و فتح بای فارسی و بکسر رای مهمله و سکون تحتانی از هوا و هوس مبرا

س نستار بکسر اول و سکون سین و فوقانی با الف کشیده مذکر رستگاری و نجات و سرحد وی باشد

س نستارا بکسر اول مذکر تقرر و فیصله و بمعنی برکت هم گفته اند

س نستارنا بکسر اول آزاد کردن و بخشیدن گناه

س نستوک بکسر اول و سکون واو مجهول مذکر فیصله

س نسچیت بکسر اول و سیوم تحقیق و راست

س نسچی بکسر اول و فتح جیم فارسی هرآئینه والبته و تقرر و تحقیق را گویند

س نسکپت بکسر اول و فتح کاف تازی و بای فارسی بی دغا و صاف دل و سینه صاف را گویند

ھ نسنتهه بکسر اول و فتح دوم بدفال و بدشگون

س نسنده بکسر اول و فتح دوم تنگ و چست و متین و مستحکم را گویند

س نسندهائی بکسر اول و فتح دوم مونث استکی و متانت

س نسندیه بکسر اول بی شک و لاریب

س نسنک بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف تازی بی خوف و بی شک

س نسنکوچ بکسر اول و فتح دوم و سکون واو مجهول

بی حجاب و بی شرم
س نسواس بکسر اول مذکر نفس و آرزو
هـ نسی بفتح اول و کسر دوم مونث کاه و آهن
هـ نسیتهه بفتح اول و کسر دوم بد شگون
س نسینی بکسر اول و فتح دوم مونث نردبان بعربی سلم خوانند
س نشچی بکسر اول و فتح جیم فارسی مذکر اعتبار و اعتماد و راست و باور و مقرر را هم گفته اند
س نک بفتح اول مخفف ناک که بینی باشد نک گهسنی بکسر کاف فارسی بینی بر زمین مالیدن نیایش گری کردن باشد نک چرهانا ینده و خشمناک
هـ نکا بفتح اول و تشدید دوم مذکر یکه گنجیفه
نکادوا بضم دال مهمله نام بازی از تخته نرد باشد
س نکار بفتح اول مذکر بمعنی انکار باشد
س نکارنا انکار کردن
س نکاس بکسر اول بر وزن نفاس مذکر مضافات و بیرونجات و خروج و خرج و فیصله حساب را گویند
هـ نکاسنا بر وزن نشاسته مذکر استاده و ستون را گویند
س نکاسنا بکسر اول بر آوردن و خارج کردن
س نکاسی بکسر اول مونث خراج و محصول مال و متاع باشد نکاسی کی چیتهی راهداری را گویند
س نکال بکسر اول اخراج و خروج و بر آمد و بفتح اول در عربی بمعنی عقوبت باشد
س نکالنا بکسر اول بر آوردن
هـ نکانا بکسر اول گیاه از کشت و مزرع بر آوردن
هـ نکائی بکسر اول مونث مزدی که برای برکندن گیاه دهند و بر کندن گیاه از مزرع
س نکپت بکسر اول و فتح دوم و سیوم بی دغا و بی کینه
س نکتوترا بفتح اول مذکر شرارت و نخوت و غرور را گویند
س نکتی بکسر اول مونث ترازوی کوچک
س نکت بکسر اول و فتح دوم تقریبا و تخمینا

س نکتا بفتح اول نی بر بیچ و کنایه از شریر و بد ذات هم هست
هـ نکتا بفتح اول نام برنج است
س نکچهنی بفتح اول و کسر جیم فارسی مونث کندش را گویند
س نکر بفتح اول شیر آبی
س نکرنا بکسر اول و فتح دوم بر آمدن
س نکرا بفتح اول سوزش بینی و حرقة الانف
س نکسنا بکسر اول و فتح دوم بر آمدن
س نکسیر بر وزن تکسیر مونث رکهای بینی
س نکلنا بکسر اول بر آمدن
س نکما بکسر اول و فتح دوم و تشدید میم بیکاره و بی فائده
س نکنتک بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و فتح چهارم ساده و آسان و سرور و شادمان را هم گفته اند
س نکند بکسر اول و فتح دوم مستاصل و از بیخ برکنده
هـ نکو بفتح اول و تشدید دوم رسوا و بدنام و بکسر اول و ضم دوم در فارسی نیکو و خوب باشد
س نکوا بفتح اول و ضم دوم مذکر بینی و مرضی از امراض بینی و نشان و نوک و سر هر چیز را هم گفته اند
هـ نکوسنا بکسر اول و سیوم مجهول دندان سپید کردن
س نکهه بفتح اول مذکر ناخن بعربی ظفر گویند نکهه سے سکهه تلک بکسر سین مهمله سراپا از ناخن تا موی سر
س نکهاد بکسر اول بر وزن نژاد مذکر لحن اول از هفت لحن موسیقی و نیز قومی از هندوان باشد
هـ نکهارنا بکسر اول صاف کردن و سپید نمودن
س نکهت بفتح اول و دوم مذکر ستاره و اختر و برجی از بروج دوازده گانه و بفتح اول و سیوم در عربی بوی خوش را گویند

س نکهتی بفتح اول و دوم ارجمند و نیکبخت را گویند
هـ نکهتو بکسر اول و فتح دوم و تشدید تای هندی مخمومه کاهل و معطل و بیکار را گویند
هـ نکهد بکسر اول و فتح دوم سفر و سفید
هـ نکهدا بکسر اول مذکر مضرت و ضرر
هـ نکهارنا بکسر اول پالودن و صاف کردن
هـ نکهرنا بکسر اول صاف شدن
هـ نکهریکهه بفتح اول و سکون یای مجهول مونث خراش ناخن
س نکهند بکسر اول و فتح دوم نصف و نیم را گویند
س نکهنگ بکسر اول و فتح دوم و سکون دیگر حروف مونث ترکش بعربی جعبه خوانند
س نکهوت بکسر اول و سکون واو مجهول بی غل و بی غش و راست باز
س نکهورنا بکسر اول پوست بر آوردن
هـ نکهوسنا بکسر اول دندان سپید کردن
س نکهیانا بفتح اول بناخن خراشیدن و چنگال زدن را گویند
س نکی بفتح اول و تشدید دوم مونث آواز بینی و غنه
س نکیل بفتح اول مونث چیزی است که از چوب یا آهن سازند و در بینی شتر کرده مهار شتر را بدان بندند
هـ نکیلا بضم اول و کسر دوم نوکدار
هـ نکی مونتهه بفتح اول و تشدید دوم و ضم و سکون دیگر حروف نام بازی است
س نگ بفتح اول و سکون کاف فارسی مذکر نگینه و لعل و گوهر و بمعنی کوه هست که عربان جبل خوانند
س نگالی بکسر اول بر وزن نهالی مونث بچه کوچک
س نگت بکسر اول و فتح دوم برهنه و عریان
س نگچانا بفتح اول نزدیک رسیدن
س نگچاهت - نگچائی بفتح اول مونث قرب و نزدیکی
س نگک و نا بفتح اول و سیوم مذکر افسنتین
س نگر بر وزن اگر مذکر شهر و معموره و بکسر اول و تشدید دوم پر و مملو
س نگری بفتح اول مونث معموره و آبادی و منسوب بشهر
س نگرا بکسر اول و فتح دوم مذکر زنجیر و کلیدان یعنی کنده که بر پای دزدان و گنه کاران نهند
س نگلنا بکسر اول و فتح دوم فرو بردن و بلع کردن
س نگم بکسر اول و فتح دوم نام وید است و آن کتاب آسمانی است در اعتقاد هنود
س نگن بفتح اول و دوم فیل و آن جانوری است معروف
هـ نگوڑا بکسر اول و با واو مجهول ذلیل و کم بخت
س نگندنا بکسر اول و فتح دوم سوزنی دوختن
نگندا - نگندائی بکسر اول اسم مصدر باشد
س نل بفتح اول مذکر نی میان خالی و نام بادشاهی و پهلوانی که از مشاهیر وقت بود و نام عاشق دمن و قصه نل و دمن مشهور است
س نلا بر وزن خلا مذکر و مجری است که بول را از گرده بسوی مثانه می برد
س نلاهت بکسر اول مونث نیلگونی
س نلجا بکسر اول و فتح دوم و تشدید جیم شوخ و بی حجاب را گویند
س نلوا بفتح اول و ضم دوم مذکر پاره نی که در ان خطوط نهند و در جای فرستند و بمعنی پیاله هم هست
س نلی بر وزن جلی مونث نی و حلقوم و نی بندوق و استخوان ساق پا و ناکوی جولاهگان
س نلیا بفتح اول و کسر دوم نام قومی است که مرغان را بشلم و درخت شکار کنند
س نم بفتح اول حرفی است که برای نفی آید بمعنی نیست و در فارسی تر و تری را گویند و بضم اول در عربی

امران خواب کردن یعنی بخواب
س نمانا بکسر اول بر وزن نشانه ساده وبی نقش و
نادر وبی مانند را گویند
س نمت بکسر اول و دوم مذکر سبب و علت و باعث
و کنایه از دولت و اقبال هم هست نمتمان صاحب اقبال
س نمر بفتح اول مایل وخمیده و خلیق و متواضع و بکسر اول
و فتح دوم مانی و حی و لاهوت را گویند و بفتح اول
وکسر میم در عربی پلنگ را گویند نمور جمع
س نمرتا بفتح اول و سکون میم و رای مهمله و فتح فوقانی
مونث فروتنی و انکسار باشد
س نمسکار بفتح اول و دوم و سکون سین سلام و بندگی
ت نمشک بر وزن سرشک قیماق شیر خام و بکسر
و کسره بعربی زبده خوانند و نمش بفتح اول که مشهور
است در برهان و غیر آن یافت نشد والله اعلم
س نمکهه بکسر اول و دوم مذکر آن و لحظه و لمحه
ف نمگیره بفتح اول مذکر چتر و سایبان
هـ نمن بر وزن چمن مشابه و مانند و بکسر اول و فتح
دوم تنگ و چست و محکم را گویند
س نمن بکسر اول بر وزن ضمن شیب و مغاک
هـ نمنانا بکسر اول قوت دادن و پر زور ساختن
هـ نمنائی بکسر اول مونث زور و مضبوطی
س نمه بفتح اول و دوم بندگی و سجده و پرستش
هـ ننانوان بکسر اول و سکون نون سیوم مذکر نه و نود
را گویند
س ننانوے بکسر اول و فتح نون و سیوم نود و نه
ننانوے کے پھیر میں پڑنا سختی ها کشیدن
و در جمع مال سرگردان بودن
هـ ننایا بکسر اول مذکر سرخک آن جانوری است معروف
س نند بفتح اول بر وزن بند خواهر شوهر و نام پدر
رضاعی کرشن هم هست
س نندا بکسر اول بر وزن زنده مونث نکوهش و
سرزنش را گویند
س نندااس بکسر اول مونث غنودگی و پر باشد نکوهیده
س نندااسا بکسر اول خوابناک و نائم را گویند
س نندت بکسر اول و سیوم نکوهیده و ملول و ملوم
س نندک بکسر اول و فتح دال مفتری و تهمت
س نندکای بکسر اول مونث عیب جوئی و خرده گیری
س نندن بفتح اول بر وزن چندن پسر و فرزند و
نام باغ اندر هم هست
س نندنا بکسر اول و سکون نون و دال مهمله نکوهیدن
و ملامت کردن
س نندوسی ـ نندوئی بفتح اول شوهر خواهر شوهر
س نندولا بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر
آونده کلین را گویند
هـ نندهنا بفتح اول آغازیدن
س نندی بر وزن بندی نام یکی از سرهنگان
سیوست
س نندیا بفتح اول خواهر شوهر
هـ ننکا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف تازی
کودک و طفل
س ننگا بفتح اول برهنه و عریان ننگا جهوری
بضم جیم دریافت و تلاش و امتحان ننگا منگا
بضم میم از اتباع است
س ننگتا بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی
برهنه را گویند
هـ ننگدهرنگ بفتح اول و چهارم برهنه
س ننگیا لینا بفتح اول و کسر کاف فارسی گرفتن
چیزی و برهنه کردن
هـ ننهان بفتح اول و دوم و سکون های هوز
کوچک و صغیر را گویند
س نو بفتح اول ... تازه و جدید و بفارسی نیز ...
... نوبجها بفتح اول و سکون واو

مجهول و فتح بای ابجد دوشیزهٔ نوجوان نوچنده
نوچندی منسوب باه نو نودهن بفتح دال
مهمله چون نورتن بفتح را مهمله بازوبندیکه آنرا از جواهر نهگانه ساخته
باشند نوکهند بفتح کاف تازی اقالیم تسعه
ف نوا نغمه و آهنگ و مقامی از جمله دوازده مقام
موسیقی و سامان و توانگری و توشه و آذوقه
و سپاه و لشکر و در وکنی جدید و نو باشد
ف نوار بروزن هزار چیزی باشد پهن که از ریسمان
بافند و بر خیمه دوزند و بضم اول هم آمده است
ه نوارنا بفتح اول گردیدن و سیاحت کردن و
سفر نمودن و محاصره کردن
س نوارنا بکسر اول منع کردن و باز داشتن
س نواری بکسر اول مونث نوعی از یاسمین باشد
و برای هندی هم گفته اند
ه نوان بکسر اول بمعنی نوار باشد
س نوارا بکسر اول مذکر سفینه و نوعی از کشتی
ه نوازنا بفتح اول و بارای بمعنی نوازیدن و
سرفراز کردن
ه نواس بکسر اول مذکر مسکن و مقام
ف نواسه نبیره باشد عموما و دخترزاده را گویند
خصوصا کذافی البرهان و هندیان بجای ها الف
نویسند و دختر دختر را نواسی گویند
س نواسی بفتح اول ایستاده و بکسر اول ساکن
و باشنده را گویند
س نوان بکسر اول نشیب و بفتح اول و تشدید دوم بمعنی
خم باشد
س نوانا بکسر اول و فتح آن خمانیدن و مطیع ساختن
ف نوبت نقاره و پاس و حصه ظعنت و بمعنی کرت
عربی است
س نوپو بضم اول و سیوم نوعی از خلخال و پای
برنجن است

س نوتا بفتح اول مذکر دعوت و اسم عام
س نوتنا با دوم مجهول دعوت کردن
ه نوچ با دوم مجهول مذکر خراش
ه نوچنا خراشیدن
ه نوچی بفتح اول روسپی و دوشیزه و محبه خانه
س نودهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر
کوپل و بهار درخت
س نودها بضم اول نوعی از تنباکو باشد
ف نورس تازه و نو رسیده و نو رسته و نام
رساله از رسایل ملا ظهوری
ه نوری بروزن دوری پرنده است معروف و آن
از جنس طوطیان است و عوام آنرا اوری گویند
ه نوڑهانا بفتح اول خمانیدن
س نوسادر نوشادر و آن دوائی است کانی که
بیشتر سفیدگران بکار برند و در سنسکرت لشتین
بمعنی هم آمده است
س نوکا بفتح اول مونث کشتی و سفینه را گویند
س نوگری بفتح اول و سیوم نوعی از بازوبند باشد
ه نوکیلا نوکدار
ه نول بفتح اول و دوم خوبصورت و حسین و بروزن
غول در فارسی منقار مرغان و گرداگرد دهان و
نائزه و لوله صراحی و بفتح اول در عربی اجرت کشتی
س نولا بفتح اول زن دوشیزه
س نولاسی بفتح اول نرم و نازک را گویند
س نوم بفتح اول و دوم بمعنی نهم باشد و بفتح اول در
عربی خواب را گویند
س نوماسا بفتح اول مذکر نام جشنی است که در ماه
نهم از بارداری زنان او اکنند
س نومین بفتح اول و کسر میم مونث روز نهم از ابتدای
ماه نو باشد
س نون با دوم مجهول مذکر نمک بعربی ملح گویند

س نونا بفتح اول خمیدن و مطیع گشتن
هـ نونا با دوم مجهول بستن پای گاو ماده باشد هنگام دوشیدن شیر و نوعی از شرلیفه و آن میوه ایست معروف
هـ نونی بضم اول مونث آلت تناسل را گویند
س نونی با دوم مجهول مونث نمکی که بر دیوارهای کهنه پیدا میشود
س نونیا با دوم مجهول و کسر نون مذکر خرفه و بقلة الحمقا و شوره کرد نمک سار
س نوسے بفتح اول و تشدید دوم نود بعربی تسعین خوانند
هـ نوسے بفتح اول ریسمانیکه در وقت پای بندی کند هنگام دوشیدن پای گاو ماده بدان بندند
هـ نوی کذلک
س نه بفتح اول و های مختفی حرفی است که برای نفی آرند و در فارسی همین معنی وارد و بضم اول مذکر ناخن و در فارسی عدد معروف که بعربی تسعه گویند
س نهارنا بکسر اول دیدن و نگریستن و نگهبانی کردن باشد
ف نهاری بروزن هزاری طعام اندکی که بدان ناشتا شکنند
هـ نهال بکسر اول سرفراز و مرفه و خوشحال و در فارسی درخت موزون نورسته و بستره نهالی و توشک باشد
ف نهالی بکسر اول مونث توشک و بستر خوابیه
س نهان بفتح اول مذکر غسل و بکسر اول در فارسی پنهان و پوشیده نقیض آشکاره
س نهانا بفتح اول غسل کردن
س نهانی بفتح اول مونث بی نمازی و حیض را گویند و بکسر اول در فارسی راز و اخفا را گویند
س نهایا بفتح اول مذکر غسل و بدن شستن
هـ نهائی بکسر اول مونث سندان و آن بروزن ...

افزاری است معروف آهنگران و سگران را
س نهتها بکسر اول و فتح دوم و تشدید فوقانی مردم بی سلاح را گویند
س نهتا بضم اول و فتح دوم و تشدید تای هندی مذکر خراش ناخن و چنگال را گویند
س نهچی بکسر اول و فتح جیم فارسی مذکر تحقیق و تنقیح را گویند
هـ نهرانا بکسر اول و ضم دوم خمانیدن
هـ نهرنا بکسر اول و ضم دوم خمیدن
س نهرنی بفتح اول و دوم و کسر نون مونث ناخن تراش که آلت ناخن گرفتن باشد
هـ نهنک بفتح اول و دوم لاغر و حقیر
س نهلانا بفتح اول بدن دیگری شستن و غسل دادن باشد
س نهنن بفتح اول و کسر دوم مرادف نهنین
س نهنگ بکسر اول و فتح دوم برهنه و بی خبر و بی پروا و در فارسی جانوری است معروف بعربی تمساح گویند
س نهنی بفتح اول و دوم و کسر نون مونث ناخن تراش و نیز آله است صیقلگران را که بدان ظروف را صیقل دهند
هـ نهورا بکسر اول و سکون واو مجهول مذکر منت و احسان و کرم باشد و عجز و الحاح را هم گفته اند
هـ نهورنا ـ نهوڑنا بکسر اول خمیدن
هـ نهیں بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی مونث خاندان و اقارب زوجه را گویند
س نهین بفتح اول نیست
س نے علامت فاعل هر فعل ماضی متعدی است سوای ماضی استمراری و در فارسی ترجمه لا باشد
س نیا بروزن حیا نو و جدید و تازه و بفتح اول و تشدید دوم کشتی بان و بکسر اول در فارسی

معنی جد باشد اعم از مادری و پدری و برادر
مادر و برادر بزرگ را هم گفته اند
س نیلس بفتح اول مذکر علف مواشی
ه نیار بفتح اول تنها و عجیب و نادر و اکسیر
زر و سیم و آن نقلی است که از گداختن زر
و سیم بر آید
ه نیاریا بفتح اول و کسر رای قرشت کسی را گویند
که فلزات را از نقل آن پاک سازد و بمعنی
مردم هوشیار و محتاط و دانا هم هست
س نیاو بفتح اول مذکر انصاف و عدل
س نیائی بفتح اول منصف و دادرس و بمعنی منطقی
هم آمده است
س نیاسے بفتح اول مذکر انصاف و حجت و دلیل
را گویند نیاسے شاستر علم منطق
س نیایک بفتح اول و چهارم منصف و منطقی و
صاحب دلیل و حجت
س نیبو بوزن و معنی لیمو است
س نیبید بفتح اول و سکون تحتانی و کسر موحده
و سکون یای دوم مجهول مذکر طعامیکه در
پیش دیوان گذارند
س نیبیدن بکسر اول و یای دوم مجهول و فتح دال ابجد
مذکر عرض و گذارش را گویند
س نیپال بادوم مجهول نام ملکی و کشوری باشد
س نیپر بادوم مجهول و ضم بای فارسی مونث زیوری
از پای برنجن باشد
ه نیپور بکسر اول و سکون تحتانی و ضم بای فارسی
آلت تناسل را گویند
س نیت بکسر اول و سکون دوم مونث اخلاق
نیت شاستر علم اخلاق و بتشدید دوم در
عربی بمعنی اراده باشد
س نیتی بکسر اول و سکون یای مجهول و تای فوقانی

و رای مهمله و جیم بعربی علین خوانند
ه نیتولوت بکسر اول و سکون دوم و سیوم و
فتح رای مهمله و سکون واو مجهول اسیر و قیدی
س نیتی بادوم مجهول مونث ریسمان شیرزنه
ه نیتا بادوم مجهول مذکر مخاط و آب بینی و در لغت
اهل بنگاله آنکه هر کار بدست چپ کند
س نیچانا بفتح اول خمیدن
س نیچ بکسر اول نشیب نقیض فراز و کمینه و فرومایه را هم گویند
س نیچا زیر و تحت نشیب باشد
س نیچائی بکسر اول مونث پستی
ه نیچے زیر و تحت
س نیند بکسر اول و سکون یای معروف خواب و نوم
س نیندنا بکسر اول خوابیدن
س نیر بکسر اول مذکر آب بعربی ماء گویند و بکسر اول و فتح
دوم بمعنی نزدیک باشد و بفتح اول و تشدید دوم
در عربی مهر و ماه باشد
س نیرائی بکسر اول و فتح دوم مونث نزدیکی
س نیرت بفتح اول و کسر رای مهمله مذکر گوشه مابین
مغرب و جنوب
س نیرس بکسر اول و فتح سیوم بی مزه و ناپسندیده
س نیرتهه بکسر اول و فتح رای مهمله بی ثمر و بیفائده
و لاحاصل را گویند
ه نیروا بادوم مجهول و ضم رای قرشت مذکر گاو
و خس را گویند
ه نیری بادوم مجهول و کسر رای قرشت نزدیک قریب
س نیسرنا بکسر اول و فتح سین مهمله بر آمدن و خارج
شدن باشد
ه نیلک بادوم مجهول اندک و قلیل و بفتح اول
هم خوانده اند و بکسر اول در فارسی معروف که
خوب و نیکو باشد
ه نیگ بادوم مجهول و کاف فارسی مونث [illegible] انعام

جاع گرفته و عاجز شده باشد

س هلواها بفتح اول قلبه ران و شیار ندهٔ زمین

س هلوامی بفتح اول مونث قلبه رانی

س هلوهرا بفتح اول و سکون واو مجهول مذکر موجه و تموج راگویند

س هلوهرنا بفتح اول جمع کردن و فراهم آوردن و بکسر اول موج زدن بحر

س هلوهری بکسر اول مونث تموج دریا

هـ هلهل بروزن قلقل مذکر نام نباتی است

س هلهل بفتح هر دو های هوز مذکر زهر هلاهل

هـ هلهلانا بفتح هر دو های هوز لرزیدن و تپ لرزه داشتن و جنبیدن و بمعنی لرزانیدن هم آمده است

هـ هلهلی بفتح هر دو های هوز مونث ناخوشی و بیماری و فرا شا و تپ لرزه را گویند

هـ هلیا بفتح اول و کسر دوم مذکر گله و رمه گاوان

هـ هلیانا بفتح اول شوریدن دل بعربی غثیان گویند

س هم بفتح اول بمعنی ما باشد و بکسر اول مذکر برف و نام فصلی پنجم از فصول سته و بفتح اول در فارسی دیگر و نیز بعربی ایضا گویند و با تشدید ثانی در عربی مرادف غم باشد

س همارا از ان ما و در فارسی بمعنی همواره و دایم

س همارهو بفتح اول و فتح رای قرشت و سکون واو از ان ما

س همالیه بکسر اول و فتح لام و تحتانی کوهستان که بطرف شمال ملک هندوستان واقع است

هـ همکنا بضم اول و فتح دوم پیش کردن و حمله آوردن

س همین بفتح اول مارا

س همیو بفتح اول و سکون یای مجهول مذکر پندار و نخوت و خود پسندی را گویند

س هن بکسر اول پرونده جن پرستی و بجوی و فید لغت اول بیچ علامت حالت مفعولی است

س هنا بفتح اول و تشدید نون کشتن و زدن

هـ هنهنانا بفتح اول رخیدن و نفس کشیدن

هـ هنپهیل بفتح اول و سیوم دم آور و نفس کشنده

هـ هندورنا بکسر اول و سکون واو مجهول مکدر ساختن و تیره گون کردن آب

س هندا بفتح اول مذکر سبوی بزرگ هندا پهوتنا افشای راز کردن

هـ هنداها بضم اول گرگ بعربی ذیب خوانند

هـ هندانا بفتح اول راندن و خارج کردن و شهر بدر ساختن و گرد گردانیدن

س هنداون بضم اول و فتح واو مرزوی و اجرتی که برای کاغذ زر می دهند

س هندول بکسر اول نام نوائی است از موسیقی که در صبح بهاران می سرایند

س هندولا بفتح اول مذکر گهواره و بادپیچ بعربی مهد خوانند و نیز سرودی را گویند که در وقت جنبانیدن مهد می سرایند

س هندی - هندوی بضم اول مونث کاغذ زر

س هندیان بضم اول مرزوی که برای کاغذ زر می دهند

س هنس بفتح اول و سکون نون و سین مهمله مذکر بط و کندران و زندگانی را هم گفته اند......

س هنسگهی بفتح اول و کاف فارسی و سیم زنبیرا گویند که با ناز بخرامد

س هنسا بفتح اول مذکر خنده بعربی ضحک گویند

س هنسانا بفتح اول خندانیدن

س هنسائی بفتح اول مونث خنده و تضحیک

هـ هنسلی بفتح اول مونث ترقوه و طوق نمودن سیم

س هنسمکه بفتح اول و ضم میم خنده رو

س هنسنا بفتح اول خندیدن

هـ هنسوا بفتح اول و ضم سین مذکر داس

س هنسوتر بفتح اول ظریف و خوش طبع

هنسوڑپن خوش طبعی
س هنسی بفتح اول مونث تضحیک وخنده وسخریه
ه هنسیا بفتح اول وکسر سین مذکر داس
س هنکاڑ - هنکارا بضم اول وسکون نون مذکر آواز ونعره وشور وغل را گویند
س هنکارنا بفتح اول راندن ونعره زدن
س هنکاری بفتح اول مغرور وخودپسند
ه هنگلاج بکسر اول وسکون نون وکاف فارسی نام بتکده ودیوی که آن نام زنی است پرستیده هنود
س هنوتا بکسر اول وفتح نون وفوقانی باالف کشیده مذکر نیازمندی وخاکساری را گویند
س هنومان بفتح اول وضم دوم مذکر مطلق بوزینه ونام بوزینه که سپه سالار لشکر رام بود هنگامی که او بمقابله راون روان شد
ه هنهنانا بکسر هر دو های هوز آواز کردن اسپ و آواز اسپ را بعربی صهیل گویند و بفارسی آشیهه گویند بروزن پاکیزه
س هو بروزن خو حرف نداست ودر روکنی بلی وآری
ع هوا بفتح اول مونث معروف هوا بتانا کنایه از نومید کردن باشد هوا سے بات کرنا کنایه از سرعت رفتار وتک اسپ بود هوا سے لڑنا برای ستیزه وجنگ مستعد بودن هوا کے بولے بھوڑنا باد بکف پیمودن
ه هوا بفتح اول وتشدید دوم هول وهراس ودر عرف با دوا نزدی لفس را گویند
س هواو بکسر اول مذکر جرات ودلیری
ف هوائی بفتح اول سخنان هرزه ولغو ونیز آتشباز ومردمیکه در پی هوا وهوس باشند
ه هوپا هپ بضم اول وفتح های دوم با خاموشی با خفا باشد
س هوت با دوم مجهول وسکون فوقانی مونث لیاقت
س هوتا با دوم مجهول دولت ومال را گویند

س هوتب با دوم مجهول وفتح تای فوقانی مذکر تقدیر وقسمت را گویند
س هوتبیتا با دوم مجهول وفتح سیوم وسکون موحده وفتح یای تحتانی وفوقانی باالف کشیده مونث تقدیر وقسمت وسرنوشت
س هوٹھه با دوم مجهول مذکر لب
ه هوچنا بضم اول خطا کردن
ه هوڑی با واو مجهول مونث مرادف هولی است
ه هوڑ با دوم مجهول مونث شرط وگرو وپیمان
ه هوڑبدنا بفتح های ابجد شرط کردن وبضم اول مونث ستیزه ومحاربه هوڑا هوڑی بضم هر دو های هوز کذلک
ه هوڑل با دوم مجهول وفتح رای هندی مذکر ابرق بعربی طلق گویند
ه هوشکارنا با دوم مجهول نومید کردن
ه هولک بضم اول مونث وجع دندان ودو زبان
ه هوکا - هوکها بفتح اول مذکر شهوت کلبی وحرص وآز را گویند
ه هول بضم اول مونث ضرب وپورش وبفتح اول ودر عربی هراس وبیم وترسانیدن
ه هولا با دوم مجهول مذکر نخود نارسیده برشته و نوعی از کشتی که بسیار دراز پشت ومسطح باشد
ه هولڑ بضم اول وفتح سیوم مذکر هنگامه وشور وخلل را گویند
ه هولنا بضم اول سپوختن وزدن
س هولی با دوم مجهول مونث عیدی است بزرگ مرهندوان را که در اعتدال ربیعی بیاید وسرودی را نیز گویند که در ایام هولی سرایند
ه هولے بفتح اول باهستگی باشد
س هوم بروزن لوم بمعنی ضیافت آتش وآن چنانست که هندوان انواع گوشت ها و روغن ها در آتش می ریزند

وچیزها خوانند وطلب عیات خود کنند واین لفظ را
صاحب برهان هم ذکر کرده
س هومنا گوشت با روغن با در آتش سوختن
ھ هون بضم اول مذکر سکه ایست معروف طغرا گویند
گوئی که بلبلی به قفس در ترنم است چون
اندرون کیسه برآید صدای هون
س هون بضم اول نیز دیگری وآری دبلی وبفتح اول
یا با دوم مجهول در لغت اهل برج بمعنی اسم و
سم باشد
س هونا با دوم مجهول شدن
س هونٹهه مذکر لب بعربی شفه گویند
س هونٹهی با دوم مجهول مونث ودهانه لگام
ھ هونس بفتح اول وسکون دیگر حروف مونث
هوس وآرزو را گویند
ھ هونکنا با دوم مجهول نفس کشیدن
س هونهار شدنی وممکن هونهار بروا کے چکنے
چکنے پات واین کلامی است که در محمدت فرزند
خلف گویند
س هون هان بضم اول هنگامه وداروگیر
س هیا بکسر اول مذکر خاطر ودل وجان
س هی بفتح اول اسپ بعربی فرس گویند وبکسر اول حرفی
است که برای حصر وتحقیق آید
هی ترجمه است تقیص نیست
س هیاو بکسر اول مذکر جرأت ودلیری
س هیت با دوم مجهول مذکر اراده وسبب وباعث را گویند
ھ هیٹهه با دوم مجهول زیر وتحت نقیض فوق باشد
ھ هیٹها با دوم مجهول کاهل وبزدل وشتر دل
هیٹهاپن بزدلی را گویند
ھ هیجرا بکسر اول هیز وپشت پای
س هیر بروزن تیر مذکر جوهر وذات ومغز وخالص را گویند
ھ هیر بکسر اول پهلوان ونام معشوقه لینگ مشهوره
برانجها
س هیرا بروزن تیره مذکر الماس هیرا دلی [illegible] ودست
الماس هیرامن بفتح سیم نوعی از طوطی باشد
س هیرن بکسر اول وفتح رای قرشت مذکر زر بعربی
ذهب خوانند
ھ هیرنا با دوم مجهول دیدن ونگریستن وشکار
کردن وتجسس نمودن باشد
ھ هیک بفتح اول اسپ بعربی فرس خوانند وبکسر
اول بمعنی کراهت وغثیان وشوریدن دل باشد
ھ هیل بکسر اول بروزن بیل مذکر گل ولای ودر فارسی
قافله را گویند
ھ هیلا بکسر اول مذکر گل ولا
س هیلا مارنا با دوم مجهول جهاز بدریا راندن
ھ هیلنا با دوم مجهول شناوریدن
س هیم با دوم مجهول مذکر زر بعربی ذهب خوانند
وبا دوم معروف برف وفصلی از فصول سته
س هیماچل با دوم مجهول وفتح جیم فارسی مذکر
نام کوهیست که آنرا سمیر آهم گویند بضم سین
س هیمنت با دوم مجهول وفتح میم وسکون نون
وتای قرشت مونث نام فصل پنجم است که زمستان
باشد
س هین - هینا بکسر اول محروم وناقص وکم دانند
س هین بکسر اول مرادف هی است که برای حصر و
تحقیق آید
ھ هینبنا با دوم مجهول وسکون نون وکسر بای
ابجد با تحتانی مجهول تباه وضایع را گویند
س هینتا بکسر اول وسکون یا ونون وفوقانی
بالف کشیده مونث تخفیف وکمی را گویند
ھ هینسنا بکسر اول شور وآواز کردن اسب
ولگد زدن
ھ هینکارنا بکسر اول بانگ کردن گاو وبانگ

کاور بعربی خوار گویند بضم اول

س هینگ بکسر اول صمغ درخت اشترغار است بفارسی انگوزه و بعربی حلتیت گویند و هو صمغ ان طیب و منتن والمستعمل منه الطیب حار فی اول الثالثة یابس فی الثانیة یقرب فعله من فعل السموم و یضر بالکبد والمعدة وان جعل فی الفرس الماکول فتته تقلع الرطوبات من مفاصل وله فی ذلک خاصیة عجیبة و تقتل الدود وحب القرع و ینفع من لسع العقرب منفعة بالغة شربا و طلاء واذا غرغر به قلع العلق من الحلق و لو طلی مع الخل علی القوباء ابرءه و ینفع من ابتداء الماء فی العین کحلا مع عسل و یدر البول والحیض و قدر ما یوخذ منه نصف مثقال

هـ هینگا با دوم مجهول مذکر آلهٔ است مر کشاورزان را که هنگام شیار بدن زمین بکار برند

هـ هیو بکسر اول و سکون یا و واو آوازی که بدان دواب و مواشی راند اکنند

س هیو بکسر اول و سکون یا و واو دل و جان کو دارند

س هیوانت با دوم مجهول و فتح واو و سکون الف و نون و فوقانی مذکر فصل زمستان و بدون الف هم گفته اند که هیونت باشد

گفتار بست و دوم در حرف یای تحتانی

س یا بمعنی این باشد و در ترکیب افاده معنی فاعلیت و اتصاف و نسبت دهد همچو کبریا و شوهیا که برازنده و ساقی را گویند و در فارسی کلمه تردید است و در عربی حرف ندا است

هـ یابو معروف

س یاچک بروزن پاچک گدا و گدیه کننده

س یامنی بسکون سیوم و کسر نون مونث شب بعربی لیل خوانند و کلام اهل اسلام را هم گفته اند

س یان بروزن جان مخفف بیان

س یاهی بروزن واهی ضمیر منفصل است بمعنی این را

س یتها بفتح اول و دوم چنانکه

س ید بفتح اول و کسر دوم اگر که حرف شرط باشد و بسکون دوم در عربی دست و قدرت را گویند

ف یرغمال کردی است که پیش حکام بسر یا جزان از علاقه داران شخصی باند تا آنکس از حکام تمرد نکند یا یرمال گذاری قصور ننماید و آن را باطو نیز گویند و در هندی اول خوانند با واو مجهول

هـ یکت بضم اول و سکون دوم و سیوم الالق و زیبا و مرکب و آمیخته و منصوب و بمعنی فن و حکمت هم گفته اند

س یکن بروزن لکن مذکر نوعی از قربانی باشد

هـ یلا و یهیلا بفتح اول و فتح بای فارسی وسیع و نامحدود و فارغ و صاحب آرام را گویند

س یم بفتح اول ملک الموت و در عربی دریا و بحر

هـ یمن بروزن چمن مذکر نام نوائی است از موسیقی و بضم اول در عربی برکت و میمنت باشد

هـ یون بفتح اول چنین

هـ یمه بکسر اول این

هـ یهی همین

کذ یهین بفتح اول همین جا

هـ یے جمع یه باشد بمعنی اینان و این چیزها

خاتمه

در میان مذکر و مونث بر دانشوران خرده شده محجوب نماند که تذکیر و تانیث بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی مذکر حقیقی آنست که در مقابل آن ماده بود همچو مرد و اسپ و امثال آن و مونث حقیقی آنست که در مقابل وی نری بوده باشد و غیر حقیقی بر دو نوع است نوع اول سماعی که از اهل لسان گوش زد بود و ضابطه و قاعده مقرری نداشته باشد همچو کتاب و قدر نوع دوم قیاسی یعنی آنکه برای آن قاعده بود باید دانست که در هندی برای مذکر قانون کلیه نیست اما اکثریه و برای تانیث قانون

کلیه است و باقی اکثر به و هر اسمی که در آخر آن الف ساکن یا
های هوز بود در اکثر مذکر است همچو کیترا و بنده و هر اسمی
که در آخر آن حرف یای معروف ساکن آید اکثر مونث
همچو روتی و حویلی اما پانی و جی و گهی و موتی و دهی مستثنی
است هر اسمی که بر وزن تفعیل آید دایما مونث باشد
همچو تقدیر و تدبیر مگر لفظ تعویذ که بتذکیر استعمال
یافته و حاصل بالمصدر فارسی و لفظی که در آخر آن
شین ساکن بود فی الاکثر مونث است مثل خواهش
و سفارش و قدرت و مروت و هر لفظ عربی که بر وزن
جفا و عطا آید مونث باشد و اکثر الفاظ باب
افتعال و باب افعال و باب استفعال و باب تفعل و
باب تفاعل مذکر باشد و آنچه از ابواب مذکوره شنیده شد
بتانیث استعمال یافته در ذیل دیگر الفاظ متفرقه
جداگانه برای یادداشت مرقوم گشته و از حروف
تهجی نوزده حرف مونث گفته می شود ب پ
ت ث ج ح خ د ذ ر ز ژ ط ظ ه ی
و بعضی الفاظ مشترک اند در میان تذکیر و تانیث
همچو فکر و جان **فایده** هرگاه که تذکیر و تانیث
اسمی مشتبه گردد تذکیر را استعمال کنند

مذکر

ابریشم	اشنا	ادب	اذن
ارث	ارغوان	ارمان	ارمغان
آستان	اشتغال	اضافه	اظهار
افراط	اکل	التماس	ایمان
بحران	برج	بغض	بلوغ
بند	پرهیز	پوست	پیوند
تابوت	تار	تاوان	تپاک
تجربه	ترجمه	ترک	ترکش
تعجب	تعویذ	توان بمعنی توانا	تیر
تیمار	ثبوت	ثقل بمعنی گرانی	جان
جبر	جدال	جریب	جشن
جلال	جمال	جنوب	جنون
جهاز بمعنی کشتی	جور	جوش	جولان
جوهر	جهد	چاک	چشم
حجاب	حزن	حسن	حساب
حس	حضور	حوض	حیز
خال	خمیر	خواب	خوض
خوف	دخل	درج	دستارخوان
دستور	دستخط	دشت	دلو
دماغ	دو بمعنی گردش	دولاب	دهر
دیار	دیدار	دیر بمعنی بتکده	ذقن
ذیل بمعنی دامن	راتب	راز	رایحه
ربع	رجوع	رخ	رخت
رخسار	رزق	رزم	رستخیز
رشد	رشک	رعب	رفض
رقص	رنگ	رواج	روبرو
روزن	ریغ بمعنی رشک	ریش بمعنی زخم	زخم
زمام	زمستان	زنخ	زنگ
زنگار	زوال	زور	زهد
زهر	زینه	ساچق	ساغر
سامان	سائبان	سبحه	سپرز
سپند سپهر	ستار بمعنی ساز سرود	ستم	سحر
سخن	سراغ	سرانجام	سرجوش
سررشته	سرمایه	سرمه	سرود
سرور	سرکار	سم بمعنی سم اسپ	سمع
سواد	سوال	سود	سودا
سوز	سهم	سیب	سیما
سینه	شانه	شباب	شبستان
شبگیر	شتاب شبره	شرک	شروع
شعار	شعبده	شعر	شعله
شعور	شغل	شفق	شکر بمعنی سپاس
شکوه	شگاف	شگون	شلوار

شمار	شمال	شعله	شمه
شنگرف	شور	شوق	شهاب
شهید	شهره	صحرا	صحن
صفر	صفرا	صلیب	صوف
صوم	صیقل	ضابطه	ضبط
ضرر	ضعف	ضمن	ضیق
طاق	طراز	طعن	طلسم
طور	طوفان	طوق	طومار
عبیر	عجب	عدل	عدم
عذاب	عرس	عرش	عروج
عز	عزل	عزم	عشق
عصا	عکس	علاج	عناد
عنوان	عهد	عیار	عیب
عیش	غار	غبار	غش
غضب	غضب	غل	فالج
فتراک	فتور	فحوا	فخر
فر	فراق	فرش	فرمان
فروغ	فریب	فساد	فغان
فقر	فکر	فن	فهم
فیض	قاش	قبح	قتل
قحط	قد	قرار	قسر
قصاص	قصد	قصور	قعر
قلق	قلیان	قند	قول
قیام	کاروان	کالبد	کباب
کذب	کردار	کرشمه	کسب
کسل بمعنی بیماری	کفچه	کفگیر	کمال
کیمیا	گزر	گرد بمعنی پیرامون	گلگیر
لباس	لنگر	مبتدا	محصول
مدعا	مرجان	مرجع	معدن
معراج	مقدور	نارنج	ناز
نخ	نسق	نسیم	نفس بمعنی [illegible]

نشاط	نقل	نمو	ننگ
نهاد	نیاز	نیش	نیل
وجد وسط	وسواس	وصال	وصف
وصل	وفاق	وقار	وقوف
وهم	هجران	هذیان	هوش بمعنی عقل
یقین	یمین بمعنی برکت		

مونث

اخلاص	احاطه	احتیاج	احتیاط
ادبار	آبشار	اجل	اذان
آرزو	ارض	ازل	اساس
اسامی	استراحت	استدعا	استرضا
استعداد	استطاعت	استعانت	استکراه
استمالت	استمداد	آشتی	اشتغال
اشتها	اصل	اطمینان	اعتراض
اعتنا	افراط	اکتفا	اکراه
الاق نوعی از سفینه کوچک		التجا	التفات
التماس	الحاح	انتها	اولاد
ایذا	ایراد	الفا	ایما
بارگاه	بازنگاه	بر بمعنی آغوش	براورد
بضاعت	برداشت	بزم	بنا
بند	[illegible]	پروا	پسند
پشم	پوشاک	پیکار	پیکان
پیکر	تاب و طاقت	تاخت	تانی بمعنی دیر
تجسس	تخت	تحیت	تختگاه
تداوی	تراش	تعداد	تک بمعنی دویدن
تلاش	تمول	تمیز	تنخواه
تواضع	توالی	توجه	توشک
توزیع	ته	ثبت	ثروت
جا	جاداد	جان	جانب
جاه	جای داد	جعد	جلو
جامع	جناب	جناح	جنگ بمعنی حرب

جمع	جوہر	جیب	جا
چاشت	چراگاه	چشم	چشمک
چخماق	چنگ	چین بمعنی شکن	حب بمعنی
دوستی و محبت و دوا	حد	حرص	حسد
حشر	حمد	حنا	حیض
خاطر	خاک	خنجر	خوف
خلیل	داد	دارالضرب	دارو
درگاه	دستار	دستک	دستگاه
دفعه	دکان	دوات	دوران
دوخت	دود بمعنی [illegible]	دور بمعنی [illegible]	دیبا بمعنی [illegible]
دید	دیر بمعنی توقف	دیگ	دیہیم
ذم بمعنی نکوهش	ران	راه	رای بمعنی [illegible]
رز بمعنی درخت انگور	رزمگاه	رعیت بمعنی مقهور رعایا	رفتار
رقم	رکاب	رگ	رمز
ریسمان	ریش بمعنی لحیه	ریگ	ریم
زبان	زخم	زره	زمام
زنار	زنبیل	زنجبیل	زنجیر
زه کمان	زه بمعنی [illegible]	ساخت	ساعت
ساق	سپاس	سپاه	سپر
سپرد	سحر	سد	سرزمین
سرگذشت	سرنوشت	سرووال	سرور
سرشت	سطح	سطر	سعی
سنجاف	سند	سندان	سوزن
سوغات	سولف	سوسن	سیر بمعنی تفرج
سیف	سیل	سیلاب	شاخ
شام	شان	شبنم	شتر
شراب	شرح	شرط	شریان
شست	شعله	شکر بمعنی قند	شکست
شکل	شکن	شکوه بمعنی حشمت	شکیب
شلاق	شمشیر	شمع	شناخت
شنید	شئ	صبا	صباح

صبح	صبر	صدف	صراط
صرصر	صرع	صلح	صعوه
صنف	صوت	صور	صید
ضد	ضرب	ضماد	ضمیر
طب	طباشیر	طبع	طرب
طرح	طرز	طرف	طریق
طلب	طمع	طناب	طواف
طیش	عدن	عرض	عشا
عطش	علاج	عمر	عنان
عندلیب	عنکبوت	عہد	عوض
غزل	غل	غلیل	غوره
فال	فالیز	فانوس	فتح
فرع	فرهنگ	فریاد	فصد
فصل	فغان	فقه	فکر
فلاح	فوت	فوج	فولاد
قاب	قاش	قبا	قبر
قتال	قدر	قسط	قفس
قطار	قطع	قلقل	قنات
قوت بمعنی سد رمق	قوس قزح		قوس
قوم	قیامت	قید	کارد
کاریز	کجک	کد	کفر
کفش	کلاه	کمان	کمند
کنار	کنج بمعنی گوشه	کیف	گذران
گذرگاه	گرد بمعنی غبار	گردباد	گرفت
گره	گریز	گلبانگ	لاش
لاف	لحد	لعن	مبتدا
متاع	مثل الفتحتین	مجال	محشر
محضر	محفل	مدت	مدح
مد	معدن	معراج	منطق
موج	میراث	میز	نثر مقابل نظم
نحو	نذر	نره	نسل

نسیم نثر نظم نقش نقل نشط نشکر وسنبله وفات سوسن

الحمد لله که بجنون کرخفتیم ؛ یکچند چو غنچه عاقبت بشکفتیم ؛ امید از کرم سیاران این بوستان
همیشه بهار اینکه از طریق انصاف و قدرشناسی
درنگذرند واگر خطائی ظاهر شود بذیل
نوازش بپوشند

تمام

الحمد لله والمنه بفضل اله العالمین والطف نبی خاتم المرسلین که نسخه دلیل الساطع بتاریخ ششم شهر
جمادی الاول سنه ۱۲۷۶ هجری در برج اتمام و اکمال مشرف یافت شد اللهم صل وسلم علی سیدنا
ومولانا محمد بعدد و کل معلوم لک

تمام

